علامه مجلسی

بزرگمرد علم و دین

علی دوانی

بسم الله الرحمن الرحيم

علامه مجلسی

بزرگمرد علم و دین

علی دوانی





مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۰



دوانی، علی
علامه مجلسی
چاپ اول: ۱۳۷۰
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه



تصویر رنگی علامه مجلسی، کار آقانجف نقاش، معاصر وی.

فهرست کامل کتاب

علامه مجلسی

استادان علامه مجلسی

تألیفات علامه مجلسی

بحارالانوار

علامه مجلسی امام جمعه اصفهان

دانشمندان و مردان نامی اصفهان و ایران در عصر علامه مجلسی

دانشمندان بزرگ همعصر علامه مجلسی

دامادهای علامه مجلسی

۱۰۰ تن از شاگردان علامه مجلسی
مشاهیر شاگردان علامه مجلسی

علوم عقلی در عصر علامه مجلسی

علامه مجلسی اصولی یا اخباری؟

علامه مجلسی در نظر دانشمندان معاصر خود

سایر رجال خاندان مجلسی.

مردان نامی از نوادگان دختری مجلسی اول و خواهرزادگان علامه مجلسی

فهرست راهنما

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

بحمدالله کتاب **علامه مجلسی** به پایان رسید. هنگامی که دست به تألیف آن زدیم سعی داشتیم آن را برای ایام برگزاری کنگرهٔ او که بنا بود بعد از ماه مبارک رمضان سال ۱٤۱۰ در اصفهان یا مشهد مقدس منعقد گردد آماده سازیم. در آن موقع کتاب را در حدود ۳۰۰ صفحه برآورد کرده بودیم. ولی چون کنگره منتفی یا چنانکه می‌گویند به تأخیر افتاد، تصمیم گرفتیم با فرصت بیشتری که داریم به حجم کتاب بیفزائیم تا مطالب لازم در شرح علامه مجلسی نگاشته شود، و کتابی در خور آن علامه عظیم الشأن باشد.

نویسنده که در طول اشتغال به تألیف آن گرفتار بود، گرفتاری بیشتری پیدا کرد، خستگی و کار زیاد از یک طرف فقدان امکانات و دوری ما از مآخذ و منابع بیشتر از طرف دیگر بر رکود کار می افزود ولی بحمدالله هر طور بود کتاب را به پایان آوردیم، و اینک پیشگفتار آن را می نویسیم. خدا را شکر که ما را بر این کار سنگین و بزرگ موفق داشت، **وما کنا لنهتدی لولاان هدانا الله.**

با تفضلات الهی ما برای سیصدمین سال علامه مجلسی با همه خستگی و گرفتاری دو کتاب بزرگ و سنگین را در مدتی کوتاه آماده چاپ نمودیم. نخست بخش یکم **مرآت الاحوال جهان‌نما** بود که چاپ و منتشر شده، و دوم همین کتاب یعنی **علامه مجلسی** است.

آری ما و دوستان دیگر کتابها را آماده کردیم ولی کنگره سیصدمین سال علامه مجلسی برگزار نشد، و معلوم هم نیست که در آینده برگزار شود. قبلاً به ما گفتند که در مشهد مقدس منعقد خواهد شد، بعد شنیدیم که در اصفهان در کنار مرقد او برگزار می شود که نشد.

با کمال تأسف نه تنها کنگرهٔ علامه مجلسی برگزار نشد، بلکه سال ۱۱۰٤ مصادف با

سیصدمین سال فقیه بزرگ و محدث عالی قدر شیخ حُرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه مدفون در مشهد مقدس بود. دوست دانشمند محقق آقای واعظ زادهٔ خراسانی استاد روحانی دانشکده الهیات مشهد مقدس می‌گفتند، متأسفانه سال ۱۱۰۴ گذشت، و برای شیخ حر عاملی این مرد بزرگ نه کنگره و سالگردی گرفتند و نه یک شماره مخصوص مجله ای و حتی مقاله ای در بارهٔ اونوشته نشد. ایشان می گفتند تأسف‌آورتر این که درمرقد او درصحن مطهر حضرت‌رضا(ع) در دانشگاه اسلامی مشهد باز می‌شود و شبانه روز علما و طلاب بروی فاتحه می‌خوانند، و این غفلت پیش‌آمد و کاری انجام نگرفت. سال ۱٤۰۵ هم مصادف بود با دویستمین سال رحلت استاد کل آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به وحید بهبهانی، خواهرزادهٔ علامه مجلسی و پیشوای فقها و علمای شیعه امامیه در دو قرن گذشته بلکه احیاء کننده مکتب اجتهاد و رونق دهندهٔ حوزه‌های علمی ما در این دو قرن.

شش ماه قبل از آن تاریخ من در همه جا اعلام کردم که کنگره دویستمین سال استاد کل و سرآمد دانشمندان شیعه کاری لازم است. زیرا رهبر مملکت حضرت امام خمینی است که مرجع عالیقدر شیعه و بر جای وحید نشسته است، و اصرار کردم در حوزه علمی قم و در مدرسه فیضیه در روز ۲۵ شوال که سالگرد فیضیه است کنگرهٔ او برگزار شود و در ۲۹ شوال که سالروز وفات اوست خاتمه یابد و گفتم تناسب آن با حوزهٔ قم و مدرسه فیضیه هم اینست که اولاً وحید بهبهائی رئیس حوزه‌های علمیه شیعه بر اساس مکتب اجتهاد بوده، و ثانیاً میرزای قمی که مدتی در مدرسه فیضیه تدریس می‌کرد از شاگردان بزرگ استاد کل وحید بهبهانی بوده است.

بنا شد این کار انجام گیرد و با فرصتی که هست مقدمات آن فراهم شود، ولی مثل بسیاری از کارهای ضروری و مهم امروز و فردا شد و مراسمی به عمل نیامد!

کنگرهٔ علامه مجلسی هم که گفتیم مثل این که وقت آن گذشته اما گفته اند ممکن است با تأخیر بعد از ماه صفر برگزار شود که امیدواریم عملی گردد.

ولی جای این اظهار تأثر و تأسف هست که در تنها کشور شیعه و با پول بیت المال ما کنگره غزالی که لعن یزید بن معاویه را جایز نمی داند، کنگره طبری و سعدی و حافظ برگزار می شود، ولی سه تن از بزرگترین دانشمندان و فقهای شیعه امامیه سالگرد آنها آمد و رفت و کسی یادی از آن بزرگمردان علم و دین نکرد که نکرد، و هذا و الله ممایمیت القلب!! لعل الله یحدث بعد ذلک امراً.

ما در شرح حال علامه مجلسی می خواستیم چیزها بگوئیم و مسائل بسیاری را مطرح کنیم، و از نقل این همه مطالب منظور بزرگتری داشتیم ولی یکباره دیدیم کتاب بیش از حد قطور

شده، و جایی برای طرح مسائل و تحلیل بیشتر باقی نمانده است. باشد که درآینده پژوهشگران کارکشته و با سابقه با این طرحی که ما ریخته ایم و زمینه را برای آنها فراهم ساخته ایم، با این همه مآخذ و منابع و نقل و طرح مطالب پیرامون علامه مجلسی بزرگمرد علم و دین سخنها بگویند و تحلیلها ارائه دهند، و حق او را چنانکه باید بیش از این ادا کنند.

البته همان طور که در مقدمه گفته ایم ما خود با قلمی دیگر به یاری خداوند متعال شرح حال علامهٔ مجلسی و بعضی از این بزرگمردان را در جلد پنجم مفاخر اسلام خواهیم نگاشت، و شاید آنچه در اینجا ناگفته مانده در آنجا بیاوریم. این را به خاطر آن می نویسیم که بعضی از قلم به دستان تازه کار که دیرآمده و زود می خواهند بروند، عجله نکنند و طبق معمول این افراد در این روزها آنچه را ما در اینجا آورده ایم، نه به نقل از کتاب علامه مجلسی که با حق ناشناسی، به نقل از مآخذ اصلی به طرز ناشیانه در کتابی یا مقاله ای یا طی مصاحبه ای ابراز دارند، و از این راه آب را گل آلوده ننمایند.

امیدواریم خداوند ما را موفق دارد که بتوانیم با بزرگداشت این چهره های درخشنده اسلامی و دانشوران نامدار خود، دینی را که نسبت به زحمات قابل تقدیر آنها داریم تا حدی ادا کرده باشیم.

نیز از برادر عزیز آقای محمد سپهری دانشجوی فوق لیسانس معارف اسلامی و تبلیغ قدردانی کنم که تصحیح و فهرست اعلام هر دو کتاب را در فرصتی کوتاه با شور و شوق زیاد به عهده گرفت، و بحمدالله کتابها با کاغذ اعلی و جلد مرغوب در شرف انتشار است.

همچنین از عزیزانی که تایپ و صحافی کتابها را بعهده داشته اند، و با اخلاص آن را دنبال کرده اند، تشکر و قدردانی می شود.

تهران: علی دوانی

۲۵ مرداد ماه ۱۳۶۹

مقدمه

بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱٤۱۰ هجری قمری مصادف است با سیصدمین سال درگذشت علامه نامی ملا محمد باقر مجلسی ثانی مؤلف دائرة المعارف علوم ومعارف شیعه امامیه یعنی بحارالانوار که در چاپ جدید یکصدوده جلد است، و مشهورترین و بزرگترین تألیفات اوست.

نویسندهٔ این سطور از همان ایام نوجوانی که توفیق تحصیل علوم دینی نصیبم شد، در میان انبوه علمای بزرگ اسلامی بیشتر با نام علامه‌مجلسی آشنائی داشتم. زیرا از سن دوازده سالگی کتاب حلیة‌المتقین او را که به زبان فارسی ساده نوشته است، و در آن آداب زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان را با ترجمه سادهٔ متون احادیث پیغمبر و ائمه اطهار ارائه داده است، پیوسته می خواندم و سعی داشتم همه را به خاطر سپرده و درست به کار برم.

بعدها کتابهای دیگر او همچون عین‌الحیات و جلاء‌العیون و زادالمعاد را که در آن زمانها زیاد چاپ می شد، و پس از شهریور بیست و فرار رضاخان از ایران رونق بسزائی داشت، به‌دست می آوردم و پیوسته می‌خواندم و از راهنمائی هائی که علامه مجلسی برای یک فرد مسلمان منظور داشته بود، به خوبی بهره می‌گرفتم، و بدین گونه بار آمدم.

هنگامی که در سن پانزده سالگی به نجف اشرف رفتم و شروع به تحصیل علوم دینی نمودم، چنانکه گفتم بیشتر با نام علامه مجلسی که اعمال شب و روزم را از نوشته های او داشتم بیش از هر عالم دیگر، آشنا بودم، و در هر مورد می‌گفتم علامه مجلسی چنین گفته، و این طور روایت کرده، یا فلان دعا را در زادالمعاد یا حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح‌الجنان از وی نقل کرده است و هکذا. کاملاً می دیدم که در افراد هم سن و سالم که دانش آموز یا طلبه نوجوان

بودند هم حسن اثر داشت، و همه را تحت تأثیر قرار می داد.

کتابهای دیگر علامه مجلسی را چه فارسی و چه عربی هر چه می دیدم خریداری می‌کردم و می خواندم و نگاه می داشتم.[1] در کتابهای تراجم علمای اسلامی هم مانند فوائد الرضویه حاج شیخ عباس قمی، یا الکنی والالقاب او، و هدیة الاحباب وی که تازه چاپ و منتشر شده بود، همه جا سراغ علامه مجلسی را می‌گرفتم، و پس از وی خواهرزاده اش استاد فقهای شیعه آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به وحید بهبهانی را که در سال ۱۲۰۵ هـ تقریباً یکصد سال پس از دائیش علامه مجلسی چشم از جهان فرو بسته بود؛ در نظر داشتم. تقدیر چنین بود که به افتخار دامادی آنها نائل آیم. زیرا همسرم نوادهٔ استاد کل وحید بهبهانی و با شش واسطه خواهرزادهٔ علامه مجلسی است، و فرزندانم افتخار دارند که نیاکانی این چنین از رهبران بزرگ اسلام دارند.

این نسبت سببی موجب گردید که بیشتر به این دو خاندان نامی از علمای بزرگ اسلامی ارادت ورزم، و سعی بیشتر در بزرگداشت آنها داشته باشم.

در سال ۱۳۳۷ شمسی توفیق یافتم دومین اثرم را در سن ۲۸ سالگی به نام شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی منتشر سازم، و این در عصر مرجعیت مرجع فقید جهان تشیع مرحوم آیت‌الله عظمی بروجردی قدس سره بود،[2] و مورد تقدیر و تحسین خاص آن مرحوم واقع شد.

در این کتاب به مناسبت این که جدهٔ وحید بهبهانی آمنه بیگم دختر دانشمند علامه مجلسی اول ملا محمد تقی اصفهانی، و خواهر علامه مجلسی دوم بوده، فصلی جداگانه راجع به آنها نوشتم، و این نخستین بحث نسبتاً تفصیلی به زبان روز در بارهٔ مجلسیها بود. به خصوص که توفیق یافتم تا حدی پرده از سوءنظر مخالفان داخلی و خارجی نسبت به علامهٔ مجلسی دوم برای نخستین بار بردارم و سخن مغرضانه ادوارد برون انگلیسی ایران شناس مشهور را در تاریخ ادبیات ایران که مأخذ و دستاویز بسیاری از غربزدگان و نویسندگان خودباخته داخلی شده بود، طرح کنم و به آن پاسخ مناسب بدهم، و غرض ورزی و بی اعتباری آن را برملا سازم و حربه را از دست بدخواهان بگیرم.

در سال ۱۳۳۹ شمسی این افتخار بزرگ نصیبم شد که به فرمان مرحوم آیت‌الله بروجردی که خود نیز مانند وحید بهبهانی دخترزادهٔ مجلسی اول و خواهرزادهٔ مجلسی دوم بودند، جلد سیزدهم بحارالانوار علامه مجلسی را که اختصاص به زندگانی حضرت امام‌زمان ارواحنافداه دارد، ترجمه کنم و با مقدمه مفصل و پاورقیهای لازم منتشر سازم.

۱. در بارهٔ کتابهای علامه مجلسی در بخش «نظر ما پیرامون تألیفات و کار علامه مجلسی» نظر خود را اظهار می داریم.

۲. اولین اثرم شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی فیلسوف همشهریم بود که آن را در سال ۱۳۳۴ شمسی منتشر ساختم.

از این فرصت بیشتر استفاده نمودم و جمعاً ۸۷ صفحه را در مقدمه کتاب اختصاص به شرح حال و شناسائی علامه مجلسی مؤلف کتاب دادم، و به تفصیل پیرامون شخصیت علمی و دینی و خاندان اصیل او و استادان و شاگردانش سخن گفتم که خود کتابی مستقل است.[۱]

دو سه سال بعد از انتشار این کتاب که سفری به اصفهان نمودم، در مجلسی مرحوم آیت‌الله خادمی روحانی اول اصفهان فرمودند: فلانی با ترجمه جلد ۱۳ بحار، و نوشتن این مقدمه بسیار مفصل احسنت. واقعاً که مجلسی هم شایسته نوشتن این شرح حال به زبان فارسی امروز بود تا مردم بدانند او چه مقام بزرگی داشته و چه خدمات مهمی به عالم تشیع نموده است.

پس از آن نیز در سایر تألیفاتم چه در متن کتابها و چه در پاورقیها پیرامون مجلسیها زیاد سخن گفته و چیز نوشته‌ام که اگر جمع شود خود کتابی دیگر خواهد بود.

بارها سفارش می‌کردند، آنها را جمع کنم و تنظیم نمایم و به صورت کتابی مستقل در آورم و منتشر سازم، زیرا با اوضاع بلبشوئی که این روزها در سرقت افکار هست، دیگران اینها را که تو تحقیق نموده و منتشر ساخته‌ای به نام خود و بدون ذکر مأخذ در مقالات و مجلات یا به صورت کتاب با کم و بیش تغییرات و اضافاتی منتشر می‌کنند، و نه تنها چیز خوبی هم از کار در نمی‌آید که باعث بدنامی و ریشخند نوع توسط دشمن می‌شود.

ولی تاکنون به واسطه اشتغال به کارهای دیگر و این که بحمدالله کتابهایم مخصوصاً مهدی موعود با چاپهای متعددی که شده در دسترس همه است، از اقدام به چاپ و انتشار کتابی مستقل پیرامون علامه مجلسی قصور ورزیدم.

اخیراً بخش یکم کتاب مرآت الاحوال جهان‌نما نوشته آقا احمد بن محمد علی بهبهانی که خود نوادهٔ دختری مجلسی اول است، با تحقیق و مقدمه و تحشیه نویسنده برای نخستین بار آمادهٔ چاپ شده که مفصل‌ترین مأخذ در شناخت خاندان مجلسی و دودمانهای وابسته به آنهاست. نیز رسالهٔ فارسی انساب خاندان علامه مجلسی نوشته میرزا حیدرعلی مجلسی نوادهٔ پسری مجلسی اول با تصحیح و مقدمه ما به پیوست بخش یکم مرآت الاحوال چاپ شده، و این دو جمعاً قدیم‌ترین و مهم‌ترین و جامع‌ترین کتاب مأخذ شرح احوال خاندان مجلسی و فامیلهای وابسته به آنهاست.

* * *

با این همه ما این خدمات را در آستانهٔ سیصدمین سال رحلت علامه مجلسی مؤلف بحارالانوار کافی ندانسته، و در فرصتی کوتاه خود را آماده ساختیم تا کتابی تازه و مستقل به نام

۱. این کتاب به نام مهدی موعود در ۱۲۸۴ صفحه به قطع وزیری تاکنون ۲۴ بار چاپ و منتشر شده است. و در چاپ بیست و چهارم مقدمه مفصلی به مناسبت سیصدمین سال درگذشت علامه مجلسی بر آن افزوده‌ام.

علامه مجلسی هم منتشر سازیم، و آنچه را لازم می دانیم پیرامون شخصیت والای این بزرگمرد علم و دین در آن بیاوریم. امیدواریم خداوند متعال ما را بر این کار مهم تأیید نموده و به چاپ و انتشار آن موفق دارد.

لازم به ذکر می دانیم که ما در این کتاب بیشتر به ذکر مآخذ از قدیم‌ترین زمانها به بعد پرداخته و شرح حال مجلسی و عصر او را ترسیم می‌کنیم، تا منبعی سرشار برای پژوهشگران بعدی در نگارش مطالبی پیرامون مجلسیها و دانشمندان دیگر باشد که در ضمن ذکر می شوند. به یاری خداوند متعال شرح حال دیگری از مجلسی به روشی که در مجلدات مفاخر اسلام داشته ایم، در جلد پنجم آن که از محقق اردبیلی تا علامه مجلسی را شامل می شود می آوریم.[1]

خدا را شکر می‌کنیم که ما را بر این همه توفیقات در راه خدمت به علم و فرهنگ اسلامی و شناسائی بزرگان دین موفق داشته است، و ماکنا لنتهدی لولاان هدانا الله والحمدلله رب العالمین.

* * *

باید دانست که فیض القدسی تألیف محدث بزرگوار نامی حاج میرزا حسین نوری متوفی به سال ۱۳۲۰ هـ ق که در آغاز جلد اول بحارالانوار چاپ امین الضرب چاپ‌شده، و در چاپ جدید بیروت در آغاز جلد ۱۰۲ بحارجای گرفته است، گزیده‌ای از نوشته آقا احمد در مرآت الأحوال و حدائق المقربین میر محمد صالح خاتون آبادی خواهرزاده و داماد مجلسی اول و مناقب الفضلاء میر محمد حسین خاتون آبادی پسر وی و وقایع السنین میر عبدالحسین خاتون آبادی معاصر مرحوم مجلسی و روضات الجنات خونساری است.

شرح حال نسبتاً مفصلی هم از علامه مجلسی به قلم دوست دانشمند فقید میرزا عبدالرحیم ربانی شیرازی در آغاز بحارالانوار جدید چاپ تهران به زبان عربی است که از مجموع مآخذ گرد آورده است.

غیر از این مآخذ و نوشتارها، کتابها و مقالاتی هم به‌طور مستقل و پراکنده از مجلسیها در دست است که اگر نیازی بود در ضمن کتاب به آنها اشاره می‌کنیم، و اگر خطاهائی در آنها دیدیم یادآور می شویم.

از آنجا که شخصیت علمی و دینی علامه مجلسی و تأثیر وجود وی در عصر خود و

۱. گفتنی است که پایان نامه فوق‌لیسانس یکی از خواهران ایمانی از دانشگاه تربیت مدرس تحت عنوان «علامه مجلسی و آثار فارسی او» نیز با راهنمائی اینجانب انجام گرفته است. مرحوم دکتر بحرالعلوم اصفهانی که خود استاد مشاور آن بود، پس از پایان دفاع از آن اظهار داشت که من پیشنهاد می‌کنم چون این پایان نامه زیر نظر فلانی تنظیم شده و او استاد راهنمای آن بوده است، بعنوان بهترین پایان‌نامه دانشگاه تربیت مدرس از طرف دانشگاه چاپ و منتشر شود. اگر پایان‌نامه مزبور هم چاپ و منتشر شود اثری دیگر در بارها علامه مجلسی خواهد بود که توفیق دیگری برای ما است.

تألیفات فارسی و عربی او در رواج مذهب شیعه امامیه در ایران و دیگر بلاد اسلامی مورد حب و بغض دوست و دشمن بوده و از زمان حیات او تا کنون در کتابها آمده است، ه مچنین در سفرنامه ها و کتابهای خارجیها راجع به این مرد بزرگ ایران و تشیع سمپاشی ها شده و نسبتهای ناروا داده اند، و هر کدام به مقتضای طینت و طبیعت خود سخنی گفته و نتیجه ای گرفته اند، لذا ما قسمتی از آنها را مطرح و پیرامون هر یک بحث نموده و قضاوت را بعهدهٔ وجدانهای بیدار و اندیشه های پاک می گذاریم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

تهران: علی دوانی

هشتم اسفند ماه ۱۳۶۸

مآخذ اصلی شرح حال علامه مجلسی

مآخذ اصلی شرح حال علامه مجلسی و عصر وی که ما در این کتاب مورد بحث قرار می دهیم و شخصیت والای او و پدر بزرگوار و نیاکان و خاندان و افراد نامی دودمانش را شناسائی می‌کنیم، این کتابهاست که صاحبان آنها هر یک از بزرگان علما و فقها و حکمای بزرگ معاصر وی، یا شاگردان، یا منسوبین او، یا اندکی بعد از وی بوده اند.

۱: **امل الآمل**، جلد دوم آن که مخصوص علمای غیر جبل عاملی است، تألیف فقیه و محدث نامی شیخ حر عاملی استاد اجازهٔ علامه مجلسی و متوفای سال ۱۱۰۴ هـ ق.

۲: **وقایع السنین والاعوام**، میر عبداالحسین خاتون آبادی معاصر مرحوم علامه مجلسی و درگذشتهٔ سال ۱۱۰۵.

۳: **انوار نعمانیه و مقامات وزهرالربیع**، هر سه تألیف سید نعمت الله جزائری ۱۱۱۲ شاگرد نامدار وی.

۴: **جامع الرواة**، حاج محمد اردبیلی شاگرد دیگر مجلسی و درگذشته سال ۱۱۰۱.

۵: **حدائق المقربین**، نسخه خطی تألیف میر محمد صالح خاتون آبادی داماد علامه مجلسی متوفای ۱۱۲۶ که آن را در سال ۱۱۱۵ نوشته است.

۶: **ریاض العلماء**، و حیاض الفضلاء میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی شاگرد علامه مجلسی وزنده در ۱۱۳۰.

۷: **تاریخ حزین**، شیخ محمد علی حزین لاهیجی متوفای ۱۱۸۰ که در هفت سالگی مجلسی را چند بار دیده است.

۸: **اجازهٔ کبیره**، سید عبدالله بن نورالدین جزائری نوهٔ سید نعمت الله، و درگذشته ۱۱۷۳ که آن

را در سال ۱۱۶۸ نوشته است.

۹: لؤلؤتی البحرین، فقیه نامی شیخ یوسف بحرانی متوفای سال ۱۱۸۶ که با یک واسطه شاگرد علامه مجلسی است.

۱۰: انساب علامه مجلسی، میرزا حیدرعلی مجلسی نوادهٔ برادر بزرگ علامه مجلسی که آن را در سال ۱۱۹۴ نوشته و در ۱۲۱۴ درگذشته است.

۱۱: مرآت الاحوال جهان‌نما، آقا احمد بن محمد علی بهبهانی نوادهٔ دختری مجلسی اول که آن را در سال ۱۲۲۵ تألیف کرده و خود در ۱۱۳۵ وفات یافته است.

۱۲: روضات الجنات، سید محمد باقر موسوی خونساری اصفهانی متوفای سال ۱۳۱۳.

۱۳: انساب وحید بهبهانی، میرزا جعفر شهرستانی نوادهٔ دختری مجلسی در گذشتهٔ ۱۲۶۰ نسخه خطی.

۱۴: فیض‌القدسی، علامهٔ متتبع حاج میرزا حسین نوری درگذشتهٔ سال ۱۳۲۰ که شرح حال کامل علامه مجلسی از تمامی مآخذ و منابع است.[1]

علامه مجلسی در چند سطر

منظور از علامه مجلسی، ملا محمد باقر اصفهانی متوفی به سال ۱۱۱۰ هـ ق در اصفهان است، که در اواسط نیمه دوم سدهٔ یازدهم هجری و ده سال اول سدهٔ دوازدهم مشهورترین دانشمند فقیه و محدث نامی شیعه امامی، و شیخ الاسلام اصفهان، و سرآمد علمای آن شهر عالم پرور بوده است.

علامه مجلسی فرزند ملا محمد تقی مجلسی است که او نیز از مفاخر علمای شیعه و در علم و عمل و تقوا و فضیلت جایگاه خاصی داشته است. پدر را علامه مجلسی اول، و پسر را علامه مجلسی دوم، یا علامه مجلسی و به اختصار مجلسی می‌گویند.

علامه مجلسی در اواخر حکومت صفویه با پشت کار فوق‌العاده و حوصله پرتوانش توفیق یافت از راه تألیف و تضنیف کتابها و تدریس علوم و فنون اسلامی و تعلیم و تربیت شاگردان بسیار، و ادارهٔ امور دینی شیعیان عصر خویش، آنچنان خدمت مثبت و سازنده‌ای به مردم

۱. جز اینها مآخذی هم هست که شاید قبل از همه اینها باشد مانند اجازات خود علامه مجلسی و دیگران، همچنین مآخذ جنبی و دست دوم و سوم، و نیز کتابهائی که در زمان ما نوشته شده‌اند و گاهی در صورت لزوم اگر مطلب تازه‌ای از خود داشته باشند، نام می بریم، و حق آنها را نیز ادا می‌کنیم.

مسلمان و شیعه ایران کند که هیچ مرجع روحانی دیگری چنین توفیقی نیافته است.

کتابهای فارسی و عربی او به منزلهٔ ستون فقرات عقاید شیعه امامیه در سیصد سال گذشته است. شخصیت عالی و مقام والای او در نشر فضائل و مناقب خاندان پیغمبر(ص) و رواج مذهب شیعه امامیه و گسترش علوم و فنون و فرهنگ اسلامی موضوع این کتاب یعنی **علامه مجلسی** است که از نظر طالبان حق و حقیقت می‌گذرد.

خاندان علامه مجلسی

خاندان علامه مجلسی بی گمان بزرگترین و درخشان‌ترین خاندان علمی و دینی شیعه امامیه است که در طول چهارده قرن تاریخ اسلام پدید آمده است. پدران و مادران علامه مجلسی اول و بستگان آنها، فرزندان و نوادگان پسری و دختری او، دامادهای او، و فامیلهای وابسته به آنها، از زمان او تا عصر حاضر از گسترده‌ترین و نام آورترین عالمان دین هستند که تاریخ اسلام و شیعه امامیه به یاد دارد، به‌طوری که اگر در زمان ما یکی از نوادگان پسری یا دختری مجلسی اول بگوید: **تمام قبیلهٔ من عالمان دین بوده‌اند** سخن شیخ اجل سعدی را واقعیت داده است.

امروز بحمدالله با چاپ و انتشار **انساب خاندان مجلسی** نوشته میرزا حیدرعلی مجلسی و **مرآت‌الاحوال جهان‌نما** نوشته آقا احمد بهبهانی نوادگان پسری و دختری علامه مجلسی اول، و همین کتاب ما **علامه مجلسی** به خوبی می توانیم اعتراف کنیم که واقعاً تمام قبیله علامه مجلسی از هزار سال پیش تا کنون عالمان دین بوده‌اند.

از میان این خانوادهٔ بزرگ علمی و دینی که ده‌ها مجتهد جامع الشرائط و فقیه نامی و مرجع عالی قدر تقلید و مؤلف و مصنف پدید آمده و به تعمیم وتوسعه علوم و فنون دینی و فرهنگ و معارف اسلامی همت گماشته‌اند، و آثار فراوان و بسیار ارزنده‌ای در انواع علوم عقلی و نقلی و ادبی به فارسی و عربی خلق کرده‌اند، مردان و زنان دانشمند و بزرگوار و نام آوری برخاسته‌اند که در تمامی دودمانهای بزرگ اسلامی و بیوت شیعه امامی دیده نشده و سابقه نداشته‌اند.

اهمیت و افتخار این خاندان بزرگ علمی و دینی تنها به این نیست که دارای علم و مروج دین بوده‌اند، بلکه بیشتر به آنست که رواج مذهب شیعه امامیه در ایران بزرگ پس از ظهور صفویه بوسیله افراد این خاندان بوده است. کمال‌الدین درویش محمد عاملی اصفهانی جد مادری مجلسی، دانشمندی است که احادیث ائمه اهلبیت را برای اولین بار در ایران نشر داد.

علامه مجلسی اول نخستین دانشمند فقیهی است که آنها را به فارسی و عربی تألیف و

تصنیف نمود، و علامه مجلسی دوم به اعتراف دوست و دشمن اولین مرجع تقلیدی است که عامهٔ مردم ایران و دیگر نقاط جهان را از راه کتابهایش با شیعه و اهلبیت عصمت آشنا ساخت، و میراث امامان را وارد خانه‌های آنها کرد. این نه گفته ما است، که این کتاب گواه آنست، وقولی است که جملگی برآنند. اینک سابقه این خاندان از قدیم‌ترین زمانها:

حافظ ابونعیم اصفهانی

ابونعیم اصفهانی از دانشمندان بزرگ و مشهور عالم اسلام است و تمامی فرق اسلامی او را به بزرگی و بزرگواری ستوده‌اند. علامهٔ مجلسی اول در اجازهٔ طولانی بسیار جالبی که به فرزند برومندش علامه مجلسی دوم داده است حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی صاحب کتاب حلیة‌الاولیاء را جد خود دانسته است.[1]

نیز در اجازهٔ طولانی دیگر ولی کوتاه‌تر از این اجازه که مؤلف قصص‌العلماء نقل کرده است، باز با مشخصات کامل ابونعیم اصفهانی را جد خود دانسته و می‌گوید: «... جدم ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ اصفهانی که در نزد خاصه و عامه (شیعه و سنی) مورد قبول است، اوراست کتابهائی که از جمله آن حلیة الاولیاء است.»[2]

تعجب است که گوئی این دو اجازهٔ مهم در خاطر شاگردان مجلسی نبوده و به آن استناد نجسته‌اند. به این معنی که علمای بعدی نگفته‌اند مجلسی در این اجازات ابونعیم را جد خود دانسته است.

میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی دوم می‌نویسد: «ابونعیم اصفهانی نیای اعلای ملا محمد تقی مجلسی و فرزندش استاد استناد قدس‌الله روحهما است. مشهور اینست که وی از دانشمندان عامه (اهل تسنن) است، اما آنچه من از استاد مشارالیه (علامه مجلسی صاحب بحارالانوار) شنیدم اینست که وی ظاهراً از علمای شیعه بوده، ولی تقیه می‌کرده است. چنانکه در آن زمانها اغلب چنین بوده‌اند».

محدث نوری در فیض‌القدسی پس از نقل این عبارت از ریاض‌العلما می‌گوید: «از نوشته

۱. «عن الحافظ ابی نعیم جدی احمد بن عبدالله الاصفهانی صاحب کتاب حلیة‌الاولیاء». الذکری الالفیة للشیخ الطوسی ـ جلد دوم یادنامه شیخ طوسی، از انتشارات دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی ـ مشهد، ص ۱۳٤.

۲. «عن جدی ابی نعیم احمد بن عبدالله الحافظ الاصفهانی المقبول عند الخاصة و العامة، وله کتب منها کتاب «حلیة الاولیاء». قصص العلماء، چاپ حروفی تهران، ص ۲۲۷.

بعضی از علماء دیده‌ام که ابونعیم اصفهانی از علمای عامه است و صاحب ریاض العلما تأمل داشته، و احتمال داده بود که وی او را با ابونعیم فضل بن دُگین شیعه اثنی عشری اشتباه گرفته است. سپس تشیع او را مورد تأکید قرار داده است، به این دلیل که یکی از شاگردان محقق کرکی در رسالهٔ خود در ذکر اسامی مشایخ اجازه، ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء را در ضمن مشایخ امامیه ذکر کرده است.»[1]

مؤلف روضات الجنات در شرح حال مجلسی اول می‌نویسد: «نسب او از جانب پدر منتهی می شود به حافظ بزرگ ابونعیم اصفهانی، چنانکه در ترجمه وی اشاره به آن شده است.»[2]

محدث قمی او را بدین گونه یاد می‌کند: «ابونعیم اصفهانی - حافظ احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، از بزرگان محدثین و راویان و حفاظ و ثقات است. از بسیاری از افاضل اخذ حدیث کرده‌وبسیاری هم از او حدیث شنیدند. اوراست کتاب حلیة الاولیاء که به گفتهٔ ابن خلکان از بهترین کتابهاست. این کتاب میان علماء ما نیز شهرت دارد، و اخبار مناقب اهلبیت را از آن نقل می‌کنند.، و کتاب اربعین که در آن چهل حدیث را در بارهٔ مهدی (ع) آورده است، وتاریخ اصفهان.»

مولی نظام الدین قرشی[3] شاگرد شیخ بهائی، ابونعیم را در قسم دوم کتاب رجالش به نام نظام الاقوال ذکر کرده و نوشته است: «من قبر وی را در اصفهان دیده‌ام، بر سنگ آن نوشته بود: پیغمبر (ص) فرمود: بر ساق عرش نوشته است: لا اله الا الله وحده لا شریک له، محمد بن عبدالله عبدی ایدّته بعلی بن ابیطالب.»[4]

این حدیث را شیخ حافظ مؤمن موثق عادل ابونعیم احمد بن محمد[5] بن عبدالله دخترزادهٔ محمد صوفی اصفهانی که در محلهٔ خواجو از محلات اصفهان مدفون است، روایت نموده است - احمد بن بنّاء اصفهانی - رحمه الله و رضی عنه ورفع فی اعلی عِلیّین درجته و حشره مع من تولاّه من الائمة المعصومین علیهم السلام ...»[6]

۱. فیض القدسی فی احوال المجلسی، در آغاز ج ۱۰۲ بحارالانوار چاپ بیروت، ص ۱۰۸.

۲. روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، چاپ قم، ج ۲ ص ۱۱۸.

۳. نظام‌الدین محمد بن حسن قرشی ساوجی همدرس مجلسی اول و شاگرد شیخ بهائی بوده و کتاب جامع عباسی او را که ناتمام مانده بود تمام کرده است. کتاب نظام الاقوال درعلم رجال از تألیفات اوست. در اواخر عمر در آستانه حضرت عبدالعظیم در ری تدریس می نمود و همانجا وفات یافت.

٤. یعنی: جز خدای یکتا خدائی نیست، محمد بن عبدالله بنده‌ایست که او را به وسیله علی بن ابیطالب تأیید می‌کنم.

۵. کلمه محمد اضافی است، پدرش عبدالله بوده است.

۶. الکنی و الالقاب، چاپ دوم سال ۱۳۶۸ ه‍ ق، ج ۱ ص ۱۶۵.

ابن خلکان شافعی متوفی به سال ۶۸۱ هـ ق می‌نویسد: من از «تاریخ اصفهان» او در شرح حال پدرش عبدالله[1] نیاکان او را به این گونه آورده‌ام (یعنی همان‌طور که ما نوشتیم) و گفته ـ است که جدش مهران مسلمان شد. و این اشاره به آن است که وی نخستین فرد نیاکانش بوده که مسلمان شده است، و او از موالی[2] عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه بوده است. و هم گفته است که پدرش در ماه رجب سال ۳۶۵ درگذشته و در جنب جد مادریش دفن شده است. ابونعیم در ماه رجب ۳۳۶ یا ۳۳۴ متولد، و در ماه صفر یا دوشنبه ۲۱ محرم ۴۰۳ در اصفهان وفات یافت، رحمت الله علیه.

اِصفهان به کسر همزه یا فتح آن و سکون با (اصبهان) یا فا (اصفهان) از نامی‌ترین شهرهای جبل[2] و نام فارسی آن سپاهان است، مرکب از «سپاه» به معنی لشکر و «هان» جمع است. علت هم این بوده که در زمان ساسانیان هر گاه لشکرکشی می کردند، ازشهرهای عسکر فارس (نزدیک شوشتر) و کرمان و اهواز و غیره همگی سپاه‌ها در این شهر گرد می آمدند، سپس تعدیب شد و به آن اصبهان (یا اصفهان) گفتند. این شهر را اسکندر ذوالقرنین (یا مقدونی) ساخته است، چنانکه سمعانی گفته است.»[3]

دانشمند فقید میرزا محمدعلی مدرس تبریزی متوفی بسال ۱۳۳۲ شمسی در کتاب نفیس و پرمایه اش در ریحانة‌الادب می‌نویسد: «ابونعیم احمد بن عبدالله ... اصفهانی از اکابر و اعلام محدثین و از اعاظم ثقات حفاظ[4] و مرجع استفادهٔ اجلّای ایشان، و به حافظ اصفهانی معروف و در کلمات بعضی از اجلّه به حافظ دنیا موصوف، و ازاجداد مجلسی بوده، و تصوف را با حدیث توأم ساخته و به زعم روضات و کشف الغمه، و ابن شهرآشوب[5]، و بعضی دیگر بلکه مشهور هم هست که عامی المذهب و ازاهل سنت و جماعت بوده است. لکن به فرمودهٔ شیخ بهائی و میر محمد حسین خاتون آبادی و بعضی دیگر از اجلّه شیعی المذهب، بلکه به فرمودهٔ مجلسی ازخلصین

۱. پس این که در روی سنگ مرقدش احمد بن محمد نوشته شده بود، غلط است.

۲. منظور از جبل رشته کوههائی است که از حدود الوند تا دماوند کشیده است و به مازندران منتهی می شود. شهرهای واقع در اطراف این کوه‌ها را بلاد جبل یا جبال می‌گویند مانند نهاوند و همدان و اراک و اصفهان و غیره، و عراق عجم هم می‌گویند.

۳. وفیات الاعیان که به آن تاریخ ابن خلکان هم می‌گویند جلد اول ص ۷۶. سمعانی متوفی بسال ۵۶۲ در کتاب «الانساب» در لفظ اصفهان این سخن را گفته است.

۴. حافظ که جمع آن حفّاظ است در اصطلاح علم رجال و حدیث دانشمندی بوده است که بنابر مشهور یکصد هزار حدیث را با سلسله سند، و دویست تا سیصد هزار حدیث را بدون سند از حفظ داشته باشد. حال این اندازه حدیث از پیغمبر(ص) رسیده است یا نه، باید گفت به طور قطع نه، و بسیاری از آنها ساختگی و مجعول است. علمای شیعه و سنی در کتب رجال بسیاری از آنها را یادآور شده‌اند، و حتی کتابهائی مستقل دربارهٔ احادیث مجعول و جاعلان تألیف و تصنیف کرده‌اند.

۵. ابن شهرآشوب متوفی در سال ۵۸۸ هـ در «مناقب» نقل کرده است.

شیعه بوده، و تشیع او را به واسطه پدران خود أباً عن جدٍّ از خودش نقل نموده، بلی از شدت تقیه که در زمان او بوده، تشیع خود را از مخالفین مذهب کتمان می نموده است (اهل البیت ادری بما فی البیت).

و قضاوت در این باب را موکول به مراجعه تألیفات خودش می داریم: ١ - اربعین در حالات حضرت مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه و در کشف الغمه از آن روایت می‌کند. ٢ - تاریخ اصفهان که در چاپخانه بریل لیدن به نام اخبار اصفهان در دو مجلد چاپ شده، ٣ - حرمة المساجد، ٤ - حلیة الاولیاء در حدیث که در مصر چاپ شده و از بهترین کتابهاست، ٥ - دلائل النبوه که در حیدرآباد هند چاپ شده، ٦ - ذکرالمهدی[۴] نعوته و حقیقة مخرجه و ثبوته، چنانچه (چنانکه) به نقل معتمد درطرائف سید رضی الدین بن طاووس همین کتاب را به ابونعیم نسبت داده، و ظاهر آن است که همان اربعین مذکور فوق است[۱]، ٧ - طب النبی (ص)، ٨ - الطبقات، ٩ - الفتن، ١٠ - الفوائد، ١١ - مانزل من القرآن فی امیرالمؤمنین (ع)، ١٢ - مختصر الاستیعاب، ١٣ - المستخرج علی البخاری، ١٤ - المستخرج علی مسلم، ١٥ - معرفة الصحابه، ١٦ - منقبة المطهرین و مرتبة الطیبین، و غیرها وفاتش در اصفهان واقع و در قبرستان آب بخشان نام آب بلده مدفون، و در نخبة المقال گوید:

ابونعیم حافظ قد صنفا عام وبعد الشاب (٣٣٤) عمره کفی (١١٠)

و سال پانصد و هفدهم هجرت دانستن تاریخ وفات او اشتباه، و قضاوت موکول به مدارک مربوطه است.»[۲]

ابونعیم در اخبار اصفهان گروهی از پدران و بستگان خود را که از علما و محدثین و راویان حدیث بوده اند نیز نام می برد که می رساند خاندان وی هم عالمان دین بوده اند.

ظاهراً علت این که علامه مجلسی و افراد خاندان او غیر از ملا محمد تقی مجلسی، صریحاً از ابونعیم به عنوان نیای اعلای خود نام نبرده اند، جنبه تسنن یا شهرت او به تسنن باشد. زیرا برای آنها که در اواخر عصر صفویه می زیسته اند، و تصلب خاصی در تشیع و بدبینی مخصوصی نسبت به تسنن داشته اند، ناگوار بلکه موجب دردسر بوده است.

در پایان سخن کوتاه از ابونعیم اصفهانی، دو روایت جالب را از وی در اخبار اصفهان او نقل می‌کنیم:

١ - می نویسد: «محمد بن جعفر بن یوسف روایت کرده از احمد بن صُبیح، از احمد بن

١. قطعاً همان اربعین است که علامه مجلسی تمامی آن را در جلد ١٣ بحارالانوار نقل کرده و ما آن را جمعاً در ١١ صفحه در «مهدی موعود» ترجمه آن آورده ایم.

٢. ریحانة الادب، ج ٥ ص ١٨٤.

سعید بن جریر، از ابراهیم بن جریر، و عبدالله بن زکریا بن بهرام، و عبدالعزیز بن صُبیح، و عَبدة بن صالح، و محمد بن واقد اصفهانیان که همگی از داود بن سلیمان (باید ابوداود بن سلیمان باشد، و در چاپ اشتباه شده) که گفت: من با پدرم بودم، مردی را در محلهٔ کُناسهٔ کوفه دیدم، پرسیدم این کیست؟ گفتند: این شاهنشاه عرب است، این علی بن ابیطالب است! (فسئلت عنه، فقیل: هذا شاهان‌شاه العرب، هذا علی بن ابیطالب)![1]

۲ ـ ابونعیم در آغاز جلد اول اخبار اصفهان به طریق متعدد طی چندین صفحه از محدثین عامه (اهل تسنن) از ابوهریره روایت می‌کند پیغمبر فرمود: «اگر دین به ستارهٔ پروین آویخته باشد مردانی از فارس (ایران) آن را به دست می آورند»[2]، و «اگر اسلام در ستاره پروین باشد مردانی از ایران آن را به دست می آورند»[3]، و... اگر ایمان در ستاره پروین باشد مردانی از هموطنان سلمان فارسی به آن دست می یابند».[4] و «اگر علم به ستاره پروین آویخته باشد مردانی از فرزندان ایران به آن دست خواهند یافت.»[5]

به اینها اضافه می‌کنیم سخن ابن خلدون در کتاب مقدمه که گفته است: «سهم ایرانیان در بزرگداشت اسلام و تمدن اسلامی از مجموع نژاد های دیگر بیشتر است».[6]

کمال‌الدین درویش محمد اصفهانی

این دانشمند بزرگوار جد مادری علامهٔ مجلسی اول است. او استاد گروهی از علمای اعلام عصر بوده و بسیاری از اجازات علما به او می رسیده است. مجلسی اول خود در اجازه طولانی که به فرزندش مجلسی دوم داده است، نخست از استادش ملا عبدالله‌شوشتری، سپس از استاد دیگرش شیخ بهائی نام می برد، و از آن پس می نویسد: «و روایت می‌کنم از جماعتی از فضلا، از جمله شیخ فاضل کامل استاد فضلاء قاضی ابوالشرف (عاملی)، و شیخ فاضل کامل

۱. اخبار اصفهان، ج ۱ ص ۳۳۵. هر چند امروز در ایران اسلامی شاه و شاهنشاهی برافتاده و این واژه منفور است و اعتباری ندارد، ولی جالب است که مردم اصفهان در آن زمان هم به رهبر اسلام شاهنشاه می‌گفتند، و برای ثبت در تاریخ و اطلاع پژوهشگران نقل آن خالی از تناسب نیست. در ضمن نشانه‌ای هم از ارادت ابونعیم به مولای متقیان در آن هست.

۲. عن ابی هریره سمعت رسول الله (ص) یقول: لوکان الدین معلقا بالثریا لناله رجال من فارس.

۳. عن ابی هریره عن رسول الله (ص): لوکان الاسلام فی الثریا لتناوله رجال من اهل فارس.

٤. عن ابی هریره کنا جلوساً عندالنبی (ص) و فینا سلمان الفارسی فانزلت سورة الجمعة: و آخرین منهم لما یلحقوابهم فوضع یده علی سلمان و قال لوکان الایمان بالثریا لتناله رجال من هؤلاء.

۵. عن ابی هریره قال رسول الله (ص: لوکان العلم متعلقاً بالثریالتناوله رجال من ابناء فارس.

۶. مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، ج ۲ ص ۱۱۵۳ و ۱۱۵۵

شیخ عبدالله بن شیخ فاضل شیخ جابر عاملی، و شیخ کامل مولانا محمد قاسم، از جدم رئیس الفقهاء و محدثین در زمان خود مولانا درویش محمد، از شیخ عالم ربانی شیخ حسن نطنزی عاملی، از شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی (محقق ثانی) قدس الله ارواحهم الزکیه، و از شیخ عالم فاضل شیخ جابر بن عباس نجفی ...»[1]

و نیز در اجازهٔ طولانی دیگرش که قصص العلما نقل می‌کند، می نویسد: «و خبر داد به ما گروهی بسیار از فضلاء از جمله استاد فضلا و قاضی ابوالشرف[2]، و پسرعمویش شیخ اجل عبدالله بن شیخ اعظم جابر عاملی (دائیم) از جدم شیخ الطائفه در عصر خود مولانا درویش محمد بن شیخ زاهد عالم باذل صاحب کرامات عالیه حسن نطنزی اصفهانی ...»[3]

علامه مجلسی در اجازات متعددی که به شاگردانش داده گاهی از استادش شیخ عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه پدرش که استاد پدر نیز بوده است، از جد مادریش کمال الدین درویش محمد هم روایت می‌کند، و او را با این وصفها می ستاید: ... از جد مادری پدرم عالم محدث مولانا درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی روح الله روحه نخستین دانشمندی که حدیث شیعه را در زمان دولت صفویه در اصفهان نشر داد، از استادش محقق مدقق افخم اعظم مروج مذهب امامیه شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی (محقق ثانی) روایت می‌کنم ... و مولای فاضل محدث مولانا درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی جد مادری پدرم طیب الله تربته ... و مولانا دانشمند پاکسرشت کمال الدین درویش محمد اصفهانی جد مادری پدرم که برای اولین بار حدیث شیعه امامیه را در اصفهان نشر داد ...»[4]

شیخ حُرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه در کتاب امل الآمل که جلد اول آن اختصاص به علمای جبل عامل دارد، از این دانشمند جبل عاملی نیز بدین گونه یاد می‌کند: «شیخ درویش محمد بن حسن عاملی، وی فاضل شایسته وارسته بود، و از مشایخ بزرگ به شمار می آمد. از شیخ علی بن عبدالعالی کرکی (محقق ثانی) روایت می‌کرد.»[5]

مؤلف ریاض العلماء پس از نقل سخن شیخ حر عاملی می نویسد: «بهتر این بود که ازوی

۱. یادنامه عربی هزاره شیخ طوسی، ص ۱۱۳.

۲. در قصص العلما، شرور غلط چاپی است.

۳. قصص العلما، ص ۲۱۵.

۴. اجازات الحدیث، دوست دانشمند محترم آقای سید احمد حسینی اشکوری، چاپ اول، ص۲۳، ۸۸، ۱۲۵، ۱۴۲، ۲۴۴، ۳۰۳ به نقل از اجازات بحار و زندگینامه علامه مجلسی، و مآخذ دیگر.

۵. امل الآمل فی علماء جبل عامل، چاپ سال ۱۳۸۵ ه‍ ج ۱ ص ۱۴۱. باید توجه داشت که نام «درویش محمد» انطی با درویش به معنی صوفی ندارد. زیرا او عرب و اهل جنوب لبنان بوده، و درویش و درویشی فارسی است و تعلق به ایران دارد که از این نظر جنگل مولا است!

در باب دال (درویش محمد) یاد می‌کرد (نه در باب میم ـ محمد). او جد مادری استاد استناد (علامه مجلسی) قدس سره است، و با واسطه وی از شیخ علی کرکی (محقق ثانی) روایت می‌نمود. شاید شیخ حر خواسته است وی با درویش محمد استرابادی اشتباه نشود.

مؤلف ریاض العلماء در آغاز شرح حال این دانشمند پارسا می نویسد: «مولی کمال الدین محمد بن شیخ حسن عاملی نطنزی اصفهانی، از بزرگان علمای موثق بود. از شیخ علی کرکی (محقق ثانی) روایت می‌کرد، و جمعی از فضلا نیز از وی روایت می‌کنند، از جمله ملا محمد تقی مجلسی پدر استاد استناد قدس سره است، و دیگر شیخ جابر عاملی، و قاضی ابوالشرف اصفهانی، چنانکه از آخر وسائل الشیعه شیخ معاصر یاد شده به دست می‌آید درویش محمد چنانکه خواهیم گفت جد مادری پدر استاد بوده است.

استاد (علامه مجلسی) در بحث اسناد دعاء صباح و مساء علی علیه السلام از مجلد دوم کتاب صلاة بحارالانوار می نویسد: «این دعا از ادعیه مشهور است، ولی من آن را در کتب معتبر نیافتم جز مصباح سید بن باقی (ره)، و نسخه ای از آن را یافتم که مولای فاضل درویش محمد اصفهانی جد مادری پدرم رحمت الله علیهما بر علامه مروج مذهب نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی قدس الله روحه قرائت کرده و محقق روایت آن را به وی اجازه داده است، صورت آن اینست: الحمدلله، این دعاء و دعای قبل از آن را عمدة الفضلاء اخیار وصلحاء ابرار مولانا کمال الدین درویش محمد اصفهانی برمن قرائت نموده است. کتبه الفقیر علی بن عبدالعالی در سنهٔ ۹۳۹».

و نیز استاد قدس الله سرّه در آغاز کتاب اربعین می نویسد: «خبر داد به من شیخ بزرگوار عبدالله بن شیخ جابر عاملی از جده پدرم فاضل محدث مولانا کمال الدین درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی از شیخ نورالدین علی مروج مذهب (محقق ثانی).

و نیز در یکی از اجازاتش به یکی از سادات که شاگردش بوده، نوشته است: از جمله اجازه‌ای است که شیخ بزرگوار شایسته پاکسرشت عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه مادر پدرم از دانشمند فقیه و محدث موثق کمال الدین مولانا درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی از شیخ علی کرکی، به من داده است».

مؤلف ریاض العلماء سپس می‌گوید جبل عاملی بودن درویش محمد با شهرت وی به نطنزی منافات ندارد ـ زیرا وی از جبل عامل آمده و در نطنز ساکن شده است. و می افزاید که شیخ حر عاملی در آخر وسائل از علامه مجلسی از پدرش از شیخ جابر روایت می‌کند، حال آن که دیدیم در اربعین بدون واسطه روایت نموده‌است، و منظور همان است که از پدرش از وی بوده

است». [1]

محدث نوری از مناقب الفضلاء میر محمد حسین خاتون آبادی دخترزادهٔ علامه مجلسی نقل می‌کند که نوشته است: «مادر ملا محمد تقی دختر مولی کمال الدین بود. این مولی کمال الدین اهل عبادت و زهد و درنطنزمدفون است و دارای گنبد مشهور می باشد .

دانشمند بزرگوار ربانی شیخ یوسف بحرانی در اجازه‌اش به بحرالعلوم می نویسد: «مولی درویش محمد پسر شیخ حسن نطنزی نخستین کسی است که حدیث شیعه امامیه را در دولت صفویه در اصفهان منتشر ساخت .

این دوریش محمد فرزند دانشمندی داشته به نام ملا محمد قاسم که ملا محمد تقی مجلسی خواهرزاده‌اش از وی روایت می‌کند، و خود او از پدرش و شیخ جابر عاملی روایت نموده است ...

این که در مرآت الأحوال نوشته است درویش محمد اصفهانی شاگرد شهید ثانی بوده، منافات ندارد که شاگرد و راوی محقق ثانی هم باشد. زیرا تفاوت بین وفات آنها ۲۹ سال بوده است» [2] سخن آقا احمد در مرآت الأحوال را در شرح حال علامه مجلسی اول خواهیم دید.

دانشمند عالیقدر سید حسن صدر در تکمله امل الآمل ترجمه درویش محمد را آورده و از جمله می نویسد: «علامه محمد تقی مجلسی پدرصاحب بحار در مقدمات شرح من لایحضره الفقیه در بیان طرق خود در روایت نوشته است: «و روایت می‌کنم از استاد علماء زمان در زمان خود جدم مولانا درویش محمد اصفهانی نطنزی عاملی ...» [3]

شیخ جابر عاملی

با این که وی از علمای جبل عامل بوده است شیخ حر عاملی در امل الآمل که قسم اول آن مخصوص علمای جبل‌عامل است از ذکر نام وی غفلت ورزیده است.

ولی در عوض دانشمند عالی قدر سید حسن صدر در تکمله امل الآمل [4] می نویسد: «شیخ

۱. ریاض العلماء، ج ۲ ص۲۷۱.

۲. فیض القدسی، ج ۱۰۲ ص ۱۰۷. محقق ثانی در ۹٤۰ و شهید ثانی در سال ۹٦۵ به شهادت رسیده‌اند بنابراین فاصله شهادت آنها ۲۵ سال بوده است، نه ۲۹ سال.

۳. تکمله امل الآمل، چاپ نخست سال ۱٤۰٦ ق، ص ۳۲۹.

۴. از آنجا که «امل الآمل» از برخی دانشمندان در هر دو قسم غفلت ورزیده است، شیخ عبدالنبی قزوینی از دانشمندان بنام اواخر سدهٔ دوازدهم هجری به سفارش علامه بحرالعلوم «تتمیم امل الآمل» را نوشت و جمعاً ۱۳۷ تن را در آن مورد بحث قرار داد که یا در «امل الآمل» به اجمال ←

بزرگوار جابر عاملی از محقق کرکی روایت می‌کند، و از وی نیز پسر علامه اش عبدالله بن جابر عاملی روایت می نماید. علائه مجلسی صاحب بحار هم با واسطهٔ پسرش شیخ عبدالله نامبرده از وی روایت می‌کند.[1] وی از نزدیکان مادر علامه مجلسی (اول) است.

سپس همان‌طور که در ترجمه درویش محمد عاملی گفتیم از اجازات مجلسی نقل می‌کند که مادر شیخ عبدالله و همسر شیخ جابر مادر پدر علامه مجلسی بوده است.

آنگاه می‌گوید از شیخ جابر نامبرده پسرش شیخ عبدالله و شیخ محمدقاسم پسردرویش محمد روایت می‌کنند، چنانکه علامه مجلسی در اجازهٔ شیخ محمد مشهدی یادآور شده است.»

شرح حال شیخ عبدالله پسر این شیخ جابر که پسرعمه مادر علامه محمد تقی مجلسی بوده است در بخش استادان علامه مجلسی به تفصیل آمده است، به آنجا مراجعه شود.

شیخ قاسم بن درویش محمد عاملی

شیخ حر عاملی در امل الآمل از ذکر نام این دانشمند بزرگوار که در سلسله اجازات استاد اجازه اش علامه مجلسی قرار داشته است نیز غفلت نموده، ولی در تکمله امل الآمل آمده است، بدین گونه: «شیخ قاسم بن درویش محمد بن حسن نطنزی عاملی، دانشمندی فاضل و فقیه محدث بوده است، و از مشایخ اجازه و اهل روایت و درایت به‌شمار می رود. خواهرزاده اش علامه ملا محمد تقی مجلسی (ره) پدر صاحب بحار از وی روایت می‌کند.

او از وی بعنوان استادش در شرح من لایحضره الفقیه نام برده و می‌گوید وی از پدرش درویش محمد از محقق علی بن عبدالعالی کرکی محقق ثانی روایت می نماید. بنابراین ملا محمد تقی

←

شناسانده شده بودند و یا ذکری از آنها نشده بود. این کتاب اخیراً چاپ شده است.

نیز سید بزرگوار سید حسن صدر کاظمی متوفی بسال ۱۳۵٤ ه‍ ق کتاب «تکملهٔ امل الآمل»نوشت، و در آن بسیاری از علما را مورد بحث قرار داد، بهمان گونه که در «تتمیم امل الآمل» آمده است. جلد اول آن اخیراً چاپ شده که مخصوص علمای جبل عامل است و در آن ٤٤۰ تن شناسانده شده است.

۱. آقای حسینی اشکوری در پاورقی نوشته اند: «صاحب بحار به وسیله پدرش از شیخ عبدالله روایت می‌کند، بحارالانوار ج ۱۱۰ ص ۱٦۰»، ولی خود ایشان بعدها در «اجازات الحدیث» مواردی از اجازات دیگر نقل کرده اند که شیخ عبدالله استاد مجلسی دوم هم بوده و علامه مجلسی بدون واسطه از وی روایت نموده است. چانکه در بخش «استادان علامه مجلسی» می خوانید.

۲. تکمله امل الآمل، ص ۱۱٦.

مجلسی از جد مادریش درویش محمد[1] به واسطه این شیخ قاسم روایت می‌کند ...»[2]

۱. درویش محمد دارای چنان شخصیتی در علم و تقوا و فضیلت بوده است که علامه مجلسی اول گاهی به یاد او خود را «مجلسی نطنزی عاملی» می داند، با این که خود از دودمان بسیار ریشه دار اصفهان بوده است.

۲. در پاورقی نوشته است: «در اعیان الشیعه ج ۸ ص ٤٤٧ است که وی در سال ۱۲۳۷ وفات یافته است» جلد ۸ اعیان الشیعه چاپ دوم در اختیار نویسنده نبود که ببینم به چه مناسبت از وی نام برده شده است. زیرا از شیخ جابر بن عبدالله، شیخ فاضل ـ اجل ـ شاگرد محقق کرکی در ج ۱۵ ص ۱۳٦ به نقل از اجازات نامبرده، و از قاسم بن درویش محمد در ج ٤۲ ص ۳٤٤ با همان نقل سخن تکمله یاد شده است. اگر منظور تاریخ وفات شیخ قاسم یا پدرش درویش محمد بوده باید ۱۰۳۷ باشد.

علامه مجلسی اول

ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی مشهور به علامه مجلسی اول یا مجلسی اول پدر ملا محمد باقر مجلسی که ما از این بعد همه جا او یعنی پسر را علامه مجلسی می خوانیم از اعاظم علمای شیعه و مفاخر دانشمندان اواسط عصر صفوی است. بزرگ مردی است که با همت بلند و پشت کار پر ارزش و تألیفات گرانقدرش مذهب تشیع رونقی بسزا یافت و شیعیان این آب و خاک از وجود پربرکتش بهره ها بردند.

اگر این مرد بزرگ هیچ آثاری از علم و فضل و تقوا و فضیلت و کتب سودمند به فارسی، و عربی و تعلیم و تربیت شاگردان ناموری، جز آموزش و پرورش فرزند فرزانه اش علامه مجلسی نداشت، در شناخت عظمت او کافی بود. در حقیقت وجود علامه مجلسی که بیشترین استفادهٔ علمیش نیز در خدمت پدر بزرگوارش مجلسی اول بوده است، سند گویای مقام عالی مجلسی اول در علم و عمل و ایمان و اخلاص او نسبت به اسلام و تشیع می باشد. تولد او در اصفهان به سال ۱۰۰۳ یا ۱۰۰٤ هـ ق بوده است.

برای شناخت اجمالی این مرد بزرگ به سراغ دانشمندان نامی معاصر او و بعد از وی می رویم تا ببینیم آنها او را چگونه دیده و شناخته اند، و درباره او چه گفته اند.

۱ ـ استادش ملا حسنعلی شوشتری فرزند دانشمند وفقیه ملا عبدالله شوشتری که پدر و پسر سمت شاگردی او را داشته‌اندو تنها پدر قبل از پسر بوده است[1]، در اجازه‌ای که به تاریخ

۱. این استاد یعنی ملا حسنعلی شوشتری، استاد پسر او علامه مجلسی هم بوده است، و در سال ۱۰۷۵ درگذشت. علامه مجلسی اول عمده تحصیلا تش را پیش از او در خدمت پدر وی ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهائی گذرانده بود.

ربیع‌الاول سال ۱۰۳٤ به وی داده، و او در آن موقع ۲۹ یا ۳۰ سال داشته است. می نویسد: «برادر دینی و پاکسرشت من مولای فاضل کامل و عالم عامل که در احراز فضائل گوی سبقت را از همگنان ربوده است، پاکسرشت دانشمند پارسای پاکدل، مولانا محمد تقی با تمام وجود خود را مهیای نیل به مقام عالی نموده و در این راه شبها را به صبح آورده، تا این که در این میدان از همدوره‌های خود پیشی گرفته است، کتابهای بسیاری را در فقه و اصول و حدیث نزد من خوانده و مطالب آن را از من شنیده است. از جملهٔ کتب اصول فقه، شرح عضدی بر مختصر ابن حاجب، و بسیاری از آن را بارهااز من شنیده است، و از کتب فقه بیشتر قواعد الاحکام (علامه حلی) و ارشاد الاذهان او را، و نیز شرایع الاحکام امام محقق‌مدقق ابوالقاسم نجم الدین ابن سعید (محقق حلی)، و قسمتی از قواعد امام مدقق و نحریر محقق علاّمه فهّامه شهید سعید محمد بن مکی (شهید اول)، و از کتب حدیث بسیاری از تهذیب الاحکام (شیخ طوسی)، و بیشتر من لایحضره الفقیه، و کتب بسیاری از کافی (کلینی) را ... و از وی التزام می‌گیرم که همیشه تقوی و مراقبت حال خویش را رعایت کند... و از جادهٔ احتیاط که سالک آن گمراه نخواهد شد، خارج نشود.»[1]

۲ ـ استاد دیگرش میر شرف‌الدین علی شولستانی نجفی[2] نیز که در سال ۱۰۳٦ دو سال بعد از این تاریخ یعنی سال ۱۰۳٤ به وی اجازه داده است، می نویسد: «من مولای عالم عامل و فاضل کامل، پرهیزکار پارسای پاکسرشت اندیشمند، مولانا شمس الملة والحق و الدین محمد تقی بن مرحوم مغفور مولانا مجلسی اصفهانی را چنین یافتم که جوانی خود را در تحصیل علوم عقلی و نقلی صرف کرده، و اخلاق نفسانی خود را مهذب نموده، و پیوسته ملازم تقوی و اعمال پسندیده است، و ملتزم شده که بقیه عمر خود را در راه ازدیاد علوم و ارشادمردم و هدایت بندگان‌خدا و انتشار احادیث نبوی و آثار امامیه، و ترغیب مردم، به پیروی از شریعت غرّای نبوی و مذهب روشن اثنی عشری صرف کند. او که خدایش در آنچه به وی در دنیا و آخرت سود رساند تأیید کند، و از صدمات دو جهانی نگاه دارد، از من خواست که به وی اجازه دهم ...

من هم از مولای بزرگوار ایده‌الله همان التزامی را می‌گیرم که استادانم از من گرفته‌اند

۱. بحارالانوار ج ۱۰۷ ص ۳۸.

۲. این استاد نیز که در سال ۱۰٦۰ از دنیا رفته است، استاد اجازهٔ علامه مجلسی پسر وی هم بوده است، چنانکه در بخش «استادان علامه مجلسی» خواهیم دید.

که در راه احتیاط گام بردارد، و او و خودم را سفارش به تقوای الهی و عمل به فرمان و طاعت او می‌کنم، و این که تا می‌تواند مراقبت در علم و عمل اخلاص داشته باشد...»[1]

۳ـ دانشمند نامی شیخ حر عاملی مؤلف کتاب بزرگ وسائل الشیعه و آثار گرانبهای بسیار دیگر که اندکی بعد از رحلت مجلسی اول از جبل‌عامل لبنان وارد اصفهان شده بود و پس از آن شیخ الاسلام مشهد مقدس گردید، می نویسد: «مولانا الجلیل محمد تقی ابن المجلسی، فاضل عالم محقق متبحر زاهد عابد ثقة متکلم فقیه بود. اوراست کتابهائی که از جمله شرح صحیفه سجادیه ـ و حدیقة المتقین و شرح من لایحضره الفقیه به فارسی، و شرح دیگری به عربی، و رساله‌ای در رضاع و غیر آن از معاصرین است.»[2]

٤ـ میر عبدالحسین خاتون آبادی اصفهانی که از علمای بزرگ و خود از شاگردان مجلسی اول است و در «معاصران علامه مجلسی از وی یاد می‌کنیم» در کتاب فارسی مشهورش وقایع السنین از استادش بدین گونه یاد می‌کند: «سال هزار و هفتادم ـ فوت استادی و استنادی رئیس المحدثین و استاد العلماء و الفقهاء و المحدثین المبارک المیمون، ذی النفس القدسیة، آخوندی[3] مولانا تقیا[4] مجلسی تغمده‌الله بغفرانه در هزار و هفتاد (۱۰۷۰)، و

۱. مأخذ سابق، ص ۳۲.

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۵۲.

۳. برخی از اهل تحقیق برآنند که «آخوند» یا «آخُند» یک واژه مغولی یا ترکی جغتائی است، و پس از حمله مغول و رخنه قوم تاتار به داخله ایران پدید آمده، و منظور بزرگ مذهبی می باشد. ولی بیشتر عقیده دارند که «آخوند» مختصر «آقاخواند» است. گوئی وقتی یک روحانی که مردم او را «آقا» می خوانده‌اند، وعظی نموده یا درسی گفته یا کتابی بر آنها خوانده است، و در پایان مردم گفته‌اند «آقا خواند» و کم کم تخفیف یافته و «آخوند» شده است. نظیر «روضه خوان» که وقتی کتاب «روضة الشهداء» تألیف ملا حسین کاشفی را در مصائب کربلا می خواندند، چند بار گفتند روضه را خواند یا از روی کتاب روضه خواند، و کم کم «روضه خوان» شد!

استعمال واژه آخوند بیشتر در عصر صفوی آن هم همین دوره که علامهٔ مجلسی اول و استادان و معاصران وی می‌زیسته‌اند، مخصوصاً در اصفهان معمول بوده و رفته رفته به جاهای دیگر سرایت نموده است. در آن موقع این عده از بزرگان عصر را بدین گونه می خواندند: آخوند ملا احمد اردبیلی، آخوند ملا عبدالله شوشتری، آخوند ملا محسن فیض، آخوند ملا محمد تقی مجلسی، آخوند ملا محمد باقر مجلسی، آخوند ملا محمد طاهر قمی، آخوند ملا خلیل قزوینی، آخوند ملا صدرا و هکذا.

در آن زمان «آخوند» روحانی طراز اول بوده، و بر هر روحانی اطلاق نمی شده است. تا نیم قرن گذشته نیز چنین بوده است، مانند آخوند خراسانی که مرجع تقلید مشهور و استاد بسیاری از مراجع تقلید بعدی می باشد. در حوزه‌های علمیه منظور از «آخوند» در میان فقها همین آیت‌الله آخوند ملا کاظم خراسانی متوفی بسال ۱۳۲۹ هـ، و در بین فلاسفه و حکما، صدرالمتألهین شیرازی معاصر مجلسی اول در گذشته ۱۰۵۰ هـ است.

ولی راستی چه نیازی است که ما این واژه را دربارهٔ آنها بکار ببریم؟ همان «صدرالمتألهین» و «آیت‌الله خراسانی» بهتر و برازنده‌تر نیست؟ فی المثل از زمان شیخ طوسی تاکنون علما با «نعلین» راه می رفتند و به هر روحانی غیر سید «شیخ» می‌گفتند. ما هم نیاز داریم که تا به حوزه رفتیم «شیخ محمد علی» و دارای «نعلین» باشیم، و موقع امضاء هم حتماً مهر کنیم و «الاحقر» بنویسیم؟!

۴. در آن زمان بعضی از اسامی را با الف می نوشتند مانند: تقی، تقیا، باقر، باقرا، رفیع، رفیعا، خلیل، خلیلا و هکذا.

عمر او شصت و هفت و شصت و هشت است، و فقیر راقم این حروف چندین سال مقابله احادیث اهلبیت عصمت علیهم السلام در خدمت او کردم اصول (کافی)، و من لایحضره الفقیه را بالتمام در خدمت آن جناب سماعاً[1] بعمل آمد.»

۵ ـ حاج محمد اردبیلی که شاگرد فرزندش علامه مجلسی بوده است در کتاب گرانقدر جامع‌الرواة از پدر استادش این طور نام می برد و یاد می‌کند: «محمد تقی بن مقصود علی ملقب به مجلسی یگانهٔ عصر و یکتای زمان خود بود. شخصیت او از لحاظ جلالت قدر و وثاقت و امانت در نقل، و جایگاه بلند و عظمت شأنش و تبحرش در علوم مشهورتر از آنست که ذکر شود، و بالاتر از اینست که عبارتی بتواند او را بشناساند.

او پرهیزکارترین و پیراسته‌ترین و پارساترین و عابدترین مردم زمان خویش بود. فیض وجودش در دین و دنیا به اکثر مردم زمان خود از عوام و خواص رسید. او بود که اخبار ائمه صلوات الله علیهم را در اصفهان نشر داد. خداوند بهترین پاداش نیکوکاران را به وی ارزانی دارد.

دارای تألیفاتی است که از جمله شرح عربی بر من لا یحضره الفقیه و شرح فارسی بر آن، و کتاب حدیقة المتقین، و شرح بر قسمتی از کتاب تهذیب الاحکام (شیخ طوسی)، و رساله ای در افعال حج، و رساله ای در رضاع.

این کتابها را فرزندش امام بزرگوار محمد باقر از وی به ما خبر داد. او قدس الله تعالی روحه الشریف در ۱۰۷۰ در حدود شصت و هفت سالگی وفات یافت رضی الله عنه و ارضاه.»[2]

۶ ـ دانشمند نامی میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی که چون مدتی در عثمانی بوده معروف به افندی شده، و خود شاگرد بزرگ پسرش علامه مجلسی است، در کتاب گرانقدر ریاض العلما طبق معمول خود نخست سخن شیخ حر عاملی را آورده و «اصفهانی نطنزی عاملی» را بر آن افزوده است، آنگاه می نویسد: «من گویم از جمله تألیفات او رسالهٔ مختصری است در حقوق والدین. من آن را بخط وی در شهر بارفروش (بابل) دیده‌ام که تاریخ اتمام آن ماه ذی الحجهٔ سال ۱۰٤٦ هـ بوده، و شرحی به فارسی بر حدیث هَمّام در اوصاف مؤمنین[3] است. تقریباً در سال ۱۰۷۰ هـ وفات یافت.»[4]

۱. یعنی استاد کتاب را می خوانده و شاگرد می شنیده است. چون گاهی شاگرد کتاب را می خوانده و استاد می شنیده و توضیح می داده است.
۲. جامع الرواة، چاپ اول، ج ۲ ص ۸۲.
۳. یعنی خطبه همّام که از خطب مشهور نهج البلاغه است.
۴. ریاض العلماء، چاپ اول سال ۱٤۰۱، ج ۵ ص ٤۷.

۷ـ میرمحمدصالح خاتون آبادی، داماد علامه مجلسی که از بزرگان دانشمند خاندان مجلسی است، در کتاب حدائق المقربین که گفتیم ۳۰ تن از علمای بزرگ شیعه را در آن به اجمال شناسانده است، می نویسد: بیست و چهارم مولانا محمدتقی مجلسی قدس الله روحه که شاگرد مولانا عبدالله شوشتری[۱] و شیخ بهاء الدین محمد[۲] و در علم فقه و تفسیر و حدیث و رجال سرآمد اهل روزگار بود و از جهت زهد و عبادت و تقوی و ورع و ترک دنیا ثانی استاد خود مولانا عبدالله بوده و در تمام عمر به ریاضت و مجاهده نفس و تهذیب اخلاق و عبادت و ترویج احادیث و سعی در حوائج مؤمنان و هدایت خلق مشغول بود و به برکت او احادیث اهلبیت علیهم السلام منتشر گردید، و جمعی کثیر و جمی غفیر از ایشان به وسیله او هدایت یافتند، و به مسائل عارف گردیدند، و گروه بسیار از جاهلان و گمراهان تائب و مستقیم شدند، و آن بزرگوار در بعضی از مؤلفات خود فرموده که به سفر عتبات عالیات رفته بودم. چون به نجف اشرف رسیدم ایام تابستان بود عزم نمودم آن سال را در آن مکان مقدس بگذرانم، و مکاری[۳] را مرخص کردم، و قصد اقامت نمودم.

شبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خواب دیدم و آن حضرت ملاطفات بسیار به من نمود و فرمود که در اینجا توقف مکن و روانه شو به اصفهان که وجود تو در آنجا انفع است. چون من شوق بسیار به خدمت و زیارت آن امام ابراز داشتم مکرر مبالغه و استدعای رخصت

۱. محدث نوری در «فیض القدسی» ص ۱۱۰ می نویسد: ملا محمد تقی در «شرح مشیخه فقیه» در ترجمه استادش ملا عبدالله شوشتری نوشته است: او استاد ما و در عصر خویش استاد طایفه امامیه و علامهٔ محقق مدقق زاهد عابد پرهیزکار بود. بیشتر فوائد این کتاب از افادات اوست. نسبت به من همچون پدری مهربان بود، بلکه نسبت به همهٔ اهل ایمان. در دهه اول محرم (۱۰۲۱) وفات یافت. روز وفاتش مثل روز عاشورا بود. قریب صد هزار نفر بر وی نماز گزاردند، و چنین اجتماعی بر غیر او از فضلا دیده نشده است. جنازه اش را از اصفهان به مشهد مقدس بردند و دفن کردند. وی شاگرد محقق اردبیلی و شیخ احمد بن خاتون عاملی بود. به من اجازه داد. می توان گفت انتشار فقه و حدیث (در دوران صفویه) از او بوده است. هر چند غیر از او هم بوده اند. ولی آنها گرفتاری زیادی داشتند و مدت درسشان اندک بود، اما او نزدیک چهارده سال بعد از فرار از کربلا در اصفهان اقامت داشت. وقتی او به اصفهان آمد از طلاب محلی و غیره پنجاه نفر وجود نداشت، اما موقع وفاتش بیش از هزار نفر از فضلا و طلاب وجود داشتند. مدرسه معروف ملا عبدالله در اصفهان به نام این مرد بزرگ است.

۲. منظور شیخ بهائی متوفی بسال ۱۰۳۰ در اصفهان و مدفون در مشهد مقدس است که از نوابغ بزرگ اسلام و تشیع بوده است. شرح حالش به تفصیل در جلد پنجم «مفاخر اسلام» خواهد آمد.

محدث نوری در «فیض القدسی» از «شرح مشیخه فقیه» ملا محمد تقی مجلسی نقل می‌کند که نوشته است: بهاءالدین استاد ما است و کسی است که از وی استفاده نموده ایم، بلکه همچون پدری بزرگوار و در زمان خود شیخ الطائفه و جلیل القدر عظیم الشأن بود، و حفظی بسیار داشت. من کسی را مانند او در کثرت علوم و وفور فضل و مقام عالی در زمان وی ندیدم. دارای کتبی نفیس است که از جمله حبل المتین و مشرق الشمسین می باشد، بلکه این شرح فقیه هم از فوائد اوست زیرا من او را در خواب دیدم که فرمود: چرا مشغول نمی شوی به شرح احادیث اهلبیت (ع)؟ گفتم این کار شماست. فرمود: زمان ما گذشت، مشغول باش و یکسال مباحثات را ترک کن تا آن را تمام کنی ... و در حاشیه می نویسد: او در سال ۱۰۲۱ ﻫ وفات یافت.» این ملا عبدالله غیر از ملا عبدالله بن محمود شوشتری استاد قاضی شوشتری است که در سال ۹۹۷ ﻫ از مشهد به بخارا بردند و توسط ازبکان کشته و سوزانده شد!

۳. مکاری ـ کسی که اسب یا شتر یا قاطر جهت سواری به کرایه می دهد. به فارسی چاروادار یا چهار پادار می‌گویند.

اقات نمودم.

تا آنجا که می‌گوید حضرت فرمود در این سال شاه عباس دوم می میرد و شاه صفی (شاه سلیمان) به جای او جلوس می‌کند و فتنه‌ها رخ می نماید، باید که تو در اصفهان و متوجه هدایت خلق باشی تو می خواهی تنها به درگاه خدا بیائی و حقتعالی چنین مقدر کرده است که به برکت تو هفتاد هزار کس به درگاه او بیایند. باید که البته مراجعت نمائی.

پس من از این واقعه روانه شدم و به اصفهان آمدم، و این واقعه را به بعضی از مخصوصان نقل نمودم، و او برای شاه سلیمان که در آن ایام در مدرسه صفویه توقف داشت نقل کرد. چون ایام قلیلی گذشت خبر رسید که شاه در سفر مازندران فوت شده، و جلوس شاه سلیمان واقع شد.

و عالی جناب غفران‌مآب استادی مولانا محمد باقر مجلسی قدس الله روحه الشریف از او کرامات بسیار و امور عجیبه بی شمار و خوابهای غریب و رؤیای صادقه مکرر نقل می فرمود.

و بالجمله احوال او غریب و عجیب بوده و از حقتعالی مؤید و مسدّد بوده، و اکثر علمای اعلام مانند آقا حسین خونساری و مولانا محمد باقر سبزواری و مولانا میرزای شیروانی و مولانا محمد باقر (علامه مجلسی) و صهراو[1] و سایر فضلای نامدار که در عصر قبل بودند، همه تلامذه و شاگردان او بودند، فنون فقه و حدیث و تفسیر را از او اخذ نموده بودند، و اجازهٔ احادیث را از او داشتند، و آثار او بسیار است، و مصنفات او بسیار است.

از آن جمله شرح عربی و شرح فارسی من لایحضره الفقیه است که هر یک زیاده از صد هزار بیت است.[2] و آن بزرگوار در سال ۱۰۷۰ به رحمت الهی واصل شد، و تاریخ وفات او اینست:

افسر شرع اوفتاد و بی سر و پا گشت فضل.[3]

۸ ـ میرزا حیدر علی مجلسی نوادهٔ میرزا عزیزالله پسر بزرگ مجلسی اول در انساب خاندان

۱. صهر به معنی داماد است. علامه مجلسی اول چنانکه خواهیم دید چهار داماد داشته است. داماد اول او که از همه مشهورتر است و می باید منظور او باشد، ملا صالح مازندرانی است که از اعظم دانشمندان بوده و در سال ۱۰۸۹ هـ از دنیا رفته است.

۲. هر بیت یک سطر و پنجاه حرف بوده است. در آن زمانها کتاب را بیشتر به قطع وزیری می نوشتند.

۳. کتاب «حدائق المقربین» هنوز چاپ نشده است. نسخه ممتاز آن بخط آیت الله میرزا مسیح موسوی چهارسوقی یکی از هفت فرزند دانشمند مؤلف روضات الجنات در اصفهان نزد نوادهٔ میرزا مسیح، دوست دانشمند حجة الاسلام آقای سید محمد علی روضاتی است. ایشان راجع به این کتاب در «فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان» شرح مفصلی نوشته اند که ما ضمن شرح حال مؤلف در جای خود از آن یاد می‌کنیم. حدائق المقربین مشتمل بر پنج حدیقه (باغچه) است. مؤلف در باب چهارم حدیقه پنجم اسامی ۳۰ تن از علمای بزرگ شیعه را آورده است که از ثقة الاسلام کلینی متوفی بسال ۳۲۹ هـ تا علامه مجلسی ۱۱۱۰ را شامل می شود.

از آقای روضاتی نهایت سپاس را داریم که در فرصتی کوتاه به تقاضای نویسنده قسمت شرح حال میرزا رفیعا نائینی (بیست و پنجم) تا علامه مجلسی دوم (سی ام) را زیراکس نموده و از اصفهان برای این جانب فرستادند. شرح حال مجلسی اول را تلفنی از ایشان پرسیدیم و با زحمت بیشتر از رو خواندند و یاداشت کردیم و در اینجا آوردیم.

مجلسی از نیای سوم خود بدین گونه یاد می‌کند: «النحریرالعلامه المولی محمد تقی بن المرحوم المولی علی الملقب بالمجلسی قدس الله تعالی ارواحهم ... آباء و اسلاف آخند (آخوند) ملا محمد تقی مرحوم خانه آباد علم بودند. چنانچه (چنانکه) از اجازات آن مرحوم معلوم می‌گردد که جد مرحوم ایشان، یعنی پدر والدهٔ ایشان، فاضل ملا درویش محمد اصفهانی و خال (دائی) ایشان ملا محمد قاسم از تلامذهٔ شهید ثانی و راوی آن عالم ربانی می باشند. چنانچه کثیری از علماء متأخرین از ملا درویش محمد مذکور روایت می‌کنند، و والد مولی درویش محمد، عارف زاهد مقدس شیخ حسن عاملی فاضل بوده، و والد ملا (محمد) تقی، ملا علی بسیار مقدس بوده، چون گاهی خیال شعر می نموده خود را ملقب به مجلسی نموده بوده، بل والدهٔ آن جناب مقدسهٔ عارفه بوده چنانچه نقل ورعی از او می‌کنند که از زنان این زمان مستبعد است[1]، از عالی جناب مقدس القاب فاضل علامه امیر عبدالباقی دام ظله مسموع شد.»

بالجمله مغفور آخند ملا محمد تقی مجلسی را سه پسر به سر حد کمال رسیده: ملا عزیزالله، ملا عبدالله، ملا محمد باقر (علامه مجلسی)، و چهار دختر: آمنهٔ فاضله، حلیلهٔ [2] علامه ملا محمد صالح مازندارنی شارح اصول کافی، دوم حلیلهٔ فاضل علامه ملا محمد علی استرآبادی، سوم زوجهٔ علامهٔ وحید فرید میرزا محمد بن حسن الشیروانی مشهور به ملا میرزا، چهارم زوجهٔ علامهٔ مرحوم متبحر میرزا کمال فسائی صاحب شرح شافیه مشهور به میرزا کمالا»

۹ ـ آقا احمد بهبهانی نوادهٔ دختری علامه مجلسی اول در کتاب فارسی مرآت الاحوال جهان‌نما از نیای عالی قدر خود بدین‌سان یاد می‌کند و نکات تازه‌تری ارائه می دهد: «جناب مستغنی الالقاب قدوة المجتهدین و زبدة المحققین، الزاهد الورع العابد الوفی، الجد الامجد المولی محمد تقی المجلسی قدس سره الشریف ... آخوند مرحوم أباً عن جدٍّ (جد در جد) مروج دین و مشیّد شریعت سید المرسلین (ص) بوده‌اند والی الآن بحمدالله الملک المنان این نعمت عظمی در این خاندان باقی است، و در اطراف و اکناف بلاد از اولاد و احفاد آن مرحوم مروجین شریعت و مؤیدین طریقت [3] و ملت اند وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم. اللهم اجعل هذا البركة فيهم الى يوم القيامه بمحمد و آله عليهم السلام.

و از اجازات شریفهٔ آن مرحوم معلوم می شود که جدامیّ ایشان جنت آرامگاه زاهد ربانی

۱. پیشتر گفتیم که میرزا حیدرعلی «انساب خاندان مجلسی» را در سال ۱۱۹٤ نوشته است، و این زمان مصادف با حکومت کریمخان زند بوده است. ببینید پس از سقوط اصفهان توسط محمود افغان و حوادث بعدی که در ایران بعد از عصر صفوی و آن همه عالمان دین رخ داده است، وضع اخلاقی مردم ایران تا کجا به انحطاط کشیده شده بود!

۲. حلیلهٔ یعنی همسر حلال دائمی شخص مسلمان، در مقابل متعه یا صیغه که همسر موقت است.

۳. این طریقت که به معنی راه است با طریقت مصطلح صوفیه از هم جداست.

ملا درویش محمد اصفهانی فاضل و عامل و مقدس کامل و از تلامذهٔ افضل المتأخرین و ترجمان المتقدمین عالم صمدانی مرحوم شیخ زین الدین عاملی مخاطب به شهید ثانی بوده است، و والد ما جد جدّ مزبور، مجتهد کامل اوحدی شیخ حسن عاملی فاضل و عارف و مروج مذهب اثنا عشریه بوده.

و والد مرحوم آخوند، مرحوم ملا محمد مقصود علی عارف صاحب کمال و مقدس نیکو مقال است، و اشعار بسیار رنگین از کلک بدایع افکارش به ظهور رسیده، و در مجلس آرائی ثانی خود نداشته، وتخلص به مجلسی می فرموده است. لهذا این سلسله به مجلسی مشهور شده اند.

وخال آن مرحوم، ملا محمد قاسم از جمله فضلا و عرفاست، بلکه والدهٔ آن جناب مقدسهٔ عارفهٔ صالحه بوده، و میرزا حیدر علی مرحوم سابق الذکر از عالیجناب معلی القاب علاّمی امیر عبدالباقی رحمت الله علیه امام جمعه اصفهان نقل فرموده است که والد آخوند مرحوم در وقتی از اوقات عازم سفری شد و دو فرزند ارجمند خود آخوند ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را در خدمت علامه مقدس آخوند ملا عبدالله شوشتری به جهت تحصیل علوم دینیه گذارده سفارش ایشان به آخوند مرحوم کرده به سفر رفتند.

در آن اوان موسم عیدی رسید، آخوند ملا عبدالله مبلغ سه تومان نقد به آخوند ملا محمد تقی داده فرمودند که به مصرف ضروریات خود برسانید. آخوند عرض نمودند که بدون اذن و اجازهٔ والده نمی توانم گرفت. چون از خدمت والده استجازه نمودفرمودند که والدشما دکانی دارد که کرایه او (آن) چهارده غاز بیکی [1] است و این را بر اخراجات خود تقسیم کرده ایم، و مدتی است که به این عادت شده است و حال که این وجه را بگیریم توسعه بهم خواهد رسید و یقین است که تمام خواهد شد و عادت اولی فراموش خواهد گردید. پس لابد باید اغلب اوقات اظهار احوال خود به خدمت آخوند یا دیگری بنمائیم و این صلاح ما نیست. چون این معذرت به سماع آخوند رسید ایشان را دعا فرمود.» [2]

مجملاً آخوند مرحوم تحصیل علوم را به خدمت افضل المتقدمین و المتأخرین شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس سره، و به خدمت علامهٔ زاهد مقدس ورع آخوند ملا عبدالله شوشتری و غیرهما می فرموده است.

و سکونت آن مرحوم در دارالسلطنه اصفهان بوده است و پایهٔ فضل و مرتبه کمال آن

۱. غاز واحد پول آن زمان بوده است.

۲. این مطلب آنهم با این تفصیل «انساب خاندان مجلسی» نوشته میرزا حیدر علی نیست: شاید دریکی از تالیفات دیگرش بوده و شاید هم سینه به سینه نقل شد است.

بزرگوار برتر است که زبـان کلیل قلم از علوّ آن حکایت تواند نمود، و قاصد سریع السیر اندیشه از آن وامانده‌تر آنست که در آن وادی مرحله توانـد پیمود و هر چـه در فضائل آن علامه دوران مـبالغه رود نا گفته بماند.

بعد از اوان تحصیل مدتـی در نجف اشرف در مقام مهدی(ع) به ریاضت مشغول شد، و در کسب اخلاق و تهذیب باطـن بحدی کوشید که بـه تصوف متهم گردید. تعالی شأنه عن ذلک علواً کبیراً، و این فساد در اغلب بـلاد هندوستان خاصه بلدهٔ لکهنو بسیار شایع است.[1] بحدی که اگر کسی اندکی در تـهذیب اخلاق کوشـید، و از مخربیـن شریعت سیـد المرسلیـن(ع) یعنی از گرگانـی که در لبـاس میشاننـد عزلت گزیـد، او را متهـم به تصوف کرده در نظر عوام کالانـعام مطعون و بـدنام می سازنـد. سبحـان الله کار با ایشان و نـام با دیگران است اللهـم اهدنی و ایّاهم بمحمد و آله ...

والی الآن تألیفات شریفه اش مقبول علمای عرب و عجم از هر دیار و فتاوی او معمول به فضلای فضائل شعـار است، غایت احتـیاط را در هر باب مرعی فرموده است، والحق کلام وحی نظامش در اعلی درجه متانت است.

و از مآثر اقلام شریـفـه اوست کتاب حدیـقة المتقین و کتاب روضة الـمتقین و کـتاب لوامع و رساله مناسک حج و رساله اربعین حدیث و غیر آنها از کتب و رسائل و حواشی واحصای آنها باعث اطناب اسـت، و در دارالسلطنه اصفهان از این سرای عاریت به ریاض جنت شتافت، و بعضی از ادبا در تاریخ وفاتش گـفتند: قدس الله روحه الشریف و اخیار آن بلده، بارگاه عالی بر مرقد مقدس او ساخته اند، و الی الآن مطاف اهالی و اعـالـی شـیـعـیـان اسـت.»[2]

۱۰ ـ فقیه نـامی شیـخ یوسف بحرانی در شرح حـال فرزندش علامه مجلسـی می نویسد: «ایـن شیخ بزرگوار استـادانی چند دارد که بر آنهـا علوم و فنون اسلامی قـرائت نمود، و استماع علـم و حدیث کرد، و از آنهـا اجازه گرفت، از جمله آنـها پدرش ملا محمد تـقی بن مقصود علی است که فـاضل محدث پـرهیزکـار موثق بـوده است. او را به تصوف نسبت داده اند چـنانکـه نزد بعضـی از صوفیـه مشهور است، ولی فـرزند نامبرده اش (عـلامه مجلسی) در یکی از رسالا تش که تصور می‌کند رسـالهٔ اعتقادات باشد، او را از این نسبت منزه دانسته و گفته است: مبادا گمان کنی پدر من صوفی بوده است. آری تظاهر می‌کرد که از آنهاست تا از آن راه بتواند آنها زا برگرداند».[3]

۱. آقا احمد، مرآت الاحوال و این قسمت را در هند نوشته است.

۲. مرآت الاحوال جهان‌نما، با مقدمه و تحشیه و تحقیق نویسنده به خواست خداوند به زودی از طرف انتشارات امیرکبیر منتشر می شود.

۳. لؤلؤة البحرین، چاپ نجف اشرف ص ۶۰.

۱۱ ـ فقیه اصولی بزرگ ـ شیخ اسدالله کاظمی در آغاز کتاب گران‌قدرش مقابس الانوار که چند تن از بزرگان علما و فقها را نام می برد از جمله علامه مجلسی اول را بدین گونه یاد می‌کند: «شیخ اجل اکمل افضل یگانه، و اعلم امجد اعبد ازهد اسعد، جامع فنون عقلی و نقلی، و حاوی فضائل علمی و عملی، صاحب نفس قدسی و علائم ملکوتی و کرامات آشکار و مقامات عالی، ناشر اخبار دینی و آثار لدنی و احکام نبوی و اعلام امامیه، عالم ربانی و مؤید به تأییدات سبحانی محمد تقی مجلسی اصفهانی قدس الله روحه و نورّ ضریحه.»[1]

۱۲ ـ دانشمند بزرگوار سید محمد باقر موسوی خونساری اصفهانی در روضات الجنات می نویسد: «زبدة العلماء المتقین و اسوة العرفاء المرتقین مولی محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشهور به مجلسی قدس الله سرّه القدسی ـ او در فهم حدیث از همه علماء عصر خود برتر، و در احیاء آن حریص‌تر، و در خدمت به آن پیشتر، و به رجال حدیث داناتر، و به عمل کردن بر وفق احادیث عامل‌تر، و در دین داری عادل‌تر، و در قداست نفس قوی‌تر بود.

همچنین جلالت قدر و تقوای او، از هم آنها برتر بود. نیز در فتوا دادن پرهیزکارترین، و از لحاظ مراتب عالیه آشناترین، و در شبهات دینی واقف‌ترین آنها، و در طاعات و قربات از همگان کوشاتر بود ... و از جمله کتابی در رجال و اجازات بسیار دارد که به فضلای اعلام داده است، و حواشی بسیار بر قسمتی از کتب حدیث و رجال.

او رحمت الله علیه دانشمندی رجالی[2] و محقق ناقد موثق بصیر بود. صحیفهٔ کامله را به عربی و فارسی شرح کرد، و سعی بلیغ در نشر نسخه آن و مقابله و تصحیح و ترویج آن بعمل آورد. او کتاب حدیقة المتقین را به منظور عمل مقلدین تا آخر مباحث صیام (روزه ها) نوشته است، و گویا مناسک حج را در رسالهٔ جداگانه ای قرار داده است.

در میان علما ، کسانی بوده‌اند که عمل بر وفق آن را در تمام زمانها جایز می دانسته‌اند، بلکه آن را بر سایر کتب بزرگان علما ترجیح داده‌اند، و این به خاطر احتیاط زیادی بوده که مجلسی در فتوا دادن داشته است ...

باید دانست که این دانشمند بزرگ و بزرگوار نخستین عالمی است که بعد از میرداماد و شیخ بهائی در مساجد آنها امامت جمعه به وی تفویض شد، بعد از آن که چند سالی وضع

۱. مقابس الانوار ص ۱۷. مقابس الانوار در فقه استدلالی از فقیه بزرگ شیخ اسدالله دزفولی کاظمی متوفی بسال ۱۲۲۰ شاگرد و داماد شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء در گذشتهٔ سال ۱۲۲۸ هـ ، از فقهای بزرگ ماست. شرح حالش در «وحید بهبهانی» آمده است.

۲. توجه مجلسی به علم رجال از برکت درس استادش فقیه رجالی بزرگ ملا عبدالله شوشتری بوده است. زیرا بعضی شاگردان وی نیز هر کدام کتابی در رجال داشته‌اند. مانند سید مصطفی تفرشی مؤلف «نقد الرجال» و مولی عنایت الله قهپائی مؤلف «مجمع الرجال» و مولا نظام الدین ساوجی مؤلف «نظام الاقوال».

امامت جمعه نامنظم بود، به طوری که گاهی ملا محمد باقر سبزواری صاحب ذخیره به اشارهٔ خلیفه سلطان امامت جمعه می نمود، و زمانی شیخ لطف‌الله عاملی، و زمان دیگر فرزندان علمای قبل از میرداماد و شیخ بهائی نماز جمعه می گزاردند، تا این که با امامت وی کار نماز جمعه استقرار یافت، و از آن موقع تاکنون از خاندان بزرگ او بیرون نرفته است.

او رحمت الله علیه کتابی در بارهٔ نماز جمعه نوشته است و صاحب مطالع‌الانوار[1] از آن نقل می‌کند. فرزندش (علامه مجلسی) هم رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه تألیف کرده که مشهور است.

منصب بزرگ امامت جمعه تعلق به او داشت، و کسی در این خصوص همتای او نبود. بعد از وفات مجلسی دوم اعلی الله مقامه، چون کسی در میان فرزندان او نبود که شایستهٔ این منصب باشد، دامادش فاضل متبحر میر محمد صالح بن عبدالواسع (خاتون آبادی) عهده‌دار آن گردید، و پس از او فرزندش میر محمد حسین خاتوان آبادی امام جمعه شد که دخترزادهٔ علامه مجلسی دوم بود. آنگاه نسل به نسل در اولاد او ماند تا زمان ما.[2]

خانهٔ علامه مجلسی اول واقع در جنب مسجد جامع بود که دارای مَدْرس و مجلسی برای مرافعه، و کتابخانه، و کتب موقوفه، و نسخ مآخذ بحار بوده، و امروز در اختیار امام جمعه اصفهان از دخترزادگان اوست نه فرزندان پسر وی.»[3]

۱۳ ـ محدث نوری شرح حال مجلسی اول را به تفصیل از همهٔ منابع پشین آورده و از جمله می نویسد: «او در مشیخه فقیه نوشته است: بدان که من عمرم را در نقد و بررسی اخبار سیدالمرسلین و ائمه طاهرین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین صرف کردم. آنهم بعد از آن که کتب متداوله را در اصول و کلام و فقه آموختم، و بیشترین‌کتبی را که علمای‌شیعه و دیگران نوشته‌اند مطالعه نمودم، و در مدتی مدید زاید بر پنجاه سال پیرامون آنها به تحقیق پرداختم، تا این که گزیده و خلاصه آنها را در کتابهایم آوردم.

میرمحمد حسین خاتوان آبادی (نوه علامه مجلسی) در کتاب مناقب‌الفضلاء او را بدین گونه وصف نموده است: فقیه بزرگوار علاّمه و فاضل کامل فهّامه شیخ الفقهاء و المحدثین و رئیس اتقیاء و متورعین، مقتدای مردم در زمان خود، و مفتی مسائل حلال و حرام در عصر

۱. حجة‌الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی بانی مسجد سید در اصفهان که از مفاخر دانشمندان و مجتهدین و از شاگردان استاد کل وحید بهبهانی، و متوفی بسال ۱۲۶۰ هـ ق است. شرح حالش توسط نویسنده در کتاب «وحید بهبهانی» آمده است.

۲. و تا زمان ما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی توسط امام خمینی رضوان الله علیه.

۳. روضات الجنات ج ۲۵ ص ۱۱۸ تا ۱۲۳.

خویش، زبدة العارفین و قدوة السالکین[1] و جمال الزاهدین و نور مصباح متهجدین، و روشن بخش ره روان، صاحب کرامات شریفه و مقامات منیفه ...»

محدث قمی می نویسد: در شرح من لایحضره الفقیه در «باب نماز میت» فرموده: «والحمدالله رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را می دانستم: یعنی خدا و نماز و بهشت و دوزخ، و نماز شب می‌کردم در مسجد صفا و نماز صبح را به جماعت می‌کردم و اطفال را نصحیت می‌کردم به آیت و حدیث، به تعلیم پدرم رحمه الله تعالی»[2]

در عظمت مقام مجلسی اول کافی است بدانیم که پسرش علامه مجلسی در بیشتر اجازاتی که به علمای بزرگ از شاگردان خود یا معاصرانش داده است، در میان استادانش قبل از همه از پدر عالیقدرش نام می برد. آنهم درهمه جا با تعبیر «پدر علامه ام» یا «پدرم علامة فهّامه» در اجازهٔ شیخ بهاءالدین محمد جیلی می نویسد: «خبرداد به من جمعی از علماء اعلام و جماعتی از فضلای کرام، از جمله پدر علامه ام که خدا او را موفق داشت تا آنچه را از آثار دین کهنه شده بود تجدید کند، و اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را که بی رونق مانده بود، ترویج نماید.»[3]

توضیحات ما

ما از این جهت سخن این بزرگان را پیرامون علامه مجلسی اول بعینه یا ترجمه آن را آوردیم تا مأخذ و منبعی برای پژوهشگران بعدی باشد، و هم نشان دهیم که این سخن ما نیست بلکه نظرات بزرگمردان سه قرن گذشته تاریخ تشیع است که به مراتب بهتر از من و ما شایستگی سخن گفتن در بارهٔ این بزرگان را داشته اند، چنانکه به همین گونه علامه مجلسی دوم را نیز می شناسیم. از مجموع آنچه اینان راجع به این بزرگمرد علم و دین گفته اند استفاده می‌کنیم که:

۱ ـ علامه مجلسی اول از تعلیم و تربیت خاصی که نشانه اصالت خانوادگی اوست برخوردار بوده است. او که شخصاً هم دلی پاک و اندیشه ای تابناک داشته و قلبش مالامال از محبت و عشق به خاندان عصمت و طهارت علیهم اسلام بوده است، با بهره وری از اصالت خانوادگی و زحمات پی گیر و قابل ملاحظه خود در راه کسب علم و کمال چندان کوشید تا به

۱. فیض القدسی، ص ۱۱۳ تا ۱۱۷.
۲. فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه» چاپ اول، ج ۲ ص ۴۴۰.
۳. اجازات الحدیث ص ۹۹.

مقام والائی از علم و عمل رسید.

۲ ـ او که نوه دختری کمال الدین درویش محمد عاملی، و شاگرد ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهاء الدین عاملی بوده است، نخستین دانشمند فقیه بلندآوازه‌ایست که فقه و احادیث ائمه اهلبیت را به نحو گسترده‌ای در ایران عهد صفوی انتشار داد، و با تدریس مداوم آن و نوشتن کتابهای بزرگ به عربی و فارسی در این زمینه، پایهٔ نشر فقه شیعه امامیه بر اساس احادیث منقول از اهلبیت عصمت را در سراسر دنیای شیعه استوار ساخت.

۳ ـ به طوری که دیدیم ـ شیخ حر عاملی پدر علامه مجلسی اول را با تعبیر «ابن المجلسی» یاد کرده است. مؤلف ریاض العلماء هم که شاگرد پسرش علامه مجلسی بوده توضیحی نداده است. مرآت الاحوال نسخه اول کتابخانه ملی که اساس کار ما در نشر آن بوده است «ملا محمد مقصود علی»، و در نسخه دوم کتابخانه ملی و نسخه کتابخانه ملک تهران «ملا محمد علی» نوشته است. نخستین کسی که «مقصود علی» ضبط نموده حاج محمد اردبیلی شاگرد علامه مجلسی در جامع الرواة بوده، و از او سرایت به دیگران کرده است.

ولی به نظر ما بدون نیاز به بحث و تحقیق بیشتر همان «ملا علی» که میرزا حیدر علی مجلسی نوادهٔ وی در انساب خاندان مجلسی نوشته درست است. دلیل ما اینست که علامه مجلسی به نقل دوست دانشمند محقق آقای سید محمد جزائری، در مقدمه شرح من لایحضره الفقیه نام پدرش را علی ملقب به مجلسی نوشته است.[1] و با این دو سند معتبر یعنی نوشتهٔ خود مجلسی که پدرش را از دیگران بهتر می شناخته، و نواده‌اش میرزا حیدر علی که قدیمترین تذکرهٔ انساب خاندانش را نوشته است، هر سخن دیگر راجع به نام پدر وی اجتهاد در مقابل نص است. تصور ما هم اینست که در مرآت الاحوال هم «ملا علی» بوده، و اشتباهی در نسخه‌ها رخ داده است.

٤ ـ لقب مجلسی هم به نوشته میرزا حیدر علی و آقا احمد نوادگان پسری و دختری او به خاطر این بوده که پدرش گاهی شعر می‌گفته و تخلص خود را «مجلسی» نهاده بود. آقای جزائری می نویسد: روضات الجنات و خاتمه مستدرک و قصص العلما و ریحانة الأدب گفته اند «مجلسی» تخلص مقصود علی بوده، و به نظر نگارنده این اشتباه است، و او شخص دیگر بوده که چنین نام و تخلص داشته نه پدر ملا محمد تقی، و در مقدمه شرح فقیه عربی تألیف مجلسی اول که یک جلد آن تازه از چاپ بیرون آمده نام پدر خود را علی ملقب به مجلسی نوشته، و چون نسخه اصل نیست، اعتماد کامل به صحت آن نیست، و اگر ثابت شود پس با نوشته اعیان الشیعه ١٣٦/٤٤

۱. از آنجا که ما هم اکنون کتاب شرح فقیه علامه مجلسی را در اختیار نداریم و نخستین بار در اینجا دیده‌ایم، همین را مأخذ قرار می دهیم.

مطابق خواهد بود.[1] می‌گوئیم هر چند شاعری هم به نام مجلسی است که بعضی گفته‌اند او همان ملا مقصود علی پدر ملا محمد تقی مجلسی است و غزلیاتی هم از وی نقل کرده‌اند، اما وقتی دو نوادهٔ مجلسی که اهل البیت بوده‌اند تصریح کرده‌اند «مجلسی» تخلص شعری او بوده، شاید احتمال مورد نداشته باشد، مگر این که بگوییم مطلب بر آنها هم مشتبه شده است، یا نسخه ها اشتباه بوده است.

دیگر این که ولو نسخه چاپ شرح فقیه نسخه اصل نیست، ولی چون با نوشته میرزا حیدر علی هم‌آهنگ است، تا دلیلی بر خلاف آن به‌دست نیاید، تقریباً ما یقین داریم نام پدر ملا محمد تقی مجلسی «ملا علی» و لقبش هم تخلص شعری او بوده است. اعیان الشیعه مأخذ اصل نیست. او هم احتمالاً از مقدمه شرح فقیه، یا انساب خاندان مجلسی میرزا حیدر علی گرفته است.

۵ ـ مؤلف قصص العلما می‌نویسد: «این فقیر در چند اجازه بخط آخوند ملا محمد تقی مجلسی دیدم که در آخر آن نوشته بود: «محمد تقی بن مجلسی»، و ظاهر اینست که مجلسی منسوب به قریه‌ای از قراء اصفهان باشد.»[2] جواب آن را خواهیم داد. مجلسی اول و پسرش مجلسی دوم در اغلب موارد پدر و جد خود را بدین گونه نوشته‌اند: محمد تقی بن مجلسی!

۶ ـ تاریخ‌فوت‌علامه مجلسی اول به گفته میر عبدالحسین خاتون آبادی شاگرد او، و حاج‌محمداردبیلی شاگردپسرش‌علامه‌مجلسی ومیرمحمدصالح‌خاتون‌آبادی دامادمجلسی سال ۱۰۷۰ هـ ضبط‌شده، میرزا عبدالله اصفهانی «تقریباً در سال ۱۰۷۰» دانسته، ولی مسلم است که همان سال ۱۰۷۰ درست است. زیرا مصرع: افسرشرع اوفتاد و بی سر و پا گشت فضل[3] که میر محمد صالح خاتون‌آبادی نقل کرده است، و جملهٔ «قدس الله روحه الشریف» به روایت آقا احمد، و این مصرع: مسجد و منبر از صفا افتاد، و این مصرع «صاحب علم رفت از دنیا» که در بعضی مآخذ آمده، همگی ۱۰۷۰ است. علیهذا تولدش با سن شصت و هفت یا

۱. نابغه فقه و حدیث، سید نعمت الله جزائری، چاپ اول، پاورقی ص۱۰۹.

۲. قصص العلما، چاپ حروفی تهران ص ۲۰٤.

۳. توضیح این مصرع که سال ۱۰۷۰ است، بدین گونه است که اگر افسر یعنی تاج و سر «شرع» که «ش» باشد بیفتد، و دو حرف آن «ر» و «ع» بماند، و نیز سر و پای فضل یعنی «ف» و «ل» هم انداخته شود، آنچه از این دو کلمه می‌ماند، «ر» که در حروف جمل ابجد ۲۰۰، و «ع» ۷۰، و «ض» ۸۰۰ خواهد بود و جمع آن ۱۰۷۰ است. عکس این مصرع یعنی: «افسر فضل اوفتاد و بی سروپا گشت شرع»، ۱۰۳۰ خواهد شد که تاریخ فوت شیخ بهائی است. مؤلف اعیان الشیعه در شرح حال شیخ بهائی گفته است: من نمی‌دانم چگونه این مصرع: «بی سر و پا گشت شرع و افسر فضل اوفتاد» که مؤلف روضات الجنات نقل کرده است تاریخ وفات او در ۱۰۳۰ می شود، هر کس دانست توضیح دهد. (اعیان الشیعه ج ٤٤ ص ۲۱۸) که در اینجا توضیح آن مسطور گشت.

شصت و هشت یا حدود شصت و هفت سال می باید ۱۰۰۳ یا ۱۰۰٤ باشد.

۷ ـ آقای جزائری که بعلاوهٔ سایر جهات علم و فضل استاد کتابشناس هم می باشند، می نویسند: «مجلسی اول از استاد خود ملا عبدالله شوشتری و فرزندش ملا حسنعلی و شیخ بهائی و دیگران مجاز بوده و بسیاری از دانشمندان از او اجازهٔ روایت داشته اند، و بیشتر اجازات را بر کتب اربعه حدیث بخط زیبا و غالباً درشت نوشته است.

دو اجازه برای فرزند برومند خود (علامه مجلسی) نگاشته: یکی را دانشمندمعاصر آقای واعظ زادهٔ خراسانی در ۱۳٤۸ شمسی به مناسبت هزارهٔ شیخ طوسی به وسیله دانشگاه مشهد منتشر نموده است. دیگری را صاحب قصص العلماء نقل کرده، اما در اوائل آن عبارتی دیده می‌شود که خالی از غرابت نیست، گفته: «ثم ان الولدا لاعز... محمد باقر لماقرأ علی کتب الفقه و الاحادیث سیما الکتب الاربعه لا بی جعفر محمدین الثلا ثه.[1]

مجلسی اول این تألیفات را داشته: ۱ ـ احیاء الاحادیث در شرح تهذیب شیخ طوسی، ۲ ـ اربعین حدیث، به درخواست میرزا شرف الدین علی گلستانه نوشته، ۳ ـ حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه، ٤ ـ حاشیهٔ نقد الرجال، ۵ ـ حدیقة المتقین فارسی و مطبوع است، ٦ ـ روضة المتقین شرح عربی فقیه است، یک جلد آن تازه چاپ شده باقی زیر چاپ است، ۷ ـ شرح زیارت جامعه، ۸ ـ شرح صحیفه سجادیه به عربی و فارسی، ۱۰ ـ شرح مشیخه فقیه، ۱۱ ـ لوامع صاحب قرانی که شرح فارسی فقیه به فارسی و در دو جلد بزرگ چاپ شده است، ۱۲ ـ مناسک حج فارسی که فرزندش بر آن اضافاتی نموده و غیر اینها ...

مجلسی اول در شمار استادان و مشایخ جد اعلی نبوده، اما صاحب «ریاض العلماء» او را جزء استادان او شمرده و ما برای تنبیه بر اشتباه او در اینجا ترجمه اش را نوشتیم.»[2]

۸ ـ مرحوم معلم حبیب آبادی اصفهانی ضمن شرح حال میرزا حیدرعلی مجلسی نامبرده می نویسد: اصل این خانواده از قریه مجلس که یکی از دیهات جبل عامل است، بوده، و مرحرم مقصود علی یکی از افراد این قریه مردی شاعر بوده، و مانند بسیاری دیگر از شعرا که تخلص خود را از نسبت به وطن خود انتزاع می‌کنند وی هم در شعر تخلص «مجلسی» می نموده، و در غزلی معروف که به وی منسوب است در آخرش تخلص بدین کلمه نموده، و بدان شهرت یافته، و بعد از آن فرزندش مرحوم آخوند ملا محمد تقی (قدس سره) و فرزندان او مرحوم آخوند ملا محمد باقر بدین کلمه مشهور شده و تا کنون که قریب سه قرن گذشته این کلمه در این

۱. قصص العلماء، ۲۱٤، عبارت مزبور تصحیف شده و در چاپ به صورت محمد بن الثلاث در آمده است.

۲. نابغه فقه و حدیث، ص ۱۱۰، یعنی نوشتیم بدون این که بگوییم از استادان سید بوده است.

خانواده مانده، و جماعتی کثیره در اصفهان و غیره از این سلسله معروف و مشهورند، و نام وی در بسیاری از کتب که به نظر رسیده همه جا ملا مقصود علی است الا این که در تذکرةالانساب[1] تألیف صاحب عنوان (میرزا حیدر علی مجلسی) که اینک ذکر می شود هر جا نام او را برده ملا علی گفته.

در کتبی که در آنها احوال مرحوم آخوند ملا محمد تقی و آخوند ملا محمد باقر نوشته شده چندین وجه دیگر نیز برای تلقب و اشتهار آنها به «مجلسی» گفته و نوشته اند که ظاهراً اصل همین بوده که ذکر شد، و بعد از آن وجوه دیگر نیز هر یک واقع شده و موجب مزید اشتهار و سبب تلقب بدان گردیده است.»[2]

جای تعجب است که مرحوم حبیب آبادی چنین مطلبی را اظهار داشته است. زیرا اولاً نام «مقصود علی» یا «ملا علی» یک نام فارسی است و در میان عرب و مردم لبنان و جبل عامل معمول نبوده و نیست، و اگر جد مادری مجلسی اول ملا درویش محمد عاملی، و دائیش ملا محمد قاسم شاگرد شهید ثانی ملا خوانده شده اند این تعبیر میرزا حیدر علی مجلسی است و در وقتی بوده که آنها به ایران آمده بودند و لذا می گوید «ملا درویش محمد اصفهانی» و شیخ حُرّ عاملی که خود عرب جبل عاملی بوده از وی به نام ملا نام نبرده است. ثانیاً ما به معجم البلدان و مراصدالاطلاع مراجعه کردیم و ندیدیم که از «مجلسی» به عنوان قریه ای در جبل عامل نام برده باشند. المنجد هم که در بخش دوم اشخاص و اماکن را نام می برد، با این که می نویسد «مَجْدِل» نام سه قریه در لبنان (عطار، لکوره و کسروان) و قریه ای در سوریه، و قریه ای در فلسطین است، از «مجلس» نام نمی برد که اصلاً چنین قریه ای هست که از جبل عامل یا جای دیگر باشد؟

حتی المنجد نام علامه مجلسی را برده و می نویسد: مجلسی (محمد باقر): (۱۶۲۷ - ۱۷۰۰) شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهانی بوده، حدیث را در ایران رواج داد و منتشر ساخت، او راست کتاب بحارالانوار که دائرةالمعارف علوم دینی اسلامی شیعه امامیه است ولی نمی گوید اصل او از جبل عامل و قریه مجلس است، و اگر می بود نویسنده مسیحی آن که خود لبنانی است حتماً یادآور می شد.

ثالثاً - میرزا حیدر علی و آقا احمد نوادگان مجلسی بهتر آگاهی داشته اند که نوشته اند چون شعر می گفته لقب مجلسی یافته یا تخلص خود را «مجلسی» گذاشت.

۱. همان است که ما «انساب خاندان مجلسی» نامیده ایم.

۲. مکارم الآثار، چاپ اول، ج ۲ ص ۵۲۹ به مناسبت وفات میرزا حیدر علی در ۱۲۱۴ هـ ق.

رابعاً ـ گفتیم که مؤلف ریاض و روضات و دیگران نوشته اند مجلسی اول در یکی از اجازاتش خود را از دودمان ابونعیم اصفهانی دانسته اند که در اوائل سده پنجم هـ درگذشته است، و چنین کسی چگونه می تواند از مردم جبل عامل و جنوب لبنان باشد. بخصوص که وی می نویسد: «مرحوم آخوند ملا محمد تقی فرزند مرحوم ملا مقصود علی مجلسی از طرف مادر نوادهٔ مرحوم ملا کمال الدین محمدنطنزی از رجال معروف تا دهم هجری و روی همین اصل در برخی از جاها خود را نطنزی نوشته»[1]

خامساً ـ نام مقصود علی یک اسم فارسی است نه عربی و در اصفهان هم معمول بوده است. یکی از شاگردان علامه مجلسی، ملا محمد طاهر بن حاج مقصود علی اصفهانی است!

فرزندان علامه مجلسی اول

فرزندان علامه مجلسی اول پسر و دختر همه از دانشمندان پارسا و با اخلاص بوده اند. از آنجا که این مرد بزرگ خود دانشمندی پاکسرشت و مخلص بوده و با تمام وجود در خدمت اسلام و تشیع و ترویج دین و مذهب و به طور خلاصه مظهر کامل اسلام ناب محمدی (ص) بود، خداوند نیز همه گونه وسائل سعادت و خوشبختی را برایش فراهم کرد: فرزندان دانشمند، دختران دانا و با شخصیت، دامادهای عالم وبا فضیلت، نوادگان پسری و دختری عالیقدر و نامور که از آن زمان تا کنون بسیاری از مراجع تقلید شیعیان از میان آنها برخاسته اند. اینها همه نشانه عظمت روح و معنویت و جامعیت و رابطه روحانی آن عالم بزرگوار بزرگزاد با خداوند رؤوف ومهربان است،و نمایندهٔ روح بزرگ و عظمت قدر او در عالم ظاهر و باطن می باشد. فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکراو انثی بعضکم من بعض [2]

به طوری که میرزا حیدر علی مجلسی نوادهٔ ملا عزیز الله پسر بزرگ مجلسی اول، و آقا احمد بهبهانی نوادهٔ دختری مجلسی می نویسند، علامه مجلسی اول سه پسر و چهار دختر داشته است. پسران به ترتیب اینانند: ملا عزیزالله، ملا عبدالله، و ملا محمد باقر (علامه مجلسی)، و دختران، اول همسر ملا محمد صالح مازندرانی به نام آمنه بیگم، دختر دیگر همسر ملا محمد علی استرآبادی، دختر دیگر همسر ملا میرزا شیروانی، و دختر چهارم همسر میرزا کمال الدین محمد فسائی، که هر چهار شوهر آنها از فقها و علمای بزرگ عصر بوده اند.

۱. مکارم الآثار همان جلد و همان صفحه.

۲. سورهٔ آل عمران آیه ۱۹۵.

ما در بارهٔ هریک از اینان در بخش دامادهای علامه مجلسی جداگانه بحث خواهم کرد، و تا آنجا که در حوصله این کتاب باشد آنهارا می شناسانیم، و تفصیل بیشتر پیرامون آنها و فرزندان آنها را به انساب خاندان مجلسی و مرات الاحوال ارجاع می دهیم.

ولی قبل از آن می‌گوئیم که فرزندان علامه مجلسی اول در سایهٔ تعلیم و تربیت و توجه خاص و نیت پاک و ایمان خالص او همگی به مقام عالی علمی و عملی رسیدند، و دختران شوهران بزرگ و نامدار و فرزندان دانشمند و بسیار داشته اند. اینک شرحی پیرامون سه تن از فرزندان علامه محمد تقی مجلسی یعنی ملا عزیز الله و ملا عبدالله و آمنه بیگم:

ملا عزیزالله مجلسی

چنان که گفتیم وی فرزند ارشد علامه مجلسی اول بوده است. میرزا حیدرعلی مجلسی که خود با چهار واسطه نوادهٔ اوست در انساب خاندان مجلسی می نویسد: «اما علامه ملا عزیزاللهبن المولی محمد تقی مجلسی رحمه‌الله را کمالات بسیار، و در حسن خلق یگانهٔ روزگار بوده‌اند، و عم والد حقیر از ایشان در حسن خلق حکایتی نقل می فرمودند، و حواشی بر مدارک و بر من لایحضره الفقیه بخط ایشان در نزد حقیر است، و خلاصة الاقوال علامه (حلی) را بر سنن متأخرین مرتب ساخته[1] و فوائد چند در حواشی بر او (آن) نوشته اند، و در تمول دنیوی نیز به اقصی الغایه رسیده بودند. گویا این آیه را می خوانده و در حق ایشان به اجابت رسیده بود: ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة[2] و منشآت ایشان و وقایع ایشان مشهور است.»

آقا احمد بهبهانی با توجه به نوشته میرزا حیدرعلی، در بارهٔ جد وی توضیح بیشتری می دهد و می نویسد: «فصل دوم - فاضل لبیب عارف ادیب جامع الفضائل مولانا عزیزالله فرزند اکبر آخوند (ملا محمد تقی) علیهما الرحمه، حاوی کمالات بسیار، در تهذیب اخلاق یگانهٔ روزگار است، و در خدمت والد علامهٔ خود، و دیگر علمای عظام استفاده علوم دینیه نموده است، و حواشی چند بر مدارک و تهذیب دارند، و در انشاء قلیل النظیر بوده، انشاء وقایع روم[3] آن بزرگوار مشهور است. قلم را طاقت بیان حسن خلق و تقدس و زهد و صلاح و فضایل ایشان

۱. یعنی با ترتیب حروف اول و دوم و نام پدر مثلاً: آدم بن ابراهیم، تا یوسف بن یعقوب.

۲. سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰. آری گاهی مال زینت حیات دنیاست، و زمانی فتنه جان آدمی. اگر از راه حلال و مشروع به دست آید و به صورت مشروع هم مصرف شود، زینت، و در غیر این صورت بلای جان انسان است.

۳. گویا منظور جنگهای سلاطین صفوی با دولت عثمانی باشد که در آن زمانها «روم» می‌گفتند.

نیست، و مع ذلک مستجاب الدعوة: ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة، بوده‌اند و در تمول دنیوی تالی میرزا محمد تقی تاجر عباس آبادی[1] مشهور بوده است، و زمان وفات ایشان در نظر حقیر نیست». ملا عزیزالله در سال ١٠٧٤ رحلت کرد.

از دودمان میرزا عزیزالله که در میان آنها دانشمندان بنام وجود داشته است، در بخش سایر رجال خاندان مجلسی یاد می‌کنیم و چند تن از مشاهیر آنها را نام می بریم مانند فرزندش میرزا محمد کاظم، و نوه دانشمندش میرزا محمد تقی الماسی و میرزا محمد علی و نواده‌اش میرزا حیدرعلی مجلسی مؤلف انساب خاندان مجلسی.

ملا عبدالله مجلسی

ملا عبدالله مجلسی پسر دوم علامه ملا محمد تقی مجلسی نیز از علما و فضلای خاندان مجلسی است. آقا احمد می نویسد: «فصل سوم ـ فاضل مقدس صالح جناب فضائل مآب نقاوة الفضلاء والمجتهدین مولانا عبدالله علیه الرحم که فرزند اوسط آخوند ملا محمد تقی مرحوم است. شمه‌ای از فضائل مناقب آن دریای بی کران فضیلت را در این مختصرات محصور داشتن از مقوله آب بحر در کوزه گنجاندن است.

در تقدس ذات، یگانهٔ آفاق بوده است. از ایشان تعلیقات شریفه بر کتاب حدیقة المتقین والد مرحوم آن جناب به نظر رسیده است. از آن، شرذمه‌ای از مراتب فضل و تبحر او معلوم می شود. هنگام وفات آن سرور معلوم این فقیر نیست.»

محدث قمی در فوائد الرضویه می نویسد: «فقیه عالم واعظ ناقد علم الرجال، محدث عابد ورع، برادر بزرگ علامه مجلسی است (بزرگتر از وی و کوچکتر از ملا عزیزالله) اوحدی زمان خود بوده در قدس و فضل، شرح کرده تهذیب شیخ طوسی را، و تعلیقاتی نوشته بر حدیقة المتقین تألیف والدماجدش. و آن جناب والد ملا محمد نصیر فاضل قلیل النظیر است که حواشی نوشته بر شرح لمعه و بر اکثر کتب فقهیه و حدیثیه و ترجمه کرده کتاب «فتن» بحارالانوار را.»[2]

ملا عبدالله عالم به فقه و رجال و عقلیات بوده، و به هندوستان رفته و همانجا در سال ١٠٨٤ وفات یافت، او نخستین فرد خاندان مجلسی است که به هند رفته است.

استاد شیخ آقا بزرگ تهرانی کتابشناس نامی می نویسد: «ملا عبدالله بن ملا محمد

١. این مرد از تجار مشهور و خیراندیش اواخر عهد صفوی بوده است، و هم از منسوبین علامه مجلسی است.
٢. فوائد الرضویه، ج ١ ص ٢٥٥.

رسالهٔ مسائل هندیه علامه مجلسی در پاسخ برادر دانشمندش ملا عبدالله مجلسی

رسالهٔ جواب مسائل بسم الله الرحمن الرحیم هندیه آخوند رحمه ا
درذکر نموده مسئله کرجناب مستطاب مرحمت ورضوان المآب قدوة العارفین وخاتم المجتهدین استاد
علامه مشار الیه رفع الله درجته فی اعلی علیین درجواب مسائل جناب مغفور مبرور الفاضل العلامة
والمولی الفهامة مولانا عبد الله اخ اعز اکبر مشار الیه بعربی افاده فرموده اند مسئله در معنی ما
الترتیل المطلوب فی القراءة الجواب قال الجوهری الترتیل فی القراءة الترسل فیها والتبیین بغیر بغی وقال
الفیروزابادی رتل الکلام ترتیلا احسن تالیفه وترتل فیه ترسل وقال الجزری فی النهایة فی صفة قراءة النبی ص
کان یرتل آیة آیة ترتیل القراءة التأنی فیها والتمهل وتبیین الحروف والحرکات تشبیها بالثغر المرتل
وهو المشبه بنور الاقحوان یقال رتل القراءة وترتل فیها وقال البیضاوی فی قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا
اقراه علی تؤده وتبیین حروف بحیث یتمکن من عدها من قولهم ثغر رتل ورتل اذا کان مفلجا وقال
الطبرسی ره ای بینه بیانا واقرء علی هینتک ثلث ایات واربعا وخمسا عن ابن عباس قال الزجاج
البیان لایتم بان تعجل فی القرآن انما یتم بان تبین جمیع الحروف وتوفی حقها من الاشباع قال ابوحمزة
قلت لابن عباس انی رجل فی قرائتی وفی کلامی عجلة فقال ابن عباس لان اقراء البقرة ارتلها احب الی
من ان اقرء القرآن کله وقیل معناه ترسل فیه ترسلا عن مجاهد وقیل تثبت فیه تثبتا عن قتادة وروی عن امیر
المؤمنین ع فی معناه انه قال بینه بیانا ولا تهذه هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل ولکن اقرع
القلوب القاسیة ولا یکونن هم احدکم آخر السورة وروی ابو بصیر عن ابی عبدالله ع فی هذا قال
هو ان تتمکث فیه وتحسن صوتک انتهی ملخص کلامه قدس سره وقال العلامه ره فی المنتهی یستحب للمصلی
ان یرتل قرائته بان یبینها من غیر مبالغة ویجب علیه النطق بالحروف من مخارجها بحیث لا یخفی بعضها من بعض
وعرفا وشرعا مع ان ظاهر ما نقلنا من الاصحاب ان القائلین بتثلیث الکفارة فی المحرم متفقون
علی التعمیم فالقول بالفصل کالخرق للاجماع المرکب هذا ما یقتضیه ظاهر الدلیل لکن یمکن القول

تخصيص الحكم بالجماع المحرم و الطعام والشراب المحرمين اتم من ان يكون حرمتها اصلية او عارضية
نظرا الى ان اصل الحكم مخالف المشهور بين الاصحاب وظواهر ساير الاخبار الواردة في الكفارات
ولم يستند الا الى الروايتين واولهما في سندها جهالة على المشهور بعبد الواحد بن محمد بن عبدوس
وان كان من مشايخ الصدوق وابن قتيبة لم يرد فيه الا مدح وفي عبد السلام ايضا كلام وفي الرواية
الثانية ايضا كلام والثانية مختصة بالجماع والطعام والاول ليس بصريح في العموم لان تعلق
الافطار بالجماع يؤيد حمله على المعنى اللغوي فلا يمكن تخصيص ساير الاخبار بها بمجرد الاحتمال
لكن على القول بكفارة الجمع بالحرام التعميم اقوى كما عرفت والقول بها ايضا اقوى لقوة سند الرواية
عندنا وهو اقرب الى الاحتياط وليكن هذا آخر ما كتبناه في جواب هذه الاسئلة التي صدرت
من معدن الفضل والكمال رزقه الله غاية الآمال على سبيل الاستعجال عند توزع البال والحمد لله اولا
وآخرا والصلوة على محمد وآله خير آل وكتب في شهر جمادى الاولى سنة ثلث وثمانين بعد الالف من

الهجرة المقدسة المصطفوية
على مهاجرها الف صلوة
وسلام وتحية

پایان رساله هندیه علامه مجلسی از یک نسخه قدیمی تاریخ ختم سال ۱۰۸۳

تقی مجلسی سؤالاتی از هند نوشته و برای برادرش ملا محمد باقر مجلسی فرستاده است، و مجلسی الرسالة الهندیه یا مسائل الهندیات را در پاسخ آن نوشت[1] و در آخر نوشته است: هذا آخر ما کتبناه فی جواب هذه الاسئلة التی صورت من معدن الفضل و الکمال رزقه الله غایة الآمال که پیداست وی در نظر برادرش علامه مجلسی که چشم و چراغ خاندانش بوده چسان جای داشته است. مجلسی نام خود را در پایان آن نوشته است. نسخه ای از آن را نزد سیدابوالقاسم موسوی ریاضی درنجف اشرف که بخط محمد باقر نامی در سال ۱۳۱ نوشته شده است.»[2]

میرزا عبدالله اصفهانی مؤلف ریاض العلماء از وی با همان تعبیر که محدث قمی ترجمه آن را آورده است یاد می‌کند و می‌گوید او برادر بزرگ (یعنی بزرگتر) استاد استناد ایده الله است. او رحمت الله علیه در اوائل حالش در زمان پدرش در اصفهان علوم دینی را نزد وی فرا گرفت و علوم عقلی را نزد استاد محقق (آقا حسین خونساری) آموخت، و بعد از وفات پدرش سفر وی به هند اتفاق افتاد. در آنجا با تشویش خاطر بسر می برد و این به عللی بود که ذکر آن طولانی است، و در آنجا ماند تا با غم و اندوه درگذشت روّح الله روحه. تقریباً در سال ۱۰۸٤ وفات یافت.

از تألیفات او شرح تهذیب الاحکام شیخ طوسی است که ناتمام مانده و من آن را در مشهد مقدس رضوی دیده‌ام و خالی از فوائد نیست. در آن کتاب متعرض سخن استاد محقق در شرح دروس شده است و جز اینها از فوائد و تعلیقات.»

از فرزندان و بستگان او نیز در بخش «سایر رجال خاندان مجلسی» سخن خواهیم گفت. میرزا حیدر علی در انساب خاندان مجلسی و آقا احمد در مرآت الاحوال به تفصیل فرزندان و نوادگان و منسوبین او را تا زمان خود بر شمرده‌اند.

آمنه بیگم

دختر دانشمند علامه مجلسی اول

از چهاردختر علامه مجلسی اول جز آمنه بیگم اطلاع درستی نداریم، جز این که

۱. این رساله را علامه مجلسی در سال ۱۰۸۳ نوشته است. رساله با خط نسخ خوش و خوانا در ۲۳ صفحه عیناً درآخر جلد اول کتاب «زندگینامه علامه مجلسی» تألیف آقای سید مصلح الدین مهدوی چاپ شده است. رساله پیرامون مسائلی از فقه و احکام دینی است.

۲. الذریعه، ج ۲ ص ۹٤.

شوهران دانشمند و فقیه و بزرگی داشته اند و همگی آنها به سر حد کمال رسیده بودند. همان طور که خاطرنشان ساختیم راجع به آنها یعنی شوهران آنها و فرزندان پسری و دختری آنها هر کدام سخن می‌گوییم، و اشاره می‌کنیم که میرزا حیدرعلی مجلسی و آقا احمد بهبهانی و علمای بعدی تا عصر ما در این باره سخن گفته اند، و برخی از مشاهیر آنها را برشمرده اند که ما نیزتنی چند از مفاخر آنها را نام می بریم.

اما آمنه بیگم یا به قول مؤلف ریاض العلما آمنة خاتون دختر بزرگ علامه مجلسی اول وضعی استثنائی داشته که در اینجا جداگانه راجع به خود وی بحث می‌کنیم، و از همسرش ملا صالح مازندرانی در بخش دامادهای علامه مجلسی اول و فرزندانش در عنوان نوادگان دختری مجلسی اول سخن خواهیم گفت.

به طوری که در شرح حال ملا صالح مازندرانی یاد آور می شویم، وی از مردان خود ساخته و بسیار زحمت کش و رنجبر بود پدرش او را در سن یازده سالگی بر آن داشت که چون تهی دست است خود آینده خویش را تعیین کند.

محمد صالح به اصفهان آمد و به فراگیری علوم دینی پرداخت. شب و روز سرگرم تحصیل بود آن قدر تهی دست و بی نوا بود که نمی توانست چراغی برای مطالعه خود خریداری کند، ناچار از چراغ عمومی که برای مترد دین اهل مدرسه در دهلیز می افروختند، استفاده می‌کرد.

طلبه با استعداد با پشت کار مداوم دروس مقدماتی را فراگرفت و توفیق یافت که در سطح بالا در حوزه درس ملا محمد تقی علامه مجلسی اول روحانی بزرگ شهر و عصر حضور یابد رفته رفته در حوزهٔ درس وی هم بر دیگران رجحان یافت و مورد توجه استاد قرار گرفت. ترقیات وی در تحصیل او را بیش از دیگران به استاد نزدیک گردانید تا جائی که به شرف دامادی او و همسری دختر دانشمندش آمنه بیگم نائل گردید.

این دختر دانشمند در همان زمان و با آن سن و سال به علم و فضل شهرت داشته است. قبل از او یا به موازات آن زمان دو دختر ملا محمد شریف رویدشتی اصفهانی هم چنین بودند. یعنی دانشمند و صاحب نظر در علم و فضل و مسائل علمی که در جای خود تحت عنوان زنان دانشمند شیعه از آنها نیز سخن خواهیم گفت.

مؤلف ریاض العلما شاگرد دانشمند علامه مجلسی از خواهر دانشمند استادش بدین گونه در ضمن «زنان دانشمند شیعه» یاد می‌کند: «آمنه خاتون دختر ملا محمد تقی مجلسی، فاضلهٔ عالمهٔ صالحه متقیه است. او همسر ملا محمد صالح مازندرانی بود. شنیده ایم که همسرش با

همهٔ فضلی که داشت گاهی اوقات در حل بعضی از مشکالات قواعد علامه حلی [1] به وی مراجعه می‌کرد. این بانو خواهر استاد استناد (علامه مجلسی) مدظله است.» [2]

آقا احمد بهبهانی که خود نوادهٔ دختری آمنه بیگم است در فصل اول از مطلب سوم کتابش در مرآت الاحوال جهان‌نما ضمن شرح حال ملا صالح مازندرانی به تفصیل از این بانو که جدهٔ دانشمندش بوده است یاد می‌کند، در تمامی کتابهای بعدی این واقعه از وی نقل شده است. در واقع این قسمت شرح تفصیلی سخن اجمالی میرزا عبدالله اصفهانی است.

آقا احمد می‌نویسد: ملا محمد صالح مازندرانی در ایام جوانی در مجلس درس علامه ملا محمد تقی مجلسی چنان ترقی کرد که با علمای نامدار هم سبق شد و در اندک زمانی بر اغلب آنها برتری یافت. مجلسی هم نسبت به آن عالم همام شفقتی تمام پیدا کرد و در مسائل فقهی بر جرح و تعدیل وی اعتماد می فرمود.

در این اثنا استاد متوجه شد که شاگرد دانشمند میل به ازدواج دارد، و این معنی را از وَجَنات او دریافت. روزی بعد از فراغ از تدریس به ایشان فرمودند اگر اجازه می دهی زنی را برای شما خواستگاری کنم تا از رنج تنهائی آسوده شوی. شاگرد جوان سر به زیر انداخت و با زبان حال آمادگی خود را اعلام داشت.

علامه مجلسی رفت به اندرون و دختر دانشمندش آمنه بیگم را که در علوم دینی و ادبی به سر حد کمال رسیده بود خواست و گفت: دخترم! شوهری برایت پیدا کرده‌ام که در نهایت فقر و تنگدستی و منتهای فضل و صلاح و کمال و درستی است، ولی قبولی آن بسته به اجازه تو است. آمنه بیگم دختر دانشمند و پاکسرشت در پاسخ پدر گفت: پدر! فقروتنگدستی عیب مردان نیست!. و بدین گونه قبولی خود را با داماد دانشمند مستمند اعلام داشت. عقد آن دو در ساعتی سعد بسته شد، و عروس را آراسته و مهیا نموده به حجله عروسی بردند.

داماد در حجله روی عروس را گشود و رخسار زیبای او را دید، و متوجه شد که عروس گذشته از شهرت علم و فضل، رخساری زیبا هم دارد. و پی برد که واقعاً علامه مجلسی استاد بزرگوارش چه تفقدی در بارهٔ او معمول داشته است، و دختر نیز چه عنصر تربیت یافتهٔ با کمالی است که با این زیبائی و آن علم و فضل و اصالت خانوادگی حاضر شده است به شاگرد پدرش که طلبه ای مستمند است شوهر کند.

پس به گوشه ای رفت و بر این نعمت و موهبت الهی سجدهٔ شکر نمود و سرگرم مطالعه

۱. قواعد الاحکام: تألیف علامه حلی متوفی بسال ۷۲۶ ه‍ درفقه استدلالی شیعه امامیه است.

۲. ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۷.

شد. اتفاقاً مسئله علمی بسیار مشکلی در پیش روی بود که باید با دقت در آن بنگرد تا آن را حل کند، و برای مباحثه فردا با همتای خود یا تدریس آماده سازد. مطالعه آن صفحه مدتی طول کشید، و عروس که ناظر کاروی بود با فراست ذاتی پی برد که مساله چیست و در چه کتابی است.

داماد تا پاسی از شب مشغول مطالعه بود، و بدون این که تماسی با عروس حاصل کند فردا صبح برای مباحثه یا تدریس از خانه بیرون رفت. پس از رفتن داماد، عروس برخاست و مسئله را پیدا کرد و دید همان طور که حدس می زده بود چیست و کتاب هم قواعد علامه است. سپس قلم به دست گرفت و مسئله را حل نمود و در لای کتاب نهاد تا داماد پس از بازگشت آن را ببیند! شب دوم چون داماد کتاب را گشود و سرگرم مطالعه شد چشمش به نوشته عروس و همسرش افتاد که با خط خود مسئله مشکل علمی را کاملاً حل کرده و برای اطلاع او در جای خود نهاده است تا زیاد رنج مطالعه و تفکر به خود ندهد. پس از مطالعه دید که آن عقده لاینحل با سرانگشت آن فاضله حل شده است!

بلا درنگ پیشانی بر خاک نهاد و خداوند متعال را شکر نمود که چنین همسر دانشمندی به وی ارزانی داشته است. به همین جهت آن شب نیز تا بامداد مشغول مطالعه و عبادت و شکرگزاری بود، و بدین گونه تماس داماد با عروس تا سه شبانه روز به تأخیر افتاد!

وقتی استاد داماد و پدر عروس یعنی علامه مجلسی اول از ماجرا آگاه شد، داماد را خواست و به وی گفت: اگر این دختر با تو هم افق نیست صریحاً بگو تا دیگری را برایت عقد کنم!

ولی داماد گفت: نه، علت این نیست که دختر دانشمند شما باب میل من نمی باشد. تأخیر کار فقط به ملاحظه اینست که می خواهم شکر خدا را به مقداری که می‌توانم بجا آورم که چنین همسری به من موهبت کرده است. من می دانم که هر چه کوشش کنم نمی‌توانم چنانکه باید شکر نعمت خدا را ادا نمایم.

چون علامه مجلسی این سخن را از داماد با کمال و شاگرد فرزانهٔ دانشمند خود شنید فرمود:

«آری اعتراف به نداشتن قدرت برای شکر گزاری، خود دلیل بر نهایت شکر بندگان است.» [1]

آمنه بیگم زنی پرهیزکار و مجتهد بوده است. کتابی هم در فقه و احکام دینی تألیف کرده

۱. مرآت الاحوال جهان‌نما، بخش یکم، زیر چاپ. این واقعه نظیر داستان جویبر مرد سیاه چردهٔ صدر اسلام است که به صلاحدید پیغمبر(ص) با دختر زیبای زیاد بن لبید از سران مردم مدینه ازدواج کرد و زفاف آنها تا سه شب به تأخیر افتاد. ماجرای جالب آن را ما در کتاب «داستانهای اسلامی» و «داستانهای ما» جلد اول تحت عنوان «یک ازدواج عجیب» به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه اسلام در کتاب «کافی» ثقة الاسلام کلینی آورده‌ایم.

است. بعلاوه وی در جمع آوری اخبار بعضی از مجلدات بحارالانوار برادرش علامه مجلسی دوم به وی کمک کرده است. بعدها نیز شوهرش با همه علم و فضلی که داشت در حل بعضی از مسائل علمی با وی مباحثه و مذاکره می نمود.

این بانو مادر فرزندان دانشمند و نوادگان بزرگ است که از میان آنها تا عصر ما ده‌ها مجتهد مرجع تقلید و دانشمند بلند آوازهٔ دینی برخاسته اند. پس از شرح حال علامهٔ مجلسی، تنی چند از مفاخر آنها را خواهیم شناخت. در اینجا فقط خاطرنشان می سازیم که او جدهٔ مرحوم آیت الله عظمی بروجردی مرجع فقید نیز بوده است.

ملا محمد باقر ـ علامه مجلسی

سومین پسر علامه ملا محمد تقی مجلسی، ملا محمد باقر علامه مجلسی است. پیشتر گفتیم که هر چند علامه ملا محمد باقر مجلسی در اجازات و کتابهایش همه جا پدرش را که بیشتر تحصیلاتش نیز نزد وی بوده است با تعبیر «پدر علامه ام» یاد می‌کند، و علمای عصر تاکنون هم پدر و پسر را «علامه مجلسی» خوانده‌اند، اما «علامه مجلسی» به طور مطلق پسر یعنی ملا محمد باقر مجلسی است که اساس کار ما در تدوین مطالب این کتاب است. اینک ما و علامه مجلسی:

پیشتر گفتیم که ما در این کتاب به سراغ مآخذ پیشین می رویم تا از آن راه مطالبی مستند پیرامون شخصیت علامه مجلسی و دیگران در دسترس پژوهشگران قرار دهیم. و هم اکنون می‌گوئیم:

در سال ۱۳۳۷ شمسی در مقدمه کتاب مهدی موعود که آن را به امر مرحوم آیت الله بروجردی بعنوان ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی منتشر ساختیم، و چنانکه گفتیم برای نخستین بار شرح حال نسبتاً مفصلی از علامه مجلسی را با زبان روز نگاشتیم، تحت عنوان «شرح حال علامه مجلسی مؤلف کتاب به طور اجمال» نوشتیم:

«علامهٔ عظیم الشأن مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه مؤلف عالیقدر کتاب باعظمت «بحارالانوار» که این کتاب، ترجمهٔ جلد سیزدهم آنست، یکی از بزرگترین دانشمندان ماست که با همت عالی و اقدامات اساسی وی؛ مذهب شیعه دوازده امامی در سراسر این کشور اسلامی رواج یافت و به اوج انتشار خود رسید و اثرات عمیقی در دل بزرگ و کوچک و مرد وزن و خاص و عام بر جای گذارد. به طوری که به یاری خداوند متعال تا هنگام ظهور وجود اقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمات ریشه دار آن بزرگ مرد علم و دین نیز همچنان استوار خواهد ماند و از خاطره ها فراموش نخواهد شد.

برای تحقیق و بررسی دقیق در پیرامون احوال علامهٔ مجلسی فرصتی بیشتر باید تا بتوان با تجزیه و تحلیل تاریخ زندگانی درخشان وی، چنانکه می باید حقش را ادا کرد و آن طور که بوده معرفی نمود. زیرا بدیهی است این مقدار که در این مقدمه نگارش می یابد نمی تواند معرّف شخصیت بزرگ آن مرد نامور باشد.

شرح حال علامهٔ مجلسی در کتب تراجِم و رجال شیعه که بعد از وی نوشته شده به اجمال و تفصیل آمده است.

از جمله محدّث مشهور مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتاب نسبتاً مبسوطی به نام **فیض القدسی فی احوال المجلسی** به عربی درشرح حال وی وپدران و مادران و برادران و خواهران و حسب و نسب و استادان و شاگردان مجلسی و تألیفات فارسی و عربی او تألیف کرده که با جلد یکم بحارالانوار چاپ امین الضرب معروف به کمپانی بطبع رسیده است.

همچنین در مقدّمهٔ جلد نخست چاپ جدید نیز شرح حال مفصلی به عربی به قلم آقای میرزا عبدالرحیم ربانی شیرازی از فضلای مشهور حوزهٔ علمیهٔ قم نگارش یافته، ولی متأسفانه هیچیک مورد استفادهٔ فارسی زبانان و عامهٔ مردم نیست.

علاّمه نامی مرحوم آقا احمد کرمانشاهی فرزند نابغهٔ بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی مؤلف کتاب **مقامع الفضل** که نوهٔ استاد کل وحید بهبهانی است و خود با چهار واسطه خواهر زادهٔ علامهٔ مجلسی می باشد، در تاریخ «مرآت الاحوال جهان‌نما» که از کتب نفیس و ممتّع فارسی به شمار می آید و بسال ۱۲۲۵ هجری[1] در سفر هندوستان تألیف کرده است، شمه‌ای از شرح حال علامهٔ مجلسی دائی خود و خاندان وی و مقامات علمی و عملی و مکارم اخلاقی و اطوار زندگانی او را به رشتهٔ تحریر درآورده است که در عین اختصار، دارای نکات سودمند و مطالب منحصر به فردی است که تنها باید از آن کتاب گرفت.

اما متأسفانه این کتاب نیز هنوز به زیور طبع در نیامده و از این جهت آن هم از دسترس عموم خارج است.[2] نسخهٔ ناقصی از **مرآت الاحوال** تا نصف شرح حال مؤلف که به نظر ما رسیده و تقریباً تمام آن را استنساخ کرده و در تألیف کتاب **وحید بهبهانی** مورد استفاده قرار دادیم، در کتابخانهٔ ملّی ملک و نسخهٔ کامل آن در کتابخانهٔ ملّی تهران موجود است.

در اهمیّت این کتاب از لحاظ اشتمال بر شرح احوال علامهٔ مجلسی، کافی است که بگوئیم: قسمت عمدهٔ **فیض القدسی** محدّث نوری ترجمهٔ آن کتاب است. چنانکه محدّث نوری خود در چند جا از

۱. در اینجا سال ۱۲۱۹ نوشته که آن موقع متوجه نبودیم و هم اکنون اصلاح می شود.
۲. گفتیم که بحمداللّه این کتاب زیر چاپ است.

مؤلف آن و کتاب مرآت الاحوالش بـا ایـن تعبیر: «قال العـلاّمة الآقا احمـد الکرمانشاهی فی مرآت الاحوال» نام می برد.

منظور ما از تفصیل مزبور این بود که با همه شهرت علامه مجلسی، هنوز ما شرح حال کامل و جامعی از وی بفـارسی در دست نداریم، و آنـچه تا کنون بـه عربی و فارسی نـوشته اند برای شناسائی مردی چون او، که مجمع فضـائل و مکارم بوده و زندگی او دارای مطالب مهم دینی و تاریخی و علمی است به هیچوجه کافی نیست.

نویسندهٔ این سطور شرح حال کوتاهی از علاّمهٔ مجلسی و پدر علاّمه اش مجلسی اوّل در کتاب شرح زندگانی وحید بهبهانی نوشتـه ام، ولی از موقعی کـه مشغول تـرجمـهٔ این کـتـاب شدم بـه فکر افتادم که در این کـتاب جبران مافـات نموده، و با نگـارش شرح حال مفصل تری از علامهٔ مجلسی این نقیصهٔ رجالی برطرف گردد.

ولی مع الأسف اکـنـون که مشغول تنظیـم مـقدمهٔ کتاب هستـم بـر اثر خستگی مفرط چندان مجالی بـرای ایـن کار ندارم، و ناگزیـر از آنم که این منظـور را محوّل به وقت دیگری و فرصت بیشـتری نموده، به مصداق ما لا یدرک کـلّه لایترک کلّه فصلـی از کتاب مفصل زندگانی آن علامهٔ نامدار را در این اوراق بیاورم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.»[1]

ما این مطـلب را ۳۲ سـال پیش در ایام جـوانی کـه نیروئـی بیشـتر و حال و هوائی بـهتر داشتیم، در عصر مـرجعیت مرحـوم آیت الله عظمی بروجـردی که خود نوادهٔ علامـهٔ مجلسی اول و خواهرزادهٔ عـلامهٔ مجلسـی دوم بودند، و هـمیشه در مبـاحثی کـه طی درس القا مـی فرمودند یا در کتابهائی کـه نوشته اند، می‌گـفـتند و نوشته انـد: «جدنا المجلسـی» و «خـالـنـا المجلسـی»، در حوزه علمیه قم نوشتیم و کتاب را منتشر ساختیم.

از آن زمـان طولانی تـا کنون هـر چـند بی کـار نبوده‌ایـم و بحمدالله والـمنه تـا کنون ده‌ها کتاب در بارهٔ علمای دین و بزرگان فقها و مـجتهدین نوشته ایم و منتشر شده اسـت، ولی پیوسته در صدد بـوده‌ایم تا هـمان‌طور که وعده داده بـودیم کتابی مستقل راجع به عـلامه بنویسیـم و منتشر سـازیم که تـا کنون مـعوق مانده اسـت. نوشتـه هـای ما را این و آن بـه صورت کتـاب یا مقالات درآوردنـد، و با دید خود تقسیـم در بـخشهای مختلـف نـمودند، و در آنها یا اسـمـی از ما نبردند یا طوری بردند که بهتر بود نمی بردند، و از این کارهای بسیار زشت که در زمان ما چه در حوزه‌ های علمیه! و چه در تهران و شهرهای کشور دیده می شود و کسی هم نهی از منکر نمی‌کند.[2]

۱. مهدی موعود، مقدمه ص پنجاه تا پنجاه و دو.

۲. به طوری که تقریباً در مقابل هر کتاب و مقاله ابتکاری ما، افرادی بی تقوا کتاب و مقاله ای نوشته و در این آشفته بازار کتاب و مقاله‌نویسی دینی ←

هم اکنون که مشغول نوشتن این شرح حال هستیم باز آن فرصت و حوصلهٔ لازم را جهت تألیف و تصنیف کتابی که شایسته مقام والای علامه مجلسی باشد نداریم. زیرا همین که دیدیم ۲۷ ماه رمضان سال ۱٤۱۰ ه‍ مصادف با سیصدمین سال در گذشت علامه مجلسی است، باشتاب دست به کار شدیم تا دو کتاب را برای این ایام نوشته و چاپ و منتشر سازیم.

این دو کتاب نخست بخش یکم ـ مرآت الاحوال جهان‌نما نوشتهٔ آقا احمد بهبهانی بود که بحمدالله با مقدمه و پاورقی ها و تحقیق و تصحیح ما انجام گرفت و زیر چاپ است، و دوم همین کتاب علامه مجلسی است که تا اینجا رسانده‌ایم و امیدواریم بزودی تألیف آن به انجام رسد، و آماده چاپ و انتشار شود.

تولد علامه مجلسی

تولد علامه مجلسی در خانوادهٔ علم و فضیلت و در عصر مرجعیت میرداماد[1] فقیه و فیلسوف نامی در شهر دانش پرور اصفهان اتفاق افتاد. میر عبدالحسین خاتون‌آبادی معاصر وی و شاگرد پدرش، متوفی بسال ۱۱۰۵ ه‍ که خود از مفاخر علما بوده است، در کتاب وقایع‌السنین ضمن حوادث سال ۱۰۳۷ می نویسد: «ولادت رئیس المحدثین علی الاطلاق و من یجوز علیه اطلاق هذه المنقبة بالاستحقاق، فاضل عالم کامل شیخ الاسلام و المسلمین مولانا محمد باقر مجلسی خلف ارجمند آخوند مولانا محمد تقی مجلسی در هزار و سی و هفت،(۱۰۳۷) و تاریخ او (آن) «غزل» است. در هزار و نود و هشت (۱۰۹۸) شاه سلیمان ایشان را شیخ الاسلام بالاستقلال کردند. مدّ الله فی عمره و اطال بقاه، و تا حال که روز پنجشنبه نوزدهم صفر است از هزار و صد و چهار (۱۱۰٤) بحمد الله تعالی عامه و خاصهٔ اهل روزگار از افادات و کتب مصنفه او مستفید و منتفع می شوند، متع الله المؤمنین بطول بقائه.»[2]

ولی آقا احمد در مرآت الاحوال سال ۱۰۳۸ دانسته و می نویسد: «ولادت باسعادتش در دارالسلطنه اصفهان ابتدای سنهٔ یکهزار و سی و هشت (۱۰۳۸) هجری اتفاق افتاد ... از بعضی ثقات شنیده‌ام که از مرحوم آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمة نقل کرده است که در شبی از شبها

←

و منهبی منتشر ساخته اند. مثلاً ما «مهدی موعود» نوشته ایم و هم اکنون پنج مهدی موعود عوضی هم هست!

۱. میرداماد در سال ۱۰٤۰ ه‍ ق در اصفهان وفات یافت. او در عین حال که حکیم و فیلسوف بزرگ بود، سرآمد فقهای عصر هم بود. به طوری که به گفته «عالم آرای عباسی» فقهای عصر فتوای خود را با صلاحدید او منتشر می ساختند.

۲. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۰۸.

بعد از تهجد و گریه و زاری به درگاه قادر علی الاطلاق خود را به حالتی دیدم که هر چه از درگاه احدیت مسئلت کنم البته به اجابت مقرون شده عنایت خواهد شد، و در دل خود متفکر بودم که کدام چیز از امور اخرویه یا دنیویه را بخواهم که ناگاه آواز گریه و زاری محمد باقر را که در گهواره بود شنیدم. بلا تأمل عرض کردم: خداوندا بحق محمد و آل محمد این طفل را مروج دین و ناشر احکام سیدالمرسلین گردان، و او را موفق به توفیقات بی پایان خود بدار. و یقین حاصل است که این خوارق عادات که از آن بزرگوار به ظهور رسیده است نیست مگر از دعای چنین بزرگواری».

در آن هنگام که او متولد شده بود پدرش ۳۲ یا ۳۳ ساله بوده است. خاتون‌آبادی آن تعبیرات جالب را یکسال پیش از وفاتش در بارهٔ او نوشته است، و از اینجا می‌توان پی به اهمیت مقام والای علامه مجلسی در شهری مثل اصفهان برد که آن همه دانشمندان بنام داشته است.

دوران تحصیل علامه مجلسی

علامه مجلسی از همان اوان کودکی در سایهٔ توجه خاص پدر دانشمند بزرگوارش، و در آن خاندان علم و فضیلت، با هوشی سرشار و استعدادی خداداد و پشت کاری مخصوص به خود به تحصیل علوم متداوله عصر در حوزه علمی و پر رونق اصفهان پرداخت. بیشتر تحصیلات او در علوم دینی در خدمت پدرش علامه مجلسی اول امام جمعه و مدرس بزرگ حوزه اصفهان و روحانی طراز اول عصر بود. چون در سایهٔ تعلیمات و مراقبت پدر علامه‌اش که خود نمونهٔ کامل یک فقیه بزرگ و پارسا و مرجع خاص و عام بود شروع به کار نمود، با استعداد ذاتی که داشت در اندک زمانی مراحل مختلف علمی و تحصیلی را طی کرد. از همان سنین جوانی و به روزگار مرجعیت پدرش و با بودن برادرانش ملا عزیزالله و ملا عبدالله که از وی بزرگتر و هر دو نیز سرگرم تحصیل علوم دینی بودند و نزد علما شهرت داشتند، درخشید، و همه آینده درخشان‌تری را برایش پیشبینی می‌کردند.

در عصر وی که دانشمندانی‌بنام همچون ملا حسنعلی شوشتری فرزند دانشمند ملا عبدالله شوشتری، میر رفیع الدین محمد طباطبائی نائینی، ملا محمد شریف رویدشتی اصفهانی، شیخ عبدالله بن جابر عاملی، شیخ علی بن شیخ محمد جبل عاملی (نوادهٔ شهیدثانی) میرمحمد قاسم طباطبائی قهپائی، و دیگر بزرگان از شاگران میر داماد و شیخ بهائی و ملا عبدالله شوشتری و میر فندرسکی و شیخ محمد جبل عاملی و سایر بزرگان دین در اصفهان به تدریس علوم معقول و

تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی اهتمام داشتند، محمد باقر مجلسی دروس خود را در معقول و منقول نزد آنان و چنان که گفتیم بیش از همه در خدمت پدر علامه‌اش که از تمامی همعصرانش نامدارتر بود، تکمیل نمود. بعلاوه در سفری که فقیه و حکیم و محدث نامی ملا محسن فیض کاشانی در سال ۱۰٦٤ به اصفهان نمود، و مدتی را در آنجا به امامت جماعت و جمعه و تدریس اشتغال داشت، علامه مجلسی از محضر وی در علوم و فنون گوناگون بهره کافی گرفت و از وی به دریافت اجازه نائل آمد.

از اینها گذشته، طی چند سفری که به خراسان برای زیارت مشهد مقدس رضوی، و عراق جهت زیارت عتبات عالیات و حجاز به منظور حج بیت الله نمود، از استادانی بزرگ از علمای عصر هم بهره علمی کافی گرفت و از آنها به دریافت اجازات نائل آمد، چنانکه در بخش استادان علامه مجلسی خواهیم دید.

او با زمینه قبلی که داشت، و بیش از همه پدرش علامه مجلسی اول در وی اثر گذاشته بود، پس از طی معلومات خود در رشته های مختلف علمی از عقلی و نقلی به علم حدیث و آثار اهلبیت عصمت و طهارت دل بست و اندیشهٔ خود را در آن متمرکز ساخت و تمام اوقاتش را صرف آن نمود تا در آن فن شریف به سر حد نهائی رسید، و منشأ تحولی بزرگ گردید، چنانکه در بخش تألیفات او می بینیم.

اصفهان شهر علامه مجلسی

اصفهان، شهر علامه مجلسی بود. خانوادهٔ او چنانکه دیدیم در آن شهر تاریخی سابقه هزار ساله بلکه بیشتر داشتند. اصفهان پیش از علامه مجلسی و تا زمان حیات پر افتخار وی نصف جهان بود. این شهر بزرگ و آباد و پر رونق در آن زمان با داشتن قریب یک میلیون نفر سکنه و صدها روستای آباد و پر نعمت دارالعلم و قبة الاسلام شرق ممالک اسلامی و پایتخت بلند آوازهٔ صفویه بود که با انبوه جمعیت و مساجد زیبا و ابنیه پرشکوه و فراوانش و آمد و رفت مردم گوناگون شهرها و کشورها از نژادهای مختلف و پیرو ادیان و مذاهب متفاوت، همچون ستاره زهره در میان ستارگان آسمان ایران می درخشید. محمد باقر مجلسی در چنین شهری متولد شد و همانجا پرورش یافت، و در آنجا نیز به تحصیل پرداخت.

او در این شهر با عظمت و در زیر آسمان پرستاره و نیلگون آن، و در آب و هوای دلپذیر و روح پرورش تحصیلات خود را در علوم و فنون اسلامی متداول عصر نزد استادان بزرگ اصفهان

به کمال رسانید و همان موقع و در زمان مرجعیت پدر علامه اش و تحت مراقبت شدید وی خود را مهیا ساخت تا همچون پدر بلکه بهتر و بیشتر از وی به رهبری و راهنمائی مردم مسلمانی که مدت یک قرن و نیم بود به مذهب اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام روی آورده و خالصانه به آن دل بسته بودند، همت گمارد. همهٔ اینها در اصفهان بزرگ و با نام و نشان بوده است.

اصفهان شهرعلامه مجلسی است، و نام او از این شهر جدا نیست اصفهان هم بدون علامه مجلسی مفهومی ندارد. به طوری که باید گفت اصفهان یعنی علامه مجلسی، و علامه مجلسی هم یعنی اصفهان!

اصفهان در قرن چهارم و پنجم هجری شهری بزرگ و با عظمت بوده، تا جائی که ابونعیم اصفهانی در تاریخ اصفهان صدهادانشمند محدث و فقیه و متکلم و ادیب و قاری اصفهانی را نام می برد که تا آن زمان از آن شهر برخاسته و نامدار بوده اند.

اصفهان پایتخت آل بویه و ملکشاه سلجوقی بوده، و وزیران ارزشمند و کم نظیری همچون صاحب بن عباد و نظام الملک طوسی به خود دیده، و مردانی بزرگ از آل صاعد و آل خجند داشته است که ممدوحان شاعرانی نامور همچون جمال الدین اصفهانی و فرزندش خلاق المعانی کمال الدین اصفهانی بوده که همگی در آن شهر منشأ آثار خیر و وقایع تاریخی بوده اند.

جمال الدین اصفهانی کسی است که در قصیدهٔ غرای خود خطاب به خاقانی شروانی همعصرش می‌گوید:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد — یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
گوید خاقانیا این همه ناموس چیست — نه هر که دوبیت گفت لقب زخاقان برد
هنوز گویندگان هستند اندر عراق[1] — که قوت ناطقه مدد از ایشان برد
یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم — سجده بر طبع من روان حسّان برد
منم که تا جای من خاک صفاهان بود — خرد پی توتیا خاک صفاهان برد

و پسرش کمال الدین عبدالرزاق می گوید:

اصفهان خرم است و مردم شاد — این چنین عهد کس ندارد یاد

* * *

صفاهان را بهر یکچند دولتها جوان گردد — هوایش عنبر افشاند زمینش گلستان گردد

۱. عراق عجم که اصفهان از شهرهای آن بوده است.

و اشعار بسیاری دیگر که وی در وصف اصفهان و مردم آن دارد.

در اینجا نخست اشاره می‌کنیم به نوشته و گفته و سرودهٔ تنی چند از نویسندگان و گویندگان و سرایندگان پیش از عصر علامه مجلسی بلکه قبل از ظهور صفویه و تشیع مردم اصفهان، یعنی روزگاران قدیم اصفهان که آن شهر و مردم آن را وصف کرده‌اند:

مؤلف تاریخ وصّاف عبدالله شیرازی می نویسد: «اصفهان خود از مشاهیر بلدان اقالیم است و سلسله میاه و لطافت هوای دلگشای او غیرت نسیم و تسنیم، خاک او را نزهت و نزاهت شامل، و فاکهه[1] او را فرط نکاهت[2] حاصل، غبار دانی خاکش بی شک سرمه دیدهٔ بلدان، رقعه بساطش بقعه نشاط شاهان ... از گفته صاحب بن عباد:

یا اصفهان! الآحیبت من بلد   یا زنده روذ! الآسقیت من واد

حمزهٔ اصفهانی در کتاب اصفهان می‌نویسد که: «گل اصفهان بهترین گلها است به لزوب[3] و سختی و قوام و باقی و پاینده‌تر بر روی روزگار به تحمل حوادث لیالی و ایام شهرت تمام دارد ... آنچه از بناهای کسروی و قصرهای خسروی از گل و خشت ساخته و پایهٔ گچ و آجر پرداخته‌اند، سالهای بی شمار و قرنهای بسیار بر آن گذشته و هرگز هیچ وقت و هیچ کس در تفقد و مرمت و تعهد و تحفظ همت نموده و باد و باران بر ثقاقب دوران بر آن آمده و هنوز برقرار مانده و هیچ رخنه در آن نیفتاده و خراب نگشته مگر رَخنه‌ای چند که سیل و باد از قلهٔ دیوارها و کنگرهٔ ایوانها رهیده و ربوده باشد».

مفضل بن سعدمافروخی در محاسن اصفهان که آن را در سال ۷۲۰ هـ ق به فارسی ترجمه نموده‌اند، می نویسد: «اگر آنچه حمزهٔ اصفهانی در کتاب اصفهان، و علی بن حمزة بن عماره در کتاب قلائد الشرف در باب اصفهان ایراد نموده بگوئیم به ملالت انجامد، و این حکایت را ایراد نموده که ابوحاتم سیستانی روایت کرد از محمد بن عبدوس فقیه که او گفت که عیسی بن حمّاد مرا گفت: شنیده‌ام و به من رسانیده‌اند ای اهل اصفهان که دشت و صحرای شما همه زعفران است و کوهها همه انگبین و شما را در هر صحرائی چشمهٔ آب شیرین[4] خوشگوار است، همچنین است؟ من گفتم بلی شهر ما بدین صفت است که گفتی. عیسی گفت من این سخن قبول نکنم، چرا که بعینه صفت بهشت است».

۱. میوه.

۲. بوی خوش.

۳. چسبیده به چیزی.

۴. در حاشیه نوشته است: «مراد از آب چشمه، چاههاست که به سطح زمین نزدیک است».

باز صاحب محاسن گوید: موفق[1] چون از اصفهان معزول و به جانب بغداد متوجه گشت، آب زنده‌رود را جهت شرب نقل کرده و در صحبت داشت و روزگار را به تأسف می‌گذاشت و می‌گفت:

سلام علی زرّین رود و شعبه سلام محب لاسلام مودّع

مفضل بن سعد خود قصیده‌ای در تعریف اصفهان گفته است که مطلعش اینست:

لاصفهان معال لم یخصّ بها مابین شرق و غرب فی الدنیا بلد

مترجم رساله خود گفته است:

یارب کدام روز مبارک بنا نهاد معمار آفرینش و بانی کن فکان
شهری که عقل خیره شود کز ره قیاس جان جهان لقب نهدش یا جهان جان

ایضاً هم او گفته:

ز رشک صلصل زرّینه رود و صلصل جی
سرشک دجله روان است بر رخ بغداد

صدرالدین عبداللطیف خُجندی نظم فرموده:

ای که از لطف روح رامانی از تو در رشک آرزو مانی
نقش بندی و دلگشائی تو روح محضی و جان فزائی تو
ای توانای ناتوان که توئی وی جهان و جهان جان که توئی
شکل جسمیّ و رنگ جان داری بوی باران اصفهان داری
اصفهانا در آرزوی توأم گشته اندهِ فزون و شادی کم
عکس شکلت به خواب می‌جویم زنده رودت در آب می‌جویم
ما ربینت که نسخهٔ ارم است آفتاب اندرو درم درم است
هر یک از باغهای صد بیشه گم شده در میانش اندیشه
هر که اکنون به باغ کارانست گو نگهدار جا که کار آنست
گر دهم شرح میوه زشت بود مختصر میوهٔ بهشت بود
ای چو سیم مذاب زرّین رود اصفهان پر نوا شده زتورود
گشته‌ای عین زندگی در جی فی مجاریک کل شیئ حیّ

۱. ابو احمد موفق بن متوکل برادر و ولی عهد معتمد خلیفه عباسی است، و همان است که زبیر بن بکار زبیری کتاب «موفقیات» را به نام او نوشته است. موفق در سال ۲۶۷ فتنه صاحب زنج را فرو نشاند و او را کشت، و خود در سال ۲۷۸ درگذشت. موفق مدتی را در اصفهان گذارنده بود.

شرف الدین اشفروه[1] قصیده‌ای سروده چند بیت از آن مرقوم گردید:

دیدی تو اصفهان را آن شهر خلد پیکر
آن سدرهٔ مقدس و آن عدن حور پرور
آن بارگاه ملت و آن تختگاه دولت
آن روی هفت عالم و آن چشم هفت کشور
شهری چو خلد اکبر هم میوه‌هاش باقی
هم فرشهای مشکین هم ترتبتش معطّر
نسخهٔ فردوس اعلا اصفهان است اصفهان
نیست شهری مثل آن از قیروان تا قیروان
عرصهٔ میدان مردان روضهٔ ارباب فضل
بیشهٔ شیران جنگی جای شاهان اصفهان

خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه در اثناء اسفار خود به اصفهان رسیده مدتی متوقف گشته است، و با اهالی اصفهان خوش برآمده، کمال الفت را پیدا نموده و چون به شیراز رفته است این غزل را در حسرت و افسوس از مفارقت اهل اصفهان و یادآوری ایشان گفته و ضمناً مدح زاینده رود و باغ کاران نموده است:

روز وصل دوستداران یاد باد — یاد باد آن روزگاران یاد باد
این زمان در کس وفا داری نماند — زان وفاداران یاران یاد باد
کامم از تلخیّ غم چون زهر گشت — بانگ نوش باده خواران یاد باد
من که در تدبیر غم بی چاره‌ام — چارهٔ آن غمگساران یاد باد
گر چه یاران فارغند از یاد من — از من ایشان را هزاران یاد باد
مبتلا گشتم در این دام بلا — کوشش آن حق گزاران یاد باد
گر چه صد رود است از چشمم روان — زنده‌رود و باغ کاران یاد باد
راز حافظ بعد از این ناگفته ماند — ای دریغ از روزگاران یاد باد[2]

* * *

این بود شمه‌ای از وصف اصفهان پیش از صفویه و قبل از عصر علامه مجلسی واما در

۱. در اصل: اشفردة.

۲. نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۱۲۶ تا ۱۳۴.

این زمان اصفهان رونقی دیگر به خود گرفته که باید گفت به اوج کمال و شهرت خود رسیده بود.

در اینجا قلم را به دست شیخ محمد علی حزین لاهیجی می دهیم که در اصفهان عهد علامهٔ مجلسی زاده شده و درس خوانده و به مقام والائی در علوم و فنون عقلی و نقلی نائل گشته بود. او که در اوائل سال ۱۱۳۵ هـ اندکی قبل از سقوط اصفهان به دست محمود افغان توانست از حلقه محاصره افغانها گریخته و جان سالم به در برد، و هفت ساله بوده که علامه مجلسی را در سنین بالای شصت سالگی دیده است، تحت عنوان «توصیف اصفهان با ذکر شمه ای از محاسن دارالسلطنه اصفهان» می نویسد: «در اصفهان آن مقدار از افاضل مستعدان بودند که اگر استیفای اسامی ایشان شود بطول می انجامد، والحق به آن جامعیت مصر عظمیٰ در معمورهٔ عالم نتوان یافت.

دیـارٌ بِـها حَـلَّ الّشاب تَـمـیـمَتی وَ اَوَّلُ اَرْضٍ مَسَّ جِـلْـدی تُـرابُـهـا

هوائی به آن اعتدال و قوّت و لطافت، و آبی به آنّ گوارائی، و شهری به آن شکوه و رونق و نظافت و نزاهت و کثرت عمارات عالیه و آثار قدیمه و جدیده و انبوهی ناز و نعمت در ربع مسکون نشان نداده اند.[1]

همانا تربیت و تکمیل نفوس و ابدان انسانیه از تأثیرات آن سرزمین است. همیشه منشأی از افاضل و اکابر و مستعدان و هنرمندان بوده، و هر قدر در توصیف خصایص جمیله آن کوشیده شود هنوز نا گفته ماند.

اگر هوشمند جهان دیدهٔ آفاق گردیده ای به آن بلد رسیدی و اقامت نموده عمر و فرصت یافتی هر آینه به خصوصیات و جهات امتیاز آن بر کل جهان آگاه گشتی. حسن معیشت در آن برای فقیر و غنی و مسافر و مجاور یکسان و تحصیل هر کمالی و هر گونه نعمتی میسر و آسان.

اهالی آن از هر طبقه به فراست و ذکاء و مردی و مردمی و مروت آشنا، جمهور خلقش به حُلیهٔ حیا و عفاف و رغبت و طاعات و مرضیات آراسته، مدارس و معابد بی شمارش طول لیالی و ایام به ریاضت و عبادت سعادتمندان و حق طلبان معمور، و به برکت معدلت سلاطین هوشمند دین پرور و مآثر علماء و اکابر فیض گستر در طبایع قاطبه عوامش مراسم و قوانین ستوده و روشهای پسندیدهٔ متبع و معمول و امور مکروه و اعمال مذمومه به غایت نادر و مستور بود.

حکیم شفائی[2] شاعر مشهور در یکی از مثنویات خود به قدر وسع توصیف آن نموده و

۱. حزین این مطلب را در هندوستان نوشته است، و این هم بعد از آن بوده که بسیاری از نقاط ایران و عراق و حجاز و هند را دیده بود.

۲. حکیم شفائی، طبیب دانشمند عصر شاه عباس اول بوده و در سال ۱۰۳۷ یا ۱۰۳۸ درست سال تولد علامه مجلسی در گذشته است. او در

گفته:

مثنوی

گـردون پـدر اسـت و مـادر ارکـان — فـرزنـد بـه از پـدر صـفـاهـان
مـحـکـم چـو بـنـای دوسـتداری — در کـنـگـره‌اش فـلـک حصاری
پر پیچ و خم است از آن حصارش — کـانـدر شـکـم است روزگـارش
چه شرق و چه غرب را در او جای — یـک کـوچـه گـرفـته هـر دو تـا وای
از غـایـت بسط آن مـعـظـم — صـد وقـت در او شـود بـه یـکـدم
یـک خـانـه طـلـوع بامـداد است — یـک کـوچـه شـب سـیـاه‌زاد است
صـد بـار بـر اوج سـرکـشـد مـهـر — کش جای دگـر نـهـان بـود چـهـر
زان آب و هـوا تـبـارک الله — کـافـشـانـدهٔ اوسـت جـان آگـاه
فطرت، گلِ کس مبـوی خارش — ادراک، گـیـاهِ کـشـتـزارش
بـر درگـه ایـن جـهـان حـکـمـت — یـونـان بـاشـد گـدای فطـرت
هـر کـوچـه مـعـلـمـی سـتـاده — هـر گـام فـلاطـنـی فـتـاده
بـازار یـکـان او خـردمـنـد — هم عـقـده گشای هـم رسـد بـنـد
او بـاش مـجـسطـی آفـریـنـنـد — اطـفـال شـفـا در آسـتـیـنـنـد
انـهـار بهشـت اگـر چـهـار است — خـلـدی است کـه نـهـر او هـزار است

تا آن که از آسیب عین الکمال و حادثه روزگار به آن مصر اعظم از خرابی و ویرانی و پراکندگی ساکنان و دودمانهای قدیم رسید آنچه رسید.[1]

شعر

وَلَا بُدّ ان تَـلْـقـاکَ یَوماً مـنـیّة — سِواءاً علـیـَهٰا اَنْ تَـجـوُرَ وَتَـعْـدِلُ

* * *

از روی یـار خـرگـهـی ایـوان هـمـی بینـم تـهـی
وز قـدّ آن سـرو سـهـی خـالـی هـمـی بینـم چـمـن
بـر جـای رطل و جام می کوران نـهـاد ستنند چمن
بـر جـای چـنـگ و نـای و نـی آواز زاغ است و زغـن

* * *

حکمت و فلسفه نیز دست داشته و مورد تکریم میرداماد بوده است.

۱. منظور سقوط اصفهان توسط محمود افغان در سال ۱۱۳۵ ه‍ است.

بـنَـوا قُصُـوراً وَ فی تَـحْـتِ الّثَریٰ سکَنُوا   مٰا بالَ مُلْکَهُمْ یَحْیوهِم الْکَفَن[۱]

و هنوز هـم که خرابی آن مصر جامع بـه نصاب کمال رسـیده بهترین معموره های عالم است. کسی که اوضاع سابقه آن را مشاهده نـکرده باشد، چون به آن دیار درآید چنان پندارد که چیزی کاسته نشده و اگـر طغیان تعدی و میزان ظلم عاملان اندک پستی گیرد به کمتر مدتی به رونق و حالت نخستیـن باز آید، و از اطراف جهان رحال رجـال شود. عمرّها الله تعالـی بالعدل و الانصاف.»[۱]

درایام جوانـی علامهٔ مجلسی هنوز آوازه صورت زندهٔ علوم عقلـی یعنی فـلسفه ومـنطق و هندسه و ریاضـی از در و دیوار اصفهان شـنیده و دیده می شد. مدارس، مساجد، خیابانها، بناها، پلهای اصفهان و غیره همه و همه نـمایندهٔ گسترش علوم عقلی و نظری بود کـه فیلسوفانی همچون میرداماد، شیـخ بهائی، میـرفندرسکی و دیـگران عهده‌دار تدریس و گسترش آن بودند، و حتی به صورت عملی هم پیاده شده بود.

فیلسوف نـامی اسلام و تشیع صدرالمتألهین شیرازی متوفی بسال ۱۰۵۰ هـ در اصفهان علوم عقلی و فنـون نقلی خود را نزد میـرداماد و شیخ بهائی فـرا گرفت. ملا محسن فیض کاشانی ـ نیز از حوزهٔ اصفـهان بهره گرفـته و علامه مجلسی در اصفهان از وی اخذ اجازه نموده است. میرزا رفیعا نائینی استـاد علامه مجلسی و آقا حسین خونساری و ملا مـحمد باقر سبزواری و ملا محمد صادق اردستانی معـاصـران مجلسی همگـی از حـکما و مدرسان علـوم عـقلی و حکمت و فلسفه حوزه اصفهان بوده‌اند.

سلاطین صفوی معاصر علامه مجلسی

علامه مجلسی در زمان شـاه عباس اول که در سال ۱۰۳۸ درگذشت مـتولد شد. هر چند وی در میان سلاطیـن صفوی بیش از همـه به ایران و مردم این مـملکت خدمت کرده است، ولی بـه واسطـه قساوت و بـی‌رحمی خـاص خـود و سوءظنی که به فـرزنـدان و اطرافیان خود داشت، چنان آنها را از مـیان برد و قلع و قمع کرد که پس از وی تا سقوط اصفهان به دست محمود افغان در میان خاندان وی مرد لایقی نبود که زمام کشور و سرنوشت مردم را به دست گیرد.

شـاه عباس در سـال ۱۰۲۲ در گیلان پسـر ارشدش صفی‌میرزا را که امید می رفت پس از

۱. دیوان و تاریخ حزین، چاپ سال ۱۳۵۰ شمسی، ص ۱۴.

وی بر سر کار آید و کشور را به خوبی اداره کند کشت تا مبادا رقیبی داشته باشد. هنگام صدور فرمان قتل او هر چند شیخ بهائی مجتهد شرع و شیخ الاسلام مملکت اصرار کرد از قصد خود درگذرد گوش نداد و طبق نوشته عالم آرای عباسی گفت جناب شیخ احترام خود را نگاه دارید و اصرار نکنید.

پسر دوم شاه عباس به نام طهماسب میرزا در زمان پدر درگذشت. پسر سوم محمد میرزا و چهارم امامقلی میرزا نیز که هر کدام مردان لایقی بودند، به دستور پدر نابینا شدند و به اصطلاح سادهٔ آن روز «از حلیه بصر عاری گشتند»!. از این رو دیگر فرزندی نداشت که پس از وی جای او را بگیرد. به همین جهت وصیت کرد نوه‌اش سام میرزا پسرصفی میرزا که دراصفهان بود، جانشین او باشد.

همین که خبر مرگ شاه عباس درشهراشرف مازندران (بهشر امروز) به اصفهان رسید[1] سام میرزا که هفده ساله بود به نام شاه صفی در شب دوشنبه بیستم جمادی الثا نیهٔ سال ۱۰۳۸ به تخت سلطنت نشست. سلطنت چهارده ساله شاه صفی که مردی کینه‌توز و نالایق و بی‌تدبیر بود پر از حوادث شوم و ناگوار است.

او بسیاری از رجال نامدار ایران و شاهزادگان صفوی، حتی بانوان خاندان خود را یا کشت یا کور کرد و به روز سیاه نشانید. در زمان او ازبکان و ترکان عثمانی به شهرهای شرقی و غربی ایران حمله بردند، حتی مراد چهارم پادشاه عثمانی تبریز را اشغال کرد و بسیاری از ساختمان‌های آن را ویران نمود و در آخر شهر را به آتش کشید.

در سال ۱۰۴۸ مراد چهارم به بغداد حمله برد و آن شهر را که شاه عباس گرفته بود و در دست ایرانیان بود تصرف نمود و عراق از دست ایران خارج شد. شاه صفی در سال ۱۰۵۲ بر اثر افراط در شرب خمر که از جدش شاه عباس به ارث برده بود مرد.

پس از مرگ او پسرنه ساله‌اش عباس میرزا در پانزدهم صفر سال ۱۰۵۲ به نام شاه عباس دوم زمام امور ایران را به دست گرفت، و چون طفل خرد سال بود امور کشور را به دست میرزا تقی اعتماد الدوله سپرد. این مرد هم که فردی با کفایت بود سه سال بعد با سعایت بدخواهان به امر شاه ۱۲ ساله به قتل رسید.

شاه عباس دوم را دارای روی سالم دانسته‌اند. او در آغاز کار دستور داد شراب فروشی و شراب خواری قدغن شود، و یک کرور (نیم میلیون) تخفیف مالیاتی به مردم داد. این دو کار او بعد از دوران شاهان قبلی از وی چهره‌ای محبوب نشان داد. ولی دیری نپائید که توبه را

۱. شاه عباس در سن ۵۹ سالگی مرد. نعش او را به کاشان آوردند و در محله پشت مشهد کاشان به خاک سپردند و هم اکنون قبر او در امام زادهٔ پشت مشهد است، و گویند که سپس به قم آوردند و به خاک سپردند.

شکست و به شرب خمر روی آورد. با این وصف او همچنان مردی نسبتاً آرام و دوست داشتنی بود. «شاه عباس دوم بر روی هم یکی از پادشاهان خوب سلسلهٔ صفوی است، و بالنسبه پادشاهی عادل و رعیت دوست و رحیم و آباد کننده بوده و مانند جد خود آثار خیر بسیار از خویش باقی گذاشته چنانکه عمارت عالی‌قاپو را در سال ۱۰۵٤ به انجام رسانده و باغ سعادت‌آباد را در ۱۰۵٦ در کنار زاینده رود و عمارت چهل ستون را در ۱۰۵۷ در اصفهان ساخته، و پل زاینده رود را در ۱۰٦۸ و مسجد جامع اصفهان را در ۱۰۷۱ تعمیر کرده است. از علمای مشهور عهد این پادشاه ملا محمد تقی مجلسی اول و ملا محسن فیض و آقا حسین خونساری و ملا خلیل قزوینی را باید به خاطر سپرد.»[1]

شاه عباس دوم را از نوشته یک نویسنده خارجی بشناسیم که از مجموع گزارشهای خارجیانی که او را دیده‌اند، می‌نویسد: «عباس دوم در سال ۱٦٤۲/۱۰۵۲ در ۹ سالگی به جانشینی پدر نشست. ابتدا تحت قیمومیت قرار داشت، اما پس از مدتی، همهٔ کارها را شخصاً به دست گرفت. در سال ۱٦٤۸/۱۰۵۸ به استحکامات قندهار که از مدتها قبل عامل اختلاف بین صفویان و پادشاهان مغول بود، حمله برد و آن را جزء ایران ساخت.

منابع اروپائی بخصوص او را به خاطر فکر عدالت پروریش می‌ستایند. وی در موارد قضایی دشوار نیز از خود تفاهم زیرکانه‌ای نشان می‌داد.»[2]

البته این پادشاه هم مانند اجداد خود از شرب خمر و در مواردی کور کردن مخالفان ابائی نداشت. ولی جمعاً از پادشاهان خوب صفوی بود. وی در سال ۱۰۷۷ در سی و چهار سالگی در نزدیکی دامغان جان سپرد.

پس از وی پسرش شاه سلیمان بر تخت سلطنت صفویه تکیه زد. از آنجا که ما در جای خود باید از نوشته دیگران نه گفته و تحلیل خودمان، راجع به علمای عهد این پادشاهان سخن بگوییم و پاسخ مغرضان و بدخواهان را بدهیم، لذا در اینجا نیز عین نوشته مرحوم عباس اقبال آشتیانی را که مورخی متتبع و آزاداندیش و قابل اعتماد جناح مخالف روحانیت است، می‌آوریم که می‌نویسد: شاه عباس ثانی دو پسر داشت: یکی صفی میرزا که از همخوابه‌ای چرکسی بود، دیگر حمزه میرزا فرزند زن گرجی شاه. شاه عباس صفی میرزا را با این که پسر بزرگترش بود دوست نمی‌داشت و در اواخر عمر امر داد که او را در یکی از قصور سلطنتی محبوس نمودند.

امرای شاه پس از فوت او در دامغان جلسه کردند، و چون شاه خود در تعیین جانشین

۱. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، کتابفروشی خیام چاپ ۱۳٦٤ شمسی، ص ٦۹۸ نوشته مرحوم عباس اقبال آشتیانی.
۲. ایران صفوی، از دیدگاه سفرنامه های اروپائیان، ترجمه فارسی، از انتشارات امیرکبیر ۱۳٦٤ ص ۲۳.

خویش اظهار نظر نکرده بود تصمیم گرفتند که حمزه میرزای هشت ساله را به سلطنت بردارند و برای این که خیال ایشان پیشرفت کند شهرت دادند که صفی میرزا را شاه کور کرده و به همین جهت نمی‌تواند به پادشاهی قیام نماید.

خواجه باشی حرم یعنی آغا مبارک با این طرح مخالفت کرد و گفت که صفی میرزا صحیح و سالم است، و ایشان را تهدید نمود که اگر از خیال خود دست برندارند او به قتل حمزه میرزا اقدام خواهد نمود. در نتیجه این پیش‌آمد امرا چاره‌ای جز آن ندیدند که صفی میرزای بیست ساله را به سلطنت بردارند، و او را شاه صفی دوم و بعدها شاه سلیمان خواندند.

صفی میرزا که عمر خود را در حرمسرا با زنان و خواجه سرایان گذرانده و بدون تربیت و تحصیل به اخلاق زنانه بار آمده بود، یکی از بدترین سلاطین صفوی است. چه هم بسیار ضعیف النفس و عیاش بود و هم مصاحبت با زنان و خواجه سرایان و استشارهٔ ایشان را بر ادارهٔ امور ملکی و شنیدن حرف رجال کارآگاه ترجیح می نهاد.

از بزرگترین خوشبختهای شاه سلیمان این که در عصر او همسایگان خارجی ایران هیچ کدام قدرت و قوتی که ایشان را به قصد تعرض به ایران بیندازد نداشتند و همه یا گرفتار ضعف بودند و یا سرگرم به اموری دیگر، به همین جهت در تمام مدت بالنسبه طویل سلطنت شاه سلیمان (بیست و هشت سال و کسری) واقعه خارجی مهمی برای ایران روی نداد و دورهٔ پادشاهی او بالنسبه به فراغت گذشت.

در عهد شاه سلیمان به علت همین امن و راحت هم روابط تجارتی ایران با ممالک خارجه رو به ازدیاد گذاشته و هم به دست شاه و اعیان درباری او در بلاد مختلفه مخصوصاً اصفهان ابنیهٔ زیاد ساخته شده، و از این جمله است عمارت هشت بهشت که آن را شاه سلیمان در ۱۱۰۲ در اصفهان به انجام رسانده است.»[1]

شاه سلیمان سرانجام در سال ۱۱۰۵ درگذشت، و پسر بزرگش به نام شاه سلطان حسین به جای او بر تخت نشست.

مرحوم اقبال می نویسد: امرا پس از فوت پادشاه، این شاهزاده را به علت ضعف نفس و حلم و حجب به سلطنت برداشتند تا در سایهٔ بی کفایتی او هر اسبی را که می‌خواهند بتازند. با وجود توصیهٔ شاه سلیمان زیر بار پادشاهی پسر دیگر او مرتضی میرزا که جوانی عاقل و با کفایت بود نرفتند.

۱. مأخذ سابق، ص ۶۹۸.

سلطان حسین میرزا به نام شاه سلطان حسین در ۱۱۰۶ به جای پدر نشست و اولین حرکت زشتی که از او سر زد نصب شاهنواز خان گرجی بود به حکومت قندهار، و این حاکم بد سیرت همانست که به لقب گرگین خان معروف شده و موجب عصیان افاغنه و انقراض سلسلهٔ صفویه را فراهم ساخته است.[۱]

علامه مجلسی با این چهار پادشاه صفوی همعصر بوده است. چهارده سال اول عمرش با شاه صفی و بیست و شش سال دوران رشد و شکوفائیش با شاه عباس دوم، و بیست و هشت سال، سالهای مرجعیتش با شاه سلیمان و چهار سال اواخر عمرش با شاه سلطان حسین معاصر بوده است.

این مدتها و تواریخ را داشته باشید تا در جای خود بگوئیم که او چه نقطه مثبت و منفی در نظر دوست و دشمن در عصر سلاطین صفوی مخصوصاً شاه سلطان حسین می توانسته داشته باشد، و آیا او و طرز فکر او و کتابهایش تأثیر سازنده‌ای در آن دوره داشته یا مخرب و ویرانگر بوده است؟! به عبارت دیگر او چه کاری می توانسته انجام دهد که خودداری از آن مسئولیتی را متوجه او کند تا مورد باز خواست و ایراد و اعتراض قرار گیرد؟

۱. همان مأخذ، ص ۷۰۰.

استادان علامه مجلسی

تردید نیست که استاد در پرورش نبوغ شاگرد تأثیر سازنده و اساسی دارد. گاهی دیده شده که شاگرد تن به کار و آموختن نمی دهد ولی توجه و شخصیت استاد او را به کار وا می دارد، و از دلسردی و بی تفاوتی به تلاش در راه نیل به کمال موفق می سازد.

حال اگر شاگرد مستعد و ذاتاً دارای نبوغ و روح ترقی و تعالی باشد، زمینه برای ترقیات و پیشرفتهای او بیشتر، و راه وصول به آن آسان‌تر است. هر چند استاد مهربان‌تر و دلسوزتر باشد به همان نسبت شاگرد مستعد نیز آماده‌تر می شود و با نشاط بیشتر دل به کار می بندد.

علامه مجلسی در دوران تحصیل و هنگامی که نزد اساتید بزرگ عصر علوم عقلی و نقلی را فرا می گرفت چنین بود. یعنی هم خود بسیار مستعد و آمادهٔ فراگیری علوم و فنون بوده و هم استادانی دلسوز و مهربان و بزرگ و بزرگزاد داشته است.

از استادان دورهٔ خرد سالی او که در حوزه علمی پر رونق اصفهان علوم مقدماتی را خوانده است، نویسنده اطلاعی ندارد. ولی در یکی از اجازاتش که خواهیم دید می‌گوید: «شیخ عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسر عمه پدرم کسی است که من در خردسالی از وی اجازه گرفته ام».

در بخش دانشمندان اصفهان معاصر علامه مجلسی که از پدر شیخ محمد علی حزین لاهیجی یاد می‌کنیم واندکی ازشرح حال خودحزین، وموارد دیگر، برخی از کتابهائی را که در حوزهٔ اصفهان و آن زمان جزو برنامه درسی طلاب علوم دینی بوده است، می بینیم.

علامه مجلسی پس از طی دورهٔ مقدمات، فقه و اصول و حدیث و تفسیر و رجال و درایه و لغت و ادب و غیره از علوم نقلی، و فلسفه و کلام و هیئت و نجوم و ریاضی و غیره را از علوم

عقلی نزد پدر علامه‌اش و دیگر استادان مبرّزآن رشته‌ها فرا گرفت. سپس خود به تدریس آنچه اندوخته بود پرداخت، و دست به تألیف و تصنیف زد.

استادانی که نام می‌بریم، برخی استاد اجازه او بوده‌اند. از اینان نیز درست اطلاع نداریم که آیا فقط اجازه گرفته است، یا کتابی و کتبی از آثار خود آنها یا دیگران را نزد آنان خوانده و سپس به دریافت اجازه نائل گشته است.

محدث‌متتبع نامی حاج میرزا حسین نوری، در فیض‌القدسی جمعاً ۱۸ تن از استادان او را نام می‌برد. دوست دانشمند فقید شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی این تعداد را به ۲۱ نفر رسانده است، ولی با تحقیقی که ما نموده‌ایم، آنها ۱۸ نفر بوده‌اند. به این بیان که سید حسین قاضی که محدث نوری می‌گوید میرزا عبدالله اصفهانی گفته است استادِ استادِ استناد بوده است، شناخته نشد. اگر او سید حسین بن حیدر کرکی مفتی اصفهان باشد، او استاد پدرش علامه مجلسی اول بوده، و علامه مجلسی دوم به وسیله پدرش و سید فیض الله قهپائی از وی روایت می‌کند.[1] ما بجای او سید نورالدین عاملی را آوردیم.

قاضی ابوالشرف اصفهانی هم که مرحوم ربانی اضافه دارد، هر چند شیخ حر عاملی در امل الآمل می نویسد: ما به وسیله مولانا محمد باقر مجلسی از وی روایت می‌کنیم[2] ولی همو در «فائده پنجم» وسائل الشیعه نوشته است: مجلسی به وسیله پدرش از وی روایت می‌کند.

علامه مجلسی در اجازهٔ محمد فاضل مشهدی نیز او را استاد پدر خود دانسته است[3]

ملا خلیل قزوینی هم ولو محدث نوری در مستدرک‌وسائل از اساتید اجازهٔ او نام برده ولی اجازه‌ای از وی سراغ نداریم بلکه او از معاصران مجلسی است.

اگر ما ترجمه این استادان را کمی تفصیل می دهیم به خاطر اینست که شناخت آنها باعث شناخت بیشتر علامه مجلسی و روشن شدن نقاط دیگری از ابعاد زندگانی او خواهد شد. و اینک آنها:

۱ - پدرش علامه مجلسی اول

به طوری که پیشتر یادآور شدیم بیشتر تحصیلات علامه مجلسی در معقول و منقول نزد

۱. اجازات الحدیث، صفحات، ۲۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲٤٤، ۲٤۵، ۳۰۳.

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۳۵۳.

۳. اجازات الحدیث، ص ۲٤٤.

پدر علامه‌اش مجلسی اول بوده است که با روحی سالم و قلبی آرام و سرشتی پاک و توجهی خاص به تعلیم و تربیت وی همت گماشت.

این معنی را گذشته از آنچه در خلال مطالب گذشته دیدیم و در آینده هم خواهیم دید، از دو اجازهٔ طولانی که پدر دانشمند بزرگوار به فرزند دانشور با استعدادش داده است، به نحو چشمگیری می بینیم.

علامه مجلسی در اجازاتی که به شاگردانش داده آنجا که از استادانش نام می برد قبل از همه از پدر علامه اش نام برده است، و پس از وی از دیگران.

پدر علامه اش در آغاز اجازهٔ طولانی خود به فرزندش علامه مجلسی می نویسد: بسم الله الرحمن الرحیم - ستایش از آن خداوندی است که روایت را وسیله ای برای درک احکامش قرار داد، و به وسیلهٔ آن معانی آیات کتابش را روشن ساخت، ودرود بر برترین پیغمبری که فرستاد تا بندگان را به جناب او واصل کند، و بر آل و خاندان او باد که پیروان راه های آثار او هستند.

و بعد، نیازمندترین بندگان خدا و محتاج ترین آنان به رحمت پروردگار محمد تقی بن مجلسی که خداوند هر دو را به پیغمبر و آل او ببخشاید می‌گوید: تردید نیست که بالا ترین مطالب و رستگارترین راه برای نیل به کمال، علم به وجود خداوند سبحان است، و شناخت آنچه او دوست می دارد یا ناخوش دارد.

این علم هم حاصل نمی شود جز به پیروی از امامانی که راهنمایان خلق، و دروازه های علوم سیدالمرسلین و گنجینه های اسرار رب العالمین بوده اند، و در این زمان هم پیروی از آنها منحصر به نقل اخبار آنها و عمل به آثار ایشان سلام الله و صلواته علیهم است.

پس از ثنا و درود باید دانست فرزند عزیزم محمد باقر که خداوند تأییدات او را پایدار بدارد، و برای رسیدن به بالا ترین راه های یقین در دین و رهروی راه های پرهیزکاران توفیق دهد، از کسانی است که با تمام وجود خود را آماده ساخته تا به مقامات عالی نائل گردد، و بیداری روزها را با شب زنده‌داری هم آهنگ سازد. او بیشتر علوم عقلی و نقلی مخصوصاً اخبار نبوی و احادیث مصطفوی را نزد من خوانده، و معانی آنها را با کامل‌ترین تحقیق و تدقیق، تحقیق نموده است.

من نیز بعد ازاستجازه، به وی که خداوند تأییداتش را پایدار دارد، و امثال او را در میان دانشمندان زیاد گرداند، اجازه دادم که تمامی آنچه را نزد من خوانده و از من شنیده است روایت کند، علوم و فنونی که من ازاستادانم که با آنها معاصر بوده‌ام و از ایشان استفاده نموده‌ام، یا روایت به آنها متصل می‌گردد او هم بر دیگران قرائت کند و بر وفق آن عمل نماید.

بل روایت تمامی آنچه را علمای گذشته و پیشینیان شایسته رضی الله تعالی عنهم اجمعین از علوم نقلی و عقلی و ادبی و عربیت، تصنیف و تألیف کرده‌اند، با طرقی که به آنها متصل می شود، به وی اجازه دادم. همچنین آنچه را از آنها و غیر آنها روایت کرده‌ام هر گاه معلوم نشود که داخل در روایت من است، به وی اجازه داده‌ام.

سپس طرق متعدد خود را به وسیله استادانش تا مشایخ بالا و کتب آنها از شیعه در فقه و حدیث و تفسیر و غیره، و از علامه در قرائت و لغت و نحو و غیره را به تفصیل نقل می‌کند که خود گویای بسیاری از نکات رجالی و تراجم علما و مطالب ارزنده علمی است. کثرت طرق و روایت این علوم و فنون از خاصه و عامه واقعاً شگفت آوراست. دانشمندانی را که او نام می برد و با تعبیرات دقیقی که از لحاظ علم و فضل و تقوا و فضیلت از آنها یاد می‌کند، خود زمینهٔ مطلوبی برای اهل تحقیق در شناخت آن بزرگان و حاملان علوم ادبی و دینی است.

مجلسی اول در پایان اجازهٔ جالب مزبور می نویسد: «اینها را فرزند عزیزم که خداوند او را تأیید کند با این طرق و غیر آن که علمای ما در کتب خود آورده‌اند از من روایت کند. زیرا مشتمل است بر قسمت عمدهٔ کتب علمای شیعه و بیشتر علمای اسلام در حدیث و تفسیر و فقه و لغت و عربیت و نثر و نظم و غیر اینها.

به وی سفارش می‌کنم که پیوسته مراقب کار خود باشد و در کلیهٔ امورش طریق احتیاط را نگاه دارد، و همان طور که استادانم از من تعهد گرفته‌اند، من نیز از فرزندم تعهد می‌گیرم که تقوی را بخصوص در نقل حدیث و فتوای دادن رعایت کند که مفتی بر لب پرتگاه جهنم قرار دارد! تا می‌تواند علم را به اهلش بذل کند، و به قدر وسع در تحصیل و تحقیقش بکوشد، و در طلب آن و بذلش به دیگران برای خدا اخلاص داشته باشد، که اگر اینها با شرایط آن حاصل شود، دیگر مطلبی نیست که قابل ذکر باشد.»[1]

دوست روحانی و دانشمند دیرین آقای محمد واعظ زادهٔ خراسانی در مقدمهٔ این اجازهٔ طولانی که با مقدمه ایشان به زبان عربی در جلد دوم یاد نامهٔ شیخ طوسی به مناسبت هزارهٔ شیخ طوسی نگاشته و منتشر شده است، می نویسد: «با این که مجلسی اول با وسعت اطلاع و کثرت طرقش به آثار سلف و اهتمامش به آوردن آن طرق حتی از کتب لغت و عربیت هم صرف نظر نکرده است، معذالک صریحاً حتی یک طریق را به کتب فقه و حدیث و تفسیر عامه ذکر نمی‌کند، با این که احتیاج به آنها بیشتر است، و نیاز به شناخت مؤلفین آنها شدیدتر می باشد.

۱. الذکری الالفیة للشیخ الطوسی، جلد دوم یادنامه شیخ طوسی، ص ۱۱۱ و ۱۳۷.

نباید اندیشید که وی راهی به این مؤلفات نداشته است. زیرا طرق مشایخ پیشین امثال شهید اول و دوم و علامه حلی و طرق آنها به صحاح ششگانه و سایر مؤلفات علامه معروف است و در اجازاتی که به مجلسی رسیده است مذکور می باشد.

شاید علت اعراض مجلسی ـ والله اعلم ـ از آن طرق، نقاری باشد که در آن زمان بین دو طائفه شیعه و سنی به رنگ دولت صفوی و عثمانی پدید آمده بود.»[1]

ولی آنچه دوست دانشمند ما گفته اند در اجازهٔ دوم مجلسی اول به فرزندش مجلسی دوم که در قصص العلماء نقل شده، به تفصیل آمده است، و پیداست که با وجود نقار بین شیعه و سنی و حکومت صفوی و عثمانی این معنی جبران شده است. زیرا وی با طرق متعدد که منتهی به علامه حلی و سید فخار موسوی می شود اجازهٔ صحاح ششگانه و مسند احمد حنبل و تمام کتب فقه و حدیث عامه و تفسیر و قرائت و لغت آنها را که برخی هم در اجازه سابق آمده است، به علامه مجلسی فرزند برومندش داده است، و جای هیچ چون و چرائی باقی نگذاشته است.

وقتی انسان این دو اجازهٔ طولانی علامه مجلسی اول را که در این دو مأخذ آمده می بیند از کثرت طرق و اسامی کتب علمای فریقین دچار دهشت می شود، و راستی که اجازهٔ این همه کتب فریقین مسلمین از آن همه علمای بزرگ برای مؤلف بحارالانوار حکم مائده آسمانی داشته، و باید گفت صَدَرَ مِنْ أَهلِهِ وَوَقَعَ فی مَحَلِهِ. گوئی مجلسی اول با الهام غیبی و پاکی طینت می دانسته که در آینده فرزند برومندش دست به تألیف بزرگترین کتاب حدیث در اسلام و تشیع می زند، و نیاز به چنین اجازه‌ای دارد.!

آقای واعظ زاده در مقدمه عربی اجازهٔ مطوله مجلسی می نویسند: تعجب است که این اجازه با همه نفعی که دارد و به گمان من طولانی ترین اجازه‌ای است که از مجلسی اول صادر شده است، فرزندش آن را در اجازات بحار نیاورده است، با این که اجازه را به او داده است! مجلسی دوم در این جلد[2] چندین اجازهٔ پدرش غیر از طرق وی به صحیفه کاملهٔ سجادیه را آورده است. و آنها اینهاست:

۱ ـ اجازهٔ بدون تاریخ برای فرزندش (علامه مجلسی) بدون این که نام او را ببرد.

۲ ـ اجازهٔ برای میرزا ابراهیم بن مولی کاشف الدین محمد یزدی، برای میرزا قاضی به تاریخ ۱۰۶۳ هـ .

۳ ـ اجازه برای یکی از سادات شاگردان خود که نامش را نمی برد و بدون تاریخ است.

۱. همان مأخذ، ص ۱۰۴.

۲. جلد ۲۵ بحارالانوار چاپ قدیم، و جلد ۱۰۷ چاپ جدید، به نام «اجازات بحار».

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي جعل الرواية ذريعة الى درك احكامه واوضح بها معاني آيات كتابه والصلوة على افضل من ارسله الى الورى
حبيبه وآله المقتفين لمناهجه وآثاره وبعد فيقول افقر عباد الله واحوجهم الى رحمة ربه محمد تقي بن مقصود علي عفي عنهما بالنبي وآله انه لا ريب ان ارجح
المطالب وانجح المآرب العلم بالله سبحانه ومعرفة رسله وحججه ومكارمهم ولا يحصل ذلك الا باتباع الائمة الهادين الذين هم ابواب مدينة علوم سيد البشر
وخزنة اسرار رب العالمين والمنحصر في هذا الزمان بتتبع نقل اخبارهم والعلماء رواة آثارهم سلام الله وصلواته عليهم ثم ان الولد الاعز
محمد باقر ادامه الله تبارك وتعالى تأييداته ووفقه للعروج الى اعلى معارج اليقين وسلوك مسالك المتقين ممن انقطع بكليته الى طلب
المعالي ووصل مدة الايام بالليالي حتى فاز على اكثر العلوم العقلية والنقلية سيما الاخبار النبوية والاحاديث المرتضوية محققا لها
على اكمل التحقيق والتدقيق فقد اجزت له بعد الاستخارة ادام الله تأييده وكثر في العلماء مثله ان يروي عني جميع ما قرأه وسمعه علي وان يروي
مجملا عن مشايخي الذين علمتهم واستفدت منهم او اتصلت الرواية بهم او اجيزت لي رواية جميع ما صنفوه ورووه والفه علماؤنا الماضون
وسلفنا الصالحون رضي الله تعالى عنهم اجمعين من جميع العلوم النقلية والعقلية والادبية والعربية بالطرق التي لي اليهم وجميع ما رووه
عنهم وعمن تقدمهم ممن علم انه داخل تحت روايتي وطرقي اليهم كثيرة فمن ذلك ما ارويه عن الشيخ الاعظم والوالد المعظم شيخ فضلاء الزمان ورئيس
العلماء الاعيان رئيس المحققين قدوة المدققين الزاهد الورع التقي النقي مولانا عبدالله بن حسين التستري رفع الله تعالى مكانه في حشره وبره
عن الشيخ العالم الفاضل البدل نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون العاملي عن ابيه الشيخ الافضل الاكمل احمد وعن شيخ علماء الاسلام رئيس المحققين والمدققين
نور الدين الشيخ علي بن عبد العالي الميسي العاملي عن الشيخ الاعلم والافضل الاكمل شمس الدين محمد بن خاتون عن الشيخ الاجل الاكمل جمال الدين احمد بن
الحاج علي العيناثي عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام عن السيد الاجل الحسن بن ايوب الشهير بابن نجم الدين عن شيخنا الاعظم المحقق ... الاول
السعيد الشهيد ابي عبدالله محمد بن مكي العاملي قدس الله روحه ونور ضريحه ح وارويها عن شيخ الاسلام والمسلمين افضل المحققين ورئيس
المحدثين العلامة الاعظم والوالد المعظم بهاء الملة والحق والدين محمد العاملي الحارثي الهمداني نور الله رمسه الزكية وروحه الرضية عن ابيه الشيخ
العلامة الفهامة شيخ الاسلام والمسلمين حسين بن عبد الصمد عن شيخ علماء الاسلام وعلامة علماء الزمان العالم الرباني
المحقق الصمداني زين الدين بن علي بن احمد العاملي انار الله برهانه عن شيخ المحققين واكمل المدققين نور الدين علي بن عبد العالي ح وعن جماعة
من الفضلاء الاعيان منهم العلامة الفهامة القاضي معز الدين محمد والشيخ الفاضل التقي الشيخ يونس الجزائري والشيخ الاعظم الاكمل الشيخ
... الدين رضي الله تعالى عنهم عن الشيخ العلامة الفهامة الشيخ عبد العالي بن الشيخ علي عن ابيه نور الدين علي بن عبد العالي رضي الله عنهم ح
وعن جماعة من الفضلاء منهم الشيخ الفاضل الكامل استاد الفضلاء القاضي ابو الشرف والشيخ الفاضل الكامل الشيخ عبدالله بن
الشيخ الفاضل الشيخ جابر العاملي والشيخ الكامل ميرزا محمد قاسم ... رئيس الفقهاء والمحدثين في زمانه الشريف مولانا درويش محمد
الشيخ العالم الرباني الشيخ حسن ... العاملي عن الشيخ نور الدين علي بن عبد العالي قدس الله ارواحهم الزكية وعن الشيخ العالم الفاضل البدل
الشيخ جابر بن عباس النجفي عن الشيخ الاكمل الافضل الشيخ عبد النبي الجزائري عن السيد المحقق السيد محمد وعن جماعة من الفضلاء منهم السيد العالم ...
سيد عبد الكريم عن السيد محمد بن اسماعيل عن ابيه عن الشهيد الثاني عن الشيخ نور الدين علي بن عبد العالي ح وعن السيد الفاضل الكامل المحقق المدقق
ميرزا شرف الدين علي دام ظله عن السيد الافضل الاكمل الامير فيض الله التفريشي النجفي والشيخ الفاضل الكامل المحقق المدقق الشيخ محمد بن الشيخ
... قدوة المحققين الشيخ حسن بن الشهيد الثاني قدس الله ارواحهم جميعا عن الشيخ حسين عن الشيخ العلامة الحسين بن عبد الصمد عن الشهيد ...

صفحه اول اجازهٔ طولانی علامه مجلسی اول به فرزند علامه اش مجلسی دوم

بخط شریف وی از کتاب ذکری الألفیه

نور العلم الذي حبوناه جاء يوم القيمة على راسه تاج من نور يضيئ لاهل جميع العرصات وعليه حلة لا تقوم
لا قل سلك منها الدنيا بما فيها وينادي مناد هذا عالم من بعض تلامذة علماء آل محمد الا فمن اخرجه
من ظلمة جهله في الدنيا فليتشبث بنوره ليخرجه من حيرة ظلمة هذه العرصات الى نزه الجنان فيخرج كل من كان
علمه في الدنيا خيرا او فتح عن قلبه من الجهل قفلا او اوضح له عن شبهة الخبر مع اخبار كثيرة مذكورة في التفسير
المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن بن علي العسكري صلوات الله وسلامه عليهما وعلى الائمة المعصومين
وكتب هذه الاحرف بيمناه الداثرة احوج المربوبين الى رحمة ربه الغني محمد تقي بن مجلسي الاصفهاني المطهري
العاملي عاملهما الله تعالى بلطفه الخفي والجلي بمحمد وعترته المقدسين والحمد لله رب العالمين والصلوة
على محمد وعترته الاكرمين المطهرين

صفحه آخر اجازه مولانا علامه مجلسی اول بخط شریف که خود را
محمدتقی بن مجلسی اصفهانی مطهری عاملی دانسته است

٤ ـ اجازه برای ملا محمد صادق کرباسی اصفهانی همدانی به تاریخ ۱۰٦۸ هـ .

در این جلد اجازه‌ای که با صراحت نام پسرش را برده باشد نیست. ولی در ص ۱٦۲ و ص ۱٦۹ این جلد (۲۵ بحار) نوشته است: «خبر داد به من پدرم قدس الله روحه از سید مدقق ...»

این اجازات هر چند در طولانی و کوتاه بودن با هم فرق دارند، مع الوصف با این اجازهٔ طولانی که ما درصدد تقدیم آن هستیم برابری نمی‌کند. نه از نظر کمیت و نه کیفیت. ولی متأسفانه اجازه بدون تاریخ است. به طوری که نمی دانیم کی صادر شده، و چند سال قبل از وفات مجلسی اول بوده، و چند سال از سن مجلسی دوم می‌گذشته است.

اما این که می نویسد: محمد باقر فرزندم بیشتر علوم عقلی و نقلی مخصوصاً اخبار نبوی و احادیث مرتضوی را به کامل‌ترین تحقیق و تدقیق نزد من خوانده است دلیل بر آن است که در آغاز تحصیل مجلسی دوم نبوده، بلکه بعد از فراغت وی از اندوختن علوم عقلی و نقلی و نیل به مقام عالی از علم بوده است. ظاهراً در اواخر عمر پدر مهربان برای فرزند دلبندش که چشم و چراغ و وارث علوم و منصب او بوده، صادر شده است.

علت این که در اجازات بحار نیامده به طور قطع نمی دانیم چیست. چون آن را در پشت کتاب استبصار نوشته بوده است. احتمال دارد که قبل از تألیف بحار از دسترس او خارج شده، یا سایر ورثه آن را برده بودند، یا مجلسی از آن غفلت ورزیده است هر طور بوده اگر مجلسی این اجازه را در موقع تألیف اجازات بحار در اختیار می داشته حتماً آن را در سلک سایر اجازات می آورد، بخصوص که افتخاری بس بزرگ برای او هم بوده است.[1]

این اجازهٔ طولانی در ۲۸ صفحهٔ جلد دوم یاد نامه عربی هزاره شیخ طوسی چاپ شده که خود رسالهٔ جداگانه ای است، و مشتمل بر بسیاری از مطالب سودمند رجالی و اسامی ده‌ها تن از دانشمندان نامی اسلامی از شیعه و سنی از علما و فقها و محدثین و نحات و لغویین می باشد. از نکات جالب آن ذکر نام جدش ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء است که با صراحت او را به نام «جدم» از جمله مشایخ خود دانسته است.

علامه مجلسی اول در اجازهٔ طولانی دیگر ولی کوتاه‌تر از اجازه طولانی یاد شده که میرزا محمد تنکابنی فقیه بزرگوار پاکدل در قصص العلما نقل کرده و با این کار منتی بزرگ بر ما نهاده و اسرار بسیاری را در ارتباط با این پدر و پسر علامه آشکار ساخته است، می نویسد:

۱ـ الذکری الالفیة للشیخ الطوسی، ص ۱۰۲.

«نیازمند به درگاه باریتعالی محمد تقی بن مجلسی عاملی نطنزی اصفهانی می‌گوید: شکی نیست برای خردمندان و علمای معقول و منقول و ارباب فروع و اصول که بهترین و شریفترین اعمال و نیکوترین و کاملترین اخلاق بعد از شناخت تبارک و تعالی، و شناخت پیغمبر او و ائمه معصومین علیهم السلام، علم و آگاهی به احکام شرعی و وظایف دینی است که بدان وسیله سعادات ابدی و کمالات سرمدی حاصل می‌گردد.

تردید هم نیست که آنچه عهده‌دار این معنی است کتاب مبین خدا و احادیث سید مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. بلکه شناخت قرآن مجید مخصوصاً متشابهات آن فقط به وجود آنها بسته است، بلکه علم قطعی حاصل نمی‌شود مگر از باب مدینه علم پیغمبر(ص). چنانکه در حدیث متواتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود: کتاب و عترت از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

فرزند عزیزم که از حضیض تقلید به اوج اجتهاد و استدلال نائل گشته محمد باقر، پس از آن که کتب فقه و احادیث مخصوصاً کتب اربعه از ابوجعفر محمدهای سه گانه[1] رضی الله عنهم را نزد من خواند، وبا فحص و تدبیر و تحقیق و تدقیق از من شنید، و نیز شنید و قرائت کرد بر من غیر از اینها از کتب اخبار موجود در این زمان را همچون قرب الاسناد حمیری و محاسن برقی و بصائر ـ الدرجات ـ صفّار، و عیون اخبارالرضا ، وامالی و علل الشرایع و خصال و توحید و اصول و کمال الدین و تمام النعمه و غیر آن از کتب شیخ صدوق، و همه را هم تصحیح کرد، از من خواست که به وی اجازه دهم به آنچه جایز است برای من روایت آنها را از کتب تفاسیر و احادیث و فقه و کلام و اصول و قرائت و لغت و ادب، و کتابهای خودم و غیر آن که خاصه و عامه در اسلام تصنیف کرده‌اند، من هم استخاره کردم و به اواجازه دادم که همه آنها را از من با اسانید متواتری که دارند از صاحبان آنها روایت کند».

آنگاه همان‌طور که پیشتر گفتیم با طرق متعدد از استادانش قسمت عمده کتب علمای شیعه در علوم و فنون مختلف را از مؤلفین آنها با ذکر اوصاف و جایگاه ایشان در علم و عمل نام می‌برد، و از علامهٔ حلی و سید فخار موسوی و دیگر بزرگان نیز کتب علمای عامه را در فقه و حدیث و تفسیر و قرائت و لغت از صاحبان آنها ذکر می‌کند.

این اجازه هم متأسفانه توسط علامه مجلسی در اجازات بحار نیامده با این که افتخاری

۱. در قصص العماء چاپ حروفی «محمد ین ثلاث» است که قطعاً غلط است و باید «محمد بن الثلاث» باشد، و آنها ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی متوفی بسال ۳۲۹ ﻫ ، و محمدبن علی بن‌بابویه‌قمی (شیخ صدوق) در گذشتهٔ ۳۸۱ ﻫ ، و محمد بن حسن طوسی ۴۶۰ ﻫ است، و هر سه نیز چون نامشان محمد بوده کنیه‌شان «ابوجعفر» است.

دیگر برای او بوده است، و به طور کلی برای تحکیم اسناد بحارالانوار و سایر تألیفاتش ضرورت داشته است. ما نیز همان احتمالات دوست دانشمند نامبرده را می دهیم در عین حال بسیار شگفت آور است و به سختی می توان آن احتمالات راجع به هر دو اجازه را پذیرفت. زیرا مثلاً جا داشت مجلسی بنویسد دو اجازه طولانی پدر علامه ام به من داده است که طی آن قسمت عمده کتب علمای اسلام از شیعه و سنی را با ذکر اسامی صاحبان آنها در تمامی علوم و فنون اسلامی آورده است، و هم اکنون به عللی در اختیار ندارم. بنابراین سکوت کامل مجلسی دوم از ذکر این دو اجازه که گنجینه ای از نکات مهم رجالی است خالی از غرابت نمی باشد. تا دیگران که نوشته ما را می خوانند و فرصت بیشتر برای تحقیق دارند، چه گویند و چه توجیه روشنی داشته باشند.

این اجازه هم بدون تاریخ است و معلوم نیست که قبل یا بعد از اجازهٔ مفصل تر قبلی صادر شده است، هر چند به نظر می رسد که بعد از آن بوده است.

از نکات جالب این اجازه نیز ذکر ابونعیم اصفهانی بعنوان جد مجلسی است، چنانکه قبلاً یادآور شدیم. عدم اطلاع علمای تراجم پس از مجلسیها از این دو اجازه موجب شده است که آنها هم اشاره‌ای به این مطلب مهم نکنند، و آن را از دیگران نقل نمایند.

علامه مجلسی اول در پایان این اجازه فرزند برومندش را پند می دهد و به رعایت احتیاط در عمل و توجه به سفارشهای ائمه اطهار توصیه می‌کند: «پس فرزند عزیزم که خداوند تأییدات و توفیقات او را پاینده دارد این کتابها و غیر آنها را که من به خاطر رعایت اختصار ذکر نکرده ام، از کتبی که در اسلام تصنیف شده مخصوصاً کتب تفاسیر و احادیث، از من روایت کند، و از وی تعهدی می‌گیرم که استادانم از من گرفته اند، که در نقل روایت و فتوا دادن احتیاط کند، و فتوی ندهد جز به آنچه عینیّت دارد. زیرا راه های آن گمراه کننده نیست؛ مخصوصاً در مثل چنین روزهائی که یگانه راه همین است، مگر مسائلی که روشن باشد مانند نماز جمعه در زمان غیبت، با این که من در این مسئله هم احتیاط می‌کنم. در صورتی که وجوب آن در نزد من حکم متقین را دارد. اما مسائلی مانند وجوب قرائت سوره و استحباب آن و نیز سلام در نماز و قنوت و امثال آن ظاهر اینست که اینها از متشابهات می باشد، طریق احتیاط در آنها به اینست که ترک نشود، و فتوی به وجوب و استحباب هم نداد، چنانکه از عمل من دیده می شود.

من فرزندم و نفس خطا کار خودم را به تقوای الهی سفارش می‌کنم. زیرا این وصیت خداوند به اولین و آخرین است، و این که در مراقبت از حال خود ایثار کند، و در علم و عمل اخلاص داشته باشد. زیرا مردم همگی در معرض هلاکت (در امر دین) هستند، مگر علما، علما

نیز همگی در معرض هلاکت هستند مگر عاملان آنها عاملان آنها نیز همگی در معرض هلاکت می باشند مگر مخلصین ایشان، مخلصون هم در خطری عظیم قرار دارند.[1]

و به وی سفارش می‌کنم که هر روز یک جزو قرآن مجید را با تدبر و تفکر قرائت کند، و هر روز وصیت مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به فرزندش امام حسن مجتبی سید شباب اهل الجنة اجمعین در نهج‌البلاغه ملاحظه کند و بر وفق آن عمل نماید، و نیز وصیت های دیگر حضرت را، و سفارش باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

و هم سفارش می‌کنم که ریاضات دینی و مجاهداتی را که در قرآن سفارش شده بقوله تعالی: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین[2] ترک نکند، وبراوست که در اخبار وارده در اخلاص پسندیده و اطوار زندگی و اجتناب از بدیها تدبر کند، و بر خواندن دعاها مداومت داشته باشد، و از خداوند متعال بخواهد که او را از دوستانش قرار دهد که: لاخوف علیهم ولا هم یحزنون[3]. امیدوارم که او مرا در حیات و ممات در مظان دعاها و بعد از نمازها فراموش نکند.

او در پایان این اجازه می نویسد: «نمقّه یداه الداثره احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی الله عنهما، و الحمدلله رب العالمین، والصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء محمد خاتم النبیین و عترته الطیبین الطاهرین.»[4]

و در آخر اجازهٔ طولانی یادشده نوشته است: «و کتب هذه الاحرف بیمیناه الداثره احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی النطنزی العاملی عاملهما الله تعالی بلطفه الخفی و الجلّی بجاه محمد و عترته القدیسین، والحمدلله رب العالمین، و الصلاة علی محمد و عترته الاکرمین المطهرین.»[5]

۱. نویسنده، این حدیث را که در بعضی از کتب نقل شده با این عبارت «الناس کلهم هلکی (یا هالکون) الا العالمون، و العالمون کلهم هلکی الاالعاملون، و العاملون کلهم هلکی الا المخلصون، و المخلصون فی خطر عظیم» درست باور نداشتم و از معصوم نمی دانستم، هنوز هم جزم ندارم. ولی بعد از قیام امام خمینی رضوان الله علیه و مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری آن ابرمرد تاریخ روحانیت شیعه، و آنچه میان جامعه روحانیت روی داد به این نتیجه رسیدم که حدیث مزبور خیلی هم دور از حقیقت نیست!

۲. سورهٔ عنکبوت آیه ٦٩.

۳. ان الذین قالوا ربنالله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لاهم یحزنون. سورهٔ احقاف آیهٔ ۱۳.

۴. قصص العلماء، چاپ حروفی تهران، ص ٢١٤ و ٢٢٤.

۵. الذکری الالفیة للشیخ الطوسی، ص ١٣٨.

۲ ـ ملا محمد صالح مازندرانی

ملا محمد صالح مازندرانی داماد بزرگ مجلسی اول و شوهر خواهر علامه مجلسی که سرآمد شاگردان مجلسی اول هم بوده است، از استادان علامه مجلسی به شمار رفته است. در بخش فرزندان علامه مجلسی اول به مناسبت آمنه بیگم دختر دانشمند علامه مجلسی همسر وی، اشاره‌ای به علم و فضل و فقر و تنگدستی او در زمان تحصیلش نمودیم. در بخش دامادهای علامه مجلسی اول نیز با تفصیل بیشتر از وی یاد می‌کنیم، و شرح بیشتری را به یاری خداوند در جلد پنجم مفاخر اسلام می آوریم.

ملا صالح مازندرانی فقیهی اصولی و بعکس استاد و پدرزنش ملا محمد تقی مجلسی بوده که طرفدار مشرب اخباری ملا محمد امین استرآبادی مؤلف کتاب فوائد مدنیه بوده است. میر عبدالحسین خاتون‌آبادی معاصر او در وقایع سال ۱۰۸٦ هـ به اختصار از وی نام برده و می نویسد: «فوت آخوند ملا صالح مازندرانی در شوال سنهٔ مذکوره» تعجب است که علامهٔ مجلسی در اجازاتی که به شاگردانش داده است، او را جزو مشایخ خود ذکر نکرده است.

شیخ حر عاملی معاصر وی در امل الآمل می نویسد: «مولانا حسام‌الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی فاضل دانشمند محقق، او راست کتابهائی که از جمله شرح کافی است که بزرگ و خوب نوشته است، و شرح ـ من لا یحضره ـ الفقیه، و حاشیهٔ شرح لمعه و غیره است.»[1]

میرزا عبدالله اصفهانی مؤلف ریاض العلما طبق معمول پس از نقل سخن شیخ حر عاملی، می نویسد: «من قسمتی از اصول کافی را نزد وی خواندم و از او شنیدم. او داماد ملا محمد تقی مجلسی است. او اصول و روضهٔ کافی را شرح کرده، و بر بقیه در اطراف متن کتاب کافی

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۷٦.

حاشیه زده است. شرح زبدهٔ شیخ بهائی نیز از اوست.»[1]

حاج محمد اردبیلی معاصر او که مانند میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد علامهٔ مجلسی بوده است، می نویسد: «محمد صالح بن احمد بن شمس الدین مازندرانی، امام علامهٔ محقق مدقق پسندیدهٔ پاکسرشت پارسای پاکدل، جلیل القدر بلند جایگاه، منزلتی بزرگ و نظری دقیق داشت، و فاضل کامل شایسته، متبحر در علوم عقلی و نقلی، دانشمندی ثقه موثق و دارای اخلاقی بزرگ منشانه و خصالی پسندیده بود. او راست کتابهائی از جمله شرح اصول کافی که بسیار نیکو و پنج جلد است، کتاب شرح روضه (کافی)، و کتاب شرح زبدة الاصول شیخ بهائی، و حاشیه بر معالم و غیره است. او رحمت الله علیه در سال ۱۰۸۶ وفات یافت.»[2]

۱. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۱۱۰.
۲. جامع الرواة، ج ۲ ص ۱۳۱.

۳ ـ ملا حسنعلی شوشتری

علامه مجلسی در اجازاتش هر جا از چند تن از استادانش نام برده است، پس از ذکر نام پدر علامه اش، از این دانشمند بزرگوار یعنی ملا حسنعلی شوشتری که پسر استاد پدرش ملا عبدالله شوشتری و خود هم استاد وی یعنی علامه مجلسی بوده است، نام می برد.

در اجازه‌ای که در تاریخ ذی قعدهٔ ۱۰۹۸ ه‍ به حاج محمد اردبیلی مؤلف جامع الرواة داده است، می نویسد: «عده‌ای از افاضل کرام و جماعتی از علمای اعلام به من خبر دادند که یا بر آنها علوم را قرائت کرده‌ام یا حدیث شنیده‌ام و یا از آنها اجازه گرفته‌ام، از جمله پدر علامه ام و استادش افضل اکمل مولانا حسنعلی شوشتری.»[1]

و در اجازهٔ ملا محمد مقیم بن محمد باقر اصفهانی که در سال ۱۰۷۶ یکسال بعد از فوت او، و شش سال بعد از رحلت پدرش مجلسی اول، به وی داده است می نویسد: «از جمله خبر داد به من جماعتی از علماء اخیار، از جمله پدر علامه ام، و شیخ محقق مدقق استاد افاضل مولانا حسنعلی شوشتری قدس الله روحهما.[2]»

سید علیخان شیرازی در سُلافة العصر ضمن شمارش علمای بزرگ عصر خود که با اجمال از آنها نام می برد پس از ذکر نام پدرش ملا عبدالله شوشتری بدین گونه: «مولی عبدالله بن حسین شوشتری[3] استاد شیخ بهاءالدین محمد[4]، علامهٔ بلا منازع زمان خود بوده و در جلالت قدر و علو

۱. اجازات الحدیث، چاپ اول ص ۱۲۲، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۳۹ و ۳۰۰.
۲. همان مأخذ، ص ۲۷٤.
۳. در چاپ سلافه «التردی» دارد که غلط چاپی است و باید «التستری» باشد.
۴. ملا عبدالله همعصر شیخ بهاءالدین محمد عاملی (شیخ بهائی) بوده نه استاد او.

منزلت و کثرت ورع و پرهیزکاری کسی همتای او وجود نداشته است»، می نویسد: «و از جمله فرزندش ملا حسنعلی فرزندی شایسته و پیشوای رستگاران است که در سال ۱۰۶۹ هـ وفات یافت. رحمت الله علیه»[1]. وفات وی در سال ۱۰۷۵ که خاتون آبادی یادداشت نموده درست‌تر است. زیرا وی در اصفهان شهر او بوده، ولی سیدعلیخان در آن موقع در مکه اقامت داشته است.

شیخ حُرّ عاملی معاصر دیگر وی از او بدین سان نام می برد: «مولانا حسنعلی بن مولانا عبدالله شوشتری، از پدرش و شیخ بهائی روایت می‌کند: فاضل عالم صالح بود. صاحب سلافة العصر از وی نام برده و مورد ستایش قرار داده، و گفته است در ۱۰۶۹ وفات یافت. ما به وسیلهٔ مولانا محمد باقر مجلسی از وی روایت می‌کنیم».[2]

ملا عبلاالله شوشتری در اجازه‌ای که به فرزندش داده و تاریخ آن سال ۱۰۲۰ یعنی یک سال پیش از رحلت وی است می نویسد: «فرزندم ابوالحسن علی مشهور به حسنعلی بعد از آن که کتب بسیاری را در فنون علم بخصوص کتابهای گران قدری را در فنون علوم دین از اصول و فروع و حدیث خواند، و با سن کمی که دارد به بالا ترین مراتب رسیده، و در اوائل عمرش به عالی ترین مطالب نائل گشته است، خداوند عمرش را طولانی گرداند و از تمامی شرور باز دارد و مرا در مقابل هر پیشآمد سوئی فدای او کند، به وی اجازه دادم که از من روایت کند از فنون علم خصوصاً علوم دین و آنچه متعلق به آنست از اصول و فروع و معقول و منقول و مشروع را به طرق مثبته در این اجازهٔ بزرگ از علماء سابق روایت کند که او اهل آن است به شرطی که سلوک در جادهٔ احتیاط را رعایت کند. همچنین اجازه دادم به او که خداوند عمرش را دراز گرداند که تمامی مؤلفات مرا روایت کند، و از آنها به هر کس که اهل آن بود سود رساند.»[3]

استادش میرفندرسکی در اجازه‌ای به زبان فارسی که نظیر آن را کمتر دیده‌ایم و علامه مجلسی صورت آن را نیز در اجازات بحار آورده است می نویسد: «بندگان علاّمی فهّامی مجتهد الزمانی صاحبی ملاذی آخوند مولانا حسنعلی ایده الله تعالی را این بندهٔ کمینه ابوالقاسم الفندرسکی از جمله شاگردان و مطیعان است، و اگر وقت پیری نمی بود چندین سال در اصول و فروع دینی شاگردی ایشان می‌کرد، و اطاعت ایشان را بر خود لازم می داند، و این دو سه کلمه را به واسطه این نوشت که وسیله شود که یاد این فقیر بکنند والدعاء.»[4]

۱. سلافة العصر، ص ٤٦١.
۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۷٤.
۳. بحارالانوار، ج ۱۰۷ ص ۲۰.
٤. همان مأخذ، ج ۱۰۷ ص ۲۰.

میر عبدالحسین خاتون آبادی معاصر وی ضمن وقایع سال ۱۰۷۵ می نویسد: «فوت فاضل عالم کامل صاحب فطِنهٔ[1] وقّاده آخوند ملا حسنعلیا (حسنعلی) خلف صدق آخوند مولانا عبدالله شوشتری که در هزار و بیست (۱۰۲۰) فوت او را نوشته ایم[2]، و آخوند ملا حسنعلیا معاصر شاه صفی بود و مقرب و محترم و در کمال اعتبار، و بعد از فوت شاه صفی، در حین حکوت شاه عباس ثانی و وزارت خلیفه سلطان[3] به علتی چند اندک در احترام آخوند ضعف و سستی بهم رسیده، تولیت مدرسهٔ ملا عبدالله که با آخوند بود از او انتزاع نموده به آخوند مولانا محمد باقر خراسانی دادند، و تاریخ فوت مولانا حسنعلیا این مصرع است: عَلَم علم بر زمین افتاد، که هزار و هفتاد و پنج (۱۰۷۵) باشد.

و در این تاریخ که یکهزار و نود و هشت (۱۰۹۸) است از آخوند مرحوم چند فرزند مانده اند: آخوند مولانا محمد امین که مدتی در هند بود و در هزار و نود و هشت از هند آمد، و آخوند مولانا عبدالله که در اصفهان بسر می برد، و آخوند مولانا بهاءالدین کوچکترین اولاد مولانا حسنعلیا، و آقا خلیلا (خلیل) که در صنعت اسطرلاب بی نظیر عصر خود است، اصلح الله احوالهم.»[4]

میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی در ریاض العلما از استاد استادش بدین گونه نام برده و شرح حال او را آورده است. «ملا حسنعلی بن عبدالله بن حسین شوشتری اصفهانی ـ فاضل عامل کامل فقیه اصولی معروف در عصر شاه صفی صفوی و شاه عباس دوم بود. او رحمت الله علیه از قائلین به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام ـ است و نسبت به آن تعصب می ورزید، با این که پدرش قائل به وجوب آن بود و بر اقامه آن مواظبت داشت.

او قدس سره در نزد سلاطین صفویه بزرگ بود. بعد از پدرش مدرس مدرسه ای شد که شاه عباس اول صفوی در اصفهان برای تدریس پدرش ساخت، و معروف به مدرسه ملا عبدالله است. وی همچنان مدرس آن مدرسه بود تا در آغاز وزارت بار دوم خلیفه سلطان که او را عزل کرد در همان موقع که آمیرزاقاضی را از منصب شیخ الاسلامی صفهان عزل نمود ـ پس از آن

۱. فِطنه و فطانت به معنی هوش، وقّاد هم یعنی تیز، بنابراین فِطنه وقّاد یعنی هوش تیز.

۲. در وقایع سال هزار و بیستم (۱۰۲۰) نوشته است: «فوت مولانا عبدالله شوشتری پدر ملا حسنعلی در هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵) مات مجتهد الزمن ۴۴۱، ۴۵۲، ۱۲۷. مسلم است که «و پنج» غلط و زیادی است و این اعداد مطابق سال ۱۰۲۰ است. تعجب از مصحح کتاب آقای بهبودی است که پاورقی نزده و توضیح نداده اند. ضمناً علامهٔ مجلسی اول و سید مصطفی تفرشی در نقد الرجال فوت ملا عبدالله استاد خود را ۱۰۲۱ ضبط کرده اند، نه ۱۰۲۰.

۳. خلیفه سلطان یا سلطان العلما از علمای بزرگ زمان شاه عباس اول و داماد و وزیر او و نوه اش شاه صفی بوده است.

۴. وقایع السنین، ص ۵۲۳.

تدریس مدرسه ملا عبدالله به استاد فاضل (ملا محمد باقر خراسانی) واگذار شد، زیرا وی از شاگردان او بود. با این که می‌گویند شاه عباس مدرسه را به این شرط وقف کرده است که تدریس آن تعلق به اولاد ملا عبدالله داشته باشد. داستان عزل وی طولانی و عجیب و مشهور است.

ملا حسنعلی فرزندان و نوادگان شایسته‌ای دارد و همگی مشغول تحصیل علوم دینی می باشند، و تا زمان ما موجود و معروف اند.

او شاگرد پدرش و شیخ بهائی و جماعتی از فضلای آن عصر بود. از پدرش روایت می‌کند، و جمعی هم از او روایت می‌کنند. گروهی از علماء عصر نیز شاگرد او می باشند که از جمله پدر علامه ام، و جمعی از وی روایت می‌کنند که از جمله استاد استناد (علامه مجلسی) و پدرش (ملا محمد تقی) مجلسی است.

ملا حسنعلی کتب و فوائد و رسائلی دارد، از جمله کتاب التبیان در فقه است که همچون نام مؤلفش حسن و نیکوست. با این که عبارات مشکل دارد مشتمل بر بسیاری از فروع و تحقیقات پاکیزه می باشد. کتابی به نام الطهاره از او در نزد ماست که مشتمل بر حواشی عدیدهٔ اوست. عبارت آن دقیق‌تر از عبارت قواعد علامه (حلی) و دروس شهید (اول) است.

او رحمت الله علیه رساله‌ای به فارسی در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت دارد که من آن را نپسندیدم، و فاضل قمی (ملا محمد طاهر شیرازی قمی) ردی بسیار خوب بر آن نوشته است. همچنین حاشیه نیکوئی بر قواعد شهید که شاید کامل نباشد.[1]

۱. ریاض العلماء، ج ۱ ص ۲۶۱.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رافع درجات العلماء والصلاة والسلام على سيد الحكماء

واشرف الاولياء وبعد فان الاخ في الله المصطفى

في الاخوة لله المولى الفاضل الكامل العالم العامل محمد يعقوب المستوفي

مفخر الاصحاب ازكى الاولاد التقي النقي مولانا محمد علي سعد الله

جده وجدد سعده ممن انقطع بكليته الى طلب المعالي ووصل بسط الايام

باحياء الليالي حتى احرز قصب السبق من بين اترابه وجمع بفضله

الحسن ساير اترابه واقرانه وهو اصل [illegible] الضعيف وسمع كتبا

كثيرة في الفقه والاصول والحديث فمما قرأه من كتب اصول الفقه

الشرح العضدي للمختصر الحاجبي وسمع كثيرا منه مرارا وفي الفقه

الكثير قواعد الاحكام للامام العلامة جمال الملة والدين الحسن بن يوسف بن المطهر

از خط [illegible] شوشتری [illegible]

٤ ـ میرزا رفیع‌الدین طباطبائی نائینی

این دانشمند بزرگوار سومین استادی است که علامه مجلسی در اجازاتش به ترتیب از آنها نام برده است، آنهم بدین گونه: سید الحکماء المتألهین، و قدوة الحکماء المتألهین، و سید سند میرزا رفیع‌الدین محمد بن امیرحیدر حسنی حسینی طباطبائی نائینی.[1]

سید علیخان در سلافه العصر ضمن علمای بزرگ زمان خود در ایران[2] می نویسد: «میرزا رفیع‌الدین مشهور به میرزا رفیعا از همهٔ علمای عصر خود برتر بود. در سال ۱۰۸۰ وفات یافت. او راست تعلیقه بر کافی و جز این از مصنفات.[3]

مؤلف ریاض العلما پس از نقل این عبارت می‌گوید: «اگر منظور وی میرزا رفیع‌الدین پدر خلیفه سلطان است او حواشی بر کافی ندارد.، شاید او عیناً همان میرزا رفیع‌الدین نائینی است که خواهد آمد. اوراست رساله الشجرة الالهیة در اصول دین و رسالهٔ ...» خواهیم دید که او همین میرزا رفیعای نائینی است.

میرعبدالحسین خاتون آبادی که خود از شاگردان این مرد بزرگ و حکیم الهی بوده و از وی در مواردی از تاریخش به بزرگی یاد می‌کند، ضمن وقایع سال هزاروهشتادم می نویسد: «فوت سید سند فاضل محقق مدقق العلامة الفهامه فرید دهره و قریع عصره، استادی و استنادی میرزا رفیعا نائینی قدس الله روحه در هزار و هشتاد (۱۰۸۰) هجری».[4]

۱. اجازات الحدیث ص ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۳۹ و ۲۷۵.

۲. سید علیخان از سال ۱۰۷۳ تا ۱۰۸۱ در هند بوده، و در آخر سال ۱۰۸۱ شروع به تدوین «سلافة العصر» نموده، و در ۱۰۸۲ از آن فراغت یافته، و خود در شیراز بسال ۱۱۲۰ در گذشته است. علامه مجلسی در اصفهان از او اجازه گرفته است.

۳. سلافة العصر، ص ۴۹۱.

۴. وقایع السنین، ص ۵۳۰.

شیخ حر عاملی معاصر وی می نویسد: «مولانا میرزا رفیع الدین محمد نائینی، فاضل عالم بزرگوار ـ عظیم الشأن، حکیم متکلم ماهر، اوراست کتابهائی که از جمله شرح کافی است. از معاصرین است. ما به توسط مولانا محمد باقر مجلسی از وی روایت می‌کنیم.»[1]

میر محمد صالح خاتوان آبادی داماد علامه مجلسی و شاگرد او در حدائق المقربین پدر زن و استاد خود را که در اصفهان به خدمتش رسیده است، بدین گونه نام می برد: «بیست وپنجم میرزا رفیعا نائینی علیه الرحمه که از اعاظم علمای محققین و افاخم فضلای مدققین و اساطین حکماء و متکلمین است، و در همهٔ علوم ید طولائی داشته و در تحقیق و تدقیق و اصابت رأی و قوت فکر در میان سایر افاضل روزگار ممتاز است، و او مصنفات دارد، از آن جمله حاشیهٔ اصول کافی و حاشیهٔ مختلف (علامه حلی) است، و در سال هزار و هشتاد (۱۰۸۰) به رحمت الهی واصل شد.»[2]

حاج محمد اردبیلی که در نجف اشرف کتابش جامع الروات را نوشته، و در سال ۱۱۰۰ آن را به اصفهان آورده است، از بزرگ عصر خود این طور یاد می‌کند: «رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی حسنی طباطبائی نائینی یگانه عصر و یکتای زمان خود، پیشوای محققین، سید حکماء متألهین، برهان اعاظم المتکلمین حال وی در جلالت قدر و عظمت شأن و رفعت مقام و تبحرش در علوم عقلی و دقت نظر و اصابت رأی و حدس و وثاقت و امانت و عدالتش مشهورتر از آن است که ذکر شود، و بالا تر از اینست که در عبارت بگنجد.

او اخبار را از افضل اکمل پرهیزکار پاکسرشت مولانا عبدالله شوشتری قدس سره فرا گرفت دارای مصنفاتی نیکوست که از جمله حاشیه برمختلف امام افضل اکمل علامه (حلی) قدس الله روحه و حاشیه بر اصول کافی، و حاشیه بر شرح اشارات، و حاشیه بر شرح مختصر الاصول، و حاشیه بر صحیفه کامله (سجادیه). همچنین رسائلی دارد که از آن جمله است رساله شبهه استلزام، و رساله التشکیک، و رسالهٔ موسوم به شجرهٔ آلهیه، و دیگری به نام ثمرهٔ الهیه و غیره است. او رحمت الله علیه در ماه شوال ۱۰۷۹ هـ در گذشت. رضی الله عنه وارضاه.»[3]

محدث قمی می نویسد: «وی در اصفهان در ۷ شوال ۱۰۸۰ هـ وفات یافت، و مزارش در تخت فولاد مشهور وزیارتگاه است، و این شعر بر سنگ قبرش نوشته است:[4]

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۳۰۹.
۲. حدائق المقربین نسخه خطی متعلق به کتابخانه آقای سید محمد علی روضاتی در اصفهان.
۳. جامع الروات، ج ۱ ص ۳۲۱.
۴. الکنی و الالقاب، ج ۱ ص ۲۷۹.

به تاریخ فوتش خردمند گفت   مقامٌ رفیعٌ مقامٌ رفیعٌ

بنابراین، فوت او سال ۱۰۸۰ است، و سال ۱۰۷۹ اشتباه می باشد.

میرزا رفیعا فرزندی دانشمند داشته است که در خدمت پدر به تحصیل پرداخته است.

میر عبدالحسین خاتون آبادی ضمن وقایع سال ۱۰۹۸ می نویسد: «فوت سید سند میرزا ابوالحسن طباطبائی خلف میرزا رفیعا در اواسط هذه السنه، و فقیر مؤلف را با او شراکت درس بود در خدمت والد ما جدش، الهیات شرح تجرید و حاشیه ملاجلال در تهذیب[1] را با هم می خواندیم.»[2]

شیخ اسد الله کاظمی فقیه نامی از وی بدین سان یاد می‌کند: «نائینی، سید اجل اسعد افخر امجد فقیه محدث و حکیم متکلم اوحد رفیع الدین محمد حسینی، صاحب بحارالانوار از وی روایت می‌کند و معاصر او بوده است، و از وی ستایش بلیغ نموده است.»[3]

نیز محدث قمی در شرح حال میرزا رفیعا می نویسد: «مخفی نماند که این سید جلیل جداعلای سید حکیم متأله عالم عارف فاضل کامل جلیل القدر ابوالحسن بن محمد الطباطبائی الاصفهانی معروف به میرزای جلوه ـ است ـ که در احمد آباد گجرات در ذی قعدهٔ سنهٔ ۱۲۳۸ ﻫ متولد شده، و در اصفهان تحصیل کرده و در علم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقات فراوان صرف فرموده او پس از تکمیل معقول به تهران انتقال فرموده و در مدرسه دارالشفاء توقف نموده، و به تدریس علوم حِکمیه اشتغال جست و مجلسش مرجع خاص و عام و مدرسش مجمع فضلای اعلام بوده.

حواشی بسیار بر اسفار و غیره نوشته، و خود آن جناب ترجمه خویش را به تفصیل نوشته، و در نامهٔ دانشوران درج شده در طهران وفات نمود[4] و در جوار شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه مدفون شد، و فعلاً در میان یکی از حجرات باغ معروف است.»[5]

۱. منظور حاشیه جلال الدین دوانی بر تهذیب المنطق ملا سعد تفتازانی است. جلال الدین دوانی از حکمای مشهور و همشهری ما متوفی بسال ۹۰۸ این حاشیه را که با شتاب نوشته و نامش را «العجاله» گذاشته، با کمال استادی و سرشار از مطالب تحقیقی نگاشته است. ملا عبدالله یزدی که حاشیه او بر تهذیب المنطق مشهور است شاگرد جمال الدین محمود و او سرآمد شاگردان جلال الدین دوانی بوده است. بنابراین جلال الدین دوانی استاد استاد او می باشد، و این که در «حاشیه» چند جا از استاد محقق دوانی نام می برد، استاد با واسطه او بوده است.

۲. وقایع السنین، ص ۵٤٤.

۳. مقابس الانوار ص ۱۷.

۴. میرزا ابوالحسن جلوه فرزند سید محمد طباطبائی از فضلا و حکمای معروف ایران مشهور به میرزا جلوهٔ اصلاً از مردم اردستان بوده، از هند به ایران آمد، مدتی در اصفهان اقامت داشت، بعد عازم تهران گردید و در این شهر سکونت اختیار کرد، در حکمت اسلامی و فلسفه و ادبیات تبحر داشت. در سال ۱۳۱٤ ﻫ وفات یافت، دیوان اشعارش چاپ شده است. (فرهنگ عمید، تاریخ ـ جغرافیا ص ۳٤٤).

۵. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۵۳۱.

۵ ـ میر محمد قاسم قهپائی اصفهانی

از استادان علامه مجلسی در اصفهان است. نام وی باتعبیر «سید بارع پاکسرشت سید محمد قاسم بن سید محمد طباطبائی قهپائی» در اجازهٔ مفصل مجلسی به شاگردش محمد فاضل مشهدی در سال ۱۰۸۵ ه‍ ، و اجازهٔ مفصل سید نعمت الله جزائری در ۱۰۹۶ ه‍ ، و اجازهٔ مفصل حاج محمد اردبیلی در ۱۰۹۸ ه‍ بعنوان چهارمین استادش بعد از میرزا رفیعا نائینی و قبل از محمد شریف رویدشتی آمده است[1].

مؤلف **روضات الجنات** از وی در ذیل ترجمه مولی عنایت الله قهپائی[2] نام برده و می نویسد: «قهپائی به ضم قاف معرب کوه‌پایه است که در پائین کوه واقع است مانند قهستان که معرب کوهستان است. امروز مردم به آن کوپا می‌گویند و آن قصبه ایست که بر سر دو مرحله از مشرق اصفهان واقع است.

از جمله دانشمندان منسوب به آن قصبهٔ با برکت سید فاضل محدث ماهر سید محمد قاسم بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی قهپائی است که علامه مجلسی از وی روایت می‌کند، و او هم ازجماعتی که نامشان در اجازات آمده است روایت می‌کند همچون شیخ بهائی و فاضل متکلم فقیه حکیم مولی ابوالقاسم بن آقا محمد گلپایگانی که در ضمن ترجمهٔ آقا حسین خونساری اشاره به برخی از مقامات عالی او نمودیم. این سید بزرگوار هم تحقیقاتی در علم رجال

۱. اجازات الحدیث، ص ۲٤۰، ۳۰۰ و ۱۲۳.

۲. مولی عنایت الله قهپائی اصفهانی از شاگردان محقق اردبیلی و ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهائی است. کتاب «مجمع الرجال» او در شش جلد است که اخیراً در سه جلد قطور چاپ و منتشر شده است. قهپائی این کتاب را از پنج رجال پیشین شیعه امامیه: رجال کشی، فهرست شیخ طوسی و رجال او، رجال نجاشی و ضعفاء احمد بن حسین غضائری گرد آورده است. قهپائی در سال ۱۰۲۱ که استادش ملا عبدالله درگذشته، در قید حیات بوده است (ص ۲۸٦ جلد اول مجمع الرجال).

دارد و شاگردانی فاضل داشته که این فن شریف و غیر آن را از وی اخذ کرده اند، مانند مولی محمد علی بن احمد استرابادی مؤلف کتاب مشترکات الرجال.»[1]

وی فرزند دانشمند بزرگی دارد که معاصر علامه مجلسی بوده است. حاج محمد اردبیلی از او بدین گونه نام می برد: محمد به سعید[2] بن سید سراج الدین قاسم بن سید محمد طباطبائی حسنی حسینی قهپائی، دانشمندی بزرگوار و بلند جایگاه، و عالم فاضل کامل پرهیزکار شایستهٔ دیندار بود. اوراست تألیفاتی که از جمله مفاتیح الاحکام در شرح آیات الاحکام، و رسالهٔ احیاء الموات، و حاشیه بر حاشیه ملا عبدالله بر تهذیب المنطق. در سال ۱۰۱۲ متولد و در ۱۰۹۲ هـ وفات یافت.[3]

از این که نامش در جامع الرواة اردبیلی آمده است پیداست که از علما و فقهای بزرگ عصر بوده است. زیرا اردبیلی فقط بعضی از بزرگان عصر را در کتاب رجال خود نام برده است.

استاد فقید علامه تهرانی در الذریعه می نویسد: احیاء الاموات، از سید محمد سعید بن سید سراج الدین قاسم بن محمد طباطبائی متولد در ۱۰۱۲ و متوفی در ۱۰۹۲، در کشف الحجب[4] بدین گونه از این کتاب نام برده است، ولی در جامع الرواة تصریح کرده که رساله احیاء الموات است، و خواهد آمد که نام آن روض الجنان فی حیات الابدان است.[5]

و در جلد یازدهم الذریعه می نویسند: «روض الجنان فی حیات الابدان، رساله ای است در احکام احیاء موات، تألیف سید محمد سعید حسنی حسینی. آغاز آن اینست: الحمدلله محیی الاموات و جامع الشتات و مالک الارضین و السماوات ...» و مرتب است بر مقدمه و سه باب و خاتمه. این کتاب درمجموعه ای نزد شیخ مشکور نجفی است.[6]

دیدیم که جامع الرواة فوت او را در ۱۰۹۲ دانسته بود و علامه تهرانی هم آن را مأخذ قرار داده است، ولی میرعبدالحسین خاتون آبادی معاصر او که اهل اصفهان بوده در وقایع «سال هزار و نود و پنجم» می نویسد: «فوت میر محمد سعید طباطبائی ولد میر قاسم قهپائی، از معاریف سادات در این سال.»[7]

۱. روضات الجنات، ج ٤ ص ٤١٠.

۲. نام وی باید محمد سعید باشد چنانکه علامه تهرانی در ذریعه نیز چنین ضبط کرده است، و با تاریخ تولد و وفات او هم که پسر استاد علامه مجلسی باشد وفق می دهد نه نوهٔ او. بنابراین «بن» غلط چاپی است.

۳. جامع الرواة، ج ۲ ص ۱۱۸.

٤. تألیف سید اعجاز حسین نیشابوری هندی برادر سید میر حامد حسین صاحب عبقات الانوار است. این کتاب پایه و اساس کار علامه تهرانی در نگارش الذریعه فهرست کتب علمای شیعه بوده است بسال ۱۲۸٦ وفات یافت.

۵. الذریعه، ج ۱ ص ۳۰۷.

۶. الذریعه، ج ۱۱ ص ۲۷۵.

۷. وقایع السنین، ص ۵۳۷.

۶ـ ملا محمد شریف رویدشتی اصفهانی

این دانشمند بزرگوار هم در اصفهان از استادان مشهور علامه مجلسی بوده، و او را بعنوان فاضل شایسته در اجازاتش گاهی در مرتبه چهارم و زمانی در ردیف پنجم نام می برد.[1] مؤلف ریاض العلما از وی بعنوان «فاضل عظیم الشأن جلیل القدر، از شاگردان شیخ بهائی یاد می‌کند.»[2]

و در فصل مخصوص به بانوان دانشمند شیعه می نویسد: «حمیده دختر مولانا محمد شریف بن شمس الدین محمد رویدشتی اصفهانی. رویدشت ناحیه‌ای از توابع اصفهان است. این بانو رحمت الله علیها فاضلهٔ عالمه و استاد بانوان عصر خود بود، و در علم رجال اطلاع کافی داشت، و هم دارای نوشته هائی پاکیزه بود. او باز مانده فضلای سرشناس، و در بین مردم زنی پرهیزکار بود. اوراست حواشی و تدقیقاتی بر کتب حدیث مانند استبصار شیخ طوسی و غیره که دلالت بر نهایت فهم و دقت نظر و اطلاع وی می‌کند بخصوص در آنچه مربوط به تحقیق در علم رجال است. من نسخه ای از استبصار را دیده‌ام که تا آخر کتاب را حاشیه زده بود، و گمان می‌کنم بخط خود او هم بود.

پدرم قدس سره بارها حواشی او را در حاشیه های کتب حدیث نقل می‌کرد و می‌گفت که نیکو نوشته و آن را تحسین می‌کرد. نسخه ای از کتاب استبصار در نزد ما است که حواشی حمیده بخط پدرم تا آخر کتاب صلاة بر آن است، و دارای فوائد نیکوئی است.

پدرش از شاگردان شیخ بهائی بود، و استاد استناد (علامهٔ مجلسی) از وی نیز اجازه

۱. اجازات الحدیث، ص ۱۷۵ و ۲۳۹.

۲. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۱۰۴.

دارد، چنانکه در بعضی از اسناد اجازاتش تصریح کرده است.

این بانو نزد پدرش درس خوانده بود. پدرش او را می ستود و با ظرافت می‌گفت: حمیده ربطی به رجال دارد. یعنی توجه به علم رجال دارد.[1] و با مزاح او را علامة با دوتاء می خواند، و می‌گفت: یکی از این دوتا برای تأنیث، و دیگری علامت مبالغه است!

از اتفاقات شگفت‌آور اینست که این دختر با اصرار مادرش با مردی نادان از بستگان خود در آن قریه ازدواج کرد. من پدر این بانو را که بسیار پیر بود در خردسالی دیده بودم. او توجه به سن زیادش نداشت، و آن را با مزاح پائین می آورد. گمان می‌کنم سنش به صد سال رسید. چنانکه به خاطر دارم او رضی الله عنها بعد از پدرش در سال ۱۰۸۷ یا نزدیک به آن وفات یافت.

سپس می نویسد: «فاطمه دختر حمیده دختر ملا محمد شریف بن شمس الدین محمد رویدشتی اصفهانی، رضوان الله علیهما و علی ابیهما. این دختر هم مانند مادرش فاضلهٔ عالمهٔ عابدهٔ باتقوی بود، و اطلاعی ندارم که تألیفی داشته باشد. او نیز استاد و معلم زمان خود بود، حدس غالب اینست که در بیت خاندان وزیر مرحوم خلیفه سلطان در اصفهان است. او هم اکنون در قید حیات است. او را هم به مردی تزویج کرده‌اند که از اولی بدتر است! او در فهم همچون باقلا فروش[2]، و در حماقت مانند شوهر مادرش است که عقل درستی ندارد.»[3]

۱. چون با علم رجال رابطه داشته، و از نظری هم با آن علم و فضل به مردان شباهت داشته است، لذا این سخن خالی از لطف نیست، بلکه خیلی هم لطیف است.

۲. ضرب المثل است، وگرنه باقلا فروشی عیب نیست.

۳. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۴۰۴.

۷ـ شیخ عبدالله بن شیخ جابر عاملی

شیخ عبدالله بن شیخ جابر عاملی استاد مجلسی اول و فرزند برومندش علامه مجلسی دوم بوده است. علامه مجلسی در خردسالی از وی در علم حدیث بهره گرفته و به دریافت اجازه نائل آمده است بنابراین او در عین این که استاد پدر بوده، در اواخر عمر پسر را هم به فیض حدیث به طرق مختلف فایز گردانیده است.

شیخ عبدالله عاملی پسرعمه ملا علی پدر مجلسی اول بوده، و مجلسی نیز پسردائی او می باشد. علامه مجلسی در چندین اجازه که به شاگردانش داده است از این استاد خود و پدرش که گفتیم پسرعمه جدش ملا علی مجلسی هم بوده است با این تعبیرات یاد می‌کند:

در اجازهٔ بدون تاریخ میر عین‌العارفین حسینی قمی: و خبر داد به من شیخ بزرگوار عبدالله بن شیخ جابر عاملی قدس سره[1]، و در اجازه شیخ احمد مقابی بحرانی: خبر داد به من شیخ جلیل عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه پدرم[2]، و در اجازهٔ حاج محمد اردبیلی مؤلف جامع الرواة به سال ۱۰۹۸ هـ : و خبر داد به من شیخ موثق عبدالله بن شیخ جابر عاملی[3]، و در اجازهٔ سید محمد حسین خلخالی بسال ۱۰۸۸ هـ : و خبر داد به من دانشمند شایستهٔ پارسا عبدالله بن جابر عاملی روح الله روحه.[4] و در اجازهٔ شیخ محمد مشهدی بسال ۱۰۸۵ هـ : و خبر داد به من پسرعمه پدر پدرم شیخ جلیل عبدالله بن شیخ جابر عاملی [5]، و در اجازهٔ سید نعمت‌الله جزائری

۱. اجازات الحدیث، ص ۸۸.
۲. همان مأخذ، ص ۲۳.
۳. همان مأخذ، ص ۱۲۵.
٤. همان مأخذ، ص ۱٤۲.
۵. همان مأخذ، ص ۲٤٤.

که در سنهٔ ۱۰۷۵ صادر شده، و هم اجازه دیگر وی در سال ۱۰۹۶: و خبر داد به من شیخ بزرگوار عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه پدر پدرم،[1]. در تمام این موارد شیخ عبدالله ازاستادش کمال‌الدین درویش محمد اصفهانی جد مادری مجلسی اول روایت می‌کند که او هم شاگرد محقق ثانی بوده است.

- شیخ حر عاملی در جلد اول امل الآمل که مخصوص علمای جبل عامل است می نویسد: «شیخ عبدالله بن جابر عاملی دانشمندی عابد فقیه بود، و از شاگردان شیخ علی بن عبدالعالی کرکی روایت می‌کرد.[2]

محدث نوری می‌گوید:شیخ عبدالله از پدرش شیخ جابر نیز روایت می‌کند، چنانکه در بعضی از اجازات هست. بنابراین پدرش نیز ازعلما بوده و از محقق کرکی روایت کرده ولی شیخ حر عاملی از ذکر نام وی در علمای جبل عامل غفلت نموده است. ملا محمد قاسم پسر کمال الدین درویش محمد عاملی و دائی مجلسی اول نیز شاگرد این شیخ جابر عاملی و پدرش بوده است.»[3]

مؤلف رياض العلما پس از نقل سخن شیخ حر عاملی می نویسد: «من گویم استاد استناد قدس سره در آغاز کتاب الاربعین می نویسد: و نیز خبر داد به من شیخ بزرگوار عبدالله بن شیخ جابر عاملی از جد مادری پدرم فاضل محدث مولانا کمال الدین درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی از شیخ نورالدین (محقق ثانی) مروج مذهب، و این عالی ترین اسناد من است.»[4]

و نیز استاد استناد قدس سره در یکی از اجازاتش به یکی از شاگردانش می نویسد: «از جمله آن طرق، طریقی است که به طور اجازه خبر داد به من شیخ بزرگوار شایستهٔ پسندیده عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه مادر پدرم از جد مادری پدرم دانشمند موثق فقیه محدث کمال الدین مولانا درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی ازشیخ علی کرکی».[5]

آنگاه مؤلف رياض العلماء می‌گوید: من گویم: این طریق سند عالی استاد استناد است، چنانکه از سخن خود وی قدس سره دیدی. ولی از آخر وسائل الشیعه تألیف شیخ حر عاملی معاصر استفاده می شود که استاد استناد به وسیله پدرش ملا محمد تقی مجلسی قدس سره از وی

۱. همان مأخذ، ص ۳۰۳.

۲. امل الآمل، ج ۱ ص ۱۱۲.

۳. فیض القدسی ص ۱۰۸.

٤. همان اجازه ص ۲۳ اجازات الحدیث.

۵. اجازه ص ١٤٢ اجازات الحدیث.

روایت می‌کند. شاید استاد گاهی بدون واسطه، و زمانی با واسطه از وی روایت نموده باشد.»[1]

این که گفتیم علامه مجلسی در خردسالی از وی اجازه داشته است در اجازه شیخ احمد مقابی بحرانی که قبلاً یادآور شدیم عیناً آمده است، بدین گونه: از جمله خبر داد به ما به طور اجازه در خردسالیم شیخ بزرگوار عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه پدرم رحمت الله علیهما، از جد مادری پدرم فاضل عالم محدث مولانا درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی روح الله روحه نخستین دانشمندی که حدیث شیعه را در زمان دولت صفویه در اصفهان منتشر ساخت، و او نیز از استادش محقق مدقق افخم اعظم مروج مذهب امامیه شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی (محقق ثانی) روایت می‌کند.

علیهذا علامه مجلسی گذشته از این که توسط پدرش از شیخ عبدالله عاملی روایت می‌کند خود نیز شاگرد او بوده و در موارد یاد شده پیشین چند بار شخصاً نیز از او روایت کرده است.

دیگر این که اگر خود وی از شیخ عبدالله از درویش محمد از محقق ثانی روایت کند این سند را عالی می‌گویند. محقق ثانی‌هم‌چون نخستین دانشمند شیعه بوده که در ایران بعد از ظهور صفویه مذهب شیعه را ترویج نموده است لذا به مروج مذهب شهرت یافت.[2]

۱. ریاض العلماء ج ۳ ص ۱۸۶.

۲. نگاه کنید به شرح حال وی در مفاخر اسلام تألیف نویسنده جلد چهارم، ص ٤٣٤ تا ٤٥٣.

۸ ـ شیخ علی عاملی نوادهٔ شهید ثانی

شیخ علی پسر شیخ محمد پسر شیخ حسن عاملی صاحب معالم الاصول فرزند برومند شهید ثانی نیز از استادان علامه مجلسی است و مجلسی نسبت به وی ارادات خاصی داشته است.

در اجازهٔ شیخ محمد مشهدی که در سال ۱۰۸۵ به وی داده است، ضمن مشایخ خود می نویسد: از جمله خبر داد به من شیخ بزرگوار ما بلکه پدر گرامی با زماندهٔ افاضل فخام و قدوهٔ اتقیاء کرام شیخ علی بن شیخ محمد عاملی دام ظله، وی شاگرد پدرش شیخ محمد، و سید نورالدین علی بن علی حسینی موسوی عاملی مجاور بیت الله قدس الله روحه (مقتول در مکه) و شیخ نجیب الدین علی بن محمد عاملی است.[1]

و در اجازهٔ محمد مقیم اصفهانی می نویسد: و خبر داد به من شیخ صالح کامل بازماندهٔ افاضل شیخ علی بن محمد بن حسن بن شیخ سعید زین الملة و الدین شهید (ثانی).[2]

فقیه محدث بزرگوار شیخ حرعاملی هموطن او که او را به خوبی می شناخته است، در جلد اول امل الآمل که مخصوص علمای جبل عامل است می نویسد: «شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین عاملی[3]. حال او در علم و فضل و فقه و تبحر و تحقیق و جلالت قدرمشهورتر از آن است که ذکر شود. اوراست کتابهائی که از جمله الدرالمنظوم من کلام المعصوم که شرح کافی است و کتاب عقل و علم آن را به اتمام رسانده است و یک جلد می باشد، و کتاب الدراالمنثورمن المأثور و

۱. اجازات الحدیث، ص ۲۴۲.

۲. اجازات الحدیث، ص ۲۷۵.

۳. زین الدین نام شهید ثانی است. نویسنده در جنوب لبنان مسجد شهید ثانی را که همان طورباقی مانده است، و امام موسی صدر دوست دانشمند عالیقدر ناپدید شده‌ام در آن نماز می‌گزارد، در شهر وی «جبع» دیدم که معروف به مسجد شیخ زین الدین است. آل زین الدین که تاکنون هم باقی هستند فرزندان و دودمان شهید ثانی می باشند، همچنین آل شمس الدین دودمان شهید اول هستند که از مردم شهرک «جزّین» بوده است.

غیرالمأثور دو جلد آن به اتمام رسیده و رساله ای در رد صوفیه به نام السهام البارقه من اعراض الزنادقه، و رساله ای در رد کسی که غنا را مباح می‌داند، و حواشی بر فوائد مدنیه و جز اینها.

وی در آغاز جوانی از جبل عامل بیرون آمد و تا کنون ساکن اصفهان است. شرح حال خود را در جلد دوم الدرالمنثور آنجا که از پدرش و برادرش و جدش نام می برد ذکر نموده و تألیفاتش را که نام بردیم، نام برده و گفته است که در سال ۱۰۱۳ یا ۱۱۰٤ متولد شده، و هم اتفاقاتی را که در سفرها و غیره برایش روی داده ذکر کرده است.»[1]

میرعبدالحسین خاتون آبادی ضمن وقایع سال ۱۰۹۸ می نویسد: «و از جمله علمای عرب عصر هزار و نود و هشت (۱۰۹۸) شیخ فاضل عالم شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ زین الدین شهید ثانی قدس الله ارواحهم بود، و شیخ مزبور متع الله المؤمنین بطول حیاتة و دوام برکاته هشتاد و سه سال دارد.»[2]

با این که میرعبدالحسین معاصر وی در سال فوت او ۱۱۰٤ زنده بوده، و فوت شاه سلیمان صفوی را در پنجشنبه اول زوال پنجم ماه ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و یکصد و پنج هجری نوشته، و از حوادث روز ۱۷ آن ماه هم خبر داده[3] و خود اندکی بعد در همان سال ۱۲۰۵ در گذشته است، مع الوصف از ذکر تاریخ فوت او در سال مذکور غفلت ورزیده است.

محدث قمی در فوائد الرضویه حواشی بر صحیفهٔ کامله و بر شرح لمعه را اضافه دارد. و می افزاید که مادر مادرش دختر محقق کرکی است و برادرش احمد در درّ مسلوك فرموده که در سنهٔ ۱۱۰٤ در اصفهان وفات کرد، جنازه اش را به خراسان آوردند و در مدرسه میرزا جعفر دفن کردند. در بارهٔ او گفته اند: «حالش و شرافت نفسش و جلالت قدرش مشهورتر از آن است که بازگو شود. کارهای بزرگی را به وی پیشنهاد کردند ولی هیچکدام را نپذیرفت، وبه همین گونه بود تا این که سنش به حدود نود سالگی رسید.»[4]

وی پسری دانشمند داشته که همتای پدر بوده است. شیخ حر عاملی ترجمه اش را بدین گونه آورده است: «شیخ حسین بن علی بن محمد بن حسن بن زین الدین شهید ثانی عاملی جبعی، دانشمندی فاضل شایسته و محقق بود. نزد پدرش به تحصیل پرداخت، و در اصفهان وفات یافت و در مشهد دفن شد. پدرش در کتاب الدرّالمنثور از وی نام برده و مورد ستایش قرار داده

۱. امل الآمل، ج ۱ ص ۱۲۹.
۲. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۳۹.
۳. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۵۰.
۴. فوائد الرضویه، ج ۱ ص ۳۲۲.

است». در پاورقی آمده است که «مؤلف اعیان الشیعه می نویسد: وی در سال ۱۰۵۶ متولد و در اصفهان بسال ۱۰۷۸ وفات یافت، و در مشهد رضوی مدفون شد.»[۱]

۱. امل الآمل، ج ۱ ص ۷۸.

۹ ـ میرشرف‌الدین شولستانی

در شرح حال علامه مجلسی اول دیدیم که وی در سن ۳۳ یا ۳٤ سالگی از این دانشمند عالی مقام در نجف اشرف به دریافت اجازه نائل آمده بود، و قسمتی از اجازهٔ او را ترجمه نمودیم، و هم اکنون می‌گوئیم این سید بزرگوار که نامش در سلسله مشایخ علامه مجلسی و طرق اجازات آمده است، و با تجلیل و توقیر یاد می شود، از استادان علامه مجلسی دوم نیز هست. خواهیم دید که علامه مجلسی در اوائل جوانی خدمت این استاد رسیده و از وی به دریافت اجازه نائل آمده است. وی از جمله در اجازهٔ شیخ احمد بحرانی متولی به سال ۱۱۰۲ یا ۱۰۰۰ از این استاد بزرگوارش بدین گونه یاد می‌کند: «و خبر داد به من سید بزرگوار با حسب و نسب فاضل روشن ضمیر سید شرف‌الدین علی بن حجت الله حسنی حسینی شولستانی نجفی رحمت الله علیه به طور اجازه در مشهد مقدس غروی.[1]

و در اجازهٔ حاج محمد اردبیلی به تاریخ ۱۰۹۸: و خبر داد به ما سید با حسب و نسب فاضل کامل میر شرف‌الدین ... شولستانی در نجف اشرف در خانه اش[2] و در اجازهٔ طولانی میر محمد باقر عاملی اصفهانی صادره در ۱۰۸۷: از جمله خبر داد به ما سید بزرگوار و فاضل کامل میر شرف الدین شولستانی که در زمان حیات و مماتش مجاور مشهد مقدس غروی (نجف اشرف) بود، در همان مشهد شریف بعد از تشرف من برای زیارت مولی امیرالمؤمنین (ع).»[3]

و در اجازهٔ طولانی محمد فاضل مشهدی صادره به تاریخ ۱۰۸۵ می نویسد: و از جمله

۱. غرّی، نام دیگر نجف اشرف است. پس غروی یعنی نجفی. اجازات الحدیث، ص ۲۳.

۲. مأخذ سابق، ص ۱۲٤، و جامع الرواة، ج ۲ ص ۵۵۱.

۳. همان مأخذ، ص ۱۷۵.

خبر داد به من سید بزرگوار میر شرف الدین ... شولستانی مجاور مشهد مقدس غروی حیاً و میتاً قدس الله روحه در همان مشهد بعد از تشرف من برای زیارت مولی امیرالمؤمنین(ع) ...»[1]

محدث رجالی و عالم شناس نامی حاج میرزا حسین نوری از این دانشمند پاکسرشت بعنوان «سید شرف الدین طباطبائی شولستانی مؤلف کتاب توضیح المقال در شرح اثنی عشریهٔ صاحب معالم که راجع به نماز نوشته است، و متوفی بسال ۱۰۶۰» یاد می‌کند.[2] و چون سید در این تاریخ از دنیا رفته است، معلوم می شود که علامه مجلسی پیش از آن به نجف اشرف مشرف شده، و نزد وی تلمذ کرده و از او اجازه گرفته است، او در آن موقع جوانی ۲۱ یا ۲۲ ساله یا کمتر از آن بوده است. و شاید هم در همان ۱۰۶۰ سال مشرف شده باشد.[3]

شیخ حر عاملی از او بدین‌سان نام می برد: «شرف الدین حسینی شولستانی عالم فاضل محقق شاعر ادیب بود. ما توسط مولانا محمد باقر مجلسی از وی روایت می‌کنیم.»[4]

محدث قمی پس از ذکر نام و نسب او می نویسد: متوطن در نجف اشرف عالم ورع متقی فقیه شاعر ادیب مؤلف کتاب توضیح الاقوال والادله در شرح اثنی عشریهٔ صلوتیهٔ صاحب معالم در دو مجلد، و کنزالمنافع فی شرح مختصر النافع، و حاشیه بر صحیفهٔ کامله، و شرح نصاب‌الصبیان به فارسی، و کتابی در دعوات متفرقه و رساله درآداب حج به فارسیه و رسالهٔ نوریه در اصول دین و رساله ای در عصمت انبیاء و ائمه علیهم‌السلام، و رساله ای در قبلهٔ مسجد کوفی (کوفه) الی غیر ذلک.

و این سید بزرگوار از شاگردان امیر فیض الله تفرشی و شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی، و یکی از مشایخ علامه مجلسی است، و در مزاربحار فائده‌ای حسنه از او نقل شده متعلق به قبلهٔ حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) و محراب آن حضرت در مسجد کوفه، و من به حاصل آن را در کتاب هدیة الزائرین در اعمال مسجد کوفه اشاره کردم، و این سید جلیل سالها بود که مبتلا بود به قولنج، در ما هی **دو سه دفعه او را عارض می‌گشت** که او را **از حرکت می افکند، و** راضی به موت خویش می شد، تا در سنهٔ ۱۰۶۰ در نجف اشرف وفات یافت، و باقی گذاشت فرزند عابدی صالح مسمی به سید میرعلیرضا. و شولستانی ناحیه ای است معروف مابین شیراز و بنادر»[5]

۱. همان مأخذ، ص ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۲.

۲. خاتمه مستدرک، ص ۴۰۹.

۳. امل الآمل، ج ۲ ص ۱۳۰، و نیز فیض القدسی، ص ۷۸.

۴. دیوان و تاریخ حزین، ص ۵۶.

۵. فوائد الرضویه، ج ۱ ص ۲۰۸. شولستان واقع در کنار راه کنونی شیراز به بوشهر است. این قصبه در پشت کوه‌های دوان زادگاه نویسنده در ۸ کیلومتری شمال کازرون است. درواقع سید بزرگوار همشهری ما بوده است.

وی گذشته از دو استاد نام برده، در خدمت میرزا محمد استرابادی مؤلف رجال کبیر و سید ابوالحسن علی عاملی نیز شرایط شاگردی بعمل آورده است. میرزا محمد استرابادی تا سال ۹۸۶ در نجف اشرف بوده، و در آن تاریخ رجال کبیر منهج المقال را تألیف کرده است، و معلوم نیست پس از آن در چه تاریخی به مکه معظمه رفته و در آنجا سکونت ورزیده تا در سال ۱۰۲۸ همانجا در گذشته و مدفون شده است.

۱۰ ـ ملا محسن فیض کاشانی

ملا محسن فیض کاشانی از مفاخر دانشمندان معاصر علامه مجلسی و استاد اجازهٔ او و نامی ترین علمای ذوفنون ما در آن عصر بوده است. نامش محمد بن مرتضی مشهور به ملا محسن و تخلصش فیض بوده است. در تمامی رشته های علوم و فنون عقلی و نقلی دست داشته بلکه استاد بوده و کتاب نوشته است. او از پرکارترین دانشمندان ماست، و کتابهایش بیش از بسیاری از کتب آنهاست.

ملا محسن شاگرد صدرالمتألهین شیرازی و داماد بزرگ او بوده است. در شیراز و اصفهان تحصیل کرده، سپس همراه استاد و پدر زنش به قم می‌آید و در آنجا امامت می‌کند و نزد استاد به تحصیلات خود ادامه می دهد. در آخر از قم به موطن خود کاشان می رود و ماندگار می شود. ملا محسن از مردم روزگار برحذر بوده و جز تألیف و تصنیف کاری نداشته است. در فقه و اصول و فلسفه و کلام و حدیث و تفسیر و شعر و ادب توانا و در تمامی اینها و رشته های دیگر آثار گرانقدری از خود به یادگار گذارده است:

کتابهای وافی در حدیث، صافی و اصفی و مصفی در تفسیر، مفاتیح الشرایع درفقه، محجة البیضاء در اخلاق، و حقائق نیز در احادیث اخلاقی از تألیفات مشهور ملا محسن فیض است که همگی چاپ شده است. او بعلاوه پنج دیوان شعر دارد. دیوان غزلیات او چاپ شده است. شوق المهدی او که تضمینی ازغزلیات حافظ شیرازی است توسط نویسنده تصحیح و چاپ و منتشر شده که با این بیت آغاز می‌گردد.

الا یا ایها المهدی مدام الوصل ناولها　　　که دردوران هجرانت بسی افتاد مشکلها

شرح حال او با تألیفاتش را در مقدمه آن کتاب که به نام شوق مهدی انتشاریافته است

آورده‌ایم، و با تفصیل بیشتر به یاری خداوند در جلد پنجم مفاخراسلام می آوریم.

همعصرش فقیه و محدث نامی شیخ حر عاملی از وی به گونه‌ای نام می‌برد که نظیر آن را کمتر در معاصرانش دیده‌ایم. می‌نویسد: «مولای بزرگوار محمد بن مرتضی مشهور به محسن کاشانی، فاضل عالم ماهر وحکیم متکلم محدث، و فقیه محقق و شاعر ادیب بود. در تصنیف سلیقه‌ای نیکو داشت. از معاصرین است. اوراست کتابهائی که ازجمله الوافی است که در آن کتب اربعه را جمع کرده با شرح احادیث مشکل آن، جز این که در آن میل به بعضی از طریقه صوفیه دارد، و همچنین در بعضی از کتابهای دیگرش[1]، و کتاب سفینة‌النجاة، و سه تفسیرش بزرگ و کوچک و متوسط، و کتاب عین الیقین، و کتاب حق الیقین، و کتاب علم الیقین، و کتاب الاصول الاصلیه، و رسالة الجمعه، و ترجمة الصلاة، و الکلمات الطریفه، و رسالة فی التفقه، و رسالة فی نفی التقلید، و النخبة، و مفاتیح الشرایع، و منهاج النجاة، و کتاب معتصم الشیعه فی احکام الشریعه، که در آن اقوال فقها و استدلال آنها را آورده است و فقط کتاب صلاة آن به اتمام رسیده، و کتاب المحجة البضیاء در احیاء احیاء ـ علوم الدین غزالی ـ است، و کتاب میزان القیامه، و کتاب مرآت‌الآخره، و کتاب تسهیل السبیل بالحجة در انتخاب کشف المحجهٔ سید بن طاووس است، و کتاب نقد الاصول الفقهیه، و کتاب خلاصة الاذکار، و ترجمه العقائد، و کتاب مرآت الصواب، و کتاب النخبة‌الصغری، و کتاب النخبة الکبری، و کتاب جهازالاموات، و کتاب ضوابط الخمس، در احکام شک و سهو و نسیان. و کتاب ولایة عقد البکر، و کتاب الاحجارالشداد والسیوف الحداد فی الجواهر و الافراد مشتمل بر بیست دلیل در ابطال جزء لایتجزی، و کتاب انتخابات لمصنفات العلماء، و کتاب غنیة الانام فی معرفة الساعات و الایام، و کتاب مدرک الساعات، و رساله ای در فهرست مؤلفاتش که در آن ۲٤ کتاب خود را نام می برد، و جز اینها.»[2]

نویسنده در مقدمهٔ شوق مهدی جمعاً ٦٢ کتاب او را به عربی و فارسی نام برده است که از جمله اینهاست: فهرست العلوم، اربعین در فضائل امیرالمؤمنین، انوارالحکمه، اللب درفلسفه، اللباب نیز در حکمت و فلسفه، تشریح عالم در هیت و نجوم، الانصاف در کلام، بشارة الشیعه، منتخب ابواب فتوحات مکیه، در عرفان و تصوف، الفت‌نامه، منتخب مثنوی مولوی، منتخب غزلیات وی در دیوان شمس تبریزی، شرح صحیفه سجادیه، گلزارقدس دیوان، مثنویات به نام سلسبیل وتسنیم، شوق الجمال. شعر، شوق العشق، دهر پرآشوب، آب زلال، شرح‌الصدر ابواب الجنان در اثبات وجوب عینی نماز جمعه، کلمات مکنونه، کلمات

۱. شیخ حر عاملی مانند علامه مجلسی ازمخالفان سرسخت صوفیه بوده است. او کتاب بزرگ و گران‌قدر «اثنی عشریه» را در رد صوفیه نوشته، که از بهترین کتابهای دینی در رد صوفیه است.

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۳۰۵.

مخفونه، کلمات مظنونه، منتخب الاوراد، **جلاء القلوب، قرة العیون، شرایط الایمان، التطهیر** در تهذیب اخلاق و **تطهیر باطن، میزان القیامه، مشواق** در معانی اشعار عرفانی، **تهییج الشوق لا هل الذوق، راه صواب، شهاب ثاقب** در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام عصر(ع) **اسرار الصلوة و آئینه شاهی.**

بسیاری از رسائل و کتب فیض چاپ و شاید همگی تألیفات وی در دست باشد، و جا دارد که همگی چاپ و منتشر شود.

فیض نخست به فلسفه دل بست، سپس که در مکه ملا محمد امین استرابادی مؤلف کتاب فوائد مدنیه را دیده به سلک اخباری دل بست، و خود از علمای بزرگ و فقهای اخباری بود. بسال ۱۰۹۱ در کاشان وفات یافت و همانجا دفن شد.

علامه مجلسی در سفری که ملا محسن در زمان شاه عباس ثانی به اصفهان آمد و مشغول تدریس شد، و جمعی از فضلا به درسش رفتند، از وی به دریافت اجازه نائل آمد. در اجازه‌ای که مجلسی به تاریخ جمادی الثانیه سال ۱۰۷٦ به شاگردش ملا محمد مقیم اصفهانی داده می نویسد: «از جمله خبر دادند به من جمعی از علماء برگزیده: پدر علامه ام و شیخ محقق مدقق استاد افاضل مولانا حسنعلی شوشتری قدس الله روحهما، و مولای محقق عارف مولانا محمد محسن کاشانی ...»[1]

سفر ملا محسن به اصفهان در زمان حیات مجلسی اول و پیش از سال ۱۰۷۰ بوده که سال وفات اوست. زیرا ملا محسن در این اجازهٔ بدون تاریخ که علامه مجلسی خود آن را در **اجازات بحار** بعنوان «صورت اجازه‌ای که مولای جلیل عالم عارف ربانی مولانا محمد محسن کاشانی رحمت الله علیه بخط شریف خود برای ما نوشته است» آورده است، می نویسد: «برادر عزیز بزرگوار و فاضل سعادتمند که در اوائل جوانی خود را مهیا ساخته تا به مقامی عالی از علم و عمل برسد، و سیمایش گواه شایستگی اوست برای نیل به فوز و رستگاری: مولانا محمد باقر فرزند دارندهٔ کمالات علمی و عملی و جمع کنندهٔ بین علوم عقلی و نقلی مولانا محمد تقی ادام الله بقائهما، از من اجازه خواست. من نیز اجازهٔ کتب حدیث مخصوصاً آنها که در این زمانها مدار مراجعات علما است، **یعنی: کافی** و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار، و پس از آنها کتاب **وافی** از تألیفات خودم که همهٔ اخبار کتب اربعه را با ترتیب و توضیح در بر دارد ...»[2]

از تعبیر ملا محسن نسبت به علامه مجلسی «اوائل جوانی» می رساند که سفر وی به اصفهان می باید در حدود سال ۱۰٦٤ بوده که مجلسی ۲۷ سال داشته است.

۱. **اجازات الحدیث**، ص ۲۷٤.

۲. **بحارالانوار** ج ۱۰۷ ص ۱۲٤.

آنچه در این زمینه هم اکنون به یاد دارم نوشتهٔ حاج میرزا حسن فسائی است که در کتاب گرانقدر فارس نامه ناصری نوشته است: شاه عباس (ثانی) از جناب جامع العلوم مولانا خلیل قزوینی خواهش نمود که کتاب اصول کافی را به لغت فارسی ترجمه نماید، و همچنین از جناب علامة العلماء مولانا محمد تقی مجلسی که اصفهانی الاصل و التوطین بود خواهش فرمود که من لا یحضره الفقیه را ترجمه نماید، و مکتوبی به اعلم علمای زمان جناب مولانا محسن کاشانی نگاشته که تشریف‌فرمای اصفهان شده به لوازم امامت جماعت و اقامه نماز جماعت پردازد، و بعد از ورود آن جناب، شاه عباس به نفس نفیس به مسجد آمده اقتدا نمود. (سال ١٠٦٤)

علامه مجلسی در آن زمانها با دیدن دانشمندان بزرگ همچون پدرش و استادان دیگرش که نام برده و می بریم و از جمله ملا محسن فیض با آن قدرت علمی و آثار گرانقدر در علوم دینی خود را مهیا می نموده که طرحی بس بزرگ برای آیندهٔ شیعیان و نشر معارف ائمه طاهرین(ع) در میان خاص و عام ریخته و آن را با پشت کار مخصوص به خودش به مورد اجرا بگذارد.

بعدها نیز همان طور که استاد علامه اش ملا محسن فیض و پدر بزرگوارش مجلسی اول پیشبینی کرده بودند، با همت والای او بحارالانوار و مرآت العقول و کتابهای انبوه دیگری به فارسی و عربی مشتمل بر تمامی نیازهای دینی و مذهبی مسلمانان شیعه از خود به یادگار گذارد، و از این راه دین خود را به اسلام و تشیع ادا نمود.

فقیه و محدث نامی ملا محسن فیض کاشانی همان طور که اشاره نمودیم از قدرت شعری سرشاری برخوردار بوده است. نمونه های عالی آن را که با حال و شور و شوق و سوز و گداز سروده است می توانیم در دیوان فیض که چاپ شده، و شوق مهدی بیابیم. چند نمونه آنها که نمایانگر شدت علاقه او به اهلبیت عصمت و طهارت و حدیث و آثار آنهاست ذکر می شود:

سبط رسول و قرآن، فهم درست ایمان — چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد

*

فیض اگر آب حیات ابدی می طلبی — منبعش پیروی سنت اهل البیت است

* * *

ولای آل پیغمبر بود معراج روح من — بجز این آسمانها، آسمانی کرده‌ام پیدا
بحبل الله مهر اهلبیت است اعتصام من — برای نظم ایمان ریسمانی کرده‌ام پیدا
سخنهای امیرالمؤمنین دل می برد از من — ز اسرار حقایق، داستانی کرده‌ام پیدا
جمال عالم آرایش، اگر پنهان شد از چشمم — حدیثش را ز جان گوش و زبانی کرده‌ام پیدا

١. فارسنامه ناصری، چاپ سنگی و قطع رحلی، ص ١٤٩.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد
استجازني الاخ الاعز الامجد الفاضل الاسعد المترشح في
عنفوان الشباب لاحراز قصب السبق في السداد والصلاح
الشاهد سماته باهليته لنيل الفوز والفلاح مولانا محمد باقر
ابن الحاوي للكمالات العلمية والعملية الجامع بين العلوم العقلية
والنقلية مولانا محمد تقي ادام الله بقاءهما ما يصح لي اجازته
من كتب الحديث وخصوصا ما عليه المدار في هذه الاعصار
اعني الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار ثم كتاب الوافي
من تاليفاتي الذي جمع الاربعة كلها مع ترتيب وتوضيح فاجزته
ادام الله توفيقه ونهج الى درك السعادة طريقه ان يروي عني
جميع ما يصح لي اجازته بحق روايتي له قراءة على مشايخي طاب الله ثراهم
او سماعا منهم او عليهم او اجازة على ما هو مذكور في اجازاتهم لي
ولا سيما طرقي المذكورة في الوافي فليرو عني جميع ذلك لمن شاء

دستخط و اجازه ملا محسن فیض کاشانی برای علامه مجلسی

کلامش بوی حق بخشد مشام اهل معنی را | زگلزار الهی بوستانی کرده‌ام پیدا
بخاک درگه آل نبی پی برده‌ام چون فیض | برای خود ز جنت آستانی کرده‌ام پیدا
از ایشان وافی و صافی فقیهان را بود کافی | از این رو بهر عقبی نردبانی کرده‌ام پیدا

* * *

بیا بیا ز سخنهای فیض، فیض ببر | که هر چه گفت و نوشت او ز کردگار گرفت
ز پیش خویش نگوید، حدیث بنویسد | که در طریق ادب راه هشت و چهار گرفت

* * *

بجز کتاب انیسی دلم نمی‌خواهد | زهی انیس و زهی خامشی، زهی صحت
اگر اجل دهدم مهلت و خدا توفیق | من و خدا و کتابی و گوشه خلوت
هزار شکر که کاری بخلق نیست مرا | خدا بسند بود فیض را زهی همت

* * *

گمرهان فضلا ترک جماعت کردند | تا رمیدند ز رسم و ره دین عامی چند!
جمعه و عید و مصلی همه را دربستند | رهزن عام فریبی بد خوش نامی چند

* * *

نه همدمی نه رفیقی نه مژدهٔ وصلی | بنال فیض که جز ناله نیست دمسازم

* * *

رو سوره یوسف خوان تا بشنوی از قرآن | حقست حدیث عشق افسانه چرا باشد!

* * *

مسلمانان ره عقبی کدام است | دلم از وحشت دنیا گرفتست

* * *

اشعار فیض حکمت محض است، شعر نیست | کی لایق طریقهٔ او شعر گفتن است

۱۱ ـ سید میرزای جزائری

سید محمد بن شرف الدین علی بن نعمت الله جزائری نیز از استادان علامه مجلسی است. جد وی با سید نعمت الله جزائری شاگرد نامی مجلسی اشتباه نشود.

شیخ حر عاملی از این دانشمند معاصر خود بدین گونه یاد می‌کند: «سید میرزا محمد بن شرف الدین حسینی جزائری، از فضلای معاصرین و دانشمند فقیه و محدث حافظ عابد از شاگردان شیخ محمد بن خاتون عاملی ساکن حیدرآباد (هند) است. کتابی بزرگ تألیف نموده که در آن احادیث کتب اربعه را گرد آورده است.»[۱]

علامه مجلسی در اجازهٔ بدون تاریخ شیخ احمد بحرانی از این استادش به «قدوة المحدثین سید محمد مشهور به سید میرزا بن سید شرف الدین علی موسوی.»[۲]، و در اجازهٔ شیخ محمد فاضل مشهدی در تاریخ ۱۰۸۵ «سید عالم فاضل محدث بارع محمد مشهور به سید میرزا ادام الله فضله، از پدرش سید امجد شرف الدین علی بن نعمت الله موسوی، از محقق کرکی.»[۳] و در اجازهٔ ملا محمد مقیم اصفهانی که در جمادی الثانیهٔ ۱۰۷۶ صادر شده به «سید عالم مهذب فاضل محمد جزائری اطال الله بقاءه از پدرش از شیخ عبدالنبی جزائری»[۴] تعبیر نموده است.

از اجازه اخیر استفاده می شود که وی در جمادی الثانیه ۱۰۷۶ زنده بوده، پدرش هم از

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۷۵.
۲. اجازات الحدیث، ص ۲٤.
۳. مأخذ سابق، ص ۲٤۳.
۴. مأخذ سابق، ص ۲۷٦.

علمای صاحب اجازه به شمار می رفته است.

مؤلف روضات الجنات می نویسد: «کتاب او به نام جوامع‌الکلم در جمع بین کتب احادیث شیعه از اول ابواب اصول (اعتقادی) تا آخر کتاب حج از ابواب فروع است که با جدا ساختن صحیح از غیر صحیح، و حواشی بسیار و بیانات وافی تدوین نموده است. احمد بن اسماعیل جزائری مقیم نجف اشرف مؤلف کتاب آیات الاحکام نیز از وی روایت می‌کند.»

همچنین سید نعمت الله جزائری دانشمند متبحر مشهور از شاگردان اوست. وی در کتاب مقامات گفته است استاد نام برده‌اش منکر وجود مکروه در احکام شریعت بود، بلکه مکروه نیز یکی از مناهی است که به این صورت رسیده است، و عقیده داشت که نهی مطلق مفید تحریم است، سپس می‌گوید این شگفت‌آور است. زیرا اخبار بر خلاف آن وارد شده و نباید به این قول ترتیب اثر داد.

صاحب روضات سپس می‌گوید عجیب‌تر این که خود سید نعمت الله قبل از این سخن، سخنی دارد که باز گشت به قول ابوالقاسم کعبی دانشمند سنی می‌کند که عقیده داشته فعل مباح وجود ندارد![1]

باید دانست که سید میرزای جزائری از علمای اخباری است که بعد از رسیدن فوائد مدنیهٔ ملا محمد امین استرابادی از مکه معظمه به ایران اخباری شد.

۱. روضات الجنات، ج ۷ ص ۹۱.

۱۲ ـ میر فیض الله قهپائی

این دانشمند بزرگوار نیز از استادان علامه مجلسی است که در اصفهان از محضر وی بهره گرفته است. علامه مجلسی در اجازهٔ ملا محمد فاضل مشهدی که در ۱۰۸۵ صادر نموده است، از جمله می نویسد: «یکی از آن طرق طریقی است که خبر داد به من گروه بسیاری از افاضل کرام از جمله پدر علامه ام و مولی محمد شریف رویدشتی و سید فاضل میر فیض الله بن غیاث الدین محمد قهپائی طیب الله ارواحهم.»[۱]

و در اجازهٔ سید نعمت الله جزائری که در ۱۰۹۶ به وی داده است همین طریق را می آورد، و میر فیض الله را با تعبیر سید سند نام می برد.[۲]

محدث نوری او را به عنوان هیجدهمین استاد مجلسی ذکر نموده و می نویسد: «هیجدهم سید فاضل اجل اکمل میر فیض الله بن غیاث الدین محمد طباطبائی قهپائی که از سید بزرگوار سید حسین کرکی مفتی اصفهان روایت می‌کند.[۳]

۱. اجازات الحدیث، ص ۲٤٤.

۲. همان مأخذ، ص ۳۰۳. در «فهرست مشایخ» اجازات الحدیث این میر فیض الله قهپائی استاد مجلسی با میر فیض الله تفرشی استاد استادش که به وسیله میر شرف الدین شولستانی از وی روایت می‌کند اشتباه شده و هر دو را یکی شمرده است.

۳. فیض القدسی، ص ۸۲ و خاتمه مستدرک، ص ٤۱۲.

۱۳ ـ میر محمد مؤمن استرابادی

وی از علمای بزرگ ما و متیم مکه معظمه بوده است.

علامه مجلسی در اجازهٔ محمد فاضل مشهدی که در مشهد مقدس به سال ۱۰۸۵ برای وی نوشته است، می نویسد: «از آن جمله خبر داد به من جمعی از فضلای کرام، از جمله سید فاضل شایسته محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی استرابادی اطال الله بقاءه.»[۱]

و در اجازهٔ بدون تاریخ شیخ احمد بحرانی که قطعاً بعد از سال ۱۰۸۵ بوده است، می نویسد: «از جمله گروه زیادی از علمای کرام به من خبر دادند که از آنهاست سید سعید شهید میر محمد مؤمن استرابادی.»[۲] شیخ حر عاملی معاصر وی که او را در مکه معظمه دیده است، در امل الآمل که آن را در سال ۱۰۹۷ نوشته است، می نویسد: «سید بزرگوار میر محمد مؤمن استرابادی ساکن مکه است، دانشمند فاضل فقیه محدث شایسته عابد شهید، اوراست رساله ای در رجعت از معاصرین است.»[۳]

برای ما هم اکنون روشن نیست که علامه مجلسی در کجا و چه تاریخی از این استاد بزرگوار اجازه گرفته است، و آیا فقط اجازه گرفته یا نزد او هم درس خوانده است.

میر عبدالحسین خاتون آبادی متوفای سال ۱۲۰۵ در وقایع السنین از استادش سید شهید نامبرده بدین سان یاد می‌کند: «سال هزار و هشتاد و ششم ـ تاریخ اجازه‌ای که سید سند محدث فاضل کامل عالم عامل مجاور بیت الله الحرام میر محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی الاسترابادی

۱. بحارالانوار، ج ۱۱۰ ص ۱۵۵، و اجازات الحدیث، ص ۲۴۳.
۲. بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۰۰، اجازات الحدیث، ص ۲٤.
۳. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۹٦.

جهت فقیر کثیر التقصیر نوشته در هفدهم ذی حجهٔ سنهٔ یکهزار و هشتاد و شش است، و اجازه بخط شریف آن مغفور مبرور موجود است. و در سالی که فقیر در مکه بودم به خدمت آن جناب فایز شدم، قدس الله روحه، و شهادت سید سند مشارالیه سه سال یا چهار سال بعد از این اجازهٔ بود در آن بلد مقدس روحّ الله روحه.»[1]

و در آغاز سال هزار و هشتاد و هشتم یعنی دو سال بعد می نویسد: «شهادت میر محمد مؤمن استرابادی مجاور مکهٔ مشرفه، داماد مولانا محمد امین استرابادی، محدث اخباری، در هزار و هشتاد و هشت (۱۰۸۸) در مکهٔ مشرفه به سبب عداوت دینی سنیان مکه، قدس الله روحه.»[2]

و در وقایع سال ۱۰۳۶ می نویسد: «فوت فاضل عالم مولانا محمد امین استرابادی صاحب فوائدمدنیه مجاور مکه مشرفه در هزار و سی و شش (۱۰۳۶)[3] ملا محمد امین استرابادی هم شاگرد میرزا احمد استرابادی متوفی در مکه بسال ۱۰۲۸ صاحب منهج المقال معروف به رجال کبیر است که آن را در نجف اشرف بسال ۹۸۶ نوشته است.

میرزا محمد استرابادی سالهای آخر عمر را در مکه معظمه گذارنیده است. در همانجا بود که ملا محمد امین استرابادی از محضر وی استفاده می‌کند، و به دستور او کتاب فوائدمدنیه را در تأیید مسلک اخباری و رد مکتب اجتهاد و روش اصولی می نویسد. در این باره در بخش علامه مجلسی اصولی یا اخباری بحث خواهیم کرد.

به هر حال اقامت میرزا احمد استرابادی در مکه و مجاورت ملا محمد امین استرابادی در مدینه و سپس در مکه گروهی از علمای استراباد را به آنجا کشانده است، همچون محمد محسن استرابادی از استادان اجازهٔ علامه مجلسی، و همین سید شهید.

پیداست که وجود تنی چند از علمای شیعه در مکه مرکز متعصبان عامه هر چند هم تقیه کرده باشند عاقبت خوشی نداشته، و سرانجام به شهادت این سید بزرگوار انجامیده است.

۱. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۳۳.
۲. همان مأخذ، ص ۵۳٤.
۳. همان مأخذ، ص ۵۰۷، مؤلف روضات الجنات، از وی درکلمه «استرابادی» نام برده (ج ۱ ص ۱۲۰) نه در محمد امین، یا امین!

۱۴ ـ محمد محسن استرابادی

این دانشمند بزرگوار که از خانوادهٔ علم و فضیلت بوده نیز در سلسله اجازات از استادان علامه مجلسی به شمار رفته است.

علامه مجلسی در اجازهٔ محمد فاضل مشهدی به تاریخ ۱۰۸۵، پس از نقل چند طریق می نویسد: «از جمله خبر داد به ما جمعی از فضلای کرام که از آنهاست سید فاضل صالح میرمحمد مؤمن بن دوست‌محمدحسینی استرابادی اطال الله بقاءه، و مولای فاضل پرهیزکار مولانا محمد محسن بن محمد مؤمن استرابادی از سید نورالدین ـ عاملی برادر سید محمد عاملی صاحب مدارک.»[1]

سید نورالدین یاد شده در اجازه‌ای که به تاریخ ۱۰۵۱ به شاگردش محمد محسن داده است می نویسد: «چون مولای بزرگوار، فاضل بزرگزاد و بزرگ برازنده محمد محسن بن محمد مؤمن که از نظر علم و فهم سرشار از بزرگترین برادران من می باشد در مکه‌مشرفه با هم شرف اجتماع پیدا کردم، از من اجازهٔ روایت خواست ...»[2]

از صدر اجازه معلوم می شود وی کتابی (شاید از تألیفات خود وی) را نزد استاد خوانده و مدتی مدید و ساعتی متعدد را صرف تحریر و مراجعه و تقریر آن نموده است و در روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الآخر سال مذکور به پایان آورده سپس از وی طلب اجازه نمود است. استاد نامبرده هم در ۱۰۶۸ زندگانی را وادع گفته است. بنابراین محمد محسن در مکه معظمه این استاد را دیده و همانجا کتاب را نزد وی خوانده و به دریافت اجازه نائل آمده است.

۱. اجازات الحدیث، ص ۲۴۳.

۲. اجازات بحارالانوار، ج ۱۰۷ ص ۲۵.

شیخ حر عاملی معاصر او که در مشهد مقدس شیخ الاسلام بوده است و امل الآمل را در ۱۰۹۷ نوشته است: می نویسد: «مولانا محسن بن محمد مؤمن استرابادی، دانشمندی محقق و زاهد عابد بود، از معاصرین است. حدود هشتاد سال داشت، سپس به مشهد امام رضا علیه السلام منتقل شد تا در جوار حضرت بسر برد، در سنهٔ ۱۰۸۹ وفات یافت.»[۱]

احتمال می رود علامهٔ مجلسی در سال ۱۰۸۵ که توفیق زیارت مشهد مقدس را یافته است از این استاد به دریافت اجازهٔ نائل آمده است.

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۲۸، و فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۲۷۶.

۱۵ ـ سید نورالدین عاملی

وی برادر پدری سید محمد صاحب مدارک، و برادر مادری شیخ حسن (صاب معالم) است. سید نورالدین علی بن علی عاملی به گفته شیخ حر عاملی شاگردش: «دانشمندی عالم فاضل و ادیب و شاعر و نویسنده، و دارای جلالت قدر و عظمت شأن بود. شاگرد پدرش و برادر ش سید محمد و شیخ حسن بود. کتابهای شرح مختصر نافع، و فوائد مکیه، و شرح اثنی عشریه در صلاة از شیخ بهائی و غیره از اوست.

سید علیخان شیرازی می نویسد: وی نخست در شام بسر می برد، سپس به مکه آمد و در آنجا توطن گزید. من او را دیدم که از نود سالگی گذشته بود. در سال ۱۰۶۸ درگذشت.»[1]

آنگاه شیخ حر عاملی خود می نویسد: «من او را در بلاد خود (جنوب لبنان) دیدم: و در شام چند روزی ایام نوجوانی در درسش حضور یافتم. در مکه نیز او را دیدم وی بیش از بیست سال در مکه اقامت داشت.»[2]

چنانکه دیدیم وی استاد میر محمد مؤمن و محمد محسن استرابادی یعنی استاد استادان اجازهٔ علامه مجلسی بوده است. ولی مجلسی در اجازهٔ حاج محمد اردبیلی می نویسد: «و از جمله خبر داد به من جمعی از ثقات و افاضل از سید امجد نورالدین علی بن علی بن حسین بن ابوالحسن موسوی عاملی مجاور بیت الله الحرام و مدفون در همانجا طیب الله تربته، و این سید بزرگوار قدس سره با مکاتبه و مراسله توسط شیخ موثق علی بن سندی بحرانی، به من اجازه

۱. سلافة العصر، ص ۳۰۲.
۲. امل الآمل، ج ۱ ص ۱۲٤.

داد.»[1]

از آنجا که این استاد اجازه در سال ۱۰۶۸ درگذشته است، علامه مجلسی قبل از آن سال که سی و چند ساله بوده با مراسله توسط شیخ مزبور از وی اجازه گرفته است.

همچنین معلوم می شود تا سال ۱۰۶۸ علامه مجلسی هنوز به مکه معظمه مشرف نشده بود، و گرنه خود از محضر وی استفاده می‌کرد و بدون واسطه اجازه می‌گرفت. ضمناً، توجه عمیق بزرگان ما و مخصوصاً علامه مجلسی را به اخذ اجازه از استادان بنگرید که قناعت به شاگردان آنها نمی‌کردند، و حتی الامکان سعی می نمودند خود هم از آنها به هر وسیله که ممکن باشد، اجازه بگیرند و طرق خود را متعدد کنند، تا نگویند با واسطه روایت کرده است.

۱. اجازات الحدیث، ص ۱۲۵، و جامع الرواة، ج ۲ ص ۵۴۹.

۱۶ ـ ملا محمد طاهر قـمی

ملا محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی شیخ الاسلام قم دانشمند عالی مقامی است که باید او را از مفاخر بزرگ به شمار آورد. علامه مجلسی در راه سفر مشهد مقدس در قم و یا در اصفهان از وی به دریافت اجازه نائل شده است. شیخ حر عاملی از وی به گونه ای کم نظیر نام برده و می نویسد: «وی از بزرگان فضلای معاصر است. دانشمند محقق مدقق، ثقهٔ فقیه متکلم، و محدث جلیل القدر عظیم الشأن است. اوراست کتابهائی که از جمله کتاب شرح تهذیب (شیخ طوسی)، و کتاب حکمت العارفین در رد شبهات مخالفین، و کتاب الاربعین در فضائل امیرالمؤمنین و امامت ائمه طاهرین علیهم اسلام، و رساله در (وجوب) نماز جمعه، و رسالهٔ الفوائد الدینیه در رد حکما و صوفیه و کتاب حجة الاسلام و جز اینها از کتب و رسائل، ما از وی روایت می‌کنیم.»[1]

معاصر دیگر وی حاج محمد اردبیلی او را بدین گونه می ستاید و می‌شناساند: «محمد طاهر بن محمد بن حسین قمی مدظله العالی امام علامه، محقق مدقق جلیل القدر، دارای منزلتی بزرگ و ذهنی دقیق، ثقهٔ مورد اعتماد و چهرهٔ درخشان و متصلب در امر دین است. مناقب و فضائل او را نمی توان به شمار آورد. سپس این کتابها را از وی اضافه بر آنچه گذشت نام می برد: کتاب الجامع در اصول، رساله فارسی در سهو و شک، رساله در موعظه نفس، رساله در رضاع، و رساله در ترک السلام علیک یا ایها النبی، رساله در نماز شب، و رساله در تقسیم فرائض و غیره.[2]

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۷۷.
۲. جامع الرواة، ج ۲ ص ۱۳۳.

میرزا عبدالله اصفهانی دانشمند معاصر دیگر او پس از نقل سخن شیخ حر عاملی معاصر خود، می افزاید که کتاب بهجة‌الدارین در جبر و تفویض و امر بین الامرین، و رسالهٔ وسیلة النجاة شاید به فارسی و رساله‌ای در بهترین قرائت از قرائتهای قرآن، و رساله فرقة‌الدارین در تحقیق معنی عدالت، رساله ذم دنیا به فارسی، قصیدهٔ فارسی موسوم به مونس الابرار در فضائل علی علیه اسلام[1] و شرح آن به نام تحفة الابرار نیز به فارسی و کتاب توضیح المشربین و تنقیح المذهبین.[2]

مؤلف روضات الجنات می نویسد: وی اصلاً شیرازی است، و در نجف اشرف پرورش یافت و در قم اقامت گزید و اخباری مشرب، فاضلی بارع و محققی متکلم بزرگوار و از معاصرین علامه مجلسی و مشاهیر علماء زمان او بود. نسبت به جماعت صوفیه سخت مخالف و بر اهل باطل و ملحدان سخت‌گیر بود. طرفدار اقامه نماز جمعه و با تارکان آن و علمائی که آن را جایز نمی دانستند به شدت مخالفت می ورزید. تا جائی که گفته‌اند مخالفان نماز جمعه را تکفیر می‌کرد، بعکس ملا خلیل قزوینی معاصر او ...

نقل کرده‌اند که روزی علامه مجلسی در مجلس او حضور یافت. ملا محمد طاهر به شوخی از وی پرسید: باقر از چه ماده‌ای مشتق شده است؟[3] مجلسی که متوجه علت سئوال شده بود فوراً گفت: از حیوانی گرفته شده که فضله آن «طاهر» است! ملا محمد طاهر از این شوخی بسیار شرمنده و پشیمان شد. کتاب اربعین او بسیار لطیف و دارای اخبار جالبی است. کتاب دیگرش حجة‌الاسلام در اصول فقه و کلام است، و حاجی کرباسی در اشارات بارها از آن نقل می‌کند. رسالهٔ بهجة‌الدارین او را اخیراً دیده‌ام که متضمن پاره‌ای از مسائل حکمت و غیره است.

گویند شاه سلیمان صفوی او را به اصفهان احضار نمود تا او را به قتل رساند. وقتی فرستاده به قم رسید او از نماز فراغت یافته بود و آماده حرکت شد. چون خبر ورود وی به کاشان رسید بزرگان علما و مردم به استقبالش شتافتند. همین که وارد اصفهان شد و در مقابل شاه سلیمان قرار گرفت، پرسید توئی که گفته‌ای شراب خوار عروس شیطان است؟ شاه طوری سئوال کرد که او هم فوراً اقرار کند، و بهانه‌ای برای تنبیه وی به دست آورد، چون شاه از نوشیدن شراب پرهیز نمی‌کرد. ولی ملا محمد طاهر فوراً گفت: نه اعلیحضرت من نگفته‌ام بلکه جدت

۱. قسمتی از این قصیده را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی‌الآمال فصل دوم فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده و می‌گوید: «در آن اشاره کرده به بسیاری از فضائل آن بزرگوار».

۲. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۱۱۱.

۳. منظورش این بوده که باقر از «بقر» یعنی گاو گرفته شده است که نام حیوانی است، و ببینید که جواب مجلسی اصفهانی لطیفه گو هم چقدر ظریف بوده است!

حضرت صادق علیه‌السلام [1] مصدق این فرموده است. شاه از این جواب جاخورد و ساکت شد، و ناچار با وی به ملاطفت رفتار نمود.» [2]

محدث قمی می‌نویسد: «وی از جمله مشایخ اجازه علامه مجلسی و شیخ حرعاملی و امام جمعه و جماعت و شیخ الاسلام بلدهٔ طیبه قم بوده و از مصنفات اوست ... وعطیهٔ ربانی و هدیهٔ سلیمانی، کتاب تحفة الاخیار به فارسی در فضایح صوفیه [3]. وفات کرد در سنهٔ ۱۰۹۸ و قبرش در قبرستان قم واقع است در پشت قبر جناب زکریا بن آدم قمی.» [4]

مؤلف روضات در شرح حال ملا محسن فیض کاشانی می نویسد: ملا محمد طاهر قمی از مخالفان سرسخت وی بود، ولی در اواخر عمر از ظن بد در بارهٔ او برگشت. پس از قم پیاده به کاشان آمد و چون به در خانه ملا محسن رسید با صدای بلند گفت: یا محسن قد اتاک المسیئی! ملا محسن هم از خانه بیرون آمد و دست به گردن هم انداختند و معانقه کردند و یکدیگر را حلال نمودند. ملا محمد طاهر همان دم به قم بازگشت و گفت از این حرکت قصدم این بود که وجدانم آرام گیرد و سوءظنم تبدیل به حسن ظن شود. [5]

سوءظن وی به خاطر جنبه عرفان ملا محسن بوده که بد خواهان او را به تصوف متهم کرده بودند، و ملا محمد طاهر هم سخت با صوفیه مخالف بوده است، مخصوصاً با علمای طرفدار تصوف.

مؤلف روضات در حاشیه شرح حال او می نویسد: محدث نیشابوری (میرزا محمد اخباری مقتول در ۱۲۳۲) در کتابش موسوم به منیة المرتاد فی نفاه الاجتهاد نوشته است: از جمله دانشمندانی که اجتهاد را نفی کرده‌اند مولای مقدس ماهر محمد طاهر شیرازی قمی نجفی مصنف کتاب حجة الاسلام است، که از بزرگان مشایخ محدثین متأخر است و در زهد و تقوی، همچون مقدس اردبیلی است و از نظر طریقه و مسلک از او هم استوارتر می باشد.

وی در کتاب یادشده اهل اجتهاد را رد کرده، و در کتاب حکمت العارفین فلاسفه را رد

۱. سلاطین صفویه خود را از اولاد امام موسی الکاظم (ع) می دانستند و عقیده داشته‌اند که سید موسوی هستند، ولی این نسبت به ثبوت نرسیده است. جواب ملا محمد طاهر برای الزام خصم بسیار به موقع بوده است.

۲. روضات الجنات، ج ٤ ص ١٤٦.

۳. این کتاب چاپ شده و از بهترین کتب شناخت واقعی صوفیه است. وی در این کتاب می‌گوید من نخست سخت طرفدار تصوف و سران صوفیه بودم ولی به این علل برگشتم. تحفة الاخیار کتاب بسیار خوب و نشانه مهارت کامل نویسنده آن ملا محمد طاهر شیخ الاسلام در شناخت صوفیه است.

۴. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ٥٤٨.

۵. روضات الجنات، ج ٦ ص ٨١.

نموده و برهان شبهه ابن کمّونه[1] را جواب گفته، و در برهان قاطع و تحفة الاخیار مشرب صوفیه را تخطئه نموده، و در آغاز شرح تهذیب الاخبار به دفاع از طریقه اخباریها پرداخته است.

در بخش علامه مجلسی اصولی یا اخباری راجع به طریقه اخباری و اصولی و حد وسط آن که مشرب علامه مجلسی بوده، و پیدایش مسلک اخباری و علمای طرفدار آن سخن خواهیم گفت.

۱. سعد بن منصور بن سعد بن حسن بن هبة الله بن کمّونه متوفی در حله بسال ۶۸۳ از حکما و فلاسفه اسلام است. جد اعلای وی کمّونه یهودی بوده است. به همین جهت به خاطر شبهه مشهورش که دانشمندان بعد از وی پاسخها به آن داده‌اند متهم شده که بر همان خوی یهودی بوده است. ولی مرحوم مدرس تبریزی در «ریحانة الادب» ج ۶ ص ۱۲۸ از مرحوم شیخ محمد سماوی نجفی در پاسخ پرسش خود راجع به وی نقل می‌کند که آن دانشمند محقق گفته است مطابق نوشته های او ابن‌کمونه دانشمندی شیعی بوده است. اهل تحقیق سخن این دانشمند محقق را در بارهٔ ابن کمونه ببینند. به نظر ما غوغای مردم بغداد در بارهٔ او که ناگزیر شد به شهر حله از مراکز علمی شیعه فرار کند و در آنجا نزد فرزندش پنهان شود تا درگذشت، دلیل دیگری بر تشیع اوست که مورد بغض و کینه عامهٔ مردم بغداد قرار گرفته بود.

۱۷ ـ سید علیخان شیرازی

سید علیخان فرزند سید نظام الدین احمد بن معصوم شیرازی، از دودمان سید سند سید صدرالدین دشتکی شیرازی معاصر جلال الدین دوانی، و مقتول در سال ۹۰۳ به دست ترا کمه، در سال ۱۰۵۷ در مدینه منوره متولد گردید و همانجا نشو و نما یافت. پس از تحصیل علوم دینی و نگارش کتابهائی به هند رفت و سالها در آنجا اقامت داشت. آنگاه به مکه معظمه باز گشت، و از آن پس به ایران و اصفهان آمد. در اصفهان علامه مجلسی که خود جایگاهی بزرگ در علم و فضل داشته است، از وی اجازه می‌گیرد تا از طرق او نیز به مشایخ عامه و خاصه راه یابد.

سید علیخان از نوابغ نامی اسلام و تشیع است. شرح حالش به تفصیل در جلد پنجم مفاخراسلام می آید، و در اینجا به اجمال از وی یاد می‌کنیم: سید علیخان پس از مدتی اقامت در اصفهان که شاه وقت سلطان حسین صفوی پیشنهاد وزارت به او می‌کند[1]، واو نمی پذیرد به شیراز می رود و در بیضای فارس اقامت می‌کند و همانجا بسال ۱۱۲۰ ده سال بعد از علامه مجلسی زندگانی را وداع می‌گوید.

محدث نامی شیخ حر عاملی از وی که همعصر او بوده بدین گونه نام می برد: «سید بزرگوار علی بن میرزا احمد بن محمد معصوم حسینی، از دانشمندان عصر، دانشمند فاضل ماهر ادیب شاعر است. اوراست کتاب سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر، کتاب نیکوئی است که در آن اسامی دانشمندان عصر خود و اندکی قبل از آن و احوال و مؤلفات و بعضی از اشعار آنها را آورده است.»[2]

۱. یکی از اجدادش سید غیاث الدین منصور شیرازی حکیم و دانشمند مشهور نیز وزیر شاه طهماسب صفوی بوده است.

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۱۷۶.

از کتابهای مشهور دیگر وی شرح صحیفهٔ سجادیه، انوارالربیع، الدرجات الرفیعه است که همگی نمایندهٔ سلیقه و استادی وی در تألیف و تصنیف وحدیث و تاریخ و شعر و ادب است.

شیخ محمد علی حزین لاهیجی که او را در «بیضای» فارس دیده است تحت عنوان «ذکر سید الافاضل سید علیخان» می نویسد: پس از شیراز به محال بیضای فارس حرکت کردم و در آن محال در این زمان شهری نمانده، اما مشتمل است برقرای معمورهٔ بسیار و در خوش آب و هوایی ممتاز است... ودرآنجا بودسیدفاضل ادیب حسیب جلیل نحریرصدرالدین سیدعلیخان بن سید نظام الدین احمد حسینی رحمه الله. وی از احفاد استاد البشر امیرغیاث الدین منصور شیرازی علیه الرحمه، و فاضلی جامع و در علوم ادبیه یگانهٔ روزگار بود. شعر عربی را به بلاغت و متانتی که باید گفتی، و صاحب دیوان است، و در سنجیدن دقایق شعر عربی مثل او ندیده ام، و از مصنفات او است شرح مبسوط بر صحیفهٔ کامله، کتاب بدیعه[1] و غیر آن بغایت عالی همت و ستوده صفات و الحق نادرهٔ روزگار بود.

از مکه معظمه به اصفهان آمد و از سلطان مغفور (شاه سلطان حسین) احترام یافت. منصب صدارت را ارادهٔ تفویض به او داشتند، خواهندگان آن منصب کوششها کردند و وسیله ها برانگیختند، علّو همت آن سید عالیشان از معامله دنیاطلبان پهلو نمی نموده به شیراز و بیضا رفته عزلت گزید تا به رحمت ایزدی پیوست. القصه چند روز به صحبت ایشان فیض یاب شدم، و مودت و عاطفتی تمام به من داشت.»[2]

۱. همان انوار الربیع فی انواع البدیع است که در فنون و انواع شعر و قواعد آن نگاشته است.
۲. دیوان و تاریخ حزین، ص ۲۸.

تألیفات علامه مجلسی

شهرت علاّمهٔ مجلسی گذشته از مقام علمی و جامعیت و مرجعیتی که در دولت صفویه داشته است؛ اصولا مرهون تألیفات بسیار اوست که همه مفید و قابل استفاده عموم و در نهایت سلاست نوشته است. مخصوصاً کتابهای فارسی آن مرد بزرگ همه سودمند و از زمان تألیف و در عصر حیات مؤلّف تا کنون مورد استفادهٔ تمام شیعیان فارسی دان بوده و می باشد.[1]

کتابهای حیات القلوب، حلیة المتقین، حق الیقین، عین الحیوة، جلاء العیون، توحید مفضّل، زاد المعاد آن علاّمهٔ جلیل القدر ازکتبی است که هنور هم در اغلب خانه های مردم ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان و عراق و سواحل خلیج فارس و دیگر نقاط و غیره موجود و مرد و زن شیعه با رغبت تمام و میل فراوان آنها را می خوانند، و از آثار فکری و راهنمائی های آن رهبرعالیقدر استفاده می نمایند.

اغلب آنها بارها به چاپ رسیده و به زبانهای عربی و فارسی واردو ترجمه شده است علامه مجلسی و پدرش مجلسی اول نخستین دانشمندانی هستند که احادیث شیعه را به فارسی قابل استفاده و سلیس و ساده ترجمه کردند. چه پیش از آنها هر چند کتبی از طرف علمای دینی به فارسی ترجمه می شد، ولی قلم آنها روانی قلم این دو بزرگوار را نداشت و اغلب هم موضوعات غیر از اخبار و روایات بود.

محدّث نوری در فیض القدسی می نویسد: «یکی از اساتید بزرگ ما به یک واسطه از علاّمهٔ بحرالعلوم نقل می‌کرد که وی آرزو داشت تمام تصنیفات او را در نامهٔ عمل علامه مجلسی

۱. بحث از تألیفات علامه مجلسی را عیناً از مقدمه «مهدی موعود» ترجمه جلد ۱۳ «بحارالانوار» که در ۱۳۳۷ شمسی یعنی ۳۶ سال پیش نوشته ایم می‌آوریم. فقط چند مورد به نقل از بعضی از معاصرین و قصص العلما و خاتون‌آبادی و آقا احمد و اضافاتی از فیض القدسی را بر آن افزودیم.

بنویسند، و درعوض یکی از کتب فارسی مجلسی که ترجمه متون اخبار و مانند قرآن مجید در تمام اقطار شایع است در نامهٔ عمل او نوشته شود.»

سپس محدّث عالیقدر مزبور می‌گوید: «چرا علاّمهٔ بحرالعلوم این آرزو را نداشته باشد، با این که روزی و ساعتی از اوقات شبانه روزی مخصوصاً در ایام متبرّکه و اماکن مشرّفه نمی‌گذرد مگر این که هزاران نفر از عباد و صلحا و زهاد چنگ به ریسمان تألیفات وی زده و متوسل به تصنیفات او می شوند. یکی از روی کتاب او دعا می خواند و دیگری با نوشته های او مناجات می‌کند، و سومی از روی آن زیارت می خواند و چهارمی با خواندن آنها گریه و ناله سر می دهد، و از این راه همگی از نوشته او بهره‌مند هستند ... بلکه می‌گویم کمتر مراسمی است که برای امام حسین(ع) منعقد شود و علامه مجلسی در آن بهره‌ای نداشته باشد، و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.»[۱]

قبلاً در عنوان «ولادت علامه مجلسی» از وقایع السنین میر عبدالحسین خاتون آبادی معاصر علامه مجلسی ضمن وقایع ۱۰۳۷ نقل کردیم که گفته بود: «ولادت رئیس المحدثین علی الاطلاق و من یجوز علیه اطلاق هذه المنقبة بالاستحقاق فاضل عالم کامل شیخ الاسلام و المسلمین مولانا محمد باقر مجلسی ... و تا حال که روز پنجشنبه نوزدهم صفر است از هزار و صد و چهار (۱۱۰۴) بحمدالله تعالی عامه و خاصهٔ اهل روزگار از افادات و کتب مصنفه او مستفید و منتفع می شوند. متع الله المؤمنین بطول بقائه».

میر محمد صالح خاتون آبادی دامادو شاگرد وی در کتاب حدائق المقربین که راجع به آن سخن خواهیم گفت، می نویسد: حقوق آن بزرگوار بر دین از چند جهت است:

اول از جهت شرح نمودن کتب اربعه، زیرا که مشایخ ثلاثه یعنی شیخ کلینی و شیخ ابن بابویه (صدوق)، و شیخ طوسی قدس الله ارواحهم کثیری از احادیث را در کتب اربعه جمع و تألیف نموده‌اند، و غایت سعی و نهایت اهتمام در تهذیب و ایراد آن اخبار به کار برده‌اند، ولیکن متعرض شرح و توضیح و تبیین آن احادیث نشده‌اند، و بدین جهت احادیث مشکله و اخبار مفصله در پردهٔ خفا مستور مانده است، و بدون شرح و حواشی از آن کتب منتفع نمی توان شد، و علمای سلف نیز متعرض این امر نشده‌اند.

و آن بزرگوار بر آن کتب شروح نوشته اند، و اسناد احادیث را متعرض شده، و متون آنها را به وجه اتم و اکمل شرح و بیان نموده، و برای اکثر احادیث مشکله معانی متعدده و احتمالات

۱. فیض القدسی، ص ۲۰.

متکثره ایراد فرموده تا آن که امروز بحمدالله تعالی کتب حدیث به مرتبه‌ای رسیده که اکثر اهل علم که خبری از اخبار ندارند، و احادیث را در خدمت استاد نخوانده‌اند، و از مشایخ اخذ ننموده‌اند، به برکت شروح آن عالی مقدار درس حدیث می‌گویند، و به وسیلهٔ شروح او از تصحیف و تحریف مصون و محروس‌اند. و این شروح، شرح کافی است و شرح تهذیب که هر یک زیاده بر صد هزار بیت است.

و چون والد مرحوم او بر من لایحضره الفقیه شرح عربی و فارسی نوشته، و بر استبصار، بنا به فرمودهٔ او، این حقیر شرح نوشته‌ام، بر این دو کتاب شرح ننوشتند! و شرح کافی او ناتمام است، و بنابر وصیت آن مرحوم مبرور این حقیر اکنون به اتمام آن اشتغال دارم. انشاءالله به میامن الطاف الهی به اتمام رسد.

دویم آن که احادیث کتب اربعه در جنب سایر احادیث شیعه قلیلی است از کثیر، و اکثر احادیث شیعه در آن کتب مسطور نیست، و جمعی از متقدمان علما مانند عیاشی و علی بن ابراهیم و ابن بابویه‌و شیخ طبرسی و غیر ایشان بعضی از آن احادیث را در مصنفات دیگر غیر کتب اربعه جمع و تدوین نموده‌اند، و برخی دیگر در اصول اربعمأة مسطور بوده، و به کتب دیگر نقل نشده.

آن بزرگوار احادیث کتب آن علمای اخیار را با احادیث بعضی از اصول اربعمأة که بعد از تفحص بسیار به دست او آمده، از اطراف عالم آنها را تحصیل نموده بود، همه را در کتاب بحارالانوار جمع نمود، و از نسخه‌های متعدده که به دست آورده بود تصحیح نمود و «بیان» و «توضیح» فرمود، و حل‌های مختلف که از علمای سلف و خلف دست به دست به او رسیده بود، و حل که به خاطر خطیر او رسیده بود، در آن کتاب ایراد نمود.

و در هر باب آیات کریمه قرآنی را که مناسب به آن باب بود نقل نمود، و به تفسیر و تأویل آن آیات پرداخت، و اقوال مفسران را که در تفسیر آن آیات ذکر نموده‌اند، درج نمود، و به صواب و خطای آن اقوال اشاره فرمود، و احادیث آن باب را بر آیات تطبیق نمود.

اقاویل حکما و متکلمان را در بسیاری از مباحث ایراد نمود و بر جرح و تعدیل آنها اشاره فرمود، و چنین کتابی تا امروز در میان علمای شیعه مصَنّف و مؤلَف نشده، و بدون تأیید الهی کسی را قدرت بر نوشتن چنین کتابی نیست.

این کتاب مستطاب بیست و پنج مجلد است، و هفده مجلد آن به اتمام رسیده، و قریب هفتصد هزار بیت است، و هشت مجلد دیگر به بیاض نرفته، و احادیث آن مجلدات بدون شرح و بیان نوشته شده، و به این خاطر وصیت اتمام آنها فرموده‌اند. انشاءالله العزیز بعد از اتمام

شرح کافی به این سعادت فائز گردم.

سیم مؤلفات فارسی اوست که تألیف نموده مانند حق‌الیقین و عین‌الحیات و حلیة‌المتقین و حیات‌القلوب و جلاء‌العیون و کتب ادعیه و سایر رسائل که هر یک از این کتب در غایت نفع و موجب هدایت اهل ایمان است، و به برکت این کتب در اکثر اطراف عالم عوام عارف به مسائل و اعمال گردیده‌اند و هدایت یافته‌اند، و در کم بلدی و ناحیه و خانه‌ای است که بعضی از آن کتب نباشد، و به وسیله آن کتب جمعی هدایت نیافته باشند[1] ... و آثار او و مؤلفات او تا روز قیامت در میان شیعه جاری و مثوبات آن به روزگار آن مقرب درگاه باری عاید می‌گردد.

مؤلفات او از عربی و فارسی چنانچه (چنانکه) تخمین شده هزار هزار و چهار صد و بیست و کسری است و به حساب عمر شریف او که حساب نمودیم به ازای هر روز تخمیناً پنجاه و سه بیت و کسری می باشد.»

آقا احمد بهبهانی در مرآت‌الاحوال می نویسد: مصنفات آن عالی درجات بحدی مقبول طباع شده و به درجهٔ اشتهار رسیده که از بلاد کفر و اسلام جائی نخواهد بود که از آنها خالی باشد. از جمعی ثقات شنیدم که در ازمنهٔ سابقه یک کشتی طوفانی شد و مردمان کشتی بعد از رنج و محنت بسیار در جزیره‌ای فرود آمدند که اصلا از اسلام اثری نبود، و در خانهٔ شخصی مهمان شدند. هنگام صحبت معلوم شد که آن شخص مسلمان است.

به او گفتند با وجود آن که این قریه دارالکفر است و از اسلام در آن نشانی نیست و تو نیز به شهر مسلمانان نرفته‌ای باعث بر اسلام تو چیست؟! آن شخص به ـ درون ـ خانه رفته کتاب حق‌الیقین مرحوم مجلسی را آورد و گفت: من و قبیلهٔ من به شرافت و ارشاد این کتاب به درجهٔ اسلام رسیده ایم.»

گرچه تألیفات علامهٔ مجلسی نوعاً در اخبار ائمه طاهرین است، ولی از موضوعاتی که وی به مناسبت اخبار وارده در تألیفات و تصنیفات خود مورد بحث قرار داده، پیداست که شخصاً در تمام علوم وارد بوده و از هر علمی بهره‌ای وافر داشته است.

اگر روزی دانشمند با کمالی همت کند و کلّیهٔ بیان و توضیح‌ها و نکات جالب و مطالب پرمغز و گاهی منحصر به فرد او را از میان تألیفات وی بیرون آورد و بعد از تهذیب و تنقیح در کتابی، بلکه کتابهائی، مرتّب و منظّم کند، آن وقت است که می توانیم کاملاً پی به مقام شامخ علم و فضل و تتبع و احاطهٔ آن رادمرد با کفایت شیعه ببریم، آن وقت است که او را فقیهی

۱. جهت چهارم تا ششم را در بخش «علامه مجلسی در نظر دانشمندان عصر خود» خواهیم دید. چند سطر بعد هم از «جهت ششم» اخذ شده است.

اصولی، و محدّثی اخباری، و حکیمی الهی، و فیلسوفی منطقی، و مهندسی ریاضی، و واعظی مطلّع، و متکلّمی زبردست، دارای علوم غریبه، و فنون نادره، با ذوقی سرشار، و قریحه‌ای سیّال، و قلمی سریع می بینیم، و چنانچه بخواهیم از روی انصاف و کمال بی طرفی این معانی را در شخصی مجسّم کنیم حقاً کسی جز علاّمهٔ مجلسی را نخواهیم دید!

اینک فهرست کامل تألیفات و تصنیفات فارسی و عربی او را مطابق نقل فیض القدسی علاّمهٔ نوری و مقدّمهٔ آقای ربّانی شیرازی در اول بحارالانوار طبع جدید، به نقل از الذریعه علاّمهٔ جلیل القدر آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی در زیر از لحاظ خوانندگان محترم می‌گذرانیم و هر کدام چاپ شده توضیح می دهیم.

خوشبختانه اغلب آثار علامه مجلسی از دست فنا محفوظ مانده و آنها که چاپ نشده نیز نسخ خطی آن یافت می شود.

تعداد ابیات تألیفات علامه مجلسی

میر محمد صالح خاتون آبادی شاگرد برازنده و داماد علامه مجلسی که می‌گوید سی سال در خدمت آن جناب تحصیل کرده است، می نویسد: «مؤلفات او از عربی و فارسی چنانچه تخمین شد هزار هزار و چهار صد و دو هزار (۱۰۰۴۲۰۰) بیت و کسری است، و به حساب عمر شریف او که حساب نمودیم به ازاء هر روز تخمیناً پنجاه و سه بیت و کسری می شد»[1]

آقا احمد در مرآت الاحوال می نویسد: «بعضی از ثقات علمای اعلام از تلامذهٔ آن مرحوم اسامی و عدد ابیات تصانیف آن جناب را ضبط کرده است ... و عدد ابیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی و فارسی چهارده لک[2] و دو هزار و هفتصد بیت می شود، و هر لک عبارت ازصدهزاربیت می شود، و هر گاه بر سن آن مرحوم که هفتاد و سه سال است بی زیاده و کم قسمت شود نوزده هزار و دویست و پانزده حرف می شود، و ماهی یکهزار و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهار لک حرف می شود، و روزی پنجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف حرف می شود، و اگر به سن تکلیف که پنجاه و هشت سال است قسمت شود سالی بیست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت (۲٤۱۷۷) بیت و سی حرف می شود، و ماهی دو هزار و چهارده بیت

۱. حدائق المقربین نسخه خطی. قبلاً گفتیم که هر بیت یک سطر پنجاه حرفی است.
۲. چون کتاب را در هند نوشته این لفظ هندی را به کار برده است.

(۲۰۱۴) و چهل حرف می شود، و روزی شصت و هفت بیت و هشت حرف می شود. تمام شد کلام فاضل مذکور در شرح احوال تصنیفات آن جناب».[۱]

ل[illegible] وان كان فنا من اسمه [illegible] الغفران واستغفر
الاساءة عن لبس شعار الاحزان واسالة الدمع المتتاره حتى
فارق هذا المقام ويداه صفر من عطايك خالية من حبائك
فاسهم اللهم له من ثواب الباكين ما يوصله به الى درجة
الخاشعين واحشرنا مع النبيين والمرسلين والصديقين
وفي زمرة الشهداء والصالحين وآخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمين تم الكتاب
بعون الملك الوهاب وفرغ من نسخه
اقل العباد سيد على الحسينى المهلا
وكان ذلك في منتصف شهر
رمضان المبارك في شهور
سنه احدى وثمانين
بعد الف من الهجرة النبوية
لاصحابها الصلوة
والسلم

[illegible]
في شهر رمضان [illegible]
في المشهد المقدس الغروي [illegible]
[illegible]
محمد تقي [illegible]

دستخط مبارک علامه مجلسی قدس سره در حاشیهٔ
صفحهٔ آخر نسخهٔ مثیر الأحزان که ضمیمهٔ ان کتاب ذوب
النضار است و در نجف اشرف نویسانده و خود
مقابله و تصحیح فرموده و از مآخذ بحار قرار داده است
نسخه در اجزاء چاپ نشده (فهرست کتب خطی
کتابخانه‌های اصفهان، و تکملة الذریعه) معرفی شده است
دستخط [illegible] سید محمد علی روضاتی

۱. گویا «فاضل مذکور» همان سید محمد بن احمد حسینی لاهیجانی باشد که از شاگردان علامه مجلسی بوده است.

تعداد تألیفات علامه مجلسی

آقا احمد در فهرست منقول از فاضل مذکور جمعاً ۷۰ کتاب عربی و فارسی علامه مجلسی را نام می برد. این تعداد کم و بیش در روضات الجنات و دیگر کتب هم آمده است. مرحوم مدرس تبریزی در ریحانة الادب جمعاً ۷۷ کتاب علامه مجلسی را ذکر می‌کنند. ما نیز در سال ۱۳۳۷ جمعاً ۹۵ جلد از آثار علامه مجلسی را به عربی و فارسی نام بردیم.

آقای سید مصلح الدین مهدوی از مجموع مآخذ و منابع و بیشتر الذریعه علامه تهرانی جمعاً ۱۶۹ کتاب علامه مجلسی را ذکر می‌کنند، و پیرامون آنها شرح می دهند که از این نظر ایشان سهم بیشتری دارند.

در اینجا ما به اختصار جمعاً ۱۶۰ کتاب از آثار علامه مجلسی را به فارسی و عربی نام می بریم، و نظر خود را در باره تألیفات علامه مجلسی جداگانه ابراز می داریم.

تألیفات فارسی علامه مجلسی

۱ - **حیات القلوب**، سه جلد و از تألیفات مشهور علامه مجلسی است. جلد اول تاریخ انبیا، جلد دوم تاریخ حیات رسول اکرم (ص)، و جلد سوم زندگانی ائمه اطهار و تاریخ خلفا است. این سه جلد در حقیقت ترجمه گزیده از جلد پنجم، ششم و هفتم بحارالانوار است. کتاب در ایران و عراق[1] و هند بارها چاپ شده و به نظم درآورده‌اند و به عربی نیز ترجمه شده است. جلد اول در سال ۱۰۸۵ در مشهد و جلد دوم در ۲۵ ذیجحه ۱۰۸۷ گویا در اصفهان نگارش یافته است.

۲ - **عین الحیات**، شرح وصیت پیغمبر (ص) به ابوذر غفاری، در آغاز کتاب شرح حال ابوذر را نوشته و در ماه شعبان ۱۰۷٤ تألیف آن به پایان رسیده است. بارها چاپ شده است.

۳ - **مشکات الانوار**، در فضیلت و آداب قرائت قرآن مجید، مکرر چاپ شده است.

٤ - **مشکات الانوار**، مختصر عین الحیات است، در تبریز و تهران و هند چاپ شده است.

۵ - **جلاء العیون**، در تاریخ چهارده معصوم (ع)، تاریخ ختم ٦ محرم ۱۰۸۹ است، بارها در ایران و عراق و هند چاپ شده است. از کتابهای مطلوب و مشهور علامه مجلسی است.

۱. باید دانست که این شهرها و کشورها تا زمان تألیف الذریعه بوده، و بعدها هم شاید در جاهای دیگر چاپ شده باشد.

۶ ـ زاد المعاد، در اعمال ماه‌ها و زیارات است، مشتمل بر یک مقدمه و ۱۴ باب وخاتمه. باب چهاردهم آن خود رساله مستقلی است در خمس و زکات و اعتکاف که علامه مجلسی آن را در این کتاب هم آورده است. تألیف آن در ماه رمضان ۱۱۰۷ انجام گرفته است. زاد المعاد از کتب مشهور علامه مجلسی و پیش از چاپ مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی معروف‌ترین کتاب ادعیه و زیارات بوده و بارها چاپ شده است.

۷ ـ ربیع‌الاسابیع، چنانکه از نامش پیداست (بهار هفته‌ها) در اعمال روزها و شبهای هفته است، مخصوصاً شب و روز جمعه، به طوری که دو سوم کتاب اختصاص به جمعه دارد. در ۲۲ جمادی الاولی ۱۰۹۹ به انجام رسیده است. محرم ۱۳۱۳ هـ . ق در اصفهان چاپ شده است.

۸ ـ تحفة الزائر، نیز از کتب مشهور علامه مجلسی است. مجلسی کتاب مزاربحارالانوار را در سال ۱۰۸۱ تألیف نموده، و در ماه صفر ۱۰۸۵ فقط زیاراتی را که به طرق معتبر نقل شده در این کتاب آورده است. کتاب دوازده باب و خاتمه است. بارها چاپ شده است. بهترین چاپ آن زیر نظر مرحوم آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری انجام گرفته است.

۹ ـ اختیارات الایام صغیر یا اختیارات ایام، این کتاب دو بار تألیف شده، یکی کوچک در سه فصل و یک خاتمه بدین گونه: فصل اول در اختیار ایام ماه، فصل دوم در اختیار ایام هفته، فصل سوم اموری که موجب رفع نحوست ایام و ساعات است. خاتمه در ترجمه حدیثی است که احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال را بیان می دارد، در ذیحجه ۱۰۷۸ تألیف شده است. تاکنون چاپ نشده است.

۱۰ ـ اختیارات الایام کبیر، در سعد و نحس روزهای هفته و ماه و ساعت و شناختن زوال و قبله و محرم‌نامه و نوروزنامه و غیره ـ یک نسخه این کتاب در ۱۰۷۲ و نسخه دیگر در ۱۰۷۸ و نسخه سوم در ۱۰۸۸ توسط کُتّاب نوشته شده است. مؤلف روضات الجنات در انتساب این کتاب تردید دارد، و می‌گوید بعضی آن را به ملا محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی معاصر علامه مجلسی نسبت می دهند.

۱۱ ـ انشاء الاشتیاق، در سیصد سطر که آن را علامه مجلسی پس از مراجعت از زیارت نجف اشرف به اصفهان در اشتیاق آن عتبه مبارکه نوشته است.

۱۲ ـ اوقات الظهر و العصر و نوافل آنها، نیز قریب سیصد سطر، در ۱۴ ذی حجه ۱۰۹۷ نوشته است.

۱۳ ـ رسالة بداء، بداء یعنی تغییر ارادهٔ خداوندی در مواردی خاص و به جهاتی مخصوص، از مسائل کلامی اسلامی است. جداگانه و ضمن مجموعه‌ای چاپ شده است.

۱٤ ـ تحدید درهم درفطره.

۱۵ ـ تحدید صاع درفطره.

۱۶ ـ تحدید کُر.

۱۷ ـ ترجمه توحید مفضل، ظاهراً در سال ۱۰۹٤ نوشته شده است. توحید مفضل از کتب گرانقدر شیعه امامیه است که طی آن حضرت صادق(ع) فلسفه آفرینش را به طرز ساده‌ای برای شاگردش مفضل بن عمر حفصی شرح می دهد، و باید آن را گوشه‌ای از فلسفه اصیل اسلامی نامید. بارها چاپ شده است.

۱۸ ـ ترجمه زیارت جامعه کبیره، که از زیارات مهم دینی و عقیدتی شیعی است.

۱۹ ـ ترجمه و شرح دعای جوشن کبیر، دعای جوشن کبیر گفتار امام زین العابدین علیه السلام است، و مشتمل بر هزار و یک نام خدا می باشد. نام دیگر آن ترجمه اسماء الحسنی است.

۲۰ ـ ترجمه حدیث جبر و اختیار، یا جبر و تفویض، حدیث اینست که امام صادق(ع) در پاسخ مسائل فرموده است: لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین یعنی کارهای خدا نه جبر مطلق و نه تفویض محض است، بلکه چیزی میان این دو است، در ماه رجب ۱۰۸۹ ترجمه و شرح شده است.

۲۱ ـ ترجمه حدیث رجاء بن ابی ضحاک، این حدیث در کتاب عیون اخبار الرضا(ع) است. چون رجاء بن ابی ضحاک سردار و سیاستمدار معروف که از جانب مأمون خلیفه عباسی مأمور شد امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو پایتخت او ببرد، و او حدیث را در راه خراسان از حضرت شنیده است، علامه مجلسی نیز در راه زیارت مشهد مقدس در ماه ربیع الاول ۱۰۷۸ آن را ترجمه کرده است!

۲۲ ـ ترجمه حدیث ستة اشیاء. حدیث از حضرت صادق(ع) است: قال: ستة اشیاء لیس للعباد فیها صنع: المعرفة والجهل والرضا والغضب والنوم والیقظه. یعنی شش چیز است که مردم در آن دخالتی ندارند: معرفت، جهل، رضا، غضب، خواب و بیداری.

علامه مجلسی این حدیث را ترجمه و شرح کرده است. شاید منظور این است که این شش چیز معلول علت هائی است که تا آن علل پدید نیاید، اینها نیز تحقق پیدا نمی‌کنند.

۲۳ ـ ترجمه حدیث سعد بن عبدالله اشعری، این حدیث به تفصیل در جلد ۱۳ بحارالانوار آمده، و ما در مهدی موعود ترجمه کرده ایم و پاورقی مفصلی هم راجع به صحت و سقم آن نوشته ایم. در مفاخر اسلام ج ۲ نیز مفصلاً پیرامون آن به مناسبت شرح حال سعد بن عبدالله بحث کرده‌ایم.

۲٤ ـ ترجمه دعای سمات، دعای سمات از ادعیه مشهور است.

۲۵ - ترجمه طب الرضا. طب الرضا شرح مفصلی از حضرت رضا علیه‌السلام پیرامون بهداشت و مسائل پزشکی است که به درخواست مأمون خلیفه عباسی نوشته است، و خود نمایانگر آگاهی علمی آن وجود مقدس در امر صحت و سلامتی انسان و طب و بهداشت در اسلام است.

۲۶ - ترجمة الصلاة، یا آداب نماز خواندن.

۲۷ - ترجمه حدیث عبدالله بن جندب، عبدالله بن جندب از اصحاب مشهور و موثق امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است.

۲۸ - ترجمه عهدنامه مالک اشتر - مالک اشتر سردار معروف امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وقتی در سال ۳۸ هجری خواست از جانب حضرت به مصر برود و بر آن کشور از جانب حضرت حکومت کند، امیرالمؤمنین این فرمان را که جهان‌بینی آن حضرت و برنامه ادارهٔ دنیائی است (نه تنها کشوری) برای او نوشت و سید رضی آن را در نهج‌البلاغه آورده است. این فرمان را باید جهان‌بینی امیرالمؤمنین یا سیاست ملکداری آن حضرت نامید. مالک اشتر در شهر العریش مصر در صحرای سینا به وسیله سم با دسیسه معاویة بن ابی سفیان شهید شد و به مصر نرسید ولی فرمان او جاوید ماند.

۲۹ - ترجمه فرحة الغری، فرحة الغری، تألیف سید عبدالکریم بن طاووس متوفای سال ۶۹۳ است که آن را در تعیین محل قبر جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشته است. غری از اسامی نجف اشرف است، و فرحة الغری یعنی شادی نجف!

۳۰ - ترجمه و شرح قصیدهٔ تائیه دعبل خزاعی، دعبل بن علی خزاعی متوفی به سال ۲۴۶ ه‍ ق در سال ۲۰۲ از بصره به مرو رفت و قصیدهٔ تائیه خود را که در بارهٔ مصائب اهل بیت عصمت و مظلومیت آنها مخصوصاً فاجعه کربلا سروده بود در حضور حضرت رضا علیه‌السلام خواند، و حضرت او را تحسین کرد و دو خلعت بخشید - از شعرهای مشهور آن اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

علامه مجلسی این ترجمه و شرح را به خواهش شاه سلطان حسین صفوی نوشته است. قصیدهٔ دعبل ۱۲۰ بیت است، و اخیراً چاپ شده است.

۳۱ - ترجمه قصهٔ یوذاسف و بلوهر. داستان جالب و خواندنی یوذاسف و بلوهر را علامه مجلسی در جلد هفدهم بحارالانوار نقل کرده و در کتاب عین‌الحیات ترجمه آن را آورده است.

۳۲ - ترجمه حدیث قیامت، یا جنت و نار و بهشت و دوزخ.

۳۳ - ترجمه دعای مباهله.

۳۴ - ترجمه حدیث مفضل در بارهٔ رجعت. الكلام من كلام الرازي انها رسالة الرجعة

۳۵ - **ترجمه نامه حضرت صادق(ع)** به عبدالله نجاشی والی اهواز.

۳۶ - ترجمه نامه حضرت صادق (ع) به مفضل بن عمر، به نام رساله اهلیلجه هم خوانده شده است، زیرا حضرت در این نامه اشاره به مناظرهٔ خود با طبیب هندی می‌کند که از جمله با وی راجع به هلیله سخن گفته است، و هلیله در عربی اهلیلجه است.

۳۷ - **جزیه و احکام آن**، جزیه مالیاتی است که اهل کتاب یعنی یهود و نصارا که معتقد به کتاب آسمانی هستند باید به دولت اسلام بدهند.

۳۸ - **جواب مسائل حاج‌ملامحمود**، در سال ۱۰۹۳ نوشته شده است.

۳۹ - **جوابات المولی خلیل بن غاری**، در بارهٔ این کتاب جداگانه سخن می‌گوئیم.

۴۰ - **حدود وتعذیرات**، در پنجم جمادی الاولی سال ۱۱۰۲ نوشته است.

۴۱ - **حکمت شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام.**

۴۲ - **حلیة المتقین**، در پنجم رجب سال ۱۰۷۹ بعد از تألیف **عین الحیات** نوشته است، و بارها چاپ، و به عربی واردوهم ترجمه شده است. این کتاب در آداب زندگی فردی و اجتماعی اسلامی است، و تا نیم قرن پیش مورد توجه خاص خانواده‌های با ایمان ایرانی بود.

۴۳ - **رسالهٔ رضاع**، در احکام فقهی شیر دادن بچه است.

۴۴ - **رساله در زکات و خمس و اعتکاف.**

۴۵ - **رساله آداب سهام**، و به نام سهم الارث هم موسوم است.

۴۶ - **شرح احادیث غامضه**، در سال ۱۰۹۰ نوشته است.

۴۷ - **رساله شکیات**، به نام شکوک الصلاة هم نامیده شده است.

۴۸ - **صراط النجاة**، ترجمه و شرح حدیث اعرابی که در جنگ جمل ازمعنی واحد از امیرالمؤمنین سؤال نمود و حضرت جواب فرمود. مؤلف **روضات الجنات** و مؤلف **فیض القدسی** گفته‌اند: شاید این رساله از ملا محمد باقر لاهیجی معاصر مجلسی باشد.

۴۹ - **صراط النجاة**، در شرح گناهان کبیره و صغیره.

۵۰ - **صفات ذات و صفات فعل خداوند.**

۵۱ - **صوم ماه شعبان.**

۵۲ - **صیغ العقود و النکاح**، به عقدنامه هم معروف است.

۵۳ - **رسالهٔ طریقهٔ حقه.** اثبات حقانیت مذهب شیعه امامیه. شاید همان وصیت‌نامه راجع به اعتقادات حقه باشد.

۵۴ - **فقه المجلسی**، مشتمل بر فتاوی علامه مجلسی در تمام ابواب فقه از طهارت تا

دیات.

۵۵ - **رساله کفارات**، انواع کفاراتی که به شخص متخلف تعلق می‌گیرد.

۵۶ - **کیفیت سلوک ولاة عدل با کافه عباد**، تاریخ تحریر ۱۱۰۳.

۵۷ - **مال النواصب**، در بارهٔ اموال ناصبی ها که علی علیه السلام را دشمن می دارند.

۵۸ - **رساله متعه**، یا عقد موقت که صیغه هم خوانده می شود.

۵۹ - **محاسبه شهور**، در هفت مقصد.

۶۰ - **محرم نامه در احکام نجوم.**

۶۱ - **مفاتیح الغیب**، در فضیلت و اوقات استخاره،مرتب برفاتحه و هشت مفتاح و خاتمه. در ماه رمضان ۱۱۰۴ نوشته و تصریح کرده که «در مدت چندین شب تألیف شده است.»

۶۲ - **مفتح الشهور درنجوم**، و این که آیا باید ماه های شمسی را انتخاب نمود یا قمری و چگونگی اوائل ماه، در شش (هفت) مقصد تألیف کرده، ودر ۱۱ شوال ۱۱۰۹ به پایان رسیده است. شاید همان رساله محاسبه شهور یا شرح احادیث غامضه باشد.

۶۳ - **مقباس المصابیح**، در ادعیه وارده و تعقیبات نمازها و اذکار سجده و ادعیه ساعات روز در ده فصل. در ۱۰۷۷، یا ۱۰۹۶ تألیف و بارها چاپ شده است.

۶۴ - **مناجات نامه.**

۶۵ - **مناسک حج**، مختصر و مفصل. مفصل آن در ماه شوال ۱۰۸۰ تألیف شده است.

۶۶ - **نجات یا اصول عقاید** در اصول دین که برای عامه مردم نوشته و یک مقدمه و هشت باب است، در شب شنبه ۲۱ ربیع الاول سال ۱۰۹۹ نوشته شده است.

۶۷ - **آداب الحج.**

۶۸ - **آداب الصلوة** (آداب نماز شب).

۶۹ - **اثبات الرجعه**، یا رسالة الرجعه، یا رسالة فی الرجعه، در ۱۹ رجب ۱۰۷۲ تألیف شده است.

۷۰ - **ادیان وامم**، به فارسی و عربی.

۷۱ - **آداب تجهیز الاموات** مرتب بر پنج فصل. همان احکام الجنائز، یا **تجهیز الاموات.**

۷۲ - **جوابات بعض فضلاء خراسان.**

۷۳ - **جوابات بعض المتدینین من اهل کاشان.**

۷۴ - **توقیعات**، نامه هائی که از ناحیهٔ مقدسه امام زمان(ع) صادر شده و مجلسی آن را جمع اوری و ترجمه نموده است. چاپ شده است.

۷۵ - ثواب دعای جوشن کبیر.

۷۶ - جوابات سید حامد بن محمد بدلاء مشهدی.

۷۷ - رساله در نذر.

۷۸ - رسالهٔ اعتقادات به فارسی غیر از اعتقادات معروف که عربی است.

۷۹ - رساله در نکاح، یعنی عقد ازدواج و نام دیگرش نکاحیه است.

۸۰ - وصف نمازهای پنجگانهٔ حضرت رضا(ع)، در سال ۱۰۸۷ تألیف شده است.

۸۱ - اخبار وعد و وعید، شاید همان بهشت و دوزخ یا جنت و نار باشد.

۸۲ - وفات سلمان فارسی - پایان این کتاب بدین گونه است: «و چون از او می پرسیدند که تو پسر کیستی؟ می‌گفت: من سلمان پسر اسلامم و از فرزندان آدمم.»!

۸۳ - کتابی در علم کلام، به سال ۱۱۰۸ از تألیف آن فراغت یافته است.

۸٤ - اصول العقائد، یا رسالهٔ نجات در اصول دین که برای عامه مردم نوشته و مشتمل بر یک مقدمه و هشت باب است. در شب شنبه ۲۱ ربیع الاول سال ۱۰۹۹ تألیف شده است.

۸۵ - وصیت مجلسی راجع به اعتقادات حقه.

۸٦ - هفتاد دعا در تعقیب نمازهای پنجگانهٔ شبانه روزی، و برای هر نماز ۱٤ دعا، و هر دعا از یکی از معصومین چهارده گانه علیهم السلام است. از نماز ظهر شروع و به نماز صبح ختم می شود.

تألیفات عربی علامه مجلسی

۸۷ - بحارالانوار، مشهورترین تألیف و اثر پربار و بلند آوازهٔ علامهٔ مجلسی که آن را در ۲۵ جلد تدوین کرده است. در بارهٔ این کتاب در خلال مطالب گذشته و آینده به اجمال و تفصیل شرح و بسط زیاد داده و خواهیم داد. فهرست اجمالی ۲۵ جلد بحارالانوار بدین گونه است:

۸۸ - جلد اول - مشتمل بر کتاب عقل و جهل، فضیلت علم و علما و طبقات آنها، حجیت اخبار و قواعدی که از آنها استخراج می شود، مذمت قیاس، با مقدمهٔ مفصل در بارهٔ مصادر و مآخذ بحارالانوار و رموز آنها و مطالب سودمند رجالی و تراجم. این جلد شامل ٤۰ باب است[1] چند بار به فارسی ترجمه شده است.

۱. ۲۵ جلد بحارالانوار در چاپ جدید در ۱۰۱ جلد به قطع وزیری چاپ شده است. درمقدمه جلد اول شرح حال علامه مجلسی و مشایخ روائی او از علمای طراز اول پیشین به قلم مرحوم شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی آمده است.

[illegible]

بحار الانوار چاپ سنگی تبریز

۸۹ ـ جلد دوم ـ کتاب توحید (یگانگی خداوند) و صفات ثبوتیه و سلبیه، و غیر از عدل خداوند، و اسماء حسنای ذات الهی، توحید مفضل، رسالهٔ اهلیلجه منسوب به حضرت صادق(ع) و شرح آنها: در اول ربیع الاول ۱۰۷۷ به انجام رسیده و به فارسی ترجمه شده است. ۳۱ باب.

۹۰ ـ جلد سوم ـ کتاب عدل و مشیّت و اراده خدا و قضا و قدر الهی، هدایت، ضلالت امتحان، طینت، میثاق، توبه، علل احکام، مقدّمات مرگ و مؤخرات آن، ۵۹ باب. تاریخ ختم ۱۱ محرم ۱۰۸۰.

۹۱ ـ جلد چهارم ـ کتاب احتجاجات و مناظرات ائمه و علمای بزرگ بامخالفین، و تمام کتاب علی بن جعفر علیه‌السلام، در ۸۳ باب، ربیع الثانی ۱۰۸۰.

۹۲ ـ جلد پنجم ـ احوال پیغمبران و سرگذشت آنها، ۸۳ باب. ماه رمضان ۱۰۷۷. به فارسی ترجمه شده است.

۹۳ ـ جلد ششم ـ احوال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و جمعی از پدران آنحضرت، معراج، حجة الوداع، حقیقت معجزه، و چگونگی اعجاز قرآن، شرح حال سلمان، ابوذر، عمار یاسر، مقداد و برخی دیگر از بزرگان اصحاب آن سرور، ۷۲ باب. رمضان ۱۰۸٤. به فارسی هم ترجمه شده است.

۹٤ ـ جلد هفتم ـ در مشترکات احوال ائمه علیهم السلام و شرائط امامت و چگونگی ولادت آنها، و شئون غریبه و علوم و برتری آنها نسبت به پیغمبران سابق، و ثواب دوستی آنان و فضیلت ذریهٔ آن ذوات مقدّس، و پاره‌ای از مناظرات علماء، مانند شیخ مفید، سید مرتضی، و طوسی با مخالفین، ۱۵۰ باب، ذی حجه ۱۰۸٦ به فارسی هم ترجمه شده است.

۹۵ ـ جلد هشتم ـ فتن و محن (فتنه هائی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روی داد سیرت خلفا و آنچه در روزگار آنها اتفاق افتاد) جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان، غارتگری معاویه در اطراف عراق، احوال بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شرح قسمتی از اشعار منسوب به آنحضرت، و شرح بعضی از نامه های آن وجود مقدس، ٦۲ باب. آخر ذی حجهٔ ۱۰۹۰. به فارسی هم ترجمه شده است.

۹٦ ـ جلد نهم ـ زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، از ولادت تا شهادت، سرگذشت ابوطالب پدر آنحضرت و ایمان او، گروهی از اصحاب امیرالمؤمنین، و روایات وارده در امامت امامان دوازده گانه، ۱۲۸ باب. ۲٤٦، ۱۰۷۹. به فارسی هم ترجمه شده است.

۹۷ ـ جلد دهم ـ زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و امام حسن مجتبی و امام حسین علیهماالسلام، خروج مختار و خونخواهی از قتله کربلا، ۵۰ باب. به فارسی هم ترجمه

شده است.

۹۸ - **جلد یازدهم** - زندگانی ائمه چهارگانه بعد از امام حسین یعنی: امام زین العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام و جماعتی از اصحاب و فرزندان آنها، ٤٦ باب. شوال ۱۰۷۷.

۹۹ - **جلد دوازدهم** - شرح حال چهار امام قبل از حجت منتظرعلیه السلام، یعنی حضرت امام رضا، امام محمد تقی، امام علی النّقی، امام حسن عسکری علیهم السلام و شرح حال بعضی از اصحاب آنان، ۳۹ باب. تاریخ ختم، جمعه ۱۷ ذی الحجهٔ ۱۰۷۷.

۱۰۰ - **جلد سیزدهم** - احوال حجّت منتظر عجلّ الله تعالی فرّجه، ۳٦ باب[۱]، ماه رجب ۱۰۷۸. توسط نویسنده به نام مهدی موعود ترجمه شده است.

۱۰۱ - **جلد چهاردهم** - آسمان و جهان (سماء و عالم) پیدایش آنها، اجزاء آنها مانند: فلکیات، فرشتگان، جن، انسان، حیوان، عناصر، صید و چگونگی کشتن حیوانات، خوردنی ها و آشامیدنی ها، و تمام کتاب طبّ النبّی، و کتاب طبّ الرضا، ۲۱۰ باب. اواسط جمادی الثانیه ۱۱۰٤. چند بار به فارسی هم ترجمه شده است.

۱۰۲ - **جلد پانزدهم** - ایمان و کفر - در سه بخش؛ اول: ایمان و شرائط آن و صفات مؤمنین و فضل آنها و فضل شیعه و اوصاف آنان. دوم اخلاق حسنه و آنچه موجب نجات آدمی از مهالک دنیاست. سوم کفر و شعب آن، و اخلاق رذیله، ۱۰۸ باب. به فارسی هم ترجمه شده است.

۱۰۳ - **جلد شانزدهم** - آداب معاشرت و حقوق پدر و مادر و ارحام، آداب و سنن: زینتها، تجمّلات، نظافت، سرمه کشیدن، استعمال عطریات، شب زنده داری، خواب، سفر، منهیات، گناهان کبیره و عناوین حدود، ۱۳۱ باب. به فارسی هم ترجمه شده است.

۱۰٤ - **جلد هفدهم** - مواعظ و حکم، با آیات و احادیث توسط پیغمبر و یک یک ائمه طاهرین (ع) و در آخر آن داستان بوزاسف و بلوهر آمده است.

۱۰۵ - **جلد هیجدهم** - احکام فقهی، در دو بخش: بخش اول طهارت، مشتمل بر ٦۰ باب، بخش دوم صلاة (نماز) در ۱٦۱ باب، بعلاوهٔ رسالهٔ «ازاحة العلة» شاذان بن جبرئیل قمی. ١٤ صفر ۱۰۹٤. نسخه آن به خط علامه مجلسی موجود است.

۱۰٦ - **جلد نوزدهم** - نیز در دو بخش است: بخش نخست فضائل قرآن و آداب آن و ثواب

۱. درمقدمهٔ بحار چاپ جدید ۳٤ باب نوشته است که بدین گونه تصحیح می شود.

تلاوت و اعجاز آن، تمام تفسیر نعمانی. ۱۳۰ باب. بخش دوم در بارهٔ ذکر و انواع آن و آداب دعا و شروط آن، تعویذات، حرزها، دعا برای دردها، صحیفهٔ ادریس و غیره، ۱۳۱ باب. علامه مجلسی خود موفق به پاکنویس آن نشده است.

۱۰۷ - جلد بیستم. نیز احکام فقهی: زکوة، صدقه، خمس، نماز، اعتکاف، اعمال سال، ۱۲۲ باب نیز توسط او پاکنویس نشده است.

۱۰۸ - جلد بیست ویکم. نیز احکام فقهی: حج، عمره، تاریخ شهر مدینه منوره، جهاد، مرزداری، احکام و غیره، ۸٤ باب. ارضین، امر بمعروف و نهی از منکر. پاکنویس نشده است.

۱۰۹ - جلد بیست ودوم: زیارتهائی که از ائمه معصومین نقل شده است، ٤٦ باب. پاکنویس نشده است. در ۲۷ رجب ۱۰۸۱ پس از بازگشت از حج در نجف اشرف خاتمه یافته است.

۱۱۰ - جلد بیست و سوم: نیز احکام فقهی: عقود و ایقاعات و وقف، سبق و رمایه، وصایا، نکاح، طلاق، رضاع، عتق، نذر، عهد و قسم وغیره ۱۳۰ باب. نیز پاکنویس نشده است.

۱۱۱ - جلد بیست و چهارم. بقیه احکام فقهی: لقطه، احیاء موات، غصب، قضا و شهادات، میراث، جنایات تا دیات، ٤٨ باب، موفق به پاکنویس کامل آن نشده است.

۱۱۲ - جلد بیست وپنجم. اجازات، و تمام فهرست شیخ منتجب الدین رازی، منتخب کتاب سلافة العصر سید علیخان شیرازی، اجازات سید بن طاووس، اجازهٔ کبیرهٔ علامهٔ حلی به بنی زهره، و اجازهٔ شهید اول و دوم و غیره.



۱۱۳ - کتاب مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام، شرح اصول وفروع و روضه کافی در ۱۲ جلد است علامه مجلسی با توجه به شرح اصول کافی ملا صدرای شیرازی و شرح اصول کافی ملا محمد صالح مازندرانی و دیگران آن را نوشته. و از بهترین و مهمترین تألیفات اوست، و شاید بهترین شرح کافی ثقة الاسلام کلینی نیز باشد.

علامه مجلسی در سال ۱۰۷٦ که حدود چهل سال داشته و قوای بدنی و مغزی و احاطه علمیش شکوفا شده بود دست به این کار یازید و آن را به موازات سایر تألیفات فارسی و عربیش دنبال می‌کرد، و تا آخر عمر هم ادامه یافت، با این وصف ناتمام مانده است.

دیدیم که دامادش میرمحمدصالح خاتون آبادی در حدائق المقربین نوشته بود: «شرح کافی او ناتمام است و بر حسب وصیت آن مرحوم مبرور این حقیر اکنون به اتمام آن اشتغال دارم».

آنچه علامه مجلسی از اصول کافی شرح نکرده است نصف کتاب الدعا و کتاب

العشره، و از فروع کافی کتاب زکات و خمس و نصف صلوة است. بیشتر توجه علامه مجلسی در شرح کافی به اصول آن بوده و در حقیقت قدرت علمی و احاطه کامل خود را در این بخش ارائه داده است.

علامه مجلسی در اول شرح اصول کافی می نویسد: من شرح کتب اربعه را از کتاب کافی شروع کردم. زیرا این کتاب جامع ترین اصول و بهترین مؤلفات فرقه ناجیه و بزرگ ترین آنهاست.

و در پایان جلد دوم می نویسد: «من قبل از این تعلیقاتی بر کافی نوشته بودم، چون دیدم دیگران آنها را گرفته و در کتابهای خود گنجانیده و از خود وانمود ساختند این بود که چیزهائی بر آنها افزودم و این دفتر را در ربیع دوم ۱۱۰۰ پرداختم.»[1]

تاریخ اتمام روضه کافی شب جمعه ۸ رجب ۱۰۷۶ و قسمتی از آن به خط علامه مجلسی مورخ به ماه رجب ۱۰۹۱ به شماره ۶۰۰ در کتابخانه ملی ملک تهران موجود است (ص ۶۶۰ فهرست ملی ملک) قسمت دیگر از آن به خط علامه مجلسی مورخ به اواخر رجب ۱۱۰۲ و به نظر علامه تهرانی مؤلف الذریعه رسیده است. (الذریعه ج ۲۰ ص ۲۸۰) و قسمتی دیگر از کتاب به خط نویسنده‌ای به نام محمد صادق مورخ روز شنبه دوم ۱٤ سال ۱۱۰۸ در کتابخانه روضاتی موجود است[2]

۱۱٤ ـ اجوبة المسائل، یا به نام دیگر جوابات المسائل المتفرقه.

۱۱۵ ـ الاذانیه، رساله ای در اذان است.

۱۱۶ ـ الاربعین، در اصول و فروع دین، آن را در سوم ماه رمضان ۱۰۸۹ که در مشهد مقدس اقامت داشته تألیف نموده و برای گروهی از طلاب درس گفته است این کتاب متضمن حل اخبار و احادیث مشکل می باشد. چاپ شده است.

۱۱۷ ـ الاربعین، در امامت معروف به سرور المؤمنین، مشتمل بر ٤۰ حدیث منقول از صحاح معتبرهٔ عامه در امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. چند بار چاپ

۱. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه آقای محمد تقی دانش پژوه ، جلد پنجم ص ۱۵۲۱. وقتی در آن زمانها که مردم دین و ایمانی داشتند، و لقمه نان حلالی پیدا می‌شد کسانی بوده‌اند که به خود جرئت دهند آثار فکری و قلمی علامه مجلسی را بدزدند و در آثار خود بگنجانند و به نام خود کنند، دیگر ما نباید از افراد بی تقوای امروز و ارباب بی مروت دنیا در حوزه‌ها و گوشه و کنار کشور گله داشته باشیم که هر چه را در تراجم و رجال و تاریخ اسلام و غیره با خون دل تهیه کرده و می نویسیم، چه مقاله و کتاب و ابتکارات منحصر به فرد را در مجلات و جرائد و مقالات و کتابها به نام خود جا زنند، و از خدا و خلق هم شرم نکنند، فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم ممایکسبون!!! صدق الله العلی العظیم.

۲. زندگینامه علامه مجلسی ج ۲ ص ۲۱۱ تا ۲۱۳. در آغاز این بخش گفتیم که ما این فهرست را مطابق نوشته زندگینامه از مجموع منابع با اطلاعات خود و بیشتر الذریعه می نویسیم.

شده است.

۱۱۸ - تفضیل امیرالمؤمنین(ع) بر تمام مردم غیر از رسول خدا (ص)

۱۱۹ - اثبات الجن.

۱۲۰ - ادیان وامم به عربی و فارسی.

۱۲۱ - جوابات المسائل المتفرقه، شاید همان باشد که قبلاً به نام اجوبة المسائل گفتیم.

۱۲۲ - جوابات المسائل الهندیه، یا الاسئلة الهندیه که برادرش ملا عبدالله مجلسی از هند پیرامون نه مسئله فقهی از برادر کوچکترخودعلامه مجلسی نموده، و او در جمادی الاولی سال ۱۰۸۳ به آنها جواب داده است. و نسخه خطی آن در آخر جلد اول زندگینامه علامه مجلسی تألیف دانشمند بزرگوار آقای سید مصلح الدین مهدوی عیناً کلیشه شده است، و رسالهٔ بسیار مفیدی است.

۱۲۳ - حاشیه بر حواشی اصول کافی

۱۲۴ - حاشیه بر کتاب امل الآمل شیخ حر عاملی که بهمدیگر اجازه داده‌اند، هر یک شاگرد روایتی دیگری است.

۱۲۵ - حاشیه بر قواعد الاحکام علامه حلی در فقه استدلالی.

۱۲۶ - حاشیه بر کتاب مستطاب کافی ثقة الاسلام کلینی.

۱۲۷ - حساب أهله مشتمل بر شش مقصد.

۱۲۸ - حواشی بر کتب اربعه: کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

۱۲۹ - الوجیزه رساله‌ای در علم رجال و از تألیفات مشهور علامه مجلسی است. در مشهد مقدس بر حسب خواهش جمعی از طلاب در ماه رجب ۱۰۸۶ نوشته است. به خط علامهٔ مجلسی در کتابخانه سالار جنگ در حیدرآباد هند موجود است. چاپ شده است.

۱۳۰ - روح الارواح که در حیات القلوب از آن نام می برد.

۱۳۱ - رساله سهو و شک در نماز

۱۳۲ - شرح دعای سمات

۱۳۳ - شرح دعای صباح

۱۳۴ - شرح روضه کافی

۱۳۵ - شکوک الصلوة

۱۳۶ - صلوة الجمعة، اثبات وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت

۱۳۷ - رسالهٔ عقد محرمیت. در این رساله علامه مجلسی قائل به فساد چنین عقدی است

۱۳۸ - الفوائد الطریفه، شرح صحیفهٔ سجادیه، تاریخ کتابت آن سال ۱۰۷۳ است، مؤلف

الذریعه عقیده دارد که ظاهراً این کتاب تألیف ملا محمد تقی مجلسی می باشد، و شرح صحیفه مجلسی دوم الفرائد الطریفه است.

۱۳۹ - طریق النجاة، در دههٔ یکم ماه سوم سال ۱۰۹۱ تألیف شده است.

۱۴۰ - فهرست بحارالانوار که در سال ۱۰۷۰ به خط خود نوشته است، و در چاپ جدید به عنوان جلد ۱۰۳ بحارالانوار چاپ شده است.

۱۴۱ - قواعد الاسلام.

۱۴۲ - قصص الانبیاء والمرسلین

۱۴۳ - مسائل ایادی سبا، مشتمل بر ۲۸۶ مسئله فقهی، در ۱۲ باب به وسیله ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خبوشانی (قوچانی) شاگرد علامه مجلسی تنظیم شده است.

۱۴۴ - معرفت اوزان و مقادیر

۱۴۶ - معرفة اوقات الفرائض الخمس

۱۴۷ - ملاذ لاخیار، شرح تهذیب شیخ طوسی در سه جلد که آن را از بهترین شروح تهذیب دانسته اند، و تا آخر کتاب نکاح است. کتاب صلاة در ربیع الاول ۱۰۹۱، و جزء سوم از جهاد تا آخر کتاب نکاح در ذی قعده ۱۰۹۶ به انجام رسیده است.

۱۴۸ - ملحقات صحیفهٔ سجادیه

۱۴۹ - نهج السالکین در اصول دین

۱۵۰ - وصیت‌نامه که توسط مرحوم سید محمد مشکاة بیرجندی ترجمه شده‌ودر سالنامه پارس در سال ۱۳۲۳ شمسی چاپ شده است.

۱۵۱ - طریق استعلام نصف اللیل.

۱۵۲ - طریق روایت صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه.

۱۵۳ - طریق الجنه، در لکهنو چاپ شده است.

۱۵۴ - رساله اعتقادات، معروف به اعتقادات مجلسی است. اواخر محرم ۱۰۸۶ در یک شب تألیف، تاکنون چندین مرتبه چاپ شده است. علامه مجلسی در این کتاب از پدرش در اتهام به تصوف دفاع می‌کند، و نیز در کتاب حیات القلوب. به فارسی نیز ترجمه شده است.

۱۵۵ - الاوزان و المقادیر، یا میزان المقادیر، آن را از روضة المتقین پدرش انتخاب نموده، و در اول ربیع الاول ۱۰۶۳ از تألیف آن فراغت یافته است. از تاریخ تألیف آن پیداست که علامه مجلسی آن را در ۲۶ سالگی تألیف نموده و هم اولین تألیف اوست.

۱۵۶ - الاوزان و المقادیر، در پنجم جمادی ۱۱۰۲ خاتمه یافته است.

۱۵۷ - تفسیر آیه السابقون السابقون[۱]

۱۵۸ - تفسیر آیة الکرسی[۲]

۱۵۹ - تفسیر آیة: فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقروؤن الکتاب من قبلک[۳]

۱۶۰ - تفسیر آیهٔ نور: الله نور السماوات و الارض[۴] . . .

برآورد تألیفات علامه مجلسی

گفتیم بحمدالله غالب این کتابها موجود، و نوعاً نیز بچاپ رسیده است. ولی باید دانست که تألیفات او از کتب بسیار بزرگ است، مثلا جلد ششم و چهاردهم و هیجدهم بحار، و مرآت العقول شرح کافی و ملاذ الاخیار و شرح تهذیب هر یک چندین جلد است.

اگر سایر تألیفات علامه مجلسی را نیز به سبک جدید، چاپ کنند، کلّیهٔ تألیفات عربی و فارسی او را می توان بالغ بر ۳۰۰ جلد به قطع وزیری و هر جلدی چهار صد صفحه تخمین زد!

و اگر این تألیفات را با گرفتاری‌ها درس و بحث ها و صدور فتوی و کارهای بسیار و مسئولیتهای مهّم مرجعیت و مسافرتهای مکرّر آن رادمرد عالِم عِلم و دین مقایسه کنیم خواهیم دید که جز توفیق الهی عامل دیگری نمی تواند منشأ این همه کارهای طاقت‌فرسا باشد.

چگونگی تألیف بحارالانوار

به طوری که از نظر خوانندگان گذشت مشهوترین تألیفات علاّمهٔ مجلسی دورهٔ کتاب های بحارالانوار است. در بارهٔ چگونگی تألیف این کتاب بزرگ میان مردم مختلف گفتگوی بسیار است:

عده‌ای معتقدند که علاّمهٔ مجلسی شاگردان بسیاری داشته و آنها بودند که اخبار بحار را جمع آوری نموده و مرتّب می‌کردند و نشان استاد خود می دادند و او نیز در ذیل بعضی از

۱. آیهٔ ۱۰ سورهٔ واقعه.

۲. آیهٔ ۲۵۵ سورهٔ بقره.

۳. آیهٔ ۹٤ سورهٔ یونس.

٤. آیهٔ ۳ سورهٔ نور.

روایات بیان یا توضیح می نوشت، و عناوین بعضی از بابها را نیز شخصاً می نگاشته است.

عدهٔ دیگر هم اظهار عقیده می‌کنند که او شخصاً اخباری را از مظّان خود بیرون آورده، و دریکجا جمع کرده و این نشانهٔ علمیّت نیست!

فقیه پرکار بزرگوار میرزا محمد تنکابنی که دارای آثاری بسیار در تمامی علوم و فنون دینی است، و خود از دانشمندان زحمت کشیده و اهل تألیف و تصنیف و کار مداوم بوده، و قدر کار علامه مجلسی را به خوبی درک نموده است در این باره می نویسد:

«سید نعمت الله جزائری که از شاگردان مجلسی است و از وی اجازه دارد در انوارنعمانیه نوشته است در تألیف چند مجلد بحار من به استاد کمک می‌کردم، و منظور این نیست که در تحقیقات و حل مشکلات شاگرد شریک استاد بوده، بلکه طریقهٔ علامهٔ مجلسی آن بود که مثلاً اگر در مسئله نزول باران و رعد و برق می خواست تحقیق نماید به یکی از شاگردان می‌گفت آیات و روایات متعلق به آنها را جمع کن. شاگرد هم آنها را جمع می‌کرد و در زیر آن کاغذ را سفید می‌گذاشت تا استاد در زیر آن بیانات و تحقیقات را بنویسد، و به شاگرد دیگر می‌گفت اخباری که در این عنوان است از فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور، او هم جمع می‌کرد و می‌آورد و آخر آن را سفید می‌گذاشت که اگر استاد بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد. و اعانت در تألیف به همین گونه بوده است. نه این که در تحقیقات و تدقیقات به او اعانت کنند، و این گونه اعانت شاگردان در بعضی از تألیفات بوده نه در همه تألیفات و در بعضی از مقامات نه در همهٔ مقامات.»[1]

علامه محدث نامی حاج میرزا حسین نوری که او را مجلسی دوم خوانده‌اند در کتاب فیض‌القدسی می نویسد: «این سخن کسی است که اهل تألیف و تصنیف نیست. زیرا بیرون آوردن اخبار از کتابها و جمع کردن در یکجا نمی تواند شخصی را فقیه کند، در صورتی که ما علاّمهٔ مجلسی را با دانش و فقه و علم بسیار می بینیم، تا جائی که بزرگانی چون استاد کل وحید بهبهانی و علاّمهٔ بحرالعلوم و استاد اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری در آثار خود از وی به «علاّمه» تعبیر می‌کنند.»[2]

۱. قصص العلما، چاپ اسلامیه، ص ۲۰۸. میرزا محمد تنکابنی از فقها و علمای بزرگ اواخر سدهٔ سیزدهم هجری، شاگرد سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول، و فقهای دیگر، به واسطه نگارش و چاپ و انتشار قصص العلما که در آن هر چه شینده و خوانده و می دانسته آورده است، قدرش درست شناخته نشده، جا دارد ورثه این عالم ربانی آثاری از وی که همگی در دست است چاپ کنند تا جبران این قصور او در قصص العلما بشود، و پایه دانش وی چنانکه باید شناخته گردد. هر چند از همین قصص العلما هم صرف نظر از بعضی مطالب آن، کاملاً روشن است.

۲. فیض القدسی، ص ۳۰۰.

نظرات ما در این باره

این نظریهٔ علاّمهٔ نوری بود، ما نیز با قلّت اطلاع و بضاعت مُزجاة در این باره مطالعات زیادی نمودیم و مخصوصاً نسخه های خطی بحارالانوار را مشاهده کرده، خصوصیات آنرا دیده ایم و اینک خلاصه مطالعات خود را در زیر می آوریم:

اولاً در هیچیک از کتب تراجِم علما و هیچ کتاب دیگری ندیده ایم که نوشته باشند علامهٔ مجلسی این کتاب را با کمک شاگردان خود نوشته، و این حرف شایعه ای بیش نیست. شاید اشخاص مغرض باعث انتشار آن در بین عوام مردم شده باشند و بعد هم سرایت به بعضی از خواص کرده، و آنها نیز بدون تعمق و تتبّع و رنج مطالعه، این سخنان واهی را بر زبان رانده و می رانند.

ثانیاً بسیار دور می نماید که هیئتی از فضلا و شاگردان مجلسی مأمور این کار پر زحمت شده باشند، و با این وصف علاّمهٔ مجلسی با آن مقام شامخ علمی و دینی در مقدّمه بحار و یا در خاتمه کار اشاره به آن اشخاص مؤثر نکرده باشد! علامهٔ مجلسی در جلد بیست و پنجم صریحاً می‌نویسد: یکی از شاگردانم اخیراً کتابهائی را پیدا کرده و به من اطلاع داده است، که بظّن قوّی مقصود شاگرد بزرگش میرزا عبدالله اصفهانی مؤلف رياض العلماء بوده است. کسی که از این یک کار کوچک شاگردش تمجید می‌کند، و از نوشتن آن اِبا ندارد، چطور ممکن است از زحمات کلّی آنها در تألیف بحار نام نبرد؟

ثالثاً میرزا عبدالله اصفهانی نامبرده که شرح حال استادش را در رياض العلماء نوشته و همچنین حاج محمد اردبیلی شاگرد دانشمند دیگرش در کتاب جامع الرواة، و سید نعمت الله جزائری در تألیفات خود، و شیخ حُرّ عاملی همعصر او در امل الآمل از وی و کتاب بحارالانوار نام برده اند، و هیچ کدام از هیئتی که مأمور تألیف بحار بوده اند نامی نمی برند!

جای تردید نیست که اگر مطلب چنین بود، به هیچ وجه از نظر دانشمندان معاصر وی و شاگردان انبوهش پوشیده نمی ماند؛ و در بین معاصرین و استادان و شاگردانش به خصوص بعضی از علمای طرفدار فلسفه و تصوّف و فرقه های صوفیه که دشمن وی بوده اند، یا دشمنانی که داشته است پنهان نمی ماند، و سر و صدائی به راه می انداخت، ولی می بینیم دوست و دشمن و معاصرین و شاگردانش همه او را مؤلف کتاب بحارالانوار دانسته اند!

خود او هم در اول و آخر تمام مجلدات بحار این کتاب را تألیف خود دانسته است و با هیچ منطقی نمی توان اثبات کرد که او فقط نظارتی داشته، و بعد نتیجهٔ زحمات دیگران را به نام

خود تمام کرده، بدون این که اشاره به این مطلب نماید و شاگردان او هم بعدها نامی از این موضوع نبرند، و او را به بهترین وجه با معنویّت تمام و شخصیّت ممتاز بستایند!

رابعاً ما بعضی ازاصل مجلدات بحار را دیده‌ایم. بسیاری از دانشمندان هم دیده‌اند، دیگران هم می‌توانند در کتابخانه های بزرگ و نزد متصدیان طبع جدید آن ببینند، و در کلیشه هائی که در برخی از مجلدات بحار چاپ جدید و از جمله چند کلیشه که در همین کتاب چاپ شده بنگرند، تا عرایض ما را تصدیق کنند.

خامساً از مشاهدهٔ مجلدات مختلف بحارالانوار به خوبی پیداست که علاّمهٔ مجلسی تمام آیات و دعاها و عناوین بابها و سند روایات را شخصاً می نوشته، و بسیاری از روایات را نیز تا آخر ذکر می‌کرده، و در شرح بعضی از روایات «بیان» یا «توضیح» و یا «ایضاح» و غیره داشته که آنها را نیز خود می نگاشته است. در برخی از موارد در بارهٔ دانشمندان و کتاب آنان نیز سخن می‌گوید و توضیحات لازم می دهد که تمام این موضوعات در اغلب مجلدات بحار به قلم خود وی هم اکنون موجود است، حتی در بسیاری از موارد ده بیست صفحه را از اول تا آخر شخصاً نوشته است!

آری در بعضی از مجلدات بحار، علاّمهٔ مجلسی عنوان باب و سند روایت و کتابی را که باید از آن نقل کرد خود می نوشته و بعد به دیگری می داده که روایت را مطابق راهنمائی او از همان کتاب بنویسد، و کاملاً پیداست که این افراد همه از دانشمندان نبوده‌اند. زیرا: اگر اینان عده‌ای از فضلا بودند جهت نداشت که آیات و دعاها را خود وی بنویسد، و تمام اِعراب کلمات را بگذارد، این بخوبی می رساند که آن افراد کاتب عادی بوده‌اند و مجلسی اطمینان به آنها نداشته و فقط گاهی از آنها برای نوشتن متن روایت استفاده می‌کرده است.

به همین جهت می بینیم بعد از نوشتن روایت چون کاتب اشتباه کرده، آن را خط زده و در ذیل و حاشیه همان صفحه شخصاً روایت را به طور صحیح نوشته است، چنانکه در یک کلیشه این کتاب ملاحظه می‌کنید.

بعضی اوقات هم دستور می داده کاتب متن روایتی را بنویسد و زیر آنرا برای بیان و توضیحات وی خالی بگذارد، و چون فرصت نمی‌کرده، بعضی از بیان‌ها و توضیحات نوشته نشده و جای آن همچنان سفید مانده است!

سادساً از بیان‌ها و توضیحات علاّمهٔ مجلسی در ذیل بعضی از اخبار این کتاب به خوبی پیداست که شخصاً با دقت و مطالعه کامل تمام اخبار را می دیده است. مثلا در بیان یک روایت در جلد سوم می‌گوید: در این باره در فلان کتاب بحث خواهم کرد، یا در وسط جلد

چهارم می نویسد روایاتی در این خصوص در فلان باب هم خواهد آمد، یا سابقاً در فلان باب و فلان کتاب گذشت، یا در جلد چندم گفتیم، که همه حاکی از این است که تمام امور مربوط به تألیف کتاب بعهدهٔ خود وی بوده است. از خطوط بعضی از مجلداتی که به نظر ما رسیده پیداست که علامهٔ مجلسی قلمی سریع داشته و تمام آیات و دعاها را اِعراب می‌گذاشته است. نویسنده با دقت ملاحظه کردم و ندیدم که در میان آن همه مطالب و آن همه کسره و ضمه و فتحه و تشدید و مَدّ و غیره اشتباهی روی داده باشد! و راستی باید مجلسی را یک دانشمند کار کشتهٔ به تمام معنی موفّق دانست.

سابعاً دانشمند بزرگوار سید عبدالله پسر سید نورالدین جزائری در اجازهٔ کبیره خود در شرح حال جدّش علامهٔ متتبّع سید نعمت‌الله جزائری می نویسد: وی از کسانی بوده که در تألیف بحار و مرآت العقول به استادش علامهٔ مجلسی کمک می‌کرد، همین مضمون را سابقاً هم در باره آمنه‌بیگم خواهر دانشمند مجلسی از کتاب ریاض‌الجنهٔ زنوزی و ریاض‌العلما نقل کردیم که آن بانوی فاضله هم در تألیف بحار و غیره به برادرش کمک می‌کرد.

این مطلب بر ارباب تألیف و تصنیف پوشیده نیست که هنگام تألیف خواه ناخواه مؤلف از همکاری بعضی از نزدیکان و شاگردان خود استفاده می‌نماید، این امور دلیلی بر کسرشأن مؤلف نیست، و از وزن او نمی‌کاهد. مثلاً اگر مجلسی نوشتن قسمتی از متن روایتی را به خواهرش یا به یکی دو نفر از شاگردانش محوّل می‌کرده و آنها در طول این چند سالی که او مشغول تألیف این کتاب بزرگ بوده بعضی اوقات به وی کمک کرده‌اند، دلیل این نیست که علم و اطلاع آنها بحار را به وجود آورده و کتاب را باید تألیف عده‌ای دانست!

به همین جهت ما نیز مانند تمام دانشمندان متتبّع و مطلع و اهل فن عقیده داریم که این کتاب با عظمت تألیف آن علامهٔ روزگار است و این شهرت عوامانه یا مغرضانه کوچکترین تأثیری در دگرکون ساختن واقعیات ندارد.

به گفته فقیه رجال نامی سید حسین بروجردی: ظاهراً صاحب منتهی المقال است

والمجلسی بن تقیّ باقر له بحار کلها جواهر

آنچه به اختصار در این جا نوشتیم نتیجه تتبّعات شخصی خود ما بود. بعد از نگارش این مطالب که تدریجاً به چاپ می رسد، مکتوبی از مرحوم آیت الله حجت که از مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ عصر اخیر بودند، و در سال ۱۳۷۱ قمری در قم به رحمت ایزدی پیوستند، به نظر رسید که هر چند نظریات نویسنده مفاد برخی از نظرات آن مرحوم است، ولی چون نظریهٔ ایشان با تعمّقی بیشتر و تتبّعی بسیار کاملتر می باشد، و دارای مطالب تازه‌ای است، عیناً درج می‌کنیم

و توجه خوانندگان را بدان معطوف می سازیم.

نظریهٔ مرحوم آیت الله حجت

در بارهٔ چگونگی تألیف بحارالانوار

کتاب بحارالانوار از متنهای جامعی است که سلسلهٔ تألیفات طائفه (شیعه) و متفردات محدثین، ثانی او را در میان خود نداشته، و اخبار انبوهش از منابع عصمت سلام الله علیهم که در وی ودیعه گذارده شده، در هیچ جامعی از جوامع به مقام تجمّع نیامده.

البته تنهائی و بی نظیری اولین شاهد ارجمندی مقام و اهمیت موقع می باشد. و او را (چنانچه می توان گفت) تالی اعجاز قرار داده، علاوه بر جودت نظم و حسن ترتیب و جمع اشتمال بر آیات کریمه مربوطهٔ به اخبار، باز بعلاوهٔ بیانات و توضیحات و تذئیلات اخبار منقوله که پر از جهات ادبیه و نکات تاریخیه و مباحث نظریه بوده و مثل دریاهای متلاطم با تراکم امواج حیرت آور خود پیش چشم مراجع و متتبّع جلوه گر شده و خودنمائی می نماید.

چنانچه از قرائن پیداست، منظور اصلی از تألیف کتاب بحار جمع متفرقات اخبار و حفظ اصول از تفرق و انقراض بوده، چنانچه عدهٔ زیادی از اصول امامیه به واسطهٔ عوامل تفرقه و مجهولیت با مرور دهور از بین رفته، و متتبّع در معاجم و تراجِم رجال و محدّثین به کمیّت زیادی از رسائل و اصول و تألیفات برمی خورد که اکنون در دست ما از آنها نشانی به جز نام و عینی به جز اثر به یادگار نمانده.

بهمین جهت است که در این کتاب اخباری پیدا می شود که ظاهرالضعف هستند یا از کتب و جزواتی نقل شده اند که شأن شخصی، مثل مجلسی (ره) اجلّ از اینست که از آنها نقل نماید. فضلاً از این که اعتماد هم بفرماید، خاصه در قسمت فضائل و مناقب ائمه (ع).

ولی عذر مؤلف واضح و منظورش تنها جمع و حفظ بوده، علاوه بر کثرت مشاغل ایشان، چنانچه بعضی از قرائن وی خواهد آمد، و همچنین کثرت تألیف ایشان مشهور است، و همچنین در دسترس نبودن نسخ بعضی از کتب و تراجِم مؤلفین آنها بسا موجب مجهولّیت مؤلفش شده مثل کتاب ثاقب المناقب که مؤلف (مجلسی ره) از صاحبش به لفظ «بعض قدماء» تعبیر می کند.

وعجب تر از آن کتاب الامامة والتبصره است که نسبت به علی بن بابویه داده، با این که سند کتاب مساعد نیست، بلکه این کتاب جامع الاحادیث علی بن احمد بن جعفر قمی مؤلف کتاب

العروس است.[1]

و از همین باب است این که نسبت می دهد کتاب ازاحة العلة فی معرفة القبله را به فضل بن شاذان (کتاب العشرة چاپ کمپانی صفحه ۱۵۲) با این که در جای دیگر به خلاف همین کلمه به شاذان بن جبرئیل قمی نسبت می دهد (کتاب العشره چاپ کمپانی صفحه ۱۵۳) و مثل همین اشتباه و تناقض به صاحب وسائل هم رخ داده و همین کتاب را در وسائل به فضل بن شاذان؛ و در فهرست وسائل به شاذان بن جبرئیل نسبت داده!

و همچنین محدّث نوری در مستدرک، طعن بر صاحب وسائل زده و غفلت از فهرست کرده است. پیش ما سه جزء از اجزاء بحار از نسخهٔ مؤلف موجود است که همان سه جزء کتاب الایمان والکفر و مکارم الاخلاق می باشند.

آنچه تدّبر در آنها به دست می دهد و در غیر آنها از نسخ اصل بحار مشاهده نموده ایم، اینست که: حال این کتاب در چگونگی تألیف و وضع و کتابت غیر از وضعیّت حال سایر تألیفات می باشد. کسی که در یکی از این مجلدات تأمل بکند خواهد دید که جزوات چندی است که هم از حیث کاتب مختلف و هم از حیث خط و قلم مختلف می باشد و بسا حجم و اندازهٔ صفحات و گاهی مقدار و عدد اوراق جزوات هم مختلف و بعضی بزرگ و بعضی کوچک هستند.

و بسا در میان یک جزوه چند صفحه سفید یا در صدر یا ذیل یک صفحه مقداری سفید دیده می شود، و با این اختلاف فاحش از حیث خط و قلم غالباً خط مؤلف نیستند فقط غالب عناوین ابواب و آیات در صدر ابواب دارند و بیانات که در ذیل اخبار ثبت شده اند به خط خود مؤلف اند. با این همه بیاناتی که در جلد مکارم الاخلاق ذکر شده با خط غیر است و نوعاً از کتاب مرآت العقول (شرح کافی تألیف مجلسی) نقل شده حتی این که لفظ مصنّف که در مرآت العقول بعد از نقل، لازم التغییر بود، بهمان حال باقی است (مثل این که لفظ مصنّف که در مرآت العقول مراد صاحب کافی است بهمان حال باقی مانده) و گاهی بیانات مختصره دو کلمه سه کلمه با خط غیر مؤلف پیدا می شود و گاهی بعضی از اغلاط هم به حال خود بی مقابله باقی مانده.

و از همین قبیل گاهی بعضی از روایات در غیر باب خود ذکر شده و بهمان حال باقی مانده (مثل اینکه در جلد (۱۱) طبع کمپانی صفحه ۹۷ باب ۸ ـ احوال اصحاب ابی جعفر الباقر

۱. الامامة و التبصرة از علی بن بابویه است. این نظر مرحوم آیت الله حجت درست نیست. نگاه کنید به تحقیق ما در این باره در جلد دوم مفاخر اسلام ـ شرح حال علی بن بویه قمی.

علیه‌السلام در حاشیه دارد «کا» محمد بن یحیی و محمد بن احمد الروایة) روایتی است متعلّق به حال ابی جعفر محمد جواد علیه‌السلام وعجبتر این که عیناً همان روایت را در همین کتاب در احوال حضرت ابی جعفر محمد جواد وارد کرده (جلد ۱۱ ـ چاپ کمپانی صفحه ۱۲۹ «باب فضائله و مکارم اخلاقه» روایت ثانیه ـ کا ـ عن محمد بن یحیی الخ) و نظیر این درجاهای متفرّق بحار زیاد است.

و در بعضی جاهای ابواب صدر روایات و اسناد چند کلمه از سند بخط مؤلف و مابقی سند و متن بخط غیر می باشد.

و از اختلاط خطوط و کتاب که گاهی بخط نسخ و گاهی ثلث و گاهی تحریر و گاهی خوب و گاهی بد می باشد، و همچنین از تفویض مؤلف امر نقل روایت را به صاحبان خطوط، پر روشن است که آنها عده‌ای از تلامذه و اطرافیان مؤلف بوده‌اند که امر نظم را به آنها واگذار نموده و استعانت می جسته و از طبقهٔ کُتّاب و نویسندگان بوده‌اند.

و از مجموع این خصوصیات و ضَم این قرائن به همدیگر می توان گفت که مؤلف کتاب را جزوه جزوه کرده و میان تلامذه و اطرافیان خود پخش کرده و به موجب دستوری که به آنها می داده، اخبار را از مظانش نقل می‌کرده‌اند و به ترتیبی که اشاره می نموده‌اند و عناوین بابها را می نوشته به همان ترتیب وضع اخبار در ابواب می نموده‌اند و مواردی که محتاج به بیان بوده در ذیل اخبار سفید می‌گذاشتند و مؤلف به حسب اقتضاء بیانی با خط خود در مورد ـ آن ـ می نوشته، و در همه این احوال گاه در یک مجلس و گاه متفرّق بوده‌اند.

و همچنین استفاده می شود که تمام کتاب در زمان مؤلفش از مسوّده به مبیّضه منتقل نشده بلکه بعضی مجلدات آخری به همان عنوان مسوّده مانده است و برای این مطلب علاوه بر شواهدی که گذشت که دلالت داشتند به عدم فراغت و کثرت اشتغالات تألیفی و مشاغل شرعی مؤلف، که غالباً ممکن نکرده که به چیزی که می نوشته مرتبهٔ دیگر مرور نموده و اصلاح نماید این موضوع را شاهد می توان گرفت که در طبع کمپانی (که اول چاپ است) در بسیاری از موارد در ذیل بعضی ابواب بیاض اصل به همان نحو باقی مانده و از این عجیبتر جزء اول چاپ تبریز است و الحمدلله قم ـــ حجة الکوه کمری[1].

۱. نظریهٔ مرحوم آیت الله حجت بخط استاد علامهٔ فقید و فیلسوف شهیر مرحوم سید محمد حسین علامهٔ طباطبائی قدس سره در کتاب «مقامات العرفا» نوشتهٔ سید عبدالحجهٔ بلاغی چاپ شده است. گویا املاء از آن مرحوم و نوشته از علامهٔ طباطبائی است.

سید عبدالحجهٔ بلاغی نامه‌هائی به مراجع عصر نوشته بود که چون در صدد است شرح حال کامل مجلسیها را بنویسد هر نظری دارند ابراز کنند. هیچکدام به وی که ولو عمامه بسر بود ولی بوی درویشی می داد و بعدها دعوی قطبیت کرد و خود را حجت علیشاه نامید، جوابی ←

توضیح بیشتر ما

در سال ۱۳۳۷ شمسی که جلد ۱۳ بحارالانوار را ترجمه می کردیم در مقدمه ضمن شرح حال علامه مجلسی نوشتیم:

«به طوری که از تـألیفـات انبوهش مخصوصاً دائرة المعارف **بحارالانوار** و **مرآت العقول** شرح اصول کافی آن علاّمهٔ روزگار استفاده می شود و از اشاره و تصریحی که خود در خلال بعضی از بیان ها و توضیحات بحار می‌کند، و از مجموع آنچه استادان و شاگردان و معاصرانش در بارهٔ او گفته اند، و آنچه خود در دیباچه جلد اول بحار نوشته است، به خوبی استفاده می شود که آن دانشمند فزون مایه بعد از تکمیل تحصیلات خود در فنون و علوم: فقه، حدیث، رجال، درایه، ادبیات عرب، کلام، حکمت و فلسفه، ریاضی و طب و غیره با واقع بینی مخصوصی به تحقیق در اخبار اهلبیت عصمت و طهارت پرداخت، و با استفاده از شرائط مساعد و قدرت سلطان وقت (شاه سلیمان صفوی) به جمع آوری کتابهای مربوطه و مدارک لازم، از هر مرز و بومی که بود همت گماشت.

آنگاه برای تأمین هدف بزرگ و منظور عالی خود و مسئولیتی که بعهده گرفته بود، یک دورهٔ کامل اخبار و روایات ائمه اطهار را در هر باب و هر موضوعی از نظر گذارنید.

سپس در زمانی که درست وارد ۳۳ سالگی عمر گرانبهایش شده و به کمال عقل و وفور علم رسیده بود، با نشاطی عجیب و دانشی پرمایه و اطلاعی وسیع، دست به یک اقدام دامنه دار و اساسی زده، شالودهٔ بنای عظیمی را که می باید تا ظهور قرین السرور امام زمان ارواحنا فداه باقی و برقرار بماند، پی ریزی کرد و با تکمیل این بنای محکم و تأمین آن منظور ضروری که همانا تألیف کتاب بزرگ **بحارالانوار** است نام نامیش در همه جا پیچید و آوازهٔ فضل و علم و همت بلندش در سراسر دنیای شیعه بگوش دوست و دشمن و عالی و دانی رسید. به طوری که در حیات خودش (حتی زمان پدرش) آثار قلمی و فکریش، در اقصی نقاط دنیای اسلام و بلاد کفر منتشر گشت، و همچون قند پارسی به بنگاله بردند!»[1]

نداده‌اند که وی بتواند از آن استفاده کند. جز آیت الله حجت که از وضع او خبر نداشته است. او هم زندگانی مجلسیهای را ننوشت و فقط از این نامه در کتابش که راجع به درویشان نوشته است، سوء استفاده کرد.

نویسنده در مقدمه «مهدی موعود» ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامهٔ مجلسی عین این نامه را چاپ کرد، و در پاورقی سه صفحه راجع به سید عبدالحجه و خیالاتی که داشته است نیز نوشتم، که هنوز هم در چاپ ۲۴ کتاب درج است، ولی پیشنهاد می‌کنم چون او در آخر عمر به خاطر همین نوشته ما و انتقادی که از وی کرده بودیم، از دعوی خود دست برداشت (با این که از همه مدعیان قطبیت امروز با سوادتر و لایقتر بود)، و مقاله‌ای در روزنامه استوار قم نوشت تحت عنوان در خانقاه چه صیغه ای است و خلاصه عاقبت به خیر شد، دیگر از درج نوشته ما راجع به او صرفنظر شود.

۱. مقدمهٔ «مهدی موعود» ص پنجاه و نه.

بحار الانوار در نظر امام خمینی

مرجع عالی قدر شیعیان جهان حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب کشف اسرار که بعد از سقوط رضاخان در پاسخ بدخواهان شیعه نوشته اند، از جمله در بارهٔ بحارالانوار علامه مجلسی می نویسند: «کتاب بحارالانوار که تألیف عالم بزرگوار و محدث عالی مقدار محمدباقر مجلسی است مجموعه ای است از قریب چهارصد کتاب و رساله که در حقیقت یک کتابخانه کوچکی است که با یک اسم نام برده می شود. صاحب این کتاب چون دیده کتابهای بسیاری از احادیث است که به واسطه کوچکی و گذشتن زمانها از دست می رود تمام آن کتابها را بدون آن که التزام به صحت همهٔ آنها داشته باشد دریک مجموعه به اسم بحارالانوار فراهم کرده و نخواسته کتابی عملی بنویسد، یا دستورات و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده و درست را از غیردرست جدا کند.

در حقیقت بحار خزائنه همهٔ اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده، چه درست باشد یا نادرست. در آن کتابهائی هست که خود صاحب بحار آنها را درست نمی داند و او نخواسته کتابی عملی بنویسد تا کسی اشکال کند چرا این کتابها را فراهم کردی؟ پس نتوان هر خبری که در بحار است به رخ دینداران کشید که آن خلاف عقل یا حس است، چنانکه نتوان بی جهت اخبار آن را رد کرد که موافق سلیقه ما نیست، بلکه در هر روایتی باید بررسی شود آنگاه با میزان‌هائی که علما در اصول تعیین کرده اند عملی بودن یا نبودن آن را اعلان کرد».[1]

فهرست بحارالانوار به قلم خود علامه مجلسی

علامه مجلسی در حدود سی سالگی که هنوز پدر علامه‌اش زنده بود، در اندیشهٔ تألیف بحارالانوار بوده است. او می‌دید یک کتاب جامع که مشتمل بر اخبار پیغمبر و ائمه اطهار در کلیهٔ ابواب اصول و فروع دین مبین اسلام با دید شیعه امامیه پیروان خاندان پیغمبر باشد، وجود ندارد، و چه بسا کتبی که امروز هست فردا نباشد و از دست برود، پس این اندیشه برای او پدید آمد که با پشت کار لازم دست به چنین کار مهمی بزنند و از عهدهٔ این مهم برآید.

۱. کشف اسرار ص ۳۱۹

آنگاه پس از مطالعه زیاد در این باره در سال ۱۰۷۰ فهرست جامعی برای تألیف چنین کتاب باعظمتی در ۲۲۷ صفحه تهیه نمود که همگی به خط خود اوست. آنها که دانسته و ندانسته گفته‌اند شاگردان مجلسی بحارالانوار را نوشته‌اند و مجلسی دخالت چندانی در آن نداشته است، با دیدن این فهرست جامع قطعاً پیش وجدان خود شرمنده خواهند شد که سخن بی‌مورد گفته‌اند.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خاتم النبیین واشرف المرسلین محمد وعترته الطیبین الطاهرین المعصومین

[illegible]

صفحات اول و دوم و آخر فهرست بحارالانوار به خط علامه مجلسی

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب العقل والجهل باب [illegible]

[illegible] باب فضل العقل [illegible]

[illegible] باب [illegible]

باب علامات العقل وجنوده [illegible]

باب [illegible]

[illegible] باب علة اختلاف الناس في الفهم [illegible]

كتاب العلم وآدابه [illegible] باب فرض العلم ووجوب طلبه والحث عليه [illegible]

باب ثواب العالم والمتعلم [illegible]

لقد تم الكتاب بتوفيق الكريم الوهاب [illegible] سنة سبعين بعد الالف من الهجرة [illegible]

تاريخ اختتام اين فهرست (١٠٧٠)

بعد از اين تاريخ شروع بتاليف كتاب [illegible]

[illegible]

علامه مجلسی در آغاز این فهرست می‌نویسد: «من چون دیدم بعضی از مؤلفات اصحاب رضی الله عنهم در اخبار منظم نیست که طالبان بتوانند بر اخبار متعلق به هر مطلبی دست یابند، و به همین جهت از بسیاری از اخبار غافل مانده‌اند و این معنی موجب شده که علمای گذشته را مورد سرزنش قرار دهند که چرا در بیان احکام دین راه و روش ائمه اطهار علیهم السلام را دنبال نکرده‌اند، بلکه از قیاسات و اوهام پیروی نموده‌اند. اینها موجب شد که من درصدد برآمدم تا کتابی مشتمل برفهرست اخبار آن کتابها تهیه کنم، و در آن نخست علامت کتاب را بیاورم سپس اشاره به تعداد احادیث هر باب کنم، و از آن پس بابها را ذکر نمایم، مثلاً بنویسم از ۸ تا ۷ یعنی حدیث هشتم از باب هفتم از کتابی که رمز آن را نشان داده‌ام... آنگاه شروع کنم به تألیف کتاب بحارالانوار مشتمل بر تمامی اخبار ائمه اخیار صلوات الله علیهم.

بحارالانوار در صورت تألیف از لحاظ فصول و ابواب مضبوط است، و دیگر از این فهرست بی نیاز خواهد بود، همان‌طور که از اکثر مصنفات اصحاب بی نیاز است. بنابراین من اینها را فقط به خاطر فهرست آن کتاب آماده ساخته‌ام، از آنها که دراین فهرست می‌نگرند و از آن بهره می‌برند، انتظار دارم که مرا فراموش نکنند، و به خاطر افراط در این کار مؤاخذه ننمایند، و الحمدلله اولاً و آخراً، وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.[1]

نظر مصحح اول بحارالانوار در نحوه تدوین آن

دانشمند متتبع خبیر شیخ محمد باقر بهبودی که دورهٔ بحارالانوار زیر نظر ایشان چاپ و منتشر شده و حقاً سهم بزرگی در تصحیح و تحقیق دوره بحارالانوار چاپ جدید دارند، در مقدمهٔ فهرست دستنویس علامه مجلسی که گفتیم در چاپ اخیر جلد ۱۰۳ را تشکیل می‌دهد، می‌نویسند: «این جلد که در دسترس خوانندگان قرار می‌دهیم، اثری پرارزش از میراث علمی و فرهنگی ماست که تاکنون همچون گنجی در گوشه کتابخانه‌ها مانده بود، و از زمان صدور آن به دست مؤلف علامهٔ بزرگوارش دست اهل تحقیق به آن نرسیده است.

نویسنده آن دانشمند قهرمان و زنده کنندهٔ علوم فراموش شده، و تجدید کننده آثار و رسوم مولانا علامهٔ مجلسی است. این همان کتابی است که مؤلف علامه‌اش آن را «فهرست مصنفات اصحاب» نامیده، وبه جاست که نامش را «فهرست مآخذ بحارالانوار» بگذاریم. زیرا این کتاب پایهٔ

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۳ ص ۱۴.

اول و سنگ نخستین زیربنای تألیف بحارالانوار این دائرةالمعارف علم و دین و مذهب است.

علامهٔ مجلسی نخست به فکر افتاد که عناوین کتب و ابواب را ترسیم کند، ولی در خلال اقدام به این کار پیرامون انواع فنون نیز مطالعه کرد و برای هر فنی کتابی و برای هر کتابی ابوابی جامع قرار داد، آن هم با نظم و ترتیب نیکوئی و ابواب و فصولی که مقاصد و مطالب آن مربوط بهم و مواد و مصادر آن آسان و مشتمل بر کتبی است که مؤلف آن را ابداع کرده است، مانند کتاب عدل، کتاب معاد، کتاب سماء و عالم، کتاب فتن و غیره.

وقتی اهل تتبع عناوین این فهرس را می‌بینند و بعد فهرس بحارالانوار را نگاه می‌کنند و این دو را با هم مقایسه می‌نماید، جز با تقدیم و تأخیر و جمع و تفصیل اختلاف آشکاری مشاهده نمی‌کند. مثلاً در این فهرس عمومی کتاب سماء و عالم بعد از کتاب معاد پنجمین کتاب است، ولی در کتاب بزرگ بحارالانوار، سماء و عالم یک مجلد بسیار مفصل است که جلد چهاردهم باشد.

و نیز کتاب امامت در این فهرس مانند مقدمه‌ای در ضمن احوال امیرالمؤمنین (ع) آمده است، ولی در بحارالانوار به صورت جلد هفتم کتابی بزرگ شده است، همچنین احوال صحابه و تابعین در این فهرس در بحارالانوار ملحق شده به کتاب زندگانی پیغمبر (ص) که مجلد ششم باشد. و نیز احتجاجات ائمه (ع) در این فهرس مانند مقدمهٔ شرح زندگانی امیرالمؤمنین است، ولی در بحارالانوار به صورت جلد چهارم کتابی مستقل شده است و جز اینها که در فهرس آخر این جلد به آنها اشاره می‌کنیم.

شیوهٔ کار علامه مجلسی در ترتیب فهرس مزبور بدین گونه است که نخست تکیه بر مصادر معتبره نموده و از هر نوعی نسخه‌های مصحح مهذب را انتخاب کرده، و برای هر کتابی اثری قرار داده و ابواب و فصول آن را با ارقام هندسی معین کرده، و احادیث آن را به صورت باب های علیحده درآورده است. سپس در متن حدیث به دقت نگریسته و با تدبر در وجوه معانی آن، هر حدیثی را در جای مناسب خود قرار داده است. تا آن جا که در این فهرس رقم کتابهای آن به ٤٤ کتاب، و رقم ابواب آن به ۲۸٤۸ باب رسیده است.

او رحمت الله علیه تمام این کارها را خود به عهده داشته، و پیوسته کتابها را مطالعه می‌نموده، و با همهٔ کارهائی که داشته این فهرس را بدین گونه در آورده است.

او سپس از روی این فهرس جمعی از شاگردان مخصوصش را برای کتابت احادیث و عده‌ای از شاگردان خاصش را به منظور همکاری در پاره‌ای از علوم و فنون برگزید تا مصادر

کتاب را از هر جا که میسر بوده برایش فراهم سازند.

پس از آن هر بابی را با آیات بینات قرآنی، با تفسیر مختصری که منظور او را برساند، آغاز نمود، سپس هر حدیثی[1] را با «توضیح» و «بیان» خود مورد بحث قرار داد تا مشکلات و معضلات آن را روشن سازد، و گاهی هم در این خصوص مباحث علمی و فلسفی و کلامی را که اهل علم نیاز به آن داشته‌اند، آورده است.

او از این راه دائرة‌المعارف بحارالانوار را پدید آورد، و اگر همکاران و کاتبانی از علما و فضلا داشته است، فقط در اجرای این مهم او را یاری کرده‌اند، نه این که در اساس این بنیان رفیع نقشی داشته باشند ...[2]

نظر مصحح دوم بحار الانوار

دوست دانشمند متتبع آقای شیخ محمد رازی که بعضی از مجلدات بحارالانوار چاپ بیروت را ذیل نویسی کرده و پاورقیهای مفیدی بر مجلدات آن زده و چنانکه باید مجلدات بحار را بررسی نموده و با نسخه اصل تطبیق کرده و بخوبی از چگونگی تدوین بحار و کار علامه مجلسی اطلاع یافته است،[3] در پاورقی جلد ۱۰۲ که قسمت اول آن را فیض القدسی محدث نوری

۱. بعضی از احادیث نه هر حدیثی.

۲. نقل به اختصار از مقدمه جلد ۱۰۳ بحارالانوار. لازم به ذکر می‌دانیم که آقای بهبودی هر چند در تصحیح و آماده ساختن کتب اخبار زحمت زیاد کشیده‌اند و از جمله تصحیح و مقابله همین بحارالانوار کاری پر رنج و قابل تقدیر است ولی ایشان با نوشتن کتاب معرفة الحدیث و گزیده کتاب کافی و من لایحضر و شاید کتابهای دیگر، کاری پرزحمت و بی مورد را متحمل شده‌اند.
زیرا با نوشتن معرفة‌الحدیث بسیاری از راویان اخبار و ناقلان آثار و حتی محدثین بزرگ شیعه را که در رجال کشی و نجاشی و فهرست شیخ و مآخذ بعدی ضعیف دانسته‌اند، یا مجهول یا متهم به کذب و غالی معرفی شده‌اند، ردیف کرده، سپس احادیث آنها را در کافی و من‌لایحضر خارج نموده و چیزیی به نام «الصحیح من الکافی» و «الصحیح من الفقیه» پدید آورده‌اند.
در صورتی که اولاً بزرگان علما و فقها و محدثین و حتی فیلسوفانی بزرگ همچون‌میردامادوشاگردش‌صدرالمتألهین که به ترتیب رواشح سماویه، و شرح اصول کافی نوشته، یا کافی و من لایحضر را شرح کرده‌اند که در این کتاب می‌خوانید، حداقل مانند ایشان اطلاع داشته‌اند که کشی و نجاشی و شیخ آنها را بدان گونه شناسانده‌اند، و با این وصف احادیث آنها را تلقی به قبول نموده و به شرح کافی و من‌لایحضر و شرح و توضیح همان احادیث که ایشان حذف کرده‌اند، پرداخته‌اند. ثانیا ایشان باید بدانند که آن مردان بزرگ چنان نبوده‌اند که ایشان پنداشته‌اند، و هر چند در آن مآخذ بدان گونه شناخته شده‌اند، ولی محققین که پیرامون آنها تحقیق کرده‌اند به دفاع از آنها برخاسته و عکس آن را اعلام داشته‌اند. مثلاً عبداله سبا در رجال کشی به تفصیل شناسانده شده حال آن که علامه عسکری همه را پاسخ داده و ثابت کرده‌اند که وی وجود خارجی نداشته است‌علیهذا!!
ما نیز در جلد اول و دوم مفاخر اسلام بسیاری از کسانی که ایشان در معرفة‌الحدیث تضعیف کرده‌اند، تعدیل کرده‌ایم و گفته‌ها را پاسخ داده‌ایم. این کار ایشان بسیار بی مورد و زحمتی است که بی جا کشیده‌اند. اگر از زحمات ایشان در کارهای علمی و دینی تقدیرنشده، جای تأسف دارد، ولی جای این تأسف هم هست که ایشان به این کار به دور از تحقیق پرداخته و آب به آسیاب بدخواهان شیعه امامیه ریخته‌اند.

۳. البته حق دانشمند متتبع آقای شیخ محمد باقر بهبودی که تمام ۱۰۰ جلد بحارالانوار زیر نظر ایشان تصحیح و مقابله شده، و قبل از دیگران به این ←

تشکیل می دهد، می نویسد: آنچه برای ما بعد از تتبع در اجزاء نسخه اصل ده بحط خود علامه مجلسی است و ما آن را اساس کار خود در این چاپ نفیس قرار داده ایم ثابت شده اینست که علامه مجلسی نسخه بردارانی داشته است که تحت اشراف او چیز می نوشتند. ما دو نفر آنها را شناخته ایم، یکی ملا ذوالفقار و دیگری ملا محمد رضا بوده است، و هر دو نیز در شمار علما نبوده اند. نگاه کنید به مقدمه جلد ۷۹ و بعضی از مقدمه های دیگر که در آغاز برخی از مجلدات دیگر بحار نوشته ایم.

اینها هم فقط اخبار و احادیث را از روی کتابها به اشاره علامه مجلسی می نوشتند. اما استخراج آیات قرآنی مناسب آغاز باب ها را علامه مجلسی با قلم شریف خود می نوشته است. به نظر ما اگر این آیات موضوعی را که علامه مجلسی مرتب نموده و در ابواب بحارالانوار قرار داده است جمع آوری کنند و به صورت کتابی درآورند، از آنچه در این خصوص در زمان ما به نام «تفصیل الآیات القرآن الکریم» تألیف شده است، بهتر و کامل تر و نیکوتر خواهد بود

همچنین بیان هائی که او برای حل مشکلات اخبار می نوشته، مخصوصاً بیان هائی که به تفصیل در مباحث عقلی یا فقهی یا کلامی نگاشته است، همگی دستخط خود اوست، چنانکه ما اینها را در نسخه های اصلی که مجلسی برای خود نوشته است دیده ایم. فقط بیان هائی را که از سایر کتابهایش در ارتباط با کتاب کافی، از کتاب ایمان و کفر دارد، نسخه برداران از کتاب مرآت العقول وی نقل کرده اند، و این هم چنانکه معلوم است زیانی وارد نمی سازد. نگاه کنید به مقدمهٔ ما در جلد ۷۰ و ۷۱

بر اینها می افزایم آنچه را که علامه مجلسی از کتب بعضی از قدما نقل می‌کند. زیرا نویسندگان او نمی توانستند آنها را بخوانند یا این که محرّف و مصحّف بوده، و آنها قادر به تشخیص واقع امر نبوده اند. مقدمه جلد ۹۲ کتاب القرآن.

با تمام اینها علامه مجلسی رضوان الله علیه در بسیاری از موارد اخبار استخراج شده را با خط خود نوشته است، به طوری که ما کمتر بر نسخه ای از نسخ اصل برخورد نموده ایم که قسمتی از اخبار مربوطهٔ آن بخط او نباشد. آنها که طالب هستند مراجعه کنند به کتابخانه فاضل دانشمند میرزا فخرالدین نصیری امینی که خدا او را برای حفظ کتب پیشینیان از آسیبها نگاه دارد، زیرا در این کتابخانه نزدیک به ۲۰ جلد از مجلدات اصلی بحارالانوار وجود دارد.

یا این که به کتابخانه ملک تهران مراجعه کند که در آن نیز ده جلد از نسخه اصل

→

کار پر زحمت پرداخته است، به جای خود محفوظ و نباید آن را از نظر دور داشت.

هست. یا مراجعه کند به کتابخانه زعیم فقید عالم تشیع مرحوم آیت الله بروجردی قدس الله روحه در شهر قم، چه در آنجا نیز ٤ جلد از نسخه اصل (مجلد ششم از طبع کمپانی) هست، و جز اینها از آنچه سایر مصححین مجلدات چاپ شده بحارالانوار بر آنها دست یافته اند. ما اخیراً به کتابی از علامه مجلسی دست یافتیم که همگی به خط خود اوست و نامش را فهرست مصنفات اصحاب نهاده است، و اصل نسخه هم در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است، و آن را از فهرست کتابهائی که از میرزا فخرالدین نصیری نامبرده خریداری کرده اند، به دست آورده اند. علامه مجلسی در سال ۱۰۷۰ پیش از دست یازیدن به تألیف کتاب بزرگش بحارالانوار از تألیف آن فراغت یافته است.

علامه مجلسی در این کتاب نخست عناوین کتابها و ابواب مناسب با آنها را مطابق آنچه در کتاب بزرگش بحارالانوار می بینیم، با تقدیم و تأخیری که در برخی موارد دارد، نوشته است. آنگاه ده مصدر معتبر را نام برده و رموز آن را نشان داده است.

سپس چند سال بعد، سایر مصنفات اصحاب را بر این مصادر افزوده، و از آن پس اقدام به تألیف بحارالانوار مطابق همان عناوین و ابواب این فهرست پر ارزش نموده ودر این کار هم نویسندگانی را به کار گرفته است که از جمله ملا محمد رضا است، و شاید او پسر عمویش باشد که از شاگردانش هم بوده است، و در فصل سوم فیض القدسی به شماره ۳۹، از وی نام برده شده است.

بنا بر آنچه ذکر کردیم تمامی اعتراضات برخی از تن پروران بی کار مردود خواهد شد که می‌گویند مجلسی یاران زیادی داشته که اخبار را برای او جمع می‌کرده اند و او فقط عنوان و آغاز حدیث را می نوشته و بقیه را نویسندگانش می‌نوشته اند.[1]

«از ویژگیهای علامه مجلسی اینست که کار تکراری نمی‌کرد، همیشه کار ابتکاری انجام می داد، علامه مجلسی در بحار کاری به کتب اربعه شیعه: کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار که حاوی اصول و فروع مذهب شیعه است ندارد، و بنای او بر این بود که کاری را که دیگران نکرده اند او به انجام رساند. لذا کتاب بحارالانوار مجموعه اخبار و احادیثی می باشد که اصلاً در کتب اربعه شیعه نیست، و این ویژگی خاص علامه مجلسی است، و ابتکار دیگر او شرح بر کتب اربعه است که علاوه بر مرآت العقول که گفتیم شرح بر اصول کافی است، کتاب ملاذ الاخیار فی تهذیب الاخبار را علامه مجلسی در شرح بر تهذیب الاخبار شیخ طوسی نوشته است که این کتاب هم از کتب اربعه به شمار می‌آید.»[2]

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۲ ص ۳۰.
۲. حجة الاسلام میر سید احمد روضاتی، یادنامه علامه مجلسی، ص ۱٦.

علامهٔ مجلسی و تألیف بحارالانوار

یکی از موضوعاتی که در خصوص بحارالانوار علامهٔ مجلسی دستاویز بعضی از مردم پر مدعای بی اطلاع قرار گرفته و بدان وسیله به نظر قاصر خود می خواهند از وزن این کوه سنگین بکاهند، وجود بعضی از مطالب ضعیف و غیر مناسب، یا مکرّرات خسته کننده و مدارک و منابع ضعیف، در این کتاب است.

در صورتی که این نیز نشانه عدم آشنائی و انصاف این قبیل افراد (اعم از دوست و دشمن و خودی و بیگانه و عالم و جاهل) می باشد. زیرا اگر اینان با یک مطالعه سطحی علل تألیف بحار و زمان و مکان و شرائطی را که موجب تصمیم علاّمهٔ مجلسی برای انجام این منظور گردید، در نظر می‌گرفتند، نه تنها این طور دربارهٔ این کتاب فکر نمی‌کردند، بلکه مانند افراد مطلّع و اهل فنّ، به روح بزرگ و همت عالی علامهٔ مجلسی درود می فرستادند.

گرچه علاّمهٔ مجلسی خود در مقدّمهٔ جلد اول بحار علل تألیف کتاب را شرح می دهد، و احتیاج به توضیح بیشتر ندارد ولی با این وصف لازم می دانیم که مختصر توضیحی در این باره بدهیم: علاّمهٔ مجلسی در عصری می زیسته که فلسفه و عرفان، فقه و حدیث اهلبیت را تقریباً تحت الشعاع قرار داده بود، علما و فقهای شیعه بیشتر میل به فلسفه داشتند، و فقه و حدیث در درجه دوم اهمیت قرار داشت. اندکی پیش از وی فیلسوف نامی میرفندرسکی و میرداماد و بعد هم شاگردش صدرالمتألّهین شیرازی و فرزند وی و دامادهایش ملا عبدالرّزاق لاهیجی و ملا محسن فیض از کسانی بودند که عمر خود را در فلسفه و عرفان صرف کرده و در اوائل کار و پیش از احساس خطر به منقول و حدیث و اخبار کمتر توجه داشتند. همچنین آقا حسین محقق خونساری و میرزا رفیعا نائینی و تا حدی محقق سبزواری و بیشتر علمای اصفهان اهل معقول

بودند.

ادامه این وضع مکتب اهلبیت و رواج افکار نورانی آنها را سخت مورد تهدید قرار می داد و آینده وخیمی را برای علوم دینی مجسم می ساخت.

بعلاوه کتابهای اخبار شیعه بر اثر تاخت و تازها و جنگها و غارتهائی که مکرّر در ایران روی داده بود، و محدودیتهائی که شیعیان پیش از ظهور صفویه داشتند، نوعاً از میان رفته و آنها که باقی مانده بود چندان در دسترس نبود. به همین جهات شیعه از نظر حدیث و اخبار و فرایض و سنن سخت در مضیقه بود، و به میزان زیادی محتاج به یک دائرة المعارف حدیث شامل همه گونه اخبار در هر باب و موضوع بودند.

این علل و عوامل بود که موجب تصمیم علامهٔ مجلسی برای تألیف بحارالانوار گردید. علاّمهٔ مجلسی می دانست که عمر زودگذر فرصت این که او بتواند تمام اخبار را جمع، و بعد مرتب و منظم و تهذیب و تنقیح نماید به وی نخواهد داد، پس چه بهتر که تمام اخباری که در کتب شیعه است، همه را یکجا جمع کند، حتی اگر سند آنها ضعیف و احیاناً کتاب غیر معتبری باشد، مشمول نظر وسیع او که حفظ تمام اخبار از زوال و نیستی است قرار گیرد و هر جا فرصت کرد بدون این که خود را معطّل کند، با نوشتن «بیان» و «توضیح» و «ایضاح» به اجمال و تفصیل توضیحی داده و بگذرد، و تحقیق و تفکیک و تهذیب و دقت و تعمق بیشتر را به فرصتهای مناسب موکول کند، یا برای نسل های بعدی بگذارد!

به همین جهت می بینیم بعضی از نسخه ها را که مغلوط بوده، یا جمله هائی از آن سقط شده، به همان صورت در بحار آورده است تا مبادا بحارالانوار از آن خالی بماند. حتی در بعضی از بیان ها می‌گوید: نسخه مغلوط و غیر مرتّب و مشّوش است، ولی ما آنرا نقل کردیم تا اگر بعد از ما نسخه اصل پیدا شود، از روی آن مقابله و تصحیح گردد و گرنه همین نسخه هم که احیاناً خالی از فائده نیست، از بین نرود، و اسمی از آن باقی بماند!!

در حقیقت مجلسی با تألیف بحارالانوار دریائی به وجود آورده که همه گونه گوهرهای قیمتی و دُرّهای گرانبهاء، در کنار خزفها و لجنهای دریائی، یکجا در آن یافت می‌شود، و البته دریا هم جز این نمی‌تواند باشد؛ آری بحارالانوار علامهٔ مجلسی دریاست، و در دریا خیلی چیزها پیدا می شود!

گفتار علامهٔ مجلسی

در مقدمهٔ بحارالانوار

اکنون که تا حدی خوانندگان با علاّمهٔ مجلسی و ارزش کار پر ثمر او در تألیف کتاب با عظمت **بحارالانوار** آشنا شدند، بسیار مناسب می دانیم که سرآغاز گفتار آن بزرگ مرد جهان تشیع را در مقدمهٔ **بحار** که در ضمن میزان سعی و کوشش گرانقدر او را نیز آشکار می سازد، ترجمه نموده و از لحاظ عموم فارسی زبانان بگذرانیم، و توجه مخصوص همگان را بدان معطوف داریم.

علاّمهٔ مجلسی بعد از حمد و ثنای خداوند و درود بر حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌نویسد: اما بعد، نیازمند رحمت خداوند آمرزنده، فرزند کسی که به گلزار قدسی منتقل شده محمد تقی طیب الله رمسه، محمد باقر که خدا از تقصیرات آنها بگذرد، و با پیشوایان خود محشور سازد می‌گوید:

ای پویندگان حق و یقین! و گروندگان به ریسمان پیروی خاندان سید المرسلین، صلوات الله علیهم اجمعین! بدانید که من در اوائل جوانی اشتیاق زیادی به تحصیل انواع علوم و فنون داشتم، و به فضل الهی وارد دائره آن شدم، و قدم در گلزار آن نهادم، و باخوب و بد آن مواجه گشتم، تا این که آستینم از میوه های رنگارنگ آن پر شد، و گریبانم از بهترین نوع آنها اشباع گردید. از هر چشمه ای جرعه گوارائی نوشیدم، و از هر خرمنی دو مشته برداشتم.

سپس به فوائد و نتائج آن علوم نگریستم، و دربارهٔ مقاصد محصلین و آنچه موجب ترغیب آنها برای نیل به سرانجام تحصیل آن علوم است، اندیشیدم آنگاه در آن قسمت که برای جهان دیگرم سودمند بود، و انسان را به کمالات شایسته می رساند، دقّت و تأمّل نمودم. تا به فضل و الهام باریتعالی به یقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه های وحی و الهام می جوشد، گرفته نشود، عطش انسان را برطرف نمی سازد، همان طور که حکمت نیز وقتی ازرهبران دینی که عقلای بشرّیت هستند، اخذ نشود گوارا نخواهد بود.

من در نتیجه مطالعات خود تمام علوم را در کتاب خداوند عزیز (قرآن مجید) که به هیچ وجه باطلی در آن راه ندارد، و در اخبار خاندان پیغمبر که خزینه داردانش آن حضرت و ترجمان وحی او بودند یافتم و دانستم که دانش قرآن مجید عقول بندگان را برای استنباط خود کافی نمی داند، و جز پیغبمر و امامان عالیمقام که خداوند آنها را برگزیده و پیک وحی الهی در خانه های آنان فرود آمده است، کسی به آن احاطه پیدا نمی‌کند!

چون به این نتیجه رسیدم، آنچه را که زمانی در راه آموختنش صرف عمر کرده بودم، با

این که در زمان ما رواج کامل دارد،[1] ترک گفتم و به سراغ چیزی رفتم که می دانستم در سرای دیگر نافع بحالم می باشد، با این که اینها (احادیث و اخبار) در عصر ما بازار کسادی دارد!!

از میان علوم دینی بررسی و جستجوی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام را برای کار خود برگزیدم و در آن باره به بحث و تحقیق و مطالعه پرداختم، و چنانکه می باید با دقّت آنها را از نظر گذراندم. و به اندازهٔ لازم نیروی تفکّر خود را در پیرامون آن به کار انداختم، در نتیجه اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را همچون کشتی نجاتی یافتم که ممّلو از ذخائر نیکبختی ها است، و مانند آسمانی دیدم که مزّین به ستارگان فروزان و نجات دهنده انسان از ظلمت نادانی ها است.

راه های علوم و اخبار اهلبیت روشن، و پرچم های هدایت و رستگاری در آنها برافراشته است، و صدای دعوت کنندگان آن برای سعادت و نجات از مهالک، در راه های آن شنیده می شود. من در طیّ طریق آن، به گلزارهای پر گل و بوستانهای سرسبزی رسیدم که با شکوفه های هر علم و میوه های هر حکمتی زینت یافته بود. در طی منازل آن راهی روشن و آبادان دیدم که آدمی را به هر گونه عزّت و مقام عالی، نائل می‌گرداند به هیچ حکمتی برنخوردم جز این که گزیدهٔ آن را در گفتار و اخبار اهلبیت پیغمبر دیدم؛ و به حقیقتی دست نیافتم مگر این که ریشه آن را در آنجا یافتم!!

بعد از مطالعه و تحقیق کتب متداول و مشهور و احاطه بر آنها، به تتبّع در اصول معتبرهٔ گمنام پرداختم. اصول و کتابهائی که در اعصار گذشته و زمانهای متمادی، به واسطهٔ سلطه پادشاهان مخالف شیعه، و پیشوایان گمراه، یا به علت رواج علوم باطله در میان نادانهای مدعیان فضل و کمال، و یا به لحاظ این که گروهی از علمای متأخر کمتر توجه به آن نموده و در تطاول ایام فراموش گشته بود.

زیرا اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از هر علم و فنّ دیگر، جامعتر و کافی تر و کاملتر است. لذا برای تأمین این منظور در شرق و غرب به جستجوی آن کوشیدم، و نزد هر کس گمان بردم چیزی هست برای دست یافتن به آن اصرار ورزیدم. عده‌ای از برادران دینی من در این راه بمن کمک کردند، و برای یافتن آنها به شهرها سفر نمودند، و به هر نقطه و ناحیه‌ای که امکان داشت سر زدند، تا آنکه به فضل خداوند بسیاری از کتب قدیمی و اصول معتبره که در زمانهای گذشته مورد استفاده و استناد علما بوده و دانشمندان ما در زمانهای فترت به

۱. فلسفه و معقول.

آنها رجوع می‌کردند، در نزد من جمع شد.

چون در آنها دقّت نمودم، دیدم مشتمل بر فوائد زیادی است که کتب مشهور و متداول کنونی خالی از آنست. در میان آنها بر بسیاری از مدارک احکام دین آگاه شدم، با این که اکثر علما اعتراف نموده‌اند که کتب موجود از وجود مدرکی که بتواند به تنهائی مأخذ حکم قرار گیرد، خالی است! به همین جهت نهایت سعی و کوشش خود را بعمل آوردم تا آن اخبار و اصول معتبر شیعه را رواج داده و تصحیح کنم و منظم و منقّح گردانم.

و چون دیدم که زمان در منتهای فساد غوطه‌ور است! و بیشتر مردم زمانه هم از آنچه موجب ترقی معنوی آنهاست، روگردانند، لذا ترسیدم مبادا این کتابها به زودی بهمان سرنوشت و فراموشی و هجران سابق خود، بازگردد! وبیم آن دارم که به واسطه عدم مساعدت روزگار خیانت پیشه، این آثار ذیقیمت، دستخوش تشتّت و پراکندگی گردد.

با این که این کتابها را در اختیار داشتم، و از دست فنا محفوظ مانده بود، ولی باز اخبار متعلّق به هر مقصدی در ابواب متفرّق و فصول مختلف آمده بود، به طوری که کمتر اتفاق می افتاد که یک نفر به تمام اخبار یک مقصد دست یابد. شاید همین پراکندگی و بی نظمی هم یکی از علل فراموشی این کتابها و خارج شدن آنها از حیّز انتفاع و قلّت رغبت مردم به ضبط آن بوده است.

من بعد از طلب خیر و استمداد از خداوند متعال عزم خود را جزم کردم که همهٔ آن را در یک کتاب بزرگ که فصول و ابواب آن منظّم، و مقاصد و مطالب آن مضبوط باشد جمع کنم، و نظم و ترتیب دهم آن هم با نظمی غریب و سبک تألیفی عجیب که مانند آن در مؤلفّات و مصنفّات علمای گذشته؛ بی سابقه باشد.

بحمدالله آنچه می خواستم به بهترین وجه جامه عمل پوشید، و بیش از آنچه امید داشتم و خود را برای آن آماده کرده بودم! تحقّق یافت. هر بابی را با آیات مربوط بعنوان آن باب شروع نمودم. سپس قسمتی از آنچه مفسّرین ذکر کرده‌اند، اگر نیاز به تفسیر و بیان داشت آوردم.

در هر بابی یا تمام خبر متعلّق بعنوان باب را نقل کردم، و یا قسمتی از آن را که مربوط بود آوردم و بقیّه را در مورد دیگری که مناسب‌تر بود ذکر نمودم، و اشاره کردم که قسمت اول آن در کجا ذکر شده است.

تا بدین گونه فائدهٔ منظور با رعایت کمال ایجاز و اختصار به دست آمد. آنگاه هر حدیثی که احتیاج به شرح و توضیح داشت، باز هم با اختصار توضیح دادم و بیان نمودم. مبادا با شرح و تفصیل، بابها طولانی و حجم کتاب زیاد شود، و تحصیل آن برای طالبین مشکل گردد. در عین

حال در نظر دارم که اگر مرگ مهلت دهد و تفضلّ الهی مساعدت نماید، شرح کاملی متضّمن بسیاری از مقاصدی که در مصنفّات سایر علماء نباشد؛ بر آن (بحارالانوار) بنویسم و برای استفادهٔ خردمندان قلم را به قدر کافی در پیرامون آن به گردش در آورم!

یکی از فوائد پسندیدهٔ کتاب ما (بحارالانوار) اینست که مشتمل بر کتب و ابواب پرفائده‌ای است که علمای گذشته آن را سربسته نهاده و یک کتاب و باب مستقل برای آن نگشوده‌اند. مانند کتاب عدل و معاد، و ضبط تاریخ پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام و کتاب سماء والعالم (آسمان و جهان) که مشتمل بر چگونگی عناصر و موالید و غیره است و بر خوانندگان کتاب پوشیده نیست.

پس ای برادران دینی! وای دوستان ائمه طاهرین(ع)! اگر شما در اظهار دوستی خود صادق هستید بشتابید به جانب خوانی که من گسترده‌ام و با دستهای اعتراف و یقین آن را بگیرید، و با وثوق و اطمینان چنگ به آن زنید، و از آنها نباشید که چیزی بر زبان می رانند که در دل ندارند، و از آنها نباشید که از روی نادانی و گمراهی دلهاشان از بدعت گزاری و هواپرستی سیراب شده است و با سخنان باطل خود آنچه را ادیان حقه ترویج کرده‌اند با حق مخلوط می سازند.

برادران من! به شما مژده می دهم، مژده می دهم به کتابی که جامع مقاصد و دارای نکات بی نظیری است که روزگار به خوبی و روشنی آنها نیاورده است، و ستارگانی است که از افق غیب درخشیده و چشم بندگان به روشنی و درخشندگی آن ندیده است.

رفیق شفیقی است که پیش از این کسی در صداقت و وفا مانند آن را یاد ندارد. ای بیچاره‌ای که منکر شاخه های تناور و ساقه های فضل و احساس آن هستی، همان حسد و عنادو کوردلی که داری برای تو کافی است! وای کسی که اعتراف به مقام بلند و حلاوت بیان بحارالانوار نمی‌کنی، تردیدی که از جهل و گمراهی و حماقت تو سرچشمه گرفته، برایت بس است!!

من نظر به این که این کتاب مشتمل بر انواع علوم و حکمتها و اسرار است، و از مراجعه به تمام کتب بی نیاز کننده می باشد آن را بحارالانوار (دریاهای نور) جامع گوهرهای اخبار ائمه اطهار، نامیدم.

از خداوند سبحان امیدوار چنانم که از فضل و مرحمت و منتّی که بر این بنده امیدوارش دارد این کتاب مرا تا موقع قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باقی داشته، و آن را مرجع دانشمندان و مصدر دانشجویان علوم ائمه دینی قرار دهد و علی رغم ملحدان پست و فرومایه پاینده

بدارد!

در ظلمتهای قیامت برای من نور و روشنی باشد، و از آنچه در آنروز مردم می دانند، موجب امن و سرور گردد. در سرشکستگی روز حساب، نعمت و کرامت، و در کشاکش روزگار همواره ذکرش در میان باشد. زیرا هر کسی امید فضل و رحمت از او دارد، و صاحب هر نعمتی و دارندهٔ هر کار نیکی فقط اوست، والحمدلله اولاً و آخراً، و صلی الله علیٰ محمد و اهل بیته الْغُرالمَیامینَ النُجَباءَ المکرّمین.

مستدرک، منتخب، ترجمه ها و فهرس های

بحارالانوار و سایر کتب علامه مجلسی

گذشته از ترجمه آثار علاّمهٔ مجلسی، بعضی از آنها نیز توسط جمعی از علماء استدراک، و انتخاب شده، و فهرس هائی نیز بر آن نوشته اند که همه را علاّمهٔ تهرانی دام بقائه در الذریعه نگاشته است، و ما نیز در زیر می آوریم:

۱ ـ جامع الانوار ـ مختصر جلد هفتم بحار ـ تألیف آقا نجفی اصفهانی.

۲ ـ نیز مختصر جلد هفتم ـ از آقا رضی بن ملا محمد نصیر بن ملاّ عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی نوهٔ برادر علاّمهٔ مجلسی.

۳ ـ جوامع الحقوق ـ منتخب جلد شانزدهم بحار ـ آقا نجفی اصفهانی.

٤ ـ درر البحار ـ تألیف ملا محمد بن محمد بن المرتضی مشهور به نورالدین برادر زادهٔ ملا محسن فیض کاشانی که مکررّات و سندهای آن را حذف کرده و احادیث متقن و موثق را انتخاب نموده و بعضی از مجلدات آن را مختصر کرده است، و بعضی از آنها هم چاپ شده است.

۵ ـ مختصرالمزار، مختصر جلد بیست و دوم بحار ـ توسط یکی از فضلای گرگان.

٦ ـ الشّافی ـ جمع بین بحار و وافی در هفت جلد بزرگ، تألیف ملاّ محمد رضا بن ملاّ عبدالمطلب تبریزی که مکررّات و بیان های آن را انداخته است.

۷ ـ منتخب تمام بحارالانوار.[1]

۸ ـ مستدرک بحار ـ تألیف علاّمهٔ متتبع مرحوم میرزا محمد تهرانی مقیم سامره که تمام

۱. الذریعه جلد ۷ صفحه ۲۷.

بحار را استدراک کرده است.

۹ ـ جنّة المأوی ـ مستدرک جلد سیزدهم ـ تألیف علاّمهٔ نوری.

۱٤ ـ ترجمه جلد چهاردهم مترجم: شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی متوفی به سال ۱۳۳٤.[۱]

۱۵ ـ ترجمهٔ جلد هفدهم به نام حقایق الاسرار نیز ترجمه آقا نجفی مزبور.

۱٦ ـ ترجمهٔ اعتقادات: به وسیله یکی از علماء.

۱۷ ـ نیز ترجمهٔ اعتقادات. مترجم: ملاّ محمد کاظم هزار جریبی.[۲]

۱۸ ـ نیز ترجمهٔ اعتقادات به زبان اردو مترجم: مولی عابد حسین هندی، در هند چاپ شده است.[۳]

۱۹ ـ ترجمهٔ جلاء العیون به زبان اردو ـ مترجم: سید محمد باقر هندی معاصر.

۲۰ ـ ترجمهٔ جلاء العیون به عربی. مترجم: علامهٔ نامی سید عبدالله شبر متوفی بسال ۱۲٤۲

۲۱ ـ مختصر ترجمهٔ جلاء العیون به نام منتخب الجلاء و مختصر دیگری نیز از سید عبدالله شبر نامبرده.[۴]

۲۲ ـ ترجمهٔ تحفة الزائر به عربی ـ مترجم: نیز سید عبدالله شبر[۵]

۲۳ ـ ترجمهٔ حق الیقین به زبان اردو ـ مترجم: سید محمد باقر هندی سابق الذکر[۶]

۲٤ ـ ترجمه به زبان عربی: مترجم: سیدعبدالله شبر[۷]

۲۵ ـ ترجمه به زبان عربی: ملاّ محمد مقیم بن درویش محمد خزاعی

۲٦ ـ ترجمهٔ حلیة المتقین به زبان اردو ـ مترجم: سید مقبول احمد دهلوی معاصر، به نام تهذیب الاسلام.

۲۷ ـ ترجمهٔ حلیة المتقین به عربی

۲۸ ـ ترجمه عین الحیات به زبان اردو، مترجم: سید محمد باقر سابق الذکر.

۱. همان مأخذ، جلد ۷ ص ۲۲.
۲. همان مأخذ، ج ٤ ص ۷۹.
۳. همان مأخذ، ج ٤ ص ۷۹.
٤. همان مأخذ، ج ۵ ص ۱۲۵.
۵. همان مأخذ، ج ۳ ص ٤۳۸.
٦. فیض القدسی ـ الذریعه ج ۷ ص ٤۱.
۷. الذریعه ج ٤ ص ۱۱٦.

۲۹ـ «به زبان عربی یکی از علماء
۳۰ـ مستدرک بحارالانوار، تألیف مرحوم آثار شیخ علی نمازی شاهرودی

سفینة البحار محدث قمی

مهمترین کاری که تاکنون پیرامون بحارالانوار علامه مجلسی انجام گرفته است، تألیف کتاب با عظمت سفینة البحار توسط محدث متتبع نامی مرحوم حاج شیخ عباسی قمی است. این کتاب در دو جلد قطور بارها چاپ شده است، و مورد استفاده اهل علم است. سفینة البحار اسمی بامسمی است. محدث قمی دریاهای نور اخبار و احادیث پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام را با کشتی فکر و اندیشه خود طی کرده و گوهرهای قیمتی آن را تقریباً در هر ماده‌ای از مواد حدیثی مانند: صدق، کذب، حق، باطل، عدل، ظلم، علم، عقل، فضل، تقوی و فضیلت را بیرون کشیده و در این کتاب آورده است.

سفینة البحار فهرست کامل و جامع بحارالانوار ۲۵ جلدی چاپ امین الضرب است. به طوری که شنیده‌ایم اخیراً بنا دارند آن را بر اساس چاپ ۱۱۰ جلدی بحار هم در آورند.

محدث قمی در هر ماده‌ای نکته و مطلبی جالب آورده است. به طوری که گذشته از ارجاع به موارد لازم هر جلدی از بحار، جداگانه هم کتابی بسیار مفید و پر مایه است.

نویسنده از مرحوم حاج میرزا علی محدث‌زاده فرزند بزرگ مرحوم محدث قمی شنیدم که می‌گفت: «مرحوم پدرم دو بار تمام بحارالانوار را به دقت مطالعه نمود و در هر ماده آنچه را می خواست در اوراق متعددی که به عدد حروف تهجی در کف اتاق پهن کرده و روی آن چیز گذاشته بود که باد آنها را بهم نریزد یاداشت می‌کرد. می‌گفت پدرم آهسته در میان آن اوراق راه می رفت و نکات لازم را یاداشت می‌کرد».

فکرکنید دو بار مطالعه دقیق بحارالانوار چه قدر وقت می‌گیرد، و یادداشت آن همه نکات چه اندازه دقت و حوصله می خواهد آن هم به سبک فیش برداری بدان گونه؟!

مرحوم حاج میرزا علی می افزود که کار عمده پدرم در تألیف و تصنیف همین سفینة البحار است، بقیه کتابها امثال منتهی الآمال و غیره را در خلال آن کار مهم و به صورت جنبی انجام می داد.

به طور خلاصه محدث قمی با تألیف سفینة البحار این کتاب گران‌قدر نه تنها علامه

مجلسی را بیشتر مطرح ساخت و ارزش کار اورا سخت بالا برد، بلکه کتابی نفیس و پرمطلب نیز از خود به یادگار گذارد، و همه اینها نیز از برکات انفاس قدسی علامه مجلسی است.

گفتنی است که مرحوم حاج شیخ علی نمازی از علمای بزرگوار مقیم مشهد مقدس نیز سالها زحمت کشیده و برای سفینة البحار حاج شیخ عباس قمی مستدرکی نوشته است و تا کنون ده جلد آن چاپ شده است. این کتاب به همین نام مستدرک سفینة البحار انتشار یافته است.

در این مستدرک نکات بیشتری در هر ماده از موادی که در آن زمینه اخبار و احادیث رسیده یا علامه مجلسی بحث داشته است، استخراج شده و در جای خود قرار گرفته است. ضمناً در سنوات اخیر شنیده می شد که درقم و مشهد گروهی از اهل علم مشغول تهیه و تألیف فهرست جامعی برای بحارالانوار هستند، ولی نویسنده اکنون نمی داند که کار آنها به کجا کشیده و تا چه اندازه موفق بوده اند.

مستدرک سفینة البحار مرحوم حاج شیخ علی نمازی نسبت به سفینة البحار گذشته از مفصل تر بودن آن، این امتیاز را دارد که بر اساس چاپ قدیم و جدید بحار تنظیم شده و خوانندگان با در دست داشتن آن می توانند از هر دو چاپ بحار استفاده کنند، حال آن که سفینه چنین نیست و فقط بر اساس چاپ قدیم است.

مرحوم شیخ جواد اصفهانی کتابی به نام مفتاح الابواب نوشته و در آن عناوین بحار را آورده است، ولی چون آن هم بر اساس طبع قدیم بود، آقای سید محمود موسوی ده سرخی آن را با چاپ جدید تطبیق نموده است.

دانشمندمتتبع فقید سید جواد مصطفوی این کار را به نحو بهتری انجام داده است، با این فرق که وی ابواب مجلد هشتم بحار را به علت عدم طبع جدید آن نیاورده است.

نیز مرحوم کاظم مرادخانی کتاب المعجم المفهرس لالفاظ عناوین ابواب بحارالانوار را نوشته است. روش آن مرحوم در تنظیم این فهرست بدین ترتیب است که کلمات عمده و اصلی عناوین ابواب بحارالانوار طبع جدید را انتخاب و بر اساس ریشهٔ اصلی لغت در ذیل حروف الفبا تنظیم نموده است.

همچنین آقای سید هدایت الله مسترحمی اصفهانی فهرستی برای مطالب بحارالانوار نوشته اند که در سه جلد به عنوان جلد ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ چاپ جدید بحار چاپ شده است. این فهرست مشتمل بر عناوین ابواب و مطالب کلی ذیل ابواب می باشد. البته فهرست مرحوم مرادخانی حاوی معجم این فهرست نیز می باشد.[1]

۱. آقای محمد باقر بهبودی، یادنامه علامه مجلسی، ص ۱۵.

شرح نهج البلاغه علامه مجلسی

اخیراً دوست فاضل متتبع علی انصاریان کاری ابتکاری کرده و با تألیف شرح نهج البلاغه علامه مجلسی، زحمات مجلسی را در این خصوص احیا کرده است. ایشان تمام نهج البلاغه را در سه جلد به قطع وزیری گنجانده و تمام بحارالانوار را دیده و هر جا علامه مجلسی خطبه ای یا نامه ای یا کلام و کلمه ای از نهج را مورد بحث قرار داده، بیان و توضیح مجلسی را در آورده و در جای آن در این کتاب قرار داده است، و این کتاب را با چاپی زیبا منتشر ساخته است.

ایشان در نامه خود به ما نوشته اند: «ویژگی شرح نهج البلاغه علامه مجلسی در خور کتابی است بس مفصل، ولی در حد امکان یک ویژگی آن را و چند شاهد مثال می آورم.

یکی از ویژگیهای بسیار جالب این شرح، آراء و نظرات بدیع علامه مجلسی در بیان موضوعات مطروحه در خطب و نامه ها و حکم نهج البلاغه است که در هیچ شرحی بدین صورت مطرح نشده است. چند نمونه آن به شرح زیر است:

۱ ـ مسئله ولایت فقیه با استنباط از خطبه سوم نهج البلاغه که در مقدمه آن را ذکر نموده ام (مقدمه کتاب ج ۱ ص ۱۶)

۲ ـ شرح جمله بسیار غامض «فبایع الیقین بشكة» در مورد حضرت آدم علیه السلام (ج ۱ ص ٤٥). پاراگرافهای آخر صفحه، و به دنبال آن بحث بسیار جالب عصمت ملائکه.

۳ ـ مسئله برائت از امیرالمؤمنین که حضرت در خطبه ۵۷ مطرح فرموده اند، در این زمینه مرحوم مجلسی مطالب بلندی را در اصل قضیه بیان فرموده اند (ج ۱ ص ۱۷۸ تا ۱۸۳).

٤ ـ شرح علامه مجلسی در مورد تقدم و تأخر زمانی در مسائل توحیدی و معنی واحد در خطبه ٦٥ (ج ۱ ص ۱۹۰). در خطب مسائل بسیاری است، به همین چند نمونه اکتفا می شود.

اما در رسائل

۱ ـ نظر علامه مجلسی در شرح نامه سوم (ج ۳ ص ۲۱) در مورد این که مشتری چه کسی است؟

۲ ـ بحث کوتاه ولی عمیق فقهی مجلسی در مورد نامه چهل و پنج مبنی بر وجود حرمت یا جواز یا کراهت اجابت مهمانی اشراف توسط ولاة امر (ج ۳ ص ۱٦۰).

۳ ـ بحث و بررسی علم امام در ذیل وصیت امام (ع) و علت رفتن امیرالمؤمنین (ع) به مسجد کوفه، با این که می دانست کشته می شود. (ج ۳ ص ۱٦۹).

اما در حِکَم:

۱ - ج ۳ ص ۳۲۷ ذیل حکمت ۱۵

۲ - ج ۳ ص ۳٤۵ ذیل حکمت ٤۲، مباحث بسیار جالب و زیبائی دارد. در مقدمه آمده است: «علامه مجلسی در شرح الفاظ نهج البلاغه به مهمترین لغت عربی توجه داشته است مانند صحاح اللغه جوهری، یا قاموس فیروزآبادی، یا تاج العروس زبیدی، و گاهی هم از شرح های مهم نهج البلاغه».

شروح مهم نهج البلاغه که مورد اعتماد علامه مجلسی بوده است:

۱ - شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی.

۳ - شرح نهج البلاغه قطب الدین راوندی

٤ - شرح نهج البلاغه قطب الدین کیدری است.

علامه مجلسی مانند بیشتر شارحان نهج البلاغه نخست از خطبه آغاز می‌کند سپس رسائل و از آن پس حکم، و از اینجاست که دسترسی به نصوص هم آسان می‌گردد.[1]

اجازات علامه مجلسی

علامه مجلسی جلد ۲۵ بحارالانوار را اختصاص به اجازات داده است که در چاپ جدید، آن یک جلد به صورت چهار جلد در آمده، یعنی مجلدات ۱۰٤ و ۱۰۵ و ۱۰٦ و ۱۰۷ بحار چاپ ۱۱۰ جلدی. قسمت عمدهٔ این اجازات، از علماء پیشین به شاگردان و راویان خود است، و قسمت دیگر اجازات پدرش علامه ملامحمد تقی مجلسی است که از استادانش گرفته یا به شاگردانش داده، و قسمت آخر اجازاتی است که خود علامه مجلسی از استادانش گرفته یا به شاگردانش داده است، اجازه وی به شاگردانش فقط دو اجازه است. پیداست که علامه مجلسی چون اجازات را اغلب در پشت کتابها می‌نوشته نسخه آن را برنداشته است. قبلاً دیدیم که فاضل معاصر آقای سید محمد جزائری نوشته بودند: «اجازاتی که علامه مجلسی برای شاگردان خود نوشته و بعضی مفصل هستند در مستدرک بحار، و مجمع الاجازات شیخ باقر الفت اصفهانی فرزند آقانجفی و جاهای دیگر مذکورند».[2]

۱. شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۵ و ۱٦.

۲. نابغه فقه و حدیث، ص ۹۹.

اخیراً نیز فاضل دانشمند آقای سیداحمدحسینی اشکوری کتابی به نام اجازات الحدیث نوشته و جمعاً ۱۱۵ اجازه را که علامه مجلسی برای شاگردانش نوشته در آن آورده است، و ما در این کتاب بارها از آنها یاد کرده‌ایم.

اجازات از قدیم الایام تا زمان علامه مجلسی و حتی صد سال پیش ارزش بسیار داشت. این اجازات نشانه لیاقت و شخصیت علمی و اخلاقی اجازه گیرنده بود، و از استاد به شاگرد داده می‌شد. گاهی شاگرد دانشمند مدتی و شاید سالها نزد استاد درس می‌خواند و یک یا دو یا چند کتاب را می‌خواند و استاد می‌شنید و لغات و مشکلات لفظی و معنوی آن را حل می‌کرد و شرح و تفصیل می‌داد، و یا استاد از رو می‌خواند و نکات لازم را بیان می‌کرد، و در پایان چون شاگرد را اهل می‌دید به وی اجازه می‌داد که می‌تواند کتابهائی را که نزد وی خوانده، یا هر کتابی را برای دیگران درس بگوید.

زمانی هم دانشمندی از دانشمندی دیگر همطراز خود استجازه می‌کرد تا از طریق مشایخ او هم بی‌بهره نباشد، و زمانی دیگر طرفین که در علم و فضل مساوی بودند به یکدیگر اجازه می‌دادند، مانند علامه مجلسی و شیخ حر عاملی، و در عصر ما آیت الله بروجردی و شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف الذریعه و اعلام الشیعه که از مشایخ بزرگ اجازه بود.

ارزش اجازات استادان به شاگردان یا راویان خود در اینست که آنها هنگام نام بردن از اجازه گیرنده شخصیت علمی و عملی و استعداد و هوش و ذهن طرف و میزان سعی و کوشش او را در راه فراگیری علوم عقلی و نقلی یا اخبار و احادیث یا تاریخ و تفسیر و قرائت و رجال و درایه، و در زمان ما فقه و اصول که مستجاز را مجتهد یا استاد فن یا خبره کار می‌دانسته، در اجازه ذکر می‌کرده و همانها نیز در نزد اهل فضل ملاک مقام والای او در علوم عقلی و نقلی یا حدیث و فقه و اصول و خلاصه فنون دینی بوده است.[1]

در اینجا فهرست اجازات چهار جلد بحارالانوار جدید یعنی جلد ۲۵ چاپ قدیم را جهت اطلاع پژوهشگران می‌آوریم، تا اسامی مبارک این مفاخر هم در کتاب علامه مجلسی به نقل از وی به یادگار بماند و مزیدی بر محتوای کتاب باشد.

۱ ـ اجازهٔ شیخ حسن بن حسین بن علی درویشی برای شیخ مجدالدین ابوالعلاء.

۲ ـ اجازهٔ عمیدالرؤساء هبة الله بن حامد لغوی برای سید تاج الدین ابن مُعیّه استاد شهید اول.

۱. توجه خاص علامه مجلسی به جمع آوری این اجازات و درج آن در جلد ۲۵ بحار از ابتکارات اوست و گرنه شاید بسیاری از آنها تا کنون از بین رفته بود.

۳ ــ اجازهٔ معین الدین سالم بن بدران مصری معروف به معین الدین مصری برای خواجه نصیرالدین طوسی.

٤ ــ اجازهٔ شیخ جعفر بن محمد بن نماحلی برای روایت کتاب استبصار شیخ طوسی.

۵ ــ اجازهٔ سید رضی الدین علی بن طاووس برای شیخ یوسف بن حاتم شامی.

٦ ــ اجازهٔ فخرالدین محمد بن حسن پسر علامه حلی برای سید ابوطالب بن محمد بن زهرهٔ حلبی.

۷ ــ اجازهٔ کبیرهٔ علامهٔ حلی برای اولاد زهرهٔ حلبی.

۸ ــ اجازهٔ علامهٔ حلی برای قطب الدین رازی.

۹ ــ اجازهٔ دیگری از علامهٔ حلی برای تاج الدین محمود بن محمد رازی از مشایخ عظام.

۱۰ ــ اجازهٔ لطیفی از یکی از شاگردان نجیب الدین یحیی بن سعید حلی و امثال او که ظاهراً سید محمد بن حسن بن محمد ابوالرضا علوی باشد برای سید شمس الدین محمد بن احمد بن ابوالمعالی استاد شهید اول.

۱۱ ــ اجازهٔ همین سید محمد بن حسن برای همان سید محمد بن احمد.

۱۲ ــ اجازهٔ دیگری از وی برای روایت کتاب اسرارالعربیه.

۱۳ ــ اجازهٔ دیگری از او برای روایت کتاب نهج البلاغه و غیره.

۱٤ ــ اجازهٔ دیگری از وی برای روایت کتاب مقامات حریری.

۱۵ ــ اجازهٔ سید محمد بن قاسم بن حسین بن معیه حسنی برای سید شمس الدین قدس سره.

۱٦ ــ اجازهٔ فخرالمحققین پسر علامه حلی (ره) برای شهید اول محمد بن مکی.

۱۷ ــ اجازهٔ حاج زین الدین علی بن حسین بن مظاهر از مشایخ خود متضمن مدح شهر حله، و اهل آن از امیرالمؤمنین علیه السلام. حاج زین الدین شاگرد فخرالمحققین پسر علامه حلی است.

۱۸ ــ اجازهٔ فخرالمحققین برای حاج زین الدین نامبرده.

۱۹ ــ اجازهٔ سید تاج الدین بن معیه برای شهید اول محمد بن مکی.

۲۰ ــ اجازهٔ یکی از علمای عامه یعنی شمس الائمه کرمانی قرشی شافعی برای شهید اول.

۱. فخرالمحققین را فخرالدین هم می‌گفتند و به هر دو لقب خوانده می‌شود.

۲۱ ــ اجازهٔ شهید اول برای شیخ فقیه علی بن حسن بن خازن معروف به ابن خازن حائری.

۲۲ ــ اجازهٔ شهید اول برای شمس الدین محمد بن عبد علی بن نجده.

۲۳ ــ اجازهٔ شیخ علی بن علی بن محمد بن طی برای محمد بن علی بن حسن جبعی.

۲۴ ــ اجازهٔ شیخ علی بن محمد بن عبدالحمید نیلی برای شیخ احمد بن محمد بن فهد حلی.

۲۵ ــ اجازهٔ ابن خازن حائری برای احمد بن فهد حلی.

۲۶ ــ اجازهٔ علی بن محمد بن یونس بیاضی برای شیخ ناصر بن ابراهیم بویهی احسائی.[۱]

۲۷ ــ اجازهٔ محمد بن ابی جمهور احسائی برای سید محسن رضوی با ذکر طرق هفتگانهٔ ابن ابی جمهور که در اول کتاب عوالی اللئالی است.

۲۸ ــ اجازهٔ ابن ابی جمهور برای شیخ ربیعة بن جمعه.

۲۹ ــ اجازهٔ ابن ابی جمهور برای شیخ محمد بن صالح بِرَّد.

۳۰ ــ اجازهٔ شیخ محمد بن محمد بن خاتون عاملی برای شیخ علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی. (در ضمن آن اجازهٔ علامه حلی برای سید مهنّابن سنان علوی مدنی، و هم اجازهٔ ابن فهد حلی برای شمس الدین حولانی نیز هست).

۳۱ ــ اجازهٔ شیخ علی بن هلال جزائری برای محقق ثانی.

۳۲ ــ اجازهٔ شمس الدین محمد بن مؤذّن جزینی برای شیخ علی بن عبدالعالی میسی.

۳۳ ــ اجازهٔ محمد بن احمد صهیونی برای علی بن عبدالعالی میسی، منقول از خط شهید اول.

۳۴ ــ اجازهٔ شیخ علامه مروج مذهب امامیه علی بن عبدالعالی کرکی محقق ثانی برای علی بن عبدالعالی میسی و پسرش شیخ ابراهیم.

۳۵ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای شیخ حسین بن شیخ محمد بن حر عاملی از خاندان شیخ حر عاملی که به ما اجازه داده است.

۳۶ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای باباشیخ علی.

۳۷ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای شیخ احمد بن ابی جامع عاملی.

۱. جلد ۱۰۴ بحارالانوار یعنی این ۲۶ اجازه محتوای جلد ۱۰۴ بوده است با فوائدی از اجازات و هکذا دو جلد دیگر.

۳۸ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای مولی عبدالعلی بن احمد استرآبادی.

۳۹ ــ اجازهٔ شیخ علی کرکی محقق ثانی برای قاضی صفی الدین عیسی (اجازه کبیرهٔ وی).

۴۰ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای مولی حسین بن شمس الدین محمد استرآبادی.

۴۱ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای شمس الدین محمد بن سید کمال الدین محسن رضوی مشهدی.

۴۲ ــ اجازهٔ محقق ثانی برای شیخ فاضل کامل درویش محمد اصفهانی جد مادری پدرم.

۴۳ ــ اجازهٔ شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی برای خلیفه شاه محمود.

۴۴ ــ اجازه‌ای که خلاصة المجتهدین شیخ ابراهیم بن سلیمان نامبرده برای محمد بن ترکی نوشته و در آن صورت اجازهٔ فخرالمحققین پسر علامهٔ حلی برای شمس الدین محمد بن صدقه را نوشته است.

۴۵ ــ اجازهٔ شیخ ابراهیم قطیفی مشارالیه برای شیخ منصور پدر شیخ محمد بن ترکی مذکور.

۴۶ ــ اجازهٔ دیگری از شیخ ابراهیم قطیفی برای شیخ شمس الدین محمد استرآبادی.

۴۷ ــ اجازهٔ شیخ مدقق ابراهیم بن سلیمان قطیفی نامبرده برای سید جمال الدین بن نورالله حسینی شوشتری.

۴۸ ــ اجازهٔ سید صدرالدین بن غیاث الدین منصور حسینی شیرازی دشتکی برای سید کامل فاضل عالم علی بن قاسم حسینی یزدی.

۴۹ ــ اجازهٔ شیخ زین الدین علی بن عبدالعالی مشهور به ابن مفلح میسی برای پسر فاضل دانشمندش شیخ جعفر، و شیخ سعید محقق شهید شیخ زین الدین معروف به ابن حجّه.

۵۰ ــ اجازه شهید ثانی برای شیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی.

۵۱ ــ اجازهٔ شهید ثانی برای سید علی بن صائغ حسینی موسوی.

۵۲ ــ اجازهٔ شهید ثانی برای شیخ تاج الدین بن هلال جزائری.

۵۳ ــ اجازهٔ شهید ثانی برای شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهائی معروف به اجازه کبیرهٔ وی.

۵۴ ــ اجازهٔ شهید ثانی برای ملامحمود بن محمد لاهیجانی.

۵۵ ــ اجازهٔ شیخ محیی الدین بن احمد بن تاج الدین میسی عاملی برای ملامحمود

لاهیجانی نامبرده شاگرد شهید ثانی.

۵۶ ــ اجازهٔ ملامحمود لاهیجانی برای سید امیر صدر جهان.

۵۷ ــ اجازهٔ سید حسن بن سید نورالدین حسینی سقطی برای سید صدر جهان نامبرده.

۵۸ ــ اجازهٔ شیخ جعفر بن محمد عاملی برای سید امیرعلی کیا.

۵۹ ــ اجازهٔ شیخ ابراهیم بن شیخ علی بن عبدالعالی میسی برای پسرش شیخ عبدالکریم.

۶۰ ــ اجازهٔ ملامحمود لاهیجانی شاگرد شهید ثانی برای سیدعماد الدین علی بن سیدهاشم.

۶۱ ــ اجازهٔ شیخ محمود بن محمد بن علی بن حمزهٔ اهمالی برای سید امیر معین الدین محمد بن شاه ابوتراب.

۶۲ ــ اجازهٔ شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی برای دو پسر بزرگوارش شیخ بهائی و شیخ عبدالصمد[1].

۶۳ ــ اجازهٔ شیخ حسن بن شهید ثانی صاحب معالم برای سید نجم الدین بن سید محمد حسین معروف به اجازهٔ کبیرهٔ وی.

۶۴ ــ اجازهٔ شیخ علی بن هلال کرکی اصفهانی برای مولای محقق ملک محمد بن سلطان حسینی اصفهانی.

۶۵ ــ اجازهٔ شیخ عبدالعالی پسر محقق ثانی برای میرمحمد باقر داماد.

۶۶ ــ اجازهٔ شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهائی برای میرمحمد باقر داماد.

۶۷ ــ اجازهٔ شیخ احمد بن نعمت الله بن احمد بن خاتون عاملی برای ملاعبدالله بن حسین شوشتری.

۶۸ ــ اجازهٔ شیخ نعمت الله بن خاتون پدر شیخ احمد نامبرده برای ملاعبدالله شوشتری.

۶۹ ــ اجازهٔ شیخ محمد شافعی برای شیخ بهاءالدین محمد و شیخ برهان الدین پسران شیخ عزالدین ابوالمحامد، اینان همگی از علمای عامه هستند، و آن دو از اولاد ابوحامد غزالی می‌باشند.

۷۰ ــ اجازهٔ شیخ بزرگوار محمد بن احمد بن نعمت الله بن خاتون عاملی برای سید سند علامهٔ ظهیرالدین میرزا ابراهیم بن حسین حسنی همدانی.

۱. بحارالانوار ج ۱۰۵.

۷۱ ــ اجازهٔ شیخ بهائی برای مولی صفی الدین محمد قمی.

۷۲ ــ اجازهٔ شیخ بهائی برای شیخ لطف الله عاملی اصفهانی و نیز پسرش شیخ جعفر.

۷۳ ــ اجازهٔ شیخ بهائی برای مولی محمد شریف رویدشتی معروف به شریفا اژه‌ای.

۷٤ ــ اجازهٔ شیخ بهائی برای سید میرشرف الدین حسینی.

۷۵ ــ اجازهٔ سید داماد برای میرسید احمد عاملی دامادش.

۷٦ ــ اجازهٔ دوم میرداماد برای داماد نامبرده‌اش.

۷۷ ــ اجازهٔ شیخ بهائی برای میرسید احمد داماد یادشده.

۷۸ ــ اجازهٔ شیخ نجیب الدین بن محمد بن مکی بن عیسی عاملی برای سید عزالدین حسین بن حیدر حسینی کرکی سابق الذکر بر وفق اجازهٔ کبیرهٔ شیخ حسن صاحب معالم.

۷۹ ــ اجازهٔ سید میرحیدر بن سید علاءالدین بن علی حسینی برای میرسید حسین مجتهد بن سید حیدر حسینی کرکی.

۸۰ ــ اجازهٔ شیخ ابومحمد بن عنایت الله مشهور به بایزید بسطامی ثانی معاصر شیخ بهائی، برای سید حسین بن حیدر کرکی نامبرده.[1]

۸۱ ــ اجازهٔ ابن ابی جمهور احسائی به سید محسن رضوی.

۸۲ ــ اجازهٔ یکی از شاگردان فاضل شیخ بهائی شاید سید میر حسین مجتهد نامبرده برای جلال الدین بن میرمرتضی تاج الدین.

۸۳ ــ اجازهٔ میرزین العابدین بن میرنورالدین بن مرادعلی حسینی شاگرد ملامحمد امین استرآبادی برای شیخ عبدالرزاق مازندرانی.

۸٤ ــ اجازهٔ سید سند محقق علامه سید ماجد بن هاشم بحرانی برای سید اجل امجد میرفضل الله دست غیب.

۸۵ ــ اجازهٔ ملاعبدالله شوشتری برای پسرش ملاحسنعلی.

۸٦ــ اجازهٔ سلطان الحکما و برهان العلما قاضی معزالدین محمد برای ملاحسنعلی شوشتری.

۸۷ ــ اجازهٔ شیخ بهائی برای ملاحسنعلی شوشتری.

۸۸ ــ اجازهٔ سید نورالدین برادر صاحب مدارک برای ملامحمد محسن بن محمد مؤمن.

۸۹ ــ اجازهٔ مولی نظام الدین احمد بن محمد معصوم برای سید جمال الدین محمد بن

۱. بحارالانوار ج ۱۰٦.

عبدالحسین.

۹۰ ــ اجازهٔ میرشرف الدین شولستانی نجفی برای پدر علامه ام ملامحمد تقی مجلسی.

۹۱ ــ اجازهٔ ملاحسنعلی شوشتری برای پدر علامه ام ملامحمد تقی مجلسی.

۹۲ ــ اجازهٔ پدر علامه ام ملامحمد تقی مجلسی برای میرزا ابراهیم بن ملا کاشف الدین محمد یزدی برادر میرزا قاضی (قاضی مشهور اصفهان).

۹۳ ــ اجازهٔ پدر علامه ام ملامحمد تقی مجلسی برای یکی از بزرگان شاگردانش.

۹٤ ــ اجازهٔ پدر علامه ام ملامحمد تقی مجلسی برای ملامحمد صادق کرباسی اصفهانی همدانی.

۹۵ ــ اجازهٔ فاضل علامه مرحوم مبرورآقا حسین خونساری برای شاگردش امیر ذوالفقار.

۹٦ ــ اجازهٔ مولای فاضل محمد باقر خراسانی برای ملامحمد شفیع استرابادی.

۹۷ ــ اجازهٔ روایت صحیفهٔ کامله سجادیه از میرماجد بن میر جمال الدین محمد حسینی دشتکی برای ملامحمد شفیع نامبرده.

۹۸ ــ اجازهٔ ملاابوالقاسم گلپایگانی برای ملاعلی گلپایگانی.

اجازات خود علامه مجلسی

۹۹ ــ اجازهٔ شیخ محدث فقیه شیخ محمد عاملی برای ما که آن را به خط خود نوشته است.

۱۰۰ ــ اجازهٔ شیخ محمد حر عاملی برای شیخ محمد فاضل مشهدی.

۱۰۱ ــ اجازهٔ دانشمند عارف ربانی ملامحسن فیض کاشانی برای ما که به خط خود اوست.

۱۰۲ ــ اجازهٔ سید اجل میر محمد مؤمن استرآبادی مکی برای ما به خط خود او.

۱۰۳ ــ اجازهٔ مولای اجل دانشمند پرهیزکار ملامحمد طاهر قمی برای ما به خط خودش.

۱۰٤ ــ اجازهٔ شیخ بزرگوار و دانشمند سترگ شیخ علی بن شیخ محمد نوادهٔ شهید ثانی برای ما به خط خودش.

۱۰۵ ــ اجازهٔ سید محدّث سید میرزای جزائری برای ما، نیز به خط خودش.
۱۰۶ ــ اجازه‌ای از ما برای یکی از شاگردانمان (ملامحمد ابراهیم بوناتی).
۱۰۷ ــ اجازهٔ ما برای یکی از شاگردانمان (محمد فاضل مشهدی).

* * *

گفتیم که اجازات علامه مجلسی به شاگردانش در اجازات الحدیث به ۱۱۵ اجازه رسیده است، و ما در بخش ۱۰۰ تن از شاگردان علامه مجلسی و بخشهای دیگر بارها از آن اجازات یاد کرده‌ایم.

علامه مجلسی

یکی از محمدهای سه گانه آخرین

مؤلفین جوامع اخیره

گروهی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام از مجموع سئوالهائی که از آن حضرت پیرامون مسائل حلال و حرام و امور زندگی می‌شد، چهارصد کتاب پدید آوردند که به آنها اصول اربعمأه یا اصلهای چهارصدگانه می‌گویند. اصل کتابی بوده که فقط احادیث را در آن جمع می‌کردند بدون هیچ گونه توضیحی از جامع کتاب. از این اصول اخیراً ۱۶ اصل چاپ شده به نام اصول ستة عشر و ما می‌توانیم بقیه را هم به همین گونه حدس بزنیم.

در دوران بعد چند تن از اصحاب حضرت امام موسی کاظم و امام رضا علیهما‌السلام همچون یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، عبدالرحمن بن مغیره، ابومحمد عجلی، حسن بن محبوب با استفاده از اصول چهارصدگانه کتابهائی تألیف کردند و در آن احادیث را دسته‌بندی و مرتب و منظم و مبوّب نمودند. این کتابها را جوامع اولیه می‌گویند. چون هر کدام کتابی جامع و در برگیرندهٔ احادیث بسیار در موضوعات مختلف بوده است.

در قرن چهارم و پنجم هجری سه تن از بزرگان محدّثین و فقها نیز با استفاده از کتب پیشین یعنی اصول چهارصدگانه و جوامع اولیه و سایر کتابها کتبی بزرگتر و جامعتر پدید آوردند که به آنها کتب اربعه یا جوامع ثانویه می‌گویند، و آنها: کتاب کافی تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی متوفای ۳۲۹، و من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق در گذشتهٔ ۳۸۱، و تهذیب و استبصار تألیف محمد بن حسن طوسی مشهور به شیخ

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله الطاهرين وبعد فان الولد الاعز الامجد الفاضل

والكامل ... المؤيد ... سالك مسالك العلم والتقوى وزاده الله قدره ... لمراتب

الى اليقين على الطريق الواضح القويم صرف شطرا من عمره ... وتمتع ...

بين يدي ... الفاضل الكامل ... صاحب الفكر والحدس الصائب

في تحصيل ما به كمال النفس الا وهو العلم الموافق مولانا محمد ابراهيم ... احد ...

في تحصيل ما به النجاة من المعارف الدينية والعلوم اليقينية فرزقه منها حظا وافرا

ونصيبا متكاثرا ... في الاحاديث النبوية والآثار المصطفوية ما فيه الكفاية

والتمس مني ... وقت ... والانقباض ...

اجازة ما صح لي روايته من الكتب المشهورة عن اصحابنا رضوان الله تعالى عليهم

اجمعين لا سيما الكتب الاربعة الكافي والتهذيب والاستبصار ومن لا يحضره الفقيه

فاجزت له روايتها بطرقي المتصلة الى مؤلفيها ... ذكرتها في ...

رحمهم الله تعالى ... الكتب الاربعة المذكورة ... ما صح لي ...

وما جاز لي ... لمن ... واراد ... مشترطا عليه ما شرط على ...

سلوك جادة الاحتياط في الرواية والدراية وان لا يسعى في ... بالتطفل

والتمست منه ... ان يذكرني في بعض الاوقات ... الدعوات

... وان ... في بعض الاوقات ...

... تعالى ... محمد باقر ...

یکی از اجازات علامه مجلسی بخط خودش

المفتي رحمه الله عن الشيخ نور الدين محمد بن حبيب الله عن السيد النجيب الحسيب الفاضل

السيد محمد مهدي عن والده الحسيب الكامل النافذ البارع السيد محسن الرضوي المشهدي

عن الشيخ الجليل الفاضل العلامة محمد بن علي بن ابراهيم بن جمهور الاحساوي طاب الله

على تربتهم جميعا كتاب الرحمة والغفران الى غير ذلك من اسانيده التي اوردها في كتاب

عوالي اللئالي ولنكتف بما اوردنا لاقتضائه عارك الكتاب ولم تأييده ان يروي عني

كلما علم انه اجازه لي مقروءا لي او مسموعا لي او مجازا لي لاسيما اشتملت عليه اجازات

العلامة والشهيدين والشيخ حسن قدس الله ارواحهم واشتمل عليه فهرست كتابنا

الكبير خصوصا الكتب الاربعة في الحديث لابي جعفر بن المحمدين الثلثة رضي الله عنهم التهذيب

والكافي ومن لا يحضره الفقيه والاستبصار التي عليها المدار في تلك الاعصار باسانيدي

المتقدمة وعزوا ما اودعته في كتاب بحار الانوار واجزت له زيد توفيقه ايضا

ان يروي عني جميع تصانيف سالكي المتقدم ذكرهم رفع الله درجتهم لاسيما تصانيف

والدي العلامة من شرح الفقيه وشرح التهذيب وحديقة المتقين وساير رسائله

مولفاته قدس الله نفسه وان يروي عني كلما الفته في قالب التصنيف ونظمته في سلك

التاليف لاسيما كتاب بحار الانوار المشتمل على جل اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام وشرحها

وكتاب الفوائد الطريفة في شرح الصحيفة الشريفة وكتاب مرآة العقول في شرح

الكافي وكتاب ملاذ الاخيار في شرح تهذيب الاخبار وكتاب عين الحيوة وكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی تروی صحاح احادیث وجوب وجوده جمیع الکائنات وتنقل حسان روایات کرم وجوده انواع الممکنات والصلوة والسلام علی محمد وآله الکرام ابواب الهدایة ومفاتیح الدرایة والروایة فان العلم اشرف الخصال واکمل الکمال واحسن الخلال واجمل الجمال ولاریب ان اشرف العلوم بعد علم الدین الذی به هدایة المسترشدین وقمع المعاندین ومنه یعرف الاحکام الشرعیة وهو الوسیلة الی حصول السیادة الدنیویة والسعادة الاخرویة اعنی ما یجب العمل به الرجوع الیه من الکتاب والسنة وما یتوقفان علیه وقد صرف الی ذلک انظاره الدقیقة ووجه الیه افکاره العمیقة وبذل فیه جهده وجده واستفرغ فیه وکده المولی الجلیل النبیل الفاضل المحقق المدقق الصالح مولانا محمد فاضل ولد الصالح التقی مولانا محمد مهدی المشهدی وفقه الله تعالی لمراضیه وجعل مستقبله خیرا من ماضیه وقد قرأ عندی ما تیسر قراءته وهو کتاب من الحجة الفقیه من اوله الی آخره وکتاب الاستبصار ایضا بتمامه وکتاب اصول الکافی کله واکثر کتاب التهذیب وغیر ذلک قراءة بحث وتحقیق وتنقیح وتدقیق فاحسن واجاد وافاد واکثر مما استفاد بحیث ظهر جده واجتهاده وقابلیته واستعداده وابتعاده عن زخرفات الاهواء واجتنابه الملفقات الآراء وتمسکه بالسبیل الالفی واختیاره ما هو اقرب للتقوی واهلیته لنقل الحدیث وروایته بل نقده ودرایته وقد التمس منی الاجازة فبادرت الی اجابته لوجوب اسعاف ذی حاجته

اجازه دیگری به خط علامه مجلسی

الطائفه یا شیخ طوسی، متوفی به سال ٤٦٠، کتب اربعه سرآمد کتب اخبار و احادیث ماست همچون صحاح ششگانه عامه.

از آنجا که نام هر سه تن دانشمند یاد شده محمد بوده است، علمای ما آنها را **محمّدون ثلاثه اوّل** یعنی محمدهای سه گانه نخستین **نامیده‌اند** که صاحبان جوامع ثانویه یا کتب اربعه می‌باشند.

در عصر علامه مجلسی یعنی نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری نیز سه تن محمد نام از علما و فقهای بزرگ که هر سه نیز استاد مسلم فن حدیث بودند، از مجموع منابع و مآخذ سه کتاب بسیار بزرگ در حدیث پدید آوردند که آنها را **جوامع اخیره** و صاحبان آنها را **محمدین ثلاثه اُخَر**، یعنی محمدهای سه گانه آخرین می‌خوانند. و آنها به ترتیب سال فوت محمد بن مرتضی مشهور به ملامحسن فیض کاشانی مؤلف کتاب **الوافی** متوفای ١٠٩١، و شیخ محمد بن حر عاملی مؤلف **وسائل الشیعه** در گذشته ١١٠٤، و محمد باقر مجلسی متوفی به سال ١١١٠ مؤلف **بحارالانوار** هستند، این از تصادفات عجیب است که خالی از لطف هم نیست، و نیز از برکت نام مبارک «محمد» می‌باشد.[1]

بعضی از علما محاسن برقی را جزو جوامع ثانویه دانسته و می‌گویند باید گفت کتب خمسه نه اربعه. برقی نامش احمد بن محمد است. نیز باید کتاب الجامع سید عبدالله شبر را که نویسنده دیده است و همگی به خط اوست و از همه کتب یاد شده بزرگ‌تر می‌باشد از جوامع **اخیره دانست.**

نظر یکی از فضلای معاصر

آقای سید محمد جزائری که در شناخت نسخ خطی کتب علمی و دینی صاحب نظر می‌باشند در کتاب **نابغه فقه و حدیث** ضمن شرح حال کوتاه علامه مجلسی به مناسبت استادان جد بزرگوارش سید نعمت الله جزائری مطالب سودمندی نوشته‌اند که بخشی از آن را نقل می‌کنیم:

«لازم به تذکر است که علامه مجلسی فرصت پاکنویس **بحار** را نداشته[2] و پس از او شاگردش میرزا عبدالله افندی (اصفهانی) صاحب **ریاض العلما** آن را پاکنویس نموده و از این

۱. سخاوی دانشمند مشهور عامه متوفی بسال ۹۰۲ در کتاب الضوء اللامع که هفت جلد و مخصوص علمای قرن نهم هجری آنهم بیشتر از علمای عامه است بعضی از علما را تا ده پشت نام می‌برد که همگی محمد بوده‌اند! یعنی محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمدبن محمد!

۲. البته از جلد ۱۶ به بعد، اما جلد اول تا ۱۵ را هم پاکنویس و اظهارنظر نموده است.

روست که مجلدات خطی آن متفاوت بوده و بعضی از مجلدات چاپ کمپانی بعدها تکمله آنها یافت شده است.

دانشمند ادیب میرزا محمد فائض نائینی صاحب دیوان شعر و کتاب رجال بین سالهای ۶۳ ـــ ۱۳۶۵ پنج جلد بحارالانوار را در اصفهان و تهران انتخاب نموده و انوار البحار نامیده، آغاز الحمدلله الذی نورّ شرایع العلوم والاحکام بافاضة بحارالانوار و انوار البحار ... فیقول ... ابن محمد المدعو بالهادی النائینی محمد المقلب بالفائض ... انی بعد ما استوفیت العلوم... و طالعت الکتب ... اذااتا بکتاب بحار الانوار لمولانا و امامنا... فاحببت ان اغوص فیه... و ان استخرج منه... و کتابنا هذا مرتب علی ترتیب اصله ...الموسوم به انوار البحار. دیباچه این کتاب مسجّع و مقفّی و مشتمل بر براعت استهلال است.

عالم متتبع معمر میرزا محمد تهرانی مقیم سامرّاء متوفی ۱۳۷۱ مستدرکی برای بحار نوشت اما ناتمام است... بعضی از مجلدات بحار به فارسی ترجمه شده، و بعضی ترجمه های متعدد دارد. مؤلفات علامه مجلسی بویژه رساله های مختصر و اجازات او را هیچ یک از مورخان استقصا نکرده اند. حتی در فیض القدسی و مقدمه چاپ حروفی بحار.

نگارنده در تابستان ۱۳۸۸ که به نجف مشرف شده و به ملاقات استاد فقید مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی طاب ثراه رفتم آن مرحوم یک جلد کتاب بزرگ فارسی در ترجمه اخبار را داده و فرمود: «این کتاب یکی از مؤلفات علامه مجلسی است که در هیچ مصدری مذکور نیست، و هیچ کس از آن اطلاعی نداشته و تازه به دست من رسیده و هنوز نام آن را نشناخته ام»!.

عالم مشهور سید عبدالله شُبّر متوفی بسال ۱۲۴۲ برخی از کتب فارسی علامه مجلسی را به عربی برگردانده است.

اجازاتی که برای شاگردان خود نوشته و بعضی مفصل هستند در مستدرک بحار و مجمع الاجازات شیخ محمد باقر الفت اصفهانی فرزند آقانجفی و جاهای دیگر مذکورند.

جواباتی که به سؤالات مختلف داده آنهم بسیار است. از آن جمله، سید محمد بن احمد حسینی لاهیجی که از تلامذهٔ آن مرحوم است پرسشهائی از او نموده و پاسخهائی را که علامه مجلسی داده به ترتیب کتب فقهیه تدوین نموده و نظم اللئالی نامیده، و بعضی از رسائل آن جناب را در جای مناسب ملحق فرموده و در آخر کتاب مصنفات استاد خود را وعدد ابیات آنها را نوشته است.

ملامحمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی متولد ۱۰۸۰ که تا ۱۱۵۱ زنده بوده صاحب اکلیل المنهج و تباشیر و رضاع و گوهر مراد، کتابی از جوابات سؤالا تی که به قول او جماعت ثقات چون

مولانا الحاج محمد شریف بیرجندی و مولانا مجدالدین شوشتری، و مولانا میرزا احمد بن فیاض اصفهانی، و مولانا الحاج محمود میمندی، و مولانا الحاج حسین بقمشی و جز آنان از علامه مجلسی پرسیده‌اند و او پاسخ داده به خواهش اهالی سبزوار آنها را به ترتیب کتاب فقه از طهارت تا آخر تدوین نموده و به مسائل ابادی سبا نامیده و به نظر علامه مجلسی رسانیده است، یک نسخه ازین کتاب که وجه تسمیه‌اش برای اهل فضل پوشیده نیست نزد نگارنده موجود است.

غیر از مؤلفات مستقلی که علامه مجلسی داشته، حواشی و تعلیقات بر بسیاری از کتب احادیث و اخبار و منشآت و فتاوی دارد که اگر مجموع آنها حساب شوند به عدد بزرگی می‌رسند.»[1]

گوشه هائی از نثر فارسیِ علامه مجلسی

نثر فارسی علامه مجلسی بسیار ساده و به دور از تکلّف و به اصطلاح همه کس‌پسند است. او به همان گونه که سخن می‌گفته چیز می‌نوشته، و هر سخنی که از دل برمی‌خواسته بر صفحهٔ کاغذ می نگاشته است. سرّ تأثیر سخن وی در قارئان کتابهایش نیز همین سادگی و پیراستگی است. شاید او نیازی به پاکنویس نوشته‌هایش لااقل در زبان فارسی نداشته و هر چه را می‌نوشته یک قلم بوده است.

در اینجا ما از میان انبوه تألیفات فارسی او چند قسمت را از سه چهار کتابش که در اختیار داشتیم برای ارائه نمونه نثر فارسی و سبک نگارش او می آوریم. می‌دانیم که علامه مجلسی سعی داشته متن احادیث را بی کم و کاست ترجمه کند تا مقصود معصوم عیناً حفظ شود و او ادای امانت کرده باشد.

علامه مجلسی سرآغاز عین الحیات را با عبارت‌پردازی بدین گونه می نگارد: «لئالی حمد وجواهر ثنا تحفهٔ بارگاه کبریا حکیمی که الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدر است به صیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس‌پذیر صفات کمال و چهره گشای نعوت جلال خویش گردانید، و چشمه های حقایق از لسان معجز بیان انبیاء و اصفیاء بر بساطین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و ذکاء جاری ساخته تا الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت رویانند، و صلوات نامحدود بر زبدهٔ عالم وجود و

۱. نابغه فقه و حدیث سید نعمت الله جزائری، ص ۹۸ تا ۱۰۰.

صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباق و متمم صحیفهٔ مکارم اخلاق، مقدس جنابی که از خزانهٔ فیض ازلی به تشریف شریف: «انك لعلی خلق عظیم»، سرافراز است، و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت به منقبت: «حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم»، ممتاز است. اعنی: سیدالمرسلین و فخرالعالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الآخرین: محمد بن عبدالله خاتم النبیین، و درود بر آل اطهار و اهلبیت اخیار او که به نور تولایشان قنادیل دلهای محبان روشن‌بخش زمین و آسمان گردید، و از شعشعهٔ خورشید محبتشان مقتضای: «سیماهم فی وجوههم من اثر السجود»، صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمید، خصوصاً سید اوصیا، و امام اتقیاء و فریادرس روز جزاء و محرم سرادق «لو کشف الغطا»، باب مدینه علم و لنگر سفینهٔ حلم اعنی: ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیرالمؤمنین ویعسوب المسلمین، اسدالله الغالب، وشهاب الله الثاقب، سید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین، و لعنة الله علی اعدائهم ابدالآبدین.

اما بعد مستمد فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما به موقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی می‌رساند که چون حکیم علیم نفوس بشری را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله به عوائق غفلات و علائق شهوات مبتلا گردانید، حیرت زدگان بوادی بی خبری و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی هوشیار گردند. لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را به نصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانید، و پیشوایان دین و رهنمایان سالک یقین را به این شیمهٔ کریمه امر فرمود، کما قال الله تعالی: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم باللتی هی احسن»، و در کلام وافی هدایهٔ جناب بارفعت رسالت پناهی و اهلبیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین، خطب و مواعظ و وصایا فوق حد و احصاء وارد شده، و اکثر طالبان هدایت به اعتبار عدم انس به لغت عرب از فواید و منافع آنها محرومند، لهذا این بی بضاعت را به خاطر فاتر رسید که وصیتی که حضرت سیدالمرسلین (ص) برگزیدهٔ اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه را فرموده اند، چون جامع‌ترین اخباری است که در این باب در ینابیع وحی و الهام مأثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم. و مقید به نیکی عبارات و حسن استعارات نگردیده به عبارات قریبه بفهم، مضامین آن را ادا کنم...

مقدمه در ذکر بعضی از فضائل و احوال ابوذر رضی الله عنه. ابوذر کنیهٔ اوست و اسم او بر قول اصح جندب بن جناده است، واصل او عرب بوده، از قبیلهٔ بنی غفار. آنچه از اخبار خاصه و

عامه مستفاد می‌شود آنست که بعد از رتبه معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی به جلالت قدر و رفعت شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن اسود الکندی نبوده، و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد...

اصل اول ــ آن که عبادت معرفت است، و قبول جمیع عبادات موقوف است بر آن، و این معنی از آیات بسیار و اخبار بی شمار به ظهور پیوسته، خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه مورث عقاب است، و ایمان مشتمل است بر اعتقاد به وجوب واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه او و اقرار به یگانی و به عدالت او و اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان(ص) و حقیقت آنچه او از جانب خدا آورده و آنچه ضروری دین باشد مفصلاً، و آنچه غیر آن باشد مجملاً، و اقرار به امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم، و اقرار به معاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدن‌ها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد، و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردید...

اصل دوم ــ بدان که علم الهی به جمیع اشیاء از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانان است و انکار جمعی از حکما علم الهی را به جزئیات کفر است، بلکه خداوند عالم به جمیع اشیاء عالم بوده در ازل الآزال، و بعد از وجود آن چیز علم متبدّل نمی‌شود، و زیاد نمی‌گردد، و این امر از آیات و اخبار به حد ضرورت رسیده و احتیاج به توضیح ندارد.

و باید دانست که قدرت الهی عام است نسبت به جمیع ممکنات و قادر است که هر آنی صد هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید. چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید و لیکن مصلحت مقتضی آنست که غالباً دو دست بیشتر نباشد...

لمعه ششم ــ عین الحیات ــ در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخر واسبان و خانه های نفیس و امثال اینهاست. کلینی به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست می‌دارد، و دوست می‌دارد که اثر نعمت او بر بنده‌اش ظاهر باشد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده‌ای، پس آن نعمت را ظاهر نماید و خود را به آن بیاراید، ملائکه می‌گویند دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است، و اگر بر خود ظاهر نکند می‌گویند دشمن خداست، تکذیب نعمت خدا کرده است.

و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دو جامه می‌پوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود. (و چون زمستان می‌شد آن را می‌فروختند و قیمت آن را صدقه می‌دادند).

و به سند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم و جُبّهٔ خَزّیّ پوشیده بودم و کلاه خزّی بر سر داشتم، گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من خزّاست، چه می‌فرمائید؟ فرمود قصور ندارد. گفتم تارش ابریشم باشد چونست؟ فرمود قصور ندارد. و فرمود چون حضرت امام حسین علیه‌السلام شهید شد جُبّه خزّی پوشیده بود، آنگاه فرمود چون حضرت امیرالمؤمنین عبدالله عباس را به نزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کند، عبدالله بهترین جامه های خود را پوشید و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت در برابر ایشان ایستاد.

خارجیان گفتند یابن عباس توبهترین ماها بودی، حالا رخت جباران را پوشیده‌ای و بر اسب ایشان سوار شده‌ای؟ عبدالله این آیه را خواند: «قل من حرّم زینة الله التی اخرج العباده و الطیبات من الرزق»[1]. بگو ای محمد! کسی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده و خلق فرموده است، و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را؟! پس حضرت فرمود: بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست می‌دارد، اما باید از حلال باشد.

و به سند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری[2] در مسجد الحرام می‌گذشت، حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام را دید جامه های نفیس با قیمت پوشیده‌اند، گفت می‌روم او را بر پوشیدن این جامه ها سرزنش می‌کنم. پس به نزدیک حضرت آمد و گفت: والله یابن رسول الله پیغمبر مثل این جامه ها نپوشید، و علی بن ابیطالب و هیچ یک از پدرانت چنین لباسی نپوشیدند؟ حضرت فرمود حضرت رسول (ص) در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود، لهذا بر خود تنگ می‌گرفتند، و بعد از آن وسعت بهم رسید، پس سزاوارترین اهل دنیا به صرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند، و این آیه را خواندند: «قل من حرم زینة الله...» پس ما سزاوارتریم از دیگران به اینها.

بعد از آن فرمود: ای ثوری[3]! این جامه ها که می‌بینی از برای لذت نفس نپوشیده‌ام، از

۱. آیهٔ ۳۲ سورهٔ اعراف.
۲. صوفی مقدس نمای مشهور.
۳. ثور به معنی گاو است، و اگر نقل به معنی شود، یعنی: گاوه!.

برای مردم پوشیده‌ام، و دست سفیان را گرفتند به نزد خود کشیدند و جامه‌ای بسیار کنده (کهنه) بود، فرمود این جامهٔ کنده را از برای خود پوشیده‌ام، و آن جامهٔ نفیس را برای زینت نزد مردم.

پس دست انداخت و جامهٔ کندهٔ سفیان که بر بالای جامه‌ها پوشیده بود دور کردند جامهٔ ملاصق بدنش بسیار نرم بود، فرمود این جامهٔ بالا را تو برای ریای مردم پوشیده‌ای و جامه نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده‌ای.

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند روزی در طواف بودم ناگاه دیدم کسی جامهٔ مرا می‌کشد. چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود. گفت ای جعفر تو مثل این جامه‌ها را می‌پوشی در چنین مکانی با آن نسبتی که به علی بن ابیطالب داری؟ گفتم این جامهٔ فریب است، (یعنی جامهٔ کتانی که از مصر می‌آوردند) به یک دینار خریده‌ام، و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمانی بودند غیر این زمان. اگر در این زمان من مثل آن جامه‌ها بپوشم می‌گویند ریاکار است، مثل عباد!

و منقول است از عبدالله بن القدّاح که حضرت صادق علیه‌السلام تکیه بر من یا پدرم فرموده بودند، در آن حال عباد بن کثیر رسید. حضرت دوجامهٔ نیکو از جامه‌های مرو پوشیده بودند. عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند، این جامه‌های با زینت چیست که پوشیده‌ای؟ اگر از این پست‌تر جامه‌ها بپوشی بهتر است.

حضرت فرمود: وای بر تو ای عباد! کی حرام کرده است زینتهائی که خدا برای بندگانش خلق فرموده است، و روزی‌های نیکو و پاکیزه را؟ (قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق). خدا چون نعمتی به بنده کرامت می‌فرماید دوست می‌دارد که آن نعمت را بر آن شخص ببینند و هیچ قصوری ندارد این زینت. وای بر تو ای عباد من پارهٔ تن پیغمبرم، مرا آزار و ایذاء چرا می‌کنی؟ و عباد دو عبای کنده پوشیده بود.

و منقول است از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه‌السلام بودم، شخصی به آن حضرت گفت که شما فرمودید علی بن ابیطالب جامه‌های درشت می‌پوشید، و پیراهنی به چهار درهم می‌خرید، و می‌بینیم شما جامه‌های نیکو می‌پوشید؟ حضرت فرمود: علی بن ابیطالب در زمانی بود که آن جامه بد نمی‌نمود. اگر در چنین زمانی می‌پوشید به آن جامه مشهور می‌شد. پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است.

آغاز کتاب حق الیقین

... اما بعد چنین گوید خامهٔ شکسته زبان و بیان ابکم نشان، تراب اقدام ارباب یقین

و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین: محمد باقر بن محمد تقی حشرهماالله مع موالیهما الاکرمین؛ بر صحایف قلوب و صفایح الواح طالبان منهاج حق و یقین تصویر و تحریر می‌نماید که چون به دلائل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حقتعالی این جهان فانی را عبث نیافریده، و انسان که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که به این دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و به لذات فانیهٔ این دار غرور مغرور نگردیده، به واسطه این دو حبل متین خود را به سعادت باقیهٔ آخرت رساند، و از اخبار و آیات معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست، پس اول چیزی که در ابتدای تکلیف بر مکلف واجب است تحصیل ایمان است، و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمی‌دانند...

اگر چه این فقیر در کتب مبسوطهٔ عربی و فارسی این مطالب عالیه را به بیّنات وافیه و دلائل کافیه ایراد نموده‌ام، اما اکثر خلق به اعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین با قلت بضاعت با وفور اشغال باطله با عدم قابلیت ادراک آنها انتفاع بسیاری نمی‌یابند، لهذا این فقیر اراده نمود که در این رسالهٔ مختصره کافیه[1] عمدهٔ آن مطالب عالیه را به بیانهای واضح قریب به فهم ایراد نمایم...

فصل اول ــ در اقرار به وجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است. زیرا هر که نظر می‌کند در خلق آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستاره‌ها و بادها و ابرها و باران‌ها و دریاها و کوهها و حیوانات و خلقت بدن و روح خود و غرایب صنع که در هر یک از اینها به کار برده به یقین می‌داند که اینها خود بی‌صانعی بهم نرسیده‌اند، کسی که اینها را آفریده مثل آنها نیست و کامل بالذات است، و هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست، و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است، و از دلائل تفصیلیه به چند دلیل قریب بفهم اکتفا می‌کنیم...

آغاز جلد سوم حیات القلوب

... اما بعد، این مجلد سیم است از کتاب حیات القلوب، تألیف خادم اخبار ائمه اطهار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله تعالی مع موالیهما الاخیار، در بیان وجوب امام علیه‌السلام. و منصوب بودن او از جانب ملک علام، و عصمت او از گناهان کبیره و صغیره، و

۱. درعین حال کتاب عین الحیات شاید به قطع وزیری در حدود ۶۰۰ صفحه باشد و مختصر هم نیست.

اتصاف او به صفات کمالیه به غیر از نبوت و آیاتی که در شأن ائمه علیهم السلام مجملاً نازل شده، و آن مشتمل است بر دوازده باب:

باب اول در بیان وجوب وجود امام علیه السلام در هر عصر و آن که هیچ عصری خالی ازامام نمی‌باشد، و در وجوب اطاعت او و آن که هدایت نمی‌یابند مردم مگر با او، و آن که می‌باید از گناه معصوم و از جانب خدا منصوص باشد، و بیان بعضی از نصوص مجمل برایشان و برخی از فضائل ایشان، و در آن چند فصل است.

فصل اول در وجوب امامت، و آن که هیچ زمانی خالی از امام نمی‌باشد. بدان که خلاف است میان علمای امت در آن که نصب امام آیا واجب است بعد از انقراض زمان نبوت یا نه، و بر تقدیر وجوب آیا بر خدا واجب است یا بر امت، و بر هر تقدیر آیا وجوبش عقلی است که عقل حکم می‌کند به وجوبش یا از دلائل سمعیه وجوبش معلوم شده است.

پس قاطبه علمای امامیه را اعتقاد آن است که نصب امام بر حقتعالی واجب است عقلاً و سمعاً، و بعضی از معتزلهٔ اهل سنت و جمعی خوارج را اعتقاد آن است که نصب امام مطلقاً بر خدا و خلق واجب نیست، و اشاعره و اصحاب حدیث و اهل سنت و بعضی از معتزله قائلند که نصب امام بر مردم واجب است به دلیل سمعی نه عقلی، و جمعی از معتزله را اعتقاد آن است که واجب است بر مردم نصب امام با امن از فتنه نه با خوف، و بعضی گفته‌اند برعکس.

و امام در لغت عرب به معنی مقتدا و پیشواست، و در اصطلاح فرقه ناجیه در باب صلوة که امام می‌گویند غالباً به معنی پیشنماز است، و در علم کلام که امام می‌گویند مرا شخصی است که از جانب خدا به خلافت و نیابت حضرت رسالت پناه معین شده باشد...

آغاز کتاب حلیة المتقین

اما بعد چنین گوید تراب اقدام مؤمنین و خادم طلبهٔ علوم ائمه طاهرین محمد باقر بن محمد تقی حشره الله مع موالیه المطهرین صلوات الله علیهم اجمعین که چون عمدهٔ امتیاز بنی نوع انسان از سایرانواع حیوان تخلّق به اخلاق حسنه و تزیّن به آداب مستحسنه است، و به مقتضای حدیث شریف نبوی که: «بعثت لا تمم مکارم الاخلاق» تمامی آداب پسندیده و جمیع اخلاق حمیده در شرع انور و دین آن حضرت ظاهر و مبین گردیده، و چون مختصری از مکارم اخلاق در کتاب عین الحیات بیان شده بود، و جمعی از سالکان مسالک سعادت و ناهجان مناهج متابعت اهلبیت رسالت علیهم السلام از این ذرّهٔ حقیر التماس نمودند که رساله‌ای در بیان

محاسن آداب که از طریقهٔ مستقیمهٔ ائمه طاهرین صلوات الله علیهم به اسانید معتبره به این قلیل البضاعه رسیده باشد، بر وجه اختصار[1] تحریر نماید، و به جهت عموم نفع نسبت به اهل این دیار مضامین اخبار را در لباس لغت فارسی قریب‌الفهم به جلوه درآورده، لهذا با ضیق مجال و کثرت اشتغال رعایت حقوق اخوت ایمانی را لازم دانسته و از مقتضای حدیث «الدال علی الخیر کفاعله»، امیدوار گردیده اجابت ملتمس ایشان نموده و بر چهارده باب[2] و خاتمه مرتب گردانید.

فصل نهم (از باب سوم): در فضیلت ضیافت مؤمنان و آداب آن.از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که چون برادر مؤمن به خانه تو بیاید او را تکلیف خوردنی بکن، اگر قبول نکند تکلیف آشامیدنی بکن، اگر قبول نکند تکلیف دست و رو شستن به آب یا به عرق خوشبو بکن.

و از حضرت رسول(ص) منقول است که از جمله گرامی داشتن آدمی برادر مؤمنش را آنست که تحفهٔ او را قبول کند و آنچه حاضر داشته باشد برای او به تحفه بیاورد و چیزی که نداشته باشد برای او تکلیف نکند.

فصل دوازدهم ــ (از باب چهارم): در بیان حق پدر و مادر بر فرزند و وجوب رعایت حرمت ایشان. بدان که رعایت حرمت پدر و مادر از عمدهٔ شرایع دین است، و ایشان را از خود راضی داشتن از جمله اشرف طاعات است، و عاق ایشان بودن و ایشان را از خود آزرده داشتن از جملهٔ گناهان کبیره است، و حق تعالی در قرآن فرموده است: «اگر پدر و مادر تو کافر باشند و تو را امر کنند که کافر شو، در این باب اطاعت ایشان نکن، اما در دنیا با ایشان نیکو مصاحبت کن.

و در حدیث معتبر منقول است که شخصی به خدمت حضرت رسول(ص) آمد و گفت: مرا وصیتی بکن. حضرت فرمود که تو را وصیت می‌کنم که به خدا شرک نیاوری، هر چند تو را به آتش بسوزانند مگر آن که به زبان حرفی بگویی و دلت بر ایمان ثابت باشد، و تو را وصیت می‌کنم که اطاعت پدر و مادر بکنی و با ایشان نیکی کنی خواه زنده باشند و خواه مرده باشند...

و حضرت صادق (ع) فرمود که با پدران خود نیکی کنید تا فرزندان شما به شما نیکی کنند، و از زنان دیگران عفت کنید تا دیگران از زنان شما عفت کنند. فرمود که هر که خواهد خدا سکرات مرگ را بر او آسان کند باید که با خویشان خود احسان کند و با پدر و مادر نیکی کند. اگر چنین کند سختیهای مرگ را حقتعالی بر او آسان کند و هرگز در زندگانی او پریشانی

۱. حلیة المتقین، هم در عین حال مختصر نیست و کتابی در حدود ۵۰۰ صفحه است.

۲. هر بابی هم ۱۲ فصل است، به عدد ۱۲ امام و ۱٤ معصوم که علامه مجلسی و بیشتر علمای آن عصر معمول می‌داشتند.

برسد...

باب پنجم — در بیان آداب مسواک کردن... در بیان فضلت مسواک کردن. در احادیث معتبره از حضرت صادق(ع) منقول است که مسواک کردن از سنت پیغمبران است، و حضرت رسول(ص) فرمود که پیوسته جبرئیل مرا امر به مسواک می‌فرمود تا آن که ترسیدم دندانهایم سائیده شود یا بریزد، و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل آن‌قدر مرا امر به مسواک کرد که گمان کردم که بر امت من واجب خواهد کرد...

باب دهم — آداب معاشرت، **فصل اول** — در احادیث بسیار منقول است که نیکی با خویشان کردن باعث قبولی اعمال است و مال را زیاد می‌کند و بلاها را دفع می‌کند و حساب قیامت را آسان می‌کند، و در حدیث حسن از حضرت رسول(ص) منقول است که دو طرف صراط امانت وصلهٔ رحم است. پس کسی که در امانت مردم خیانت نکرده است و با خویشان خود نیکی کرده از صراط به آسانی می‌گذرد.

و از حضرت رسول(ص) منقول است که سه چیز است که بدترین بلاهاست: پادشاهی یا صاحب حکمی که اگر احسان به او کنی شکر نکند و اگر بدی کنی نگذرد، و همسایه‌ای که چشمش تو را ببیند و دلش مرگ تو را خواهد! اگر نیکی بیند بپوشاند و مذکور نسازد، و اگر بدی بیند ظاهر کند و منتشر گرداند، وزنی که اگر حاضر باشی تو را شاد نگرداند، و اگر غایب باشی خاطرت به او مطمئن نباشد.

و در حدیث دیگر فرمود که هر که آزار همسایه کند برای طمع در خانهٔ او خدا خانهٔ او را به همسایه برساند.

و در حدیث معتبر منقول است که از حضرت رسول(ص) پرسیدند که آیا در مال حقی بغیر زکات هست؟ فرمود که بلی نیکی و احسان کردن به خویشانی که با تو بدی کنند و احسان کردن به همسایهٔ مسلمان. به درستی که ایمان به من ندارد کسی که هر شب می‌خوابد و همسایه مسلمانش گرسنه است...

فصل چهارم — در بیان حقوق مؤمنان بر یکدیگر و حسن معاشرت با خلق. به سند معتبر منقول است که معلّی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق(ع) پرسید که حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود که هفت حق است که هر یک از آنها واجب است، و اگر یکی از آنها را ترک کند از دوستی و طاعت خدا به درمی‌رود. پرسید که آنها چیست؟ فرمود که می‌ترسم بدانی و به عمل نیاوری و رعایت آنها نکنی. آسان‌ترین آن حقوق آن است که آنچه از برای خود دوست می‌داری از برای او دوست بداری، و آنچه از برای خود نمی‌خواهی از برای او نخواهی.

دویم آن که بپرهیزی از غضب او و پیروی خشنودی او بکنی و آنچه فرماید اطاعت کنی. سیم آن که یاری کنی او را به جان و مال و به زبان و به دست و پا. چهارم آن که دیده و راهنما و آئینه او باشی. پنجم آن که تو سیر نباشی و او گرسنه باشد و تو سیر نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او عریان باشد...

ششم آن که اگر تو خدمتکار داشته باشی و او نداشته باشد واجب است که خادم خود را بفرستی که جامه اش را بشوید و طعامش را بسازد و رختخوابش را بگستراند. هفتم آن که اگر تو را قسم دهد به عمل آوری، و اگر تو را به خانه دعوت کند قبول کنی، و اگر بیمار شود به عیادتش بروی و اگر بمیرد به جنازه‌اش حاضر شوی، و اگر دانی که حاجتی دارد پیش گیری به برآوردن آن، پیش از آن که از تو سئوال کند. چون چنین کنی پیوند کرده‌ای محبت خود را به محبت او و محبت او را به محبت خود. و در حدیث دیگر فرمود که هیچ عبادت نزد خدا بهتر از ادا کردن حق مؤمن نیست...

مطلع اول ــ شرح قصیده تائیه دعبل خزاعی

تَجاوَبْنَ بِالْإرنانِ والزَّفَراتِ   نوائِحُ عُجْمُ اللَّفَظِ وَالنَّطَقاتِ

شرح: چون در میان طایفهٔ شعرا متعارف است که در اول قصاید شعری چند متناسب مطلب در عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگار یا در وصف معشوق به عنوان تغزل می‌گویند، و بعد از آن گریز بر سر مطلب می‌روند، این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.

رنین صدای حزین است، و زفره آه دردآمیز است، و نوائح جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه کننده، و کلام اعجم کلامی را می‌گویند که از آن معنیی مفهوم نشود. یعنی: جواب یکدیگر را گفتند و صدا بلند کردند با ناله های سوزناک و آه‌های دردناک، نوحه کننده‌ای چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی‌شود. مراد خوانندگی مرغان است که عشاق را و ارباب اندوه را به وجد می‌آورند.

یُخَبِّرْنَ بِالأنْفاسِ عَنْ سِرِّ أنْفُسٍ   أُساری هَوىً ماضٍ وَ آخَرَ آتِ

شرح: یعنی خبر می‌دادند به نفسهای خود از راز نهانی، جانهایی چند که اسیر عشق و هوی گردیده‌اند؛ بعضی عشّاق گذشته‌اند و بعضی آینده.

بَکَیتُ لِرَسْمِ الدّارِ مِنْ عَرَفاتِ   وَ أذْرَیْتُ دَمْعَ الْعَیْنِ بِالْعَبَراتِ

شرح: این مطلع دویم از این قصیده است. یعنی گریستم برای آثار خانهٔ خراب آل پیغمبر (ص) که ایشان را از آنجا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند در عرفات، و پاشیدم آب چشم خود را به گریه کردنها.

مَدارِسُ آیـاتٍ خَـلَـتْ مِـنْ تَـلاوَةٍ   وَ مَـنْزِلُ وَحْـیٍ مُـقْـفَرُالْـعَـرَصاتِ

شرح: یعنی آن خانه‌ها محل درس گفتن آیه‌ای چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می‌فرمودند، و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده‌اند آنها از تلاوت قرآن، چه جای تفسیر آن، و محل نزول وحی الهی بود، و اکنون عرصه‌های آن از عبادت و هدایت خالی و بیابان و ویران شده است.

أفاطِمُ لَوْخِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلاً   وَ قَـدْمـاتَ عَطْشـانـاً بِشطِّ فُـراتِ
اِذاً لَـلَطَـمْـتِّ الـخدّ فـاطِمُ عِـنْـدَهُ   وَ أجْرَیْتِ دَمْعَ الْعَین فِی الْوَجَناٰتِ

شرح: یعنی ای فاطمه اگر خیال کنی حسین که به تیغ بی دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاده، و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده، هر آینه طپانچه بر گونهٔ گلگون خود خواهی زدن.

ای فاطمه! و نهرها از آب دیدهٔ محزون برگونه‌های گلگون خود جاری خواهی کرد.

اَفاطِمُ قُومی یاابْنَةِ الخَیْرِ فَانْدُبی   نُـجُـومُ سَـمـاٰواتٍ بِـأرضِ فَـلاةٍ

شرح: یعنی ای فاطمه برخیز! ای دختر بهترین خلق خدا! و ندبه و نوحه کن بر فرزندان خود که ستاره‌های فلک امامت و رفعتند، و در زمین بیابان چون (برهوت) به مذلت افتاده‌اند.

توَفُواْ عِطاشاً بِـالفُـراتِ فَلَیْتَنـی   تَـوَفِیْتُ فیهِمْ قَبْـلَ یَـوْمِ وَفاٰتـی

شرح: یعنی وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات. چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از روز مردن می‌مردم!

غرض شاعر بیان زیادتی شناعت اعمال قبیحهٔ آن کافران است که با آن که سیدالشهداء و اهلبیت او در پهلوی نهر کوچکی و نزدیک نهر بزرگ بودند، آب را از ایشان منع نمودند تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند.

فَـیاعَـیْنُ بَکّـیْهِمْ وَجُودی بـعِـبْرَةٍ   فَـقَـدْ آنَّ لِـلـتّـکـاٰبِ وَالـهَـمَلاتِ

شرح: یعنی پس ای دیده گریه کن برایشان وجود و بخشش به آب دیده، پس به تحقیق که وقت آن شده است که فروریزی آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردانی.[1]

دیباچه جلاء العیون در تاریخ چهارده معصوم

بسم الله الرحمن الرحیم: ستایش بی مثل و انباز سزاوار خداوند بی نیازی است که تذکر مصائب و استماع ندائب سربازان سالک قرب و وصال، و جان فشانان معارک اطاعت و امتثال

۱. شرح قصیدهٔ تائیه دعبل را علامه مجلسی به درخواست شاه سلطان حسین صفوی در سن هفتاد سالگی نوشته است، و از رسائل نفیس اوست.

خود را موجب جلای عیون ارباب ایمان و یقین گردانید، و غبار فتنهٔ اشرار را در نظر بادیه پیمایان مراحل معرفت و اعتبار از کحل الجواهر ابصار و آبروی عزت و افتخار به درجات برتر نشانید.

و صلوات متوالیات و تحیات متواترات برسید انبیاء و نخبهٔ اصفیاء، خلاصهٔ ارباب محنت و بلاء، و نقاوهٔ اصحاب مصیب و ابتلاء، فرمانفرمای عوالم غیب و شهود، و صدرنشین محفل قرب رحیم مودود، شفیع درماندگان روز جزا، ذخیرهٔ تهی دستان عالم بقاء، محمد مصطفی، و بر آل بی مثالش که به صیقل محبت و ولای خود آئینه سینه های مؤمنان را از زنگ شکوک و شبهات جلا داده، قابل انعکاس گلرخان چمن انجمن حسن و عقیدت ساخته اند، و در بوستان شجاعت گلهای رنگارنگ شهادت به بارآورده مشام جان مجرمان را به شمیم شفاعت نواخته اند، فصلوات الله علیهم ابد الآبدین و لعنة الله علی اعدائهم و قاتلیهم وظالمیهم الی یوم الدین.

اما بعد تشنهٔ زلال فیوض ربانی و آرزومند ادراک سعادت جاودانی محمد باقربن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما برالواح ضمایر اخوان ایمانی و خُلاّن روحانی، تصویر و تقریر می نماید که چون به مقتضای اخبار متواتره و آثار متظاهره تذکر و تذکیر و گریستن و گریان گردانیدن و محزون شدن ومحزون ساختن بر بلایا و محن اهلبیت رسالت که از مصیبتهای جمیع متقربان بارگاه احدیت عظیم تر است. و شرکاء این مصائب از ملائکه مقربان و انبیای مرسلان و شایستگان بندگان ارض و سما و مرغان هوا، و ماهیان دریا، و وحشیان صحرا، از همهٔ مصیبتها بیشتر است، اعظم طاعات و اشرف قربات است، و سبب نیل سعادات و رفع درجات می‌گردد، واطلاع بر احوال سعادت مآل پیشوایان دین، و مقربان رب العالمین، موجب قوت ایمان و یقین می شود، و در هنگام نزول حوادث دوران و حدوث نوائب زمان، تفکر در آلام و مصائب ایشان و راضی شدن به قضای ربانیَ و دفع وساوس شیطانی تأثیر عظیم دارد.

و آنچه در این باب به عربی و فارسی در سلک تألیف در آورده اند بعضی ناقص و ناتمام است، و بعضی را از کتب سیر و اخبار مخالفان اخذ نموده اند که اعتماد بر آن نمی شاید، و بسا باشد که برای جمعی که مایهٔ وافری از علم نداشته باشند، ضرر عظیم نماید، و موجب خلل در عقاید ایمانی ایشان گردد. و این شکسته در کتاب بحارالانوار آنچه که متعلق به احوال شریفهٔ ایشان است در چندین مجلد استیفاء کرده‌ام، و در کتاب حیات القلوب نیز اکثر آنها بر وجه اختصار مذکور است.

و چون از کتاب اول عوام را چندان انتفاعی نیست، و تحصیل کتاب دوم بر اکثر مردم متعسراست، لهذااین قلیل البضاعه با اختلال احوال و وفور اشغال و هجوم هموم و آلام، و طریان عوارض و اسقام، به خاطر فاطر رسید که کتاب وجیزی در این باب به لغت فارسی تألیف نماید

که مقصور بر ذکر ولادت و شهادت حضرت سیدالمرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد، و بر وجهی نوشته شود که همهٔ خلق را از آن بهره بوده باشد، و به ترجمهٔ الفاظ روایات معتبره که از کتب افاضل محدثان امامیه رضوان الله علیهم اخذ نموده، چیزی نقل ننماید، تا مؤمنان به خواندن و شنیدن آن به ثواب احیاء احادیث ائمهٔ دین علیهم السلام که اشرف طاعات و ارفع سعادات است فائز گردند، و به محزون گردیدن و گریستن بر مصائب جلیله برگزیدگان رب العالمین به درجات مقربین برسند، و بهره‌ای از مثوبات جزیلهٔ ایشان به این غریق بحر سیئآت در حال حیات و بعد از وفات عاید گردد.

* * *

ادوارد برون شرق شناس مشهور انگلیسی در کتاب تاریخ ادبیات ایران که گذشته از تسلط و احاطه خود وی بر ادبیات فارسی، چنانکه شیوهٔ اروپائیان است و کار دستجمعی می‌کنند، شاگردان و همکاران برجسته‌ای از ایرانیان دانشمند امثال مرحوم قزوینی و غیره داشته است، تحت عنوان فقه به زبان فارسی عامیانه می نویسد: علمای شیعه در اواخر عهد صفویه از قبیل مجلسی‌ها کار بزرگی که کرده‌اند همان تعمیم و ترویج عقاید شیعه و تاریخ و احادیث و اخبار است که به زبان عوام نوشته و منتشر ساخته اند.

علمای مزبور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه[1] لازم است به زبان قوم سخن برانند و به طرزی ساده چیز بنویسند و پاداش خود را نیز گرفتند. زیرا که در نتیجهٔ این اقدام عامه مردم نسبت به مذهب شیعه عشقی مفرط و علاقهٔ کامل پیدا کردند.

سپس تحت عنوان خدمات مجلسی‌ها می نویسد: پیش از این گفتیم که در موقع ظهور شاه اسمعیل و رسمیت دادن به مذهب شیعه کتب فارسی راجع به این موضوع چقدر قلیل بود، و بنابر مندرجات روضات الجنات ملا محمد تقی مجلسی «اول شخصی بود که بعد از استقرار صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت».

پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحارالانوار را به عربی نوشت و تصانیف ذیل را به زبان فارسی تحریر کرد: عین‌الحیات مشتمل بر مواعظ راجع به ترک دنیا، مشکات الانوار، حلیة المتقین در اخلاق و اعمال، حیات‌القلوب در سه قسمت...

انشاء این کتب (کتب‌مذهبی که‌علمای شیعه عموماً به فارسی نوشته اند) به طور کلی خیلی ساده و درست و عاری ازصنایع‌بدیعیه است. اما عموماً تقلید از عربی است، و ترتیب

۱. برای خدمت بهتر به عامه مردم.

کلمات و تشکیل جملات به سبک آن زبان است. نه فقط در عباراتی که ترجمهٔ مستقیم از عربی است بلکه در سر تا سر کتاب این شیوه معمول است، چنانکه گوئی علمای مزبور به قدری در آیات قرآنی و احادیث متبحر شده و دماغ خود را عادت داده‌اند که حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارت عربی می شود ...[1]

ادوارد برون و هوا داران او از این معنی غافل بوده‌اند که علمای شیعه امثال مجلسی ها سعی داشتند آیات قرآنی و متون احادیث پیغمبر و امامان را طوری ترجمه کنند که اصالت آن محفوظ باشد، بنابراین آنها این آزادی را نداشتند که نقل به معنی کنند، و با صنایع لفظی و آرایش در عبارت به فارسی منتقل سازند، چه در آن صورت نقض غرض حاصل می شد.

ادوارد برون می دیده نثر نظام الملک در سیاست‌نامه، یا قابوس و شمیگر در قابوس‌نامه یا نثر مرزبان‌نامه و تاریخ‌بیهقی و تاریخ بیهق و در این اواخر عالم‌آرای عباسی و امینی غیر از کتب فارسی علمای مذهبی عهد صفوی امثال جامع‌عباسی شیخ بهائی، و ترجمه من لا یحضره الفقیه مجلسی اول و کتب فارسی مجلسی دوم و ملا محسن فیض و غیره است، و تصور می‌کرده که توغّل آنها در عربی آنها را به آن شیوه سوق داده است. در صورتی که مطلب چیزی دیگر بوده و آن هم عنایت خاص علمای مذهبی به حفظ معانی آیات قرآنی و مضامین و احادیث پیغمبر و امامان بوده است. بنابراین آنها در تنگنا قرار داشتند، و نمی توانستند کار خود را با عبارت پردازی نویسندگان غیر متعهد مذهبی هم آهنگ سازند.

کار علامه مجلسی در تألیف و تصنیف و اجر آن

محدث قمی در فوائد الرضویه می‌نویسند: «بدان که یکی از تلامذهٔ آن مرحوم که سید محمد بن احمد حسینی لاهیجانی باشد سؤالا تی که از علامهٔ مجلسی (ره) شده و جوابهائی که آن بزرگوار فرموده آنها را جمع کرده و به ترتیب کتب فقهیه مرتب نموده و نامیده آن را به نظم اللئالی و بعضی رساله های کوچک آن مرحوم را در جائی که مناسبت داشته ملحق نموده و در آخر کتاب عدد مصنفات آن بزرگوار را با عدد ابیات آن ذکر نموده.

از قراری که مرحوم ملامحمد رضا کتابدار و بعض کُتّاب آن سرکار اکثر آنها را به جهت

۱. تاریخ ادبیات ایران، ج ٤، ص ۲۹۱.

محاسبه اجرت کتابت منظور داشته اند پس گفته مخفی نماند که از قرار تعدادی که غالب تألیفات آن جناب را کُتّاب آن به حیطهٔ ضبط درآورده اند، و تا غایت به نظر این حقیر رسیده و در تلو هر یک تخمین مقدار کتابت آن نیز از قرار محاسبه ایشان در این اوراق مرقوم گشته مجموع مساوی مقدار یکصد هزار بیت و پانصد و هشتاد و سه هزار بیت و هشتصد و هشتاد و سه (۱۰۰۵۸۳۸۸۳) بیت، وازاین قرار اگر بر مدت پنجاه و هشت سال ایام تکلیف که مجموع سن شریف و ایام حیات آن جناب مساوی هفتاد و سه سال بوده منقسم گردد سالی تقریباً بیست و نه هزار بیت می‌شود، لیکن سوای تألیفات مذکوره مدوّنات بسیار دیگر نیز در رسائل و منشآت و همچنین تعلیقات بیشمار بر بعضی عبارات مشکلهٔ احادیث و کلمات حکمیه و کتب فقهیه مانند فقرات کتاب شرح لمعه و غیرها، و همچنین امثال فتاوی مسائل متفرقه که اندکی از بسیار آن در این مجموعه در سلک انتظام درآمده از حیطهٔ عدد احصا بیرون رفته که اکثر آنها به نظر این حقیر نرسیده، و بلکه بعضی به حیطه ضبط کُتّاب آن سرکار نیز در نیامده که اگر مجموع آنها به حساب درآید، با وجود آن که آن جناب اکثر اوقات ایام حیات علیل و بیمار و در اکثر سنوات به سبب عارضهٔ آزار چشم و امثال آن مدتی از شغل تصنیف و تألیف بر کنار و در باقی ایام صحت نیز غالباً به انواع مشاغل لوازم معاشرت وسیع و شریف اهل روزگار ملجأ و گرفتار، معهذا غالب اوقات فرصت ایشان نیز در ایام تحصیل و تعطیل مصروف تدریس علوم دینیه و تفسیر معارف یقینیه و هدایت ابناء روزگار به مواعظ شافیه و نصایح کافیه و نقل اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الجبار بوده که اکثر علماء از اجتماع امثال موانع مذکوره بری و عری بوده اند، باز ممکن است که مجموع آنچه از تألیفات و تعلیقات و فتاوی و مرقومات آن جناب از قوه به فعل آمده سر هم هرگاه حساب و بر مجموع ایام تکلیف عمر شریف آن جناب توزیع و تقسیط شود روزی اقلاً مساوی دویست بیت منظور تواند شد.

زیرا که بسیار بوده که در بعضی ایام خالی از موانع روزی زیاده بر هزار بیت نیز تألیف فرموده اند. حتی رسالهٔ اعتقادات با آن استحکام کلام و تحقیق مقام را که به آن‌سیاق تألیف بسیار دستگیر می‌باشد، ظاهر شد که مساوی هفتصد و پنجاه بیت است، در یک شب به بیاض رفته، فلله درّه قدس الله روحه و نوّر ضریحه». [1]

محدث قمی می‌افزاید: «و از منامات صادقهٔ عجیبه که مشعراست بر کثرت جلالت علامهٔ مجلسی (ره) خوابی است که از علامهٔ الانام صاحب جواهر الکلام نقل شده که روزی در

۱. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۴۱۳، مطالب نقل شده هر چند که نارسا و از لحاظ نگارش شیوا نیست ولی در عین حال چون نقل یک صاحبنظر از شاگردان علامه مجلسی است، جزو اسناد مهم به شمار می‌رود.

مجلس درس فرمود که دیشب خواب دیدم که گویا به مجلس بزرگی وارد شدم که در او بود جماعتی از علماء و بر در آن دربانی بود اذن بار خواستم مرا داخل نمود، و چون وارد شدم دیدم که در آن مجلس جمع شده‌اند جمیع علماء متقدمین و متأخرین و در صدر مجلس مولانا العلامة المجلسی نشسته.

من تعجب کردم، از آن دربان پرسیدم که سرّ این که مقدم نشسته علامهٔ مجلسی بر جمیع علماء چیست؟ گفت او معروف است نزد ائمه علیهم السلام به باب الائمه. و علت این که این مقام را یافته اینست که او درمیان شیعیان چاووش زائرین است.[1]»

علامه مجلسی امام جمعه اصفهان

نماز جمعه این شعار بزرگ اسلامی تا پیش از روی کار آمدن دولت شیعی صفویه در ایــران میان شیعیان معمول نبود. زیرا فقهای شیعه آن را از مناصب خاص امام معصوم رئیس دولت اسلام می‌دانستند، و می‌گفتند چون امام غائب است در غیبت آن حضرت وجوب عینی ندارد.

معنی این سخن اینست که نماز جمعه یک حکم حکومتی است و تا سلطان عادل یعنی امام معصوم یا نائب خاص او نباشد نمی‌توان آن را برگزار نمود. شیخ طوسی در کتاب خلاف یکی از شروط انعقاد نماز جمعه را حضور امام یا کسی می‌دانست که به عنوان قاضی یا امیر منصوب از جانب امام باشد، و بدون آن اگر نماز جمعه برگزار شود قبول نیست. اگر سلطان عادل که در اعتقاد ما شیعیان امام زمان است حضور نداشته باشد بر فرد فرد مسلمانان واجب نیست که آن را به پا دارند. شیخ در کتاب مبسوط می‌گوید با این وصف اگر مؤمنین در زمان غیبت اجتماع کنند و نماز جمعه را به طوری که از ناحیه دشمنان ضرری متوجه آنها نشود با دو خطبه بخوانند اشکالی ندارد، و چنانچه نتوانند دو خطبه را بخوانند، به جای آن نماز ظهر برگزار کنند.

این مسئله اجماعی فقهای شیعه بود که اگر امام حضور نداشته باشد، یا نائب خاصی از طرف او تعیین نشود، وجوب عینی نماز جمعه ساقط می‌گردد، ولی استحباب آن باقی است.

۱. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ٤١٥. محدث قمی این جمله را همان‌طور که از صاحب جواهر عرب زبان نقل شده آورده است، بدین گونه: «قال و انما اوتی هذه المنزلة لان من فی الشیعة الچاوش(۱) الزائرین». بعد در پاورقی در معنی چاووش که(۱) گذاشته می‌نویسد: «لایفهم المراد من العباره، فتأمل. (منه ره) یعنی منظور از این عبارت معلوم نیست. پس باید تأمل کرد، که می‌گوئیم عبارت درست نقل نشده، باید این طور باشد، «لان من فی الشیعه لچاووش الزائرین» که در متن معنی کردیم، یعنی بعضیها در میان شیعیان چاووش زائرین هستند. بعد می‌نویسد: شاید منظور از چاووش مؤلفات او باشد و مراد از زائر هم هر کسی است که بخواهد به حریم آنها برسد.

محقق حلی در کتاب معتبر می‌گوید اگر سلطان جائری، شخص عادلی را برای اقامه نماز جمعه تعیین نماید می‌توان نماز جمعه را برگزار نمود، و این خود اهمیّت اقامه نماز جمعه را در نظر فقهای شیعه می‌رساند، که البته بشرطها و شروطها.

ولی از آنجا که فقهای ما در حکومتهای جور نمی‌توانستند با مؤمنین اجتماع کنند و نماز جمعه را که باید در خطبه‌های آن مصالح مملکتی و امور سیاسی مربوط به سرنوشت مسلمین را مطرح کرد، اقامه نمایند لذا قائل به وجوب عینی آن نبودند، ولی اقامه آن به طور استحبابی اشکالی نداشت.

آنها می‌گفتند: آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا نؤدی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع»[1]: ای مردم با ایمان هرگاه شما را صدا زدند برای نماز در روز جمعه بشتابید بسوی آن که یاد خداست و دست از کسب و کار بردارید» وجوب شتافتن به سوی نماز جمعه به عنوان وجوب عینی، مشروط به حضور امام معصوم یا نماینده شایستهٔ او بوده است نه هر ظالمی که بر مسلمانان حکومت کند.

صاحب جواهر از کشف اللثام فاضل هندی نقل می‌کند که گفته است: «عمل به آیه برای اقامه نماز جمعه به طور مطلق و بدون قید و شرط در صورتی است که یکی از شیعیان به آن عمل کند و این ضرورت مذهب ماست. هیچ فقیهی از فقهای ما نگفته است اگر منادی یزید بن معاویه و امثال او بانگ زد بشتابید بسوی نماز جمعه، بر ما واجب باشد بشتابیم ولو تقیه هم نکنیم! همین طور نسبت به منادی فساق اهل ایمان.

پس معنی آیه اینست که اگر منادی نماز جمعه از اتباع دولت حق بود بشتابید به سوی آن که در این حال نیز منادی از جانب امام است. در غیر این صورت وجوب آن معلوم نیست تا چه رسد که عینی باشد. یعنی بر فرد فرد مسلمین واجب باشد که در نماز جمعه منادیان حکام جور و دولتهای باطل شرکت کنند، نه چنین وجوبی ثابت نیست.»

صاحب جواهر که در سال ۱۲۶۶ هـ.ق از دنیا رفته و در نجف اشرف می‌زیسته که آن موقع تحت نظر حکومت عثمانی بوده است، و به همین جهت هم از مخالفان سرسخت وجوب عینی نماز جمعه بوده، و حق هم داشته است، در ادامهٔ بحث خود راجع به «عدم وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت» می‌گوید: «از چیزهای خنده‌دار در این خصوص اینست که بعضی از محدثین گفته‌اند وجوب عینی نماز جمعه متواتر است و احادیث آن به دویست حدیث می‌رسد.

۱. سورهٔ جمعه، آیه ۹.

پدر مجلسی (ملامحمد تقی مجلسی) این دویست حدیث را در رساله مستقلی جمع کرده و بسیار خوب هم ترتیب داده است، ولی بسیاری از آنها به هیچوجه دلالتی بر وجود عینی نماز جمعه ندارد.

عجب‌تراز این ادعای بعضی از نویسندگان رسائلی در مسئله نماز جمعه است، مانند فیض کاشانی و غیره که نماز جمعه را به دلیل اجماع فقهای شیعه واجب عینی دانسته‌اند.

قول مورد اعتماد اینان در دعوی اجماع رسالهٔ شهید ثانی است و شهید نیز به اعتماد مقنعه شیخ مفید و کتاب اشراف او و نظر ابوالفتح کراجکی و ابوالصلاح حلی، و شیخ طوسی در خلاف و نهایه و تهذیب است. صاحب جواهر که مخالف این اجماع است، در رد آن تحقیق نموده و می‌گوید مدعیان اجماع بر وجوب عینی نماز جمعه مخالفان خود را به باد سب و شتم گرفته‌اند، تا جائی که در زمان نوشتن این مسئله (در جواهر) یکی از موثقین که از زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام برگشته بود می‌گفت در اصفهان بر سر خواندن نماز جمعه فتنه بزرگی پدید آمده است. ولی استاد اکبر (وحید بهبهانی نوادهٔ دختری علامه مجلسی اول) در حاشیه مدارک و شرح مفاتیح و رساله نماز جمعه در رد آن چنان سخن گفته است که ما را از بیان مطلبی بیشتر بی نیاز می‌گرداند».

سپس می فرماید: «انصاف اینست که همان‌طور که آن دسته از فقها در دعوی اجماع بر وجوب عینی نماز جمعه راه افراط پیموده‌اند، دسته دیگر هم که گفته‌اند برای هیچ کس جایز نیست در زمان غیبت نماز جمعه بخواند، افراط نموده‌اند، و اینان ابن ادریس حلی و سالار بن عبدالعزیز و طبرسی و فاضل تونی و سیدمرتضی است. بل گفته‌اند از بعضی از سخنان شیخ طوسی و ابن حمزه در وسیله وسیدابوالمکارم ابن زهره، درغنیه بلکه جمعی دیگر از فقها گفته‌اند شیخ در خلاف و شهید اول در ذکری نیز قائل به عدم جواز اقامه آن هستند.»

پس از تأسیس دولت شیعی صفویه در ایران نظر به این که جوّ مساعدی برای شیعیان پیدا شده بود و تشیع مذهب رسمی مملکت بود، و سلاطین صفوی نیز سعی بلیغ در بزرگداشت فقها و مجتهدین شیعه داشتند و تا حدود زیادی دست آنها در کارها باز و به اصطلاح مبسوط الید شده بودند، لذا برخی از فقها بخصوص محدثین آنها بر اساس آن دسته از روایات و این که مجتهد جامع‌الشرایط و فقیه عادل نائب امام زمان در بسیاری از امور است، از جمله آن امور را اقامه نماز جمعه به نیابت از حضرت دانسته و قائل به وجوب عینی، و برگزاری رسمی آن شدند، و آن را هم بر پای می‌داشتند و کتابها در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نوشتند. دسته دیگر و

۱. جواهرالکلام، ج ۱۱ ص ۱۵۱ تا ۱۷۶.

بیشتر فقهای اصولی در جهت مخالف بودند و کتابها در تحریم اقامه جمعه ولو در زمان صفویه نوشتند که در شرح حال بیشتر آنها از این دو نمونه کتاب می‌بینید و به همین جهت نیز ما این بحث را بدین گونه طرح کردیم تا معنی آن کتابها در آن زمانها دانسته شود.

در زمان علامه مجلسی، پدر وی ملامحمد تقی مجلسی که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بود، امام جمعه منصوب از جانب سلاطین صفوی به نمایندگی از امام غائب رئیس دولت اسلام بود. در همان موقع ملامحسن فیض کاشانی در کاشان، ملامحمد طاهر قمی در قم امام جمعه بودند.

نظر به این که نماز جمعه یک شعار عالی دینی بود و اجتماع بسیار چشمگیر هفتگی مسلمانان شکوه خاصی به وجهه شهر می‌داد شاهان صفوی هم برای آن اهمیت خاصی قائل بودند، و گاهی خود هم در این مراسم شرکت می‌نمودند. مخصوصاً این کار از شاه‌عباس دوم در زمان علامه مجلسی مشهور شد.

البته توجه آنها به مسئله نماز جمعه از رسائلی ناشی می‌شد که علمای طرفدار وجوب عینی نماز جمعه می‌نوشتند و اهمیت آن را گوشزد می‌کردند. دیگر این که چون اقامه جمعه در دیار سنیان یک سمت دولتی محسوب می‌شد و از دیرزمان آن را بر پا می‌داشتند، سلاطین صفویه هم می‌خواستند از این فیض محروم نمانند، و از آنها عقب نباشند.

«در جنگ شماره ۱۳۱ آقای فخرالدین نصیری نامه‌ای است از شاه‌عباس دوم به تاریخ ربیع الاول ۱۰۶۵ که فیض را جهت نماز جمعه به اصفهان دعوت می‌کند، و او جواب رد می‌دهد. نامه دیگری است به تاریخ ذی‌قعدهٔ ۱۰۶٦ که در این نامه فیض می‌نویسد که مسافرت به اصفهان با گوشه‌نشینی من سازگار نیست، و من در کاشان نماز جمعه می‌خوانم و در این شهر می‌مانم.»

در عباسنامه میرزا محمد طاهر وحید قزوینی آمده است که شاه‌عباس دوم به دانشمندان شیعی ارج بسیار می‌گذارد، و مولانا محسن کاشانی را بسی گرامی می‌داشت و در قم پشت سر او نماز خواند، و بدو فرمود که پیشنمازی کند.»[1]

در منتظم ناصری در ضمن وقایع سال ۱۰۷۱ می‌نویسد: «در این سال شاه عباس (ثانی) امر به تعمیر مسجد جامع اصفهان نمود و خود در نماز اقتدا به عالم عارف ربانی ملامحسن فیض قدس سره نمود».

۱. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۷ ص ۲٦٦٨، وج ۵ ص ۱۳۴٦.

در منتظم ناصری ذکری از نماز جمعه و غیر آن نشده است، لکن با سابقه تقاضای شاه‌عباس از فیض جهت امامت جمعه احتمال آن که نمازی که شاه به او اقتدا نموده جمعه باشد زیاد است. لکن تاکنون شنیده نشده است که وی منصب امامت جمعه اصفهان را داشته است»[1].

در این که فیض یک یا دوبار به دعوت و اصرار شاه عباس دوم به اصفهان آمده است گویا تردید نباشد، هر چند در سال آن نویسنده درست اطلاع ندارد. در این یک یا دو نوبت، فیض هم نماز جمعه می‌گزارده، و هم تدریس داشته است. علامه مجلسی در زمان جوانی در درس وی شرکت می‌نموده و از محضر پرفیض او در علوم عقلی و نقلی استفاده می‌کرده و به دریافت اجازه از وی نائل گشته است.

چنانکه گفتم علامه مجلسی اول در اصفهان امام جمعه بوده است، پس از رحلت او در سال ۱۰۷۰ ملامحمد باقر سبزواری امام جمعه و شیخ الاسلام اصفهان بود، و چون او در ۱۰۹۰ وفات یافت، این سمت به علامه مجلسی رسید.

پایگاه علامه مجلسی در اقامه نماز جمعهٔ مسجد جامع بود که خانه او نیز در جنب آن قرار داشت. علامه مجلسی در خطبه های نماز جمعه و شبهای ماه مبارک رمضان در این مسجد ساعتها مردم را موعظه می‌کرد. وعظ او و ترغیب مردم به عبادت و اطاعت خداوند پس از وی نظیر پیدا نکرد. زیرا او فقیه بزرگ و محدث عالیمقام و دانشمندی ذوفنون، و مردی بزرگوار و اصیل و دلسوز به حال اسلام و مسلمین بود. داماد و شاگرد بزرگش میر محمد صالح خاتون‌آبادی در حدائق المقربین می‌نویسد:

«اقامهٔ جمعات و جماعات و مجامع عبادات که به برکت وجود شریف او منعقد می‌شد در تاریخ تألیف این رساله (۱۱۱۵) قریب به پنج سال است که او رفته است، و چنان مجامع منعقد نمی‌شود، و اکثر عبادات و سنن که به برکت او در میان مؤمنان جاری بود متروک شد، و در ایام شریفه و لیالی احیاء چندین هزار کس به عبادت و احیاء و دعا مشغول بودند.

والحال اکثر این مراسم و وظایف مهجور گردیده است، و از مواعظ شافیه او که باعث هدایت و تیقظ و تذکر مؤمنان بود، مردمان محروم گردیده‌اند.»[2]

مرحوم معلم حبیب آبادی در این باره می نویسد: امامت جمعه منصبی است که در دول و ملل اسلامی از صدر سلف تاکنون هماره از طرف سلاطین عهده و ولات وقت به یکی از علماء

۱. زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. حدائق المقربین نسخه خطی.

که لیاقت اقامت آن را داشته واگذار می شده، و وی آن را برگزار می نموده.

در کتاب نقباء البشر (ج ۱ ص ۱۶۵) شرحی در این موضوع نوشته، به خلاصهٔ این که «امامت حکمی وضعی و منصبی الهی است که آن را شارع مقدس در صدر اسلام مقرر کرده، بدین معنی که مقرر این ملت میمون حضرت رسول صلّی الله علیه وآله در ابتداء علوّ اسلام برای هر ناحیه و شهری از مسلمین امامی تعیین می‌فرمود که برای آنها نماز بخواند، چه فرائض یومیه و چه غیر آنها از عیدین و غیره.

پس از آن حضرت، خلفا به این نحو رفتار می‌کردند، تا دولت بنی امیه و بنی عباس و هکذا فاطمیه و زیدیه هر یک تا برسد به سلاطین عثمانی، همه بر این روش استمرار داشتند که ائمه جماعات و خطبا و مؤذنین را آنها تعیین می‌نمودند، و مناصب هر یک را از دیگری تفکیک می‌کردند تا زمان دولت صفویه.

چون آن دولت ظهور کرد و ریاست مطلقه علماء شیعه بر محقق کرکی شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی (محقق ثانی) مستقر شد، و فتوای وی بر وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت به شرط وجود فقیه جامع الشرائط که نائب امام است بود، (زیرا که وی می‌گفت شرط وجوب نماز جمعه همانا وجود نائب امام علیه السلام است، چه نایب خاص مانند زمان غیبت صغری، و چه نایب عام واجد شرایط مانند زمان غیبت کبری وخودنیز هماره در نجف در مسجد خودش بر جبل نور، آن را به پا داشته و بجا می‌آورد، و همانا جبل نور در آن زمین مبارک منسوب به همان جناب است که لقب نورالدین داشته، و اینک آن مسجد مشهور به مسجد طریحی[1] می‌باشد). پادشاه وقت در آن زمان که شاه طهماسب صفوی بود به اطاعت امر وی برای هر شهری امام جمعه‌ای تعیین می‌کرد که این رأی و فتوای محقق به مورد عمل گذاشته شود، و این قاعدهٔ نصب امام جمعه هماره در سلاطین آن خانواده برقرار بود»[2].

و بالاخره ما می‌بینیم که در اواسط آن دولت که مأه یازدهم بود، با صدور فتاوای بسیاری از علماء آن عصر بر عدم وجود عینی نماز جمعه، بلکه بر حرمت آن در زمان غیبت، باز نظر به وجود عینی به فتوای بعضی دیگر، این قاعده برقرار بوده که پادشاه وقت یک نفر را برای امامت جمعه در هر شهری و حتی در قصبات بزرگ جداجدا تعیین می‌نموده، تا آنجا که می‌بینیم نصرالله میرزا (پسرنادرشاه افشارحکمران مشهد) برای مشهد امام جمعه تعیین کرده، و این

۱. به نام شیخ فخرالدین طریحی نجفی مؤلف «مجمع البحرین» در لغت و متوفی به سال ۱۰۸۵ در نجف اشرف، چون او بعد از محقق ثانی در آن مسجد نماز می‌گزارده به نام او شهرت یافته است.

۲. نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱ ص ۱۷۶.

قاعده جاری بوده تا به زمان قاجاریه رسیده که فتحعلیشاه مسجدی برای این امر در طهران و دیگری در سمنان (و بعضی شهرهای دیگر) چنانکه در نقباء مذکور فرموده، بنا نموده، و برای هر یک امامی معین کرده، و همچنین در المآثر والآثار بسیاری از امام جمعه های زمان ناصرالدین شاه در بلاد مختلفه ایران مذکور، و در این کتاب بعضی از آنها به موقع خود مسطور خواهد شد.

بعد از انقراض آنان هم تا حین تحریر، این قاعده برقرار است و ما در ۱۲۰۷ اسماء امام جمعه های اصفهان را در حدود سه قرن مرتباً ذکر می نمائیم.»[۱]

نماز جمعه اصفهان پس از علامه مجلسی به داماد و شاگرد برازنده و دانشمندپارسایش یعنی میرمحمد صالح خاتون‌آبادی رسید، و پس از وی به فرزند دانشمند و بزرگوار او میرمحمد حسین خاتون‌آبادی، و پس از اوهم به فرزند وی میرعبدالباقی خاتون‌آبادی رسید.

از آن زمان تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نماز جمعه اصفهان در همین نوادگان علامه مجلسی از سلسله خاتون‌آبادی برقرار بود. حتی امام جمعه های تهران میرزازین العابدین پسر میرزا ابوالقاسم امام جمعه و اولاد آنها نیز شاخه ای از همین خاتون‌آبادی های اصفهان و در حقیقت نوادگان علامه مجلسی بودند.

اقامه نماز جمعه پس از انقراض صفویه آن اهمیّتی را که داشت از دست داد. در زمان قاجاریه هر چند در تهران و اکثر شهرهای ایران برگزار می‌شد، ولی از شور و حال خوبی برخوردار نبود و به واسطه استبداد سلاطین قاجاری ائمه جمعه آزادی کامل برای طرح مسائل ضروری مسلمین را نداشتند. نوشتن کتابها در بارهٔ نماز جمعه هم کم و بیش فروکش کرد. به طوری که در رسائل عملیه مجتهدین و حتی کتب فقهی نیمه‌استدلالی آنها نیز جائی برای نماز جمعه نبود، حتی تا عصر ما.

در زمان جوانی نویسنده در حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله سید محمد تقی خونساری و به نیابت ایشان پدر همسرش حضرت آیت الله العظمی آقای شیخ محمد علی اراکی مدظله نماز جمعه را با شکوه هر چه تمامتر در مسجد جمعه قم برگزار می‌کردند، جمعی شرکت می‌کردند، و آنها که معتقد به وجوب آن نبودند نمی‌رفتند.

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رضوان الله علیه از فقهای بنامی بود که اصرار زیادی برای اقامه نماز جمعه داشتند، و خود هر هفته در نماز جمعه مرحوم خونساری و آقای اراکی شرکت می نمودند.

۱. مکارم الآثار، ج ۱ ص ۷۹.

آن فقیه دل آگاه و دلسوز به حال اسلام و مسلمین و مدافع صمیمی عالم اسلام هنگامی که در شهر برسای ترکیه به حال تبعید بود و کتاب **تحریر الوسیله** را می‌نوشت، در آغاز آن نوشته اند:

«من در زمان گذشته حاشیه‌ای بر کتاب وسیلة النجاة تصنیف السید الحجة الاصفهانی قدس سره[1] نوشته بودم؛ چون در اواخر ماه جمادی الثانیه سال ۱۳۸۴ از شهر قم به برسا از شهرهای ترکیه به خاطر پیشآمدهای غم انگیزی که برای اسلام و مسلمین روی داد و شاید تاریخ آن را ضبط کند[2]، و فارغ البال تحت نظر و مراقبت، قرار دارم، خواستم حاشیه مزبور را وارد متن کنم تا بهتر از آن استفاده شود.

اگر خدا مرا موفق داشت مسائل بیشتری را که مورد ابتلای مسلمانان است به آن می‌افزایم[3]. از خداوند متعال توفیق طلب می‌کنم، و از ناظران دعای خیر برای برطرف شدن مصائب از بلاد مسلمین مخصوصاً مرکز شیعه (تهران) برای قطع ید اجانب از آنها و حسن عاقبت برای این فقیر را مسئلت دارم».

امام فقید در مسئله اول «بحث نماز جمعه» که آن را وارد مباحث فقهی نموده بود، می‌نویسند: «در این زمانها نماز جمعه واجب است، و نمازگزار مخیر است بین اقامه آن و بین نماز ظهر (وجوب تخییری)، نماز جمعه افضل و نماز ظهر به احتیاط نزدیکتر است، و از این احتیاط لازم‌تر هم جمع بین جمعه و ظهر است. بنابر این اگر کسی نماز جمعه را خواند نماز ظهر از او ساقط می‌شود، احتیاط اینست که بعد از آن نیز نماز ظهر را هم بخواند، ولی دو رکعت آن را مانند نماز صبح بخواند».

و در «مسئلهٔ ۹» می‌نویسند: «شایسته است که امام جمعه در ضمن خطبه خود مصالح مسلمین را در امور دین و دنیای آنها یادآور شود، و منافع و زیانهائی را که در بلاد اسلامی و غیراسلامی متوجه مسلمانان می‌شود گوشزد کند، و آنچه را در امر معاش و معاد (دنیا و آخرت) و امور سیاسی و مسائل اقتصادی در استقلال و کیان آنها مدخلیت دارد بازگو کند، و چگونگی معامله آنها با سایر ملل، و دخالت دولتهای ستمکار استعمارگر در سرنوشت مسلمین مخصوصاً

۱. مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی.

۲. آری ای امام بزرگ فقید! تاریخ تمامی آن را که همگی نشانه همت عالی و بیداری و شهامت و شجاعت تو بود ضبط کرده و خواهد کرد. آن هم چه حوادثی که شاید نظیر نداشته باشد.

۳. بحمدالله خداوند هم آن بزرگمرد علم و دین را موفق داشت و امام در تبعیدگاه «برسا» در کنار اروپا دو جلد کتاب پرمایه **تحریر الوسیله** را تألیف کردند، و تاکنون بارها چاپ و منتشر شده است. تحریرالوسیله از بهترین متون فقهی شیعه امامیه و سرشار از مسائل تازه فقهی است که امام فقید در موضوعات مختلف طرح کرده‌اند. قدس الله روحه.

مسائل سیاسی و اقتصادی را که منجر به استعمار و استثمار آنها شد و می‌شود، یادآور شود.

به‌طور خلاصه نماز جمعه و دو خطبه آن از مواقف بزرگ مسلمانان است، مانند سایر مواقف بزرگ دیگر همچون حج و موارد مهم آن و نماز عید فطر و عید قربان.

مع الاسف مسلمانان از این وظایف مهم سیاسی که در این موارد و سایر موارد سیاسی اسلامی دارند، غافل مانده‌اند. در حالی که اسلام با تمام شئون خود دین سیاست است، و این معنی برای کسی که اندک تدبری در احکام حکومتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن داشته باشد، روشن است. پس کسی که می‌پندارد دین از سیاست جداست، نادان است، و از اسلام و سیاست چیزی نمی‌داند.»[1]

امام خمینی قدس سره این مطلب را دور از وطن و به‌حال تبعید در انتهای ترکیه روبروی اروپای کمونیزم آنهم شانزده سال قبل ازاین که انقلاب اسلامی که خود طلایه دار آن بودند، به پیروزی برسد و ایشان پیروزمندانه وارد کشور شوند، نوشته بودند، پس از تأسیس حکومت اسلامی توسط آن مرد بزرگ تاریخ اسلام و روحانیت و مرجع عالیقدر تقلید شیعه، نماز جمعه در تهران و سایر شهرهای ایران برگزار گردید که هنوز هم اقامه آن به عنوان واجب تخییری طبق فتوای آن فقید علم و دین و سیاست اسلامی، با همان شور و هیجان و شکوه و عظمت برگزار می‌شود. امید است با روشنبینی مردم مسلمان و قهرمان ایران این شعار بزرگ اسلامی همچنان پایدار بماند بمحمد وآله الطاهرین.[2]

مسجد جامع اصفهان
پایگاه علامه مجلسی

مسجد جامع اصفهان پایگاه علامه مجلسی بوده است. خانه اش که همان خانه پدری بوده جنب مسجد قرار داشته است. مرقد مجلسیها نیز هم اکنون جنب مسجد است. نماز جمعه را

۱. تحریرالوسیله، ج ۱ ص ۲۳۱ و ۲۳۴.

۲. چیزی که ممکن است در راه تضعیف این شعار بزرگ اسلامی کارگر باشد، طرح مسائلی توسط بعضی از ائمهٔ جمعه شهرستانها، و یا بعضی از سخنرانان قبل از نماز در تهران و شهرستانهاست که گاهی باعث دلسردی جوانان و مردم انقلابی می‌شود. آنها بدانند که پس از قرنها این وظیفه بزرگ اسلامی توسط امام فقید در ایران اسلامی، تأسیس شده و از ایران به سایر نقاط شیعه‌نشین سرایت کرده است، مبادا با اعمال اغراض آنها دچار رکود شود یا عظمت آن تنزل کند!

نیز در آنجا با شکوه هر چه تمامتر برگزار می‌نموده، شبهای ماه مبارک رمضان در حالی که قلیان را چاق کرده به دستش می‌دادند ساعتها مردم را با بیان شیوا و گرم خود با آن احاطه علمی در حدیث و تاریخ اسلام موعظه می‌نموده، و هزاران نفر از طبقات مختلف مردم اصفهان از پند او استفاده می کرده‌اند. سید نعمت الله جزائری می‌نویسد: «من در دهۀ هفتاد او را در مسجد جامع اصفهان در روز جمعه دیدم که به منبر رفت تا انواع علوم و حکم و مواعظ را به مردم القا کند».[1]

پس جا دارد که از سابقه این مسجد که هنوز هم سمبل آثار تاریخی اصفهان است قدری یاد کنیم.[2]

مرحوم محمد مهدی ارباب اصفهانی جد نخست محمد علی فروغی ذکاء الملک، که از مردان دانشمند و نکته‌سنج اصفهان بوده است در کتاب **نصف جهان ــ فی تعریف الاصفهان** که در سال ۱۳۰۰ هـ .ق نوشته است، و از بهترین کتب مشابه خود در تاریخ و جغرافی اصفهان می‌باشد، می‌نویسد: «در اصفهان چهارصد مسجد جامع بزرگ و یک مسجد قابل ذکر است، و از جملۀ آن چهارصد مسجد، یکی مسجد جامع عتیق است که مخصوصاً به مسجد جامع موسوم است.

آنچه معروف است، و کتیبۀ آن نیز گواهی می‌دهد آن را سلطان ملک شاه بن الب ارسلان سلجوقی به سرکاری خواجه نظام الملک طوسی وزیر بنا نموده و شبستان آن که از بناهای معروف و بسیار محکم و قابل تعریف است، مخصوصاً به نام آن وزیر بی نظیر مشهور است.

آن مسجد بزرگ معتبر به چهار سمت آن چهار ایوان رفیع عالی دارد، و سمت جنوب قبلی ایوانش بلندتر و عریض‌تر است. گنبدی خلف آن ایوان ساخته شده که کهنگی آن شهود و حکایت قدمت آن را خود می‌نماید.

صفویه ایوان آن را مرمت زیادی نموده‌اند، بلکه محتمل است که این ایوان از بناهای ایشان و در زمان ایشان ساخته شده باشد، چه کتیبۀ آن به اسم آنها است، و همت عالی آنها اقتضای این نداشته است که عمارت دیگری را به نام خود نمایند.

دو طرف آن گنبد و ایوان را چهل ستون ساخته‌اند، و بر بالا حجرات طلبه و غرفه‌ها بنا شده است، شبستان خواجه نظام الملک به وضع غریب و در استحکام مبالغه رفته است، و اصلاً تا کنون خللی به آن راه نیافته، و یک دوشبستان دیگر هم دارد.

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۸۹.

۲. مسجد جامع یا جمعه در بمباران اصفهان توسط هواپیماهای عراقی آسیب دید، ولی بحمدالله ترمیم شده است.

بالای ایوان جنوبی هم چهل ستون و بالای آن حجرات است، صحن مسجد وسیع و دو مهتابی بزرگ در این زمان در آن ساختند که بسیار مرغوب و خوشنما شده است.

گلدسته مسجد بر بالای صفحهٔ مغربی است که بسیار خوب و درست ساخته و آواز اذان از آن به همه جا می‌رسد.

عقب این مسجد به طرف شمال مایل به مغرب، مجلسی بزرگ و کوچک ملا محمد تقی و ملامحمد باقر رحمهما الله و بعضی از فضلای دیگر می‌باشند که مردمان به جهت زیادتی اخلاص به آنهامثل امام‌زاده‌هاتبرک به آن می‌جویند، و به فاتحه‌خوانی می‌روند، و آنجا همیشه بست و پناه مظلومان بوده، و از جملهٔ بست‌های دیگر شهر معتبرتر است. این مسجد راه هشت دروازه است. قریب دروازهٔ شمالی آن گنبدی از قدیم و کهنه است و معلوم نیست که آن از چه زمان و چه بوده است. دروازهٔ سمت مشرق مایل به جنوب دروازهٔ بزرگ معروف آنست که در بازار بزرگ عام واقع است... دروازهٔ شمالی به جانب مقبرهٔ مجلسیین واقع است و آن را درِ سرِ قبر آخوند می‌گویند.

دروازهٔ بزرگ دیگر مسجد که به جانب مغرب واقع است محاذی در کوچهٔ منسدهٔ بزرگی است که به بواسحاقیه[1] اشتهاردارد، و خانه‌های آقایان محترم معظم این شهر که امامت جمعه و آن مسجد نیز با آنهاست در آن کوچه است.»[2]

«علامه‌مجلسی پس از فوت پدرش در محل درس ایشان در مسجد جامع تدریس می‌فرموده، همچنانکه به جای او نیز اقامه جماعت می‌نموده است. محل درس مولی محمد تقی مجلسی در چهلستون مسجد در زاویهٔ جنوب غربی قرار داشته است، و هنوز مردم اصفهان از خواص و عوام آن قسمت را مَدْرَسِ مجلسی می گویند.

در ایام زمستان که هوا سرد بوده روزهای آفتابی در صُفّه درویش که روزگاری جد مادریش (درویش محمد) در آنجا حدیث تدریس می‌فرموده، و در مواقع برف و باران در شبستان چراغی مسجد معروف به طِنِبی، تدریس می‌کرده است.[3]

فاضل محترم آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی در کتاب آثارملی اصفهان ص ٤٩٦ می‌نویسد: «مرحوم (ملاعبدالله) شوشتری در مدت حیات در آن مدرسه (مدرسهٔ ملاعبدالله) به

۱. در پاورقی نوشته است: «امروز بُساقیه» می‌خوانند.

۲. نصف جهان، فی تعریف الاصفهان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳٦۸ ص ٦٠. خانه‌های امام جمعه‌ها از زمان میرمحمد حسین خاتون‌آبادی نوه مجلسی تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همه تعلق به آنها یعنی اولاد دختری مجلسی داشته است.

۳. طِنِبی به کسر اول و دوم نام طنابی است، و به اطاقهائی که در سمت قبله (شمال) ساخته می‌شد و درازای آن شمالی جنوبی بود، و معمولاً طول آن به اندازهٔ طول یک طناب یعنی ده متر بود، گفته می‌شد.

اقامه نماز و تدریس اشتغال داشته، و پس از وفات (او)، علامهٔ مجلسی اول (شاگرد وی) به جای او تعیین گردیده است». [1]

علامه مجلسی و منصب شیخ الاسلامی

هنگامی که علامه مجلسی به سن ۶۰ سالگی رسیده بود، و با تألیف کتاب گرانقدرش بحارالانوار و دیگر کتب سودمند و سازنده‌اش و نفوذ روز افزونش، شخصیّتی ممتاز و جایگاهی والا داشت به طوری که ارکان دولت و شخص پادشاه صفوی نیز تحت تأثیر جامعیت فقیه و مؤلف بزرگ اصفهان قرار گرفته بودند. به همین جهت از میان آن همه دانشمندان بزرگ که در اصفهان می‌زیستند، او به اصرار شاه سلیمان صفوی به منصب شیخ الاسلامی که بالا ترین مقام عالی دینی بود برگزیده شد، و تا پایان عمر در این منصب مهم باقی بود.

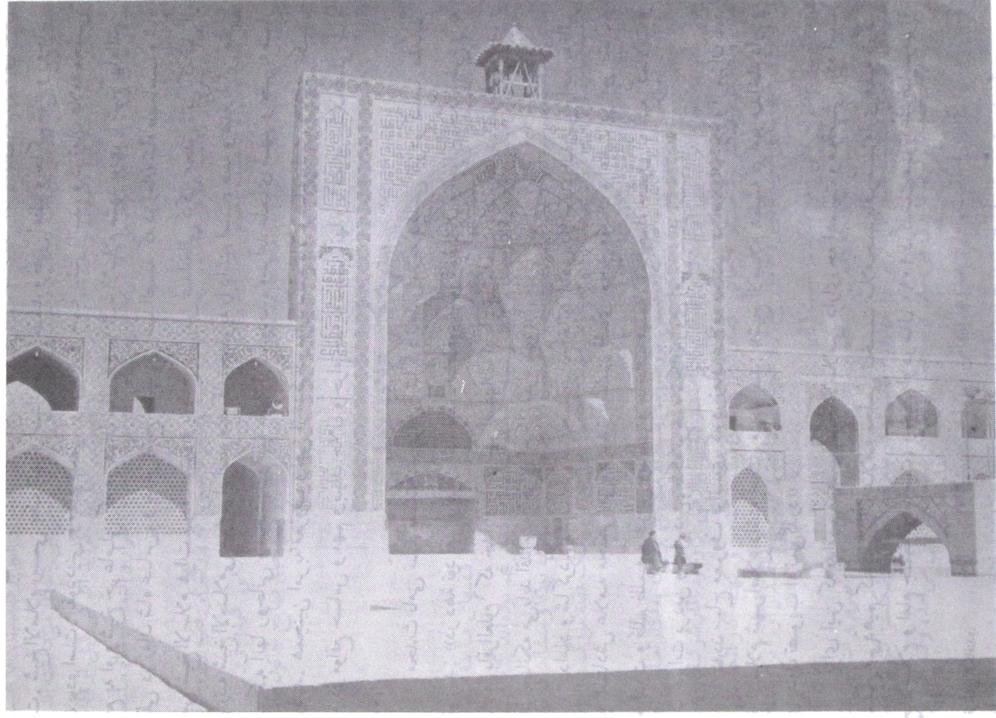
میر عبدالحسین خاتون‌آبادی معاصر وی ضمن وقایع سال ۱۰۹۸ کتاب وقایع السنین خود می‌نویسد: «روز سه‌شنبه چهارم شهر جمادی الاولی هزار و نود و هشت نواب اشرف ارفع اقدس همایون شاهی شاه سلیمان صفوی بهادرخان از راه تصلبی که داشت از برای ترویج امور شریعت مقدسه و تنسیق امور شیعیان مولانا محمدباقر مجلسی را تعیین فرمودند به شیخ الاسلامی دارالسلطنه اصفهان و از راه رعایت علماء در استرضای خواطر ایشان مکرر بر زبان خجسته بیان لفظ التماس جاری ساختند».

و نیز می‌نویسد: «و در سال ۱۰۹۸ که معروف به سال شکستن بتهاست، پادشاه سلیمان جاه پادشاه ایران ایشان را شیخ‌الاسلام بالاستقلال کردند. مدّالله تعالی فی عمره و اطال بقاه، و تا حال که پنجشنبه نوزدهم صفر است از سنهٔ ۱۱۰۴ بحمدالله تعالی عامه و خاصهٔ اهل روزگار از افادات و کتب مصنفهٔ او مستفید می‌شوند».

در کتاب تذکرة الملوک که طی سالهای ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۲ نوشته شده است می‌نویسد: «فصل چهارم در بیان شغل شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهان، مشارالیه در خانه خود به دعواهای شرعی و امر به معروف و نهی از منکرات می‌رسید، و طلاق شرعی را در حضور شیخ الاسلام می‌دادند، و ضبط مال غایب و یتیم اغلب با شیخ الاسلام بود و بعد از آن به قضات مرجوع شد». [2]

این دورنما و اجمالی از کار شیخ الاسلام بوده است، نه این که واقعاً کار اساسی او در

۱. زندگینامه، ج ۱ ص ۱۸۵.
۲. تذکرة الملوک، از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۸، ص ۳.



نمای درونی مسجد جامع اصفهان پایگاه علامه مجلسی

این موارد خلاصه می‌شده است. زیرا این امور در آن زمان و امروز کار معمولی هر روحانی محل است. شیخ الاسلام رسمی یک شهر و استان مرجع تقلید و مفتی اعظم و حاکم شرع و روحانی اول بوده است. نفوذ دینی و مقام علمی او می‌باید از همه بیشتر باشد، و در زمان علامه مجلسی راجع به او و شیخ حر عاملی که در همان سال ۱۰۹۸ شیخ الاسلام مشهد بوده، یا شیخ بهاءالدین عاملی در زمان شاه عباس، و پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد که در زمان شاه طهماسب و شاه عباس شیخ الاسلام هرات بوده است، و یا شیخ علی بن عبدالعالی کرکی محقق ثانی که قبل از وی رتبه شیخ الاسلامی سراسر ایران و متصرفات صفویه را داشته است، همه و همه به این معنی بوده که آنها روحانی و مجتهد و فقیه طراز اول بودند، وسرآمد علمای شهر و عصر به شمار می‌رفتند. همچنین امر به معروف و نهی از منکر در موارد سطح بالا و صدور فتوی و تعیین تکلیف مردم در مواقع حساس و مهم و بیان حلال و حرام خدا به دست آنها و با فتوای ایشان عملی شده است.

محدث نامی سید نعمت‌الله جزائری شاگرد نامدار علامه مجلسی نیز در کتاب مقامات می‌نویسد: «در دهۀ نود بعد از هزار، شاه سلیمان صفوی امور مسلمانان و اجرای احکام شرع را به استاد ما باقرالعلوم[1] که خدا او را در شهر اصفهان که پایتخت است پایدار بدارد، تفویض کرد، و او هم چنانکه می‌باید اقدام به اجرای احکام شرع نمود»[2].

داماد و شاگرد دانشمندش میرمحمد صالح خاتون‌آبادی در حدائق المقربین راجع به تأثیر وجود استادش علامه مجلسی می‌نویسد: «ششم، قضای حوائج مؤمنان و اعانت در امور ایشان و دفع اذیت و ظلم ظلمه و عرض وظائف و حاجات مهمه، و بالجمله حقوق آن منبع کمالات و معدن خیرات بر دین و اهل دین، بلکه بر همه سکان روی زمین بسیار است.»

شاردن سیاح معروف فرانسوی که در زمان علامه مجلسی در اصفهان بوده و از میزان نفوذ شیخ الاسلام شهر اطلاع داشته است، می‌نویسد: «شیخ الاسلام همیشه در امور مداخله دارد و امری بدون تصویب او نمی‌گذرد»[3].

برای این که بدانیم منصب شیخ الاسلامی دارای چه اهمیت و موقعیتی بوده است توضیح می‌دهیم که در زمان علامه مجلسی نخست ملامحمد باقر سبزواری فقیه بزرگ شیخ الاسلام و امام جمعه بوده است، و چون او در سال ۱۰۹۰ درگذشت میرزا علیرضاپسرمیرزا

۱. باقریعنی شکافنده.

۲. فیض القدسی به پیوست، ج ۱۰۲ بحارالانوار چاپ جدید، ص ۲۰.

۳. شرح تاجگذاری شاه سلیمان صفوی، ص ۴۰.

حبیب الله صدر موسوی عاملی شیخ الاسلام شد، و چون یکسال بعد او هم درگذشت، آقا حسین خونساری که از لحاظ احاطه در علوم معقول و منقول او را استاد الکل فی الکل می‌دانسته اند به منصب شیخ الاسلامی رسید، و چون او بیمار شد و بیماریش طولانی گردید اندکی قبل از وفات او در سال ۱۰۹۸ علامه مجلسی به این منصب برگزیده شد، آنهم با اصرار و التماس شاه سلیمان صفوی.

پس از رحلت علامه مجلسی در ۱۱۱۰، شیخ جعفر قاضی که بزرگترین فقیه و روحانی عصر بود، بعلاوهٔ منصب رسمی قضاوت، عهده‌دار منصب مهم شیخ الاسلامی گردید، و چون او در سال ۱۱۱۵ رحلت کرده، داماد علامه مجلسی و شاگرد بزرگ او میرمحمد صالح خاتون آبادی به این سمت برگزیده شد.

بت شکنی علامه مجلسی

گفتیم که از زمان روی کارآمدن صفویه چند تن از مفاخر فقهای ما به منصب شیخ الاسلامی یعنی مرجعیت رسیدند، و از آنها گذشته تعدادی دیگر هم بوده‌اند که عنوان کمتری داشتند. غیر از محقق ثانی که نخستین شیخ الاسلام دولت صفویه بوده و منشأ دگرگونی چشمگیری در ایران آن روز گردید، بقیه جز رسیدگی به امور معمولی یک فقیه بزرگ روحانی کار مثبت و سازنده‌ای انجام ندادند.

پس از محقق ثانی، علامه مجلسی بزرگترین شیخ الاسلامی بود که به کار اساسی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر و حفظ و حراست کشور اسلامی از وجود آثار شرک و کفر و نفاق و فحشا و منکر پرداخت، تا جائی که ادوارد برون شرق‌شناس مشهور و کهنه کار انگلیسی او را «مردی مهیب و هول انگیز و قاتل کفار و صوفیه» دانسته است! و اقتدار او را برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع ندانسته است!!

علامه مجلسی چنانکه دیدیم در ماه جمادی الاول سال ۱۰۸۹ با اصرار و التماس شاه سلیمان صفوی منصب شیخ الاسلامی را عهده‌دار شد. او در ماه بعد اقدام به شکستن بتهائی نمود که در دربار صفوی نگاهداری می‌شد، و سخت از آن حراست به عمل می‌آمد، و تا آن موقع کسی به آنها کاری نداشت، ولی هندوها پنهانی آن را می‌پرستیدند.

همعصر او میرعبدالحسین خاتون‌آبادی که شیخ الاسلامی علامه مجلسی را در روز سه‌شنبه چهارم جمادی الاولی ثبت کرده، یک صفحه بعد ضمن وقایع همان سال می‌نویسد:

«در تاریخ ماه جمادی الآخره سال هزار و نود و هشت (۱۰۹۸) بتهای هنود را آخوندی شیخ الاسلامی مولانا محمدباقر مجلسی در دولتخانه شکستند، حسب الامر اعلی».

شاگردنابغهٔ دانشمندش سید نعمت الله جزائری نیز در این باره در کتاب مقامات می‌نویسد:

«به استاد ما خبر دادند بتی در اصفهان هست که کفار هند پنهانی آن را می‌پرستند، استاد هم کسانی را مأمور ساخت تا آن را بشکنند. بت‌پرستان هندی حاضر شدند مبالغ هنگفتی به شاه ایران بدهند تا بت شکسته نشود و اجازه دهد آنها بت را به هندوستان ببرند، ولی او نپذیرفت.

وقتی بت شکسته شد، خادمی که ملازم آن بود تاب نیاورد و طنابی به گردن خود آویخت وانتحار کرد».[1]

این معنی به خوبی می‌رساند که چقدر علامه مجلسی ساعی در حفظ و ترویج شرع انور بوده که یکماه پس از نیل به منصب شیخ الاسلامی، دستور داد بت مورد پرستش هندوها را که در دربار نگاهداری و حفاظت می‌شد، و تا آن موقع کسی متعرض آن نشده بود، شکسته شود، و آثار شرک و بت‌پرستی ولو به صورت پنهانی ازمیان برود، و این ننگ از دامن حریم مسلمانان زدوده گردد.

آیا این بت یا بتها را از هند یا دیگر نقاط به آنجا آورده بودند، و یا هندوها در داخله ایران ساخته و پرستش می‌کرده‌اند، و سلاطین صفوی آگاه شده آن را که حتماً مجسمه‌های قیمتی بوده است، به دربار آورده و نگاه می داشتند تا در دسترس پرستندگان هندی نباشد، هرچه بوده، وجود آن باعث ننگ بوده، که علامه مجلسی شیخ الاسلام جدید آن را به کلی درهم شکست و ازمیان برد. این کار مردی با اراده و مصمم چون او بوده که شاه صفوی ناچار به انقیاد از حکم او شده، و حتی آن مبلغ هنگفت را هم نتوانسته بود از هندوها بگیرد.

دانشمندان و مردان نامی اصفهان و ایران

در عصر علامه مجلسی

از سال ۱۰۵۰ تا ۱۱۰۵ ه

گذشته از استادان علامه مجلسی که در اصفهان می‌زیستند، یا او در شهرها و کشورها

۱. فیض القدسی، ص ۲۰.

دیده بود، دانشمندان و مردان نامداری هم در اصفهان پایتخت صفویه و سایر نقاط ایران بوده‌اند که جا دارد از آنها نیز که در ایام جوانی و درخشش علامه مجلسی زندگانی را وداع گفته‌اند، یاد کنیم، تا از این راه با عصر و محیط زندگی و مرجعیت او بهتر آشنا شویم. مخصوصاً که بسیاری از اینان در خلال مطالب آینده هم مطرح هستند، برای تأمین این منظور به جای این که از منابع مختلف گواه بیاوریم به سراغ دوکتاب نفیس از آثار علمای آن عصر می‌رویم که تقریباً همه چیز را در این باره گفته‌اند و برای ما به یادگار گذارده‌اند.

این دو کتاب نفیس فارسی نخست وقایع السنین والاعوام تألیف میرعبدالحسین حسینی خاتون‌آبادی است که به مناسب وفات این عده از علما و رجال آن عهد تقریباً از همهٔ آنها نام برده است. این که گفتیم تقریباً، به این جهت است که مردان نامی اصفهان و ایران در آن نیم قرن منحصر به آنان نبوده است، ولی همین تعداد منظور ما را در ارائه چهرهٔ عصر علامه مجلسی و همعصران او در اصفهان و دیگر نقاط ایران روشن می‌سازد.

و دیگر تاریخ حزین اثر شیخ محمد علی حزین لاهیجی است که منبعی سرشار در این زمینه می‌باشد. تعجب است که پژوهشگران کمتر از این دو کتاب پرارزش استفاده کرده و استناد جسته‌اند. اینک نخست از کتاب خاتون‌آبادی نقل می‌کنیم که از میان مطالب آن برگزیده‌ایم، و سپس از تاریخ حزین که پس از وی بوده است.

ما عیناً عبارت میرعبدالحسین را آورده‌ایم که هم انشاء شیوا و سلیس او را در آن عصر ببینیم و هم جزئیات شخصیت آنها را بیازمائیم و هم طرز تفکر علمای آن زمان را به خاطر بسپاریم. زیرا ما از اصفهان عهد صفوی و حوزه علمی آن و علامه مجلسی یاد می‌کنیم.

گزیده‌ای از وقایع السنین خاتون‌آبادی

سال هزار و پنجاهم. ـ فوت علامهٔ فهامه صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا در هزار و پنجاه (۱۰۵۰) در راه حج.[1]

فوت سید سند فطن کیّس استاد الفضلاء و رئیس الحکما میرابوالقاسم فندرسکی استاد

۱. صدرالمتألهین، یا صدرالدین شیرازی که در عصر خود به لقب اخیر و «ملاصدرا» شهرت داشته است، شاگرد میرداماد و شیخ بهائی بود. در اصفهان تحصیل کرده و از مدارس آن برخاسته است. او سپس به شیراز موطن خود بازگشت و سرگرم تدریس علوم عقلی شد، ولی چون مدعی و معارض پیدا کرد، به قم آمد و در مدرسه فیضیه به تدریس پرداخت. دو تن از مشهورترین شاگردانش یعنی ملامحسن فیض کاشانی و ملاعبدالرزاق لاهیجی در این شهر به افتخار دامادیش نائل گشتند. او در قم هم نتوانست اقامت کند، و به روستائی از قم به نام «کَهَک» رفت، و در آنجا بود که اثر مشهورش «اسفاراربعه» در حکمت متعالیه یعنی بزرگترین کتاب فلسفه اسلامی را پدید آورد.

جمعی از فحول چون سید سند میرزا رفیعا نائینی، وچون علامه فهامه آخوند مولانا محمدباقر خراسانی، و چون استاد الفضلاء آقاحسین خوانساری رحمهم الله. مؤلف ارقام از جناب مولانا محمد علیا استرآبادی که مسلم اهل عصر خود بود در صلاح و سداد و عبادت و اخلاق خوب با قدر وافری از علم فقه و تفسیر و حدیث شنید که می‌فرمود: «میرابوالقاسم مردی بود در کمال دیانت و خوش‌مذهبی و معتنی به شأن تصلّب در ظواهر شرع و صاحب دین بود».

اطوار میرمرحوم قدری مشهور است، و چندین مرتبه به هند رفته و می‌فرمود که مکسب و مصرف در دو محل باید، یعنی از محلی باید کسب کرد و در محل دیگر باید خرج کرد (سال ۱۰۵۱ هم مصادف با وفات ملاعبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق وگوهرمراد وسرمایه‌ایمان‌ودیگر کتب فلسفی است. وی داماد ملاصدرا و ملقب به فیاض و در قم مدرس بوده و همانجا از دنیا رفته و دفن شده است. خاتون‌آبادی از وی غفلت نموده است).

سال هزار وپنجاه و دوم: فوت شاه صفی و جلوس شاه‌عباس ثانی بن شاه صفی بن شاه عباس ماضی بن شاه‌طهماسب بن شاه اسمعیل در هزار و پنجاه و دو (۱۰۵۲) در کاشان.

سال هزار وپنجاه وچهار: در هزار و پنجاه و چهار معزّا خوشنویس مشهور شوشتری معاصر میرزا تقی اعتماد الدوله فوت شد، و ملافتح الله شاگرد معزّا بود در هزار و پنجاه و نه (۱۰۵۹) فوت شد.

سال هزار وپنجاه وپنجم: قتل جانی خان و غیره در هزار و پنجاه و پنج بعد از هفت روز از کشتن میرزاتقی اعتمادالدوله[1] بعلت زیادتی استعلاء و تسلط و اقتدار میرزاتقی اعتماد الدوله، و راقم اوراق در آن وقت هفده سال داشتم، و خلیفه سلطان وزیر اعظم شد.

سال هزار وپنجاه ونهم ــ فوت ملافتح الله خوشنویس نسخ نویس شاگردمعزّای خوشنویس در هزار و پنجاه و نه (۱۰۵۹) تخمیناً، و فقیر پیش او بسیار مشق کرده.

سال هزار وشصتم ــ مولانا کاشفا و میرزا قاضی در هزار و شصت (۱۰۶۰) رحلت نمود. حکیم‌باشی مستقل در زمان شاه صفی و راغب به رعایت سادات و علما و فقرا و حریص بر اطعام فقرا.

فوت والد ماجد فقیر مؤلف این اوراق عبدالحسین بن محمد باقر بن میراسماعیل بن میرمحمد باقر در هزار و شصت. عبادت بسیار می‌کرد، خصوصاً در آخر عمر. مکرر به زیارت بیت الله الحرام مشرف شده بود، و قدری تتبع حدیث و تفسیر کرده بود، و همگی اوقات کتابی در

۱. این همان ساروتقی مشهور وزیر شاه عباس اول است که تا این زمان بر سر کار بوده است سارو یک واژه مازندرانی و به معنی زرد است. چون میرزاتقی زردنبو بوده است پس ساروتقی یعنی تقی زرده!.

دست داشت و مطالعه می‌کرد، خواه در سفر و خواه در حضر، و آنچه او را خوش می‌آمد نقل می‌کرد به مجموعه ها، خواه از احادیث و خواه از کتب ادعیه، و خواه از غرائب و امثال اینها، و به مجموع آنچه نوشته بود عمل می‌کرد، و چند جنگ بالفعل از او موجوداست، رحمه الله و رفع درجته.

سال هزار و شصت و چهارم ــ مردن خلیفه سلطان[1]، و صورت نسبت این سید عالیجاه و ترجمه حالات او را در کتاب مشجرات خود ثبت نمودم مراجعه شود. و او را چهار پسر بوده که هر یک علامه زمان و سلمان دوران بودند، و قبر سید شریف خلیفه سلطان، سلطان العلمائی در نجف اشرف در کفشداری ایوان مطهر است، و تألیفات آن سلالهٔ رسول زیاد است، مشهور بین اهل علم و مشتمل بر فنون افادات و افاضات، جزاه الله عن اهل العلم خیراً.

خاندان او که سلسلهٔ جلیلهٔ **خلیفه سلطان** باشند نوعاً ارباب علم و کمال و ورع و صاحبان آثار علمی و تألیفات فقهی و اصولی و کلامی می‌باشند. از آنهاست جناب علامة الزمانی آقامیرزا محمد صادق الحسینی دامت برکاته که مدتی خدمت سراسر سعادت **مولانا محمدباقر مجلسی** اکتساب حدیث می‌فرمودی و از ایشان روایت می‌نماید، و از رشحات خامهٔ او **حاشیه** ـ نفیسه ای بر **شرح هدایهٔ میبدی** می‌باشد.

سال هزار و هفتادم ــ فوت مولانا آخوند محمد تقیا استاد و استنادی رئیس المحدثین... مجلسی تغمده‌الله بغفرانه.

سال هزار و هفتاد و دوم ــ فوت عالم فاضل صالح متقی آخوند مولانا رضا قلی مشهور به پیشنماز مسجد جامع جدید عباسی (مسجد شاه اصفهان ــ مسجد امام خمینی) واقع در دارالسلطنهٔ اصفهان در یکهزار و هفتاد و دو (۱۰۷۲) تقریباً. مرد خوبی بود و قدر معقولی طالب علم بود، و در علم قرائت قالوون[2] عصر خود بود، و بسیار خوش لهجه بود. با وجود سنّ بسیار، و فقیر محرر اوراق مدتی مدید اکثر اوقات به خدمت او می‌رسیدم، رحمه الله تعالی.

و بعد از فوت آخوند مرحوم، آخوند مولانا محمد صالح خلف ارشدش امام مسجد مزبور شد و در یکهزار و نود و هفت (۱۰۹۷) به رحمت ایزدی پیوست، و آخوند مولانا محمد صالح قدر وافی و حظ کافی از علم داشت، و در خوبیها و فضائل نفسانی ممتاز بود از اکثر مردم خوب.

۱. سید حسین پسر سید محمد حسین آملی اصفهانی مشهور به خلیفه سلطان داماد شاه عباس اول بود و از طرف او به وزارت رسید و لقب سلطان العلماء و خلیفه سلطان یافت. خلیفه سلطان شاگرد میرداماد و شیخ بهائی بود و تألیفات بسیار دارد. در اشرف مازندران وفات یافت و جنازه‌اش را به نجف اشرف بردند و دفن کردند.

۲. از قاریان مشهور که دارای لحنی بسیار خوش بوده است.

میرزا مهدی اعتمادالدوله پسر میرزا حبیب‌الله صدر در هزار و هفتاد و دو (۱۰۷۲) در اوداثیل وزیر شد، و در تخاقوی ئیل سال نهم معزول شد، و در هشتاد و دو فوت شد.

سال هزار و هفتاد و چهارم ــ فوت میرزا قاضی شیخ الاسلام اصفهان در سنهٔ هزار و هفتاد و چهار (۱۰۷٤).

سال هزار و هفتاد و پنجم ــ فوت فاضل عالم کامل صاحب فطنهٔ وقّاده آخوند مولانا حسنعلیا خلف صدق آخوند مولانا عبدالله شوشتری.

سال هزار و هشتادم ــ وزارت شیخ‌علی خان زنگنه درعهد شاه‌سلیمان، شروع در تصنیف شرح روضهٔ (کافی) کلینی آخوند ملاخلیل قزوینی تغمده الله بغفرانه در هزار و هشتاد (۱۰۸۰) هجری.

فوت سید سند فاضل محقق مدقق العلامة الفهامه فرید دهره و قریع عصره استادی و استنادی میرزا رفیعا نائینی قدس الله روحه، در هزار و هشتاد (۱۰۸۰) هجری.

فوت آخوند مولانا رجبعلی زاهد عفیف صائن النفس علوّ الطبع در هزار و هشتاد (۱۰۸۰) هجری.

فراغ شیخ محمد مشهور به حُرّجبل عاملی ساکن مشهد مقدس از تألیف جزء ثانی «وسائل الشیعه» در احکام صلوة که از مسوّده به تحریر رفته، در اوائل ذی‌حجّهٔ سنهٔ هشتاد و الف (۱۰۸۰).

سال هشتاد و یکم ــ تاریخ اجازه‌ای که فاضل عالم مدقق نحریر کامل العقل وافر الفضل صاحب اخلاق کامله و اعراق طیبه مولانا محمد باقر السبزواری تغمدّه الله بغفرانه[1] از برای فقیر حقیر مؤلف این مجموعه عبدالحسین الحسینی نوشته، جمادی الاولی سنهٔ هزار و هشتاد و یک (۱۰۸۱) در وقتی که این فقیر به مشهد مقدس می‌رفتم.

فراغ مولانا محمد محسن کاشی (ملا محسن فیض کاشانی) رحمه الله از بشارات الشیعه در هزار و هشتاد و یک (۱۰۸۱) و تاریخش اینست: هاهی بشارات من الله، و فوت آخوند (ملامحسن) در هزار و نود و یک (۱۰۹۱) بعد از فوت آخوند مولانا محمد باقرای[2] سبزواری قدس الله روحه.

سال هزار و هشتاد و چهارم ــ فوت فاضل عالم کامل اعبد اهل زمان و احوطهم فی الفتوی مولانا محمد علی استرابادی در رجب هزار و هشتاد و چهار هجری (۱۰۸٤)، و ولادتش در هزار

۱. از معاصران علامه مجلسی است. در بخش «معاصران او» خواهیم شناخت.

۲. این گونه اسامی که قبلاً دیدیم مانند: رفیعا، تقیا، باقرا، خلیلا، حسنعلیا و غیره در آن زمان مرسوم بوده، و اشخاص بزرگ و علمای نامی را جهت ادای احترام بیشتر بدین گونه می‌خواندند، و در نوشته‌ها یاد می‌کردند.

و ده قدّس الله روحه.

فوت آخوند ملاحسین بروجردی استاد این فقیر در کتاب حکمة‌العین، و او مدرس مسجد جامع جدید عباسی است (یعنی مسجد شاه ــ و مسجد امام خمینی امروز).

سال هزار و هشتاد و پنجم ــ فراغ از جلد اول حیات القلوب تصنیف علامی فهامی مولانا محمد باقر المجلسی، اُدیم افاداته، در هزار و هشتاد و پنج (۱۰۸۵) در مشهد مقدس رضوی صلوات الله علیه و علی آبائه و علی اولاده.

فوت زاهد منقطع فاضل دانشمند بهمهٔ علوم مربوط رشیدای کازرونی که در شیراز سکنی داشته، در یکهزار و هشتاد و پنج تخمیناً رحمه الله، خوش اخلاق بوده و از جمله شاگردان مولانا عبدالله شوشتری پدر آخوند مولانا حسنعلیا رحمهما الله بوده.

فوت ملاعلیرضا تجلّی شیرازی مشهور، و فوت ملامحمدشولستانی مدرس مدرسهٔ صفویهٔ اصفهان، و او مردی بود معروف و مشهور.[1]

سال هزار و هشتاد و ششم ــ فوت میرمحمد مؤمن عقیلی پدر فاضل عالم میرزا رحیم، ولادتش در هزار و دو (۱۰۰۲) و عمر هشتاد و چهار.

فوت آخوند ملاصالح مازندرانی در شوال سنهٔ مذکور.[2]

و فوت ملاحسین خافو در هرات در این سال بود.

سال هزار و هشتاد و هشتم ــ فوت فاضل کامل عالم عامل دقیق الطبع، صاحب یدطولی در مباحثات و مناظرات ومتصلّب در دینیّات و منکر اجتهاد، مولانا خلیل قزوینی، شب پنج شنبه سیم شهر رمضان سال هزار و هشتاد و هشت (۱۰۸۸)؛ تاریخ ولادت در یکهزار و یک (۱۰۰۱) قدس الله روحه.

فوت واعظ فصیح و ناصح بلیغ مشهور و معروف به واعظ در قزوین صاحب کتاب ابواب الجنان در بیست و سوم شهر رمضان هزار و هشتاد و هشت روّح الله روحه.

فوت استادی و استنادی مولانا، و مقتدانا، مولا محمد باقر السبزواری تغمده الله بغفرانه.

سال هزار و نودم ــ فوت سید ماجد ولد سید محمد بحرانی قاضی اصفهان در کمال اعتبار در سال یکهزار و نود هجری، و له من العمر چهل و سه سال.[3]

۱. با میرشرف‌الدین شولستانی استاد علامه مجلسی که مقیم نجف اشرف بوده و در سال ۱۰۶۳ درگذشته است اشتباه نشود.

۲. ملامحمد صالح مازندرانی داماد علامه مجلسی اول و شوهر آمنه بیگم دختر او که از وی در بخش «دامادهای علامه مجلسی» نام می‌بریم.

۳. شیخ حر عاملی در امل‌الآمل ج ۲ ص ۲۲۵ می‌نویسد: «این دانشمند فاضل جلیل القدر نخست قاضی شیراز بود بعد قاضی اصفهان شد. شاعری ادیب و منشی بود، شرح نهج البلاغه ناتمام از اوست؛ وقتی درگذشت این دو بیت را در رثای او گفتم:

سال هزار و نود و یکم ـ فوت مولانا محمد محسن کاشی[1] مقرب شاه‌عباس ثانی، صاحب تصنیفات بسیار، بعد از فوت مولانا محمدباقر خراسانی به چند ماه، و تاریخ تولد او (باغ).

فوت میرزا محمد رضای حسینی حکیم‌باشی از اطبای حاذق مشهور معروف در هزار و نود و یک (۱۰۹۱)، و له اولاد عظام کرام.

آمدن آخوند مولانا میرزای شیروانی از عتبات عالیات به دارالسلطنهٔ اصفهان به استدعای پادشاه دین پناه شاه سلیمان ایده الله بالتوفیقات، در سال هزار و نود و یک (۱۰۹۱).

فراغ آخوند مولانا محمد باقر مجلسی از جلد فتن بحار در هزار و نود و یک (۱۰۹۱) و تاریخ اتمام کتاب حقایق «ختمنا» است.

فراغ فاضل کامل فرید دهره آقاجمال (خونساری) ابقاه الله تعالی از تصنیف رسالهٔ نماز جمعه در ماه یازدهم هزار و نود و یک (۱۰۹۱)[1] فیض برکاته.

سال هزار و نود و چهارم ـ فوت آخوند مولانا محمدعلی استرآبادی در این سال. در شب جمعه اول ماه رجب هزار و ده ولادت.

سال هزار و نود و پنجم ـ فوت میرمحمد سعید طباطبائی ولد میرقاسم قهپائی از معاریف سادات در این سال.

پادشاه فرنگ در این سال تحریر اقلیدس با شش جلد از کتابهای غریب به سوغات فرستاد برای پادشاه ما شاه‌سلیمان.

سال هزار و نود و ششم ـ فوت آخوند مولانا محمد صالح امام جامع جدید عباسی (مسجد شاه، مسجد امام خمینی) خلف ارشد آخوند مولانا رضا قلی در یکهزار و نود و شش تقریباً، و بعد از او حسب الامر امامت به صلاحیت و ورع آثار آخوند مولانا محمد جعفر مفوض شد.

فراغ مولانا محمدباقر مجلسی از تألیف ادعیهٔ صلوات خمس، و بعضی از دعاها مسمّی به مقباس در شهر رمضان هزار و نود و شش (۱۰۹۶) هجری.

سال نود و هشتم ـ فوت مولانا عبدالحی اصفهانی رحمه‌الله در روز چهارشنبه سلخ شهر صفر سال هزار و نود و هشت (۱۰۹۸). مرد فاضل و دانشمندی بود. بسیار با دیانت و امانت خصوصاً در مالیّات، و اخلاق خوب بسیار داشت. از قدیمی های مصاحبان خلیفه سلطان بود و سن او →

قضی نحبه القاضی الذی لم یکن له　　نظیر برغمی ان قضی نحبه القاضی
جمیع البرایا قد رضوا بقضائه　　و ناهیک ان الله ایضاً به راضی!

این سید ماجد بحرانی، غیر از سید ماجد بن هاشم بحرانی متوفی در سال ۱۰۲۸ معاصر شیخ بهائی و استاد ملامحسن فیض کاشانی است که برای نخستین بار حدیث شیعه را در شیراز نشر دارد.

۱. ملامحسن فیض کاشانی که در نزد شاه عباس ثانی بسیار مقرب بوده هر چند ملامحسن وارسته اهمیتی به توجه شاه نداشته است.

هفتاد و نه سال، تولد در هزار و نوزده (۱۰۱۹) هجری بود.

از جمله علمای عرب عصر هزار و نود و هشت شیخ فاضل عالم شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ الفقهاء والمجتهدین شیخ زین‌الدین شهید ثانی قدّس الله ارواحهم، و شیخ مزبور متّع الله المؤمنین بطول حیاته و دوام برکاته هشتاد و سه سال دارد.

فوت علامة العلماء و استاد الفضلاء آقا حسین خوانساری در غرّهٔ رجب هذه السنه.

فوت ملا تاجا پدر ملابهاءالدین مشهور به فاضل هندی در هفتم رجب هذه السنة.

فوت شاه فتح الله لاری در حوالی فوت حضرات سابق.

فوت میررفیع برادر مادری فقیرعبدالحسین جامع این کلمات در شوال سال هزار و نود و هشت.

فوت میرزا ابوالحسن پسر میرزا رفیعا نائینی در اواسط شوال هزار و نود و هشت.

فوت آخوندی از افاضل اهل روزگار آخوند ملامیرزای شیروانی در ۲۹ رمضان هزار و نود و هشت.

فوت میرک موسی از علمای مشهد مقدس رضوی در شعبان هزار و نود و هشت.

فوت شیخ صالح بحرانی مجتهد در شیراز در شعبان یا حوالی او در هزار و نود و هشت.

فوت سید سند فاضل عالم فطن ذکی میرزا نظام مشهدی از علمای زمین مقدس در یکهزار و نود و هشت به جوار رحمت ایزدی پیوست. مردی بود عابد و خوش اخلاق. می‌توان گفت که اعبد اهل مشهد مقدس بود.

روز سه‌شنبه چهارم شهر جمادی الاولی هزار و نود و هشت، نواب اشرف ارفع شاه سلیمان صفوی از راه تصلبی که داشت از برای ترویج امور شریعت مقدسه و تنسیق امور شیعیان مولانا محمد باقرا مجلسی را تعیین فرمودند به شیخ‌الاسلامی دارالسلطنه اصفهان، و از راه رعایت علماء در استرضای خواطر آخوند مکرر بر زبان خجسته بیان لفظ «التماس» جاری ساختند.

در روز پنج‌شنبه چهاردهم نوروز سنهٔ ۱۰۹۸ شیخ فاضل عالم المعی یلمعی فطن، سرآمد ارباب شعور و فطانت و سرکردهٔ جامعیت علوم و فنون شیخ جعفر کمره‌ای[۱] به تکلیف نوّاب اشرف اقدس ارفع همایون شاهی شاه سلیمان و فقه الله قاضی اصفهان شد. متع الله المسلمین بفوائد قریحته الصائبه واخلاقه الزاکیة السنیه.

شیخ الاسلامی شیخ محمد حر جبل عاملی ساکن ارض اقدس (مشهد مقدس)، و قاضی گری

۱. شیخ جعفر قاضی که از وی در معاصران علامهٔ مجلسی سخن خواهیم گفت.

میرک موسی تونسی که در شعبان سنهٔ مزبور فوت شد.

در تاریخ ماه جمادی الآخره سال هزار و نود و هشت، بتهای هنود را آخوندی شیخ الاسلامی مولانا محمد باقرا مجلسی در دولتخانه شکستند حسب الامر اعلی.

در شب سه‌شنبه غُرّه شهر رجب سنهٔ مزبوره علامة العلماء دانشمندی که درمیان دانشمندان قصب السبق از مشاهیر فضلای روزگار چون شیخ ابوعلی و امثاله ربوده بود، اعنی جناب آقاحسین خوانساری قدس الله روحه فوت شد. تاریخ فوت آقاحسین: خلدک الحق جنات النعیم.

از سید نجفی ــ ولادتش در هزار و هفده (۱۰۱۷)، تصانیف او مشهور و معروف است. حاشیه بر حاشیه قدیم (جلال الدین دوانی). و حاشیه اشارات و قدری از شرح دروس و غیره.

ملا تاجا والد ماجد فضیلت و کمالات پناه مولانا بهاءالدین مشهور به فاضل هندی در هشتم رجب بعد از فوت آقا حسین فوت شد. مرد طالب علمی بود. مشغول به مباحثه و مطالعه و تصحیح کتب و به حال خود قدس الله روحه.

شاه فتح الله قاضی لار مرد فاضل دانشمندی بود و در همه ابواب امتیازی داشت. بعد از یکهفته تخمیناً بعد از فوت آقا حسین فوت شد و در حوالی مدفن آقاحسین مدفون شد، رحمه الله ــ در مقابل تاریخ وصّاف تاریخی نوشته والحق خوب نوشته، و در مباحثات کتابی تألیف نموده مشتمل بر فوائد خوب، غفرالله له.

فوت آقا اشرف طبیب حرم پسر حکیم شمسا. بعد از فوت آقا حسین پیش از ماه مبارک رمضان به چند روز. مرد فاضلی بود و به همه مراتب علوم ربط معقولی داشت، و اکثر اوقات مسائل و عبادات مشکله طرح می‌نمود، و بسیار با ادب و خوش اخلاق بود. در کمال شکستگی و تواضع ولاسیما با علما و طالب علمان هم‌صحبت و دوست بود. او را طبیب حرم نمودند و منع کردند او را از ترددها، رحمه الله.

فوت شیخ صالح فاضل عالم مجتهد عصر خود و قاضی شیراز شیخ صالح بحرانی ساکن شیراز، در شیراز در شعبان یا حوالی آن در هزار و نود و هشت. در کمال فضل و حال بود و متوجه قطع و فصل معاملات مردم می‌شد، تا این که حرف او مذکور شد در خدمت نواب اشرف اقدس شاه سلیمان، در تقرب عالی حضرت متعالی مرتبت فضلعلی بیکا، و شیخ صالح را قاضی کردند و رقم نوشته شد، و بعد از رفتن رقم اشرف، دیگر شیخ مزبور نه متعرض افتا شد و نه متعرض قطع و فصل معاملات شد، قدس الله روحه.

فوت سید سند صالح ورع میرعبدالواسع برادر مادری و پسر عم پدری مؤلف اوراق در شب پنجشنبه بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ مزبوره رحمه الله، مرد با اخلاقی بود، و طالب علمی

داشت.

رحلت وحیدزمان و فرید دوران، سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی عصر خود در ممارست مطالب امامت و مستعلقات او و خواجه نصیر عصر خود در مطالب هیئت و هندسه و ریاضی و غیره آخوند مولانا میرزای شیروانی قدس الله روحه، در روز جمعه بیست و نهم شهر رمضان سنهٔ مزبوره قریب به زوال یا در عین زوال، قدس الله روحه.

فوت سید سند میرعبدالواسع بن میرصالح برادر مادری فقیرمؤلف این مجموعه و پسر عموی این فقیر در پنجشنبه ۲۸ شهر رمضان هذه السنة، وله من العمر هفتاد و سه سال. مرد طالب علمی بود، و در اواخر عمر ضریر و به عبادت مشغول بود، و از او دو پسر ماند: میرمحمد صالح[۱]، و میرمحمد علی، و میرمحمد صالح در کمال فضل و علم است، و از او تصنیفات و تألیفات در میان است عربی و فارسی، اُدیمت برکاته و مُدّ عمره، و میرمحمدعلی نیز طالب علم است.

فوت سید سند میرزا ابوالحسن طباطبائی خلف میرزا رفیعا در اواسط شوال هذه السنه، و فقیر مؤلف را با او شراکت درس بود. در خدمت والد ماجدش الهیات شرح تجرید، و حاشیهٔ ملاجلال (دوانی) در (بر) تهذیب (المنطق) را با هم می‌خواندیم.

سال هزار و صدم هجری ـ وفات آخوند مولانا ملامحمد حسین مشهور به تاج از طالب علمان صالح زاهد مشهور معروف پادشاه و غیره، در شب یک شنبه سیّم شهر صفر سنه یکهزار و صد.

فوت سید سند فاضل زاهد جامع کمالات دینی و دنیوی میرزا علاءالدین محمد پسر شاه ابوتراب گلستانه شارح نهج البلاغه در بیست و هفتم شهر شوال هزار و صد، در شصت و نه سالگی.

فوت آخوند مولانا محمد طاهر شیخ الاسلام قم، در هشت ساعتی (از) شب جمعه بیست و سوم ذی‌قعده سنهٔ هزار و صد هجری، عمر او صد سال بود.

فوت سید شمس‌الدین احساوی (احسائی) ساکن شیراز در هزار و صد (فوت) میرزا ابوطالب صدر خاصه ولد میرزا باقر...

سال هزار و صد ویکم ـ وفات اعظم افخم صاحب اقتدار و صاحب مکنت و ثروت شیخعلی خان اعتمادالدولهٔ دولت صفویه، وزیر اعظم شاه سلیمان، بیست و دو سال وزارت کرد. عمر او هشتاد تمام یا دو سال کم. اولاد او حسینعلی خان بیگلربیگی کوه کیلویه، و شاه قلی خان بیگلربیگی الکه شاه و ویردی خان و کرمانشاهان، و اسمعیل بیک یوزباشی.

وزارت میرزا طاهر واقعه‌نویس. هیجده سال وزارت کرد، و بعد از عزل میرزا طاهر،

۱. مؤلف حدائق المقربین و داماد علامه مجلسی. فوت میرعبدالواسع دوبار تکرار شده است.

وزارت تفویض شد به محمد مؤمن خان ایشک آقاسی باشی دیوان ولد حیدرخان ولد زینل خان.

سال هزار و صد و دوم ــ فوت سید سند میر روح الامین نائینی در روز دوشنبه غره ماه شعبان سنهٔ هزار و صد و دو هجری.

فوت مستوفی الممالک میرزا ابراهیم پسر میرزا صدرا برادر میرزا صادق مستوفی الممالک در روز دوشنبه هشتم شهر شعبان سنهٔ مزبوره، و هوبزعمه یدعی انه من اهل الفضل و العلم بفنونها و اغصانها و هو اول دلیل علی... و له موقوفات کثیرة جمّه وله مدرسة بتبریز، و مبلغ عمره هفتاد و چهار و قیل هشتاد و دو، و فیه اقوال شتی مضطربه، والله اعلم بحقیقة ما هو علیه ــ کشته شدن ساروخان قورچی در ذی‌قعدهٔ سنهٔ مزبوره.

سال هزار و صد و سوم ــ فوت پسندخان حاکم استراباد در اوائل این محرم.

فوت میرزا جعفر وزیر اصفهان در شب یازدهم محرم هذه السنه.

سال هزار و صد و پنجم ــ فوت میرزا معز وزیر مازندران در اواخر یا اول ربیع الاول سنهٔ مزبوره.

فوت متولی مسجد جامع عباسی[1] کلبعلی بیک سبدبیکی در هفتم ربیع الاول سنهٔ مزبوره.

فوت شاه سلیمان که اسم ایشان شاه صفی بود و ملقب به شاه سلیمان شده بود، در روز پنجشنبه اول زوال پنجم ماه ذیحجة الحرام سنهٔ یکهزار و یکصد و پنج (۱۱۰۵) هجری در حرم اصفهان، و در چهاردهم ماه مذکور جلوس نواب همایون شاه سلطان حسین واقع شد، و در آن وقت از عمر شریف شاه بیست و شش سال گذشته بود.

و در آن وقت وزیر میرزا طاهر، قورچی باشی شاه قلیخان پسر شیخعلی خان، وقوللرآقاسی اصلانخان و تفنگچی آقاسی، و رستم خان سپهسالار، و صدر میرزانجف خان بود.

و علماء معتبر ملامحمدباقر مجلسی، و آقاجمال (خونساری) و آقا رضی (برادروی)، و شیخ جعفر قاضی، و میراسماعیل خاتون آبادی.

و خواجه سرایان: الیاس آقا یوزباشی، و ابراهیم آقایوزباشی، و محمود آقا جبّه دار باشی، و آقا کمال ریش سفید حرم و خزانه دار، و آقامحسن ریش سفید حرم اصفهان.»[2]

۱. مسجد شاه اصفهان (و مسجد امام خمینی کنونی).

۲. این آغایان خواجه سرایان همه کاره مملکت بودند. می‌بینید به جای این که سرداران و سپهسالاران و قهرمانان قزلباش یاد شوند، این همه خواجه‌سرایان محترم و ممنون یاد می‌شوند! این خود بهترین دلیل ضعف اواخر عمر دولت صفوی است.

معاصران علامه مجلسی

در گفتار شیخ محمد علی حزین لاهیجی

برای شناخت گروهی از علمای اصفهان و دیگر شهرها که معاصر علامهٔ مجلسی بوده‌اند، و نام آنها در وقایع السنین خاتون‌آبادی نیامده یا اگر آمده به گونه دیگر است، در نگاه اجمالی به زندگانی شیخ محمد علی حزین لاهیجی، شناخته می‌شوند. البته در میان انبوه اهل علم و علمای اصفهان در حوزه گرم و پررونق آن شهر عالم‌پرور و دیگر شهرها این عده اندکی از بسیارند، ولی برای توجه به چهره‌های علمی اصفهان و کیفیت تحصیل در عصر علامه مجلسی تا حدی کافی به نظر می‌رسد. همچنین نحوهٔ تدریس و تدرس و کتب درسی معمول حوزه اصفهان نیز معلوم می‌گردد.

شیخ محمد علی حزین ضمن شرح حال خود در آغاز تحصیل که اندکی بعد از رحلت علامه مجلسی بوده می‌نویسد: «چون چهار سال از عمر برآمد[1] والد مرحوم اشارت به تعلیم نمود. در آن دوران مولانای اعظم ملاشاه محمد شیرازی علیه الرحمه که از اعلام روزگار بود، وارد اصفهان و روزی که در منزل والد علامه مهمان بود فقیر را به خدمت ایشان برای شروع تعلیم از روی تیمن حاضر نمود.

مولانای مزبور بعد از بسمله این آیات را سه نوبت تلقین فرمود: رَبِّ اِشْرَحْ لی صَدْری، وَیَسِّرلی أَمْری وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی یَفْقَهُوا قَوْلی[2] و فاتحه خوانده نوازش می‌فرمود.

۱. شیخ محمدعلی حزین در روز دوشنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۱۰۳ متولد شد و چهار سالگی او موافق است با ۱۱۰۷ یعنی سه سال قبل از وفات علامه مجلسی در سال ۱۱۱۰. بنابراین علما و اساتیدی که نام می‌برد از معاصران علامه مجلسی بوده‌اند که برخی سالها بعد از وی هم حیات داشتند.

۲. آیهٔ ۲۷ سورهٔ طه.

در هشت سالگی والد مرحوم اشارت به تجوید قرائت قرآن نمود. در خدمت مولانا ملک حسین قاری اصفهانی که از علمای زمان و در آن فن ممتاز اقران بود، دو سال قرائت نموده، چند رساله در آن علم خواندم و از آن فراغ حاصل آمده حسن قرائت من مرغوب اسماع شد. پس والد علامه از فرط اشفاقی که داشت خود به تعلیم من پرداخت، شرح جامی بر کافیه و شرح نظام بر شافیه و تهذیب و شرح ایساغوجی و شرح شمسیه و شرح مطالع در منطق و شرح هدایه و حکمة العین با حواشی و مختصر تلخیص و تمام مطول و مغنی اللبیب و جعفریه و مختصر نافع و ارشاد و شرایع الاحکام در فقه و من لایحضره الفقیه در حدیث و معالم الاصول و چند نسخهٔ دیگر در خدمت ایشان خوانده‌ام.

و هم در صغر سن والد مرحوم مرا به خدمت عارف حقایق و معارف قدوهٔ مشایخ کرام شیخ خلیل الله طالقانی قدس الله روحه که در آن وقت از عزلت گزیدگان آن دیار بود برده خواهش تربیت ارشاد نمود. قریب سه سال به خدمت ایشان می‌رسیدم. اگرچه کتابی بخصوص در خدمت او نخوانده‌ام، لیکن هر روزه مطلبی و مسأله‌ای بر کاغذی بخط خود نوشته می‌دادند، و آن را تعلیم می‌فرمودند و مرا معلوم نبود که آن عبارت از چه کتاب است.

و در اصلاح و تزکیه نفس ناقص چندان التفات و مبالغه می‌نمودند که زبان از بیان آن قاصر و دل از ادای شکر ایادی و حقوق آن عارف کامل عاجز است.

الحق اگر قصور و استعداد من نبودی، هر آینه برکات تربیت و انفاس آن بزرگوار به مقامی که بایست رسانیدی.

وی از اکابر مشایخ عارفین و جامع علوم ظاهر و باطن بود. اگر خواهم که شمه‌ای از حالات ظاهر و کرامات و مقامات و مجاهدات و ضبط اوقات و معاش آن عالی‌مقام را شرح دهم کتابی شود.

بالجمله چون طبع ایشان موزون و احیاناً به گفتن شعر رغبت می‌نمود و مطلع به میل من به سخن بود، از آن چندان منع و زجر نمی‌فرمود، بلکه گاهی امر به خواندن چیزی که گفته بودم می‌کردند. و تخلص به لفظ «حزین» از زبان گهربار ایشان است. این رباعی از اشعار آن قدوهٔ کرام ثبت افتاد: رباعی

ای شوخ بیا در دل درویش نشین — کان نمکی بر جگر ریش نشین
در بحرتودانم که گلستان شده است — یکدم به کنار کشته خویش نشین

و در همان آوان ایشان به رحمت حق پیوستند. پس والد علامه سفارش تعلیم و تربیت فقیر به فاضل عارف شیخ بهاءالدین گیلانی که از تلامذهٔ سید الحکما میرقوام علیه الرحمه، و از

گوشه‌نشینـان و جامع فضائل صـوری و معنوی بود نمود. چندی در خدمت او تحصیل نموده قدری از کتاب احیاء العلوم و رسائل اسطرلاب و شرح چغمینی خواندم.

و هم در آن اوان از برکت تقوی و ورعی که مرزوق شده بود مرا در مسائل فـروعیه عملیه که مواضع خلاف فقهـا بود اضطرابی و حیرتی روی داد. و خـاطر مطمئن به فتاوی فقها و معمول بین الناس نـمی‌شد، و در آن باب خوض عظیـم کردم، و احادیث را اصل و مأخذ دانسته بسیاری از کـتاب تهذیب الاحکـام شیخ طوسی را در مدرس مجـتهد الزمان آقاهادی خـلف مولانا محمد صالح مازندرانی علیه‌الرحمه استفـاده نمودم، و نظر در رجال حدیث و استادان کردم، و رجوع به کتب استدلالیه فـقها و تشخیص طرق استنباط ایشان نمودم، و بر کتب فروعیهٔ حدیث گذشتم، و در آن باب جهـد موفور کردم تا آن کـه در مسائلـی که مرا محـتاج الیـه و معمول بـه بود به قدر وسع خود اطمینانی حاصل آمد، و از تقلید محض خاصه با تخالف آراء و عدم‌عصمت احدی از مفتیان که مرخص اقدام است و موقف حیرت من الجمله رهائی حاصل آمد.

و در آن اوان بـعد از نیـمـه شب که والد مـرحـوم برمی‌خاستـند، پیش از آن که به نـوافل مشغول شود تفسیر صافی که از مصـنفات فاضل مبرورمولانامحمد محسن کاشانی است[۱] نزد ایشان قرائت کرده به اتمام رسانیدم.[۲]

مجملاً والد مرحوم را به شوق ملاقات برادر و ذوی الارحام ارادهٔ رفتن به لاهیجان از خاطر سر بر زده و مـرا همراه گرفـته به آن صوب نهضت نمـودند، و در هر منزل بعد از نـزول الهیات شرح تجرید و زبدة الاصول را در خدمت ایشان می‌خواندم.

و از افاضل و اعلام که در آن سـفر ملاقات شده فـاضل محقق مـیرزا حسن خلف مـرحوم مولانا عبدالرزاق لاهجـی است در دارالمؤمنین قم که موطنش بود در سن کهولت و اواخر حیات، سعادت خدمت ایشان یافته‌ام، و در علم و تقوی آیتی بود. مصنفات شریفه دارد. چون شمع یقین در عقاید دینیه و جمال الصالحین در اعمال و رساله تقیه و غیر آن.

دیگر از افاضـل حـاجی محمـد شـریف بود. هم در آن بلـده به خدمت ایشان رسـیده‌ام، حاوی فنون و مشربی به غایت صافی و ذوقی کامل داشت.

دیگر از افاضل سیدالـعلماء میرمحـمد ابراهیم قزوینـی است. جامع معقول و مـنقول و از اتقیا بود. در دارالسلطنت قزوین ایشان را دیده‌ام.

دیگر سیدالافـاضل میرزا قوام الـدین محمد سـیفی قزوینی است. فاضل نحریر خاصه در

۱. ملامحسن فیض معاصر علامه مجلسی در گذشتهٔ سال ۱۹۰۱.
۲. دیوان و تاریخ حزین، ص ۷ تا ۱۰.

فنون منقوله امام بود. شعر عربی و فارسی نیکو گفتی و به غایت ستوده خصال بود. هم در آن بلده ادراک صحبت ایشان نموده‌ام. و این هر دو سید عالیشان تا چند سال قبل از این در حیات بودند و درگذشتند.

بالجمله چون وصول به لاهیجان روی داد، در منازل قدیمه نزول و به خدمت عمّ عالی مقدار و سایر افاضل و اعیان و مستعدان آن دیار رسیدم.»[1]

بدین گونه می‌بینیم که در هر شهر و دیاری چه اصفهان و قم و قزوین و لاهیجان و غیره علم و علماء رونق داشته‌اند، و علما و صلحا زیاد بوده‌اند، که چون حزین قصد ذکر نام همه آنها را نداشته است، همگی به قلم نیامده‌اند.

ما فقط خواستیم دورنمای عصر علامه مجلسی و اوائل درگذشت او را ترسیم کنیم تا کار پژوهشگران در آینده برای تحقیق پیرامون علامه مجلسی و دورنمای علم و علما در آن عصر و زمان آسان گردد و مانند خود ما که در کار تخصصی خود دچار دردسر شده‌ایم، معطل نمانند.

شیخ محمد علی حزین سپس تحت عنوان ذکر معدودی از افاضل ومعاصرین می نویسد:

«اکنون برخی از افاضل و معارف که در صغر سن به اصفهان ملاقات ایشان نموده‌ام و هم در آن اوان رحلت کرده‌اند به قلم آمد.

از آن جمله فاضل مرحوم مولانا محمدباقر مجلسی اصفهانی که شیخ الاسلام و از مشاهیر محدثین و فقهای امامیه بود. مؤلفات مشهوره دارد. سه چهار نوبت ایشان را دیده‌ام. در هفتاد و دو سالگی در هزار و صد و ده هجری (۱۱۱۰) درگذشت.

دیگر عمدة السادات میرزا علاءالدین محمد معروف به گلستانه است. از افاضل و اتقیا بود، و با والد مرحوم اختصاص تمام داشت. به عبادت و افادت بسر می‌برد، و بر کتب متداولهٔ شرعیه تألیفات دارد، و روزگاری به آسودگی و عزّت داشت. در همان اوان او نیز درگذشت، و اولادش به مناصب دیوانی آلوده شدند، و ایشان را آن عزت و احترام نماند.

دیگر فاضل مبرور شیخ جعفر علی قاضی است. وی از مشایخ بلدهٔ کمره و از اعاظم تلامذه استاد العلماء آقا حسین خونساری، و جامع فنون علوم بود. در مدرس او جمعی کثیر از افاضل استفاده می‌کردند، و روزگاری به عزت و احتشام داشت، به منصب شیخ الاسلامی رسید، و آن شغل خطیر را بر نهج ستوده تقدیم کرد، و از وفور مهارت که در امور ملکی و قوانین معاشرت داشت به وزارت اعظم نوید یافت. بعضی امراء سلطانی که در پایهٔ آن منصب بزرگ

۱. مأخذ سابق، ص ۱٦.

بودند در شکست کار او کوشیدند و پادشاه را از آن اراده درگذرانیدند. در سن کهولت درگذشت. و در حائر حسین علیه السلام مدفون شد. چون با والد مرحوم مودّت و الفت تمام داشت مکرر فقیر به خدمت ایشان رسیدم.

دیگر برادر مهتر ایشان شیخ علی است، او نیز در سلک فضلا بود، و بعد از برادر خود به چند سال درگذشت.

دیگر مسیح الزمان آخوند مسیحائی کاشانی است. به زیور فضل و کمال آراسته، تلمیذ و داماد مرحوم آقا حسین خونساری، و به غایت ستوده خصال و خوش صحبت بود. شعر بسیاری گفته و منشآت نفیسه دارد. «صاحب» تخلّص داشت. و این چند بیت از ایشان است:

پیوند الفت تو چو تار نظاره است — تا چشم می‌زنی بهم این رشته پاره است
بلبل به گل نشان دهد از رنگ و بوی تو — پروانه با چراغ کند جستجوی تو
تا باشد بهانه‌ای از بهر بازگشت — دل را بجا گذاشته رفتم ز کوی تو

در اصفهان به افاده مشغول بود تا درگذشت.

دیگر مولانای مغفور حاجی ابوتراب است. وی از صلحای دهر و از مصاحبان مولانا محمدباقر مجلسی بود. به افادهٔ فقه و حدیث مشغول و اقوالش در شرعیات معتمدٌعلیه و روزگاری به آسایش داشت. در سال فوت مولانا محمدباقر در گذشت. فقیر چند نوبت ایشان را دیده‌ام. پسرش حاجی ابوطالب نیز از محدثین بود. بعد از پدر به چند سال درگذشت.

دیگر فاضل عالیشان آقا رضی الدین محمد است، خلف علامهٔ نحریر آقا حسین خونساری و از اذکیای علما بود. طبعی به غایت دقیق و فطرتی عالی داشت. در خدمت او بسیاری از فضلا مستفید شدند. در جوانی درگذشت. فقیر در منزل والد به خدمت ایشان رسیدم.

دیگر فاضل عارف میرزا باقر قاضی زاده است. از دانشمندان روزگار و صاحب طبعان بود. چون سکنی در محلهٔ عباس آباد اصفهان داشت به قاضی زادهٔ عباس آبادی معروف بود. در اکثر علوم ماهر و به افاده مشغول اوقاتی منتظم داشت. با والد مرحوم مربوط بود تا رحلت نمود. طبعش به گفتن شعر رغبت نمودی. از ایشان است:

فصل گل و موسم بهار است — گلزار به رنگ و بوی یار است
بی تو شب ماه تیره روزان — چون چشم سفید گشته تار است

دیگر مرحوم مولانا شمس الدین محمد خلف فاضل مجتهد مولانا محمد سعید گیلانی وی از جملهٔ مستعدان و جامع کمالات صوری و معنوی بود. بعد از تحصیل بسیاری از فنون علمیه ذوق سلوک و ریاضات بر او غالب شد، و طرفه شوری و استغراقی وی را فرو گرفت. ترک علوم

ظاهریه نموده به حاجی عبدالقادر عاشق آبادی اصفهانی که خود را از مشایخ زمان می‌دانست و مریدان داشت، نسبت ارادت درست کرد، و در حیات والد خود در عنفوان شباب درگذشت، و پس از مدتی والدش که از اعاظم علما بود رحلت نمود. با والد فقیر، ایشان را مودتی قدیم بود. پسر دیگر مولانا محمد سعید مذکور، آقا مهدی است که از دانشمندان و در ریاضیات مهارتی به کمال دارد. شنیده می‌شود که تا حال در حیات و به لاهیجان سکنی نموده.

دیگر جامع الکمالات مولانا حاجی محمد گیلانی است. وی از مشاهیر طلبه و به غایت حمیده خصال بود. در اصفهان توطن اختیار کرد، و در خدمت مجتهد مرحوم مولانا محمدباقر خراسانی که از اعاظم علما بوده تحصیل نموده بود، و در شعر سلیقه مستقیم داشت. اشعارش مشهور است. هر ماه یک دو نوبت به منزل والد آمده چند روز توقف می‌نمود. الحق به غایت هموار و پرهیزکار بود، در اصفهان رحلت کرد. این چند بیت از اشعار اوست:

مثنوی:

از گدازشمع باشد شعله راپایندگی	می کند از پهلوی مظلوم ظالم زندگی
نی به کارخویش آیم نی به کاردیگری	چون چراغ روزمی سوزدمرا این زندگی

ایضاً:

دل روشن به تقریب هوس عشق آشنا گردد	اگرخواهد که آب آتش شوداول هوا گردد
چنین گرخواهش پیکان تیراوست جانم را	پس ازمردن غبارم سنگ آهن ربا گردد

دله:

صبحدم دریای خم آیدمرا مینابه سنگ	درچنین وقتی نبایدهیچ کس راپابه سنگ[1]

شیخ محمد علی حزین در عنوان مراجعت به اصفهان ـ ذکر بعضی از افاضل اساتید اعلام می‌نویسد: «... در مدرس فاضل نحریر میرزا کمال الدین حسن فسوی به استفادهٔ تفسیر بیضاوی و جامع الجوامع طبرسی وامورعامه شرح تجریدپرداختم، و نزد مولانای فاضل حاجی محمد طاهر اصفهانی که محدث و فقیه زمان بود کتاب استبصار شیخ طوسی وشرح لمعه دمشقیه را قرائت کردم.

در آن زمان صیت دانش قدوة الحکما شیخ عنایت الله گیلانی رحمت الله علیه که در اصفهان به افاده مشغول بود و با والد مرحوم دوستی داشت، مرا خواهان استفاده ساخت. در خدمت ایشان منطق تجرید که از نفایس کتب منطق است با کتاب نجات شیخ الرئیس شروع نموده بود، پس عازم گیلان شد در قزوین رحلت کرد.

۱. دیوان و تاریخ حزین، ص ۱۲ تا ۱۴.

وی از تلامذهٔ میرقوام الدین حکیم مشهور و در حِکمیات و سایر فنون استاد و حاوی مآثر حکما بود. در تحصیل مراتب عالیه ریاضات عظیمه کشیده، ذوقی عجب و ملکهٔ قوی داشت. فقهای ظاهر چون مورد التفاتش نبودند چنانچه رسم ایشان است، نسبتش به عقاید حکما و انحراف از شریعت مقدسه می‌دادند وحاشاه عن الانحراف.

پس به خدمت سید المتبحرین امیر سید حسن طالقانی رحمه الله که از اعاظم علما و اکابر عارفان بود رسیدم. کتاب فصوص الحکم شیخ عربی مباحثه می‌فرمود. به استفاده مشغول شدم، و شرح هیا کل النور نیز در خدمت ایشان خواندم... در هیچ فنی از علوم نبود که استحضارش به کمال نباشد. مسائل حکمت را با مشاهدات صوفیه انطباق داده علومی عظیم در اظهار مراتب ثلاثهٔ توحید داشت.

قوت تقریر و مباحثه‌اش به مثابه‌ای بود که احدی از اصحاب جدل را نزد او یارای سخن گفتن نبود، و اخلاص و استفاده فقیر و شفقت ایشان استوار بود تا در اصفهان رحلت نمود. بعضی طلبهٔ ظاهر وی را نیز غایبانه به عقاید غیرمستفاده از شرع اقدس نسبت می‌دادند، و الناس اعداء ما جلهوا.

از افاضل روزگار در آن بلده مرحوم مغفور آقاجمال الدین محمد خونساری ولد اکبر علاّمی آقا حسین طاب‌ثراه بود، و از غایت اشتهار بی نیاز از توصیف است. فقیر اگر چه به سعادت استفاده از ایشان نرسیده‌ام لیکن مکرر شرف حضور مجلس ایشان دریافته در سن کهولت به اصفهان رحلت نمود، و در جوار والد خود مدفون گردید. روزگاری به افاده و عزت و احتشام گذرانیده، به غایت مقدس و حمیده خصال بود.

دیگر از علمای عالیشان آخوند مولانا محمد گیلانی مشهور به سراب بود. وی از مجتهدین عصر و صاحب ورع و زهد تمام و مدتها بود که در اصفهان متوطن شده به افاده مشغول و روزگاری مهیا داشت. با والد مرحوم، ایشان را الفت و صداقتی خاص بود. مکرر فقیر به خدمت ایشان رسیده و تحقیق مسائل نموده، در کبر سن رحلت نمود، و در آن بلده مدفون شد.

و در آن اوان فقیر را به تحصیل علم طب میل افتاد. قدری از کلیات قانون[1] و بعضی مقاصد آن فن را نزد جالینوس الزمان حکیم مسیحای مشهور که طبیبی دانشمند معمّر بود و به معالجه مرضی و تعلیم اکثر اطبای آن شهر می‌پرداخت استفاده نمودم.

۱. کتاب مهم شیخ الرئیس ابن سینا در طب و داروسازی و روان‌شناسی. گویند قدرت پزشکی ابن سینا بیشتر از توان فلسفی او بوده، مع الوصف به فیلسوف مشهور شده نه طبیب، درست بعکس محمد زکریای رازی پزشک مشهور پیش از وی.

پس از چندی به خدمت فاضل محقق میرزا احمد طاهر خلف میرزا ابوالحسن قاینی که در ریاضیات و اواسط حکمت نادرهٔ زمان بود رفته، مدتی به تحصیل و تنقیح رسائل هیئت و شرح تذکره و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و قوانین حسابیه پرداختم، و فاضل مذکور تا ده سال قبل از این در حیات بود، و رحلت نمود.»[1]

حزین تحت عنوان حرکت راقم حروف از اصفهان به شیراز ـ ذکر بعض دیگر از اساتید اعلام و افاضل کرام پس از شرحی راجع به دارالملک شیراز که «مجمع و مسکن افاضل بوده» می‌نویسد: «مولانای اعظم استاد العلماء مولانا شاه محمد شیرازی رحمه‌الله در آن شهر بود. به سماع کتاب اصول کافی در مدرس ایشان مشغول شدم و اکثر اوقات شبانه‌روزی در خدمت او استفاده می‌کردم و نسبت به من اشفاقی عظیم داشت. فاضل مذکور از نوادر روزگار بود. تتبعی عظیم و حفظی قوی و عمری طویل داشت. ادراک صحبت بسیاری از علما و اکابر عرفا نموده، اکثر ممالک عالم را دیده بود. و در تحصیل مراتب عالیه و تکمیل نفس ریاضتها کشیده به مشایخ و اولیاء اخلاص عظیم داشت، و به غایت ستوده اخلاق و کریم الذات بود. قریب به یکصد و سی سال عمر یافت، و همه را صرف نشر علم و حق‌طلبی و خیرخواهی عباد نمود، و چند رساله در حدیث و حکم و تصوف از مصنفات او است، تا آن که بعد از چندی از ورود فقیر به آن بلده رحلت کرد.

دیگر از افاضل آن شهر مولانای محقق، جامع المعقول و المنقول آخوند مسیحای فسوی علیه‌الرحمه بود، و به تدریس اشتغال داشت. وی اعظم تلامذهٔ آقاحسین خونساری، و قدوة الفضلای عهد، و به حدّت ذهن و حسن سلیقه و به تجرّد در جمیع علوم اشتهار داشت، و منصب شیخ‌الاسلامی فارس به خدمتش مرجوع، و مدرسش مجمع طلبهٔ آفاق بود. مدتی در خدمت ایشان به مذاکره و مباحثه پرداختم، و طبیعیات شفا، و الهیات شرح اشارات، و حواشی قدیمه و جدیده[2] و غیر آن استفاده نمودم، تا آن که به بلدهٔ فسا رفته به رحمت ایزدی پیوست، والحق از نحاریر فضلای عالیشان بود. فکری رسا و سلیقه مستقیم و طبعی شکفته داشت. در شعر عربی و فارسی و معمّا و منشآت عربی و فارسی نهایت قدرت یافته بود. قصاید عربی در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد، و به غایت بلیغ گفته و در فارسی اشعار شایستهٔ شوخ دارد، معنی تخلص ایشان است:

شد گرم جگرسوزیم آن رند شرابی   مستیش بر آن داشت که گردید کبابی
از تربیت آب حیات گل رویش   فرداست که آن سیب ذقن گشته گلابی

۱. دیوان و تاریخ حزین، ص ۱۸ تا ۲۰.

۲. منظور حواشی قدیم و جدید جلال الدین دوانی در گذشته ۹۰۸هـ بر شرح تجرید ملاعلی قوشچی است.

دیگر از مشاهیر فضلای آن بلده مولانا لطف‌الله شیرازی علیه الرحمه بود. وی از فحول علما و تلمیذ فاضل عارف مولانا محمد محسن کاشانی رحمت الله علیه بود. به خدمت ایشان رفته، مدتی به استفادهٔ حدیث و معارف دیگر گذشت، و بعد از گذرانیدن کتاب وافی که از مصنفات ملامحسن مرحوم است، اجازتی مفصله به جهت فقیر مرقوم فرموده بود، تا آن که در سن کهولت درگذشت.

دیگر از افاضل آن دیار عارف معارف مولانا محمدباقر مشهور به صوفی بود. به غایت دانشمند و عرفانی به کمال داشت. در خدمت ایشان کتاب تلویحات شیخ اشراق و قدری از قانون خوانده‌ام. هم در آن بلده به عالم بقا پیوست.

دیگر از اعلام آن مقام، شیخ محمد امین شیرازی بود، به حلیه علم و سواد آراسته، مکرر با ایشان صحبت داشته‌ام. بعد از افاضل مذکوره در حیات بود و درگذشت.

دیگر از افاضل و معارف آن شهر، جامع الفضائل مولانا محمدعلی مشهور به سکالی بود. موحدی دانشمند، و مدرس مدارس شیراز و در فنون علوم مهارت داشت، و از تلامذهٔ مولانا شاه محمد و آخوند مسیحای فسائی و دیگران بود. نسبت ارادت به سلسلهٔ مشایخ درست نموده، در لباس ایشان می‌زیست. به غایت عالی فطرت و صافی طویّت و خجسته اخلاق بود، و قبولی عظیم در دلها داشت. پیوسته دوستی و مصاحبت با فقیر می نمود تا آن که در استیلای افاغنه به شیراز درجهٔ شهادت یافت. شعر به غایت نیکو گفتی. این چند بیت ثبت شد:

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من — که بس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من
بدن مصر و هوا فرعون و هامان نفس من موسی — خیال و وهما سحر و دلیل من عصای من
چو نفی نفس اثبات است از مردن نمی ترسم — بقای من چو شمع کشته باشد در فنای من
گذشتن از سراب دهر دامن چیدنی دارد — زآب هفت دریا تر نگردد پشت پای من

در نظم اشعار شکیب تخلص او است.

دیگر سیدالسادات والافاضل میرزا مهدی نسابه بود. منصب شیخ الاسلامی به ایشان مرجوع شد، و به غایت جلیل القدر و سلسلهٔ ایشان در آن بلده به جلالت حسب و نسب مشهوراند. با فقیر محبت والفتی تمام داشت، و اولاد و احفاد آن سلسله همه از مستعدان و معاشران من بودند، و آن سید عالیشان نیز در فتنه شیراز به درجه شهادت فایز گردید.

دیگر از مستعدان سکنهٔ شیراز که با من انس تمام داشت میرزا ابوطالب شولستانی بود. سلیقه درست و اخلاق ستوده داشت. به صحبت مستعدان و مذاکرهٔ علوم و عبادات می‌گذرانید، و بعد از حرکت فقیر از آن ولایت به اصفهان تا در حیات بود همیشه ابواب مصادقت و مکاتبات

مفتوح داشت، و بسیاری از اشعار فقیر را جمع نموده بود...

و در دارالعلم شیراز بسیاری از مستعدان و اهل عرفان با من معاشر بودند که ذکر ایشان موجب اطناب عظیم است، و هوای بلده با دماغ موافقت تمام دارد. چنانکه هر چند کسی به مطالعه و فکر دقیق پردازد ملال حادث نمی‌شود و در ایام اقامت آنجا مطالعه و مباحثه بسیار کردم، و آن مقدار از کتب مختلفه و فنون متنوعه به نظر تدقیق درآمد که احصاء آن عصیر است، و گاهی به کوشهای دلنشین و مکانهای خوش به تفریح رفته با احباب صحبتهای مفیض می‌داشتم»[1].

علمای بیضای فارس

حزین تحت عنوان حرکت از شیراز به بیضا ـ ذکر سیدالافاضل علیخان می‌نویسد: «پس از شیراز به محال بیضای فارس حرکت کردم، و در آن محال در این زمان شهری نمانده، اما مشتمل است بر قرای معمورهٔ بسیار، و در خوشی آب و هوا ممتاز است. مکانهای به کیفیت و شکارگاه‌های خوش دارد. مدتی در آن حدود ماندم و در آنجا بود سید فاضل ادیب حسیب جلیل نحریر صدرالدین سیدعلیخان بن سید نظام الدین احمد حسینی رحمه‌الله.

وی از احفاد استاد البشر امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی علیه‌الرحمه، و فاضلی جامع و در علوم ادبیه یگانهٔ روزگار بود. شعر عربی را به بلاغت و متانتی که باید گفتی، و صاحب دیوان است، و در سنجیدن دقایق شعر عربی مثل او ندیده‌ام. و از مصنفات اوست شرح مبسوط بر صحیفهٔ کامله و کتاب بدیعه و غیر آن به غایت عالی همت و ستوده صفات، والحق نادرهٔ روزگار بود.

از مکه معظمه به اصفهان آمد، و از سلطان مغفور (شاه سلطان حسین) احترام یافت. منصب صدارت را ارادهٔ تفویض به او داشتند، خوانندگان آن منصب کوششها کردند و وسیله‌ها برانگیختند، علو همت آن سیدعالیشان از معامله دنیاطلبان پهلوتهی نموده به شیراز و بیضا رفته عزلت گزید تا به رحمت ایزدی پیوست.

القصه چند روز به صحبت ایشان فیض‌یاب شدم، و مودت و عاطفتی تمام به من داشت.

۱. دیوان و تاریخ حزین، ص ۲۲ تا ۲۸.

و حاجی نظام‌الدین علی انصاری اصفهانی در آن محال متوطن بود. نزد من آمد و به مباحثه شرح تجرید و استبصار حدیث پرداخت، و در میانه الفت عظیمه پدید آمد، و او به غایت حمیده خصال و عالی فطرت و از دنیا گذشته و جهان دیده بود، و من حاشیه بر امور عامهٔ شرح تجرید، و رسالهٔ تحقیق غنا، و رساله منطق را در آنجا نوشته‌ام.

و در آن محال دانشمندی از مجوس بود که وی را دستور گفتندی، و عادت مجوس است که علمای خود را دستور خوانند. با من آشنا شد، و تحقیق اصول و فروع و اخبار آن مذهب آنچه می‌دانست از وی کردم. به مذهب خود آگاه بود، و طبعی مستقیم و زهدی به کمال داشت.

علمای اردکان

و از آنجا به اردکان فارس رفتم مولانا عبدالکریم اردکانی را که از عُبّاد و علماء دعوات و اعداد و حروف بود، و در نجوم دستگاهی عالی داشت بدیدم، و مدتی معاشر و همصحبت بود، و از وی استفاده بعض غوامض کرده‌ام، و در همان اوان در سن نودسالگی به رحمت حق پیوست.

و در آن قصبه میرعبدالنبی اصفهانی را که ساکن کام‌فیروز ــ آباد ــ فارس بود بدیدم و مدتی معاشر بود. وی سید صالح، ادیب محدث فقیه بود و تتبع بسیار داشت. در آن اوان رساله در مواریث نوشته بود به نظر فقیر رسانید. منقّه نوشته بود.

عرفا و علمای کازرون وجهرم ولار

حزین از اردکان به شیراز بازمی‌گردد و از آنجا به فسا می‌رود و از فسا به کازرون روی می‌آورد و به خدمت «عارف ربانی قدوة الکاملین شیخ سلام الله شولستانی شیرازی که در آن حدود انزوا از خلق گزیده در کوهی مقام گرفته بود» می‌رسد، و از کازرون به شولستان و بلدهٔ جهرم می‌رود. «و از صلحا و علمای آنجا میرعبدالحسین و مولانا محمد صالح بود، به صحبت ایشان رسیدم و هر دو از محدثین ثقه به غایت پرهیزکار بودند». سپس به داراب و لار رفته، «و از افاضل آن بلده مولانا نصرالله لاری بود. تلمذ در خدمت بسیاری از مشاهیر فضلا نموده در فنون علم مهارت داشت، و در آن بلده تا بودم اغلب با من صحبت می‌داشت.

به جزیره بحرین آمدم. سکنه آنجا اهل ایمان و صلحا می‌باشند و علوم عربیت و فقه و حدیث فی الجمله رواجی دارد، و از علما و اعیان آنجا بود شیخ محمد شیخ‌الاسلام با من الفتی تمام بهم رسانید.

... پس عزم اصفهان کردم و به راه دارالعباده یزد روانه شدم. در آن شهر جمعی از افاضل و مستعدان بودند.»[1]

ملاصادق اردستانی

در اصفهان

حزین در مراجعت بار دوم خود به اصفهان که قبل از آن به شیراز و بیضاء و فساء و کازرون و داراب و لار و یزد رفته بود، می‌نویسد: «ذکر استاد اجل مولانا محمد صادق رحمه‌الله. پس از آنجا عازم اصفهان شدم و به خدمت والدین و ملاقات اخوان و احباب رسیدم و این از نعمتهای گرانمایه بود، و همچنان در مباحثه و مطالعه و تحریر مقاصد و مسائل علمیه مستغرق بودم و با مستعدان آن شهر معظم صحبت می‌داشتم. در آن وقت والدین خواستند که تأهل اختیار کنم، و در آن مبالغه داشتند، و جمعی از اکفاء و اعیان خواهش به نسبت نمودند، و مرا به سبب اشتغال و شوق مفرط به علم رضا به آن نبود، و آن را عائق فرصت و مانع می‌پنداشتم، و تجرد را به فراق و آزادگی انسب یافته چندان که جهد نمودند راضی نشدم.

پس به خدمت سلطان المحققین، افضل الحکماء الراسخین، المولی الاعظم والبحر الاعلم، مظهر المعارف و الحقایق، مکمّل علوم السوالف و اللواحق، محی الحکمة ابوالفضائل مولانا محمد صادق اردستانی علیه‌الرحمه که از متوطنین اصفهان و به تدریس زمره‌ای از ازکیای افاضل می‌پرداخت رسیده، به استفاده مشغول شدم.

وی از اساطین حکما بود، و قرنها باید که مثل او کسی از میان دانشمندان برخیزد. به من عاطفتی بی‌پایان داشت و در خدمتش کتب مشهوره و غیرمشهورده حکمیهٔ نظریه و علمیه بسیار خوانده‌ام، و حق آن فیلسوف کامل بر من زیاده از استادان دیگر است، و تا هنگام رحلت استفاده من از خدمت ایشان منقطع نشد. در سال اربع و ثلاثین و مأة بعدالالف (۱۱۳۴) هنگام محاصره اصفهان به رحمت ایزدی پیوست.

۱. مأخذ سابق، ص ۳۱ تا ۳۳.

و در آن اوان رساله موسومه به توفیق که در توافق حکمت و شریعت است و رساله توجیه کلام قدمای حکمای مجوس در مبدأ عالم و حواشی بر شرح حکمة الاشراق، و روائح الجنان و رسالهٔ ابطال تناسخ برای طبیعیین، و شرح رسالهٔ کلمة التصوف شیخ اشراق، و حاشیه بر الهیات شفا، و فرائد الفوائد، و حاشیه بر شرح هیاکل النور، و رساله در مدارج حروف و فرس‌نامه تحریر نموده‌اند، و غیر اینها از مصنفات بسیار، و جواب مسائل متفرقه دیگر که از کثرت در این زمان متذکر جملگی آنها نیستم.»[1]

شیخ محمد علی حزین لاهیجی که خود از محاصره افغانها با تنی چند از دوستان بیرون آمده، و ناظر فاجعه حمله افاغنه به اصفهان و تسخیر و تخریب شهر و آن سامان بوده است، تحت عنوان «ذکر بعضی از افاضل و اعیان معاشران» می‌نویسد: «اکنون ذکر معدودی از اعیان که با این فقیر دوستی داشته، پیش از حادثه اصفهان و در آن سانحه درگذشته‌اند می‌نماید که از آن جمله مولانای فاضل میرزا عبدالله مشهور به افندی است. به فنون متداوله ماهر و به غایت متتبع بود، و در اصفهان در جوار منزل خود مدرسه‌ای عمارت کرده و به افاده اشتغال و روزگاری مهیا داشت، چون به بلاد روم افتاد علمای آنجا به داشتن او آگاه شده بودند، به قاعدهٔ خود وی را افندی[2] خطاب داده به این لقب معروف شده بود، با من الفت تمام داشت تا چندی پیش از آشوب اصفهان درگذشت.

دیگر سید فاضل میرمحمد صالح شیخ‌الاسلام اصفهانی است. حاوی علوم شرعیه و روزگاری به عزت داشت. قبل از آن سانحه درگذشت، و چند کس از اولادش نیز به جوهر فضل آراسته با من مودّت داشتند، و قریب به حال تحریر درگذشتند.

دیگر سید.عالم میرمحمد باقر خلف میراسماعیل حسینی اصفهانی است. از مشاهیر علما و در زمان سلطان مغفور نهایت عظمت و اعتبار داشت. تدریس مدرسه سلطانی به او مرجوع و به افاده مشغول بود. چندی قبل از حادثه اصفهان درگذشت[3].

دیگر عمدة المجتهدین مولانا بهاءالدین محمد اصفهانی است. مدتها بود که به افادهٔ معالم دینیّه مشغول و در شرعیات مرجع اهل زمان خود بود، و اخلاقی داشت به غایت ستوده، با فقیر عطوفت بسیار می‌فرمود. چون در صغر سن با والد خود به هند افتاده بود، به فاضل هندی معروف بود. چندی قبل از حادثهٔ اصفهان درگذشت.

۱. دیوان و تاریخ حزین، ص ۳۳.

۲. افندی در زبان ترکی اسلامبولی به معنی سرور و مرد با شخصیت است. شرح حال میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی که افندی هم خوانده می‌شود ضمن «شاگردان علامه مجلسی» خواهد آمد.

۳. منظور میر محمدباقر خاتون‌آبادی ملاباشی شاه سلطان حسین است که در سال ۱۱۲۷ درگذشت.

دیگر سید عالیشأن میرزا داود خلف مغفور میرزا عبدالله است. وی از سادات عظیم القدر و از طرف جده منسوب به سلسلهٔ علیّه صفویّه و خود به مصاهرت سلطان مغفور ممتاز و منصب تولیت مشهد مقدس رضوی به او مفوّض بود. به لطف طبیعت موصوف و اشعارش مشهور و به حلیهٔ کمالات صوری و معنوی آراسته، روزگاری به عزت و احتشام داشت، تا آن که قریب به سانحه مذکوره به عالم بقا رحلت نمود.

دیگر مرحمت پناه میرزا سید رضا حسنی است. وی از سادات حسنیهٔ اصفهان و آن سلسله از قدیم الایام از اعاظم و اکابر آن شهر بوده، اکثر از افاضل جهان و اغلب منصب صدارت در آن خاندان، و در باب ایشان و ساعدیه گفته اند:

میرمیرانیان و ساعدیان پادشاهند و پادشاه نشان

بالجمله سید مذکور از شکفته طبعان روزگار و ایامی مهیا به عزت و احترام داشت، و مودت و اختصاص وی را نسبت به من پایانی نبود. قریب به حادثه مذکوره رحلت کرد.

دیگر فاضل نحریر میرزا کمال الدین حسین فسوی است که از استادان من بود. در سن کهولت در ایام محاصرهٔ به رحمت ایزدی پیوست.

دیگر حکیم دانشمند جامع فاضل و مرجع افاضل مولانا حمزهٔ گیلانی است که از اعظم تلامذهٔ فیلسوف اعظم مولانا محمد صادق اردستانی علیه الرحمه و از اصدقای من بود. وی را در اواخر ایام محاصره رحلت افتاد.

دیگر مولانا محمدرضا خلف مرحوم مولانا محمدباقر مجلسی است، به حلیهٔ علم و خصال حمیده آراسته به تدریس مشغول و به علوّ همت موصوف بود. در سانحه مذکوره با دو برادر عالی مقدار و جمعی از اولاد و اقربا که همه از معاشران و دوستان صمیم من بودند رحلت نمودند.

دیگر مولانای فاضل مولانا محمد تقی طبسی است. وی از مشاهیر فضلا و در فنون علوم صاحب دستگاهی عظیم بود. در اصفهان توطن اختیار و به افاده اشتغال داشت، و در آن حادثه به رحمت ایزدی پیوست.

دیگر امیرزادهٔ اعظم عالیجاه مصطفی قلیخان خلف امیرالامراء مرحوم ساروخان است. صفات حمیده و اخلاق ستوده و استعداد ذاتیه او را بیان نتوانم کرد، و انس و مودتش را با من پایانی نبود. به منصب پدر رسید، در دست افاغنه به درجه شهادت فایز گردید.»[۱]

۱. دیوان و تاریخ حزین، چاپ سال ۱۳۵۰ شمسی، ص ٤٦.

دانشمندان بزرگ همعصر علامه مجلسی

هرچند ما راجع به دانشمندان و مردان نامی ایران و اصفهان در عصر علامه مجلسی از دو مأخذ و منبع مهم یعنی وقایع السنین میر عبدالحسین خاتون‌آبادی، و تاریخ حزین شیخ محمدعلی حزین لاهیجی به تفصیل مطالبی نقل کردیم، ولی نظر به این که تراجم آنها در آنجا به اجمال برگزار شده بود، و همه آنها نیز در ردیف علما و فقها و حکمای طراز اول نبوده‌اند، لذا لازم دانستیم که تحت عنوان فوق نیز پیرامون دوازده تن از مفاخر آنان جداگانه به تفصیل سخن بگوئیم.

این عده یا در اصفهان می‌زیسته‌اند، یا فارغ التحصیل حوزه اصفهان می‌باشند، و یا به عللی با علامه مجلسی مربوط بوده‌اند، و در هر صورت چنانکه خواهیم دید همگی از اعاظم دانشمندان و حکما و فقهای نامی و محدّثین بزرگ عصر مجلسی هستند، و رابطه‌ای با زندگانی مجلسیها، پدر و پسر داشته‌اند. برخی شاگردان پدرش و خودش بوده‌اند، و بعضی نیز همدرس و همتای او به شمار رفته‌اند. همهٔ آنها آثاری گرانقدر در علوم و فرهنگ اسلامی از فقه و اصول و فلسفه و کلام و حدیث و رجال و تفسیر و تاریخ و غیره از خود بر جای گذارده‌اند، و به رهبری و راهنمایی اهل علم و عامه مردم مسلمان پرداخته‌اند. به یاری خداوند شرح جامع و منظم بعضی از آنان در جلد پنجم مفاخر اسلام نیز خواهد آمد. چهار تن از این بزرگان تحت عنوان دامادهای علامه مجلسی ذکر می‌شوند.

ملامحمد باقر سبزواری

ملامحمد باقر سبزواری خراسانی از بزرگان فقهای ما در اواسط عصر صفویه و همعصر علامه مجلسی است. او به خاطر کتابش ذخیرة المعاد در شرح ارشاد العباد علامه حلی معروف به صاحب ذخیره است، و هم نظر به کتاب دیگرش کفایه که آن نیز در فقه استدلالی است صاحب کفایه‌اش می‌گویند، و به محقق سبزواری نیز مشهور است.

میر عبدالحسین خاتون‌آبادی مؤلف وقایع السنین که او را نیز در معاصران علامه مجلسی جداگانه شناسانده‌ایم و از سرشناسان علمای پاکدل اصفهان بوده است، و از کتابش زیاد نقل کرده‌ایم، شاگرد صمیمی این مرد بزرگ است، و به قول خودش بیشترین استفاده را از این استاد برده است. او هیچکس را مانند این استادش نستوده است.

او در کتاب مزبور ضمن حوادث سال ۱۰۹۰ می‌نویسد: «سال هزار و نودم فوت استادی و استنادی و من هو اشفق لی من والدی، المحقق المدقق، النحریر الفاضل، ذی الاعراق الطیبه والاخلاق الزاکیه.

لایدرک الواصف المطری خصائصه   و ان یکن سابقاً فی کل ما وصفا

اعنی آخوندی، مستغنی الالقاب، مولانا و مقتدانا مولا محمد باقرالسبزواری تغمّده الله بغفرانه و برحمته و رضوانه، وله تصانیف انیقة نفیسة فی العقلیات والنقلیات.

در هشتم ربیع الاول سنهٔ الف و تسعین (۱۰۹۰) در سالی که بیماری بسیار بود و جمعی کثیر از هر طائفه فوت شدند.

و از تصانیف آن جناب شرح ارشاد است، نود و شش هزار بیت[1] تا کتاب حج، و فی الواقع کتابی است عدیم المثال و النظیر، و بسیاری از شرح ارشاد را فقیر در خدمت آن جناب خواندم در وقتی که در اصفهان بودم. رحمه الله. والحال این کتاب مستطاب مرجع فضلاء و علماء است. در هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵) از تصنیف کتاب حج فارغ شده، و کتاب کفایه در فقه نوشتند. بعد از کتاب شرح ارشاد، قریب به سی هزار بیت، کتابی است بسیار نافع مشتمل بر مسائل نافعهٔ ضروریه که در متون کتب مشهوره نیست، و مسائل غیر ضروریهٔ نادره که در کتب مشهوره است در آنجا نیست، و تمام ابواب فقه در آن کتاب ترصیع یافته الی حدود و دیات و مسائل میراث که قلیل الاحتیاج است.

و حاشیه بر اشارات مشتمل بر اشارات لطیفهٔ دقیقه، و حاشیه بر شفاء شیخ ابوعلی، و حواشی غیرمدوّنه بر کتاب قانون[2] و حاشیه شبهه استلزام، و حاشیهٔ مقدمهٔ واجب، و رسالهٔ جواب رسالهٔ خدام والامقام علامة العلماء آقا حسینا (آقا حسین خونساری) متع الله المسلمین بطول حیاته و دوام برکاته، و رساله در نماز جمعه به عربی، و رسالهٔ دیگر در نماز جمعه به فارسی، و بسیار مبسوط است که در سفر مشهد مقدس مشغول بود.

و در سفر مازندران نوّاب خلدآشیان صاحب قرآن شاه‌عباس ثانی آخوند را تکلیف فرموده همراه بود، و فقیر نیز در خدمت آن جناب بودم، و بعد از آن سفر در هزار و هشتاد و دو (۱۰۸۲) به زیارت مشهد مقدس آمدند، و فقیر نیز در مشهد بودم.

و تولد آخوند در هزار و هفده (۱۰۱۷) بود. سخیّ و کریم و غنیّ الطبع و بسیار بسیار متدین بود، خصوصاً در خلوات، و در اخلاق نادرهٔ دوران بود. و همگی اوقات مواظبت بر اصلاح

۱. هر بیت یک سطر و پنجاه حرف است.
۲. قانون ابن سینا در پزشکی و روانشناسی (علم النفس) و داروسازی که تا کنون هم از مهمترین متون علم طب است.

اخلاق خود و حقیر داشت. و قریب به چهل سال اکثر اوقات خود را به صحبت آن جناب گذرانیدم، در محل مخصوص و خانهٔ خود منزل داد و کمال توجه نسبت به این فقیر داشت. دو پسر از آخوند ماند: مولانا محمد هادی و مولانا هر دو ... (کذا) در اخلاق مسلم خلق بودند نظیر پدر بزرگوار خود بودند».

میرعبدالحسین در آغاز حوادث سال «هزار و بیست و پنجم» می‌نویسد: «تاریخ فراغ خدام استادی استنادی علامی مجتهد الزمانی آخوندی، آخوند مولانا، محمدباقر سبزواری ساکن اصفهان از تصنیف جلد کتاب حج شرح ارشاد المسمی به ذخیرة المعاد که آخر مجلدات شرح ارشاد است سنهٔ هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵)، و در هزار و نود (۱۰۹۰) فوت آخوند مرحوم است، و سال هزار و هفده (۱۰۱۷) ولادت اوست، رحمه الله».

گفتیم که خاتون‌آبادی در سال ۱۰۹۷ دست به نگارش وقایع السنین زده است. اگر سبزواری در ۱۰۱۷ که تاریخ تولد اوست متولد شده، و در ۱۰۲۵ شرح ارشاد را نوشته باشد، ۸ ساله بوده است، و آیا این معقول است؟ حتی ابن‌سینا و فاضل هندی هم چنین نبوده‌اند. زیرا آنها در ۱۳ و ۱۵ سالگی دست به تألیف و تصنیف زدند. نه ۸ سالگی آنهم کتابی مانند ذخیره که از مهم‌ترین کتب فقه استدلالی است. شاید ۱۰۵۰ بوده، و میرعبدالحسین بدون توجه در ۱۰۲۵ نوشته است به سال ۱۰۵۰ نگاه کردم دیدم در آنجا ننوشته است. ذخیره را هم نداشتم که ببینم تاریخ آغاز و انجام آن را نوشته است یا نه؟ به الذریعه علامهٔ تهرانی مراجعه کردم دیدم آری نوشته است محقق سبزواری در اوائل سال ۱۰۵۰ از تألیف جلد اول و در اواخر ماه رمضان سال ۱۰۵۰ از تألیف جلد دوم که بخط وی در کتابخانهٔ سیدنصرالله تقوی در تهران است، فراغت یافته است.»[1]

دانشمند بزرگوار حاج محمد اردبیلی مؤلف جامع‌الروات که در این کتاب مفاخر علمای عصر را چنانکه بوده‌اند شناسانده است، و از این نظر خدمتی بسزا نموده است، این عالم بزرگوار را بدین گونه وصف می‌کند: «محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری، امام علامه محقق مدقق پسندیده خوی پاکسرشت جلیل القدر عظیم الشأن بلند جایگاه، و دانشمند فاضل کامل خیرخواه متبحر در علوم عقلی و نقلی، یگانهٔ عصر و یکتای زمانش بود. مناقب و فضائلش را نمی‌توان برشمرد. دارای تألیفات نیکوست... و ضمن شمارش تألیفاتش این کتابها را اضافه دارد: مفاتیح النجاة در دعوات فارسی است، روضه الانوار عباسی در آداب ملوک، و رساله در

۱. الذریعه، ج ۱۰ ص ۱۹. این یکی از موارد چشمگیر مغشوش بودن وقایع السنین است.

غناء...»

میرمحمد صالح خاتون‌آبادی، داماد علامه مجلسی و شاگرد بزرگ او در حدائق المقربین از وی بدین گونه یاد می‌کند: «مولانا محمدباقر سبزواری از اعاظم مجتهدین و علمای دین است، و به همهٔ علوم لاسیما فقه و اصول و کلام و حکمت ربط تام داشت، و از آن جمله شرح ارشاد است که کتابی به آن متانت و کثرت نفع بسیار کم است، و در سال هزار و نود (۱۰۹۰) به رحمت ایزدی پیوست، و نعش او را به مشهد مقدس معلی نقل فرمودند، و تاریخ فوت او اینست: شد شریعت بی سر و افتاد از پا اجتهاد».

فقیه نامی شیخ اسدالله دزفولی کاظمی متوفای سال ۱۲۲۰ در آغاز کتاب مقابس الانوار می نویسد: «شیخ فاضل علامهٔ محقق مدقق فهّامه، عمدة الفضلاء والمحدثین، زبدة الحکماء والمتکلمین، مؤید مسدّد به عواطف فیض‌باری، ملامحمد باقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری، صاحب ذخیره و کفایه و غیر آنها، از ملامحمد تقی مجلسی روایت می کند، و شاگرد فاضل محقق او که در فضل وی تردیدی نیست ملامحمد بن عبدالفتاح تنکابنی مشهور به سراب هم از وی روایت می نماید».[1]

محدّث قمی از وی به عنوان «فاضل محقق حکیم متکلم فقیه محدث جلیل القدر عالم نقاد صاحب ذخیرة العباد فی شرح الارشاد که خبر از وفور علم او می‌دهد، و کفایه نیز در فقه، و مفاتیح النجاة در دعوات و آن کتابی بزرگ است که من آن را در کتابخانه استاد بزرگوارم محدث نوری دیده‌ام و... و رساله‌ای در تحدید نهار و رساله‌ای در نماز جمعه، بعضی از آنها عربی و بعضی هم فارسی است.

در سنهٔ ۱۰۹۰ در اصفهان وفات کرد و جنازه‌اش را به مشهد حمل کردند. قبرش در مشهد مقدس رضوی علی ساکنه سلام الله، در مدرسهٔ معروفه به میرزا جعفر است، در سردابی که محاذی است با قبر شیخ حر عاملی و مدفون است با او جماعتی از علماء مانند محقق مدقق ملامیرزا شیروانی و شیخ علی سبط شهید ثانی، ظاهراً بعضی از شعرا در تاریخ فوت او گفته: شد شریعت بی‌سر و افتاد از پا اجتهاد (۱۰۹۰).

و این شیخ جلیل از شاگردان شیخ بهائی و از بزرگان شاگردان اوست. شوهر خواهرش محقق جلیل آقاحسین خونساری و ساکن در اصفهان بوده و امامت جمعه و جماعت و منصب شیخ الاسلامی اصفهان و تدریس مدرسهٔ ملا عبدالله شوشتری به او مفوض بوده، و جناب سید

۱. مقابس الأنوار، ص ۱۷.

وزیر کبیر خلیفه سلطان او را دوست می‌داشت، و او را بر سایرین مقدم می‌داشت. و این رباعی از نتایج خیال این شیخ مفضال است، چنانکه در دقایق الخیال سید محمد صالح رضوی (ره) دیدم:

در عالم تن چه مانده ای بی مایه پائی بردار و بگذر از نه پایه
از مشرق جان بر تو نتابد نوری تا از پی تن همی روی چون سایه

گویند در اواخر زمان حیات ترک اصفهان نموده مجاورت آستان ملک پاسبان امام انس و جان حضرت امام رضا علیه صلوات الله الملک المنان را اختیار نمود و یکی از مدارس قدیمهٔ مشهد مقدس را که در آن اوان معروف به سمیعیه[1] بود تعمیر و تجدید فرمود و آن مدرسه در بالا خیابان واقع است، و مبالغی کتب و املاک و دکاکین و مایحتاج بر سکنهٔ آن وقف ساخت و خود به نفس نفیس در آنجا به مباحثه و تدریس پرداخت، و از آن تاریخ به بعد آن مدرسه معروف شد به مدرسهٔ ملامحمد باقر.»[2]

این قسمت گفتار محدث قمی را باید با قید احتیاط تلقی کرد. زیرا دیگران نوشته‌اند وی در اصفهان از دنیا رفت و جنازه‌اش را به مشهد بردند و دفن کردند. البته احتمال دوم هم می رود، ولی نیاز به تحقیق بیشتر دارد.

یکی از تألیفات او که در این فهارس نیامده است، جامع‌الزیارات عباسی است که در زیارات پیغمبر و ائمه اطهار است، با ترجمهٔ آنها.[3]

آقا حسین خونساری

این دانشمند بزرگ و فیلسوف و متکلم و فقیه عظیم‌الشأن که در تمامی علوم عقلی و نقلی تبحر داشته، بلکه در همه آنها استاد بوده، و در بیشتر آنها نیز آثار گران‌قدری از خود به یادگار گذارده است، استاد علوم عقلی علامه مجلسی است. این مطلب را میرزا عبدالله اصفهانی که خود هم شاگرد آقاحسین بوده است، در ریاض العلما در ترجمه استادش علامه مجلسی نوشته است: «استاد، عقلیات را نزد استاد آقاحسین خونساری، و نقلیات را در خدمت پدرش خوانده است.»[4]

۱. در پاورقی نوشته است: واقف آن مدرسه عبدالسمیع خان نامی از خوانین بوده علی المنقول.
۲. فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۴۲۵.
۳. «فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان»، آقای سید محمدعلی روضاتی، چاپ اصفهان ۱۳۴۱، ص ۷.
۴. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۳۹.

برای این که این فیلسوف و فقیه نامی اواسط عصر صفوی را چنانکه بوده است بشناسیم می‌گوئیم همعصرش حاج محمد اردبیلی در جامع الرواة او را در اواخر عمرش در اصفهان چنانکه دیده شناسانده است. راستی که او تراجم تنی چند از علمای بزرگ اصفهان و عصر را که در جامع الرواة شناسانده است، خود یکی از بهترین خوبیهای آن کتاب مستطاب است، می‌نویسد: «حسین بن جمال الدین محمد[1] بن حسین خوانساری معروف به آقا یگانهٔ روزگار و یکتای زمانش می‌باشد.

او پیشوای محققین و سلطان حکماء متألهین و برهان اعاظم متکلمین است که ریاست علم و فضیلت در زمان او به وی منتهی شد. حال او در علوّ قدر و عظمت شأن و بلندی رتبه و تبحرش در علوم عقلی و نقلی و دقت نظرش و اصابت رأی و حدسش و وثاقت و امانت و عدالتش مشهورتر از آن است که ذکر شود، و بالا تر از آنست که پیرامونش عبارت پردازی بعمل آید.

او پناهگاه فقرا و مساکین بود و در انجام حوائج آنها سعی بلیغ مبذول می‌داشت. خدا بهترین پاداش نیکوکاران را به او مرحمت کند.

او شاگردانی بزرگ دارد، و هم دارای کتب نفیس است، از جمله شرح دروس می‌باشد که بی نهایت بسط داده و کمال دقت نظر را در آن به کار برده است. این کتاب مشتمل است بر تمامی اخبار (فقهی) ائمه صلوات الله علیهم و اقوال فقهای ما امامیه رضوان الله علیهم است، به طوری که چیزی را فروگذار نکرده است. و دیگر حاشیه بر الهیات شفا، و حاشیه بر حاشیهٔ فاضل کامل پسندیده خوی اندیشمند مولانا محمد باقر سبزواری رحمت الله تعالی علیه بر الهیات شفاء، و حاشیه بر شرح اشارات، و حاشیه بر حاشیهٔ فاضل نامبرده بر شرح اشارات، و حاشیه بر حاشیهٔ قدیمهٔ فاضل دوانی بر شرح جدید تجرید، و هم رسائلی دارد که از جمله رسالهٔ مقدمهٔ واجب، و رسالهٔ شبهه طفره و رسالهٔ شبهه استلزام و غیره است. در ماه ذی قعدهٔ سال ۱۰۱۶ متولد، و در اول رجب ۱۰۹۸ وفات یافت، رضی الله عنه و ارضاه.»[2]

میرزا عبدالله اصفهانی که در معقول از شاگردان آقاحسین خونساری استاد استادش علامه مجلسی بوده است، و همه جا از وی به استاد محقق تعبیر می‌کند، در ریاض العلما از وی بدین گونه یاد می‌کند: «استاد محقق و پناهگاه مدقق آقاحسین بن جمال الدین محمد خونساری، در خونسار متولد شد و در اصفهان سکونت داشت و همانجا نیز مدفون گردید. فاضل علامه و

۱. فرزند آقاحسین، نیز به نام جدش جمال الدین محمد، و معروف به آقاجمال خونساری است.

۲. جامع الرواة، ج ۱ ص ۲۳۵.

عالم فهّامه، استاد اساتید عصر خود بود. فضائل او به شمار نمی‌آید. فضلای زمان و علمای اعیان در علوم عقلی و اصول و فقه شاگرد او بودند.

او یگانهٔ عصر و یکتای زمان خویش بود. چشم روزگار کسی را ندیده که همپای او باشد. او به اعلا مراتب کمال رسیده، و برای همهٔ اهل علم حامی و پشتیبانی خوبی و برای ارباب فضل و حلم دژی نیرومند بود.

او همان‌طور که خود بعنوان لطیفه می‌گفت تلمیذ البشر بود، به خاطر زیادی استادانش، در مقابل تلقب سید داماد که نسبت به همدوره‌هایش استاد البشر خوانده می‌شد. او علوم عقلی را نزد میرابوالقاسم فندرسکی و غیر او، و نقلیات را در خدمت ملامحمد تقی مجلسی و غیره خوانده بود. شاعرمنش و دارای شعری نیکو و انشاء خوب به عربی و فارسی است. نوشته‌ها و اشعارش بر زبانها جاری و در مجموعه‌ها مسطور است.

شیخ معاصر در امل الآمل از وی این‌طور نام می‌برد: «فاضل عالم حکیم متکلم محقق مدقق جلیل‌القدر عظیم‌الشأن، علامة العلماء، و یگانهٔ زمان، او راست شرح دروس که نیکو ولی ناتمام است، و چندین کتاب در کلام و حکمت، و ترجمهٔ قرآن کریم، و ترجمه صحیفهٔ سجادیه و غیر ذلک، از معاصرین است، اطال الله بقاءه[1] ما با اجازه از وی روایت می‌کنیم.

سید علی بن میرزا احمد (سید علیخان شیرازی) در سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر از وی نام برده و ستایش بلیغ نموده است»[2]

من گویم ترجمه قرآن کریم را من نه از او شنیده‌ام و نه از فرزندانش. پسرش (آقا جمال خونساری) هم در نامه‌اش ضمن مؤلفات او ننوشته است، پس این اشتباهی از این شیخ است.

استاد در ۱۰۹۸ در اصفهان وفات یافت و در بیابان بابا رکن‌الدین (تخت فولاد) به موجب وصیتش دفن شد. شاه سلیمان صفوی گنبدی مرتفع بر مزارش ساخت که امروز معمور و زیارتگاه است.

شرح دروس او کتابی بس بزرگ است، و مانند آن نوشته نشده است. او نخست قسمتی از آغاز کتاب را نوشت، ولی بعد رها ساخت و مدتها گذشت تا بقیه را نوشت. شاگرد وی استاد علامه ــ ملامیرزا ــ شیروانی قدس سره می‌گفت: «آنچه اول نوشته بود بهتر از بسیاری از آنهاست که بعدها نوشت»، ما می‌گوئیم او نمی‌توانست آنچه را مدتها بعد نوشته مثل اول بنویسد.

۱. شیخ حر عاملی امل‌الآمل را در سال ۱۰۹۷ یکسال پیش از وفات آقاحسین خونساری نوشته است.

۲. امل‌الآمل، ج ۲ ص ۱۰۱، و سلافة العصر ص ۴۱۹.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الرواية دركا لمبيّن احكامه ووصلة لنيل اعلى درجات جنانه ونورا يهدي الى اتباع هداة صراطه والصلوة على سيد المرسلين خير البرية اجمعين محمد والمقدسين من آله

وبعد فيقول الفقير الى عفو ربه الغني محمد تقي بن مجلسي الاصفهاني انه قد تطابق العقل والنقل على ان اشرف المآرب وانجح المطالب هو العلم الذي به يفضل على ملائكة السموات ويستحق بأعماله اعلى الدرجات ويتوسل به الى رضى خالق الارضين والسموات وما هو الا العلم بكتاب الله المجيد الماخوذ عن سيد الانبياء وعترته الاصفياء كما هو مبين من حديث الثقلين وغيره بل جميع اخبارهم بيان المراد من الكتاب المبين ولذا كان السلف رضي الله تعالى عنهم همتهم ابدا رعاية الاخبار بالهمم العالية والنظر الصافية بأوامر ائمتهم الهادية سلام الله عليهم تارة بالحفظ لما يرد به والفرق بين ما يقبلونه ويردونه واخرى بالجمع والتأليف والاقرار والرواية على اكمل وجوه الرعاية ثم درست عوايد التدقيق وطمست فوائد التأييد وذهبت معالم الشريعة البيضاء المصطفوية وزالت آثار الطريقة الغراء المرتضوية

صفحه اوّل نسخه اصلِ اجازه كبيرهٔ مرحوم آقاى آخوند ملا محمد تقي مجلسي به استاد الكل مرحوم آقا حسين خوانساري اعلى الله مقامهما. نسخهٔ اصل از مجموعهٔ اجازات كتاب رياض الابرار.

دستخط آقای روضاتی

یکی از تألیفات او حاشیه بر شرح اشارات و متعلقات آن از طبیعی و الهی است که آن را بطور کامل نوشته و بسیار خوب است، و نیز حاشیهٔ دیگری بر اشارات است که بر این حاشیه استاد فاضل (محقق سبزواری) ردی نوشته که ناتمام است. و حاشیه‌ای بر حاشیه قدیم جلال الدین دوانی بر شرح جدید تجرید و متعلقات آن، و این حاشیه از بهترین حواشی و مفیدترین و دقیق‌ترین آنها بر حاشیه جلال الدین است و حاشیه دیگری بر حاشیه جلال‌الدین دوانی، ولی ناتمام مانده است، و حاشیه‌ای بر الهیات شفا، و حتی استاد فاضل در حاشیهٔ شفا متعرض رد این حاشیه شد، او حاشیهٔ دیگری بر اشارات نوشت، و مطالب استاد فاضل را رد کرد، و این یکی از آخرین تألیفات اوست.

او همچنین رسالهٔ مقدمهٔ واجب را نوشت و در آن متعرض رد بر فاضل قزوینی (ملاخلیل) و فاضل نائینی (میرزا رفیعا)، و استاد فاضل (محقق سبزواری) شده بود. و رساله‌ای در مسائل متفرقه و در آن متعرض رد شاگردش استاد علامهٔ شیروانی شده است. او در آن رساله مؤلفات ملامیرزا را تتبع نموده، و جاجای آن را مورد نقد قرار داده است. استاد علامه نیز رساله‌ای نوشت و تمام ردوداو را رد کرد[1]. این رساله استاد مشتمل بر مطالبی از حکمت و منطق و کلام و اصول و غیره است، و این آخرین تألیفات اوست.

او همچنین حاشیه‌ای دارد بر حاشیه ملاجلال دوانی بر تصدیقات شرح مطالع و متعلقات آن که ناتمام است، و پاکنویس شده و به‌طوری که در اوائل خواندن شرح اشارات در خدمت او شنیدم گم شده است. این حاشیه از مؤلفات نخستین او بوده است.

نیز رساله‌ای در شبهات متفرقه متعدد و جوابهای آنها از جمله شبهه ایمان و کفر، و رساله‌ای در تشکیک که دارای فوائدی نیکوست، و آن را بر شرح مختصر عضدی در اصول نوشته است، و رسالهٔ شبهه طفره که بسیار لطیف است، و رساله‌ای در شبهه استلزام که در آن فاضل نائینی و فاضل قزوینی را رد کرده است. اکثر این حواشی و رسائل بلکه همه آنها مشهور و معروف است و میان طلاب متداول می‌باشد. بعضی از اینها را از وی شنیدم، و همه را فرزند فاضل کاملش آقاجمال‌الدین محمد سلمه‌الله برای من نوشته است.

او دو فرزند فاضل، دانشمند، بزرگ بزرگوار دارد، و آنها سرور اعظم آقاجمال‌الدین محمد و آقا رضی الدین محمد هستند. ترجمه آقا جمال‌الدین محمد خواهد آمد، و اما آقارضی الدین محمد، دانشمند فاضل هوشمند پاکسرشت اندیشمند است که شاگرد پدرش رضی الله عنه، و با برادر مؤلف همدرس بوده است.

۱. این گونه معارضات علمی نه‌تنها ایرادی ندارد بلکه بسیار هم مطلوب است، و موجب شکوفائی استعدادها و خلاقیت ذوقها می‌شود.

او نیز فوائد و تعلیقات و کتابها و تألیفات دارد. از جمله ترجمه نهج‌الحق علامه حلی به فارسی در امامت است که برای پادشاه عصر شاه سلیمان صفوی نوشته است، و مائده سلیمانیه که آن را نیز برای پادشاه مذکور به فارسی دربارهٔ خوردنیها و نوشیدنیها و آنچه مناسب آنهاست، نوشته است.»[1]

میرعبدالحسین خاتون‌آبادی شاگرد او در چند جای وقایع‌السنین که آن را در سال ۱۰۹۷ نوشته است، از وی نام برده و شخصیت علمی و جایگاه والای او را شناسانده است: نخست در وقایع ۱۰۱۶ می‌نویسد: «سال هزار و شانزدهم ولادت استاد الفضلاء و استناد الاجلاّ من العلماء الراقی اعلی درجات الفضل و العلم و الکمال واسنی مراتب العز و المنعة والجلال، الذی لایشق غباره فی الفطانه والدرایة، المستغنی بکمال فضله و براعته عن الاطراء فی القابه المنیعة واوصافه الشریفه، آقا حسین خوانساری دام میامن فیوضاته، در هزار و شانزده، مُدّ فی عمره ورزق الوری میامن برکاته، و کنت قد قرأت علیه فی الفقه و الحدیث، زید عزه».

میر عبدالحسین در فقه و حدیث شاگرد آقاحسین خونساری فیلسوف و فقیه و متکلم نامی بوده است. او وفات استادش را در دو جای وقایع‌السنین می‌نگارد. هر دو مورد در وقایع سال ۱۰۹۸ سال فوت اوست: «فوت علامة العلماء و استاد الفضلاء آقاحسین خونساری در غرّهٔ[2] رجب هذه السنة». «در شب سه‌شنبه غرّهٔ شهر رجب سنهٔ مزبوره علامة العلماء دانشمندی که در میدان دانشمندی قصب السبق از مشاهیر فضلای روزگار چون ابوعلی (سینا) و امثاله ربوده بود، اعنی جناب آقاحسین خوانساری قدس الله روحه فوت شد.

تاریخ فوت آقاحسین خلدک الحق جنات النعیم، از سیدنجفی، ولادتش هزار و هفده (۱۰۱۷)، تصانیف او مشهور و معروف است. حاشیه بر حاشیه قدیم (جلال الدین دوانی)، و حاشیهٔ اشارات و قدری از شرح دروس و غیره».

شاگردش میرمحمد صالح خاتون‌آبادی داماد علامه مجلسی در حدائق المقربین چنان استاد عظیم‌الشأن خود را وصف کرده است که ما را از هر سخن دیگری پیرامون وی در این اجمال بی نیاز می‌گرداند.

می‌نویسد: «آقا حسین خونساری قدس الله روحه که استاد فضلای عصر خود بود، و علمای این عصر و عصر قبل از این عصر اکثر بی واسطه یا با واسطه شاگرد او بودند. بلکه به شاگردی او تفاخر می‌نمودند، و این حقیر قریب به مدت بیست سال در خدمت او تلمذ نمودم، و

۱. ریاض العلماء، ج ۲ ص ۵۷ تا ۶۰.
۲. اول.

حاشیه قدیم و شرح اشارات و شفا و شرح مختصر اصول و شرح لمعه در خدمت او خواندم.

و فضل و کمال آن بزرگوار وحدّت ذهن و استقامت سلیقه آن عالی مقدار به مرتبه‌ای بود که احدی را از افاضل و اماثل و اقاصی و ادانی به حال شک و شبهه و سخنی در آن نبود، و متقدمان و متأخران حکما و متکلمان هیچ یک در مرتبه جلیله و منزلت نبیلهٔ او نبودند.

و اکثر اوقات شریف آن بزرگوار اگر چه صرف کتب حکمی شده بود، و بر حاشیهٔ قدیم، و اشارات و شفا هر یک حواشی و تعلیقات نوشته، لیکن آثار عظیمهٔ دینی بر این مؤلفات مترتب است.

زیرا که اصول مسلمهٔ حکما و قوانین مقررهٔ فلاسفه که از زمان ارسطو که معلم ثانی و شیخ ابوعلی که معلم ثالث است تا این ازمنه مسلم بوده، و اکثر آنها مخالف ظواهر آیات و اخبار و معتقدات علمای دین‌دار است، و اذعان به آنها موجب ضلالت و مورث غوایت و سوء عاقبت است، همه را در تعلیقات و حواشی خود ابطال و تزییف نموده، و تا زمان او احدی این کار نکرده، زیرا که تا کسی را رتبه‌ای مانند رتبهٔ جلیله او نباشد بر تزییف آن اصول و قدح در دلائل آنها قادر نیست.

و بالجمله حقوق آن رئیس حکما و متکلمین بر اهل دین مبین عظیم است، و به برکت مصنفات او تا روز قیامت اهل علمی که طالب حق و سلیقه مستقیم داشته باشد، از ضلالت و گمراهی محفوظ و محروس می‌باشند، و همهٔ این برکات و مثوبات به روح مقدس او عاید می‌گردد.

و از جمله مؤلفات او شرح دروس (شهید اول) است که از اول حال که علمای سلف کتب استدلالی تألیف نموده‌اند تا عصر او کسی چنین کتابی به این دقت و تحقیق و تتبع ننوشته است. و اگر چه این کتاب مقصور است بر کتاب طهارت، و لیکن اکثر ضوابط و قواعد اصولی که در اجتهاد ضرور است در این کتاب به تقریب مذکور ساخته، و بر وجه اتم و اکمل تحقیق نموده و بعد از ملاحظه آن تحقیقات کار بر مجتهد در سایر فنون دینی و مباحث فقهی آسان می‌شود. شکر الله مساعیه الجمیله و اسکنه فی اعلی منازل الجنه، و او در اواخر سال هزار و نود و نه به اعلای درجات بهشت شتافت، و تاریخ وفات او اینست: ادخل جنتی»[1].

۱. «ادخل جنتی» مطابق است با ۱۰۹۸ به «نود و نه»، و این با نقل میرعبدالحسین خاتون‌آبادی که اهل تاریخ بوده، و ده سال پیش از میرمحمد صالح فقیه و شیخ الاسلام از دنیا رفته است هم مطابق می‌باشد. پس وفات آقاحسین همان اول رجب سال ۱۰۹۸ صحیح است نه اواخر سال ۱۰۹۹. در مصرع: «امروز ملائکه گفتند یا حسین» که با ۱۰۹۹ مطابق است هم مسامحه‌ای به عمل آمده و باید همان ۱۰۹۸ باشد. مخصوصاً که در جامع الرواة اردبیلی هم اول رجب ۱۰۹۸ ضبط شده و این هم تأیید دیگری است.

فقیه بزرگ شیخ اسدالله کاظمی در آغاز کتابش مقابس الانوار او را بدین گونه می‌ستاید:
شیخ اعظم اکمل اجلّ افضل علامة العلماء العاملین، و نادرة الفضلاء الکاملین، ملاذ الفقهاء الماهرین، قدوة الا تقیاء الفائزین، زبدة الحکماء والمتکلمین، نسخهٔ اساتید متبحرین، مستخرج گنجینه های حقایق و دقائق معانی که فضائل و فواضل او در آفاق نزد دور و نزدیک و عالی و دانی مشهور است، سرور و سرآمد ما، آقا حسین بن جمال الدین محمد خونساری اصفهانی، صاحب کتاب مشارق الشموس فی شرح الدروس و ... استاد اعظم ما (شیخ جعفر کاشف الغطاء پدر زن وی) از او به استاد الکل فی الکل تعبیر می‌نمود، و همینطور هم بود[1]

میرزا محمد تنکابنی فقیه ساده‌دل که هرچه را خوانده و شنیده است بدون توجه به صحت و سقم آن و تطبیق با واقع در قصص العلما آورده است. دو مطلب را در بارهٔ آقا حسین نقل کرده که از میان مطالب منقوله در اینجا می‌آوریم. اول این که می‌نویسد: آقاحسین در ابتداء کار مشغول به علم حکمت شد و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود. شبی با فقیهی به جائی مهمانی رفتند، در وقت خواب برای فقیه رختخواب آوردند ولی برای آقاحسین چیزی نیاوردند. فقیه به آقاحسین گفت: تو هیولی را به زیر بینداز و صورت را بالایش بیفکن و به خواب! فردای آن روز آقاحسین به خدمت آقامحمد باقر محقق سبزواری صاحب ذخیره رفت و مدت دوازده سال در علم منقول نزد وی تلمذ نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز به حبالهٔ نکاح درآورد، و آقاجمال از دختر او تولد یافت، و چون در معقول و منقول تدریس می‌کردند لذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند.[2]

به نظر می‌رسد مطلب همین‌طور باشد، و همین توغّل در معقول و فلسفه بوده که شاگردش علامه مجلسی را آن‌طور از فلسفه متنفر ساخته بود که بدان گونه رو به منقول و حدیث آورد. البته باز در اینجا میرزا محمد اشتباه کرده و خواهر آقاحسین را دختر او دانسته است.

دیگر این که در شرح حال ملاخلیل قزوینی می‌نویسد او معتقد بود که شکل اول (در منطق) نتیجه نمی‌دهد، زیرا مستلزم دور است، چون نتیجه موقوف بر کبری است و کبری هم موقوف بر نتیجه و دور باطل است، پس شکل اول باطل است. بنابراین استدلال به شکل اول در هر مقامی باطل می‌باشد.

این اشکال را شیخ ابوسعید به شیخ الرئیس ابوعلی سینا کرده و برایش فرستاده است که شما استدلالیان باید هر مطلبی را به یکی از اشکال اربعه تمام کنید، و تمامیت ثلاثه موقوف بر

۱. مقابس الانوار، ص ۱۷.
۲. قصص العلماء، ص ۲۶۵.

تمامیت شکل اول است، چه آن سه شکل باید بـه شکل اول تمام شود و شکـل اول مستلزم دور است، و هر دلیلی تا به شکل اول درنیاید تمام نخواهد بود، حال آن که شما می‌گوئید شکل اول بدیهی الانتاج است. چون این شبهه به شیخ الرئیس رسید در جواب نوشت که دور به اجمال و تفصیل مندفع است، چه جهت دور مختلف است، زیرا که کبری موقوف است بر نتیجهٔ اجمالاً و نتیجه موقوف است بر کبری مفصلاً.

چون ایراد ملاخلیل بـه سمع علماء اصفهـان رسید مانند آقاحسین و امثال او، در مقام تخطئه و انکار ملاخلیل برآمدند، وقتی ملاخلیل انکار آنها را شنید روانهٔ اصفهان شد که با ایشان در این باب مجادله نماید.

پس وارد مدرسه‌ای شد که آقاحسیـن در آنجا تـدریس می‌کـرد، و آقاحسین در اندرون خـانه بود. ملامیرزای شیـروانی در مدرسه بود و نزد آقاحسین درس می‌خواند. اتفـاقاً ملاخلیل به حجرهٔ ملامیرزا وارد شد. مـلامیرزا از کیـفیت احـوال او استفسار نـمود، در جواب گـفت که من ملاخلیل قـزوینـی می‌باشم و شنیدم کـه آقاحسین در این مسئله به من ایراد گرفته آمـده‌ام تا با او مناظره کنم.

ملامیرزا گفت شمـا بگوئید چرا در شکـل اول صغری و کبری مستـلزم نتیجه نیستـند؟ ملاخلیل گـفت برای این که دور لازم می‌آید و دور باطل است، پس شکل اول باطل خواهد بود. ملامیرزا گفت که هـمین دلیل شما شکل اول است، و مشتمل است بر صغری و کبری و نتیجه، و تو صغری و کبری را مستلزم نتیجه نمی‌دانی، پس دلیل و اعتقاد تو درست نیست. ملاخلیل صبر نکرد که آقاحسین بیرون آید بلکه برخاست و بر مرکب خود سوار شد و به قزوین بازگشت.[1]

اگر هم این مطلـب بدین گونه درسـت نباشد، ولی باز بوئی از واقعیت دارد. زیرا در بیان تـألیفات آقاحسیـن و مـلامیرزا و دیگران مـی‌بـینیم که در جواب فاضل قزوینی که هـمین ملاخلیل است رساله‌ها نوشتـه‌اند. همین مباحـث نیز خود دلیل است کـه در آن زمان در حوزه اصفهان چه مباحثی مطرح بوده، و هـمینها نیـز انـگیزه علامه مجلسـی در تغییر روش و وازدگی از مبـاحـث فلسفی شده است.

مؤلف روضات الجنات که همشهری محقق خونساری و مانند او ساکن اصفهان بوده است، شرح حال این بـزرگمرد خـونسار و اصفهان را به تفصـیل نگاشته و مطالـب ارزنده ارائه داده است کـه در ایـنجا گزیده آن مـنظور مـی‌گردد: شهر خونسـار واقـع در چـهار فرسخی گـلـپایگان میان

۱. قصص العلما ص ۲٦٤.

کوه‌های بلند است. طول آن زاید بر دو فرسخ و عرض آن به ده یک آن نمی‌رسد[1]. مردم آن در درک مسائل علمی بسیار باهوش هستند، عسل و گز انگبین آن فراوان، میوه‌های آن بسیار و کمتر در جایی دیگر به خوبی آن پیدا می‌شود. آب و هوای خونسار و زیبائی شهر ضرب المثل می‌باشد، چنانکه یکی از شعرای خونسار گفته است:

سه فرسخ در سه فرسخ لاله‌زار است　　بهشت روی دنیا خونسار است

محقق خونساری قبل از بلوغ برای تحصیل علم و حکمیت و معارف به اصفهان آمد و در مدرسه خواجه مَلِک واقع در جنب مسجد شیخ لطف‌الله اقامت گزید و مشغول تحصیل شد تا این که به جائی رسید که او را استاد الکل فی الکل خواندند. نقل شده که در اوائل امر وقتی در مدرسه بود یک زمستان بر او گذشت که قادر نبود خود را گرم نگاه دارد. ناچار لحاف کهنه‌ای به خود می‌پیچید و دور حجره می‌گردید تا بدان وسیله گرم شود، ولی بعد از آن که به مقام عالی علم و کمال رسید، روزی شاه‌سلیمان صفوی جُبّه زربفت خود را که چشم روزگار مانند آن را ندیده بود برای او فرستاد، و از او معذرت خواست که این لایق شأن شما نیست، امید است عفو فرمائید و این هدیه را قبول نمائید. بلکه نقل شده که سلطان مذکور در بعضی از سفرهای خود از محقق مذکور خواست که در مجلس سلطانی به نیابت او بنشیند و به امر رعایا رسیدگی نماید، و ایشان هم قبول نمود، والله العالم.

صاحب مناقب الفضلا[2] از وی با این عبارات یاد کرده است: «از جمله علمای بزرگ اصفهان علامهٔ فهامه، محقق مدقق، سرآمد دانشمندان در قرون و ادوار، و مفخر فضلا در شهرها و کشورها، استاد حکما و متکلمین، مربی فقها و محدثین، پایگاه افاضل زمان، و مرجع فضلا در تمامی احیان، اکمل المتبحرین وافضل المتقدمین و المتأخرین کسی که آوازهٔ فضلش در شرق و غرب طنین افکنده، مولای موثق عدل: آقا حسین که خدایش در بلندای فردوس برین جای دهد.»

شرح دروس او کتاب بزرگی است موسوم به مشارق الشموس فی شرح الدروس، مانند آن در کثرت تحقیق وجودت استدلال و حسن بیان و تفصیل مطالب و اشتمال بر اغلب قواعد اصولی و ضوابط اجتهادی نوشته نشده است.

از جملهٔ شاگردان بزرگ و دانشمندان تلامیذ او فرزندان محقق وی آقاجمال الدین محمد

۱. یعنی زمان مؤلف روضات الجنات متوفای سال ۱۳۱۳ هـ ق.

۲. «مناقب الفضلا» هنوز چاپ نشده، نسخه خطی آن در اختیار صاحب روضات و محدث نوری بوده است. مؤلف آن میرمحمد حسین خاتون‌آبادی فرزند دانشمند میرمحمد صالح خاتون‌آبادی مؤلف «حدائق المقربین» و نوهٔ علامه مجلسی، متوفی بسال ۱۱۴۵ است.

و آقا رضی الدین محمد، میر محمد صالح خاتون‌آبادی داماد علامه مجلسی، مدقق شیروانی صاحب حاشیه معالم، شیخ جعفر قاضی، سید نعمت الله جزائری، ملامحمد بن عبدالفتاح تنکابنی معروف به سراب، ملاعلیرضا شیرزای مشهور به تجلی دانشمند شاعر که مؤلف ریاض العلماء می‌گوید: نخست نزد محقق خونساری درس خواند، سپس به هند رفت، آنگاه به ایران بازگشت و کارش در اصفهان بالا گرفت و نزد شاه سلطان‌حسین جایگاه والا یافت تا این که مدرس مدرسهٔ مادر شاه شد، سپس استعفا داد و گوشه گیری اختیار کرد.

آنگاه به حج رفت و آن سفر هم ماجرائی طولانی دارد، و از آن پس به شیراز بازگشت و اندک مدتی زیست تا در سال ۱۰۸۵ درگذشت. از مؤلفات او کتابی به فارسی در منع از نماز جمعه در حال غیبت، و در آخر آن ملحقاتی در رد رسالهٔ فارسی ملامحمد باقر خراسانی در وجوب عینی نماز جمعه. ملامحمد گیلانی معروف به ملامحمد سراب در رساله‌ای به زبان فارسی، رسالهٔ ملاعلیرضا را جوابی محکم داد، و دیگر تفسیر قرآن به فارسی و دیوان شعر به فارسی که لطیف است، و رساله‌ای نیز به فارسی در امامت به نام سفینة النجاة و غیرذلک.[۱]

نیز از جمله شاگردان محقق خونساری سید آمیرزا فخرالدین مشهدی خراسانی، فاضل متکلم حکیم شاگرد ملاشمس الدین محمد گیلانی مشهدی، و قاضی سلطان محمود شیرازی فقیه، و مؤلف حاشیه شرح لمعه، و رساله‌ای در تفسیر سورهٔ حمد، و شرح رساله قوشچی در هیئت، و شرح کافیه ابن حاجب به فارسی، و رساله‌ای در تاریخ وفیات علما، و فوائد و تعلیقات متفرقه دیگر.

صاحب امل الآمل از محقق خونساری روایت می‌کند، اجازهٔ او را دیده‌ام که در آن به سخنی کوتاه در بارهٔ وی اکتفا شده است.

محقق خونساری در منقول شاگرد ملامحمد تقی مجلسی و از وی اجازه‌ای دارد. نسخه اصل آن بخط مبارک مجلسی در نزد من است. مجلسی در این اجازه چنان آقا حسین را ستوده است که از هیچ استاد اجازه سابقه ندارد. استاد دیگرش در منقول که از قرار مسموع وارد بر او شده و با خواهر وی ازدواج کرد، یعنی علامه سبزواری بوده است، ولی او در آن وقت بیشترین تعلیم و تعلمش را انجام داده بود.

اما در معقول شاگرد حکیم ماهر میرابوالقاسم فندرسکی، منسوب به فندرسک از نواحی استرآباد، بود. و نیز از تلامذهٔ فاضل محدث ملاحیدر بن محمد خونساری صاحب زبدة التصانیف به فارسی در اصول و فروع دیانات، و رسالهٔ مضی الاعیان در استخراج اسامی اهلبیت از قرآن، چنانکه

۱. ریاض العلماء، ج ٤ ص ۹۵.

صاحب ریاض استظهار کرده است.

محقق خونساری انشاء های فاخروسخنان زیبائی دارد که بسیاری از آنها موجود است. یکی از افراد مورد اعتماد اهل تاریخ گفته است: روزی یکی از ظرفا از وی پرسید: راست است که می‌گویند مردم خونسار به خرس می‌گویند: صاحب؟ آقاحسین گفت: بله صاحب!

همچنین می‌گویندروزی باصاحب ذخیره (محقق سبزواری) درکوچه ای راه می‌رفتند. دیدند شخصی خرس مرده‌ای را بار خری کرده است. صاحب ذخیره گفت: خرس خونسار است؟ محقق خونساری فوراً جواب داد: آری مرده ما را سوار خر شما کرده‌اند!![1].

این لطیفه شبیه چیزیی است که راغب اصفهانی[2] در محاضرات نقل می‌کند که کسی از شعار فقیه در اصفهان پرسید: دروازهٔ الاغها کجاست؟ شعار فقیه جواب داد از هر دری می‌خواهی وارد شو که همگی دروازهٔ الاغ است!

از جمله اشعار محقق خونساری این دو بیت است که موثقین نقل کرده‌اند:

ای باد صبا طرب فزا می‌آئی　　از طرف کدامین کف پا می‌آئی
از کوی که برخاسته‌ای راست بگو　　ای گرد به چشم آشنا می‌آئی

در جایی دیده‌ام که محقق خونساری در تیزهوشی و نکته‌سنجی و حضور ذهن و سرعت انتقال چنان بود که برای فهم مطلب نیاز به فکر کردن نداشت، بلکه در درس بدون مقدمه سخن می‌گفت. هنگام درس گفتن هم کتاب به دست نمی‌گرفت. در مجالس جز به اندازهٔ ضرورت صحبت نمی‌کرد. و هنگامی لب به سخن می‌گشود که کسی نتواند آن رانابجا بداند.

او کمتر مطالعه می‌کرد[3] و کمتر به کتب علماء هرفن نظر می‌دوخت. با این حال وقتی تدریس می‌کرد یا جواب می‌داد چنان بود که گوئی با دو چشم مطلب را می‌بیند، از بس که تمام توجهش به مقصود بود.

سنگ مزار آقاحسین از یشم قیمتی و مرتفع بوده است، افاغنه ملعون در ایام غلبه بر

۱. می‌دانیم که خرسِ خونسار، و خرِ خراسانی معروف و ضرب‌المثل است.

۲. ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل اصفهانی شافعی مشهور به راغب اصفهانی استاد لغت و عربیت و حدیث و شعر و ادب، کتابهای گرانقدر «مفردات» در شناخت لغات قرآن مجید، و «الذریعه» در اخلاق و «محاضرات» در متفرقات از اوست، از دانشمندان بزرگ سدهٔ ششم هجری است. این ابیات از اوست:

ز صد هزار محمد که در جهان آید　　یکی بمنزلت وجاه مصطفی نشود
وگر چه عرصه عالم پر از علی گردد　　یکی به علم و شجاعت چومرتضی نشود

۳. یکی از فضلای حوزه علمیه قم نقل می‌کرد خادم مرحوم آیت الله سید محمد تقی خونساری از مراجع قم گفته بود: «آقا برای درس چندان مطالعه نمی‌کند. قبل از بیرون رفتن از خانه کتابی به دست می‌گیرد و روی پله می‌نشیند و لحظه‌ای نگاه می‌کند و می‌رود»! با این که در معقول و منقول از فحول علما بود.

اصفهان آن را شکستند، بعدها بر روی قبراو وفرزندش آقاجمال سنگ مرمرین قرار دادند. مزار او درمیان آن همه قبور علماء بیشترین زوار و ازدحام را دارد. گوئی این هم از برکات مرقد همنامش حسین مظلوم است که دلها را متوجه او نموده است. به این معنی اشاره نموده است یکی از شعرای عصر وی در تاریخ وفاتش: امروز هم ملائکه گفتند یا حسین! (۱۰۹۹).[۱]

ملاخلیل قزوینی

ملاخلیل بن غازی قزوینی از دانشمندان بنام معاصر علامه مجلسی است. او تحصیلات خود را در اصفهان گذرانیده و فارغ التحصیل آن شهر عالم پرور و دانش گستر بوده است.

شیخ حرّ عاملی معاصر وی که شیخ الاسلام مشهد مقدس بوده و کتابش امل الآمل را در ۱۰۹۷ تألیف کرده است یعنی ۸ سال بعد از رحلت ملاخلیل در ۱۰۸۹، ازاین معاصربزرگ خود بدین گونه یاد می‌کند: «مولای جلیل خلیل بن غازی قزوینی، دانشمند علامه حکیم متکلم محقق مدقق فقیه محدث ثقة موثق، جامع فضائل و ماهر در علوم و فنون، از معاصرین است. اوراست تصنیفاتی که از جمله شرح کافی به فارسی، و شرح عربی آن، و شرح عدة (شیخ طوسی) در اصول، و رساله الجمعه، و حاشیهٔ مجمع البیان، و رساله نجفیه، و رسالهٔ قمیّه، و المجمل در نحو[۲] و رموز التفاسیر الواقعة فی الکافی والروضه، وغیر ذلک.

من او را در سفر حج اول[۳] در مکه دیدم که مجاور و مشغول تألیف حاشیهٔ مجمع البیان بود. در سال ۱۰۸۹ وفات یافت. صاحب سلافه از وی نام برده و ستایش بلیغ نموده و بعضی از مؤلفاتش را ذکر کرده است.[۴]

مؤلف جامع الرواة معاصر دیگر او از وی بدین‌سان یاد می‌کند: «خلیل بن غازی قزوینی ملقب به برهان العلماء، دانشمندی بزرگوار و بلند جایگاه و دارای منزلتی والا از سرشناسان طائفه امامیه و ثقات و اثبات و اعیان آنهاست. جلالت و عظمت شأن و بلندی رتبه و وثاقت و عدالت و امانت او مشهورتر از آنست که ذکر شود، و بالا تر از آنست که عبارت آن را در برگیرد.

او از علمای اخباری و عالم به علوم عقلی و نقلی بود. علوم و اخبار را از شیخ الاسلام

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۴۹ تا ۳۵۸.

۲. مؤلف روضات می‌گوید: گمان می‌کنم این کتاب از خلیل بن احمد عروضی است و با نام وی مشتبه شده باشد. ولی در ترجمه ملامحمد مهدی قزوینی به گفته شیخ حر عاملی در امل یکی از تألیفات وی شرح المجمل ملاخلیل قزوینی است.

۳. سفر اول حج شیخ حر عاملی در سال ۱۰۵۷ بوده است.

۴. امل الآمل، ج ۲ ص ۱۱۲، و سلافة العصر ص ۴۹۱.

والمسلمین شیخ بهاءالدین عاملی قدس الله روحه اخذ کرد، و بعد از شمارش چند کتابش می‌گوید در ۱۰۰۱ متولد و در ۱۰۸۹ وفات یافت». [1]

میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی شاگرد علامه مجلسی، همعصر دیگر وی می‌نویسد: **مولای** بزرگ بزرگوار خلیل بن غازی، دانشمند فاضل متکلم اصولی جامع، دقیق النظر، قویّ الفکر، از بزرگان دانشمندان عصر، و کامل‌ترین مفخر فضلا روزگار ماست !

میرزا عبدالله شش صفحه را اختصاص به شرح حال او داده که بیش از همه معاصران است. در این جا گزیده آن ذکر می‌شود: وی نزد جمعی از علما درس خوانده، و گروهی از فضلا هم نزد او درس گرفته‌اند. در آغاز کار نزد شیخ بهائی و میرداماد و امثال اینان به تحصیل پرداخت. و از جمله استادان او حاج ملامحمود رنانی، و حاج ملاحسین یزدی است که حاشیه قدیمه جلال الدین دوانی بر شرح جدید تجرید[2] را در مشهد مقدس رضوی نزد وی خوانده است. او در تحصیل نزد این دو استاد با وزیر خلیفه سلطان همدرس بود.

او در نزد سلاطین عصر و امرا و وزراء و سایر مردم بزرگ می‌نمود. در زمان وزارت خلیفه سلطان که هنوز به سی سالگی نرسیده بود، تولیت آستانهٔ حضرت عبدالعظیم و تدریس در آنجا به وی تفویض، سپس به خاطر داستانی طولانی معزول شد، و تدریس آنجا به مولی نظام‌الدین شاگرد شیخ بهائی واگذار گردید. او سپس به مکه رفت و از آنجا برگشت و در قزوین سکونت ورزید. او با حکام تهران و قزوین داستانها دارد.

ملاخلیل از علمائی بود که خواندن نماز جمعه را حرام می‌دانست، و می‌گفت: نباید در زمان غیبت امام زمان برگزار شود، و سخت از آن جلوگیری می‌کرد. بعلاوه از جملهٔ علمای اخباری سرسخت بود که اجتهاد را تخطئه می‌کرد، همچنین از مخالفان پر و پاقرص صوفیه و حکما بود، و بی نهایت به آنها بد می‌گفت، و نیز اقوال منجمین و اطبا را مردود می‌دانست!

او رحمت الله علیه در مسائل اصول اعتقادی و فروع فقهی آرای مخصوص به خود داشت. بیشتر آنها خالی از تعجب و غرابت نیست. در بعضی از آن مسائل پیرو معتزله بود که از جمله قول به ثبوت معدومات است!

از آرای عجیب او این بود که تمام کتاب کافی به نظر امام زمان علیه السلام رسیده و مورد تحسین حضرت واقع شده است، و می‌گفت هر جا در کافی می‌گوید «رُوِیَ» بدون واسطه از امام زمان رسیده است! و این که تمامی اخبار کافی درست است و واجب است بر طبق آن عمل

۱. جامع الرواات، ج ۱ ص ۲۹۸.

۲. شرح ملاعلی قوشچی بر تجرید العقاید خواجه نصیرالدین طوسی، قوشچی در سال ۸۷۹ و خواجه در ۶۷۲ درگذشته‌اند.

شود، تا جائی که می‌گفت خبری راجع به تقیه و نظیر آن، در آن نیست، و روضه کافی از کلینی نیست، بلکه از ابن ادریس است.[1]

تولداودرماه رمضان سال ۱۰۰۱ در شهر قزوین روی داده، و هم در قزوین وفات یافت، و در سال ۱۰۸۹ در مدرسه معروف خودش دفن شد. من در زمان حیاتش توفیق نیافتم او را ببینم، ولی بعد از وفاتش به زیارتش رفتم.

برادر علامه‌ام او را در قزوین ملاقات کرده بود، و علم و فضلش را بسیار می‌ستود، بلکه بر علمای عصر ترجیح می‌داد.

او شاگردان بسیاری دارد، بعضی از آنها را جداگانه شناسانده‌ایم، ولی بعضی ترجمه مستقل ندارند، از اینان حاج ملا بابابــن محمد صالح قزوینی فاضل عالم متکلم معاصر، و دیگر برادرش ملامحمد باقر (بن غازی) قزوینی مقدس صالح معاصر، و آقا رضی قزوینی (صاحب ضیافة الاخوان)، و امیر معصوم قزوینی، و ملامحمد صالح قزوینی معروف به روغنی، و حاج ملاعلی اصغر قزوینی، و ملامیرزا محمدتبریزی معروف به مجذوب، و ملامحمد کاظم طالقانی، و سید محمد مؤمن بن میرمحمد زمان طالقانی قزوینی معاصر، و ملامحمد یوسف بن پهلوان صفر قزوینی ساکن اصفهان است که شاگرد استاد محقق (آقا حسین خونساری) نیز بود.

او همچنین فرزندان دانشمندی دارد که از آنهاست: ملااحمد بن خلیل قزوینی که دانشمندی فاضل و محقق بود و حاشیهٔ بر حاشیهٔ عدة الاصول پدرش دارد و سال ۱۰۸۳ در حیات پدرش فوت شد، و دیگر ملاابوذر بن خلیل که فاضل و عالم بود، و او نیز در زمان پدرش سال ۱۰۸٤ درگذشت، و دیگر ملاسلمان معاصر و فقه الله است، و او نیز مانند پدرش قائل به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت بود، بلکه قول به حرمت را بیشتر می‌دانست و رساله طولانی هم در این خصوص دارد. شیخ معاصر (حر عاملی) در امل الآمل راجع به او می‌نویسد: در سفر سوم حج[2] که از راه دریا می‌رفتم با او همراه بودم، دانشمندی فاضل و جلیل القدر بود، رساله‌ای در مناسک حج دارد، من (مؤلف ریاض العلما) هم با آنها در همان سال همراه بودم.

این که شیخ حر در بارهٔ ملاخلیل گفته است «حکیم» و «فقیه» باید با قید احتیاط تلقی شود ــ زیرا میان او و حکما و فقهای اصولی ضدیت بود. عمر او به نود رسیده بود[3]. در

۱. قطعاً درست نیست و سخن ملاخلیل ناشی از طرز فکر و سادگی او بوده است، و این که گفته‌اند امام فرمود: «الکاف لشیعتنا» هم اصلی ندارد. دلیل آن هم محتوای کتاب کافی است که تمام نیازهای دینی و اعتقادی شیعه را برطرف نمی‌کند و کافی نیست، و مانند هر کتاب دیگری دارای غث و ثمین است.

۲. تاریخ سوم حج وی در دست نیست.

۳. او متولد ۱۰۰۱ و متوفای ۱۰۸۹، پس ۸۸ ساله بوده است.

اواخرعمرهم چشمش نابینا شد...»[1].

مؤلف روضات الجنات می‌نویسد: «به نظر من او کج سلیقه بوده، مخصوصاً در فهم عبارات ائمه و علمای شیعه، و نیز در ترجمه‌های فارسی که داشته با همه مهارتی که در لغت و رعایت قوانین عربیت دارد، او در تفسیر و شرح بخشی از روایات قطعاً دچار اشتباه شده است. او همچنین روش اهل حکمت و عرفان و اطبا و منجمین را تخطئه می‌کرد.

سپس تنافر میان او و ملامحمد طاهر قمی را که صاحب ریاض العلما اشاره دارد، بدین گونه توضیح می‌دهد: میان او و ملامحمد طاهر قمی فاضل مروج رسائل بدی مبادله شده است که به منافرت زشتی انجامید. زیرا او نخست رساله‌ای به فارسی راجع به تحریم نماز جمعه نوشت و همه را به باد انتقاد گرفت. ملامحمد طاهر قمی به سختی طی رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه آن را رد کرد، و سخت او را مورد نکوهش قرار داد. ملاخلیل دوباره رساله‌ای نوشت که حالت میانه‌روی داشت، ملامحمد طاهر هم در رد آن رساله‌ای نوشت، بارسوم ملاخلیل رسالهٔ دیگری در این زمینه نوشت و در آن عذرخواسته بود که شاید من در استنباط اخبار نتوانسته‌ام وجوب یا استحباب نماز جمعه را کشف کنم، و من نخواسته‌ام همهٔ قائلین به وجوب را به طور مطلق فاسق بدانم.

مرحوم سید محمد باقر شفتی نقل می‌کرد که ملاخلیل قائل به حرمت استعمال دخانیات بود، و در این باره پافشاری داشت. او در این باره رساله‌ای نوشت و سعی بلیغ به عمل آورده بود که موضوع را کاملاً مدلل دارد، و جای سخن برای کسی باقی نگذارد. سپس آن را داد بخط خوب نوشتند و در جلد ظریفی صحافی کردند، و از آن پس در پارچهٔ مرغوبی پیچید، و برای علامه مجلسی به اصفهان فرستاد، شاید با مطالعه آن قلیـــان را ترک کند! زیراعلامه مجلسی در کشیدن قلیان افراط می‌کرد، تا جائی که نقل کرده‌اند که در منبر هم قلیان می‌کشید![2]

وقتی کتاب را با آن کیفیت به مجلسی رساندند، و او بر مضمون آن مطلع شد، روکش جلد تیماجی آن را درآورد و پر از تنباکو کرد، و برای ملاخلیل پس فرستاد، یعنی من آن را خواندم و چیزی به نظرم نرسید، جز این که دیدم روکش جلد کتاب جا دارد، و آن را پر از تنباکو

۱. ریاض العلماء، ج ۲ ص ۲۶۱ تا ۲۶۶.

۲. فکر کنید علامه مجلسی با آن بیان خوش و علم و اطلاع وسیع، و فصاحت و بلاغتی که داشته در منبر بنشیند و در حال کشیدن قلیانی که اصفهانی جماعت چاق می‌کنند ولابد با آن نی پیچ هم، ساعتها با لهجه شیرین اصفهانی سخن بگوید و موعظه کند، آیا دیگر کسی خسته می‌شود؟ آیا دامادش میرمحمد صالح خاتون‌آبادی که می‌گوید هم اکنون پنج سال است که او وفات یافته و دیگر از آن مجلس‌ها خبری نیست سخن بجا نگفته است؟!

کردم تا در مقابل زحمتی که در تألیف این کتاب کشیده‌اید برای شما بفرستم.[1]

نیز نقل می‌کنند که میان ملاخلیل و ملامحسن فیض صاحب وافی هم در مسئله ای منافرتی پدید آمد. مدتها بعد متوجه شد که نظرش درست نبوده است. پس پیاده از قزوین برای عذرخواهی از فیض رهسپار کاشان شد. همین که به در خانه فیض رسید از پشت در صدا زد یا محسن قد اتاک المسیئی !. ملامحسن صدای او را شنید، در را گشود، و یکدیگر را سخت در آغوش گرفتند. پس از آن در شهر چندان درنگ نکرد مبادا در اخلاصش نسبت به علت آمدن به کاشان و عذرخواهی از فیض خللی وارد شود.

کتاب شرح فارسی او بر کافی به نام صافی که در آن تمامی ابواب اصول و فروع کافی را در مدت بیست سال مانند تألیف خود کافی، شرح کرده است، به سفارش شاه عباس ثانی انجام گرفته است، و شرح عربی کافی که به اشاره وزیر خلیفه سلطان نوشته و از ابواب طهارت تجاوز نکرده سرشار از تحقیقات و تدقیقات است. شرح عدة الاصول او هم در دو جلد است که معروف به حاشیه اول و دوم است، در بین تألیف آن دو هم حاشیهٔ دیگری نوشت که مشتمل بر مسائل کمیابی از فقه و اصول است.

شاگردش ملاعلی اصغر بن محمد یوسف قزوینی مؤلف کتاب المقالات الخمس در مراسم و اعمال است، و پسرش ملاسلمان مناسک حج را به نام شاه سلیمان صفوی نوشته است...»[2]

محدث متتبع بزرگوار حاج شیخ عباس قمی در پایان شرح حال ملاخلیل می‌نویسد: «بدان که در قزوین جمعی از علما بوده‌اند مسمی به ملاخلیل که گاهی بهم مشتبه می‌شوند: یکی ملاخلیل بن محمد زمان قزوینی صاحب رساله اثبات حدوث الاراده با برهان العقلی، و دیگر ملاخلیل بن حاج بابا قزوینی معروف به زرکش، و دیگر آقا خلیل بن محمد اشرف قائنی اصفهانی ساکن در قزوین شارح رسالهٔ امام هادی علیه‌السلام در ابطال جبر و تفویض، و نسب داده شده به هر یک از این سه نفر شرح حدیث عمران صابی. سپس می‌نویسد: فقیر گوید که رساله امام هادی علیه‌السلام در ابطال جبر و تفویض همان است که علامه مجلسی در باب دوم جلد سیم (سوم) بحارالانوار ایراد فرموده، و حدیث عمران صابی را در مجلد توحید بحار آورده است.»[3]

به گفته میرعبدالحسین خاتون‌آبادی ملاخلیل شرح اصول کافی را در سال ۱۰۶۶ آغاز نموده

۱. مخالفت و موافقت این مجتهد راجع به تنباکو مربوط به حکم شرعی آن بوده است، وگرنه زیان جسمی و مالی آن امروز بر کسی پوشیده نیست، که همان نیز از ادلهٔ مخالفین بوده و می‌باشد. شاید این که نوشته‌اند مجلسی علیل و بیمار بوده در همین افراط در استعمال تنباکو با کشیدن قلیان بوده است. البته می‌دانیم قلیانی که اصفهانیها چاق می‌کنند عالمی دارد.!

۲. روضات الجنات، ج ۳ ص ۲۶۹ تا ۲۷۴.

۳. فوائد الرضویه، ج ۱ ص ۱۷٤.

و شرح روضه کافی را در سال ۱۰۸۰.

آقا رضی قزوینی

همعصر وی، شیخ حر عاملی شیخ الاسلام مشهد و صاحب وسائل الشیعه که فقیه عالیمقام و محدث توان‌مندی بوده، و در علوم مختلف کتابهای گرانقدری نوشته است، از وی بدین‌سان نام می‌برد: «مولای بزرگوار رضی الدین محمد بن حسن قزوینی ،فاضل دانشمند محقق مدقق ماهر معاصر متکلم، او راست کتابهائی از جمله لسان الخواص که لطیف است، و رساله القبله، رساله شیر وشکر، و رسالهٔ المقادیر، و رساله التهجد، و تاریخ علمای قزوین به نام ضیافة الاخوان و هدیة الخلان[1]، و حل الابصار، و رسالة النور وزیه، و کتاب المسائل الغیر المنصوصة، و غیر ذالک»[2].

میرزا عبدالله اصفهانی در ترجمه وی این قسمت از نوشته امل الآمل را عیناً نقل می‌کند، سپس خود می‌گوید: «من گویم وی شاگرد ملاخلیل قزوینی و جز او بود، او بعلاوه شاعر ماهری هم بوده است، و دیوان شعری به فارسی دارد، در زمان ما به سال ۱۰۹۶ درگذشت. لسان الخواص او کتابی در شرح الفاظ متداول بر زبانهای خواص و تحقیق مسائل متعلق به آنست به ترتیب حروف ابجد. باب الف آن به اتمام رسیده است. کتاب شیر وشکر او هم مشتمل بر چند فصل است و هر فصلی هم چهل مسئله است، فقط فصل اول آن به اتمام رسیده است. این کتاب در فوائد متفرقه و حل معضلات پیچیده در انواع علوم و عبارات مشکله به ذهنش رسیده است. کتاب به فارسی و عربی است.[3] در رسالهٔ مولودیه‌اش تحقیق و اثبات نموده است که ولادت پیغمبر صلی الله علیه وآله در دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است، چنانکه رأی استادش ملاخلیل قزوینی نیز همین است. زیرا در کافی نیز چنین می‌باشد.»[4]

دانشمندمتتبع و محقق بزرگوار آقا سید محمد باقر خونساری اصفهانی در کتاب نفیس و مشهورش روضات الجنات از وی به عنوان «شیخ محدث متین وحبر محقق امین محمد بن حسن قزوینی مشهور به آقارضی الدین» و پس از نقل سخن شیخ حر عاملی، می‌نویسد: «در یکی از حواشی امل الآمل است که صاحب محافل المؤمنین گفته: «آقا رضی قزوینی رحمه الله درعلم

۱. در حاشیه امل الآمل نوشته است: «در احوال قزوین و علما و راویان شیعه که در قزوین بوده‌اند».

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۶۰.

۳. نظیر کشکول شیخ بهائی، و مقامع الفضل آقامحمد علی کرمانشاهی، و مشکلات العلوم، و خزائن نراقی ها.

۴. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۷۶.

حدیث و فقه از جملهٔ تلامذهٔ مرحوم ملاخلیل (قزوینی) است، اما در حدیث فهمی به طریق دیگران رفته، تاریخ وفات او سنة ست و تسعین بعد الألف (١٠٩٦) است.»[1]

سپس مؤلف روضات می‌گوید محدث نیشابوری[2] از وی در مواردی از کتابهایش نام برده، و از جمله در مقدمات کتابش رجال کبیر او را «افضل المحققین» یاد کرده و از علمای اخباری یا بقول خودش «اهل علم که معروف به محدثین و اخباریها هستند» در مقابل «اهل ظن که از آنها به مجتهدین تعبیر می‌شود!»، شمرده است.

همچنین وی در کتاب دیگرش «مبیة المرتاد فی نفاة الاجتهاد» از او به «مولای نحریر و محقق بی نظیر رضی الملة والدنیا والدین» یاد کرده و «از اساطین محدثین» شمرده است که «عمل به ظن و تخمین را تحریم نموده است»...[3]

محدث قمی در فوائد الرضویه پس از نقل سخن صاحب امل و روضات می‌نویسد: «فقیر گوید که در سال قبل از سنهٔ ١٣٣٢ (هـ.ق) از بلدهٔ طیبهٔ قم به ارض اقدس (رضوی) مشرف می‌شدم از راه قزوین و رشت آمدم و در قزوین وارد شدم بر سید سند جلیل عالم معتمد نبیل جناب حاجی سید محمد باقر دام تأییده[4]. کتابهای ایشان را سیر کردم، کتاب ضیافة الاخوان را در بین آنها دیدم، و چون به ارض اقدس مشرف گشتم و به جمع این کتاب مشغول گردیدم آن کتاب را از قزوین طلبیدم و مختصری که مناسبت با این کتاب داشت از آن نقل کردم، والله المستعان»[5].

ضیافة الاخوان آقا رضی قزوینی در تراجم علمای شیعه امامیه از اهل قزوین است و او جمعاً ٦٥ نفر «از اعیان علماء متقدمین وثقات روات احادیث ائمه طاهرین» را در آن ترجمه کرده است. ضیافة الاخوان آقا رضی از کتب مشهور تراجم و رجال بود، ولی تا این اواخر همچنان خطی مانده بود، تا این که در سال ١٣٩٧ هـ.ق توسط دوست دانشمند متتبع سید احمد حسینی اشکوری در قم چاپ و منتشر گردید.

علت تصنیف این کتاب توسط آقارضی این بوده که رافعی شافعی قزوینی متوفای سال ٦٢٣ که از اعاظم علمای سنی قزوین بوده است، در کتاب «التدوین فی ذکر اخبار قزوین» جمعی

١. این دو سطر عیناً به فارسی در کتاب آمده است.

٢. میرزا محمد بن عبدالنبی نیشابوری از علمای بسیار متعصب اخباری مقتول به دست مردم بغداد در سال ١٢٣٢ هـ ق.

٣. روضات الجنات، ج ٧ ص ١١٨.

٤. این عالم بزرگوار که از شاگردان آیت الله آخوند خراسانی و آیت الله آقا سید کاظم یزدی و از دوستان محدث قمی و شیخ آقا بزرگ تهرانی بوده است، در سال ١٣٦٥ هـ ق بدرود حیات گفته است.

٥. فوائد الرضویه، ج ٢ ص ٤٦٤.

قلیل از علمای شیعه قزوین را در مقابل انبوه علمای عامه آن شهر که همـذهبان وی بوده‌اند، نام برده و مختصر ترجمه‌ای کرده بود. آقا رضی در این کتاب آنها و گروهی دیگر را که گفتیم ٦٥ نفر می‌شوند، به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده و همراه با مطالبی سودمند تاریخی و رجالی و علمی شناسانده است.

آقای حسینی اشکوری در ترجمه بسیار کوتاه آقارضی در آغاز کتاب که در دو صفحه آمده است، می نویسند « وی در شب دوشنبه سی ام ماه صفر ١٩٠٦ وفات یافت. از زندگانی علمی او اطلاعی نداریم جز این که وی از شاگردان ملاخلیل قزوینی بوده است، میرزا محمد اخباری هم که او را اخباری دانسته دلیلی نیاورده است که مدعای او را ثابت کند. سپس این کتابها را اضافه بر تألیفات او که از امل الآمل و ریاض العلما نقل کردیم، آورده است: ابطال الرمل، رساله عیّاریه، قبله آفاق، الفراسه، الوقتیه در تعیین اوقات نماز.»[1]

چیزی که جای تأسف دارد اینست که آقارضی بحث خود را در شناسائی علمای شیعه قزوین ادامه نداده است، و ای کاش در مقابل التدوین رافعی، انبوه علمای شیعه قزوین را که در میان آنها دانشمندان مهمی بوده‌اند می‌شناسانید و به «اعیان علما و ثقات روات» آنها اکتفا نمی‌کرد. مخصوصاً کاش علمای قزوین در عهد صفوی و معاصران خود و از جمله استادش ملاخلیل قزوینی را ترجمه می‌کرد و ما از نوشته او ملاخلیل قزوینی دانشمند بزرگ قزوین را بهتر می‌شناختیم.

در هر صورت آقارضی قزوینی هم از علمای بزرگ عصر علامه مجلسی است که هر چند در اصفهان نبوده و در آنجا تحصیل نکرده است (تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد) ولی استادش ملاخلیل قزوینی آن مزیت را داشته است. چنانکه می‌بینیم آقارضی در زمان حیات علامه مجلسی از دنیا رفته، و قطعاً ازآوازهٔ علامه مجلسی و از آثار وجودی و قلمی او اطلاع کامل داشته و مورد بحث و گفتگوی او بوده است.

میرزا علاءالدین گلستانه

میرزا علاءالدین گلستانه از دانشمندان نامدار اصفهان در عصر علامه مجلسی بوده که فقط پنج سال قبل از وی جهان را بدرود گفته است. محدث قمی می‌نویسد: «محمد بن

۱. مقدمه ضیافة الاخوان، ص ٦.

ابی تراب الحسینی ـــ از سادات گلستانه معروف بـه میرزا علاءالدین گلستانه سید جلیـل القدر عظیم الشأن عابدزاهد جـامع جمیع خصـال حسنـه عالم به علـوم عقـلیه و نقلیه، بـرادر زن علامه مجلسی (ره) یا خـالوی زوجهٔ آن جناب اسـت، و از زهد او نقل شده که دو دفعه خواستند منصب صدارت را به او تفویض نمایند قبول نفرمود، و از برای اوست مصنفات جلیله مانند **حدائق الحقایق** در شرح **نهج البلاغه**، و **بهجة الحدائق** نیز در شرح **نهج البلاغه**، و حـدائق شرح بسیار طـویلی اسـت، و از خطبه شقشقیه نگـذشته، و به جهت همان است که در حواشی **نهج البلاغه** های مطبوع در مطابع ایران از آن نقل کرده اند.

و دیگر از مصنفات اوست: **روضة الشهداء** و **نهج الیقین** و **شرح رساله اهوازیهٔ صادقیه** و**شرح اسماء الحسنی**، و آن شرحی است مبسوط، دیدم آن را در کتابخانه شیخ خود صاحب مستدرک الی غیر ذلک.

وفات کرد در ۲۷ شـوال سـنـهٔ ۱۱۰۰، و نجل جـلیـل او آمیرزا محمد بـاقر نیز از عـلـماء است[۱]، و او یکـی از مشایـخ حاج محـمد زمـان کاشانـی اصفـهانی است، و روایت مـی‌کند از ملامحمد بن عبدالفتاح معروف به سراب»[۲].

این که نوشتـه است: «برادرزن علامه مجلسی یا خالوی زوجهٔ آن جناب است»، قسمت دوم بی مورد اسـت. زیرا ایـن دانشمـنـد نامـی قطعاً برادر زن علامـه مجلسی است. عـموزاده و نوه علامه مجلسی میـرزا حیدرعلی مجلسـی در «**انساب خاندان مجلسی**» مـی‌نویسد: «زنان علامهٔ نحـریر افضل الفضلاء الدهـر، کان فی جمیـع العلوم ماهـراً، المولی الاجل محمد باقر مجلسی قدس الله روحه، یکی همشیرهٔ مرحوم علامهٔ مقدس میرزا علاء الدین محمد گلستانه حسنی بود».

ضمناً او سیـد حسنـی بوده نه حسینـی، نگـاه کنید به **عمدة الطالب** و **الفصول الفخریه** و دیگر مآخذ. آقـا احمد بـهبـهانی نـیز در **مرآت الاحوال جهان‌نما** می‌نویسـد: «زنان عـلامهٔ مجلـسی، یـکی همشیـرهٔ فاضل عالیشـان و عالم با نام و نشـان سید رفیـع مکان میـرزا علاء الدین محـمد گلستانه شارح **نهج البلاغه** اسـت». سپس می‌نویسد: «از همشیره سید جلیل الشأن یک پسر و دو دختر بوده اسـت. پسر مزبور فاضل مـقـدس مغفور میرزا مـحمد صادق که در حیات آخـوند (علامه مجلسی) وفات یافـته است، و آخونـد مرحوم شـرحین کافـی و تهذیـب را حسب الخواهش[۳] اوتألیف فـرموده اسـت، و دو دختـر یکی در حبـالـهٔ سیدعلاّمه فهّام امیـر محمد صالح خـاتـون‌آبادی (مؤلف **حدائق المقربین**) بوده، و دیگری حلیلهٔ مرحوم میرزا محمد کاظم بن الملا عزیزالله (مجلسی) بوده».

۱. سادات گلستانه تا عصر ما به این خاندان می‌پیوندند. نیای اعلای آنها شرفشاه بن عبّاد ملقب به گلستانه بوده است.

۲. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۳۸۲.

۳. تعبیر درستی نیست زیرا حسب عربی و خواهش فارسی و الف و لام بر سر واژه فارسی درنمی‌آید.

دانشمند معاصر وی حاج محمد اردبیلی که جامع‌الروات کتاب مشهور خود را در همان سال فوت او یعنی ۱۱۰۰ در اصفهان به پایان آورده و سال بعد هم رحلت کرده است، از این دانشمند بزرگ اصفهان که خاندان او در آن شهر ریشه‌دار بوده است، چنین یاد می‌کند: «علاءالدین محمد بن امیرشاه ابوتراب حسنی، از سادات گلستانه، دانشمندی جلیل القدر عظیم الشأن بلند جایگاه ثقهٔ موثق ثبت و چهرهٔ سرشناس عدل، پرهیزکار وارسته، پرهیزکارترین مردم زمان خود، و وارسته‌ترین آنها، جامع جمیع خصال نیکو، و عالم به علوم عقلی و نقلی است.

دوبار او را تکلیف به صدارت نمودند ولی او قبول نکرد، و این بخاطر کمال عقل و نهایت زهدش بود. خدا سایه اش را پاینده دارد، و از سوانح ایام مصون داشته و او را باقی گذارد. او راست تصنیفاتی...»[1]

شیخ محمد علی حزین در تاریخ حزین به عنوان ذکر معدودی از افاضل و معاصرین پس از علامه مجلسی، از وی نام برده و می‌نویسد: «و دیگر عمدة السادات میرزا علاءالدین محمد معروف به گلستانه است. از افاضل و اتقیا بود و با والد مرحوم اختصاص تمام داشت. به عبادت و افاده بسر می‌برد، و بر کتب متداولهٔ شرعیه تعلیقات دارد، و روزگاری به آسودگی و عزت داشت»[2].

همعصر او میرعبدالحسین خاتون آبادی در وقایع السنین ضمن وقایع سال ۱۱۰۰ می‌نویسد: «فوت سید سند فاضل زاهد جامع کمالات دینی و دنیوی میرزا علاءالدین محمد پسر شاه ابوتراب گلستانه صاحب شرح نهج البلاغه، در بیست و هفتم شهر شوال هزار و صد (۱۱۰۰) در شصت و نه سالگی.»[2] ضمناً میرزا علاءالدین گلستانه از شاگردان علامه مجلسی هم به شمار رفته است. و از این نظر در بخش «شاگردان علامه مجلسی» هم از او نام می‌بریم.

شیخ حرّ عاملی

شیخ محمد بن حر عاملی که به واسطه تألیف کتاب گران‌قدرش امل الآمل در این کتاب پیوسته از او نام می‌بریم و به مناسبتهای دیگرنیز، از مفاخر علماو بزرگان فقهای محدث‌ماست که با تألیف کتاب با عظمت وسائل الشیعه یک دوره احادیث فقه شیعه امامیه، عالم علم حدیث و

۱. جامع‌الروات، ج ۱ ص ٥٤٤، در شرح حال حاج محمد اردبیلی می‌خوانیم که وقتی کتابش جامع الروات را در اختیار علمای بزرگ اصفهان گذاشت تا هر کدام کلمه‌ای در دیباچه آن بنویسند، علاءالدین گلستانه نفر سوم بعد از علامه مجلسی بوده است. آنهم در سال آخر عمر وی یعنی ۱۱۱۰ هـ. ق.

۲. دیوان و تاریخ حزین، ص۱۲.

فقاهت را رهین منت خود نموده است.

وسائل الشیعه او در شش جلد بزرگ تألیف شده است قبلاً در سه جلد قطور چاپ و منتشر شده بود، و اخیراً در ۲۰ جلد به قطع وزیری انتشار یافته است. کتاب دیگر او که ما در اینجا از آن زیادنقل می‌کنیم،همان امل الآمل است. این کتاب که بیوگرافی و تراجم علمای شیعه امامیه است دو بخش می‌باشد. خود وی می‌گوید: بخش یکم متضمن شرح حال علمای شیعه جبل عامل وطن اوست که قسمت عمدهٔ آن منطقه امروز در جنوب لبنان و درّه بقاع آنجاست، و قسمت دوم راجع به علمای شیعه غیرجبل عاملی است.

شیخ حر عاملی این کتاب را در مشهد مقدس در سال ۱۰۹۷ تألیف کرده است، و در آن گروهی از بزرگان علمای معاصر خود و از جمله علامه مجلسی را نام برده و چنانکه بوده‌اند ستوده است[۱]. او در پایان شرح حال علامه مجلسی می‌گوید: «وی از معاصرین است. ما تمامی مؤلفات او و غیر آن را با اجازه‌ای که از او داریم روایت می‌کنیم.»[۲]

شیخ حر عاملی که در سال ۱۰۸۸ نیز از تألیف وسائل الشیعه فراغت یافته است، در «فائده پنجم» آخر وسائل که طرق اجازات خود را ذکر می‌کند، می‌نویسد: «ما این کتابها را نیز از مولای اجل اکمل پرهیزکار مدقق مولانا محمد باقر بن افضل اکمل مولانا محمدتقی (مجلسی) ایده الله تعالی روایت می‌کنیم، او آخرین کسی است که به ما اجازه داده و من نیز به وی اجازه دادم.»[۳]

بنابراین طرفین از هم اجازه داشته‌اند. ولی اجازهٔ مجلسی به وی و او به مجلسی فقط به خاطر تبرک به طرق بوده، وگرنه هر دو در موقع دادن اجازه بهم در اوج شهرت علمی و دارای تصانیف مهم بوده‌اند، یعنی هم علامه مجلسی از مفاخر علمای عصر بوده، و هم شیخ حر وزنه بزرگ علمی عصر به شمار می رفته است.

شیخ حر عاملی در امل الآمل شرح حال خود را به تفصیل در قسم اول نوشته است. در اینجا به واسطه رعایت اختصار گزیده آن را می‌آوریم: «محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حُرّ عاملی مشغری مولف این کتاب است. تولد وی در هشتم ماه رجب سال ۱۰۳۳ در قریهٔ مشغره روی داد. نزد پدرش و عمویش شیخ محمد حر، و جد مادریش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، و دائی پدرش شیخ علی بن محمود و دیگران، تحصیل کرد. سپس در قریهٔ «جُبَع» نیز نزد

۱. امل الآمل را سه تن از علما تکمیل کرده‌اند: نخست سید محمد بن علی آل شبانه بحرانی که «تتمة الامل» را نوشته، دوم «تتمیم امل الآمل» تألیف شیخ عبدالنبی قزوینی، سوم «تکملة امل الآمل» تألیف سید حسن صدر کاظمی، تتمیم و تکمله چاپ شده، امید است که تتمة الأمل هم که در انوارالبدرین ص ۱۰۰ می‌گوید یک جلد و کتاب نیکوئی است چاپ شود.

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۴۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۵۱، وفیض القدسی، ص ۸۰.

عمویش و شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن زین‌الدین و شیخ حسین ظهیری تحصیلات خود را ادامه داد.

مدت چهل سال در موطن خود (جبل عامل و جنوب لبنان) زیست، و در آن مدت دوبار به حج رفت. آنگاه به عراق مسافرت نمود و ائمه اطهار علیهم‌السلام را زیارت کرد. سپس حضرت رضا علیه‌السلام را در طوس زیارت نمود و بر حسب اتفاق در آنجا اقامت گزید و تاکنون ۲۴ سال است که ماندگار شده است. در این مدت نیز دوبار به حج رفته و دوبار ائمه عراق علیهم‌السلام را زیارت نموده است. او راست کتابهائی که از جمله ... آنگاه به تفصیل انبوه تألیفات خود را نام می‌برد و در بارهٔ هر کدام توضیحی می‌دهد، بدین گونه: کتاب الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیة، این نخستین کتابی است که تألیف نموده و قبل از او کسی احادیث آن را جمع نکرده بود. الصحیفة الثانیة، از دعاهای امام زین‌العابدین(ع) که در صحیفه کامله سجادیه نیست.

کتاب تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مشتمل بر تمامی احادیث احکام شریعت که در کتب اربعه و سائر کتب مورد اعتماد است و بیش از هفتاد کتاب می‌شود، با ذکر سندهای آن و ترتیب نیکو و ذکر وجوه جمع بین احادیث با رعایت اختصار، و این که هر مسئله‌ای به قدر امکان باب جداگانه‌ای دارد.

کتاب هدایة الامه الی احکام الائمه علیهم‌السلام، سه جلد کوچک است که از کتاب وسائل انتخاب نموده، و سندها و مکررات آنها حذف شده است، و هر مطلبی هم ۱۲ تاست، از اول تا آخر فقه. و کتاب فهرست وسائل الشیعه مشتمل بر عنوان ابواب و عدد احادیث هر باب و مضمون احادیث، در یک جلد، و چون مشتمل بر تمام فتاوی ائمه است که از آنها روایت شده، آن را من لایحضره الامام نامیده است. و کتاب الفوائد الطوسیه، یک جلد آن به اتمام رسیده و مشتمل بر یکصد فائد در مطالب گوناگون است.

و کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات در دو جلد است مشتمل بر بیش از بیست هزار حدیث، و سندهای آن نزدیک هفتاد هزار سند است (یا پنجاه هزار سند) که از تمامی کتب خاصه و عامه با ترتیب نیکو و تهذیب و اجتناب از تکرار بر حسب امکان وتصریح به نامهای کتابها نوشته شده، و در هر بابی چند فصل، و در هر فصلی احادیثی مناسب با آن باب هست. احادیث این کتاب از ۱۴۲ کتاب از کتب خاصه (شیعه) و ۲۴ کتاب از کتب عامه (سنی) نقل شده است. این تعداد بدون واسطه از آن کتابها نقل شده است. از پنجاه کتاب از کتب خاصه با واسطه از کتب سابق بر آن، و ۱۲۳ کتاب عامه با ذکر نام کتاب با واسطه نقل شده است، و جمعاً ۴۳۹ کتاب است. بلکه از کتابهای دیگری هم نقل شده که موقع نقل نام کتاب

برده شده ولی در شمارش بحساب نیامده است، و همین یعنی اهمیت کار را بخوبی می‌رساند.

و از جمله همین کتاب **امل الآمل فی علماء جبل عامل** است که اسامی علمای عصر اخیر هم در آن هست. و رساله **الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعه** است که در آن ۱۲ باب مشتمل بر بیش از ششصد حدیث و ٦٤ آیه قرآنی است و ادلهٔ بسیار و عبارات متقدمین و متأخرین و جواب شبهات و غیره است.

و رساله‌ای در رد صوفیه مشتمل بر دوازده باب و دوازده فصل است که در آن هزار حدیث در رد معتقدات صوفیه هست[1].

و رساله‌ای در خلق کافر و آنچه مناسب اوست. و رساله‌ای در نامگذاری حضرت مهدی علیه السلام به نام **کشف التعمیه فی حکم التسمیه**، و **رسالة الجمعه** در ردّ کسی که ادله شهید ثانی را در **رسالة الجمعه** او در وجوب عینی نماز جمعه رد کرده است، و رساله **نزهة الاسماع فی حکم الاجماع**، و **رسالهٔ تواتر القرآن**، و رساله **الرجال**، و رسالهٔ **احوال صحابه**، و رساله‌ای در تنزیه معصوم از سهو و نسیان، و رساله‌ای در واجبات و محرمات منصوصه از اول تا آخر فقه در نهایت اختصار به نام **بدایة الهدایة**، و در آخر آن نوشته است: واجبات ۱۵۳۵، و محرمات ۱٤٤۸ تاست.

و کتاب **الفصول المهمة فی اصول الائمة علیهم السلام** مشتمل بر قواعد کلی اصول دین و اصول فقه و فروع فقهی و طب و نوادر درآن بیش از هزار باب است که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود.

و کتاب **العربیة العلویة و اللغة المرویه**، و **اجازات** متعدد از معاصرین، طولانی و مختصر، رساله در شرح حال خود، و رساله‌ای در وصیت به پسرش.

او بعلاوه دیوانی شعر دارد که مشتمل بر بیست هزار بیت است و بیشتر آن در مدح پیغمبر و ائمه علیهم السلام می‌باشد، و در آن منظومه‌ای در مواریث و منظومه‌ای در زکات و منظومه‌ای در هندسه است، و هم منظومه‌ای در تاریخ زندگانی پیغمبر و ائمه علیهم السلام است.

در **الفوائد الطوسیه** نیز رسائل متعدد طولانی در حدود ده رساله است که می‌توان هر کدام را جداگانه نمود.

اگر خدا توفیق دهد در نظر دارد که به خواست خدا شرحی بر کتاب **وسائل الشیعه** بنویسد، و آنچه از احادیث استفاده می‌شود با ضبط اقوال و نقد ادله و فوائد متفرقه از مطالب مهم را گردآورد و آن را به «**تحریر وسائل الشیعه و تحبیر مسائل الشریعه**» موسوم کند. سید علی بن میرزا احمد از

۱. این کتاب اخیراً در قم به نام «الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه» چاپ و منتشر شده است.

وی در سلافة العصر[1] نام برده و گفته است: «... شیخ حر سپس قسمتی از انواع شعر خود را طی چند صفحه می‌آورد»[2].

معاصر او حاج محمد اردبیلی در جامع الرواة از وی به اختصار نام برده است که جا داشته بهتر و بیشتر در بارهٔ آن فقیه و محدث بزرگ، و مصنف و مؤلف گران‌مایه سخن می‌گفت، می‌نویسد: «محمد بن الحسن حر عاملی ساکن مشهد مقدس رضوی، امام علامهٔ محقق مدقق، جلیل القدر بلند جایگاه عظیم الشأن، فضائل و مناقب او به شمار نمی‌آید. خداوند عمرش را طولانی گرداند و عزّتش را افزون کند. او راست کتابهائی که از جمله وسائل الشیعه کتابی بزرگ است، و کتاب هدایة الامه، و کتاب بدایة الهدایه، و کتاب فوائد الطوسیه و غیره است.»[3]

میرزا عبدالله اصفهانی دانشمند کتابشناس معاصر او که در ریاض العلما سعی دارد، در هر عنوان نخست نوشته شیخ حر را بیاورد، سپس سخن خود را (اگر داشته باشد)، در اینجا نیز از آغاز تا انجام نوشته های شیخ حر را آورده است، و در پایان می‌نویسد: این که وی گفته است، کسی قبل از او احادیث قدسی را جمع نکرده است[4]، چنین نیست. زیرا گروهی از علما قبل از وی این کار را کرده‌اند و کتبی مانند آن را تألیف نموده‌اند (که قطعاً شیخ حر ندیده است).

شیخ نعمت الله بن حسین عاملی می‌گوید او در سال ۱۰۹۶ دست به تألیف امل الآمل زد و ج ۲ در سال ۱۰۹۷ از آن فراغت یافت، چنانکه در آخر کتاب هم خود می‌گوید.

او در آخر این کتاب داستان خوابی را که دیده و داعی او بر تألیف امل الآمل بوده است نقل می‌کند، و بر پشت کتاب نوشته است تعداد علمای قسم اول یعنی علمای جبل عامل ۲۰۹ نفر، و تعداد تألیفات آنها ۱۵۲۷ تألیف است.»[5]

مؤلف روضات الجنات از وی به عنوان «شیخ محدث فقیه محمد بن حسن بن علی بن محمد معروف به حر عاملی اخباری» نام می‌برد، و سخن شیخ یوسف بحرانی فقیه بزرگ اخباری متوفای سال ۱۱۸۶ را در بارهٔ او نقل می‌کند که گفته است: «تألیفات شیخ حر خالی از تحقیق است»، جواب داده، و می‌گوید: او قدس سره در راه رفتن به مشهد مقدس از اصفهان

۱. سیدعلیخان شیرازی از وی بعنوان یکی از علمای شعرگو نام برده و او را به علم و فضل و دارای تصانیف بسیار که در جهان پایدار خواهد ماند ستوده، و اندکی از اشعارش را نقل می‌کند. سلافة العصر، ص ۳۵۹.

۲. امل الآمل، ج ۱ ص ۱۴۱. از میان تألیفات گران‌قدر شیخ حر عاملی این کتاب‌ها تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد چاپ و منتشر شده است: وسائل الشیعه، امل الآمل، اثبات الهداة، الجواهر السنیه، الاثنی عشریه، الفوائد الطوسیه، الفصول المهمه، ایقاظ الهجعه.

۳. جامع الرواة، ج ۲ ص ۹۰.

۴. در اینجا میان دو ابرو نوشته است (یعنی جمع‌آوری امام سجاد علیه‌السلام) که اشتباه و ناشی از عدم توجه است.

۵. ریاض العلما، ج ۵ ص ۶۳ تا ۷۵. در این کتاب همه علمای جبل عامل نیست. کمبود آن را مرحوم سید حسن صدر کاظمی تا زمان خود در «تکمله امل الآمل»، و بقیه علمای غیر عاملی را شیخ عبدالنبی قزوینی تا زمان خود در تتمیم امل الآمل آورده است.

گذشت و بسیاری از علمای آنجا را دید، و بیش از همه با علامه مجلسی اعلی الله تعالی مأنوس بوده، و هر دو بهم اجازه داده‌اند.

شیخ حر در وسائل الشیعه آنجا که از کتب مورد اعتمادش در تألیف وسائل سخن می‌گوید، می‌نویسد: «ما این کتابها را نیز روایت می‌کنیم از مولای اجل اکمل پرهیزکار مدقق مولانا محمدباقر بن افضل اکمل مولانا محمد تقی مجلسی ایده الله تعالی، او آخرین کسی است که به من اجازه داد، و من هم به او اجازه دادم».

سپس صاحب روضات می‌نویسد: از قوّت نفس شیخ حر عاملی رحمت الله علیه نقل می‌کنند که در یکی از اوقات زمان شاه سلیمان صفوی به مجلس شاه رفت، و قبل از این که شاه به وی جائی تعارف کند، با یک مسند فاصله پهلوی شاه نشست. وقتی شاه این جرئت و جسارت را از او دید و متوجه شد که او شیخی از علمای عرب است به نام شیخ حر عاملی، رو کرد به او و به‌فارسی گفت: جناب شیخ! فرق بین حُر و خر چقدر فاصله است؟ شیخ حرهم که متوجه جسارت شاه شده بود، فوراً گفت: یک مسند!![1]

وقتی شیخ حر به مشهد رفت، منصب قضاوت و شیخ الاسلامی آنجا، و تدریس (در روضه حضرت رضا علیه‌السلام) به وی تفویض شد.

باید دانست که بیت حر عاملی، خاندانی بزرگ است، و اعاظم فقها و محدثین از میان آنها برخاستند، از جمله پدر شیخ حر یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد حر عاملی که در امل الآمل گفته است: «پدر مؤلف این کتاب قدس الله روحه است. دانشمندی فاضل، ماهر و شایسته و ادیب فقیه موثق و حافظ و استاد در فنون عربیت و فقه و ادب بود، و در فقه مخصوصاً در مسائل ارث به وی مراجعه می‌شد، و می‌گوید من کتب عربیت و فقه و غیره را نزد او خواندم.» او در راه مشهدفوت،و در سال ۱۰۶۲ در آنجا دفن شد. ولادت او سال ۱۰۰۰ است. من در منی در سفر دوم حج خبر وفات او را شنیدم، و در رثاء او مرثیه‌ای طولانی گفتم.»[2]

از جمله:

اخبروا عنه فی منی و المنی تدنو　　　　و صرف المنون عینی نائی

۱. نویسنده از مرحوم آیة الله شیخ محمد صالح مازندرانی معروف به علامه سمنانی که از فقها و حکمای عصر بود، در سمنان در خانه‌اش شنیدم که می‌گفت: علامه مجلسی شیخ حر را به دیدن شاه سلیمان برد تا برای او منصب شیخ الاسلامی مشهد مقدس بگیرد، و این کوتاهی از مجلسی بود که شیخ را متوجه نکرد کجا بنشیند. شیخ که عرب و به دور از تشریفات درباری بود، نگاه کرد ببیند کجا خالی است، و چون دید دو مسند مانده به شاه خالی است، رفت و در مسند اول نشست، به طوری که میان او و شاه یک مسند فاصله بود، و همین جا را برای آن لطیفه باز گذاشت. ضمناً خریت شاهان را ببینید که حتی در آن زمانها هم دست از آن برنمی‌داشتند.

۲. امل الآمل، ج ۱ ص ۶۵.

دیگر جد وی شیخ علی بن محمد حر عاملی است که از او نیز در امل الآمل به علم و فضل و عبادت و حسن اخلاق و جلالت قدر و شأن و شعر و ادب و انشاء یاد کرده است، و گفته است که شاگرد شیخ حسن (صاحب معالم) و سید محمد (صاحب مدارک) بود، و در نجف اشرف مسموم شد و درگذشت.[1]

و دیگر جد پدر او شیخ محمد بن حسن حر عاملی است که از او نیز در امل الآمل یاد کرده و می‌گوید: «در امور شرعی افضل اهل عصر خود بود، و پسرش شیخ محمد بن محمد حر عاملی افضل اهل عصر خود در عقلیات بود. شهید ثانی با دختر او ازدواج کرد، و او هم نزد شهید درس خواند و از او اجازه گرفت.»[2]

و دیگر عموی فاضل او و استادش شیخ محمد بن علی بن محمد حر عاملی، پسر دختر شیخ حسن بن شهید ثانی، و در امل الآمل به همین گونه از وی یاد کرده ومی گوید: «کتاب الرحله (سفرنامه) دارد که آنچه در سفرها برایش پیش آمده در آن نوشته است، و حواشی و تعلیقات و فوائد دیگر، و دیوان بزرگ شعر هم دارد[3]. پسر او شیخ حسن بن محمد بن علی نیز از فضلا در علوم عربیت بوده است.»[4]

علامه متتبع بزرگوار مرحوم سید محسن امین عاملی در کتاب پر ارزش اعیان الشیعه به تفصیل شرح حال این فقیه محدث بزرگ همشهری خود را نوشته است که مطالب تازه آن از این قرار است: یکی از خاندان های ریشه دار علمی شیعه امامیه که دارای سوابق طولانی در اسلام و مسلمانی است، خاندان حر عاملی است که در جبل عامل و ایران و جاهای دیگر پراکنده اند. نسب این خاندان بزرگ به شهید کربلا و یاور سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام، یعنی حُرّ بن یزید ریاحی منتهی می شود.

آل حر، خاندانی علمی است که از قدیم الایام تاکنون مردانی در علم و فضیلت از میان آنها برخاسته اند، و به کرم وجود و سخاوت و خوشروئی و حسن اخلاق موصوف هستند. اسامی افراد این خاندان نیازمند کتابی است که از حوصله این ترجمه بیرون است. سپس سید امین ۲۸ تن از علما و دانشمندان و ادبا و شعرای نامدار آنها را نام می‌برد که شیخ حر عاملی خود از آنها در امل الآمل و دیگران در جاهای دیگر نام برده اند.

۱. همان مأخذ، ج ۱ ص ۱۲۹.
۲. همان مأخذ، ج ۱ ص ۱۵٤.
۳. همان مأخذ، ج ۱ ص ۱۷۰.
٤. روضات الجنات، ج ۷ ص ۹٦ تا ۱۰۵.

نیز ۱۷ نفر از اساتید شیخ حر را ذکر می‌کند که از جمله علامه مجلسی، ملامحمد طاهر قمی، ملامحسن فیض کاشانی، سید میرزای جزائری، شیخ علی نوه شهید ثانی، سید هاشم بحرانی، و آقا حسین محقق خونساری است. اینان همگی استاد اجازهٔ او بوده‌اند، و گرنه شیخ حر خود در علم و فضل و احاطه بر فقه و حدیث کمتر از آنها نبوده بلکه از بعضی هم برتر بوده است. این عده در کتاب اعیان الشیعه و امل الآمل و سجلّ البلابل فی ترجمة صاحب الوسائل آمده است. دوست دانشمند متتبع آقای سید احمد حسینی اشکوری همه را در شرح حال مؤلف در مقدمهٔ جلد اول امل الآمل گرد آورده است و مطالبی دیگر از جمله شاگردان او که ۲۳ تن به شمار آمده‌اند و علامه مجلسی از آنهاست که از وی اجازه گرفته است، و محمد فاضل مشهدی، و پسرانش شیخ محمد رضا و شیخ حسن حر عاملی و دیگران.

شیخ حر در امل الآمل ذیل ترجمه سید حسین موسوی عاملی می‌نویسد: «او در زیر قبه بزرگ شرقی حضرت رضا علیه السلام تدریس می‌کرد، و پس از وفات او این منصب تدریس آنجا به من واگذار شد».[1] سید امین در شرح حال شیخ حر می‌نویسد: شیخ محمد جزائری در حاشیه کتاب روح الجنان می‌نویسد که شیخ حر را در سال هزار و نود و چندی در شیراز دیده است، و می‌گوید پس از آن مجاور مشهد شد و من در سال ۱۰۹۹ او را در آنجا زیارت کردم و دیدم حوزهٔ تدریس بزرگی دارد و او وسائل الشیعه را تدریس می‌کرد. من هم در مدت اقامتم در مشهد در درس او حضور می‌یافتم.»[2]

برادرش شیخ احمد حر عاملی در کتاب الدر المسلوک از وی بدین گونه یاد می‌کند: «روز ۲۱ رمضان ۱۱۰٤ مغرب آفتاب فضیلت و افاضه و افادت، ومحاق ماه شب چهاردهٔ علم و عمل و عبادت، شیخ الاسلام والمسلمین و بازماندهٔ فقها و محدثین، ناطق به هدایت امت و بدایت شریعت و صادق در نصوص و معجزات و وسائل شیعه...»[3]

در کتاب سجل البلابل جمعاً تألیفات او را تا ۵۵ کتاب دانسته و نام می‌برد. از این تعداد ۱۵ کتاب دیوان شعر است که مسائل علمی فقه و اصول و اخلاق و حدیث و کلام و صرف و نحو و اشتقاق و نجوم و هندسه و ریاضی و تاریخ، و هم قصاید و پند و اندرز را به نظم درآورده است!

او سه بار به مکه معظمه رفته و خانه خدا را زیارت کرده است. نخست سال ۱۰۵۷

۱. امل الآمل، ج ۱ ص ۷۹.
۲. اعیان الشیعه، ج ٤٤، ص ٦٤.
۳. سجل البلابل فی ترجمه صاحب الوسائل، ص ک.

همراه شیخ علی بن سودون عاملی.[1] بار دوم سال ۱۰۶۲. در این سفر وقتی در منیٰ بوده خبر وفات پدرش را در راه مشهد شنیده است. در سال ۱۰۷۳ پس از زیارت ائمه عراق علیهم السلام رهسپار ایران می‌گردد و به مشهد مقدس مشرف می‌شود[2] در سال ۱۰۸۷ برای سومین بار از ایران راهی سفر حج می‌شود.[3]

محبی دانشمند سنی در کتاب خلاصة الاثر ماجرای واقعه ناگواری را که برای او در این سفر رخ داده است شرح می‌دهد که به طور خلاصه اینست: «جمعی از ترکها شایع ساختند که شیعیان خانه خدا را با نجاست آلوده ساخته اند! شیخ حر عاملی دو روز قبل از آن ایرانیان را متوجه خطر کرده بود که توطئه‌ای برای آزار آنها در شرف تکوین است. به آن اتهام، اتراک (سنی) هجوم آوردند به ایرانیان (شیعیان) و دست به کشتار آنها زدند و جمع زیادی از آنان را کشتند. شیخ حرّ عاملی در آن گیرو دار به سید موسی بن سلیمان یکی از اشراف حسنی مکه ملتجی شد، و از وی خواست او را از مکه خارج سازد، و به ناحیه‌ای از یمن گسیل دارد. او هم چنین کرد، و با یکی از مردان خود او را به یمن فرستاد. سپس محبی خود می‌گوید: این قضیه از رسواترین فضایح است، زیرا من گمان نمی‌کنم کسی بوئی از اسلام و عقل برده باشد و دست به چنین کاری بزند! در آن میان سید محمد مؤمن استرابادی (استاد اجازه علامه مجلسی) و جمعی دیگر کشته شدند. من از یکی از فضلا شنیدم که شیخ حر عاملی بعد از این واقعه به ایران بازگشت».[4]

این تهمتها نسبت به شیعه و ایرانیان از قدیم الایام در مکه و مدینه سابقه داشته است. «ولیس اول قارورة کسرت فی الاسلام». در زمان نوجوانی ما هم ابوطالب یزدی شیعه ایرانی را به تهمت نجس کردن خانه خدا به امر قاضی مکه در زمان عبدالعزیز آل سعود پدر شاه فهد کنونی گردن زدند، و بر اثر آن چند سال حج ایرانیان تعطیل شد.

در سال ۱۴۰۷ هم در روز جمعه ٤ ذی الحجه به همین تهمت که ایرانیان می‌خواستند خانه کعبه را خراب کنند، و حجرالاسود را به قم ببرند و مردم را دعوت نمایند تا به جای مکه، قم را زیارت کنند! بیش از چهارصد نفر مرد و زن ایرانی را به خاک و خون کشیدند، و آن روز به نام جمعه خونین مکه شهرت یافت. هم اکنون سه سال است که حج ایرانیان موقوف شده است.

۱. امل الآمل، ج ۱ ص ۱۲۰.
۲. امل الآمل، ج ۱ ص ٦٦ و ۸۱.
۳. اعیان الشیعه، ج ٤٤ ص ٥٢ تا ٦٤.
٤. خلاصة الاثر، ج ۳ ص ۳۳٤ در ترجمه شیخ محمد بن حر عاملی.

لعل الله یحدث بعد ذلک امرا.

شیخ در مدت اقامتش در مشهد دو بار به زیارت ائمه عراق رفت، ولی تاریخ این دو نوبت در دست نیست.

زرکلی در الاعلام، می‌گوید: محبی در تاریخ یاد شده وفات شیخ حر را سال ۱۰۷۹ دانسته، آنهم بعد از آن که می‌نویسد در سال ۱۰۸۷ یا ۱۰۸۸ به زیارت مکه رفته است!. بروکلمان نخست وفات شیخ حر را سال ۱۰۷۳ نوشته بعد تصحیح کرده و سال ۱۰۹۹ نوشته است[1]. حال آنکه ۱۱۰٤ است.

محدث قمی می‌نویسد: «برادرش شیخ احمد حر عاملی در الدر المسلوک نوشته است شیخ حر در روز ۲۱ ماه رمضان سال ۱۱۰٤ وفات یافت. یعنی روز شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. او برادر بزرگ من بود. من بر جنازه او در مسجد زیر گنبد نزدیک منبر نماز گزاردم، و در حجرهٔ صحن مطهر متصل به مدرسه میرزا جعفر مدفون شد، عمرش ۷۲ سال، و سه سال و ۳ ماه کم، از من بزرگتر بود. از اشعار اوست :

لاتکن قانعاً من الدین بالدو　　ن و خذفی عبادة المعبود

واجتهد فی جهاد نفسک وابذل　　فی رضی الله غایة المجهود

و نیز

فرضت علی نفسی فرایض جُمّة　　و قربک یا مولای من اکدّ الفرض

فان عشت ثلث القرب و ان امت　　فلله میراث السماوات والارض

و نیز

یا صاحب الجاه کن علی حذر　　لا تک ممّن یغتّر بالجاه

فان عزّالدنیا کذلّتها　　لا عزّ الا بطاعة الله

پسرش محمدرضا اندکی بعدازوی در۱۳ شعبان سال ۱۱۱۰ از دنیا رفت، و جنب پدرش دفن شد. او همان است که اشعار شیخ بهائی را جمع کرد و به صورت دیوان لطیفی درآورد.»[2]

چون این روزها غزلیات و اشعار عرفانی بسیاری از مرحوم امام خمینی فقیه بزرگ و مرجع نامی عصر رضوان الله علیه چاپ و منتشر شده، هر چند خود از نشر این گونه اشعار نظر به این که عامه مردم از عمق معانی آن آگاهی ندارند، ابا داریم، ولی مناسب می‌دانیم که در مقابل اشعار پندآور و عبرت انگیز گذشته شیخ حر، این چند بیت شعر عرفانی و تغزل او را حتی در سن پیری

۱. الاعلام زرکلی، ج ٦ ص ۳۲۱.

۲. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ٤۱٦.

و زمان شیخ الاسلامی، و شیخ المسلمینی او به نقل خود وی در امل الآمل بیاوریم، و دیگر از ترجمه آن معذوریم؟!

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ — و بجوهر و بفضة و بعسجد
هیهات ذاک الستر اظهر حسنها — حتی لقد فتنت امام المسجد!

و نیز

و ذات خال خدها مشرق — نوراً کر کن الحجر الاسود
کعبة حسن و لها برقع — من الحریر المحض والعسجد
قد اکبت کل امرئ فتنةٌ — حتی امام الحی و المسجد!
کم هام اذ شاهدها جاهل — بل هام فیها عالم المشهد

و نیز

ابخلت یا سلمی برد السلام — و فتنت شیخ مشایخ الاسلام!

و نیز

یا سلیمی سلبتِ لوتعلمینا — قلب شیخ الاسلام والمسلمینا
ظالم طرفک الضعیف و انا — لضعاف القوی فلا تظلمینا

و نیز

فتکت سلیمی و المحاسن قد بدت — بشیخ شیوخ المسلمین ولم ترعی
تحصنت منی یا سلیمی مع الهوی — بحضین مجدی ذی التقدس والشرع!

و نیز

لئن طاب لی ذکر الحبائب اننی — اری مدح اهل البیت احلی و اطیبا
فهنّ سلبن العلم والحلم فی الصبا — وهم وهبونا العلم والحلم فی الصبی
هوا هن لی داء هواهم دواؤه — و من یک ذاداء یرد متطببا
لئن کان ذاك الحسن یعجب ناظراً — فانا رأینا ذلک الفضل اعجبا!

میر عبدالحسین خاتون‌آبادی

میرعبدالحسین خاتون‌آبادی از دانشمندان اصفهان معاصر علامه مجلسی است. تعجب است که با وجود کتاب مشهور وی وقایع السنین والاعوام نام او در کتب تراجم نیامده است. حتی مرحوم مدرس تبریزی که در ریحانة الادب چند تن از بزرگان علمای خاتون‌آبادی را نام برده و ترجمه

کرده است، از وی نام نبرده با این که از کتاب وقایع السنین او استفاده کرده است. همچنین مرحوم حاج شیخ عباس قمی که در کتب متعددش امثال وقایع الایام و تتمه المنتهی و احتمالاً منتهی الآمال، و هدیة الاحباب و فوائد الرضویه از وقایع السنین استفاده نموده، از ذکر نام وی در کتاب اخیر که تقریباً با استقصای کامل بیشترین علمای مذهب جعفری را شناسانده است، غفلت ورزیده است.

باری، با توجه به این غفلت و قصور، ترجمه وی با این تفصیل نسبی در اینجا مسطور می‌گردد باشد که از اینجا به دیگر کتب سرایت کند. ما ترجمه او را از جاجای کتابش وقایع السنین می‌آوریم. قبلاً باید بگوئیم که وقایع السنین او گزیده‌ای از حوادث مهم تاریخ جهان واسلام است که او آنها را از متون تواریخ عربی و فارسی انتخاب نموده و نقل کرده است.

اهمیت تاریخ وقایع السنین به نقل حواشی است که بعد از ظهور صفویه مخصوصاً در زمان وی روی داده است، و هم تراجم دانشمندانی است که همعصر او بوده‌اند، و او آنها را دیده است.

نسخه چاپ شدهٔ وقایع السنین مغلوط و در بعضی موارد نامفهوم و مواردی هم سقط دارد. گاهی نویسندگان دچار اشتباه شده، و زمانی تاریخ فوت یا نام اشخاص را در چند جا نوشته و مکرر ذکر کرده است، به‌طوری که مثلاً در ۱۰۹۸ فوت میرعبدالواسع برادر مادری و پسرعمویش را سه بار نوشته است. این موارد و نواقص زیاد است.

وقایع السنین بعد از سال ۱۱۰۵ که تاریخ فوت میرعبدالحسین است، ملحقاتی تا سال ۱۱۹۳ دارد که پیداست فرزندان مؤلف نوشته‌اند. میرعبدالحسین سه برادر داشته که اسامی و ماه و سال ولادت آنها را خود یا آنها در متن وقایع السنین چاپ شده آورده‌اند. پسر اول میرمحمد جعفر متولد اول محرم ۱۰۶٤، دوم میرمحمد صادق ذی‌حجة ۱۰۷۰، سوم میرمحمد حسین رجب ۱۰۷۳.

قسمت اول ملحقات تا اواخر صفویه را پسر سومش میرمحمد حسین نوشته است. زیرا در وقایع سال ۱۱۱۵ می‌نویسد میرمحمد باقر ملاباشی پسر عمویش میراسماعیل، ٤۵ سال دارد «و از راقم حروف سه سال بزرگتر بود» که این مطلب با ولادت میرمحمد حسین پسر سوم وی در سال ۱۰۷۳ کاملاً منطبق است. بعد از وفات ابن میرمحمد حسین معلوم نیست پسر او یا دیگری از بستگانش بقیه حوادث را به طور اجمال تا سال ۱۱۹۳ نگاشته است[1]، پسر یا نوهٔ او با

۱. آخرین واقعه سال ۱۱۹۳ وقایع السنین، زلزله مهیب تبریز است که تا حدی شبیه زلزله‌ای است که ساعت ۱۲/۵ شب پنجشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۶۹
←

ناشی گری در خود متن هم دستکاری کرده‌اند. زیرا این تاریخهای مکرر و جابجائیها به احتمال زیاد کار آنهاست که باعث دردسر مراجعین شده‌اند.

از آنجا که نسخه اصل به خط میرعبدالحسین در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق وجود دارد، به یاری خداوند متعال نویسنده درصدد است حال که برای شرح حال علامه مجلسی این همه در این کتاب غور و بررسی کرده‌ام و به خصوصیات آن آشنا شده‌ام آن را با تصحیح کامل همراه شرح حال جامع میرعبدالحسین و خاندان او و پاورقی های لازم منتشر کنم، اللهم وفقنی لا تمامه.[1]

چاپ اول وقایع السنین در سال ۱۳۵۲ شمسی انجام گرفته که در عین حال خدمتی به علم و تاریخ است. و اینک سطوری چند از زندگانی میرعبدالحسین خاتون‌آبادی مؤلف وقایع‌السنین به قلم خودش از لابلای کتابش:

→

در استانهای گیلان و زنجان به وقوع پیوست و تهران را هم که ما در خواب بودیم به سختی تکان داد . مدت یک دقیقه شهر با عظمت تهران به سختی می لرزید، و در خود منطقه قیامتی بر پا کرده است. اکنون ببینیم زلزلهٔ تبریز چگونه بوده است: «از وقایع سال یکهزار و صد و نود و سه در شب شنبه بیست و نهم شهر ذی‌الحجة الحرام یکساعت و نیم از شب مذکور گذشته چنان زلزلهٔ شدید عظیمی در تبریز واقع شد که از حرکت و رجفات آن زمین اصفهان به لرزه درآمد و تمام تبریز از قبیل شهر قوم لوط زیر و زبر شد و تمام خلق آن شهر به مشیت قادر ذوالقدر به نعم المقر شتافتند و معدودی هنوز سلسلهٔ حیات ایشان منقطع نگردیده به محافظت رحیم بی منت و بخشنده بی ظنت جان از آن مهلکه به در بردند، و آنچه تخمیناً به هلاکت رسیده قریب به دویست هزار نفر بل متجاوز به قلم آمد، و جمعی که مخبر این خبر وحشت اثر بودند می‌نمودند که در کل آن شهر نیم ذرع سقف که یک شخص محافظت خود از باران نماید ممکن نبود و عمارات عالیه که به آجر و ساروج ساخته شده بود تمام چون خاکستر گردیده و کوهی که در حوالی آن شهر می‌باشد مشهور به کوه سرخاب منشق گردیده و شکاف بهم رسانیده و مخبرین می‌گفتند که بسیار بود پنجره‌ای از خانه به خانه دیگر افتاده بود. گویا چنین مهلکه بعد از قوم لوط الی یومنا هذا مسموع سامعی نگردیده باشد.
خلاصه کلام آن که باقی نمانده مگر ذات اقدس الهی و نام آن شهر و بعد از آن هرگاه بنائی و عمارتی مشاهده شود بدانند که مجدداً واقع شده، و در دو سه یوم قبل و بعد وقوع واقعهٔ مزبور هوای آن در نهایت سرما و برف شدید بود که هر که از هدم اگر فرار می کرد به برد و سرما هلاک می‌شد». وقایع السنین، ص ۵۱۳.
و اما زلزلهٔ هفته گذشتهٔ گیلان و زنجان که پس از ده روز هنوز هم منطقه پیوسته می لرزد، به قدرت ۷/۳ ریشتر بوده است، و تاکنون شهرهای رودبار و منجیل و بیش از ۵۰۰ روستا صددرصد، و شهر لوشان و رشت و ماسوله و حدود ۱۵۰۰ روستا از ده تا هفتاد درصد تخریب و هزاران واحد مسکونی ویران شده است. خسارات وارده را نیز بیش از بیست میلیارد تومان برآورد کرده‌اند.
حدود چهل هزار کشته و بیش از یکصد هزار مجروح شده‌اند. این آماری است که تاکنون یعنی حدود ده روز پس از وقوع زلزله به دست آمده و مقامات مسئول اعلام کرده‌اند. شاید تلفات و ضایعات خیلی بیش از اینها باشد. واقعاً پناه بر خدا از این حوادث طبیعی و پیشامدهای غیرقابل پیش‌بینی! نویسنده چنین زلزله‌ای را هرگز به خاطر ندارد، و با این وسعت در جائی نخوانده است.

۱. مرحوم معلم حبیب آبادی اصفهانی در آغاز ترجمه میرزا ابوالقاسم مدرس خاتون‌آبادی نوادهٔ میراسماعیل برادر بزرگ میر عبدالحسین می‌نویسد: «خاتون‌آباد نام قریه‌ای است در بلوک جی اصفهان که در مأه یازدهم هجری اهمیت و عظمتی شایان داشته، و در فتنه افغان مانند بسیاری دیگر از دیهات این شهر خراب شده و اینک معدودی خانوار در آن سکونت دارند. سپس می‌گوید: چون میرعماد الدین محمد (جد دوم میرعبدالحسین و میراسماعیل) در دامنهٔ کوه قریه گورت بلوک قهاب اصفهان دفن و قبرش زیارتگاه مردم آن سامان است، و آن مقبره در پهلوی قریهٔ خاتون‌آباد افتاده و خود او هم چندی در خاتون‌آباد ساکن بوده، از این رو او را خاتون‌آبادی و در اثر آن اعقاب او به سادات خاتون آبادی مشهور شده، و در تهران و مازندران و گیلان و غیره متفرق شده‌اند». (مکارم الآثار ج ۱ ص ۱۲۹).

«سال هزار و سی و نهم ــ سال ولادت فقیر حقیر کاتب هذه الاحرف و مؤلف تیک الاسطر العبد المذنب الراجی عفوربه الغنی عبدالحسین الحسینی فی شهر رمضان سنه سبع و تسعین بعد الالف، والحمد لله والصلوة علی محمد و آله، ثم الحقت ما وقع فی یدی سنة فسنة، که پیداست او متولد سال ۱۰۳۹ است، و در سال ۱۰۹۷ دست به تألیف کتاب زده و در سال ۱۰۹۸ که این مطالب را می‌نوشته ۵۹ سال و نزدیک به شصت سال داشته است. سپس وقایع را سال بسال تا ۱۱۰۵ که رحلت نموده نوشته است.

در پاورقی این قسمت پسرش نوشته است: «وی در سال ۱۱۱۵ وفات یافته و در قبرستان بابارکن الدین نزدیک مقبرهٔ علامهٔ زمان و یگانهٔ دوران آقا حسین خونساری (استادش) در مقبره‌ای که خود ساخته بودند، دفن شد».

میرعبدالحسین در حوادث «سال هزار و شصتم» می‌نویسد: «فوت والد ماجد فقیر مؤلف این اوراق عبدالحسین بن محمد باقر بن میراسماعیل بن میرمحمد باقر در هزار و شصت (۱۰۶۰)... و از او چهار پسر ماند جامع فنون علوم: میراسماعیل،[1] و بعد از او فقیر عبدالحسین الحسینی، و بعد از فقیر میرعبدالله و بعد از او میرمحمد، و میرعبدالله را به کسب داد و می‌گفت می‌خواهم یکی از اولاد من کاسب باشد، و سه پسر خود را و دو پسر برادر خود را میرعبدالواسع و میر رفیع به طالب علمی داد، و مبالغه عظیم داشت در تحصیل و طالب علم کردن اولاد خود.

اولاً میرعبدالواسع ولد میرمحمد صالح عم فقیر طالب علم شد، و بعد از او میراسماعیل پیش او تلمذ کرد، و بعد از او مدتی میرعبدالواسع قدری به کدخدائی و کارهای دیگر افتاده، میراسماعیل در مباحثه و مناظره و مطالعه اوقات خود را صرف کرده و میرعبدالواسع در اواخر رمضان یکهزار و نود و هشت (۱۰۹۸) فوت شد و باقی موجودند.»

میرعبدالحسین در اصفهان متولد گردید و در همان شهر پرورش یافت و به تحصیل پرداخت. استادان وی در معقول و منقول چنانکه خود در وقایع السنین می‌نویسد: ملا محمد تقی

۱. مرحوم معلم حبیب آبادی می‌نویسد: «میرمحمد اسماعیل (برادر بزرگ میرعبدالحسین) که عالمی جلیل و در زهد و عبادت بی عدیل بوده، کتب چندی تألیف نموده و از آن جمله تفسیری در ١٤ جلد، و الحاقاتی بر کتاب «وقایع السنین» برادر خود میرعبدالحسین و غیره ــ دارد ــ و در سنهٔ ۱۱۱۶ وفات کرده و در تخت فولاد در تکیه‌ای که محل تهجد و عبادت او در حیاتش بوده دفن شده، و آن تکیه به نام وی معروف ــ است ــ که آن را تکیه میرمحمد اسماعیل و نیز تکیه خاتون‌آبادی ها می‌گویند. و توضیح می‌دهد که چون پسر این میرمحمد اسماعیل، میرمحمد باقر نخستین مدرس مدرسه سلطانی (چهارباغ) بوده و فرزندان او هم این سمت را داشته‌اند لذا به لقب مدرس هم نامیده می‌شوند.» (مکارم الآثار ج ۱ ص ۱۲۹).

نمی‌دانیم حبیب آبادی دلیلی بر این ملحقات وقایع السنین از میراسماعیل دارد یا فقط حدس است. قبلاً ما ثابت نمودیم که واقع سال ۱۱۱۵ را پسر سوم میرعبدالحسین یعنی میرمحمد حسین نوشته است. البته این احتمال هست که برادر میرعبدالحسین و پسر او و نواش و شاید هم سایر افراد خاندانش در این کتاب دست برده و جمعاً این اضافات را یادداشت کرده باشند.

مجلسی، ملامحمد باقر سبزواری، میرزا رفیعا نائینی، آخوند ملاحسین بروجردی، ملاعبدالله تونی و برادرش ملا احمد تونی بوده‌اند. نزد ملافتح الله خوشنویس هم مشق کرده، و با پسر میرزا رفیعا همدرس بوده است. در سفر حج نیز از دانشمند شهید به دست نواصب متعصب، میر محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی استرآبادی استاد اجازهٔ علامه مجلسی به دریافت اجازه نائل گشته است.

او از این استادان خود به مناسبت فوت آنها، در وقایع السنین بدین گونه یاد می‌کند: «سال هزار و پنجاه و نهم: گرفتن شاه عباس ثانی انار الله برهانه قندهار را از دست پادشاه والاجاه هند خرّم در هزار و پنجاه و نه (۱۰۵۹)، و فقیر در آن وقت در خدمت آخوند مولانا عبدالله تونی مقابله من لایحضره الفقیه شروع کرده بودم، و اکثر اوقات در خدمت آن جناب می‌گذرانیدم، و از فیض خدمت و کثرت ملازمت آن جناب و برادرش آخوند مولانا احمد قدری استمداد و استفاضه از اخلاق و آداب نمودم، و هر دو برادر در غایت قصوی از تقوی و صلاح و ورع بودند.

اما آخوند مولانا عبدالله به فضل و کمال و دقت و فطانت و شعور از ملااحمد و از اکثر طالب علمان آن عصر امتیاز تمام داشت، و بعد از این به مدتی مجاورت روضهٔ رضویه (مشهد) اختیار کرد، و مولانا عبدالله از شاگردان میرزا رفیعا بود.[1]

فوت ملافتح الله خوشنویس نسخ نویس شاگرد معزای خوشنویس در هزار و پنجاه و نه تخمیناً، و فقیر پیش او بسیار مشق کرده. و در ذیل حوادث «سال هزار و هشتاد و چهارم» می‌نویسد: «فوت آخوند مولانا حسین بروجردی استاد این فقیر در کتاب حکمة العین، و او مدرس مسجد جامع جدید عباسی (مسجد شاه معروف امروز) است.»

و در ۱۰۸۶ می‌نویسد: «تاریخ اجازه‌ای که سید سند محدث فاضل عالم عامل مجاور بیت الله الحرام میرمحمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الاسترابادی جهت فقیر کثیرالتقصیر نوشته در هفدهم ذی‌حجهٔ سنه یکهزار و هشتاد و شش است، و آن اجازه به خط آن مغفور مبرور موجود است، و در سالی که این فقیر در مکه بودم به خدمت آن جناب فایز شدم قدس الله روحه، و شهادت سید سند مشارالیه سه سال یا چهارسال بعد از این اجازه بود در آن بلد مقدس روح الله روحه».

۱. محدث قمی در «هدیة الاحباب» در عنوان «التونی» می‌نویسد: شیخ فقیه صالح زاهد ملاعبدالله بن محمد بشروی مشهدی صاحب کتاب وافیه و حواشی بر معالم و مدارک و غیر ذلک متوفی در سال ۱۰۷۱ در کرمانشاه»، و در عنوان «صاحب الوافیه» می‌نویسد: صاحب ریاض العلما فرموده که شنیدم از کسانی که آن بزرگوار را دیده بودند که او اورع و اتقی اهل زمان خود بوده، بلکه ثانی خلد مقام مقدس اردبیلی بوده، و همچنین برادرش ملااحمد تونی.

در این سال شاه عباس دوم در مازندران بوده، و «در این سفر محرر اوراق عبدالحسین الحسینی همراه بودم»، در این سال شاه عباس دوم در حوالی دامغان بیمار می‌شود و همانجا بدرود حیات می‌گوید: «و از طالب علمان کسی که حاضر بود این فقیر بود، و مولینا محمد شفیع مشهدی»، در ربیع الثانی سال ۱۰۷۷ شاه صفی که بعد ها شاه سلیمان خوانده شد به جای پدرش شاه‌عباس ثانی جلوس می‌کند. «احضار جمیع علماء در مجلس سامی در دولتخانه مبارکه، و آخوندی استادی و استاد العلماء مولانا محمد باقر السبزواری خطبه فصیحهٔ بلیغه در مجلس سامی خواندند، و در وقت خطبه همهٔ امرا و اعیان و فضلاء و علماء همه بر سر پا ایستادند، و از جملهٔ فضلای معمّر مسنّ میرزا رفیعا نائینی بود، و بنابراین که خطبه طولی داشت چون خطبه عربی و فارسی هر دو بود طولی بهم رسانید و حضرات از پا ایستادن آزاری کشیده بودند.

و بعد از خواندن خطبه در مجلس سامی مقرر شد که نواب آخوندی به جامع جدید شاهی (مسجد شاه) آمده بالای منبر خطبه خواند در حضور تمام مردم شهر از اعالی و اواسط، و فقیر محرر این اوراق حاضر بودم، و مردم را اضطرابی بود که این جمعیت برای چیست؟ تا در فاتحه[1] مشخص شد که تغییر نام نامی و اسم سامی نواب اشرف شده، صفی به سلیمان تبدیل شد.»

در ۱۰۸۰ «فوت سید سند فاضل محقق مدقق العلامة الفهامه فرید دهره و قریح عصره استادی و استنادی میرزا رفیعا نائینی قدس الله روحه در هزار و هشتاد هجری.»

«در تاریخ ۱۰۸۱ اجازه‌ای که فاضل عالم مدقق نحریر کامل العقل وافر الفضل صاحب اخلاق کامله و اعراق طیبه مولانا محمدباقر السبزواری تغمده الله بغفرانه از برای فقیر حقیر مؤلف این مجموعه عبدالحسین الحسینی نوشته ـ در ـ جمادی الاولی سنهٔ هزار و هشتاد و یک در وقتی که این فقیر به مشهد مقدس معلی می‌رفتم».[2]

در ۱۰۸۲ «فقیر محرر اوراق در سالی که بحج رفته بودم در ... در روز جمعه حاضر شدم که خطبه به نام اسماعیل بن قاسم (سلطان یمن) خواندند.»

نیز «در سنهٔ هزار و هشتاد و دو (۱۰۸۲) راقم حروف عبدالحسین الحسینی در مشهد مقدس معلی رضوی علی ساکنه السلام بودم که دو شخص از جانب کوهستان بدخشان مشهور به «بابریه» آمد با مکتوبی بسیار خوش انشاء مشتمل بر یک بیت عربی، مضمون مکتوب مسطور استدعای آدمی از متولی جلیل القدرمشهد مقدس که به آن سمت برود برای تعلیم طریق تشیع بطور

۱. آغاز خطبه.

۲. اجازه دوم سبزواری به وی بوده است.

امامیه، و قدری سوغاتی نیز داشتند.

در آن وقت متولی آستانهٔ مقدسه میرزا شاه تقی بود خلف میرزا شاه باقر متولی خلف میرزا محمد تقی بن سید سند میرمحمد جعفر، و متولی مزبور سوغات را با نوشته به دارالسلطنهٔ اصفهان فرستاد و به نظر پادشاه وقت شاه سلیمان رسید، و پادشاه مغفور در جواب نوشتند که مناسب بفرستد.

و متولی مرحوم مبرور در شبی از شبها در طی صحبت فرمودند به فقیر که استخاره کردم که شما را تکلیف به رفتن کنم خوب نیامد. شما شخصی از طالب علمان را پیدا کنید که مناسب باشد و بفرستم، و فقیر شخصی را که مناسب می‌دانستم راضی نشد و جمعی که نامناسب بودند خود مناسب نمی‌دانستم. عاقبة الامر آن دو کس بی آدم برگشتند! و در سال چهارصد و سی و یک (۴۳۱) نیز قدری از این حکایت را نوشتم».

و در حوادث «سال چهارصد و سی و یکم» می‌نویسد: «فوت حکیم ناصر خسرو در چهارصد و سی و یک (۴۳۱)، قبر وی در بدخشان است. راقم حروف گوید که در سال ۱۰۸۲ که فقیر در مشهد مقدس بودم دو کس از کوهستان بدخشان آمدند از جانب شاه رئیس بن شاه بابر که پادشاه بابریه[1] بود، و دو کوهستان دارد بدخشان: یکی اسکندریه، و دیگری بابریه، و مردم دو کوهستان هر دو شیعه‌اند، و قصائد بسیار در مدح ائمه اثنی عشر علیهم اسلام دارند.

و وجه فرستادن این دو شخص این بود که شاه رئیس از متولی مشهد مقدس طالب علمی خواسته بود برای تعلیم طریقهٔ شیعه امامیه که برود به ولایت بابریه و معلم و مفتی ایشان باشد، و این دو کس می گفتند که مزار ناصر خسرو در کوهستان ما است، و مدار علیه ورود مردم است به مزار او از اطراف، و اعتقاد بسیاری به او دارند.[2]»

و در ۱۰۶۹ می‌نویسد: «تاریخ اجازه‌ای که محدث فاضل کامل عالم عامل صاحب نفس قدسیه مولانا تقیا مجلسی قدس الله روحه نوشته در ذیحجة الحرام سنه شصت و نه هجری است، و آن اجازه بخطه الشریف موجود است».

۱. بابر، لقب محمد عمر شیخ نوادهٔ تیمور لنگ بوده که در سال ۹۳۲ هندوستان را فتح کرد و سلسلهٔ بابریان تیموری را در آن کشور تشکیل داد.

۲. ناصر خسرو شیعه بوده و پس از سفر مصر و دیدن خلیفه شیعه فاطمی در خراسان مردم را به حکومت شیعه فاطمی در مقابل نظام سلطه خلفای عباسی دعوت می‌کرد. به همین جهت آن حکیم بلندآوازه و شاعر و نویسنده چیره دست آزاده را گرفتند و به بدخشان تبعید کردند و او در همانجا درگذشت. از اشعار اوست:

پیمبر بدان داد مر علم حق را   که شایسته دیدش مر این مهتری را

و نیز

فاطمیم فاطمیم فاطمی   تا تو بمیری ز غم ای ظاهری

و در ۱۰۷۰ نوشته است: «فوت مولانا آخوند محمد تقیا، تا آخر آنچه در هزار و هفتاد و یک نوشته ایم، در هفتاد بوده.[۱]

فوت استادی و استنادی رئیس المحدثین و استاد العلماء و الفقها والمحدثین المبارک المیمون ذی النفس القدسیه آخوندی مولانا تقیا مجلسی تغمده الله بغفرانه در هزار و هفتاد (۱۰۷۰)، و عمر او مابین شصت و هفت و شصت و هشت است، و فقیر راقم این حروف چندین سال مقابله احادیث اهلبیت علیهم السلام در خدمت او کردم. اصول (کافی) کلینی و من لایحضره الفقیه بالتمام در خدمت آن جناب سماعاً به عمل آمد».

«سال هزار و هفتاد و ششم»: تاریخ اجازه‌ای که استاد فاضل کامل خیّر نحریر محقق مدقق ذی الاخلاق الزاکیه والاعراق الطیبه مولانا محمد باقر السبزواری برای فقیر عبدالحسین الحسینی مؤلف هذه الوریقات نوشته ــ در ــ بیست و هفتم جمادی الثانیه از شهور سنهٔ هزار و هفتاد و شش و اجازه بخطه الشریف موجود است، و در فرح آباد مازندران بودیم در خدمت نواب آخوندی، تغمده الله بغفرانه.

او شاگرد آقاحسین محقق خونساری هم بوده است. در اول وقایع سال ۱۰۱۶ که سال تولد آقا حسین است و او را با عباراتی سراسر ادب و احترام و وصف علم و فضل وی می‌ستاید، در آخر می‌گوید: «و کنت قد قرأت علیه فی الفقه والحدیث و غیره».

و در حوادث «سال هزار و نود و هشتم» می‌نویسد: «فوت سید سند میرزا ابوالحسن طباطبائی خلف میرزا رفیعا در اواسط شوال هذه السنه، و فقیر مؤلف را با او شرکت درس بود در خدمت والد ماجدش الهیات شرح تجرید، و حاشیه ملاجلال (دوانی) در (بر) تهذیب (المنطق) را با هم خواندیم.»

میر عبدالحسین گذشته از وقایع السنین، کتابی در انساب سادات به نام مشجرات هم داشته است که در مواردی از وقایع السنین از آن نام می‌برد. از جمله در سال هزار و شصت و چهارم می‌نویسد: «مرد ن خلیفه سلطان و صورت نسبت این سید عالیجاه و ترجمه حالات او را در کتاب مشجرات ثبت نموده‌ام، مراجعه شود. دیگر شرح قصیده رائیه شاطبی مشهور به «عقیله» است، و شاید کتابهای دیگر که مانند شرح حالش ثبت و ضبط نشده است.»

۱. این یکی از موارد مغشوش این کتاب است. زیرا در هزار و هفتاد و یک راجع به مجلسی چیزی نیست.

سعادات ابدیه نماید بنابرین مقدمات فقیر
حقیر قاصر الباع قلیل البضاعه المحتاج الی رحمة ربه
الغنی عبد الحسین الحسینی الشهیر بالخواتون ابادی حمی عن
فی کون دار السلطنه اصفهان صانه الله
عن الحدثان باوجود قلت بضاعت و قصر
باع ببرکت خدمت جمعی از علما و فضلا و قلیل
استفاده که در مدت مدید خدمت و سعادت
ملاقات و ادراک صحبت ایشان نموده بود
~~و در ترجمه کتب خود را بری و عری~~
~~از تقلید ساخته~~ خواست که باین تمهید عمل
نموده خدمتی که مناسب مرتبه او باشد بعمل
ارد و این خدمت را ذخیره اخرت و وسیله
نجات سازد ~~و چون قدری در ایام~~ ~~طلب~~
~~بتوفیق حضرت الله تعالی و برکت خدمت علما~~
~~دید دار [illegible] که فقیر اخلاص عظیم بخدمت~~
~~ایشان و ایشان توجه تام نسبت بفقیر~~ ~~داشتند~~
خود را مخلی بالطبع ساخته همه مذاهب

علماء

داخل اند اما در ان کتاب بالتزام نسبت نکرده و ...

و هم در [illegible] که در اصول عقاید تقلیدیه صور نوادر الملحق
اکثر محققین [illegible] که تعبیر در [illegible]
[illegible] خاطر
نقش [illegible] حتما بالجزم

و طلبا للاعلم الا احوط که ...

صفحه‌ئی از ترجمه و شرح فرمان مالک اشتر علیه الرحمة نسخه اصل خط مؤلف مرحوم میر عبدالحسین خاتون آبادی صاحب وقایع السنین. معرفی شده در اجزاء چاپ شده (فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان) و (تکملة الذریعة).

سید هاشم بحرانی

درست در همان سالها که علامه مجلسی در اصفهان طرح انتشار آثار ائمه اطهار علیهم السلام را می‌ریخت و با تألیف و تصنیف کتابهائی همچون بحارالانوار و مرآت العقول و دیگر کتب سودمندش اخبار ائمه و فضایل و مناقب و حق الهی آنها را به گوش عالی و دانی می‌رسانید، در کرانهٔ خلیج فارس هم سیدی از سادات علمای اسلام و شیعه امامیه دست به آن‌چنان کار بزرگی یازیده است که از کار قبلی هم کمتر نیست، او سید هاشم بحرانی مؤلف غایة المرام و تفسیر برهان و ده‌ها کتاب دیگر است.

شیخ حر عاملی می‌نویسد: «سیدهاشم بن سلیمان حسینی بحرانی توبلی، فاضل دانشمند ماهر مدقق فقیه عارف به تفسیر و عربیت و رجال، او راست کتاب تفسیر قرآن که بزرگ است، من او را دیده‌ام، و از وی روایت کردم.»[1]

می‌دانیم که شیخ حر، امل الآمل را در ۱۰۹۷ تألیف کرده است، و قبل از آن بوده که سید را دیده و از وی روایت نموده است. حال چرا از میان انبوه تألیفات او فقط از تفسیر قرآن وی که همان تفسیر برهان باشد یاد کرده است، روشن نیست.

میرزا عبدالله اصفهانی دانشمند کتابشناس نامی جبران این کمبود را نموده و به تفصیل دربارهٔ تألیفات او سخن گفته است که اجمال آن در اینجا مسطور می‌گردد:

وی نسب سید را به سید مرتضی برادر سید رضی مؤلف نهج البلاغه متصل می‌داند، حال آن که به قول جمال الدین احمد بن علی بن داود حسنی معروف به ابن عِنَبَه نسب‌دان بزرگ متوفی بسال ۸۲۸ در «عمدة الطالب» که قول او حجت است، دودمان سید مرتضی در نسل ششم فرزندانش یعنی احمد بن علی نسّابه منقرض شده است. شاید منظور سید مرتضی دیگری باشد، و مطلب بر میرزا عبدالله مشتبه شده باشد.

باری او می‌نویسد: «فاضل بزرگوار و محدث فقیه معاصر و صالح پرهیزکار عابد زاهد، معروف به سید هاشم علامه است، و می‌گوید دارای تألیفات پرارزش و تصنیفات بسیار است. من بیشتر تألیفات او را در اصفهان نزد پسرش سید محسن دیده‌ام، از جمله: فضائل علی وائمه دودمان آن حضرت و احوالات[2] آنها علیهم السلام، کتاب ترتیب تهذیب الحدیث شیخ طوسی، شرح ترتیب

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۳۴۱.

۲. احوالات غلط و باید احوال باشد. متأسفانه این کلمه غلط زیاد هم تکرار می‌شود. به طوری که در زیر عنوان بعضی از کتابها نوشته‌اند در «احوالات چهارده معصوم» تعجب از میرزا عبدالله است که بدون توجه این غلط را در کتاب آورده است!.

تهذیب، معالم الزلفی[1] فی معارف النشأة الاولی و الاخری و آن کتابی بزرگ و نیکوست، در اصفهان نزد پسرش سید محسن دیده‌ام، مشتمل بر فوائد زیاد از اخبار متداول و غریب که از کتب غریبه نقل کرده است، بعضی از آنها در بحارالانوار استاد استناد (علامه مجلسی) قدس سره هست، و بعضی از آنها در بحار نیست، مانند کتاب الثاقب فی المناقب که نزد ما است، کتاب بستان الواعظین، و کتاب ارشاد المسترشدین، کتاب تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار، و کتاب تحفة الاخوان، که ما نسخه ای از آن را نیز داریم، و کتاب الجنة والنار، و کتاب فضائل امیرالمؤمنین از سید رضی[2]، و کتاب امالی ابوعبدالله مفید نیشابوری، و کتاب مقتل عمر تألیف علی بن مظاهر شاگرد شیخ فخر الدین پسر علامه (حلی) و امثال این گونه کتابهای غریب (کمیاب) دیگر از کتب سید، کتاب نزهة الابرار که آن نیز لطیف است. من آن را در اصفهان دیده‌ام...

بالجمله تألیفات سید بزرگوار تقریباً ۷۵ کتاب از بزرگ و متوسط و کوچک است، بیشتر آنها هم در علوم دینی است.

از جمله تألیفات او کتاب التنبیهات در فقه است، کتابی بسیار بزرگ و نفیس مشتمل بر استدلالات در مسائل فقه تا آخر ابواب فقه است. هم اکنون این کتاب در نزد ورثه استاد استناد (علاد مجلسی) هست. کتاب البرهان در تفسیر قرآن مشتمل بر اخبار اهلبیت(ع) که آن را به رسم تحفه برای شاه سلیمان صفوی تألیف کرده است. اخبار این کتاب هم بعضی غریب و در بحار استاد استناد نیامده است. کتاب الهادی ومصباح النادی نیز در تفسیر قرآن است و از تفسیر برهان کوچکتر می‌باشد.

و کتاب اللوامع النورانیه در اسامی قرآنی علی علیه السلام و اولاد معصومین آن حضرت، کتاب الهدایة القرآنیة الی الولایة الامامیة که در ۱۰۹۶ از تألیف آن فراغت یافته است. کتاب ترتیب تهذیب شیخ طوسی در پنج مجلد و نیکوست. و کتاب مدینة المعاجز الائمة الاثنی عشر که در ۱۰۹۰ نوشته وکتابی نیکوو بزرگ است،وکتاب بهجة النظر فی اثبات الوصایة والامامة للائمة الا ثنی عشر، بخط شریف او دیده‌ام که در سال ۱۰۹۹ نوشته است، کتاب تبصرة الولی فیمن رأی القائم المهدی فی زمن ابیه علیه السلام، بخط شریف او دیده‌ام که در ۱۰۹۹ از تألیف آن فراغت یافته است، و کتاب التحفة البهیة فی اثبات الوصیة لعلی علیه السلام، در ۱۰۹۹ از آن فراغت یافته است.

و کتاب مصباح الانوار فی بیان معجزات النبی المختار، و کتاب الدرالنضیدفی فضائل امام الشهید، شاهد همان کتاب مقتل الحسین(ع) باشد و کتاب المطاعن البکریه و المثالب العمریه من طریق

۱. این نام باید صفت و موصوف یعنی المعالم الزلفی باشد، نه مضاف و مضاف الیه.
۲. گویا همان خصائص امیرالمؤمنین(ع) باشد که در مقدمه نهج البلاغه نام می‌برد و چاپ شده است.

العثمانیه مشتمل بر مطاعنی است که ابن ابی الحدید[1] در شرح نهج البلاغه در بارهٔ خلفای ثلا ثه و امثال آنها ذکر کرده، در سال ۱۱۰۰ تألیف کرده است. این کتاب را بعد از کتاب سلاسل الحدید که مشتمل بر فضائل امیرالمؤمنین و اهلبیت است که ابن ابی الحدید در نهج البلاغه نقل و تألیف نموده است.

کتاب روضة العارفین ونزهة الراغبین در بارهٔ جمعی از مشایخ امامیه از قدما و متأخرین و کتاب غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، در دو جلد بزرگ، کتاب ایضاح المسترشدین الراجعین الی ولایة علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین(ع) بخط شریف او دیده‌ام، در این کتاب ۲۵۳ نفر را نام می‌برد که مستبصر شده و به آن حضرت گرویده‌اند، و فوائد دیگر، در سال ۱۰۰۵ نوشته است.

و کتاب الرسالة الموسومة بالتیمیة والدرة الثمینة در احوال ائمه اثنی عشر مشتمل بر دوازده باب و هر باب دوازده حدیث است. و کتاب فضل الشیعة مشتمل بر ۱۱۸ حدیث، کتاب نزهة الابرار و منار الانظار فی خلق الجنة والنار. و کتاب نهایة الاکمال فیما به یقبل الإعمال بخط شریف او دیده‌ام، در سال ۱۰۹۰ نوشته است، در بیان اصول پنجگانه و دارای اخبار نفیس بسیار که از ۱۵ کتاب نقل کرده است. و کتاب اللباب که از کتاب الشهاب قاضی قضاعی (مصری) استخراج نموده است. اخبار رسیده از پیغمبر(ص) را در شأن علی علیه السلام و ائمه علیهم از آن گرفته است.

و کتاب حلیلة الابرار در احوال پیغمبر و ائمه اطهار، کتاب روضة العارفین ونزهة الراغبین در اسامی شیعه امیرالمؤمنین(ع)، و در آن جماعت بسیاری از راویان ائمه و علمای شیعه، بلکه علمای عامه را که احتمال تشیع آنها می‌رفته است، ذکر کرده است. و کتاب الانصاف فی النص علی الائمة الاشراف من عبد مناف، و به کتاب النصوص هم معروف و مشتمل بر ۳۰۸ حدیث است، و در آن از کتب کمیاب نقل کرده است، از جمله الغیبة شیخ صدوق که غیر از کتاب اکمال الدین است، و کتاب زهر الاکمام عمر بن ابراهیم اوسی.

و دیگر از کتب سید کتاب سیر الصحابه است که در سال ۱۰۷۰ تألیف کرده، و کتاب احتجاج المخالفین العامة علی اقامة علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین العامة، در سال ۱۱۰۵ از تألیف آن فراغت یافته است.[2]

۱. عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی از دانشمندان بزرگ اهل تسنن متوفی در سال ۶۵۵ یا ۶۵۶.

۲. قسمتی از کتب سید به دست آمده، وبرخی از آنها هم چاپ و منتشر شده است مانند غایة المرام و تفسیر برهان. کتابهای او اغلب بزرگ و قطور و هر کدام چندین جلد است.

سید هاشم از شیخ رماحی[1] ساکن نجف روایت می‌کند، در کتاب مدینة المعاجز می‌نویسد او را در نجف دیدم و از وی اجازه گرفتم.[2]

پس از مؤلف ریاض العلما که از سید بزرگوار نام برده و مخصوصاً فهرستی از تألیفات گرانقدرش را ثبت و ضبط کرده است، شیخ یوسف بحرانی متوفای سال ۱۱۸۶ محدث فقیه عالیقدر در لؤلؤتی البحرین ضمن مشایخ اجازهٔ خود می‌نویسد: «سید هاشم معروف به علامه فرزند مرحوم سید سلیمان بن سید اسماعیل بن سید عبدالجواد کتکانی منسوب به کتکان از روستاهای توبلی بحرین، فاضلی محدث و جامع و متتبع اخبار بود که از این نظر کسی غیر از علامه مجلسی بر او سبقت نگرفته است.

او کتابهای متعددی تصنیف کرده است که خود گواه تتبع و اطلاع وی است، جز این که من کتابی از وی نیافتم که در آن فتوائی در احکام شرعی داده باشد، حتی در مسائل جزئی کتابهای او فقط جمع و تألیف است، و به هیچ وجه در ترجیح اقوال سخن نگفته است، یا این که بحثی یا اختیار مذهبی و قولی کرده باشد. من نمی‌دانم این از قصور درجه علمی او در نظر و استدلال وی، یا از جهت احتیاط و پرهیزکاری او بوده است، چنانکه از سید زاهد عابد رضی الدین ابن طاووس نقل شده است.

ریاست دینی بحرین بعد از شیخ محمد بن ماجد به این سید منتهی شد، و او امور شرعی مردم را به بهترین وجه به عهده گرفت، و دست ظلمه و حکام را از سر آنها برطرف ساخت، و اقدام به اجرای امر به معروف و نهی از منکر کرد، و در این راه سخت کوشا بود، به‌طوری که چیزی او را از این کار باز نمی‌داشت. او از علمای پرهیزکار پارسا، و نسبت به پادشاهان و امرا سخت مخالف بود.

او قدس سره در قریهٔ نعیم در خانه شیخ عبدالله پیرشیخ حسین بن علی بن کنبا وفات یافت. زیرا دختر شیخ علی بن شیخ عبدالله نامبرده همسر او بود. سپس جنازه‌اش را به قریه توبلی بردند و در مقبرهٔ ماتینی از مساجد مشهور قریه دفن کردند، مرقدش مزار معروفی است. ریاست روحانی شهر بعد از وی به شیخ سلیمان بن عبدالله نامبرده رسید وفات سیدهاشم سال ۱۱۰۷ بوده است. بعضی از استادان معاصر گفته‌اند وفات او چهار سال بعد از درگذشت شیخ محمد بن ماجد بوده است، علیهذا می‌باید وفات او سال ۱۱۰۹ باشد.»

آنگاه بعضی از تألیفات او را نام می‌برد و این کتابها را بر آنچه در ریاض العلما آورده

۱. منظور، شیخ فخرالدین طریحی نجفی رماحی مؤلف مجمع‌البحرین است که در سال ۱۰۸۵ وفات یافته است.

۲. ریاض العلما، ج ۵ ص ۲۹۸ تا ۳۰۴.

اضافه دارد: کتابی در وفیات پیغمبران، کتابی در وفات حضرت زهرا(ع) کتاب نهایة الآمال فیما یتم به الاعمال، کتاب ترتیب تهذیب او را بعضی از علمای معاصر وی در بحرین «تخریب تهذیب» نامیده بودند، از روی حسدی که غالباً متعاصرین با هم دارند! کتاب تنبیهات الادیب فی رجال التهذیب، او در این کتاب اغلاط بی شماری را که در اسانید اخبار تهذیب وارد شده، یادداشت نموده است، و ما در کتاب الحدائق الناظره قسمتی از سهوها و تحریف هائی را که برای شیخ طوسی در متون اخبار پدید آمده است، یادآور شده ایم. زیرا کمتر خبری از اخبار کتاب تهذیب هست که سهو یا تحریفی در سند و متن آن نباشد.[۱]

کتاب مولد القائم علیه السلام، کتاب المحجة فیما نزل بالحجه، و این سید از برخی از مشایخ روایت می‌کند که از جمله سید عبدالعظیم پسرسیدعباس استرابادی است[۲] که از علمای اخباری است و رساله ای در وجوب عینی نماز جمعه دارد، و دیگر شیخ فخرالدین طریحی نجفی است.[۳]

مرحوم شیخ علی بحرانی متوفای سال ۱۳۴۰ هـ ق. در کتاب انوار البدرین فی تراجم علماء القطیف والاحساء والبحرین شرح حال سید را عیناً از لؤلؤة البحرین نقل می‌کند، سپس خود می‌گوید: «آنچه به نظر می‌رسد اینست که خودداری سید از تألیف و تصنیف کتب فتوی به خاطر پرهیزکاری او بوده، مانند سید بن طاووس، وگرنه او در اعلی درجه اجتهاد مانند بسیاری از علمای امجاد ما که از جمله استاد صاحب لؤلؤة البحرین علامه شیخ حسین ماحوزی، بوده است. زیرا علمای عرب و عجم و عراق اختلاف نظری در اجتهاد وی نداشتند.

سید هاشم یگانه عصر خود بوده و علمای عرب و عجم از وی اجازه داشته اند، و بسیاری از مؤمنین مخصوصاً نواحی ما مقلد او بوده اند، با این که منطقه علمای اعلام صاحب نظر بسیار داشته، و بحرین هم در آن موقع مانند امروز نبوده که از وجود علمای بزرگ خالی باشد. در آن موقع علمای بحرین کسی را بر خود مقدم نمی‌داشتند مگر این که شرائط افتاء در او باشد.»[۴]

این نظر دانشمند بحرینی همشهری سید بود، اما به نظر ما همین که شیخ حر عاملی او را «مدقق فقیه»، و میرزا عبدالله اصفهانی «فقیه معاصر» دانسته اند، و هم و خود شیخ یوسف نوشته اند سید معروف به «علامه» بوده است، و او در کتاب «التنبیهات» یک دورهٔ کامل فقه

۱. یکی از فضلای شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی قدس سره نقل می‌کرد که آن مرحوم فرموده بود: «مغشوش بودن تهذیب به این جهت است که شیخ آن را در زمان جوانی تألیف کرده، و در حقیقت تازه کار بوده است.»

۲. از شاگردان شیخ بهائی.

۳. لؤلؤتی البحرین، ص ۶۳.

۴. انوار البدرین، ص ۱۳۶.

استدلالی را مورد بحث قرار داده است، و هم به گفته خود شیخ یوسف سید بزرگوار پس از شیخ محمد بن ماجد، ریاست علمای بحرین را داشته است، در شناخت مقام فقاهت و مرجعیت او کافی است. به‌طور قطع شیخ یوسف همه کتابهای سید را ندیده و اگر می‌دید بدین گونه دچار تردید نمی‌شد. آری درست همسان فقیه پاکسرشت سید رضی الدین علی بن طاووس بوده که با آن مقام عالی فقهی وارد میدان صدور فتوی و حکم نمی‌شد، از بس که احتیاط می‌کرده است. حال این طرز عمل اینان درست است یا نه، البته درست نیست.[1]

فرزندان سید، یعنی سید محسن، سید عیسی، سید محمد جواد، و سید علی همگی از علما بوده‌اند. میرزا عبدالله اصفهانی می‌گوید: او فرزندانی دانشمند از بهترین افراد شایسته از خود باقی گذارد، و مؤلّف انوار البدرین می‌گوید سید علی فرزند او فاضلی محقق بود و شرحی بر زبدة الاصول شیخ بهائی دارد که نسخه ناقص آن نزد من است.

به نظر می‌رسد که اولاد سید پس از حادثهٔ هجوم خوارج به بحرین همگی با تألیفات سید از آنجا خارج شده و به اصفهان پایتخت صفویه آمده‌اند، در آنجا بوده که مؤلف ریاض العلما پیش از سقوط اصفهان به دست محمود افغان آنها را ملاقات کرده و کتابها را نزد سید محسن فرزند بزرگ او دیده است.

در قداست نفس و پارسائی سید هاشم بحرانی کافی است که بگوئیم فقیه اعظم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر در بحث «عدالت امام جماعت» کتاب با عظمت جواهر الکلام، پس از بحث طولانی و اثبات این که لازم نیست عدالت در امام جماعت ملکه باشد بلکه حسن ظاهر کافی است، می‌گوید: «اگر چنین نباشد هرگز نمی‌توان حکم به عدالت کسی نمود، مگر در مثل مقدس اردبیلی و سیدهاشم (بحرانی) آن‌طور که از احوال آنها نقل می‌کنند.»[2]

شیخ جعفر قاضی

شیخ جعفر قاضی از معاصرین علامه مجلسی است که همانند او در شهر با عظمت

۱. دوست فاضل ما سید محمد برهانی که مادربزرگش نوادهٔ سید عالیقدر بوده کتابی با تحقیقات کامل پیرامون جد بزرگوار خود به نام زندگینامه علامه بحرینی نوشته و منتشر ساخته است. در این کتاب می نویسد مدفن سید قریه تویلی بوده که امروز مرکز شیخ‌نشین بحرین است. مرقد سید در وسط شهر واقع و زیارتگاه مردم است. رحمت الله علیه رحمة واسعه.

۲. جواهر الکلام، چاپ جدید، ج ۱۳ ص ۲۹۵. بل علیه لایمکن الحکم بعدالة شخص ابداً الا فی مثل المقدس الاردبیلی و السیدهاشم علی مانقل من احوالهما، بل ولا فیهما!!.

اصفهان می‌زیسته، و از مفاخر علما و فقهای امامیه بوده است. او از علمای اصول بوده، و شاگرد مجلسی اول و ملامحمد باقر سبزواری صاحب ذخیره‌وکفایه و آقاحسین خونساری و داماد او بوده، و از مشایخ بزرگ اجازات بشمار می‌رود.

میرعبدالحسین خاتون‌آبادی معاصر وی ضمن وقایع سال ۱۰۹۸ که علامه مجلسی با التماس شاه سلیمان صفوی منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان را پذیرفته است، می‌نویسد: «در روز پنج شنبه چهاردهم نوروز سنهٔ ۱۰۹۸ شیخ فاضل عالم المعی یلمعی فطن، سرآمدارباب شعور و فطانت و سرکردهٔ جامعیت علوم و فنون شیخ جعفر کمره‌ای به تکلیف نواب اشرف اقدس ارفع همایون شاهی شاه سلیمان و فقه الله قاضی اصفهان شد، متع الله المسلمین بفوائد قریحته الصائبه و اخلاقه الزاکیة السنیه.»

شیخ محمد علی حزین لاهیجی معاصر دیگر وی در تاریخ حزین تحت عنوان ذکر معدودی از افاضل و معاصرین و «برخی از افاضل و معارف که در صغر سن به اصفهان ملاقات ایشان نموده و هم در آن اوان رحلت کرده‌اند» نخست از علامه مجلسی و سپس از میرزا علاءالدین گلستانه، و از آن پس از این دانشمند بزرگوار نام برده و می‌نویسد: «دیگر فاضل مبرور شیخ جعفر علی قاضی است. وی از مشایخ بلدهٔ کمره و از اعاظم تلامذهٔ استاد العلماء آقاحسین خونساری، و جامع فنون علوم بود. در مدرس او جمعی کثیر از افاضل استفاده می‌کردند و روزگاری به عزت و احتشام داشت. به منصب شیخ الاسلامی رسید، و آن شغل خطیر را بر نهج ستوده تقدیم کرد، و از وفور مهارت که در امور ملکی و قوانینی معاشرت داشت به وزارت اعظم نوید یافت.

بعضی امراء سلطانی که در پایهٔ آن منصب بزرگ بودند در شکست کار او کوشیدند، و پادشاه را از آن اراده درگذرانیدند. در سن کهولت درگذشت، و در حائر حسین علیه السلام مدفون شد[1]. چون با والد مرحوم مودّت والفت تمام داشت مکرر فقیر به خدمت ایشان رسیدم.»[2]

حاج محمد اردبیلی مؤلف جامع الرواة که خود شاگرد وی بوده است در کتاب مزبور که در علم رجال است و گاهی مفاخر علمای معاصر خود و استادانش را هم نام می‌برد از این استاد هم بدین گونه نام برده و یاد کرده است: «جعفر بن عبدالله بن ابراهیم الکمرئی دانشمندی موثق و چهره‌ای سرشناس و استاد در اخبار و تفسیر و فقه و اصول و کلام و حکمت و عربیت و جامع جمیع کمالات بود. در جامعیت و حدس صائب و حاضر جوابی و هوش و دقت نظر در عصر خویش نظیر و مانند نداشت. او استاد، و معتمد ما بود، ما در تمام علوم به وی استناد می‌جوئیم.

۱. خواهیم دید که در نجف اشرف مدفون شده است.

۲. دیوان و تاریخ حزین، ص ۱۲.

خداوند عمر او را طولانی گرداند، و تأییدات و مقامش را افزون کند.»[1]

در ملحقات وقایع السنین خاتون‌آبادی ضمن وقایع سال ۱۱۱۵ می‌نویسد: «و در این سال فاضل مدقق صاحب فطرت عالیه شیخ محمد جعفر کمره‌ای شیخ الاسلام اصفهان اراده حج نموده به اتفاق محمودآقا رفتند، و در کرمانشاه بیمار شد، و در امام موسی علیه السلام (کاظمین) چاق شد[2]، و باز در آن نکس کرده[3] به کربلا رفت و از آنجا متوجه به نجف اشرف شده و در دوفرسخی نجف اشرف به رحمت خدا رفت و در نجف اشرف مدفون شد. در حوالی علامه (حلی) — ره —.

و در این سال آخوند ملامحمد سراب نیز رفت و مباشر تجهیز مرحمت پناه شیخ محمد جعفر او شده بود، و جمعی از اتباع شیخ مرحوم نیز فوت شدند در این سفر، وصبیهٔ شیخ نیز فوت شده بود». [4]

محمودآقا ناظر بیوتات سلطنتی از شخصیّتهای مملکتی بوده که در این سفر با جمعیتی حدود ده هزار نفر به حج بیت الله رفته بود. اهمیّت این سفر گذشته از حج، بردن ضریح مقدس کاظمین علیهما السلام بوده، که ماجرای آن در ملحقات وقایع السنین پیش از آنچه راجع به شیخ جعفر قاضی نقل کردیم چنین است: «در ماه جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و یکصد و پانزده (۱۱۱۵) محمودآقای ناظر به سفر حج بیت الله الحرام رفت، و ضریح کاظمین را برده نصب نمود در ماه شعبان، و مشغول تعمیر کربلای معلّی شد، و نجارباشی استاد محمدعلی را سرکار نموده قریب به سیصد تومان برآورد شد، و دده خاتون با محمودآقا به این سفر رفت با جمعی از معظمات حرم محترم، و آقا سعادت نامی خواجهٔ ریش‌سفید اهل حرم شد، و جمعی از آقایان (خواجه‌سرایان) همراه رفتند، و مبلغ‌های خطیر با خود بردند، و آنچه تقریباً مذکور می‌شود در این سال قریب به صد هزار تومان به جهت خرج این سفر خیراثر بیرون رفت از ایران.

و در این سال میرزا محمدباقر حکیم‌باشی نیز رفت به زیارت و حج، و میرزا محمدتقی وزیر وقت نیز رفت، و جمعی کثیر از اعاظم به زیارت عتبات عالیات رفتند. و پسرهای اعتمادالدوله سه نفر رفتند به زیارت، و میرزا حسن صاحب رقم نیز به حج رفت، و مجموع زوار و حجاج قریب به ده هزار نفر رفتند، و حجاج قریب به سه هزار نفر بودند، و از اطراف نیز جمعی

۱. جامع الرواة، ج ۱ ص ۱۵۳.
۲. بهبودی یافت.
۳. بیماری رو به وخامت گذاشت.
۴. وقایع السنین، ص ۵۵۳.

رفتند. میرزا ابوالحسن مستوفی الممالک نیز در این سال رفت.

و محمودآقا در کمال استقلال داخل بغداد شده بود و جمعی به استقبال او فرستادند، و پاشا به دیدن او رفت، و تا حال چنین اتفاق نیفتاده بود که پاشا به دیدن کسی از اعاظم برود. و در این سال فاضل مدقق صاحب فطرت عالیه شیخ محمد جعفر کمره‌ای...[1]

مرحوم آیت الله بروجردی قدس سره در پاورقی شرح حال حاج محمد اردبیلی مؤلف جامع الرواة شاگرد شیخ جعفر قاضی که با املاء وی فرزندش مرحوم سید محمد حسن نوشته است، ترجمه او را به اختصار از روضات الجنات آورده که می‌نویسد: «جعفر بن عبدالله بن ابراهیم حویزی الاصل کمره‌ای مولد و اصفهانی مسکن و مدفون در نجف، ریاست شیعه امامیه در عصر وی در اصفهان به او منتهی گردید، و جمعی از بزرگان زمان بر او تلمذ نمودند چنانکه از بعضی از اجازات متأخرین استفاده می‌شود که از جمله شیخ بزرگوار مولی محمد اکمل (اصفهانی پدر وحید بهبهانی) و فاضل متبحر متتبع بصیر حاج محمد اردبیلی صاحب کتاب جامع الرواة است». سپس خود می‌گویند: «ولی این که سید بزرگوار (صاحب روضات) نوشته است که شیخ جعفر حویزی با شیخ جعفر کمره‌ای بلکه با شیخ جعفر قاضی یک نفر است، محل تأمل و نظر می‌باشد».

به نظر نویسنده که از تلامذه کوچک و گمنام مرحوم آیت الله بروجردی است با توجه به نوشته میرعبدالحسین خاتون‌آبادی و شیخ محمدعلی حزین معاصران وی، و سخن حاج محمد اردبیلی شاگرد وی در جامع‌الرواة شیخ جعفر قاضی اصفهان با همان نام و نشان از مردم کمره یعنی نواحی خمین و گلپایگان و خونسار بوده است، و هر دو یک نفر می‌باشد. حویزی بودن آن را صاحب روضات نوشته که در آغاز از اهواز به اصفهان آمد و پس از طی مراتب علمی و عملی به امر آقاجمال خونساری (برادرزنش) به کمره رفت[2]. شاید صاحب روضات که خود اهل آن نواحی بوده و استادانش معاصر شیخ جعفر بوده‌اند اطلاعی داشته است، ولی جای این سؤال هست که چرا او را عرب ندانسته‌اند. زیرا مردم حویزه عرب بوده‌اند. آری از این نظر به قول استاد عالیمقام آیت الله بروجردی قدس سره جای تأمل و نظر دارد.

محدث قمی با توجه به منابع یاد شده و شرح تفصیلی که صاحب روضات پیرامون او داده است شرحی نوشته است که گزیده آن چنین است: جعفر بن عبدالله بن ابراهیم حویزی کمره‌ای اصفهانی، شیخ اجل اعظم اعلم عظیم الشأن رفیع المنزله عارف به اخبار و ... جامع

۱. همان مأخذ و همان صفحه.

۲. روضات الجنات، ج ۲ ص ۱۹۳.

جمیع کمالات قاضی و شیخ‌الاسلام اصفهان، داماد محقق خونساری، جلالتش زیاده از آنست که ذکر شود.

منصب قضاوت و شیخ‌الاسلامی اصفهان بعد از وفات علامه مجلسی(ره) به این شیخ منتقل گردید... تلمیذ او میرزا قوام‌الدین محمد الحسینی القزوینی قصیده‌ای در مرثیهٔ او گفته و آن مرثیه در روضات مسطور است.[1]

و حکایت شده که چون آن مرحوم عازم سفر حج شد در مسجد جامع منبر رفت و موعظه کرد و از جملهٔ کلمات ایشان آن بود که فرمود: ایها الناس! من حکم ندادم برای کسی مگر آن که قطع کردم و یقین دانستم که حکم خدا در مقام او چنان بود. من خلاف حق حکم ندادم لکن هرگاه کسی در واقع حق با او بوده و به حسب ظاهر اثبات نشده و حکم برخلاف حق او داده‌ام از من راضی شود و مرا حلال نماید.

و این شیخ از جناب محمد تقی مجلسی(ره) روایت می‌کند، و غالب تلمذش بر محقق سبزواری و محقق خونساری بوده، و حواشی و تعلیقات بسیار بر کتب علماء نوشته، از جمله تعلیقه اوست بر شرح لمعه و حواشی اوست بر کفایهٔ استادش (محقق سبزواری)، و از تصانیف اوست رسالهٔ فارسیه در اصول دین و ذخائر العقبی در تعقیبات که به اشاره شاه‌سلطان حسین نوشته، و رساله در حکم ولایت وصی بر نکاح صغیرین.[2]

در تذکرة الملوک می‌نویسد: «فصل سوم ــ در بیان شغل قاضی دارالسلطنه اصفهان ــ دستور آن بود که قاضی اصفهان بغیر از جمعه در خانهٔ خود به تشخیص دعاوی شرعیهٔ مردم موافق قانون شریعت غرّا و ملت بیضاء می‌رسید، و ضبط مال غائب و یتیم را بعد از زمان شیخ جعفر قاضی بهر کس قاضی اصفهان می‌شد رجوع می‌نمودند، و هر دعوائی را که قاضی حکم شرعی آن را می‌نویسد دیوانیان اجرا و حق را به من له الحق می‌رسانند».[3]

۱. چند بیت آن مرثیهٔ مفصل اینست:

الدهر ینعی الینا المجد و الکرما ... والعلم و الحلم و الاخلاق و الشیما
ینعی العفاف و ینعی الفضل یندبه ... ینعی الحیاء و ینعی العهد و الذمما
و زلزلت ارض علم بعد ما انفطرت ... سماء علم و ماج البحر و التطما
یا صبر هذا فراق بیننا ومتی ... تطاق و الدهر او هی الرکن فانهدما
بشیخنا جعفر بحر بسا حله ... سفائن العلم مبذولاً، و مقتما
این الذی فسر الایات محکمة ... این الذی هذب الاحکام و الحکما
تبکی علیه عیون العلم تسعدها ... شروحها و حواشیها و مارقما

۲. فوائد الرضویه، ج ۱ ص ۷۵.

۳. تذکرة الملوک، چاپ مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ص ۳.

از اینجا نیز به خوبی جایگاه بزرگ شیخ جعفر قاضی در عصر خود و منصب قضاوتی که داشته معلوم می‌گردد.

شیخ جعفر قاضی پس از علامه مجلسی چنانکه مسطور گشت بعلاوهٔ منصب قضاوت، چون از همه علمای عصر مهم‌تر بود، منصب شیخ الاسلامی را نیز از جانب شاه سلطان حسین پذیرفت، و پس از او در سال ۱۱۱۵ به داماد علامه مجلسی و خواهرزادهٔ او و شاگرد بزرگش میرمحمد صالح خاتون آبادی رسید.

شیخ عبدالنبی قزوینی از وی اطلاعات بهتری به دست می‌دهد و نکات تازه‌ای را اظهار می‌دارد، می‌نویسد: «شیخ محمد جعفر بن عبدالله کمره‌ای، داماد علامه نامور آقاحسین خونساری و قاضی اصفهان و هم شیخ الاسلام آنجا پس از آن است.

فاضلی است که افق فضیلت را در برگرفته، و جا برای کسی باقی نگذاشته، از همهٔ افاضل روزگار برتر و از لحاظ علمی والاتر بود. نوشته‌هایش عالی و احاطه اش در انواع علوم مسلم، تحقیقات و دقت نظرش در پی بردن به کنه حقایق جای سخن نداشت. در هر فنی استاد و نظری خاص داشت. دانشمندی بی نظیر بود و کسی را نمی‌رسید که فضلش را انکار کند.

در آغاز کار خود را از مناصب کنار می‌کشید، ولی خواه ناخواه عهده‌دار منصب قضای اصفهان شد، و در این سمت چندان در ابطال باطل و احقاق حق کوشید که دولت و دشمن از وی راضی بودند. گویند او روزی به مسجد جامع رفت و گفت ایها الناس ... استاد، میرزا قوام الدین محمد قزوینی در مرگ او مرثیه‌ای گفته است که بسیار عالی است، و تاریخ فوتش را هم در آن آورده است.»[1]

آقاجمال الدین خونساری

وی که از علمای بزرگ اصفهان و معاصر علامه مجلسی بوده است، فرزند ارشد فقیه و حکیم نامور آقاحسین محقق خونساری است. حقاً باید پدر و پسر را فقیه و حکیم و محقق خواند. هر دو در علوم و فنون معقول و منقول استاد بوده‌اند، و آثاری گرانقدر در آنها از خود به یادگار گذارده‌اند، با این فرق که پدر معروف به محقق خونساری و استاد الکل فی الکل است.

دانشمند بزرگ معاصر وی شیخ حر عاملی متوفای سال ۱۱۰۴ که ترجمه پدرش آقا

۱. تتمیم امل الآمل، ص ۹۱.

حسین محقق خونساری را بدان گونه نغز نگاشته است، درباره فرزند دانشمندش هم می‌نویسد: «مولی جمال الدین بن حسین بن جمال الدین محمد خونساری، دانشمند فاضل و حکیم محقق مدقق معاصر است. او راست تألیفاتی.»[1]

حاج محمد اردبیلی در جامع‌الرواة او را بدین گونه می‌ستاید: «جمال الدین محمد بن حسین بن جمال الدین بن[2] حسین خونساری، دانشمندی جلیل القدر، دارای جایگاهی بزرگ و مقامی والا، موثق ثبت معتمد و استاد در اخبار و فقه و اصول و کلام و حکمت. او راست تألیفاتی که از جمله شرح مفتاح الفلاح، حاشیه بر حاشیهٔ ملامیرزا جان (باغنوی شیرازی) بر مختصر الاصول (ابن حاجب)، و حواشی بر تهذیب و شرح شرایع، و شفا، و شرح اشارات و غیره، خداوند سایه اش را بلند گرداند و از سوانح مصون داشته، و باقی دارد.»[3]

مؤلف ریاض العلما که معمولاً در این گونه موارد نخست سخن امل الآمل را نقل می‌کند سپس خود چیزی می‌نویسد، در اینجا پس از نقل سخن شیخ حر در امل می‌گوید: «من گویم از تألیفات او حاشیه بر شرح مختصر (الاصول ابن حاجب) و متعلقات آن است که ناتمام مانده، و حاشیه بر حاشیهٔ خفری، و حواشی غیرمدون بر شرح لمعه، و ترجمه کتاب مفتاح الفلاح (شیخ بهائی)، و رسالهٔ نفی وجوب نماز جمعه به فارسی که مبسوط است و در مبحث مبادی احکام آن متعرض ردّ استاد علامه ملامیرزا محمد بن حسن زوانی[4] شده است.»[5]

فقیه بزرگ شیخ اسدالله دزفولی کاظمی در آغاز مقابس الانوار خود که تنی چند از مفاخر فقها را نام می‌برد، از جمله می‌نویسد: «شیخ عالم عامل و دریای ژرف، محقق مدقق و فقیه آگاه، حکیم متکلم حاذق سرشناس مولای اجل اجمل جمال الدین مشهور به آقاجمال، صاحب تعلیقات جمالیه مدونه و متفرقه بر شرح لمعه و تعلیق مدون بر شرح مختصر عضدی و بعضی از حواشی آن، پسر و شاگرد آقاحسین خونساری پدر دانشمندش»[6].

دانشمند عالم شناس نامی آقا سیدمحمد باقر خونساری همشهری او که مانند وی در اصفهان می‌زیسته در روضات الجنات، او را مجتهد اصولی و متکلم حکیم و مدقق مستقیم می‌داند و می‌گوید وی در خاندان علم و فضیلت متولد شد، و در دامان آن پرورش یافت، و از مدرسه اش

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ٥٦.
۲. بن محمد بن حسین.
۳. جامع الرواة، ج ۱ ص ١٦٤.
۴. باید شیروانی باشد. تعجب است که مصحح محترم توجه نداشته است.
۵. رياض العلماء، ج ۱ ص ١١٤.
۶. مقابس الانوار ص ۱۷.

دانشجویانی در علم فقه و اصول وحکمت برخاستند. ریاست تدریس در زمان پرسعادت او در اصفهان به وی منتهی شد، و بسیاری از فضلای نامدار و بزرگان آن زمان از انفاس قدسیه اش به کمال رسیدند.

آقا جمال رحمت‌الله علیه بسیار شوخ طبع و با ظرافت و نمکین، و مردی خوش صورت و خوش فکر و بلندنظر و عالیمقام بود. او و برادرش آقارضی الدین محمد که در برخی از فضائل و فواضل همانند او بود، خواهرزادگان علامه سبزواری سابق الذکر بودند، بلکه از شاگردان او و پدرشان محقق خونساری محسوب می‌شدند. مؤلف امل الآمل فقط نوشته است: جمال الدین بن الحسین...[1]

آنگاه پس از نقل کلام اردبیلی در جامع الرواة می‌نویسد: «من گویم حاشیهٔ آقاجمال بر شرح مختصر الاصول بسیار بزرگ است و در چند مجلد می‌باشد و سرشار از تحقیقات و تدقیقات اصولی بلکه فقهی و کلامی از خود او و غیره است. همچنین تعلیقات لطیف او بر شرح لمعه نیز کتابی بزرگ و در فقه استدلالی تدوین یافته است و نزدیک هفتاد هزار بیت می‌باشد. جلد طهارت آن در حدود بیست هزار بیت، با استدلال کامل است.

و نیز او شرح فارسی مفصلی بر غرر آمدی[2] دارد که در ٦ جلد است و آن را به اشارهٔ سلطان عصر (شاه سلطان حسین) نوشته، و رساله ای در شرح حدیث البساط، و رسالهٔ دیگری در نیت، و رسالهٔ بزرگی در نماز جمعه از اوست.

میان او و علامهٔ مجلسی شکرآب بود، همچنین بین او و مدقق شیروانی (داماد مجلسی اول) صاحب حاشیهٔ معالم، چنانکه عادت بیشتر متعاصرین است.

او در ٢٦ رمضان المبارک سال ١٢٢٥، بیست و پنج سال بعد از رحلت پدرش وفات یافت و جنب پدر در قبرستان تخت فولاد دفن شد.»[3]

محدث قمی از وی این طور یاد کرده است: «جمال الدین بن حسین بن جمال الخونساری الاصفهانی عالم محقق مدقق حکیم متکلّم فقیه نبیه جلیل القدرعظیم المنزله رفیع الشأن، صاحب تصانیف رائقه که از ملاحظهٔ آنها معلوم می‌شود جودت فهم و حسن سلیقه و صفاء ذهن او، خصوص در فهم ظواهر احادیث و تراجم، چنانکه ظاهر می‌شود از ترجمهٔ او بر

١. جمال الدین محمد بن الحسین. لفظ محمد در چاپ افتاده است.

٢. این کتاب که مشتمل بر کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، توسط دانشمند محقق فقید میر جلال الدین محدث ارموی در شش جلد چاپ و منتشر شده است. ذوق و تسلط آقا جمال بر ادبیات فارسی از همین کتاب کاملاً پیداست.

٣. روضات الجنات، ج ٢ ص ٢١٤.

مفتاح الفلاح و تعلیقات او بر آن کتاب، و مزاری[1] که به جهت شاه‌سلطان حسین تألیف کرده هنگام توجه به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و توضیح او بر الفاظ زیارات، و آن نسخه کوچکی است که نزد شیخ خود ثقة الاسلام آقای حاج میرزا حسین نوری رحمه‌الله می‌دیدم که هنگامی که از نجف اشرف به کربلا مشرف می‌گشت با خود برمی‌داشت... و خط شریفش را من زیارت کردم بسیار شیرین و جیّد بود و در آخر آن اسم شریف خود را نوشته بود «جمال الدین محمد بن الحسین الخونساری» و خاتم[2] شریفش نیز بر آن نقش بود به این عبارت: «یا من له العزة والجمال»!

وفاتش در ۲۶ رمضان سنهٔ ۱۲۲۵ واقع شد، مزار شریفش در تخت فولاد است. در نزد قبه والدش که شاه سلیمان صفوی بنا کرده.»[3]

شیخ عبدالنبی قزوینی، فرزندش شیخ حسن علی را از بین فرزندانش به فضل و تحقیق و علم و تدقیق می‌ستاید، و می‌گوید شنیدم علما او را به فضل می‌ستودند.[4]

در ملحقات وقایع السنین وفات آقاجمال را سال ۱۱۲۲ نوشته است که شاید درست نباشد، و همان ۱۲۲۵ صحیح باشد.

شیخ محمد حسن اصفهانی مشهور

به فاضل هندی

این فقیه اصولی نابغه و دانشمند اندیشمند نامور نیز از معاصران علامه مجلسی است. هر چند او ۲۷ سال بعد از علامه مجلسی از دنیا رفته است، ولی دوران تحصیل و شکوفائی نبوغش در عصر علامه مجلسی و اوج شهرت او بوده است. چه بسا که از شاگردان مجلسی هم بوده است، هر چند در ضمن شاگردان وی به شمار نرفته است.

پدرش نیز از علمای مشهور اصفهان بوده است. از آنجا که او با فرزند خردسالش محمد حسن مدتی را در هند گذرانیده و بعد به اصفهان برگشته است، لذا پسرش به فاضل هندی

۱. کتاب زیارت.
۲. مهر.
۳. فوائد الرضویه، ج ۱ ص ۸۳.
٤. تتمیم امل الآمل، ص ۱۰۷.

شهرت یافته است. لقب پدرش تاج یا تاجا و خودش بهاءالدین بوده است.

میرعبدالحسین خاتون آبادی معاصر او و پدرش در وقایع السنین ضمن وقایع سال ۱۰۹۸، پس از نگارش تاریخ فوت آقاحسین محقق خونساری، می‌نویسد: «ملا تاجا والد ماجد فضیلت و کمالات پناه مولانا بهاءالدین مشهور به فاضل هندی در هشتم رجب بعد از فوت آقا حسین فوت شد، مرد طالب علمی بود مشغول به مباحثه و مطالعه و تصحیح کتب حدیث و به حال خود، قدس الله روحه».

از اینجا به خوبی پیداست که میرعبدالحسین در سال ۱۰۹۸ که پدر فاضل هندی وفات یافته، پسرش را در ردیف دانشمندان معاصر می‌دانسته که از وی نام برده است، و این درست در همان سال بوده که علامه مجلسی به منصب شیخ الاسلامی رسیده است. در آن موقع فاضل هندی ۲۶ ساله بوده است.

تعجب است که میرزا عبدالله اصفهانی معاصر او که ریاض العلما را تا سال ۱۱۳۰ می‌نوشته از وی نام نبرده است، با این که از آقاجمال خونساری و دیگر همعصران او نام برده و ترجمه آنها را نگاشته است. نیز شیخ عبدالنبی قزوینی هم در تتمیم امل الآمل از ذکر نام وی غفلت ورزیده با این که از مفاخر علمای اواخر عهد صفوی یعنی موضوع کتاب او بوده است. دانشمند بزرگوار سید محمد باقر خونساری در روضات الجنات چنانکه باید از آن فقیه نامی همشهری خود یعنی فاضل هندی دانشمند بلندآوازهٔ اصفهان نام برده و ترجمه او را نگاشته است. می‌نویسد:

«بهاءالدین محمد بن تاج الدین حسن بن محمد اصفهانی، ملقب به فاضل هندی، از علمای اواخر دولت صفوی و افاضل زمان خود بود. در علوم رسمی و حکمی و فنون دینی از اصول و فروع بر دانشمندان عصرش برتری یافت.

در سال ۱۰۶۲ در خردسالی به هند رفت و در آنجا پرورش یافت، به همین جهت نیز به آنجامنسوب شد. در آنجا با مخالفین (اهل تسنن) مناظراتی در امامت داشته است که میان علمای ما مشهور و داستان آن عجیب است.

در دهه دوم سن خود[1] کتابها و رسائلی و تعلیقاتی در علوم ادبی و اصولی تصنیف کرده است از همه مهمتر که حد وسط تألیفات اوست کتاب بزرگ فقهی استدلالی وی به نام کشف اللثام عن قواعد الاحکام در شرح قواعد علامهٔ حلی اعلی الله مقامه است. در آن از کتاب نکاح آغاز کرده و تا آخر به پایان آورده است. کتاب جهاد و مابعد آن را تا کتاب نکاح انداخته است.[2]

۱. یعنی پس از دهسالگی!

۲. فاضل هندی پس از آن کتاب طهارت یعنی اول فقه و صلاة و حج و غیره را هم نوشت، ولی باز چند کتاب از ۴۸ کتاب فقه را ندارد.

کشف اللثام مهمترین مأخذ آقا سید علی طباطبائی در شرح مختصر نافع وی به نام ریاض المسائل بوده است. زیرا آن را در کمال تحقیق دانسته بود، هر چند با تمام بسطی که داده است از ترجیح مسائل بلکه تحقیق ملیح تهی است.[1]

دیگر از تألیفات او المناهج السویه در شرح الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه است، فقط کتاب طهارت آن پایان یافته و آن را به طریق مزج نوشته و زاید بر سی هزار بیت است، و کتاب صلوة آن را به طریق فرق و فصل و تبیین فرع از اصل نوشته است، و آن را تا کتاب حج رسانده است هر چند من تا کنون به آن دست نیافته ام. نیز شرح قصیدهٔ سید اسماعیل حمیری از تألیفات اوست که بهترین دلیل تسلط وی بر علوم عربیت است. دیگر کتاب ملخص التلخیص و شرح آن در یک جلد کوچک است، شاید چنانکه می‌گویند نخستین تألیف او باشد، و رساله فارسی به نام هشت بهشت، و کتابی به نام تلخیص کتاب شفاء در حکمت، گویند ناتمام است، و کتاب شرح عوامل صدگانه است، در صد و سه هزار بیت، و کتابی در تفسیر کلام الله مجید که بزرگ و مبسوط است. و پاسخ مسائل بسیاری که عمده آن در فقه و ابواب عبادات است، و جز اینها از رسائل و تعلیقات و خطب و اجازات.

او از استاد و پدرش تاج الدین حسن اصفهانی که از شاگردان ملاحسنعلی شوشتری است، نیز روایت می‌کند.

من اجازه‌ای بخط شریف او دیده ام که برای شیخ احمد عربی حلی در پشت کتاب قرب الاسناد حمیری نوشته بود و در آن بود که آن را از پدر علامه اش تاج الاسلام والمسلمین، از استادش شیخ موثق امین حسن علی بن عبدالله شوشتری روایت می‌کند. و اجازهٔ دیگر که به شاگردش فاضل محقق مدقق سیدناصرالدین احمد بن سید محمد بن سید روح الامین مختاری سبزواری داده، و مرقوم بود که: اکثر روایاتی عن والدی العلامه تاج ارباب العمامه! تاریخ این اجازه ماه رجب سال ۱۱۳۰ است.

یکی از شاگردان او سید صدرالدین قمی (همدانی استاد وحید بهبهانی) است.

یکی از علمای اعلام نوشته است لقب فاضل هندی، بهاء الدین و نامش محمد و اهل رویدشت از بلوک اصفهان[2] بوده است.

دیگر از تألیفات فاضل هندی کتاب بحرمواج به فارسی در شرح کافیة ابن حاجب است، و رساله ای در این که آن دو دختری که همسران عثمان بن عفان بوده‌اند، (یعنی رقیه و ام کلثوم)

۱. البته این سخن صاحب روضات است.

۲. متصل به زاینده رود که هم اکنون داخل شهر اصفهان است.

دختران پیغمبر نبوده اند، بلکه دختران همسرش حضرت خدیجه از شوهران دیگر بوده اند.

او قدس سره در اصفهان روز ۲۵ ماه رمضان سال ۱۱۳۷ وفات یافت، چنانکه بر سنگ قبرش نوشته اند، و من بارها به زیارتش رفته ام، و هم گفته اند که در سال ۱۱۳۱ وفات یافته است.»[۱] ولی وقتی در روی سنگ قبرش نوشته باشند، دلیلی ندارد تاریخ دیگری را نقل کنیم.

محدث نوری در خاتمه مستدرک می‌نویسد: «فاضل هندی خود نوشته است من شخصاً راضی به سفر هند نبودم ولی آن سفر برایم واجب بود. شاید به خاطر مشارکت لقبش با فاضل هندی از علمای عامه بوده که او را فاضل هندی خواندند[۲]. فاضل هندی صاحب کرامات آشکاری بوده که شیخ اسدالله شوشتری در مقابیس (مقابس) اشاره به آن نموده است.

او از تحصیل معقول و منقول فراغت یافت در حالی که هنوز سیزده سالش تمام نشده بود. چنانکه خود تصریح کرده است. کتاب المناهج السویه در شرح لمعه از اوست. من بعضی از مجلدات آن را در عبادات دیده ام که مبسوط و مشحون به فوائد و تحقیقات، و تاریخ ختم کتاب صلوة آن سال ۱۰۸۸ بود که در این صورت در آن موقع ۲۵ سال داشته است!

نیز از کتابهای او کشف اللثام عن قواعد الاحکام است. صاحب جواهر اعتماد عجیبی به آن و فقه مؤلفش داشته است. به طوری که چیزی از جواهر را نمی‌نوشت مگر این که کشف‌اللثام در نزد او باشد. این مطلب را استاد من شیخ عبدالحسین (تهرانی) رحمه‌الله به من گفت. صاحب جواهر گفته بود اگر فاضل در ایران نبود من گمان نمی‌کردم فقه به ایران رفته باشد. فاضل هندی رحمت الله علیه در بعضی از رسائل خود تصریح کرده است که تألیفاتش به هشتاد کتاب رسیده است.»[۳]

محدث قمی سپس می‌نویسد: «وبالجمله وجود این شیخ آیتی بود از آیات الهی، و در ترجمهٔ فخرالدین محمد بن الحسن بن یوسف (پسر علامه حلی) بیاید کلام این شیخ در حق خود.

و چون وفات آن جناب در ایام فتنه افاغنه بود و سلطنت صفویه منقرض شد لاجرم قبر آن جناب خالی از بقعه وقبه گردید.»[۴]

۱. روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۱۱ تا ۱۱۶.

۲. محدث قمی در پاورقی می‌نویسد: فاضل هندی از عامه، شهاب الدین احمد بن عمر معروف به فاضل هندی یکی از شارحان کافیه (ابن حاجب) است که ابن حنبلی کتاب عروةالودی فی نصرة الشیخ الهندی را در یاری او تألیف کرده است، و در سال ۸۴۹ در گذشته است. ولی معلوم نیست که چنین باشد. زیرا معمول علمای ما بوده که به اندک تناسبی کسی را به نامی که شهرت داشته می‌نامیده‌اند. چنانکه فقیه و فیلسوف نامی شیخ محمد حسین اصفهانی را به خاطر این که پدرش در کاظمین تجارت داشته و معروف به کمپانی بوده، شیخ محمد حسین کمپانی می‌خواندند!.

۳. مستدرک وسائل، ج ۳ ص ۴۰۲.

۴. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۴۷۷.

میرزا حیدرعلی مجلسی در کتاب انساب خاندان مجلسی می‌نویسد: «والدهٔ میرزا کمال حسین ثانی پسر ملا کمال الدین بن ملامحمد علی استرابادی، که از همین سلسله بوده، فاضل متبحربهاء الدین محمد مشهور به فاضل هندی گرفته، و دختری بهمرسید زوجهٔ فاضل اجه‌ای رویدشت»، که از اینجا فرزندان فاضل هندی از این دختر هم نوادگان مجلسی اول می‌باشند، و فاضل هندی نیز با واسطه داماد مجلسی است. همان‌طور که محدث نوری اشاره کرده است فاضل هندی در آغاز کتاب کشف اللثام که شرح قواعد علامه حلی است، می‌نویسد: «فخرالاسلام[1] می‌گوید: در زمانی که من نزد پدرم قدس سره درمعقول و منقول مشغول تحصیل بودم و بسیاری از کتب علمای شیعه را در این علوم و فنون نزد وی می‌خواندم، از وی خواستم کتابی در فقه، تألیف کند که جامع اسرار فقه و حقایق آن باشد، و مسائل آن نیز بر اساس دو علم اصول و فقه با برهان استوار باشد...»

سپس فاضل هندی می‌گوید: ممکن است استبعاد شود که چگونه امکان دارد وی قبل از تصنیف این کتاب، در معقول و منقول نزد پدرش علامه مشغول تحصیل باشد و از وی تقاضای تألیف کتابی با این مزایا کند؟ زیرا چنانکه گفته‌اند او در سال ۶۸۲ متولد شده و پدرش علامهٔ حلی هم قواعد را در کتاب خلاصه در شمارهٔ تألیفاتش نام برده و تاریخ تألیف بعضی از آنها را ذکر کرده و خلاصه هم در سال ۶۹۳ تا ۶۹۲ تألیف شده است. در موقع اتمام قواعد، پسر علامه ۱۱ سال یا کمتر داشته است اگر از این هم کمتر نباشد. ولی تعجب ندارد، زیرا این از فضل خداست که بر هر کس خواست می دهد.

من هم از تحصیل علوم معقول و منقول فراغت یافتم در حالی که هنوز سیزده سالم تمام نشده بود، و هنوز یازده سالم تمام نشده بود که شروع به تألیف کردم، و کتاب منیة الحریص علی فهم شرح التلخیص را به اتمام رساندم در حالی که پانزده سالم تمام نشده بود. قبل از آن هم بعضی از کتابهایم را که زاید بر ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند التمحیص در بلاغت و توابع آن و الزبده در اصول دین و الخرد البدیعه در اصول شریعت و شرح آنها، والکاشف، و حواشی شرح عقاید نسفی را نوشته بودم، و هشت ساله بودم که شرح مختصر و مطول تلخیص تفتازانی را درس می‌گفتم.»!

البته این احتمال هم هست علامه حلی قواعد را چند سال بعد از تألیف خلاصه تصنیف کرده، ولی نام آن را در میان تألیفات خود در خلاصه نوشته باشد.

راجع به این که سن فخرالمحققین در موقع تقاضای تألیف قواعد الاحکام از پدرش چند

۱. فخرالاسلام یا فخرالدین یا فخرالمحققین محمد بن حسن بن یوسف حلی، فرزند نابغه علامه حلی متوفای سال ۷۷۱ است.

سال بوده، و آیا علامه قبل از سال ۶۹۳ از تألیف آن فراغت یافته، یا بعد از آن بوده، در جای دیگر سخن خواهیم گفت.

آنچه برای ما در اینجا مهم است، کار فاضل هندی در آن خردسالی و اوائل نوجوانی است که خود گفته و نوشته و در آغاز **کشف اللثام** که چاپ شده هم آمده است، و خود نماینده نبوغ کم نظیر اوست.

مؤلف **روضات الجنات** این مطلب را از دیگران نقل می‌کند و می‌گوید: «در نسخه **کشف اللثام** که نزد من است نیست، شاید در نسخه خود او که پاکنویس نشده باشد».

ضمناً این تاریخ‌ها در نوشته صاحب روضات با آنچه در اول **کشف اللثام** چاپ هست، فرق دارد: به جای ۱۱ سال، ۱۲ سال، و ۱۵ سال ۱۹، و ۸ سال ۱۰ نوشته است.

در پایان سخن از این نابغه بزرگ سخن نابغه دیگری از فقهای نامی را در بارهٔ او می‌آوریم، و او فقیه سترگ شیخ اسدالله دزفولی کاظمی شاگرد برازندهٔ شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء و داماد او است در اول کتاب **مقابس الانوار** که جمعی از مفاخر فقهای شیعه را نام می‌برد و در بارهٔ هر کدام با دید خود تعبیراتی دارد که چون از اندیشهٔ آن فقیه نابغه نامی است، جا دارد که ترجمه آن را در بارهٔ فاضل هندی بیاوریم، هر چند عین عبارت عربی آن مهم است که پرموج و درخشنده است.

«... و از جمله اصفهانی، دانشمند عامل و فاضل کامل، محقق مدقق، نحریر فقیه، حکیم متکلم، متبحر کم نظیر، دارندهٔ مجموعه فضائل و مآثر و بدایع مکارم و مفاخر است کسی که به بالاترین رتبه افاضل اواخر، و مکرمت‌های اکابر فقها از اوائل تا اواخر فائز گشته، نابغه اندیشمند یگانه، مؤید و مسدد به لطف ابدی خداوند، بهاءالدین محمد بن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی...

من نیز در اوائل حال، قسمتی از آنچه برای او روی داده است، برایم روی داد، ولی پیشامدهای زمانه و حوادث روزگار نگذاشت که به مقصود برسم، و تاکنون هم با آن ناملایمات دست به گریبانم. والله المستعان و الیه المشتکی و علیه التکلان».[۱]

۱. مقابس الانوار ص۱۷.

شیخ سلیمان بحرانی

شیخ سلیمان بحرانی از اعاظم دانشمندان ما در نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم هجری است. دانشمند فقیه بزرگوار شیخ یوسف بحرانی متوفای سال ۱۱۸۶ درلؤلؤتی البحرین می‌نویسد: «در زمان وی ریاست علمای بحرین به او رسید. شیخ عبدالله بن حاج صالح سماهیجی بحرانی ــ گفته است «این شیخ در حفظ و دقت نظر و سرعت انتقال در جواب مسائل و مناظرات و طلاقت زبان اعجوبه بود، من مانند او را ندیده‌ام.

او در نقل و ضبط موثق، و در عصر خویش پیشوای مردم آنجا و یگانهٔ عصر بود. تمامی علماء وهمه حکماعلم و فضل او را اذعان داشتند، جامع جمیع علوم و در تمامی فنون علامه بود، تقریری خوب و تحریری عجیب داشت، و هم خطیب و شاعر زبردست بود، و در ادای حق دیگران منتهای انصاف را مراعات می‌نمود. بیشترین علومی را که به دست آورد حدیث و رجال و تواریخ بود.

من علم حدیث را از او آموختم و نزد وی تلمذ نمودم. او مرا بزرگ کرد و به خود نزدیک نمود و پناه داد و از دیگران ممتاز گردانید. خداوند پاداش نیکی به او بدهد. او قدس سره هنگامی وفات یافت که عمرش نزدیک پنجاه سال بود. در ۱۷ ماه رجب سال ۱۱۲۱ وفات یافت، و در قریهٔ «دونج» از قرای ما حوز، در مقبرهٔ شیخ میثم معلّی جد علامه شیخ میثم بحرانی مشهور مدفون شد». آنگاه شیخ یوسف می‌نویسد: «به خط وی قدس سره دیده‌ام که از پدرش نقل کرده بود که من در شب نیمهٔ ماه رمضان سال ۱۰۷۵ متولد شده‌ام».

من در وقتی که هفت سال و چند ماه داشتم قرآن مجید را از حفظ کردم، و ده ساله بودم که شروع به کسب علم نمودم، و تا کنون که سال ۱۰۹۹ است پیوسته مشغول تحصیل می‌باشم.»

سپس می گوید: «اوکه در سال ۱۱۲۱ وفات یافته است می‌باید ٤٤ سال و تقریباً ده ماه داشته باشد، پس این که شاگردش شیخ‌عبدالله بن حاج صالح گفته است نزدیک پنجاه سال داشته اشتباه و ناشی از عدم اطلاع وی از تاریخ تولد اوست.»[1]

حال آن که او متولد ۱۰۷۵ و متوفی به سال ۱۱۲۱ است، و این مدت ٤٦ است نه ٤٤ سال و ده ماه!

عجبتر این که محدث نوری می‌نویسد: «او در سال ۱۱۲۷ درگذشته نه ۱۱۳۷ که شیخ

۱. لؤلؤتی البحرین، ص۷.

ابوعلی حائری در منتهی المقال پنداشته است. زیرا ۱۱۳۷ تاریخ فوت شاگرد بزرگ او شیخ احمد بن عبدالله بلادی است که صاحب لؤلؤه ضمن ترجمه او نقل کرده و شیخ ابوعلی توجه نداشته، و مطلب بر وی مشتبه شده است.»[1]

حال آن که ۱۱۲۷ هم غلط و بی مأخذ است. شاید ۲۱ در چاپ تبدیل به ۲۷ شده است.

شیخ یوسف بحرانی که پدرش شیخ احمد بن ابراهیم از شاگردان شیخ سلیمان است، می افزاید که: «شیخ سلیمان شاعری توانمند بود و اشعار بسیار و پراکنده داشت، هم در کتابهایش و هم در مجموعه ها، و در کتابش ازهارالریاض و مراثی بر امام حسین علیه السلام، من در نوجوانی خواستم اشعارش را جمع کنم و در دیوانی ترتیب دهم و بسیاری از آنها را هم نوشتم ولی آمدن خوارج به بحرین واشغال وویرانی بلاد ما توسط آنها موجب شد که انجام نگیرد.

جمعی از دانشمندان نزد وی شرائط شاگردی به جای آوردند، از همه مشهورتر پدرم قدس الله روحه، و شیخ محدث شایسته شیخ عبدالله بن حاج صالح، و شیخ حسین بن محمد ماحوزی، و شیخ احمد بن عبدالله بلادی بودند.

این شیخ (شیخ احمد) هم بسیار با فضل و هم با انصاف و دارای صفات نیک و فروتنی و پرهیزکاری و پارسائی و تواضع بود. من در میان علما مانند او را ندیده ام.

وفات او رحمت الله علیه در روز دوشنبه ۱۴ ماه رمضان سال ۱۱۳۷ بود. من در درس او حضور یافتم، و شرح لمعه را نزد وی خواندم و دیگر از شاگردان شیخ سلیمان شیخ علی بن احمد بلادی بود. پیشوائی مردم بحرین بعد از شیخ سلیمان به اینان رسید. از همه اینان مشهورتر پدرم و شیخ عبدالله بن حاج صالح بود».[2]

شیخ ابوعلی حائری متوفای سال ۱۲۱۵ دچار اشتباهی شده که صاحب روضات یادآوری کرده است. زیرا او قسمت اخیر را که ما از لؤلؤة البحرین نقل کرده ایم و مربوط به شیخ احمد بن عبدالله بلادی است، چون شبیه به سخن شیخ عبدالله بن حاج صالح در بارهٔ شیخ سلیمان است، تصور نموده که در بارهٔ اوست و از جمله سال ۱۱۳۷ را که وفات شیخ احمد مزبور به گفته صاحب لؤلؤه است، تاریخ وفات شیخ سلیمان استاد او دانسته است.[3]

صاحب روضات می‌گوید از این عجیب تر این که به نظر می‌رسد او خیانت کرده و به

۱. فیض القدسی ص ۹۱.
۲. لؤلؤة البحرین، ص ۹.
۳. منتهی المقال، ص ۱۵۵.

این نقل بی جا اکتفا ننموده که تنافی دو تاریخ فوت را می‌رساند (۱۱۲۱ ــ ۱۱۳۶)، و جمله بعدی را که شیخ یوسف می‌گوید: «من نزد وی شرح لمعه خواندم» را حذف کرده است. چون منظور شیخ احمد است نه شیخ سلیمان، و مخصوصاً جملهٔ معترضه بعد از آن را که می‌گوید: «و شیخ عبدالله بن شیخ علی بن احمد بلادی، و این که مشهورتر از همه پدرم و شیخ عبدالله بن حاج صالح است»[1]

شیخ یوسف بحرانی سپس می نویسد: «من شیخ سلیمان را در سن ده سالگی یا کمتر از آن دیدم. در آن موقع پدرم به امر پدرش به قریهٔ بلاد رفته بود تا در نزد وی درس بخواند. او در آن موقع روزهای جمعه بعد از نماز صحیفهٔ سجادیه درس می‌گفت، و حلقهٔ درسش پر از فضلای نامبرده و دیگران بود. روزهای دیگر در خانه اش درس می‌گفت.

من در آن موقع به سفارش پدرم کتاب قطر الندی را در نزد شیخ احمد بن شیخ عبدالله نامبرده درس می‌خواندم».

شیخ ابوعلی حائری می‌گوید: استاد (وحید بهبهانی) در اول تعلیقه اش (بر منهج المقال) از وی با تعبیر «عالم عامل، فاضل کامل، محقق مدقق، فقیه نبیه، نادرهٔ عصر و زمان، محقق شیخ سلیمان رحمه الله»[2]، که این خود از استاد فقها و مجتهدین در سدهٔ دوازدهم هجری گواه روشنی بر مقام شامخ علمی شیخ سلیمان و برای درک شناخت او کافی است. وحید بهبهانی در بعضی تألیفات دیگرش هم از وی به «محقق شیخ سلیمان» تعبیر می‌کند.

شیخ عبدالله بن حاج صالح نامبرده فهرست مصنفات شیخ سلیمان را در پایان کتاب منیة الممارسین فی اجوبة اسئلة الشیخ یاسین آورده است. همو در اجازهٔ کبیره اش به شیخ ناصر جارودی گفته است تألیفات شیخ سلیمان بسیار است، و نزدیک به ٦٠ کتاب یا بیشتر می‌باشد، سپس بعضی از آنها را که به خاطر داشته نوشته است. سید حسن صدر کاظمی در اجازهٔ خود به شیخ آقابزرگ تهرانی می‌نویسد: «یکی از آیات الهی تألیفات این شیخ است با عمر کوتاهی که داشته است. زیرا وی در شب نیمه ماه رمضان ۱۰۷۵ متولد و در ۱۷ رجب ۱۱۲۱ وفات یافته است» و حال آن که گفتم در این صورت عمر او ٤٦ سال بوده است. تعجب است که سید صدر هم توجه نداشته اند!

۱. روضات الجنات، ج ٤ ص ۱۷.
ولی تصور نمی‌رود که شیخ ابوعلی تعمدی در این کار داشته است، بلکه گفتیم چون این جمله مشابه جملهٔ شیخ عبدالله بن حاج صالح بوده دچار اشتباه شده، و همان مقدار لازم را نقل کرده است.

۲. منتهی المقال، همان صفحه.

مرحوم سید محمد صادق بحرالعلوم که دو قسمت گذشته را در پاورقی لؤلؤة البحرین آورده می افزاید: «شیخ سلیمان در آخر رسالهٔ کوچکی که در تراجم علمای بحرین در جمادی الاولی ۱۱۱۸ نوشته، مؤلفات خود را ذکر نموده و آن را تا ٤٤ تألیف رسانده، و گفته است: «و جز اینها از رسائل و حواشی»، و این رساله در کتابخانه ما با خط من هست. شیخ سلیمان این رساله را به درخواست ملاعبدالله افندی (میرزا عبدالله اصفهانی) صاحب کتاب ریاض العلما نوشته است. چنانکه در مقدمهٔ کتاب آمده است.»[1]

شیخ یوسف در لؤلؤه می‌نویسد: «او قدس سره تصنیفاتی دارد ولی اکثر آنها رساله است که بعضی تمام و بعضی هم ناتمام است. از جمله کتاب اربعین الحدیث در امامت از طرق عامه است، این کتاب از بهترین تصنیفات اوست. شیخ عبدالله بن شیخ صالح می‌گوید این کتاب را به شاه سلطان حسین اهداء کرد، چون به نام او نوشته بود. شاه سلطان حسین هم دو هزار درهم برای او فرستاد که ۲۰ تومان باشد، و منصفانه نبوده است!، و کتاب ازهار الریاض همچون کشکول و سه جلد است، و کتاب الفوائد المدنیه، و کتاب العشرة الکامله مشتمل بر ده مسئله از مسائل اصول فقه است، و خود دلیل بر تصلب وی در قول به اجتهاد می‌باشد، هر چند از بعضی از فوائد بعدی آن استفاده می‌شود که به چیزی نزدیک به اخباریها نزدیک شده است!

و کتاب الشفاء در حکمت نظری، و رساله در صلاة، و رساله در مناسک حج، و رسالهٔ اقامة الدلیل در نصرت حسن بن ابی عقیل عمانی در عدم نجاست آب قلیل است. و رسالهٔ وجوب عینی نماز جمعه که جواب بعضی از فضلا در تحریم آن است، و کتاب المعراج در شرح فهرست شیخ طوسی است، ولی ناتمام و تا باب تاء است. و رساله البلغه نظیر رسالهٔ وجیزهٔ شیخ بهائی در رجال است.

و رسالهٔ محمدیه، و رساله ای در منطق و شرح آن، و رساله تحریم الارتماس در صوم، و رسالة نجاسة ابوال الدواب الثلاث، و رسالة فی طلاق الغائب، و رسالة فی نیة المؤمن خیرمن عمله، و رسالة فی تساهل الاصحاب فی ادلة السنن، و رسالهٔ صوب الندی فی مسئلة البداء، و رسالة استقلال الاب بالولایة علی البکر البالغ الرشید فی التزویج، و رسالة الذخیرة فی المحشر، و رسالة جواز التقلید، النکت البدیعة فی فرق الشیعه، رسالهٔ اسرار الصلوة، رساله در قرعه، الرسالة الصومیة، شرح باب حادی عشر، رسالهٔ (نحو)، رساله در مقدمهٔ واجب، رسالهٔ آداب البحث، رساله در علم مناظره، رسالهٔ ایقاظ الغافلین، رساله فعل الخطاب فی کفر اهل الکتاب و النُّصّاب، کتاب هدایة القاصدین الی عقاید الدین، شرح مفتاح الفلاح شیخ بهائی.

کتاب شرح اثنی عشریهٔ شیخ بهائی، السلافة البهیة فی ترجمه المیثمیه، شرح حال شیخ مثیم

۱. لؤلؤتی البحرین، ص ۷ و ۸.

بحرانی».[1]

شیخ سلیمان از علامه مجلسی و سید هاشم بحرانی و شیخ صالح بحرانی، و شیخ جعفر بن علی بحرانی روایت می‌کند.[2]

مرحوم شیخ علی بلادی بحرانی می‌نویسد: «اصل او از «ستره» از قریه خارجیهٔ بحرین و محل ولادتش ماحوز است، آنگاه در «بلاد» سکونت ورزید. در آن موقع غالباً هرگاه یکی از علما به ریاست می‌رسید اهالی «بلاد» او را به آنجا می‌بردند. چون عمدهٔ بزرگان بحرین و حکام و تجار در آنجا بودند...

شاگرد وی سید علی آل ابی شبانه به اشارهٔ او اشعارش را در دیوانی جمع‌آوری کرد، چنانکه پسر وی سید احمد در کتاب تتمة الامل گفته است، و این که شیخ یوسف گفته است اشعارش پراکنده است، ناشی از عدم اطلاع وی است.»[3]

شیخ ابوطالب لاهیجی

وی پدر شیخ محمد علی حزین لاهیجی است. متأسفانه شرح حالش در منابع رجالی حتی فوائد الرضویهٔ محدث قمی که تقریباً سعی کرده تمامی علمای امامیه را نام ببرد از وی نام نبرده است. مرحوم مدرس تبریزی هم از وی در «لاهیجی» نام نبرده است، و نیز در شرح حال پسرش شیخ محمدعلی در لفظ «حزین» از کتاب ریحانة الادب فقط نام برده نه این که اشاره‌ای به مقام علم و فضلش کند.

این شیخ ابوطالب در اصفهان از معاصران علامه مجلسی بوده و در بعضی از استادان از جمله آقاحسین محقق خونساری با وی شریک است. شیخ محمدباقر بن محمد تقی لاهیجی معاصر دیگر علامه مجلسی است که در نام و نام پدر و عصر با وی اشتباه شده و کتاب تذکرة الائمه او را که در سال ۱۰۸۵ تألیف کرده است به نام علامه مجلسی موسوم نموده‌اند. در صورتی که به گفته مؤلف ریاض العلما از همین ملامحمد باقر لاهیجی معاصر علامه مجلسی است که تاریخ وفات و احوال او هم درست در دست نیست.

باری هرچند شرح حال شیخ ابوطالب لاهیجی در دست نیست، ولی در عوض شرح

۱. نقل به اختصار از لؤلؤة البحرین، ص ۱۱.
۲. تلامذه العلامه المجلسی ص ۲۸، زندگینامه علامه مجلسی ج ۲ ص ۳۸.
۳. انوار البدرین، ص ۱۵۲.

حال جامع او را پسرش شیخ محمد علی حزین با نثری رسا و شیوا به تفصیل نگاشته و در طی حالات خود نیز اشاراتی به او دارد. گزیده آن بدین قرار استه: «والد مرحوم در سن بیست سالگی بعد از تحصیل بسیاری از مطالب علمیه نزد مولانا فاضل ملاحسن شیخ الاسلام گیلانی به شوق ادارک صحبت فضلای عراق[1] به اصفهان آمده در مدرس استاد العلماء آقاحسین خونساری علیه الرحمه که مآثر فضایل و مناقبش از غایت اشتهار بی نیاز از اظهار است، به استفاده مشغول شدند، و فنون ریاضیه را در خدمت بطلمیوس زمان علامی مولانا محمد رفیع که به رفیعای یزدی مشهور است تکمیل نموده، چنان استغراقی در مطالب و مباحثه یافتند که محصلین را کمتر میسر آمده باشد، و تا اواخر عمر بر همان منهاج بود.

جماعتی کثیره از اصحاب تحصیل به برکت تربیت ایشان به مراتب عالیه رسیدند و در کتابخانهٔ ایشان که زیاده از پنج هزار مجلد بود هیچ کتاب علمی به نظر درنیامد که از اول تا به آخر به تصحیح ایشان درنیامده باشد، واکثر مُحشّیٰ به خط ایشان بود، و قریب به هفتاد مجلد را که از آن جمله تفسیر بیضاوی و قاموس اللغه و شرح لمعه و تمام تهذیب حدیث و امثال ذلک بود به قلم خود کتابت نموده بود. می‌فرمود من در شبانه روزی یکهزار بیت و زیاده نوشته‌ام، خطی به غایت واضح داشتند.

از ایشان شنیده‌ام که می‌فرمودند: «والدم در حیات بود که به اصفهان آمدم و به این سبب که مبادا توطن اختیار کنم زیاده بر قدر مصارف ضروریه به جهت من نمی‌فرستادند، و آن را هم در عرض سال به چند دفعه می‌رسانیدند. لهذا آن قدر که می‌خواستم برای ابتیاع کتاب زر مقدور نبود، بسیاری را خود می‌نوشتم. بعد از چندی که والد رحلت کرد اندیشهٔ معاودت به لاهیجان از خاطر محو شد)).

بالجمله، در اصفهان مکانی خریده بر عمارتش افزودند و عازم سفر حجاز شده از راه شام به طرف بیت الله الحرام مشرف شده، به بغداد بازگشتند، و چندی در مشاهد متبرکهٔ عراق بسر برده، بازبه اصفهان مراجعت نمودند، ودرآنجا حاجی عنایت الله اصفهانی را که از اتقیا و اخیار بود با ایشان مؤانست پدید آمد و صبیّه خود را به ایشان تزویج نمود. اولاد منحصر در چهار پسر بود. مولود نخستین، این بی مقدار است، و سه برادر دیگر یکی در کودکی و دو در عنفوان شباب درگذشتند.

۱. منظور عراق عجم است. در نزد مردم گیلان و مازندران از حدود قزوین به این سوی عراق است. تهران و قم و اصفهان همگی عراق محسوب می‌شد. جمال الدین اصفهانی ضمن اشعار مشهور خود خطاب به خاقانی شروانی می‌گوید:

هنوز گویندگان هستند اندر عراق — که قوت ناطقه مدد از ایشان برد

مجملاً اگر در محاسن صفات و اخلاق کامله و علوّ همت و فطرت و قوت ایمان و کمال فضل و دانش آن علامهٔ نحریر خوض رود، سخن به درازی کشد، و بسا باشد که حمل بر مبالغه و حسن اخلاق این خاکسار کنند. در هیچ فن از فنون علوم نبود که مهارتش به کمال نباشد، و با این حال هرگز مباهات به علم چنانکه رسم علماست نداشتی و با ادنی کسی از اهل تحصیل و فرومایگان مصاحبانه سلوک کردی، و با این که طول عمر، به مباحثه و افاده گذراندی از جدل به غایت محترز بودی و این شیوه را مکروه داشتی.

هیچ یک از افاضل را به حسن تقریر و شکفته طبعی ایشان ندیده‌ام. علوّ نفسش چنانکه در نظر همتش دنیا را قدر کف خاکی نبود. هرگز همت بر تحصیل مال و جاه دنیوی که ادنی تلمیذ او را به اندک مسامحه به وجه اکمل میسّر بود، نگماشت و در طبع اندیشه فزونی و تن‌آسائی نداشت. بارها شنیده‌ام که می‌فرمود لقمه نان حلالی که رازق عباد قسمت ساخته، ما را کافی است، و داعی بر تحصیل دنیا اگر پرورش دیگران و ایثار بر خواهندگان است، بی ذلت نفس مؤمنه میسر نیست. و نزد من سر سخاوتها، قطع نظر کردن و واگذاشتن آن چیزی است که در دستهای مردم است با ایشان.

هرگز مبادرت به آشنائی ارباب دول نکردی، و با جمعی از امرا و اکابر و اعیان که اخلاص داشتند و نهایت آداب مرعی می‌داشتند، بزرگانه سلوک نمودی. عبادت و ورعش به مثابه‌ای بود که در عرض بیست و پنجسال که با ایشان بسر برده‌ام هرگز فعلی که در شرع مکروه باشد از ایشان ندیده‌ام، و بعد از نیمه شب در هیچ حال چه در صحت و چه در مرض او را بر بستر استراحت نیافته‌ام.

شش هفت سال پیش از فوت عزلت و خلوت بر مزاجش غالب آمده، ترک مباحثه و مباشرت نمود، و اصلاً پیرامون انتظام امور معاش اهل خانه نمی‌گردید، و این فقیر را در آن باب مختار ساخته، گاهی به مطالعه مشغول می‌شد، و بیشتر اوقات گریان بود، و اکثر لیالی را به عبادت احیاء می‌نمود.

سخن با کسی زیاده بر ضرورت نگفتی و سخن گفتن کسی را هم خوش نداشتی، تا آنکه در سال ۱۱۲۷ هجری در سن ٦٩ سالگی امراض شدت کرد و ضعف مستولی شد، صباحی که چاشتگاه آن رحلت کرد مرا طلبید و سفارش بازماندگان و نیکوکاری با ایشان نمود. پس فرمود چنانکه مرا خوشنود داشتی خدای از تو خشنود باد. وصیت من به تو اینست که هر چند اوضاع دنیا را بر وفق مرام نبینی و زمانه ناسازگار افتد باید که به مذلت رضا ندهی و تبعیت و دنباله روی اختیار نکنی. چه عمل قلیل قابل آن نیست، و در اصفهان اگر توانی زیاده توقف

مکن که شاید از ناکسی باقی ماند، و این سخن را فقیر در نیافتم تا بعد از چند سال که فتنه و خرابی اصفهان پدید آمد.

پس فرمود در لیالی و ایام متبرکه به هر چه دست دهد و میسر آید ما را فراموش مکن. بعد از ساعتی چند به عالم بقا ارتحال فرمودند. مدفن ایشان در مقابر مشهوره به مزار باباركن الدين (تخت فولاد) در جنب تربت عارف ربانی مولانا حسن دانشمند گیلانی است. افاض الله تعالی علیه شبا بیب الرحمة والغفران واسکنه فی فرادیس الجنان.[۱]»

وفات پدر حزین در اصفهان اتفاق افتاد و به‌طوری که خود می‌نویسد در سال ۱۲۲۷ ه بوده است.

شیخ محمد علی حزین

چون بحث از پدر حزین بود، جا دارد از خود وی هم به اختصار یاد کنیم، بخصوص که شرح حال وی متضمن معرفی گروهی دیگر از علمای عصر علامه مجلسی است: شیخ محمد علی حزین نخست در خدمت پدر دانشمندش در سفر و حضر درس خواند و تحت تربیت او رشد علمی و اخلاقی کرد. در اصفهان و شیراز و دیگر شهرها معلومات خود را در خدمت علمای بزرگ در معقول و منقول و عرفان و شعر و ادب به کمال رسانید. او پیش از سقوط اصفهان به دست محمود افغان چندبار از آن شهر خارج شد و به آنجا بازگشت، و هر بار ماجرای رفتن و بازگشت خود را در تاریخ حزین به تفصیل شرح داده است.

حزین در اول سال ۱۱۳۵ که با تغییر لباس به وضع اهل رستاق از اصفهان و حلقه محاصره قوای افغان برآمده با بیماری و رنجوری به بلدهٔ خونسار می‌رود و از آنجا روانه خرم‌آباد می‌شود، و در جای امن اقامت می‌کند. «در خرم‌آباد جمعی از اعزه و اتقیا و مستعدان مجتمع بودند و با من الفت گرفتند... از اعاظم سکنه آن دیار عمدهٔ افاضل کرام قدوهٔ سادات عظام امیر سید علی موسوی رحمه الله و برادرش امیر سید حسین بود. وی خلف سید الافاضل میرعزیز الله جزائری و قریب شصت سال بود که در آن بلده سکنی داشت، و به غایت محترم و مرجع جمهور آن ولایت بود. در اکثر فنون علوم مهارتش به کمال و در تقوی و ورع بی همال، والحق سیدی بزرگ‌منش عالیشأن بود، و برادر عالی مقدارش از اعیان و افاضل بود.

۱. دیوان و تاریخ حزین، چاپ ۱۳۵۰، ص ٤.

و در آن شهر اقامت داشت مولانای فاضل قاضی نظام‌الدین علی خراسانی. وی مدتی در اصفهان تحصیل نموده سلیقه مستقیمه و مدرکی عالی داشت. با جمعی از مستعدان مرا به التماس مشغول مباحثه ساخته اصول کافی و تفسیر بیضاوی و شرح اشارات و غیرها شروع نمودند، و از جودت ذهن و فهم او مرا شوقی به مذاکره پدید آمد.

بالجمله از دو سال افزون در آن ولایت اقامت نموده به هر حال اوقات خوش بود، و سادات مذکوره و قاضی مزبور در آن دیار روزگاری به احتشام داشتند. تا چند سال قبل از این شنیدم که به جوار رحمت حق پیوستند.»[۱]

حزین، در سال ۱۱۳۷ زمان حکومت اشرف افغان بر اصفهان که در دربدری خود به همدان می‌رود و از کشتار رومیان (عثمانیها) در آن شهر که تا آنجا پیش آمده بودند سخن می‌دارد، می‌نویسد: «حساب مقتولین آن قضیه را علام الغیوب داند. آن مقدار از مشاهیر سادات و افاضل و اعیان به قتل رسیدند که تخمین آن دشوار است تا بر سایر الناس چه رسد. از جمله فاضل نحریر علامهٔ بی نظیر میرزا هاشم همدانی علیه الرحمه بود که از دانشمندان روزگار و اصدقای حقیقی این بی مقدار بود.

و هم از جمله مقتولین بود مولانای عارف عابد مولانا عبدالرشید همدانی که از عدول خلق و در علوم شرعیه مرتبه عالی داشت.

و هم از جملهٔ مقتولین بود نادرهٔ آفاق مولانا علی خطاط اصفهانی که ذکر او به تقریبی گذشت. وی به اکثر علوم مربوط و جمیع خطوط را چنان می‌نوشت که تا آن زمان هیچ یک از متقدمین را آن درجه میسر نیامده و جامع جمیع کمالات و از بدایت حال از دوستان و معاشران من بود.»[۲]

حزین پس از همدان دوباره به خرم آباد می‌رود، «و آن شهر را از دهشت آسیب سپاه روم خالی دیدم، عازم شوشتر و ممالک خوزستان شده به قصبه‌ای که از ملحقات شوشتر است رسیدم ... و از اعیان آنجا بود سید فاضل میرعبدالباقی و جامع الکمالات قاضی مجدالدین دزفولی که از آشنایان قدیم من بود، و از آنجا به بلدهٔ شوشتر رفتم، جماعتی کثیره از سادات و اعیان آنجا الفت گرفتند، و چندی توقف کردم، و از ایشان بود سید فاضل سید نورالدین بن سید نعمت الله جزائری رحمه الله وبامـــن مودتی موفوره داشت، و هم از ایشان بود میرزا محمد تقی و میرزا عبدالباقی مرعشی، پس به شهر حویزه رفتم، و از افاضل آن بلده بود شیخ یعقوب

۱. دیوان و تاریخ حزین، ص ٤١ و ٤٢. حزین شرح حال خود را در سال ١١٥٤ در هند نوشته است.
۲. مأخذ سابق، ص ٥٠.

حویزه‌ای در فنون ادبیه و حدیث و فقه و مغازی و سیر و انساب مهارت و حفظی قوی داشت.»[1]

شیخ محمد علی حزین در جای دیگر که بار دیگر پس از مدتی دوری از اصفهان و قلع و قمع افاغنه در زمان شاه طهماسب دوم وارد اصفهان می‌شود، اصفهان را طور دیگر می‌بیند: «مجملاً من از تهران به اصفهان آمدم و آن شهر معظم را با وجود بودن پادشاه به غایت خراب دیدم، و از آن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقی مانده بود.

و در آن وقت مولانای فاضل ملامحمد شفیع گیلانی که پیش مذکور شد به اصفهان آمده شیخ‌الاسلام بود و هم آنجا رحلت کرد. و هم در آن شهر بود فاضل نحریر شیخ عبدالله گیلانی که به غایت ستوده خصال و از دوستان من بود، و چندی قبل از این درگذشت و در آن شهر انزوا داشت مولانای فاضل مولانا محمد جعفر سبزواری که از اتقیای معارف و مرتاضان بود. با من الفت دیرین داشت.»[2]

باری، حزین از علمای بزرگ و مفاخر دانشمندان شیعه در نیمهٔ اول سدهٔ یازدهم هجری بوده است. آقا احمد بهبهانی در پایان شرح حال جد مادریش مجلسی اول در کتاب مرآت الاحوال می‌نویسد: «عالی جناب میرزا حیدرعلی ــ مجلسی ــ قدس سره در رسالهٔ نسب‌نامه که تألیف فرموده است، جناب غفران مآب جامع المعقول و المنقول شیخ محمد علی متخلص به حزین را که از سوء رفتار پادشاه قهّار نادرشاه افشار به سمت هندوستان رفته در بنارس ساکن شد، و در آنجا به رحمت ایزدی پیوست، از منتسبان به این سلسله (خاندان علامه مجلسی) نوشته‌اند، و راه نسبت او را بیان نکرده‌اند».

چنانکه گفتم حزین از علمای بزرگ عصر بعد از علامه مجلسی بوده که در سن هفت سالگی مجلسی را چندبار دیده است، و به طوری که می‌بینید با خاندان مجلسی هم نسبتی داشته است، ولی متأسّفانه بیشتر او را به عنوان شاعر می‌شناسند، چون چندین دیوان شعر دارد. او خود نوادهٔ شیخ زاهد گیلانی عارف معروف و مدفون در لاهیجان است، و به همین جهت لقبش زاهدی بود.

ترجمه اجمالی او را از نوشته دانشمند متتبع بزرگوار میرزا محمدعلی مدرس تبریزی در کتاب نفیس و گران‌قدر ریحانة الادب می‌آوریم که از شرح حال حزین به قلم خودش، والذریعه گلچین کرده است:

«حزین شیخ محمد علی بن ابیطالب بن عبدالله‌بن علی بن عطاءالله زاهدی گیلانی

۱. مأخذ سابق، ص ۵۲.

۲. مأخذ پیشین، ص۶۹.

لاهیجانی اصفهانی معروف به شیخ ــ محمد ــ علی حزین، از اکابر متأخرین علمای شیعه و بزرگان شعرای آن طبقه که بسیار زاهد و عابد بوده و در شورش‌های انقراض دولت صفویه می‌زیسته و در هزار و صد و چهل و شش (۱۱۴۶) هجرت از فوت نادرشاه به هندوستان رفته و در سال ۱۱۸۱ ه‍ در هفتاد و هفت سالگی در بنارس وفات یافت.

و از تألیفات صاحب ترجمه است: ۱ ــ آداب الدعوة والاذکار. ۲ ــ آداب العزلة، ۳ ــ آداب المعاشره، ٤ ــ ابطال التناسخ، ۵ ــ ابطال الجبر و التفویض، ٦ ــ اثبات تجرید النفس، ۷ ــ اخبار ابی الطیب احمد متنبی، ۸ ــ اخبار خواجه نصیرالدین طوسی، ۹ ــ اخبار صفی الدین حلی، ۱۰ ــ اخبار هشام بن حکم، ۱۱ ــ الادعیة و الادویه، ۱۲ ــ الازل و الابد والسرمد، ۱۳ ــ الاسنی فی تفسیر آیهٔ ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی، ١٤ ــ اصول الاخلاق، ۱۵ ــ اصول علم التعبیر، ١٦ ــ اصول المنطق، ۱۷ ــ الاغاثة فی الامامة، ۱۸ ــ اقسام المصدقین بالسعادة الاخرویه، ۱۹ ــ الامامة، ۲۰ ــ الانساب، ۲۱ ــ انیس الفؤاد فی حقیقة الاجتهاد، ۲۲ ــ بشارة النبوة در اثبات نبوت حضرت خاتم (ص) از انجیل و تورات و صحیفه یوشع و کتاب اشعیا، ۲۳ ــ تاریخ احوال حزین که در سال ۱۱٥٤ه‍ در شرح حال خود و شرح و بسط وقایع زمان خود بوده و حاکی از اطلاعات علمی او در اکثر فنون متنوعه می‌باشد، و اصل متن فارسی آن با ترجمهٔ انگلیزش در لوندره چاپ شده است، ۲٤ ــ تجرید النفس، ۲۵ ــ تجوید القرآن، ۲٦ ــ التخلیة و التحلیة، ۲۷ ــ تذکرة الشعراء المعاصرین، ۲۸ ــ تذکرة العاشقین که چاپ شده، ۲۹ ــ تفسیر الاسماء الحسنی، ۳۰ ــ جام جم در بیان کائنات جوّ و موالیدثلاثه و غیر اینها، و از اشعار اوست:[1]

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد   در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

۱. ریحانة الادب، ج ۱ ص ۳۲۵.

دامادهای علامه مجلسی

منظور از اینان، دامادهای علامه مجلسی اول و همسران چهار خواهر علامه مجلسی است. قبلاً در بخش **دختران علامه ملامحمد تقی مجلسی** گفتیم که از اینان جداگانه در جای خود نام می‌بریم. در بخش **دانشمندان بزرگ همعصر علامه مجلسی** هم یادآور شدیم که چند تن از اینان را جداگانه تحت عنوان **دامادهای علامه مجلسی** نام می‌بریم، و اینک آن وعده‌ای که داده بودیم و معرفی آنان و بحث پیرامون تعداد آنها:

میرزا حیدرعلی مجلسی در **انساب خاندان مجلسی**، و آقا احمد بهبهانی در **مرآت الاحوال جهان‌نما** نوشته‌اند علامه مجلسی اول چهار دختر داشته، و آنها همسران ملامحمد صالح مازندرانی، ملامیرزای شیروانی، ملامحمد علی استرآبادی، و میرزا کمال الدین محمد فسائی می‌باشند. سپس به تفصیل فرزندان و دودمان آنها را که همگی نوادگان مجلسی اول بوده‌اند از دختر و پسر تا عصر خود شناسانده‌اند. درمیان آنها جمعی از علما و فقها و ادبا هم وجود داشته‌اند که خواهیم شناخت.

در اینجا باید توضیح دهیم که دانشمند بزرگ سید عبدالله جزائری نوهٔ سید نعمت الله جزائری، متوفای سال ۱۱۷۳ در **اجازهٔ کبیرهٔ** خود، سید محمد طباطبائی جد پنجم مرحوم آیت‌الله بروجردی را پسرخواهر علامه مجلسی دانسته است (ابن اخت المولی محمد باقر المجلسی)، صاحب **روضات** هم به نقل از وی که او را ندیده و نشناخته است، همین نظر را دارد.

مرحوم آیت‌الله بروجردی در فصل دوم **تذکرهٔ انساب خاندان سید محمد طباطبائی**[1] می‌نویسند:

۱. این تذکره در سال ۱۳۴۹ شمسی بخط محمود اشرفی نوشته شده، و در ۹۶ صفحه به قطع رقعی انتشار یافته است. ۶۵ صفحه آن نوشته مرحوم آیت ←

«به مقتضای آنچه سید بزرگوار عبدالله بن نورالدین بن نعمت‌الله جزائری قُدست اسرارهم نوشته است، سید محمد طباطبائی پسرخواهر ملامحمد باقر مجلسی (ابن اخت المولی محمد باقر المجلسی) است. ظاهر این عبارت می‌رساند که مادر سید محمد دختر ملامحمدتقی مجلسی بوده است. سید خبیر صاحب روضات الجنات این معنی را با صراحت نقل کرده و می‌گوید: «علت این که سید محمد مهدی بحرالعلوم از علامه مجلسی تعبیر به خال (دائی) می‌کند اینست که یکی از دانشمندان که خبر او درست به ما نرسیده نوشته است جد امجد او سید محمد طباطبائی بن سید عبدالکریم، پسر خواهر علامه مجلسی بوده است، و از فرزندان دختر پدرش ملامحمد تقی مجلسی می‌باشد».[1]

این معنی موافق است با آنچه من در چند موضع از تألیفاتش دیده‌ام که از علامه مجلسی به دائی و از پدرش ملامحمد تقی به جد تعبیر می‌کند از جمله در این کتابهاست...

و این که محدث خبیر نوری در فیض القدسی[2] منکر این انتساب شده، و می‌نویسد: انتساب بحر العلوم به مجلسی ها از آنجاست که همسر سید محمد و مادر سید مرتضی دختر سید ابوطالب پسر ابوالمعالی کبیر بوده است، و مادر سید ابوطالب هم دختر ملامحمد صالح از آمنه بیگم می‌باشد، وزن سید ابوطالب یعنی مادر مادر سید مرتضی دختر ملاعبدالله پسر ملامحمدتقی مجلسی است، این مطلب محدث نوری ناشی از ندیدن مصنفات سیدمحمد است، و از نوشتهٔ سید عبدالله جزائری هم غفلت داشته است، و اگر می‌دید طبق عادت خود به نفی و اثبات آن می‌پرداخت.

سپس مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌نویسند: «آنچه تاکنون گفتیم می‌رساند که پدر سید محمد طباطبائی یکی از دامادهای ملامحمد تقی مجلسی بوده است، بااین که در تذکره‌ها فرزندان و دامادهای مجلسی را نوشته‌اند، و این سید عبدالکریم در میان آنها نیست.

آری از بعضی از کلمات سید محمد استفاده می‌شود که ملامحمد صالح مازندرانی قدس سره نیز جد او بوده و زن او آمنه بیگم هم جده اوست. از جمله در کتاب الایمان والکفر در

الله بروجردی است، و ۲۹ صفحه از سید اسمعیل علوی طباطبائی است.

۱. روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۰۸ ضمن شرح حال علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم نوهٔ سید محمد مذکور.

۲. فیض القدسی، ص ۱۳۰. محدث نوری منکر این مطلب نشده، و استدلالی هم نکرده است. او فقط نوشته است همسر سید محمد دختر سید ابوطالب پسر ابوالمعالی کبیر بوده، بعد هم عبارت سید عبدالله را عیناً نقل می‌کند که گفته است سید محمد پسر خواهر علامه مجلسی است، و توضیحی هم نداده است. تعجب است که این مطلب در نوشته مرحوم آیت الله بروجردی است! آن مرحوم به حقیر می‌فرمود سالها قبل چنین رساله‌ای نوشته‌ام و در انتقال به قم گم شده است. ما نمی‌دانیم تا چه اندازه این رساله درست است، و آیا نسخه آن به خط مرحوم آیت الله بروجردی هست؟! بعضی از تاریخها نیز در این رساله اشتباه چاپ شده است که از دقت نظر مرحوم آیت الله بروجردی به دور است.

تعداد اقوالی که راجع به معنی ایمان نقل می‌کند می‌نویسد: «اول قولی است که عموم متکلّمین امامیه و غیرهم می‌گویند و محقق طوسی در فصول، و جد فاضل و صالح من در شرح اصول (کافی) هم قائل به آن هستند و گفته‌اند که: ایمان فقط تصدیق قلبی است».

و نیز در آخر فوائد پایان رسالهٔ موالید النبی والائمه علیهم‌السلام که از ماجرای نصب حجرالاسود توسط قرامطه در مسجد کوفه، و داستان محمد بن قولویه راجع به بازگرداندن آن به مکه سخن می‌گوید، می‌نویسد: «این داستان از جدهٔ من بانوی دانشمند و فاضلهٔ زاهدهٔ عابده آمنه از پدرش علامه ملامحمد تقی مجلسی نقل شده است».

از این جا و آنچه در سایر تألیفات وی دیده می‌شود که علامه مجلسی را دائی و ملامحمد تقی مجلسی را جد خود می‌داند، معلوم می‌گردد که مجلسی اول جد مادرش، و علامه مجلسی دائی مادرش بوده‌اند، و جد نزدیکش ملامحمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی و داماد مجلسی اول است. لازم به ذکر نیست که فرزندان و دامادهای ملامحمد صالح مازندرانی مانند علامه ملامحمد تقی مجلسی درست ضبط نشده‌اند که احتمال زیاده و نقصان در آن راه نیافته باشد».[1]

مرحوم معلم حبیب آبادی خواسته است وجه انتساب سید محمد طباطبائی را درست کند، ولی دچار اشتباه شده[2]. یعنی همان سخن محدث نوری را آورده، و جواب آن نیز توسط آیت الله بروجردی نوادهٔ او داده شده است. به این معنی که سید محمد طباطبائی خود نوهٔ دختری مجلسی است نه این که داماد مجلسی‌ها باشد، و فرزندان او این نسبت را داشته باشند.

مرحوم آیت الله بروجردی می‌نویسند صاحب روضات گفته است: «ملا صالح ده پسر داشته، ولی نه او ونه دیگری چهارتای آنها را نام نبرده است». در صورتی که مؤلف روضات این را نمی‌گوید، بلکه نوشته است: «ورزقه الله تعالی منها بنات و بنین».[3] یعنی «خداوند به ملاصالح از آمنه بیگم دخترها و پسرها روزی کرد»، و تعداد آنها را معین نکرده است. و می‌نویسند: صاحب روضات گفته است: «یکی از دامادهای ملاصالح و آمنه بیگم ملامحمد اکمل پدر وحید بهبهانی بوده است» که می‌گوئیم. آری صاحب روضات این را نوشته است، ولی اشتباه است، و ملامحمد اکمل طبق نوشته میرزا حیدرعلی و آقااحمد شوهر دختر آقا نورالدین

۱. تذکرهٔ انساب خاندان سید محمد طباطبائی بروجردی، ص ۷.
۲. مکارم الآثار، ج ۱ ص ۱۷۹.
۳. روضات الجنات، ج ٤ ص ۱۱۹. شاید نسخه روضات مرحوم آیت الله بروجردی چنین بوده است.

کوچکترین پسران ملاصالح بوده است، نه خود وی.

میرزا حیدرعلی، آنجا که پسران مجلسی اول را نام می‌برد، راجع به دخترانش می‌گوید: «آنچه بر حقیر معلوم است، یک صبیه، و لیکن مسموع شد که دوصبیه بوده است». آقا احمد هم که خود نوادهٔ ملامحمد صالح و ملامحمد اکمل است، می‌نویسد: یک دختر ملامحمد صالح همسر ابوالمعالی کبیر است، و پس از آن که به تفصیل اولاد او را یک یک نام می‌برد می‌نویسد: «احوال دختران دیگر مرحوم مغفور فاضل علامه ملامحمد صالح قدس سره معلوم نیست».

بنابراین درست است بگوییم یکی از دختران دیگر ملامحمد صالح از آمنه بیگم همسر سید عبدالکریم طباطبائی پدر سید محمد بوده، و سید محمد هم خود را نوهٔ مجلسی اول و ملاصالح می‌دانسته و از آنها به جد، و از علامه مجلسی به دائی، و از آمنه بیگم به جده تعبیر نموده است، و اولاد او تا آیت الله بروجردی به بعد هم این تعبیر را دارند.

البته باز جای این شبهه هست که سید عبدالله جزائری که سید محمد طباطبائی را در بروجرد دیده و مدتها با وی مجالست داشته و مشغول مذاکرات علمی بوده است، چگونه او را «ابن اخت» مجلسی خوانده، و با «ابن بنت الاخت» اشتباه گرفته است؟ که می‌گوئیم در واقع او خواسته است بگوید وی خواهرزادهٔ علامه مجلسی بوده است، و مطلب همان است که تحقیق نمودیم، و این تعبیر هم درست است، ولو نارسا می‌باشد.

مطلب دیگر این که در **ریحانة الادب** ضمن معرفی میرمحمد صالح خاتون‌آبادی، او را «داماد دائی خود علامهٔ مجلسی» دانسته است. شاید این مطلب ناشی از سخن علامه تهرانی در **مصفی المقال** باشد که در عنوان «ابوالحسن نباطی عاملی فتونی» نوشته است: «امه اخت المیر محمد صالح الخاتون آبادی و هویروی عن خاله المذکور و عن شیخه العلامة المجلسی»[1] که معنی آن اینست: «مادر ابوالحسن نباطی عاملی فتونی خواهر میرمحمد صالح خاتون‌آبادی است، و این ابوالحسن عاملی از دائیش میرمحمد صالح، و هم از استادش علامه مجلسی روایت می‌کند. علامه مجلسی استاد هر دو یعنی ابوالحسن عاملی و میرمحمد صالح خاتون‌آبادی بوده است. ولی بعضیها عبارت را این طور معنی کرده‌اند: «خاتون‌آبادی از دائیش علامه مجلسی روایت می‌کند»، حال آن که چنین نیست، و میرمحمد صالح داماد علامه مجلسی و شاگرد او بوده است، و پدر او میرعبدالواسع شوهر خواهر علامهٔ مجلسی نیست.

۱. مصفی المقال، ص ۲۸.

و اینک شناختی از چهار داماد فقیه و بزرگوار علامه مجلسی اول به ترتیب سال فوت آنها:

ملامحمد صالح مازندرانی

وی شوهر آمنه بیگم دختر دانشمند و مجتهدهٔ علامه ملامحمد تقی مجلسی بوده که جداگانه از وی و نحوهٔ ازدواج او با ملامحمد صالح مازندرانی یاد کردیم. و اما خود ملامحمد صالح، شناخت او را نخست از معاصرش شیخ حرعاملی در امل الآمل نقل می‌کنیم که می نویسد: «مولانا حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی، فاضل دانشمند محقق، او راست کتابهائی که از جمله شرح کافی است، کتابی بزرگ و نیکوست، و شرح من لایحضره الفقیه، و شرح معالم و حاشیهٔ شرح لمعه و جز اینها.»[1]

تعجب از شیخ حر عاملی است که در بارهٔ این مرد بزرگ که سرآمد شاگردان مجلسی اول و داماد بزرگ او بوده، و آثارش از بهترین آثار علمی علمای ما محسوب می‌شده، به این مختصر اکتفا نموده است. شاید علت آن این باشد که ملاصالح گوشه‌نشین بوده و در معرض تدریس و دید و بازدید و پست و مقام و امامت جمعه و جماعات و غیره نبوده است.

به همین جهت می‌بینیم همعصر دیگرش میرعبدالحسین خاتون‌آبادی که در اصفهان شهر خود این مرد بزرگ را می‌دیده و از علم و فضلش اطلاع داشته است، ضمن متوفیان سال ۱۰۸۶ در وقایع السنین به سادگی می‌نویسد: «فوت آخوند ملاصالح مازندرانی در شوال سنهٔ مذکوره».

حاج محمد اردبیلی معاصر دیگر وی که چند سال بعد از فوت او از عتبات عالیات به اصفهان آمده و از محضر برادر زن او علامه مجلسی بهره گرفته است، از وی به گونه‌ای که بوده است یاد می‌کند: «محمد صالح بن احمد بن شمس الدین مازندرانی، امام علامهٔ محقق مدقق پسندیده‌خوی پارسای پاکسرشت، جلیل القدر، رفیع الشأن عظیم المنزله، دارای ذهنی دقیق، فاضل کامل صالح، متبحر در علوم عقلی و نقلی، دانشمند ثقهٔ موثق مورد اعتماد کامل، و دارندهٔ اخلاق کریمه و خصال پسندیده، اوراست کتابهائی از جمله شرح روضهٔ کافی، و شرح زبدة الاصول و حاشیه برمعالم و جز اینها. او رحمت الله علیه در سال ۱۰۸۶ وفات یافت. رضی الله عنه و

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۷۲. در پاورقی نوشته است وی در سال ۱۰۸۰ وفات یافت. چنانکه در مقدمه کافی ص ۳۰ هست. حال آن که چنین نیست، و فوت او درست در سال ۱۰۸٦ بوده است.

ارضاه». [1]

دانشمند عالم‌شناس نامی میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی شاگرد مشهور علامه مجلسی که از شاگردان او هم بوده است، در ریاض العلما پس از نقل عبارت شیخ حر عاملی می‌نویسد: «من می‌گویم بخشی از اصول کافی را بر وی خواندم و توضیحات را از او شنیدم. او داماد ملامحمد تقی مجلسی است، شرح کافی او ناتمام است. فقط شرح اصول و روضه را دارد[2]، بر بقیه کافی فقط حاشیه است که در اطراف کافی نوشته است. از مؤلفات او شرح زبدهٔ شیخ بهائی است.» [3]

میرزا حیدرعلی مجلسی، در انساب خاندان مجلسی ضمن شمارش فرزندان ملامحمد تقی مجلسی می‌نویسد او دارای سه پسر و چهار دختر بود، و دختران «آمنهٔ فاضله حلیلهٔ (همسر) علامه ملامحمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی».

آقای احمد بهبهانی که خود نوادهٔ دختری ملامحمدصالح و آمنه بیگم است در مرآت الاحوال می‌نویسد: «مطلب سیم، در بیان احوال زبدة العارفین و نخبة المجتهدین التقی النقی الجد الامجد مولانا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی، و زبدة الاصول شیخ بهائی و غیر آن از کتب و رسائل و اولاد ایشان است».

سپس به تفصیل راجع به سه داماد علامه مجلسی یعنی ملامحمد علی استرآبادی، ملامیرزای شیروانی، و میرزا کمال الدین محمد فسائی، و اولاد آنها بحث نموده و در «مطلب سوم» می‌نویسد: «در ذکر شرذمه ای از احوال بندگان عالی جناب معلی القاب جامع فضائل صوری و معنوی آخوند ملامحمد صالح مازندرانی علیه‌الرحمه، و اولاد ایشان است. تبحر آن عالی شأن کالنور فی الظلم بر عالم و عالمیان مسلم و بی نیاز از توصیف و بیان است. به زیور علم و فضل آراسته و در مرحلهٔ احتیاط بحدی کوشیده بود که با آن اطلاع و استعدادی که حضرت وهاب به او عنایت کرده بود گاهی فتوی نداد، و (حال آن که) از شاگردان آن مرحوم در اطراف مفتیان عالیشأن بودند، و در مدت العمر به جمع زخارف دنیویه همت را مصروف نداشت، و به عزلت و گوشه گیری خو کرده بود، و از معاشرت اهل دول بسیار اجتناب داشت.

و از جمعی از ثقات شنیده‌ام که در مکان استجابت دعا همیشه از درگاه قاضی الحاجات فقر و عزلت اولاد و سلسله خود را مسئلت می‌فرموده است. به جهت آن که شخصی از متمولین در آن زمان فوت شده بود و اولاد او در هنگام منازعه در تقسیم ترکه‌اش او را به انواع

۱. جامع الرواة، ج ۲ ص ۱۳۱.
۲. کافی سه بخش است: اصول، فروع، و روضه.
۳. ریاض العلما، ج ۵ ص ۱۱۰.

سخنهای نالایق یاد کرده، و این معنی بر دل او گران آمده بود.

و ظاهر احوال آنست که تیر دعای او به هدف اجابت رسیده است که همیشه اولادش با عزت و شأنند و کسی از آنها صاحب مال نشده بحدی که قابل نزاع باشد...»

مرحوم سید محمد باقر خونساری که خود از علمای اعلام اصفهان بوده است، و کتابش روضات الجنات را در ۱۲۸۲ تألیف کرده است در شرح حال ملامحمد صالح می‌نویسد: «او از علمای محدث و عرفای مقدس، و ماهر در معقول و منقول، و جامع فروع و اصول بود. همچون موسی بن عمران به آب مدین اصفهان رسید، و نزد علمای اعیان آنجا شرایط شاگردی بجای آورد، همچون ملاعبدالله شوشتری، و پسرش ملاحسنعلی، و ملامحمد تقی مجلسی، و با دختر بزرگ وی که به علم و فضل و دیانت مشهور بود ازدواج کرد، و خداوند از او پسران و دخترانی به وی روزی کرد. یکی از دختران او همسر ملامحمد اکمل اصفهانی و مادر همنام ما مروج بهبهانی [1] رحمة الله علیهم اجمعین است.

از جمله مصنفات مبسوط و مشهور او شرح مزجی لطیف وافی او بر اصول کافی در چند مجلداست. شرح او از بهترین شروح کافی است و به دور از افراط و تفریط است. در آن بسیار از شرح اصول کافی ملاصدرا ایراد گرفته است.

وحید بهبهانی در رساله الاجتهاد والاخبار به مناسبتی می‌گوید: «ای برادر، حال مجتهدین محتاط حال جد من عالم ربانی و فاضل صمدانی ملامحمد صالح مازندرانی بوده است، که من از پدرم رحمت الله‌علیه شنیدم می گفت: بعدازآن که او از شرح اصول کافی فراغت یافت خواست فروع کافی را هم شرح کند. به او گفتند شاید تو به رتبه اجتهاد نرسیده باشی، او هم به همین علت فروع کافی را شرح نکرد.

حال آن که هر کس شرح اصول کافی او را ببیند می‌داند که او در اعلی مرتبه علم و فقه بوده است، او در خردسالی معالم الاصول را شرح کرده است. هر کس آن را ملاحظه کند می‌داند که چقدر در آن سن از قواعد مجتهدین آگاه بوده است».

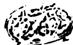
... باری شرح قصیده برده نیز از تألیفات اوست. کتاب ارشاد علامه حلی بخط شریف او در نزد ماست که خطی نیکوست، ولی خط پسرش فاضل کامل آقاهادی مترجم قرآن مجید و صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه و معالم الاصول، و کافیه، و شافیه و غیره به مراتب بهتر از خط اوست. دور نیست که

۱. منظور آقا محمد باقر مشهور به وحید بهبهانی است. همسر ملامحمد اکمل دختر آقانورالدین پسر ملاصالح است، نه دختر خود او!. این که او را مروج نامیده به خاطر اینست که سید حسین بروجردی در منظومه خود گفته است: والبهبهانی معلم البشر ــ مجدد المذهب فی الثانی عشر. ضمناً ملامحمد اکمل داماد آقانورالدین پسر بزرگ ملامحمد صالح بوده‌اند نه داماد خود او.

الحمد فی کتاب علوم حقانی ما علی ما عظیم حمد سعادت

صفحهٔ آخر نسخهٔ نفیس مصحّح و محشّی از کتاب ارشاد الاذهان علامهٔ حلّی
که تمام آن به خط مبارک مرحوم آقای آخوند ملا محمد صالح مازندرانی است

اوغ من لدن من کتبنا والله الموفق لكل خير والدافع لكل شر كتبه
اقل عباد الله الغني محمد صالح بن
احمد المازندراني في تاريخ اواخر العشر
الاول من شهر جمادی الاخر
سنه اربع وثلثين
بعد الف من الهجرة
النبوية
عفا الله
عنهما



فرغت من تسويده في جمادي عشر شوال سنه ست وتسعين وثمانية وصلى الله على سيد
المرسلين محمد النبي واله الطاهرين وكتب حسن بن يوسف بن مطهر مصنف
هذا الكتاب حامدا ومصليا على رسوله واله عليهم السلام

آقاهادی یکی از خوشنویسان مشهور در خط شکسته و نستعلیق باشد.

ملامحمد صالح مازندرانی در سال ۱۰۸۱ در اصفهان وفات یافت، و در پائین پای پدرزنش مجلسی در زیر گنبد مشهور او دفن شد، و در تاریخ فوت او گفته اند: «صالح دین محمد شده فوت.»[۱]

این مصرع مطابق است با ۱۰۸۱، ولی مصرع قبل از آن اینست: هاتفی گفت به تاریخ که: آه، و چون «آه» پنج است با بقیه مصرع جمعاً ۱۰۸۶ خواهد بود که با تاریخ منقول از وقایع السنین خاتون آبادی و جامع الرواة اردبیلی معاصران وی منطبق است. تمام شعر اینست:

هاتفی گفت به تاریخ که: آه   صالح دین محمد شده فوت

محدث قمی پس از نقل سخن وحید بهبهانی که ملاصالح فروع کافی را شرح نکرد می‌نویسد: «ولکن شیخ استاد (حاج میرزا حسین نوری) فرموده که عالم خبیر جلیل سیف الله المسلول علی اهل الالحاد و التضلیل سید سند مولی حامد حسین هندی طاب ثراه نوشت در یکی از مکاتیب خود به من از بلدهٔ لکهنو که او پیدا کرده یکی از مجلدات شرح ملاصالح را بر فروع کافی و قصد داشت که استنساخ کند و برای من بفرستد که اجل او را مهلت نداد».

و نیز از استادش محدث نوری که او نیز مازندرانی بوده است نقل می‌کند که او گفته بود: ملاصالح می‌گفته من از جانب خدا حجت بر طلاب هستم. زیرا در فقر و تنگدستی کسی از من تهی دست‌تر نبود. مدتی بر من گذشت که قادر بر تحصیل روشنی نبودم، و از چراغ راهرو استفاده می‌کردم. در حافظه و کندی ذهن هم کسی مانند من نبود. به‌طوری که وقتی از خانه‌ام خارج می‌شدم در بازگشت راه را گم و نامهای فرزندانم را فراموش می‌کردم، و بعد از سی سال شروع به خواندن الف‌با کردم، و چندان کوشیدم تا خداوند نعمتهای خود را به من ارزانی داشت: زنی دانشمند و اولادی پاکسرشت که در میان آنها علمای ابرار و صالحان خیراندیش بسیارند به من روزی نموده است. او در سال ۱۰۸۱ وفات یافت و در قبه مجلسی در اصفهان دفن شد».[۳]

سپس محدث قمی خود می‌افزاید: که چون ملاصالح وفات یافت قصیده‌ای فارسی در مرثیهٔ او گفتند و بر لوح قبرش نوشتند، و از جمله تاریخ فوت این مصرح است: صالح دین محمد شده فوت (۱۰۸۰)»[۴]. ۱۰۸۰ بی مورد و ۱۰۸۱ نیز همانست که مؤلف روضات گفته، و توضیح

۱. روضات الجنات، ج ٤ ص ۱۱۸.

۲. در الذریعة، ج ١٤ ص ۲۲ می‌نویسد: «آنچه از شرح کافی ملاصالح نوشته شده کتاب عقل و جهل و توحید و حجت و ایمان و کفر و دعا و زکات وصوم و خمس و تمام کتاب روضه است»!.

۳. فیض القدسی، ص ۱۲۵.

۴. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۵٤۲، و خاتمه مستدرک، ص ٤۱۲.

دادیم که درست نیست، و صحیح ۱۰۸۶ است.

ملامحمد علی استرابادی

مطابق نوشتهٔ میرزا حیدرعلی مجلسی، دومین داماد مجلسی اول، ملامحمد علی استرابادی است. وی می‌نویسد: «ـ دختر ـ دوم حلیلهٔ فاضل علامه ملامحمد علی استرابادی».

تعجب است که شیخ حر عاملی معاصر او از این دانشمند فقیه بزرگوار داماد علامه مجلسی در امل الآمل ذکری به میان نیاورده است، و عجیبتر این که ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی هم از ثبت نام وی تهی است. شاید همان‌طور که در شرح حال ملامحمد صالح مازندرانی گفتیم به خاطر گوشه گیری وی و انزوائی بوده که از خلق داشته است.

زیرا میرعبدالحسین خاتون‌آبادی[1] در آغاز حوادث «سال هزار و هشتاد و چهارم» می‌نویسد: «فوت فاضل عالم کامل اعبد اهل زمانه و احوطهم فی الفتوی مولانا محمدعلی استرابادی در رجب هزار و هشتاد و چهار (۱۰۸٤) هجری، و ولادتش در هزار و ده (۱۰۱۰)، قدس الله روحه». و در وقایع ۱۰۱۰ می‌نویسد: «ولادت آخوند مولانا محمدعلی استرابادی در هزار و ده، و فوتش در رجب سنهٔ هزار و هشتاد و چهار». و نیز شخصیت علمی و جایگاه معنوی او را در ضمن شناسائی میرفندرسکی فیلسوف مشهور در سال فوت او (۱۰۵۹) بدین گونه بازگو می‌کند: «استاد الفضلاء و رئیس الحکما میرابوالقاسم فندرسکی استاد جمعی از فحول چون سید سند میرزا رفیعا نائینی، و چون علامه فهامه آخوند مولانا محمدباقر خراسانی، و چون استاد الفضلاء آقاحسین خونساری رحمهم الله، مؤلف از جناب مولانا محمدعلیا استرابادی که مسلم اهل عصر خود بود در صلاح و سداد و عبادت و اخلاق خوب با قدر وافری از علم فقه و تفسیر و حدیث شنید که می‌فرمود میرابوالقاسم مردی بود در کمال دیانت و خوش‌مذهبی و معتنی به شأن تصلب در ظواهر شرع و صاحب دین بود.»

و در وقایع سال ۱۰۹٤ نوشته است: «فوت آخوند مولانا محمدعلی استرابادی در این سال در شب جمعه اول ماه رجب هزار و ده (۱۰۱۰) ولادت، و در شب جمعه اول نود و چهار

۱. قلم محدث نوری در اینجا سهو کرده و نام او را میر اسماعیل نوشته است که نام برادر بزرگ و جد او بوده است (فیض القدسی ص ۱۳٤).

فوت»).

این یکی از موارد مغشوش کتاب چاپ شدهٔ وقایع السنین است که در شرح حال میرعبدالحسین مؤلف آن گفتیم تا با نسخه اصل آن که به خط مؤلف در کتابخانه مجلس شورای ملی است مقابله و تصحیح نشود نمی‌توان درست به بعضی از تواریخ آن اعتماد کرد، و گمانم پس از وی فرزندانش که ملحقات وقایع السنین را بعداز سال ۱۱۰۵ نوشته اند، در اصل هم دست کاری کرده‌اند، و باعث این وضع شده اند. خلاصهٔ کلام این که ملامحمد علی استرابادی یکجا در ماه رجب سال ۱۰۸٤ از دنیا رفته و در جایی دیگر همان ماه و سال ۱۰۹٤! در هر دو جا هم ولادتش سال ۱۰۱۰ بوده است.

باید تاریخ دوم یعنی وفات وی در سال ۱۰۹٤ درست باشد، و ۹۰ بجای ۸۰ اشتباه ضبط شده است.

دلیل ما اینست که حاج محمد اردبیلی در سال بعد ۱۰۹۰ از عتبات وارد اصفهان شده و نزد وی درس خوانده، و ترجمه او را با همین تاریخ فوتش در جامع الرواة آورده است، بدین گونه: «محمد علی بن احمد بن كمال الدين حسين استرابادی شیخ و استاد ما امام علامهٔ محقق مدقق نحریر جلیل القدر رفیع المنزلهٔ عظیم الشأن با ذکاوت و ذهن تند، ثقه ثبت معتمد، یگانهٔ عصرش و یکتای زمانش، پرهیزکارترین مردم زمان و پارساترین و عابدترین آنها، در سال پنجم ماه رجب سال ۱۰۱۰ متولد، و در پنجم ماه رجب سال ۱۰۹٤ وفات یافت، رضی الله عنه و ارضاه»[1]

محدث نوری می‌نویسد: وی از ملامحمد تقی مجلسی (ره) روایت می‌کند، و ملامحمد تنکابنی مشهور به سراب محقق مدقق مشهور هم از وی روایت می‌نماید.»[2]

در روضات الجنات هم ترجمه او نیست. شاید به خاطر این باشد که از وی تألیفاتی در مآخذ به نظر نرسیده است. در فوائد الرضویه هم به نقل سخن میرعبدالحسین در وقایع السنین و حاج محمد اردبیلی از جامع الرواة اکتفا شده است.[3]

میرزا حیدرعلی در انساب خاندان مجلسی و آقا احمد در مرآت الاحوال، تعداد فرزندان و نوادگان او را از دختر مجلسی تا زمان خود نوشته اند که در میان آنها علما و فضلا بوده اند. آقااحمد می‌نویسد: «اولاد علامهٔ وحید ملامحمد علی استرابادی از صبیهٔ آخوند مجلسی مرحوم، دو پسر

۱. جامع الرواة، ج ۲ ص ۱۵۲.
۲. فیض القدسی، ص ۱۳٤.
۳. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۵۵۷.

بود: یکی فاضل مقدس علامه ملامحمد شفیع، و دیگری علامهٔ مقدس ملاکمال الدین حسین، کمال الدین حسین دو پسر داشته: آقامحمدباقر که در عتبات بوده است، و آقامیرزا احمد که در اصفهان بوده و پدر میرزا کمال الدین حسین دوم، و یک دختر بوده است. از ملامحمد شفیع و فرزندان او هم جداگانه در بخش نوادگان دانشمند مجلسی اول سخن خواهیم گفت. از کمال الدین حسین اول که از علما بوده در کتب تراجم خبری ندیده‌ام.

ملامیرزای شیروانی

میرزا حیدر علی مجلسی ضمن شمارش دختران ملامحمدتقی علامه مجلسی اول جد خود، در انساب خاندان مجلسی می نویسد: «سوم زوجهٔ علامه فرید میرزا محمد بن حسن الشیروانی مشهور به ملامیرزا».

آقا احمد در فصل پنجم مرآت الاحوال می نویسد: «یکی دیگر از دختران آخوند مرحوم در حبالهٔ جناب مستطاب عمدة المدققین و زبدة المحققین مرحوم مغفور آخوند ملامیرزا محمد بن الحسن الشیروانی مشهور به ملا میرزا علیه الرحمه است، و آن عالی جناب از افاضل روزگار و از علمای عالی مقدار است. حواشی مختصر الاصول و معالم الاصول و غیر آنها از رسائل و تعلیقات آن جناب محک افهام اعلام است».

شیخ حر عاملی در اینجا نیز غفلت نموده و با این که ملامیرزا در سال بعد از تألیف امل الآمل (۱۰۹۸) از دنیا رفته است، معهذا از ترجمه او که از اعاظم علمای عصر و داماد علامه مجلسی بوده، غفلت نموده است.

در عوض میر عبدالحسین خاتون که تاریخ خود را در همان سال تألیف امل الآمل (۱۰۹۷) آغاز نموده و معاصر ملامیرزا بوده و او را در اصفهان دیده و شاید از محضرش استفاده نموده است در چند جا با عظمت از وی یاد کرده است.

در حوادث «سال هزار و نود و یکم» می نویسد: «آمدن آخوند مولانا میرزای شیروانی از عتبات عالیات به دارالسلطنهٔ اصفهان به استدعای پادشاه دین پناه شاه سلیمان ایده الله بالتوفیقات، در سال هزار و نود و یک (۱۰۹۱)».

نویسنده هم اکنون نمی‌داند ملامیرزای شیروانی نخست در اصفهان بوده و با دختر مجلسی ازدواج نموده و به نجف اشرف رفته و در این سال به استدعای شاه سلیمان صفوی به اصفهان مراجعت کرده است، یا مثلاً در سالی که مجلسی اول با خانواده خود به عتبات مشرف

شده با دختر وی ازدواج نموده و در این سال به اصفهان آمده است. در هر صورت، ملامیرزا هفت سال بعد در همان اصفهان به جهان باقی شتافت.

خاتون‌آبادی در وقایع سال ۱۰۹۸ می‌نویسد: «فوت آخوندی از افاضل اهل روزگار آخوند ملامیرزای شیروانی در ۲۹ رمضان هزار و نود و هشت»، و دو صفحه بعد هم بار دیگر می‌نویسد: «رحلت وحید زمان و فرید دوران سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی عصر خود در ممارست مطالب امامت و متعلقات او (آن) و خواجه نصیر عصر خود در مطالب هیئت و هندسه و ریاضی و غیره آخوند مولانا میرزای شیروانی قدس الله روحه در روز بیست و نهم شهر رمضان سنهٔ مزبوره قریب به زوال یا در عین زوال قدس الله روحه. از اخلاق فاضله او چه توان نوشت؟ در مدت یکسال و نیم بیماری عظیمی بهم رسانید دراسافل بدن و به غایت مرتبه شدت و صعوبت رسید، و به قدری که آن مرض مهلک شدید شد، مراتب صبر و شکر و شکیبائی آخوند زیاد شد.[1]

و در این مدت بیماری از حالت اعتدال بیرون نرفت، و با غنی و فقیر و وضیع و شریف در وقت عیادت هیچ مرتبه از مراتب تفقد از او مفقود نشد. سن شریفشان شصت و پنج الا چند روزی ــ بود ــ که خود فرموده‌اند ده دوازده روزی مانده است که شصت و پنج تمام شود. عدیل او نبود و نخواهد بهم رسید.»

میرعبدالحسین در اول وقایع سال ۱۰۳۳ می‌نویسد: «سال هزار و سی و سوم ــ ولادت علامهٔ زمان و من مثله قلیل ام عدیم فی الازمان، جامع فنون العلوم قدیمها و حدیثها حایز قصبات السبق فی عویصات المسائل آخوندی، آخوند مولانا میرزای شیروانی دام وجوده و اطال الله بقاءه و عافاه من البلیات، در هزار و سی و سه، و تا حال تحریر که سال هزار و نود و هشت (۱۰۹۸) است، حیّ و قائم است. انشاءالله تعالی وجود او به سلامت وخدای تعالی او را عافیت بخشد، و برکات او روز به روز بر سر همه فائض باشد، بالنبی وآله».

به عنوان ملحقات خود یا پسرش نوشته است: «و بنابراین که شربت مرگ ناگوار همه کس را چشیدنی است، در روز جمعه بیست و نهم شهر رمضان قریب به زوال یا زوال (ظهر) در سنهٔ یکهزار و نود و هشت به جوار رحمت ایزدی پیوست، قدس الله روحه».

حاج محمد اردبیلی همعصر دیگر وی که در اصفهان او را دیده و شاهد وفات او بوده

۱. نویسنده در سال ۱۳۶۲ قمری که برای تحصیل به نجف اشرف رفتم، روزی مرحوم آقاشیخ علی قمی عالم زاهد مشهور را که مورد احترام مراجع و علمای بزرگ نجف و عامه مردم بود در خانه‌اش زیارت کردم که با انواع بیماری از جمله حبس البول مبتلا بود. ادرار او به وسیله لوله‌ای از بدنش خارج می‌شد، ولی او در حضور علمای اعلام و حضار می‌خندید و با صبر بی‌نظیر و شکیبائی می‌گذرانید! رحمة الله علیه.

است در جامع‌الروات از این علامهٔ زمان خود بدین گونه یاد می‌کند: «محمد بن حسن شیروانی معروف به ملامیرزا علامهٔ محقق مدقق، پسندیده خوی پاکسرشت، فاضل کامل، متبحر در همهٔ علوم، دارای هوشی تیز و حفظ بسیار، شخصیّت وی در جلالت قدر و عظمت شأن و بلندی مرتبه، و تبحرش و کثرت حفظش و دقت نظرش و اصابت رأیش و حدسش مشهورتر از آنست که ذکر شود، و بالا تر از آنست که در عبارت بگنجد، او راست تصانیف مرغوب از جملهٔ حاشیهٔ عربی معالم الاصول، و حاشیهٔ فارسی بر آن، و حاشیه بر حکمت العین، و حاشیه بر حاشیهٔ فاضل خفری بر شرح تجرید، و حاشیه بر شرح مختصر الاصول، و حاشیه بر شرایع، و حاشیه بر شرح مطالع، و حاشیه بر حاشیهٔ قدیمه فاضل دوانی بر شرح تجرید.

و نیز او راست رسائلی از جمله رسالهٔ کائنات جو (موجودات آسمانها) رساله ای به نام رسالهٔ اسامه، رسالهٔ آصفیه، رسالهٔ شبهه استلزام، رسالهٔ انموذج، رسالهٔ شکیات، و غیره. او رحمت الله تعالی علیه در ماه رمضان سال ۱۰۹۸ وفات یافت. رضی الله عنه و ارضاه.»[1]

شاگردش میرمحمدصالح خاتون‌آبادی داماد علامه مجلسی در حدائق المقربین می‌نویسد: «بیست و هشتم: مولانا میرزای شیروانی طیب‌الله رمسه که استاداین قاصر است، و در خدمت او فنون حکمی و فقه و بعضی از کتب حدیث خوانده‌ام، و در تحقیق و تدقیق و استقامت فکر و جامعیت مسلم بود، و در فنون فقه و اصول و کلام و حکمت و ریاضی ید طولائی داشت، و مبحث امامت را تتبع بسیار نموده بود، در مکالمات و مناظرات قوت و قدرت تمام داشت، و او مصنفات بسیار در مطالب عقلی و نقلی دارد، در سال هزار و نود و نه (۱۰۹۹) به رحمت الهی واصل شد».

در اینجا نیز باید گفت سخن میرعبدالحسین خاتون‌آبادی و اردبیلی در وقایع‌السنین، و جامع‌الروات که وفات او را سال ۱۰۸۹ نوشته‌اند، مقدم بر ضبط میرمحمد صالح است. زیرا آنها در همان موقع ضبط کرده‌اند، ولی میرمحمد صالح کتاب خود را در سال ۱۱۱۵ یعنی ۱۷ سال بعد از فوت او نوشته، و از حافظه استفاده نموده است.

مؤلف روضات الجنات مطلبی از ریاض العلما نقل می‌کند، ولی ما هرچه گشتیم ترجمه او را در ریاض العلما مطبوع ندیدیم، با این که میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد او بوده و از وی تعبیر به استاد علامه می کند.

نیز مؤلف روضات می‌نویسد: صاحب ریاض العلما که از شاگردان او و بسیاری از فضلای

۱. جامع‌الروات، ج ۲ ص ۹۲.

طبقه او بوده اســت از وی به استاد علامه، و از آقاحسین خونساری به استاد محقق و از ملامحمد باقر سبزواری به استاد فاضل، و از علامه مجلسی بـه استاد استناد تعبیر می‌کند، از اینجا استفاده می‌شود که ملامیرزای شیروانی از لحاظ علمی برتر از سه تن دیگر بوده است!

شیخ حسن بن عباس بلاغی نجفی در کتابی موسوم به تنقیح المقال[1] استاد خود ملامیرزا را کـه در نجـف اشرف از وی بـهره‌های علمـی فراوان گرفته است چنانـکه بـوده وصف کرده و می‌نویسد: «استادم که در علم اصول و فروع استناد مـن بر اوست، افضل الـمتأخـرین و اکمل المـتبحرین بل آیت الله فی العالمـین و قـدوة المحققین و سلطان الحکـماء و المتکلمین، تا آنجا که می‌گوید: حال او در وثاقـت و جلالت بیش از آنست که ذکر شود، و افزونتر از آنست که در عبـارت بگنـجد، من کسی را ندیـده‌ام که در فضل و قوت حفظ و سخن پاکیزه بـه پای او برسد. آری او یگانه روز و یکتای عصر خود بود.

هـیـهـات ان یـأتـی الـزمـان بـمـثـلـه　　　ان الـزمـان بـمـثـلـه لـبـخـیـل

او راست شاگردان دانشمـند بزرگ، و تصانیـف نیکوی پاکـیزهٔ مرغوب که چشـم زمانه مانند آنها را ندیـده است، از جمله کتاب انموذج العلوم و حاشیه بر شرح مختصر الاصول و غیره. او در این کتاب تحقیقات مهم و دقت نظرهای زیبا نموده است».

سپس صاحب روضـات مـی‌نویسد: «یکی از شاگردان او ملامحمد اکمل اصفهانی پدر ملامحمد باقر وحیـد بهبهانـی، و دیگر میرمحمد صالح حسینی خاتـون‌آبادی است، و خود او نیز شاگرد مجلسی اول بوده و از وی روایت می‌کند.

او در همـان سال فوت محقـق خونساری یعنی سال ۱۰۹۸ از دنـیا رفت. جنازه‌اش را به مشهـد مقدس مـنتـقل ساختـنـد، و در آنجا در سرداب مدرسهٔ میرزا جـعفر دفن کردنـد. بر سنگ قبرش نوشته است: ... حجة‌الله علی المتأخرین آیة الله فی العالمین، اعلم علماء زمانه، و افضل فضلاء عصره و اوانه، الذی حقیق ان یقال فیه:

نسـاء حیّ العلی عـن مـثله عقـمت　　　وان لـم یکن جـل ولد المـجد اخواناً[2]

علامه بحرالـعلوم در فوائد رجـالیه خود از ملامـیرزا تحت عـنوان محمد بن حسن شیروانی نام برده و می‌نویسـد: «از تصانیف او حواشـی متفرقه بـر مسالک، و رساله‌ای در غسـل مس میت و نماز بر میت، رساله‌حبرة عبریه، رساله در صید و ذبائح، و رساله در این کـه آیا مار خون جهنده دارد یا نه؟ رساله در مسئـله‌ای از زکات، رسالـه در جوابـهای مسائلی، رسـاله در حل عـبارات مشکله‌ای از

۱. شیخ حسن بن عباس بلاغی زنده در ۱۱۰۴، کتاب «تنقیح المقال» او چاپ نشده است. این کتاب با تنقیح المقال مامقانی اشتباه نشود.
۲. روضات الجنات، ج ۷ ص ۹۳.

قواعد، رساله در عصمت که از سورهٔ هل اتی استفاده می‌شود، شرح حدیث مشهور: لیس للعباد فیها صنع، رساله دربداء، حاشیه بر اثبات الواجب (دوانی)، دو حاشیه بر حاشیه خفری، رساله در حبوه رساله در نبوت و امامت به فارسی، رساله در احباط و تکفیر، رساله در اختلاف اذهان در نظری و ضروری، مسئله در اختیار، رساله در هندسه که ۱۷ شکل است، و رساله در سالبهٔ معدول».[۱]

میرزا حیدرعلی مجلسی می‌نویسد: «اولاد فاضل علامهٔ محقق میرزا محمد شیروانی مشهور به ملامیرزا از صبیهٔ آخوند ملامحمد تقی مجلسی رحمة الله علیهم یکی فاضل مقدس ملاحیدر علی که در عتبات مشهور است، و تألیفات بسیار دارد، و دیگر صبیه بوده است» سپس در بارهٔ اولاد ملامیرزا به تفصیل شرح می‌دهد.

راجع به این میرزا حیدرعلی که از علما بوده و دیگر فرزندان او و خواهرش جداگانه بحث خواهیم کرد.

میرزا کمال الدین فسائی

میرزاحیدرعلی مجلسی در انساب خاندان مجلسی ضمن شمارش دختران مجلسی اول جد خود، می‌نویسد: «چهارم زوجهٔ علامه نحریر میرزا کمال فسائی صاحب شرح شافیه مشهور به میرزا کمالا» ولی این میرزا کمالا در بین دامادهای علامه مجلسی غریب واقع شده و در منابع دست اول که تاکنون گفتیم ازآنها تراجم دامادهای مجلسی نقل شده حتی فوائدالرضویه هم دیده نشد که راستی جای تعجب دارد. با این که از فحول دانشمندان بوده است هر چند بیشتر جنبه ادبی او قوی بوده است.

علامه نوری در فیض القدسی از اجازهٔ آقامحمد باقر هزار جریبی که به علامهٔ بحرالعلوم داده است با یک واسطه از استادش حاج شیخ محمد نقل می‌کند که در اجازهٔ او نوشته است: فرزند عزیزم با این اسانید و غیره روایت کند آنچه را من قرائت کرده‌ام بر استادم محقق پرهیزکار علامه میرزا کمال الدین محمد بن معین فسوی (فسائی) فارسی از تفسیر و غیره را.

و استادم فقیه بزرگوار میرزا ابراهیم قاضی گفته است: من روایت می‌کنم از استادانم که به خدمتشان رسیده‌ام و مؤلفات خود آنها را برایشان قرائت نمودم که از جمله علامه بزرگوار پرهیزکار محقق فقیه مفسرادیب متکلم ملا کمال الدین محمد بن معین الدین فسوی قدس سره، و

۱. رجال علامه بحرالعلوم، چاپ نجف اشرف ج ۳ ص ۲۲۵.

از وی مؤلفات ادبی او را روایت می‌کنم.»، علامه نوری در پایان می‌گوید: «وبالجمله او از بزرگان علمای مشهور است.»[1]

دانشمند متتبع فقید میرزا محمد علی مدرس تبریزی در کتاب نفیس ریحانة الادب جبران قصور ارباب تراجم را در این باره نموده و می‌نویسد: «میرزا کمالا ــ محمد بن معین الدین محمد فارسی شیرازی فسوی اصفهانی ملقب به کمال الدین و معروف به میرزا کمالا و میرزا کمال الدین از علمای امامیهٔ قرن دوازدهم هجرت و داماد ملامحمد تقی مجلسی اول و فقیهی است مفسر ادیب فاضل کامل، و از تألیفات اوست: ۱- بیاض کمالی که دارای مباحث متفرقه و اکثر آنها فوائد رجالیه و تاریخیه است، ۲- شرح شواهد مطول، ۳- شرح قصیدهٔ تائیه دعبل خزاعی که در سال هزار و صد و سیم هجرت (۱۱۰۳) تألیف و در تهران چاپ شده است، ٤- القیود الوافیه فی شرح الشافیه که در علم صرف و شرح شافیهٔ ابن حاجب است، و سال وفات میرزا کمالا به دست نیامد.»[2]

میرزا کمال الدین همان‌طور که خود غریب است، دودمانش هم بعکس سایر باجناقهای خود ناشناخته مانده است! میرزا حیدرعلی مجلسی متوفای سال ۱۱۱٤ در پایان رساله خود که آن را در سال ۱۲۹٤ نوشته آنجا که فرزندان ٤ دختر جدش مجلسی اول را شرح می‌دهد می‌نویسد: «و از مرحوم میرزا کمالا فسائی احدی نمانده، و اگر باشد بر حقیر معلوم نیست». که اولاً باید گفت تا قبل از میرزا حیدرعلی چه کسانی بوده‌اند که احدی از آنها نمانده، و ثانیاً وقتی بر او که خود فرد شاخص خاندان مجلسی بوده معلوم نباشد، بر دیگران مسلم معلوم نیست!

آقااحمد بهبهانی نوادهٔ دختری مجلسی اول از آمنه بیگم و ملامحمد صالح مازندرانی که مرآت الاحوال تذکره خود را در سال ۱۲۲۰ در هند نوشته و در ۱۲۲۵ به پایان آورده است نیز می‌نویسد: «و اولاد مرحوم مغفور علامه نحریر میرزا کمال محمد فسائی در این اوقات معلوم نیستند»!

در خلال تراجم دانشمندان از معاصران و استادان و شاگردان علامه مجلسی بارها به نام میرزا کمال الدین فسوی برمی‌خوریم که مقصود این داماد چهارم مجلسی اول و صاحب شافیه شرح کافیه ابن حاجب است.

از آنجا که شرح قصیدهٔ تائیه دعبل خزاعی او در سال ۱۱۰۳ تألیف شده ما او را زنده در آن سال می‌دانیم.

۱. فیض القدسی، ص ۱۳۸.

۲. ریحانة الادب، ج ٤ ص ۱۲۲ به نقل از الذریعه ج ۳ ص ۱۷۰، و الکنی و الالقاب ج۳ ص۱۸۹ (۲۲۷) و روضات ۵۱۹ که نویسنده در روضات هر چه گشتم پیدا نکردم!.

مجلس درس و حوزه علمی علامه مجلسی

دوران طولانی که علامه مجلسی در اصفهان با تدریس و تألیف و تصنیف و امامت جمعه و جماعت پرشکوه و نفوذ و اقتدار منصب عالی شیخ الاسلامی پشت سر نهاد، و توجه خاصی که به تعلم و تربیت شاگردان داشته است، و اسم و رسمی که خاندان اصیل و ریشه‌دار او در آن شهر دانش‌پرور داشته‌اند، همه و همه دست بهم داد و علامه مجلسی را بعنوان مشهورترین استاد حوزهٔ اصفهان در ۳۵ سال آخر سدهٔ یازدهم و ۱۰ سال اول سدهٔ دوازدهم هجری زبانزد خاص و عام کرد.

با این که در بخش «معاصران علامه مجلسی» و «دامادهای علامه مجلسی» گفتیم و حتی در «شاگردان علامه مجلسی» می‌بینید، در این چهل و پنج سال استادان نام‌آور بسیاری بوده‌اند که در معقول و منقول و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و رجال در حوزه پررونق اصفهان سمت استادی داشته‌اند، بعضی از آنها استادان علامه مجلسی و بعضی معاصران و بعضی هم شاگردان او بوده‌اند. اما هیچکدام در دلسوزی و جذب شاگرد و تدریس مداوم و مدت طولانی آن و پشت کار و حوصلهٔ زایدالوصف، به پای علامه مجلسی نمی‌رسند.

انبوه تألیفات علامه مجلسی مخصوصاً بحارالانوار او و مرآت العقول وی، و تنوع آنها نیز علت دیگری است که توجه دانش‌پژوهان را به حوزهٔ درس آن فقیه ومحدث ومفسر و دانشمند بلندآوازهٔ اصفهان آنهم فرزند علامهٔ ملامحمد تقی مجلسی روحانی پاکسرشت و پارسای پشت کاردار بیشتر به خود جلب می‌کرد. به طوری که دانش‌پژوهان و حتی علمای نامی چه در اصفهان و چه شهرهای دیگر ایران و عراق و هند و سواحل خلیج فارس از عرب و عجم برای دیدار علامه مجلسی و شرکت در حوزه درس او و گرفتن اجازه از وی مسابقه می‌داده‌اند.

شاگرد نامدارش میرزاعبدالله اصفهانی در ریاض العلما نوشته است: «و شاگردان استاد بالغ بر هزار نفر بودند»، و شاگردنامی دیگرش سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه می‌نویسد: «آنها بیش از هزار نفر بودند».

علامه محدث متتبع عالی قدر حاج میرزا حسین نوری در فیض القدسی با تتبع خاصی که داشته است جمعاً ٤٩ تن از شاگردان علامه مجلسی را شمارش کرده و از آنها به اجمال یاد کرده، و می‌نویسد: «اینان دانشمندانی هستند که من آنها را شناخته‌ام، در حالی که شاگردان علامه مجلسی بیش از اینهاست که من بگویم توانسته‌ام با کمی اطلاع و فقدان وسیله، بر اسامی همهٔ آنها اطلاع یابم».

همان تعداد را مرحوم شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی در مقدمه بحارالانوار چاپ جدید آورده است، ما در سال ١٣٣٧ شمسی ٤٦ تن را در مقدمهٔ مهدی موعود ضمن شرح حال مفصل علامهٔ مجلسی آوردیم.

استاد علامهٔ فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی شاگرد محدث نوری این تعداد را در موارد مختلف دو کتاب گران قدرش الروضة النظره فی تراجم علماء المأة الحادی عشره و الکواکب المنتشره فی القرن الثانی بعد العشره به بیش از ١٠٠ شاگرد رسانده است.[1]

آقای سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی در زندگینامهٔ علامه مجلسی در سال ١٤٠١ هـ . ق با سعی بلیغی که در همه منابع چاپی و خطی و فهارس و مظان ترجمه علامه مجلسی بعمل آورده‌اند این تعداد را به ١٨١ شاگرد رسانده‌اند، و گروهی دیگر را هم نام برده‌اند که احتمال داده‌اند از شاگردان مجلسی باشند.

آقای سید احمدحسینی اشکوری در تلامذة العلامة المجلسی شمار شاگردان علامه مجلسی را از مجموع مآخذ گذشته و طی تتبعات وسیع خود در همه منابع و مخصوصاً زندگینامه به ٢١١ تن رسانده‌اند، و ٦٢ تن دیگر را هم در قسم دوم کتاب نام برده‌اند که خود یا دیگران امثال علامهٔ تهرانی یا آقای مهدوی و غیرهم با شواهد و قرائن احتمال داده‌اند شاگردان علامه مجلسی باشند که با این تعداد جمعاً ٢٧٤ تن در این کتاب ترجمه شده‌اند.

ما پس از انتشار مهدی موعود، طی مطالعات ممتد خود در تراجم علما به اسامی اشخاص زیادی از دانشمندان این دوره برخورد نموده‌ایم که از شاگردان علامه مجلسی بوده‌اند. بعضی را در جاهای پراکنده یادداشت کرده‌ایم که هم اکنون توانائی پیدا کردن آنها را نداریم. بعضی هم

١. تلامذة العلامة المجلسی، سید احمد حسینی، ص٥.

فقط نام آنها بدون توضیح بیشتر است. در اینجا برای این که تأثیر وجود علامه مجلسی را در عصر خود و حوزه اصفهان و نقاطی که به سفر می‌رفته است بدانیم ۱۰۰ نفر از شاگردانش را که از شهرها و کشورهای مختلف می‌باشند نام می‌بریم، و آگاهی از کل آنها را به تلامذة العلامه المجلسی حوالت می دهیم.

به طوری که می‌بینید اینان گاهی به شیوهٔ آن زمان کتاب را بر استاد می‌خوانده‌اند و استاد می‌شنیده و توضیحات لازم را می‌داده یا تأیید و تصویب می‌کرده است، و زمانی به سبک امروز استاد کتاب را می‌خوانده و درس می‌داده و شاگرد مقابله و تصحیح می‌نموده، و در هر دو صورت متون و مباحث را تحقیق و تدقیق و تعمیق می‌کرده‌اند.

چنانکه می‌بینید علامه مجلسی علوم عقلی و نقلی را درس می‌گفته یا شاگردان کتب این علوم و فنون را بر وی می‌خوانده‌اند، ولی بیشتر علوم دینی و معارف یقینی، یعنی فقه و حدیث و تفسیر و غیره بوده است. سابقه تدریس او در این اجازات از سال ۱۰٦٤ در زمان پدرش تا ۱۱۱۰ یعنی سال وفاتش می‌باشد.

۱۰۰ تن از شاگردان دانشمند علامه مجلسی

از میان ۲۱۱ تن از شاگردان مسلم علامهٔ مجلسی که در کتاب یاد شده ذکر شده‌اند، نام ۱۰۰ تن آنها را به عنوان نمونه می‌بریم. چون مآخذ و منابع همین است که در این کتاب آمده است. ما نیز تقریباً بدون ترتیب این عده را از همان مآخذ می‌شناسانیم. فقط گاهی با همهٔ پرهیزی که از طولانی شدن بحث داریم، از منابع دیگر هم برای توضیح بیشتر استفاده می کنیم. سپس ۱۰ تن از مشاهیر و مفاخر آنها را جداگانه با تفصیل بیشتر همچون مشاهیر معاصران و استادان و دامادهای علامه مجلسی می‌نمایانیم، باشد تا گامی در راه ارائه بزرگان دانشمندان شیعه و مدافعان صمیمی مکتب اهلبیت عصمت و طهارت برداشته باشیم، و آن صد تن اینانند:

۱: سید نعمت الله جزائری، فقیه و محدث عالی مقام متوفای سال ۱۱۱۲ که از مفاخر شاگردان علامهٔ مجلسی بوده، و چنانکه جداگانه خواهیم دید علامهٔ مجلسی توجه خاصی به این شاگرد دانشمند و برازندهٔ خود داشته است.

۲: میرمحمد صالح خاتون‌آبادی، متوفای سال ۱۱۲٦، داماد علامه مجلسی، یعنی شوهر یکی از دختران او که به گفته خودش مدت سی سال از محضر پرفیض پدرزن و استاد علامه‌اش بهره گرفته است.

۳: دانشمند فقیه و متکلم حکیم ملارفیع گیلانی معروف به ملارفیعا مقیم مشهد مقدس متوفای ۱۱۶۰.

٤: حاج محمد اردبیلی، مؤلف جامع‌الروات متوفای سال ۱۱۰۱ که از شاگردان بزرگ علامه مجلسی بوده است.

۵: مولی ابوالحسن شریف عاملی فتونی، جد مادری فقیه اعظم شیخ محمد حسن صاحب جواهر متوفی در نجف اشرف به سال ۱۱۳۸.

۶: شیخ سلیمان ماحوزی بحرینی، در گذشتهٔ سال ۱۱۲۱ دانشمند متبحر نامی و مؤلف کتابهای ذی‌قیمت که خواهیم دید.

۷: ملامحمد سراب، محمد بن عبدالفتاح تنکابنی مشهور به سراب که گفتیم جداگانه از وی سخن می‌گوئیم.

۸: میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی، مؤلف ریاض العلما از شاگردان خاص او که در جمع‌آوری منابع و مآخذ بحارالانوار و نقش مهمی داشته است.

۹: میرمحمدحسین خاتون‌آبادی، که جداگانه از وی در بحث «نوادگان دختری علامه مجلسی» سخن خواهیم گفت.

۱۰: ملامحمد مجلسی، پسر عموی علامه مجلسی، از وی نیز در بخش «فرزندان ملامحمد تقی مجلسی» جداگانه بحث خواهیم کرد.

۱۱: میرزا محمدرضا مجلسی، فرزند علامه مجلسی که از او نیز در «فرزندان علامه مجلسی»» جداگانه سخن می‌گوئیم.

۱۲: میرزا علاءالدین محمد گلستانه، متوفای سال ۱۱۰۰ که از وی در معاصران علامه مجلسی نام بردیم، وی برادرزن علامه مجلسی بوده است.

۱۳: شیخ محمد بن حر عاملی متوفای ۱۱۰٤، که گفتیم از علامه مجلسی اجازه داشته و به او هم اجازه داده است و می‌گوید او آخرین کسی است که به من اجازه داد. در اصفهان و مشهد با علامه مجلسی ملاقات کرده و از محضر هم استفاده کرده‌اند. از او در «معاصران علامه مجلسی» سخن گفتیم.

۱٤: سید علیخان شیرازی، متوفای سال ۱۱۲۰ که او نیز از علامه مجلسی اجازه داشته و او هم به وی اجازه داده است، و در بحث «استادان علامه مجلسی» از وی نام بردیم.

۱۵: محمد قاسم بن محمد رضا هزارجریبی[1] اصفهانی، او و پدرش از شاگردان دانشمند

۱. هزارجریب بلوکی از ماندران از توابع بهشهر، و هم محلی از اصفهان است.

علامه مجلسی است، و بعد از سال ۱۱۳۲ از دنیا رفته است. آقا محمد باقر هزارجریبی شاگرد بزرگ او از وی در اجازه اش به شاگردش علامه بحرالعلوم با تعبیر «شیخ فاضل کامل فقیه رضیّ مرضیّ» یاد می‌کند. او از دامادهای خاندان علامه مجلسی و منسوبین آنهاست. دختر وی همسر میرزا محمدشفیع نوادهٔ ملاعزیزالله برادر بزرگ علامه مجلسی است.

او بعضی از کتب حدیث را نزد علامه مجلسی خوانده است که از جمله بحارالانوار است. او جلد ۱۳ بحار را در ۲۷ ربیع الاول سال ۱۰۹۶ نزد وی خوانده است. و هم علامه مجلسی اجازهٔ مبسوطی در سال ۱۱۰۵ به او داده است که در پایان نسخه‌ای از صحیفه سجادیه است. علامه مجلسی در اجازهٔ خود می‌نویسد: «بر من قرائتْ نمود و حدیث شنید فرزند عقلانی و ربیب روحانی، مولای فاضل کامل عالم عامل، اندیشمند خوش استعداد برازنده». او راست کتاب المزار و تحفهٔ احمدیه و شرح قصیدهٔ عینیه سید اسماعیل حمیری، و الفوائد الضروریه، و فضائل الائمه.[1]

۱۶: حاج محمد طاهربن حاج مقصود علی اصفهانی، عالم ربانی و موصوف به «پرهیزکاری و تقوی و وثاقت و عدالت، فقیه محدث و جامع فنون و کمالات». علوم عقلی و نقلی را در خدمت علامه مجلسی آموخت، و از خردسالی در مهد تربیت او به سر می‌برد. از جمله کتاب شرح لمعه را نزد وی خواند و از وی اجازه قرائت آن را گرفت. و نیز بحارالانوار را نزد وی خواند و در آخر جلد ششم در ۱۶ ماه شعبان سال ۱۱۰۲ به وی اجازه قرائت آن را عطا کرده، نیز کافی کلینی را نزد او خواند، و در پایان اصول کافی در ۱۰ جمادی الاولی سال ۱۰۸۷ اجازه گرفت. در اجازهٔ وی علامه مجلسی نوشته است: «مولای فاضل صالح دانشمند با تقوای پاکسرشت، فرزند عقلانی و دوست روحانی من، که خداوند او را برای نیل به مقامات والا موفق بدارد. او از کسانی است که در کوچکی آنها را تربیت کرده‌ام و در بزرگی مراقب احوال آنها بوده‌ام، و آنها را به راه و روش خود هماهنگ ساخته‌ام و نتائج افکارم را به آنها داده‌ام، و بسیاری از علوم عقلی و نقلی و اخبار رسیده از ائمه اطهار(ع) را از من فرا گرفتند.»

او استاد شیخ محمد علی حزین لاهیجی و جمعی دیگر از بزرگان علماست، و هم گروهی از دانشمندان همچون سید ابوالقاسم جعفر موسوی خونساری، و میرمحمد حسین بن عبدالباقی خاتون‌آبادی، و شیخ محمد زمانی کاشانی، و میرزا ابراهیم قاضی و دیگران از وی روایت کرده‌اند[2]

۱۷: ملامحمد علی مشهدی، او نیز از شاگردان علامه مجلسی است و بسیاری از کتب

۱. فیض القدسی ص ۸۸ و ۱۲۰ وتلامذة العلامه المجلسی ص ۱۱۹، وزندگینامه علامه مجلسی، ج ۲ ص ٦٨.
۲. فیض القدسی، ص ۸۸، اجازات الحدیث ص ۲۲۵، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۱۳.

حدیث و اخبار از جمله تهذیب الاحکام شیخ طوسی را نزد وی خواند، و مجلسی در سالهای ۱۰۹۰ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۸ به وی اجازه داد. در بازگشت از حج مدتی در شهر کابل اقامت نمود. کتاب الجامع الاردبیلیه فی رد الصوفیه، و مفتاح النجاة لاهل الدین و الامانات از اوست. کتاب اخیر را در کابل به سال ۱۰۹۸ تألیف کرده است.[۱]

۱۸: ملامحمد فاضل مشهدی، او نخست از شاگردان ملامحمد تقی مجلسی بود، سپس در خدمت فرزند علامه اش ملامحمد باقر شرایط شاگردی بجای آورد. قسمتهائی از کتابهای کافی، تهذیب الاحکام، و بحارالانوار را نزد علامه مجلسی خواند، و از وی در آخر ماه شعبان سال ۱۰۸۵ به دریافت اجازه نائل گشت. اجازهٔ علامه مجلسی به وی طولانی است. او شاگرد شیخ حر عاملی هم بوده است و کتابهای من لایحضره الفقیه و استبصار و اصول کافی و بیشتر تهذیب شیخ طوسی را نزد وی خواند و در اواسط شعبان سال ۱۰۸۵ از وی اجازه گرفته است.

علامهٔ مجلسی در اجازه اش می‌نویسد: «از برکات تشرف من به مشهد مقدس رضوی، تشرفم به صحبت مولای فاضل دانشمند کامل پارسای هوشمند، جامع فضائل و کمالات، بازماندهٔ مشایخ عظام و نتیجهٔ افاضل کرام شیخ محمد فاضل مشهدی است. او پاره‌ای از علوم را نزد من خواند و پیرامون آنها تحقیق و تدقیق به عمل آورد». شرح ارجوزهٔ خلاصة الابحاث فی مسائل المیراث شیخ حر عاملی، و حاشیهٔ مختلف الشیعه و کتاب الرضاع از اوست[۲].

۱۹: شیخ احمد بن محمد مقابی بحرینی، مؤلف کتاب ریاض الدلائل. وی از قریهٔ مقابای بحرین بود. همانجا پرورش یافت، و تحصیل نمود. در بیشتر علوم شاگرد پدر دانشمندش شیخ محمد مقابی و میرمحمد مؤمن بن دوست محمد استرابادی صاحب کتاب الرجعه بود.

او را علامهٔ فهامهٔ زاهد عابد، پارسای کریم پرهیزکار فقیه محدث دانسته اند، و گفته اند تصانیف وی گواه بر مقام والای او در معقول و منقول و فروع و اصول است، که آنها را با بلاغت و فصاحت در تعبیر و تحریر نوشته، و شعرش نیز در نهایت خوبی و رسائی است. شیخ یوسف بحرانی می‌گوید او سرآمد علمای وطن ما بحرین بود. یکی از شاگردانش نوشته است او در سفرش به اصفهان، ملامحمد باقر سبزواری صاحب کفایه و ذخیره هر هفته دو روز را با او می‌گذرانید و با وی مذاکره علمی می‌نمود و از او استفاده می‌کرد.

علامهٔ مجلسی در اجازه اش به وی می‌نویسد: «از شگفتیهای زمانه و غلط کاری روزگار خیانت پیشه، بل ازنشانه‌های فضل پروردگاری یکی اتفاق صحبت من با مولای فاضل

۱. زندگینامه، ج ۲ ص ٦٤، و اجازات الحدیث، ص ۲۳۱، و تلامذة العلامه المجلسی، ص ۱۱۵.
۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۹۲، فیض القدسی ص ۲۹، نجوم السماء، ص ۲۱۳، اجازات الحدیث، ص ۲۳۵ و تلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۱٦.

کامل پارسای با تقوای اندیشمند، جامع فنون فضائل و کمالات، دانشمند بزرگ، کشاف دقائق معانی است. من او را دریائی ژرف و بی کران دانش دیدم، و در فضل ماهر بی همتا یافتم».

وی از جمعی از علما روایت می‌کند. از جمله پدرش شیخ محمد بن یوسف مقابی، و میرمحمد مؤمن استرابادی، و علامهٔ مجلسی است. مجلسی در سفر وی به اصفهان به او اجازه داد. شیخ سلیمان ماحوزی و مولی ابوالحسن شریف عاملی هم از او روایت می‌کنند. کتابهای پرارزش **رياض الدلائل و حياض المسائل، و الرموز الخفيه في الدقائق المنطقيه، و المشكاة المضيئة** در منطق، و **وجوب صلاة الجمعة عيناً**، و رساله در استقلال پدر در ولایت دختر بکر بالغ رشید خود، و **رسالة البداء، و الحسن و القبح العقليان**، از اوست.

او در سال ۱۱۰۲ یا ۱۱۰۰ با دو برادرش شیخ یوسف و شیخ حسین در زمان حیات پدرشان با بیماری وبا وفات یافتند و در کاظمین علیهماالسلام مدفون گشتند.»[۱]

۲۰: آقا محمد اکمل اصفهانی، او پدر آقامحمدباقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی است. آقامحمد اکمل شوهر دختر آقا نورالدین کوچکترین پسر ملامحمد صالح مازندرانی و آمنه بیگم خواهر علامهٔ مجلسی است. و از اینجاست که وحید بهبهانی و دودمان او از مجلسی اول و ملاصالح به جد و از علامهٔ مجلسی به دائی تعبیر می‌کنند. وحید بهبهانی پسرش **اصول کافی** را نزد او خوانده و از وی اجازه گرفته است. او در اجازه‌ای که به شاگرد بزرگش علامهٔ بحرالعلوم داده است، پدرش را از شاگردان ملامیرزای شیروانی و شیخ جعفر قاضی و ملامحمد شفیع استرابادی و علامهٔ مجلسی دانسته است، و او را «والد ماجد عالم کامل فاضل امین، محقق مدقق باذل اعلم افضل اکمل، استاد اساتید و فضلا، و شیخ مشایخ علماء و عظماء و فقها» دانسته است.[۲]

۲۱: میرزا ابراهیم نیشابوری، میرزا ابراهیم حسینی نیشابوری مشهدی در مشهد شیخ‌الاسلام بود. بسیاری از کتب حدیث را نزد علامه مجلسی خواند، و در اصفهان اجازهٔ مبسوطی در سال ۱۰۸۸ به وی داد و از او بدین گونه نام برده است: «ادیب اندیشمند دانشمند کامل و مدقق محقق بزرگ، جامع فنون علم و کمالات، بسیاری از مسائل عقلی و نقلی را نزد من خواند و نه تنها او از من استفاده برده که من هم از او»! آقای سید مصلح الدین مهدوی احتمال داده‌اند که او همان میرزا ابراهیم مدرس مشهدی خادم روضهٔ رضویه و مؤلف رساله النیروز به فارسی و عربی است که در سال ۱۰۹۲ تألیف کرده است.[۳]

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۸، لؤلؤة البحرين، ص ۲۷، فيض القدسی ص ۹۱، انوار البدرين ص ۱٤۰، اعيان الشيعه، ج ۳ ص ۱۷۲؛ اجازات الحديث، ص ۱۹ و تلامذة العلامة المجلسی، ص ۱٦.

۲. فيض القدسی، ص ۸۹، و شرح زندگانی وحيد بهبهانی، چاپ دوم، ص ۱۰۷، تلامذة العلامة المجلسی، ص ۷۸.

۳. زندگينامه، ج ۲ ص ٤ و تلامذة العلامة المجلسی، ص ۷ به نقل از الكواكب المنتثره مخطوط.

۲۲: ملاابراهیم گیلانی، ملاابراهیم بن محراب بن ابراهیم بن خلیل لاهیجی گیلانی، **اعیان الشیعه** می‌گوید از اعاظم علما بود، و کتابهای **شرح نهج البلاغه** در ۸ جلد، و **شرح صحیفه سجادیه**، و **شرح خطبه شقشقیه**، و حواشی بر کتب اربعه از اوست، و مرقدش در تخت فولاد اصفهان است. علامه مجلسی در سال ۱۰۹۰ به وی اجازه داده است.[۱]

۲۳: میرابراهیم قزوینی، ابراهیم بن محمد معصوم بن فصیح بن میر اولیاء حسینی تبریزی قزوینی، در سال ۱۰۵۷ متولد شد. علامه و جامع انواع فنون و زاهد پارسای پرهیزکار و ادیب شاعر به عربی و فارسی است. گویند پانصد جلد کتاب در کتابخانه‌اش بوده که همگی آنها را تصحیح و مقابله و تحشیه نموده، یا تدریس کرده بود، و ۷۰ جلد کتاب از تألیفات خود و دیگران را به خط خود نوشته است.

او در خدمت پدرش میرمحمد معصوم و علامه مجلسی و آقاجمال خونساری و شیخ جعفر قاضی و میرزا قوام الدین قزوینی تحصیل کرده و از علامهٔ مجلسی به دریافت اجازهٔ حدیث نائل گشته است، همچنین او استاد شیخ عبدالنبی قزوینی مؤلف **تتمیم امل الآمل** است. پسرش میرمحمد مهدی قزوینی هم از وی روایت می‌کند.

کتابهای: **تحصیل الاطمینان فی شرح زبدة البیان، العلم الالهی، البداء، مجموعة الفوائد، و تحقیق الصغیرة والکبیرة من الذنوب** از اوست. در تبریز به سال ۱۱۴۹ یا ۱۱۴۵ وفات یافت.[۲]

۲۴: حاج ابوتراب اصفهانی، از علماء فقه و حدیث و موصوف به علم و عمل و فضل و کمال است. شاگرد سید علی بن حجت الله شولستانی و علامهٔ مجلسی است، و از او هم اجازه دارد. او مسائلی فقهی از علامه مجلسی پرسیده و مجلسی هم پاسخ داده است، این مسائل ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه مسجداعظم قم به شماره ۱۱۹۹ موجود است. او راست تصانیفی که میرزا کمال الدین محمد فسائی پسر یا یکی از نزدیکانش را سفارش نموده که آنها را مطالعه کند و بر قرائت آن مداومت داشته باشد. در سال ۱۱۱۰ سال وفات استادش علامهٔ مجلسی از دنیا رفته است.[۳]

۲۵: میر ابوطالب طباطبائی، میر ابوطالب پسر دانشمند میرابوالمعالی کبیر است. ابوالمعالی کبیر شوهر دختر آمنه بیگم خواهر علامهٔ مجلسی، و ملامحمد صالح مازندرانی بوده، و این میرابوطالب پسر او نوهٔ دختری مجلسی اول و ملاصالح، و خواهرزادهٔ علامه مجلسی و

۱. اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۲۵۵، فیض القدسی، ص ۱۰۱، تلامذة العلامة المجلسی، ص ۸.
۲. تتمیم امل الآمل، ص ۵۲، اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۲۲۷، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۸.
۳. فیض القدسی، ص ۹۳، ونجوم السماء، ص ۱۶۷، واعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۰۹، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۱.

شاگرد اوست. دختر میرابوطالب هم زن سید محمد طباطبائی بروجردی جد پنجم مرحوم آیت الله بروجردی است. از وی به عنوان «نوادگان دانشمند ملامحمد تقی مجلسی» سخن خواهیم گفت.

میر ابوطالب طباطبائی بسیاری از علوم عقلی و نقلی، از جمله کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، و کافی ثقة الاسلام کلینی را نزد دائیش علامهٔ مجلسی خوانده و از وی به دریافت اجازه نائل گشته است.[1]

۲۶: میرابوطالب فندرسکی، وی نوهٔ دانشمند فیلسوف بزرگ میرابوالقاسم موسوی معروف به میرفندرسکی اصفهانی است، علامه محقق مدقق و متبحر در بیشتر علوم، و ادیب شاعر و منشی به فارسی است. وی شاگرد ملامحمد باقر محقق سبزواری و آقاحسین محقق خونساری و علامهٔ مجلسی بوده است. تألیفات بسیاری به عربی و فارسی دارد. از جمله حاشیهٔ اصول کافی، حاشیه انوار التنزیل بیضاوی، بیان البدیع، حاشیهٔ شرح تذکرهٔ خفری، توضیح المطالب، ساقی نامه، المنتهی در نحو، مجمع البحرین، غزوات حیدری، و نگارخانهٔ چین. در اصفهان وفات یافت و پهلوی جدش میرفندرسکی در قبرستان تخت فولاد دفن شد.[2]

۲۷: شیخ بهاءالدین کاشانی، از شاگردان علامهٔ مجلسی و از وی اجازهٔ حدیث دارد. او راست شرح صحیفهٔ سجادیه، و شرح نهج البلاغه. در سال ۱۱۳۷ در اصفهان به شهادت رسید، و مرقدش در گورستان حملان ـــ سنبلستان است.[3]

۲۸: مولانا جمشید کَسکَری، جمشید بن محمد زمان کسکری گیلانی مازندرانی، وی ساکن مدرسه سلیمانیهٔ اصفهان بود. چندین کتاب حدیث را بر علامه مجلسی خوانده است، از جمله تهذیب الاحکام است که علامه مجلسی در آخر کتاب مزار آن در ۱٤ جمادی الاولی سال ۱۰۹۶، ۱۰۹۷ و در آخر کتاب الاطعمه در محرم ۱۰۹۸، به وی اجازه داده است. نیز کتاب من لایحضره الفقیه را نزد وی خوانده، و در سال ۱۰۹۹ اجازه آن را به او داده است.[4]

۲۹: ملاحبیب الله نصرآبادی، حبیب الله بن محمد ابراهیم نصرآبادی، تعدادی از کتب فقه و حدیث را نزد علامهٔ مجلسی خوانده است، از جمله صحیفهٔ سجادیه، و بارها علامه مجلسی به او اجازه داده، از جمله در ۱٤ ماه رجب سال ۱۱۰۸ است.

۱. مرآت الأحوال آقا احمد بهبهانی، زندگینامهٔ ج ۲ ص ۱۱. اجازات الحدیث، ص ۱۵، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ١٤.

۲. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۵۰۰. اعیان الشیعه ج ۲ ص ١٤، الکواکب، وتلامذة العلامة المجلسی ص ١٤.

۳. زندگینامه ج ۲ ص ۱۹، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۸.

۴. فیض القدسی ص ۱۰۱، اجازات الحدیث ص ۲۷، الکواکب، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۲۰.

نیز کتاب **قواعد الاحکام** علامهٔ حلی را بر وی خوانده، و در حاشیه آن نوشته است که مجلسی در ۲۹ شعبان سال ۱۱۰٤ به وی اجازه آن را داده است.[1]

۳۰: شیخ حسن بن ندی بحرانی، دانشمندی بزرگوار و با تقوی است. بسیاری از علوم شرعی از تفسیر و حدیث از جمله کتاب **کافی** را نزد علامه مجلسی خوانده، و مجلسی در جمادی الثانیهٔ سال ۱۰۹۷ به وی اجازه داده است. و همو **کافی** را نزد سیدهاشم بحرانی خوانده، و در شوال ۱۰۹۷ از وی نیز اجازه گرفته است.[2]

۳۱: میر سیدحسین حسنی، از شاگردان علامهٔ مجلسی در فقه است. از جمله کتاب **قواعد الاحکام** را نزد وی خوانده، و مجلسی در حاشیهٔ باب رابع آن از کتاب نکاح اجازه‌ای بدون تاریخ برای او نوشته است، که: «از من شنید سید مؤید نجیب حسیب ادیب اریب لبیب هوشمند اندیشمند، بازماندهٔ سادات عظام و صدور افاضل کرام..»[3]

۳۲: میردوست محمد مازندرانی، کتاب **کافی** را نزد علامهٔ مجلسی خوانده، و مجلسی در آخر اصول آن اجازه‌ای در پنجم ذی‌الحجهٔ سال ۱۰۷۷ نوشته است.[4]

۳۳: ملاذوالفقار اصفهانی، دانشمندی بزرگ و مورد احترام بوده است. آشنائی کامل به فقه و حدیث و علوم عقلی داشته، و گویند با فضلای سدهٔ یازدهم اصفهان از نظر علمی گفتگو داشته است. او از شاگردان علامه مجلسی است. هموست که رساله‌ای برای مجلسی فرستاد و او را از مصادر مهمی آگاه ساخت که می‌باید در تألیف کتاب **بحارالانوار** از آن استفاده شود، و علامه مجلسی در آغاز آن رساله نوشت: «خاتمه، در آن مطالب گوناگونی از بعضی از شاگردان پاکدل ماست».

این تعریف میرزا عبدالله افندی (اصفهانی) نیست که یکی از پاورقی نویسان بحار پنداشته است. زیرا من مجموعه‌ای دیده‌ام که بخط میرزا عبدالله و از جمله این رساله بود که به خط او هم نبود، و میرزا عبدالله به خط خود در پایان آن نوشته است: «ملا ذوالفقار».

این ملاذوالفقار غیر از میر ذوالفقار همدانی شاگرد آقاحسین محقق خونساری است که از وی در سال ۱۰٦٤، اجازه گرفته است. این ملا ذوالفقار قبل از سال ۱۱۳۳ وفات یافت، و کتابی به نام **الرجال** دارد.[5]

۱. زندگینامه، ج ۲ ص ۲٤، الکواکب المنتشره به نقل تلامذة العلامه المجلسی ص ۲۱.

۲. فیض القدسی، ص ۹٦، اعیان الشیعه، ج ۵ ص ۳۲۲، اجازات الحدیث ص ۳۵، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۲۲.

۳. الکواکب المنتشره، زندگینامه، ج ۲ ص ۲۵، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۲۲.

۴. اجازات الحدیث، ص ٤۳، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۲٤.

۵. تتمیم امل الآمل، ص ۱٤۹، الکواکب، زندگینامه ج ۲ ص ۳۰، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۲٤.

۳۳: شیخ زین العابدین بن حر عاملی، از علمای جبل عامل مقیم ایران وازخاندان صاحب وسائل است. زیــن العابدیـن بـن حسن بن علی بـن محمد حرعاملی، از افاضل عصر خود، دانشمندی فاضل و محققی صالح و ادیبی شاعر و آشنای به علوم عربیت و فقه و حدیث و ریاضی و سایر فنون بوده است. علامهٔ مجلسی اجازهٔ مختصری در سال ۱۰۷۸ یا ۱۰۸۷ به وی داده است.

کتاب المناسك المرویه فی شرح الاثنی عشریه الحجیه و متوسط الفتوح بین المتون والشروح و التقیه و تاریخ فارسی و دیوان شعر از آثار فکری و قلمی اوست.[۱]

۳۴: ملازین العابدین مجلسی، وی پسر ملاعبدالله مجلسی برادر بزرگتر علامه مجلسی است. این برادرزادهٔ علامهٔ مجلسی که به صلاح و علم و قدس و تقوی ستوده شده، شاگرد عموی خود علامهٔ مجلسی بوده، و از جمله کتاب استبصار شیخ طوسی را در ۲۲ شعبان ۱۰۹۷ نزد وی خوانده و مجلسی نوشته است: «به اتمام رسانید این کتاب را مولای فاضل صالح اندیشمند هوشمند نور دیدگانم ملا زین العابدین، در حالی که مطالب آن را از من می‌شنید و آن را تصحیح و ضبط می‌کرد، و در آن دقت به عمل می‌آورد.»[۲]

۳۵: سلطان محمود طبسی، سلطان محمود بن غلامعلی طبسی فاضلی فقیه و آشنای به علوم عربیت و دانشمندی بزرگوار، و در مشهد رضوی قاضی بود. او هم از شاگردان علامه مجلسی است، و مجلسی در ۱٤ جمادی الاولی سال ۱۰۹٦ به وی اجازه داده است. بیشتر زندگی نامه‌نویسان او را با ملامحمود بن مقیم طبسی اشتباه گرفته‌اند. کتاب مختصر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، و اثبات الرجعه، و رساله العروض و غیره از اوست.[۳]

۳٦: میرعبدالباقی ارتیمانی، سید عبدالباقی بن عبدالباقی حسینی ارتیمانی، شاگرد دیگر علامهٔ مجلسی است. او از جمله کتاب کافی را نزد وی خوانده و در ٦ ذی‌حجهٔ سال ۱۰۸۹ به پایان آورده است، و مجلسی در پایان اصول کافی اجازه‌ای بدون تاریخ به وی داده است.

نیز کتاب تهذیب الاحکام را بر او قرائت کرده، و کتاب تجارت آن را در ۱٤ جمادی الاولی ۱۰۹٦ و کتاب نکاح را در ذی‌قعده ۱۰۹٦، و کتاب عتق را در ۲۹ رجب ۱۰۹۷ به پایان آورده است.

علامهٔ مجلسی از وی بدین گونه یاد می‌کند: «از من شنید سید مؤید حسیب نجیب ادیب

۱. امل الآمل، ج ۱ ص ۹۸، ریاض العلماء، ج ۲ ص ۳۹۲، الروضة النضره خطی به نقل از تلامذة العلامة المجلسی، ص ۲٦.
۲. زندگینامه، ج ۲ ص ۳۵، الکواکب، اجازات الحدیث، ص ٤۷، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۲٦.
۳. امل الآمل، ج ۲ ص ۳۱٦، ریاض العلماء، ج ۲ ص ٤۵۵، الکواکب، زندگینامه، ج ۲ ص ۳۸، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۲۷.

لبیب حبیب که به بالا ترین مدارج مجد و بزرگواری رسیده، امیر عبدالباقی، و آن را تحقیق و تصحیح و ضبط نموده است».[1]

۳۷: مولی عبدالحسین کاظمی، عبدالحسین بن عبدالرضا کاظمی، در شوال ۱۰۷۱ در شهر مقدس کربلا متولد گردید. جد مادریش او را به بغداد آورد و در آنجا علوم مقدماتی را تحصیل کرد، سپس به کربلا بازگردانید و خود در آنجا وفات یافت. پس از آن عبدالحسین از کربلا به اصفهان هجرت نمود و معانی و بیان را از سید میرزا رحیم عقیلی و فقه را از میرمحمد صالح خاتون‌آبادی و حدیث را از علامه مجلسی، و میرمحمد باقر مدرس خاتون‌آبادی و دیگران آموخت.

در سال ۱۱۱۹ به حج رفت و در ۱۱۲۰ به زیارت ائمه عراق آمد. کتاب ارجوزهٔ عابدیه از اوست.[2]

۳۸: ملاعبدالرضا، به همین نام در مآخذ آمده است. او از محضر پرفیض علامهٔ مجلسی بهرهٔ زیادی برده است. علوم دینی و معارف یقینی را فرا گرفته، از جمله کتاب کافی را نزد وی خوانده، و مجلسی هم اجازه‌ای بی‌تاریخ در آخر کتاب العشره برای او نوشته است، و در آن می‌گوید: «وقتی من تشرف حاصل کردم به صحبت برادر دینی ام...، و آمد و رفت او به نزد من طولانی گردید، و از من بهرهٔ کافی از علوم دینی و معارف یقینی گرفت...».[3]

۳۹: ملاعبدالرضا کاشانی، او قسمتی از کتاب بحارالانوار را نزد علامه مجلسی خواند، و مجلسی در ربیع الاول ۱۰۷۸ اجازه‌ای به خط خود در آخر جلد دوم بحار نوشته است.

استاد فقید شیخ آقابزرگ تهرانی احتمال داده است که وی همان ملاعبدالرضا بن علیرضا است که بسیاری از کتب علمی را به تملک آورد.[4]

۴۰: ملا عبدالعظیم کاشانی، وی از جمله کتاب من لایحضره الفقیه را نزد علامه مجلسی خوانده، و مجلسی هم اجازه‌ای در اواسط ربیع الثانی ۱۰۶۸ در آخر جزء سوم آن به وی داد.[5]

۴۱: ملاعبدالله مدرس مشهدی، دانشمند فاضل شایسته، او در یکی از مدارس مشهد درس می‌گفت. در زمانی که علامه مجلسی برای زیارت آمده بود و چند ماهی در آنجا به سر می‌برد نزد او به تکمیل معلومات خود پرداخت، و چون مجلسی به اصفهان بازگشت، مدرس هم با وی به

۱. زندگینامه، ج ۲ ص ۴۹، اجازات الحدیث، ص ۵۱، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۳۰.
۲. الکواکب المنتشره، به نقل تلامذة العلامة المجلسی، ص ۳۱.
۳. زندگینامه، ج ۲ ص ۵۰، اجازات الحدیث، ص۶۵، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۳۲.
۴. الکواکب المنتشره، زندگینامه، ج ۲ ص۵۰، اجازات الحدیث، ص ۶۹، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۳۳.
۵. الروضة النضره خطی، زندگینامه، ج ۲، ص ۵۱، اجازات الحدیث، ص ۵۷ وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۳۴.

اصفهان آمد و در فقه و حدیث نزد وی به تحصیل پرداخت.[1]

۴۲: شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی، دانشمند فاضل محدث خبیر نقاد، او نیز از شاگردان بنام علامه مجلسی است. مدت بیست سال نزد وی به تحصیل علوم و فنون اشتغال داشت، و از وی اجازه گرفت. کتاب عوالم العلوم والمعارف در ۱۲۹ جلد که از بحارالانوار استادش گرفته و با تنظیم دقیقی درآورده است، از اوست. بعضی از مخالفانش بر وی خرده گرفتند که عوالم دگرگونی زشتی از بحار استادش هست.[2]

به نظر این جانب شیخ عبدالله از علامهٔ مجلسی در تنظیم بحار رنجیده است، و شاید خواسته است اظهار لحیه ای کند و سلیقه ای بخرج دهد که مجلسی نپذیرفته و او هم با آن کار زشت انتقام خود را گرفته است.

عوالم اخیراً به شکل بحارالانوار چاپ جدید چاپ می‌شود. ترتیب احادیث و تنظیم ابواب آن از بحار بهتر است، ولی باز بحار، بحارالانوار علامه مجلسی است، و قطعاً جای آن را نخواهد گرفت. زیرا: «انما الاعمال بالنیات»!، بخصوص که علامهٔ مجلسی استاد بزرگوار، و او شاگردی گمنام و پرمدعا بوده است.

۴۳: شیخ علی کربلائی، او از مدرسین مدرسهٔ مریم بیگم اصفهان، و دارای اطلاعی وسیع از علوم اسلامی و مخصوصاً فلسفه و کلام بود. در کتابش سراج السالکین تصریح کرده که از شاگردان علامه مجلسی است. کتابهای: مراد المرید فی ترجمة مزار الشهید، روضة الرضوان فی اعمال شهر رمضان، انوار الهدایه، سراج السالکین، العجاله فی تحقیق لفظ الجلاله، و الجواهر السلیمانیه از اوست.[3]

۴۴: میرزا علیخان گلپایگانی، علی خان بن ذوالفقار گلپایگانی دانشمندی بزرگ و جامع فضائل صوری و معنوی، و متصف به صلاح و سداد، خطبه های فارسی و عربی خوبی دارد، و هم به فارسی اشعار نیکوئی گفته است.

او شاگرد علامه مجلسی و آقاحسین خونساری بود. میرزا علیخان کتاب تهذیب الاحکام را نزد علامهٔ مجلسی خوانده، و مجلسی در ماه جمادی الاولی سال ۱۰۹۷ یا ۱۰۹۳ به وی اجازه داده است.

او در شهر گلپایگان شیخ الاسلام و مرجع امور شرعی و عرفی مردم بود.

۱. ریاض العلماء، ج ۳ ص ۲۲۰، فیض القدسی ص ۹۷، تلامذة العلامة المجلسی، ص ۳۵.
۲. فیض القدسی، ص ۹۸، الکواکب المنتشره، زندگینامه، ج ۲ ص ۵۶، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۳۸.
۳. الکواکب المنتشره، تراجم الرجال ص ۹۷، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۴۲.

شرح قصیدهٔ عینیه سیداسماعیل حمیری و دیوان شعر از اوست. در گلپایگان به سال ۱۱۳۰ وفات یافت.[۱]

٤٥: سیدعلی امامی اصفهانی، دانشمند فاضل فقیه، و متبحر در معقول و منقول، مدتی با پدرش در شهرهای هند مشغول سیاحت بود. شاگرد علامه مجلسی و آقاحسین محقق خونساری است. کتابهای: النراجیح، ترجمه اشارات، ترجمه شفاوهشت بهشت که ترجمه هشت کتاب از مصادر حدیث است از اوست. به سال ۱۱۲۰ در اصفهان درگذشت.[۲]

٤٦: بهاءالدین محمد جیلی، وی بعضی از کتب اخبار و تفسیر و فقه و دعا را نزد علامه مجلسی خواند، از جمله تهذیب الاحکام، و مجلسی در آخر کتاب صلاة در اواسط ذی قعدهٔ سال ۱۰۷۲، و در آخر آن در چهارم جمادی الثانیه سال ۱۰۷۵ اجازه آن را داده است.

نیز او کتاب کافی را نزد علامه مجلسی خوانده، و مجلسی در آخر کتاب عقل و جهل در ۱٦ شوال ۱۰۷٤، و در آخر کتاب الحجه، در ۲٦ صفر ۱۰۷٦، و در آخر کتاب العشره در هفتم ذی‌الحجهٔ ۱۰۷۷ به وی اجازه داده است. شاید او همان ملامحمد بن ابی الفتح جیلی است که در سال ۱۰۹۹ از مجلسی اجازه داشته است.[۳]

ولی بعید است که شخصی ۲۲ سال بعد هم از استاد اجازه بگیرد، هر چند تا حدی نمونه دارد.

٤۷: میرمحمد حسین، دانشمند بزرگوار و فاضل، او اهتمام زیادی به کتب حدیث داشت، آنها را می‌خواند و مقابله می‌کرد و تصحیح می‌نمود، و بدین گونه بسیاری از کتب حدیث را با افاضل عصر مقابله کرد. او از شاگردان علامه مجلسی است، از جمله کتاب تهذیب الاحکام را نزد وی خواند و مجلسی در اول کتاب زکات آن در جمادی الآخره ۱۰۹۲ به وی اجازه داد. شاید او همان باشد که میرزا احمد بن نظیرالدین محمد همدانی کتاب استبصار را در سال ۱۱۳۰ نزد وی خوانده است. او بعد از سال ۱۱۳۰ وفات یافت.[۴]

٤۸: حاج محمد و حاج محمد مهدی خونساری، هر دو برادر شاگردان علامه مجلسی هستند، و مجلسی یک اجازه در ماه شعبان ۱۰۸۳ به آنها داد، و آنها را برادران فاضل و پارسا و هوشمند خوانده است که مدتی طولانی نزد وی آمد و رفت کرده‌اند و کتب بسیاری از علوم دینی و آثار نبوی در تفسیر و حدیث و غیره را با تعمق و دقت و تحقیق خوانده و تصحیح و ضبط

۱. فیض القدسی، ص ۱۰۱، زندگینامه ج ۲ ص ۵۹، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ٤۳.
۲. ریاض العلماء، ج ٤ ص ۱۸٦، فیض القدسی، ص ۹۷، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ٤٤.
۳. الکواکب المنتشره، اجازات الحدیث، ص ۹۵، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۵۱.
۴. الکواکب، زندگینامه ج ۲ ص ۷۵، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۵۳.

نموده اند.[1]

٤٩: نظام الدین محمد بسطامی، او نیز از شاگردان علامهٔ مجلسی است، و قسمت زیادی از علوم عقلی و نقلی و اصول و فروع مخصوصاً کتب اخبار، از جمله تهذیب الاحکام شیخ طوسی را نزد علامه مجلسی خوانده، و مجلسی در ماه رجب ۱۰۹۵ به وی اجازه داده و در آن نوشته است: «قرائت نمود بر من و شنید از من مولای اولای فاضل کامل محقق مدقق مبرز نحریر ناقد بصیر، دارای اندیشه ژرف و نظر صائب، و دارندهٔ اخلاق پسندیده و نجابت و اصالت، برادر اندیشمند هوشمند برازنده... با نهایت فحص و فهم و تحقیق و تدقیق...»[2]

٥۰: مسیح الدین شیرازی، علامهٔ بزرگ و دارنده علوم دینی و عقلی و ادبی، و دارای منشآت و اشعار نیکو به عربی و فارسی که در عربی تخلص خود را «مسیح»، و در فارسی «معنی» دانسته، و به تیزهوشی و سلیقه خوب معروف بوده است. بسیاری از طلاب و افاضل محصلین در حوزهٔ درسش حضور می‌یافتند، و شیخ الاسلامی فارس را به او تفویض نمودند.

او در شیراز نزد دانشمند بزرگ شاه بوالولی نسب دان، و در اصفهان نزد محقق خونساری درس خوانده، و هم در اصفهان از علامهٔ مجلسی اجازه گرفته است.

علامه مجلسی در آن اجازه بدون تاریخ او را احیاء کننده مدارس علمی با انفاس مسیحائی خود و کسی که عمر شریفش را در تحصیل علوم عقلی و نقلی و ادبی صرف کرده و به مقام عالی رسیده، و اخبار ائمه طاهرین(س) را مورد بحث و بررسی قرار داده، و دریای بی پایانی از علم و دانشمندی بزرگ و بی مانند در فضل دانسته است.

کتاب اثبات الواجب، حاشیه برحاشیهٔ خفری، الخطب، القصر والاتمام، المنشآت و غیره از اوست. در سال ۱۱۲۷ به سن حدود نود سالگی در روستای فدشکوه از نواحی فسا رحلت کرد.[3]

٥۱: نورالدین محمد اخباری، محمد بن شاه مرتضی کاشانی برادرزادهٔ ملامحسن فیض کاشانی است، از بزرگان علمای عصر، و دانشمندی فقیه و محدث و ادیب بود، و هم دارای مشرب اخباری و سخت با علمای اصول مخالف بود. علامهٔ مجلسی در ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۰۸٤ که هنوز او دوران جوانی را می‌گذرانید به وی اجازه داد. او بعد از سال ۱۱۱۵ وفات یافت. کتابهای: المعین، درر البحار المصطفی، الحقائق القدسیه، الکلمات النوریه، مصفاة الاشباح، منتخب التصانیف، شرح مفاتیح الشرایع، مستدرک الوافی، ادب الدعا، النوادر و غیره از تألیفات اوست.[4]

۱. اجازات الحدیث ص ۲۷۷، وتلامذة العلامة المجلسی ص ٥٤.

۲. اجازات الحدیث، ص ۱۰۵ وتلامذة العلامة المجلسی ص ٥٦.

۳. فیض القدسی ص ۹۲، نجوم السماء ص ۱۹٥، اجازات الحدیث ص ۱۱۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ٥۹.

۴. فیض القدسی ص ٥۸ و ۹۹، الکواکب، دلیل المخطوطات، ج ۱ ص ۲۹۸، وتلامذة العلامة المجلسی ص ٦٥.

۵۲: شیخ محمد بحرانی، محمد بن ماجد ماحوزی بحرینی، دانشمندی هوشمند و جامع فنون و شاعر ادیب و موثق بزرگوار، او رئیس بحرین و از بزرگان علما و شیخ‌الاسلام و امام جمعه و جماعت آنجا بود. مجتهدی دقیق‌النظر و مدرسی بود که بسیاری از فضلای بحرین از حوزهٔ درسش استفاده می‌کردند. از علامه مجلسی روایت می‌کند، و شیخ سلیمان ماحوزی و شیخ علی بن حسن بلادی و شیخ محمد بن یوسف بحرانی از وی روایت می کنند. کتابهای: **الروضة الصفویه فی فقه الصلاة الیومیه**، و **الرسالة الصفویه** و غیره از اوست. در سال ۱۱۰۵ وفات یافت. مرقدش در «مقبرهٔ مشهد» ماحوز است[۱].

۵۳: امیربهاء الدین محمد مختاری، محمد بن محمدباقر بن محمد سبزواری نائینی از بزرگان علمای عالی قدر است. از علمای اعیان و فقهای ارکان و ادیب و حکیم متکلم به شمار رفته است. در سال ۱۰۸۰ در اصفهان متولد شد و سالهای طولانی در خدمت علامه مجلسی قسمت زیادی از علوم دینی و معارف یقینی را فرا گرفت. سپس در اول جلد اول **مرآت العقول** نامه‌ای ادیبانهٔ ممتاز به استاد نوشت و از وی طلب اجازه کرد. علامه مجلسی هم در ماه رجب ۱۱۰۴ که او ۲۰ ساله بوده است به وی اجازه داد، و در آن نوشت که: «وی علوم دینی و معارف یقینی را نزد من با نهایت تدقیق و تحقیق و اتقان و ایقان آموخت».

او بیش از شصت تألیف دارد. از جمله **شرح زیارت جامعه کبیره**، **زواهر الجواهر فی نوادر الزواجر**، **شرح بدایة الهدایه**، **الفوائد البهیه فی شرح الصمدیه**، و **امان الایمان من اخطار الاذهان**، و **حقائق المعارف فی طرائق المعارف**.

بعد از سال ۱۱۳۱ وفات یافت. بعضیها احتمال داده‌اند که مرقدش در روستای «شیخ چوپان» فریدن از توابع اصفهان باشد.

۵۴: میرزا محمد مشهدی قمی، محمد بن محمد رضا قمی مشهدی سنابادی، دانشمند فاضل مفسر محدث جامع بوده است. او از علامهٔ مجلسی اجازه‌ای دارد که در سال ۱۱۰۷ برای او نوشته، و تقریظی در روز عید غدیر ۱۱۰۲ بر کتابش کنزالدقائق نگاشته است. در این تقریض علامه مجلسی نوشته است: «خداوند مولی اولی فاضل کامل محقق مدقق بی نظیر نحریر، کشاف دقائق معانی با فکر درخشنده‌اش، و نقاد جواهر حقائق با رأی صائبش، دانشمند خبیر اسعد ارشد... بسیار خوب از عهده برآمده و آیات بینات را با آثار رسیده از ائمه اطهار به خوبی تفسیر کرده و حق مطلب را ادا نموده است.»

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۹۵، ریاض العلماء، ج ۵ ص ۱۵۴، انوار البدرین ص ۱۳۲، لؤلؤة البحرین ص ۶۱، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۶۹.

کتابهای کنزالدقائق، شرح صحیفهٔ سجادیه، التحفة الحسنیه در ادعیه، شرح الترصیف فی علم التصریف، نجاح المطالب،شرح زیارة رجبیه، الستة الضروریه، و درجات الجنة از اوست.[1]

۵۵: میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی، محمد بن محمد مهدی حسینی، قوام‌الدین قزوینی، علامهٔ متبحر در علوم و فنون متداول حوزه‌های علمی عصر خود، و فاضل ادیب و دارای شعر نیکوی بسیار به عربی و فارسی و ترکی، و متخلق به اخلاق فاضله و کثیرالاحتیاط در علم و عمل. بسیاری از علوم یقینی و معارف دینی را نزد علامه مجلسی خوانده و از استاد در ماه شعبان ۱۱۰۷ اجازه گرفته است.

او مدتی در اصفهان اقامت داشت سپس به قزوین رفت و تا پایان عمر در آنجا بود. بیشتر متون درسی و کتب مختصر را به سلک نظم کشیده است که از جمله اینهاست: التحفة القوامیه، الوافیه، رمح الخط، الصافیه، نظم الحساب، نظم‌الاصول، و ترجمه خلاصة الاذکار. در قزوین ۱۴ جمادی‌الاولی ۱۱۵۰ درگذشت.[2] قبلاً از مرثیه او در مرگ استاد دیگرش شیخ جعفر قاضی یاد کردیم.

۵۶: میرمحمد اشرف عاملی، محمد اشرف بن عبدالحسیب حسینی عاملی اصفهانی، دانشمند موصوف به فضل و کمال و ادیب شاعر که ابیاتی نیکو به فارسی می‌گفت، دختر زادهٔ میرداماد استرابادی است. بسیاری از کتابهای کافی و تهذیب الاحکام و بحارالانوار و غیره را نزد علامه مجلسی خوانده است. می‌دانیم که جد مادری او میرداماد رئیس فلاسفه عصر بلکه از نظری فلاسفه اسلام بوده است.هر چند او فقیه بزرگ هم می‌باشد ولی بیشتر به معقول و حکمت و فلسفه شهرت دارد، و در آن کار کرده و خو گرفته بود. نوه او هم نزد وی درس خوانده و چنین بوده است ولی چون به علامه مجلسی می‌رسد تغییر جهت می‌دهد.

علامه مجلسی دربارهٔ او می‌نویسد: «چون دیدم سید مؤید موفق مسدد عالم عامل کامل حبیب نسیب لبیب ادیب اریب، جامع بین شرافت علم و سیادت و دارنده صفات نیک که نجات دهنده انسان در دنیا و آخرت است... دیدم عمرش را در علوم عقلی صرف کرده و از آن بهرهٔ کافی گرفته است، ولی بعد به کلی از آن روی گردان شده، و دیگر اعتنائی به آن ندارد، و روی به تتبع آثار ائمه اطهار و اخبار آنها علیهم السلام آورده است، با اخلاق کریمه‌اش و حسن ظنی که به من دارد، به نزد من آمده، هر چند اهل آن نیستم، دیدم که طالب یقین و راغب علوم ائمه علیهم السلام است، افاده او برای من از استفادهٔ من از او کمتر نیست...»

۱. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۷۲، فیض القدسی ص ۱۰۰، الکواکب، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۷۲.

۲. الکواکب المنتشره خطی، زندگینامه، ج ۲ ص ۹۲، تلامذة العلامة المجلسی ص ۷۳.

او از ملامحمد سراب هم روایت می‌کند. کتابهای فضائل السادات، حاشیهٔ قبسات جدش میرداماد، حاشیهٔ شرح مختصرالاصول عضدی، حاشیهٔ مشیخهٔ تهذیب الاحکام، علاقة التجرید، مصائب النواصب، و اشرف المناقب از تألیفات اوست، به سال ۱۱۳۳ وفات یافت.[۱]

۵۷: میرمحمد باقر اصفهانی، محمدباقر بن سید علیرضا حسینی عاملی اصفهانی معروف به پیشنماز، دانشمندی بزرگ بزرگوار بود. استادان و مشایخ وی او را بدین گونه می‌ستودند. چون در مسجد جامع عباسی (مسجد شاه اصفهان یا امام خمینی امروز) نماز جماعت می‌گزارد لذا به پیشنماز شهرت یافت. او کتابخانه نفیسی داشت که قبل از وفاتش آن را وقف کرد. بسیاری از مسائل و احکام و اخبار ائمه علیهم السلام را نزد علامه مجلسی خواند، و در ماه ذی الحجهٔ ۱۰۸۷ اجازهٔ مبسوطی به او داد. قسمتی از کتب حدیث از جمله صحیفهٔ سجادیه را نیز نزد آقاحسین خونساری خواند و در جمادی الآخر ۱۰۸۸ اجازهٔ روایت آن را از او گرفت. نیز شیخ حر عاملی در ۱۰۸۷ به وی اجازه داد. جمعی از افاضل نزد وی تحصیل کرده‌اند که از جمله پسرش سیدعلیرضا بوده است، و در پنجم ماه صفر ۱۱۲۳ به وی اجازه داد.[۲]

۵۸: ملامحمد تقی مجلسی، او پسر ملاعبدالله مجلسی برادر بزرگتر علامه مجلسی است. از وی به عنوان دانشمند وارسته پرهیزکار یاد شده است. کتاب من لایحضره الفقیه را بر عمویش علامهٔ مجلسی خوانده، و مجلسی در آخر جزء اول آن در ربیع الاول سال ۱۰۹۷ به وی اجازه داده است، او جنب مرقد عمویش دفن شد.[۳]

۵۹: میرزا محمد تقی الماسی، محمد تقی بن محمد کاظم بن عزیزالله بن محمد تقی بن ملا علی شمس آبادی[۴] اصفهانی الماسی، او نوهٔ برادر بزرگ علامه.مجلسی است. در سال ۱۰۸۹ متولد شد، دانشمندی فقیه و موصوف به فضل و اخلاق پسندیده است، و هم ادیب بوده و به فارسی شعر می‌گفت.

از عموی پدرش علامهٔ مجلسی روایت می‌کند، و در زمان نادرشاه افشار امامت جمعه اصفهان به وی تفویض شد. کتابهای بهجة الاولیاء، غدیریه و دیوان شعر از آثار اوست. او در سال ۱۱۵۹ وفات یافت.[۵]

۶۰: ملامحمد جعفر قائنی، محمد جعفر بن سلیمان قائنی از شاگردان علامه مجلسی

۱. فیض القدسی ص ۹۲، نجوم السماء ص ۲۱۵، اعیان الشیعه ج ۹ ص ۱۲۵، اجازات الحدیث ص ۱۵۷ وتلامذة العلامة المجلسی ص ۷۷.

۲. الکواکب المنتثره، اجازات الحدیث ص ۱۷۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۸۰.

۳. الکواکب المنتثره خطی، زندگینامه، ج ۲ ص ۲۰ و ۳۲۱، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۸٤.

۴. شمس آباد محله‌ای از اصفهان است.

۵. تتمیم امل الآمل، ص ۸۲، الکواکب، زندگینامه ج ۲ ص ۲۰ و ۳۲۱، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۸۵.

است، کتابهای کافی و تهذیب الاحکام را نزد وی خوانده و در محرم ۱۰۸۶ به وی اجازه داده است.
در این اجازه مجلسی می‌نویسد: «او بخشی از عمر خود را در تحصیل علوم عقلی و ادبی صرف کرد، سپس به تتبع در اخبار سیدالمرسلین و ائمه طاهرین و تدبر در آثار و اقتباس از انوار آنها روی آورد، و قسمت زیادی از کافی و تهذیب را با تحقیق و تنقیح و تدقیق نزد وی خواند».[1]

۶۱: محمد جعفر کرمانی، محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی اصفهانی، دانشمند بزرگوار ماهر محقق، مشرب اخباری داشت. در رساله مسائل ایادی سبا تصریح نموده که علامهٔ مجلسی استادش بوده، و مجلسی به وی اجازهٔ روایت داده است، و هم شیخ حرعاملی.[1] او استاد استناد حاج محمد اردبیلی بوده چنانکه وی در حاشیه جامع الرواة بعنوان «شیخ جلیل ماهر نبیل» از وی نام برده است.

شیخ عبدالنبی قزوینی در تتمیم امل الآمل او را جامع علوم عقلی و نقلی و مردی منزه و با تقوی و پرهیزکار متعبد زاهد دانسته است، ولی می‌گوید در آخر عمرش چیزهای عجیب و غریبی از وی سر زد. ؟! کتابهای اکلیل المنهج، اصحاب الفی، اصحاب امیرالمؤمنین، صحف ادریسیه، تباشیر، النوادر من الاحادیث، مسائل ایادی سبا و غیره از اوست[2].

۶۲: شیخ محمد حسین لنبانی، محمد حسین بن حسن دیلمانی گیلانی لنبانی اصفهانی، از بزرگان مدرسین در یکی از مدارس اصفهان بود. او دانشمندی جامع شایسته و فقیه محدث ادیب بود، و قدمی راسخ در علوم مخصوصاً علوم عقلی و ادبی داشت.

با پدرش از گیلان به اصفهان آمد و در محلهٔ لنبان سکونت ورزید و به همین جهت به لنبانی معروف شد. از شاگردان علامهٔ مجلسی در فقه و حدیث و با میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی (افندی) در درس علامهٔ مجلسی شریک بود. کتابهای شرح صحیفهٔ سجادیه، شرح مفاتیح الشرایع، حاشیهٔ ذخیره، و الزیارات از اوست. در ۲۶ ماه مبارک رمضان ۱۱۲۹ وفات یافت و در تخت فولاد دفن شد.[3]

۶۳: میرمحمد حسین عاشوری، محمد حسین بن صدرالدین محمد عاشوری قمی، جلد هیجدهم بحارالانوار رابه خط خودنوشت، و در اصفهان محرم ۱۰۹۶ به اتمام رسانید، سپس آن را بر علامهٔ مجلسی قرائت کرد، و مجلسی در ۲۷ ربیع الاول ۱۰۹۶ در پایان آن به وی اجازه داد، و نوشت: «سید مؤید حسیب نجیب فاضل کامل مدقق محقق هوشمند اندیشمند آن را از من شنید

۱. الروضة النضره خطی، زندگینامه ج ۲ ص ۲۱، اجازات الحدیث ص ۱۸۵، وتلامذة العلامه المجلسی ص ۸۶.
۲. تتمیم امل الآمل، ص ۹۵، الکواکب المنتثره، زندگینامه ج ۲ ص ۲۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۸۸.
۳. ریاض العلماء، ج ۱ ص ۱۸۵، روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۸، تتمیم امل الآمل ص ۱۲۰ وتلامذة العلامة المجلسی ص ۹۱.

و تحقیق و ضبط و تصحیح نمود.[1]»

٦٤: ملامحمد حسین نوری، محمد حسین بن یحیی نوری مازندرانی، دانشمند فاضل متتبع مفسر محدث، دارای خطی نیکو در نسخ و نستعلیق بود. نسخه‌ای از قرآن کریم را با خط خوب نوشت، و ترجمه آن را در بین سطور نگاشت، و در حاشیه تفسیر کرد.

کتابهای تهذیب الاحکام و من لایحضره الفقیه را نزد علامهٔ مجلسی خواند، و در پایان کتاب اخیر اجازه‌ای بدون تاریخ به وی داد. مجلسی در این اجازه او را «مولای اولی فاضل کامل صالح فالح تقی بهی متوقد ذکی المعی» دانسته است.

کتابهای تفسیر القرآن الکریم، منبع الفلاح، صلاة المسافر، شرح اصول کافی، حاشیهٔ اصول کافی، ملخص مقدار من کتاب صلاة البحار از اوست. بعد از سال ۱۱۳۳ وفات یافت.[2]

٦٥: ملامحمد رضا هزارجریبی، پدر محمد قاسم سابق الذکر او کتاب کافی را نزد علامهٔ مجلسی خواند، و مجلسی در سال ۱۰۸۹ اجازهٔ مبسوطی در آخر جلد اول آن به وی داد. نیز کتاب تهذیب الاحکام را در خدمت علامه مجلسی خواند، و او اتمام آن را در اواسط جمادی الاولی ۱۰۷۳ در آخر کتاب صوم آن یادداشت کرد.[3]

٦٦: ملامحمد رضا اردبیلی، محمد رضا بن حاج درویش اردبیلی، کتاب کافی را بر علامه مجلسی خواند، و مجلسی در آخر کتاب عقل نوشت که در ١٦ ماه شوال ١٠٧٤، و در آخر کتاب روضه نوشت که در ٢٦ صفر ١٠٧٦ به پایان آورده است.[4]

٦٧: ملامحمد زمان تبریزی، محمدزمان بن کلبعلی تبریزی اصفهانی، از بزرگان علماء اصفهان است. از شاگردان علامهٔ مجلسی و آقاحسین خونساری و شیخ جعفر قاضی، و از هر سه اجازه دارد. او بر بعضی از مدارس اصفهان نظارت داشت. کتاب شرح اصول کافی، شرح زبدة الاصول و الخبیه و فوائد الفوائد فی احوال المدارس والمساجد از اوست.[5]

٦٨: ملامحمد سعید اصفهانی تبریزی، کتاب تهذیب الاحکام را بر علامه مجلسی قرائت کرد، و به وی در سال ١٠٧٦ اجازه داده است.

٦٩: سیدمحمد سلیم زنجانی، محمد سلیم بن برهان الدین موسوی زنجانی، از علما و فقها شاگرد علامه مجلسی است، چنانکه بر یکی از نسخ خطی موجود در یکی از مدارس اصفهان

۱. الکواکب المنتشره خطی، زندگینامه ج ۲ ص ۲۸، اجازات الحدیث ص ۱۹۱، و تلامذة العلامة المجلسی ص ۹۲.

۲. فیض القدسی ص ۱۰۲، نجوم السماء ص ۲۱۷، الکواکب، اجازات الحدیث ص ۱۹۵، و تلامذة العلامة المجلسی ص ۹۵.

۳. الروضة النضره نسخه خطی، زندگینامه، ج ۲ ص ۳۱، اجازات الحدیث ص ۲۰۱، تلامذة العلامة المجلسی ص ۹۷.

۴. زندگینامه ج ۲ ص ۳۰ و ۳۱، اجازات الحدیث ص ۲۰۳ تلامذة العلامة المجلسی ص ۹۸.

۵. روضات الجنات ج ۳، ص ۳۵، الکواکب، تلامذة العلامة المجلسی ص ۱۰۲.

نوشته است، او کتابهایش را در ربیع الاول ۱۱۳۱ وقف کرد.[۱]

۷۰: ملامحمد شفیع اصفهانی، از شاگردان علامه مجلسی است. از جمله بعضی از کتاب بحارالانوار را نزد وی خوانده، و مجلسی سه اجازه در جلد الفتن و المحن به او داده است، در ماه رجب ۱۰۹۵، و صفر ۱۰۹۷، و رجب ۱۰۹۷. کتاب آداب صلاة اللیل، و الجبرو التفویض که در سال ۱۱۱۷ تألیف کرده است از اوست.[۲]

۷۱: میرمحمد صادق مازندرانی، محمد صادق بن محمد حسین لاریجانی مازندرانی، او نسخه ای از کتاب استبصار شیخ طوسی را نوشت و در ماه صفر ۱۰۸۹ به پایان آورد، بعد آن را در خدمت علامه مجلسی خواند، و مجلسی پایان قرائت را در جمادی الاولی ۱۰۹۲ یاد داشت کرده است. مجلسی گفته است او در مجالس متعدد آن را از من شنید و تصحیح کرد.[۳]

۷۲: ملامحمد صادق تنکابنی، پسر ملامحمد سراب، دانشمندی فاضل و فقیه محدث متقی است. در سال ۱۰۸۲ متولد شد، و نزد پدرش و علامه مجلسی و آقاحسین خونساری به تحصیل پرداخت و از علامه مجلسی و پدرش اجازه گرفت. در اصفهان فوت شد و در تخت فولاد به خاک رفت.[۴]

۷۳: میرزا محمد صادق خلیفه سلطانی، سیدمحمد صادق بن میرمحمد طاهر بن سید علی بن علاءالدین حسین ملقب به سلطان العلماء و خلیفه سلطان، دانشمندی محقق بزرگ از خاندان علم و فضل. مدتی در هند توطن گزید و مشغول تدریس و نشر علوم بود. سپس به مسقط الرأس خود اصفهان بازگشت. از او در بعضی از مآخذ به نام میرمحمد صادق مازندرانی هم تعبیر می‌شود. او کتاب استبصار را بر علامهٔ مجلسی خواند، و در آخر آن مجلسی به سال ۱۰۹۳ به وی اجازه داد. او راست مؤلفاتی از جمله حاشیهٔ شرح هدایه میبدی، دیوان شعر، و کشکول، در سال ۱۱۳۵ وفات یافت و در مقبره ستی فاطمه اصفهان مدفون گردید.[۵]

۷۴: ملامحمد صادق خونساری، محمد صادق بن محمد کاظم خونساری اصفهانی، قسمتی از علوم دینی و کتب حدیث از جمله کتاب کافی را نزد علامهٔ مجلسی تحصیل نمود، و مجلسی در آخر کتاب روضهٔ آن اجازهٔ مختصر بدون تاریخ به وی داد.[۶]

۱. الکواکب المنتشره، زندگینامه، ج ۲ ص ۳۸، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۰۳.

۲. الکواکب، زندگینامه ج ۲ ص ۳۹، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۳۹.

۳. فیض القدسی، ص ۹۶، الکواکب، اجازات الحدیث ص ۲۱۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۰۶.

۴. فیض القدسی ص ۹۹، الکواکب، تراجم الرجال، ص ۲۰۵، زندگینامه ج ۲ ص ۴۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۰۷.

۵. فیض القدسی، ص ۹۶، الکواکب زندگینامه ج ۲ ص ۴۲.

۶. الکواکب المنتشره، زندگینامه، ج ۲ ص ۴۳، اجازات الحدیث ص ۲۱۷، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۲۱۷.

۷۵: میرمحمد صالح قزوینی، دانشمندی بزرگوار، در بارهٔ او گفته اند سید فاضل پیشوای ارباب تحقیق و زبدهٔ صاحبان تدقیق، دانش را از علامهٔ مجلسی و آقاحسین خونساری، و پسر او آقارضی الدین محمد خونساری فرا گرفت. علامه مجلسی در اجازه اش به وی او را مورد ستایش قرار داده است، او استاد شیخ عبدالنبی قزوینی مؤلف تتمیم امل الآمل است.

۷۶: ملامحمد صالح یزدی، محمد صالح بن عبدالرحیم یزدی، کتاب کافی را نزد علامه مجلسی خوانده، و مجلسی در پایان کتاب فضل قرآن نوشته است که در ماه ربیع الثانی ۱۰۸۷ آن را به پایان آورده، و کتاب العشره آن را نیز در جمادی الاولی سال ۱۰۸۷ به انجام رسانده، و نیز او بعضی از مجلدات بحارالانوار را نزد مجلسی خوانده و مجلسی در آخر کتاب طهارت آن نوشته است که در سال ۱۰۹۶ به پایان آورده است.[۱]

۷۷: ملامحمد علی اصفهانی، کتاب کافی را نزد علامه مجلسی خوانده، و مجلسی نوشته است که او کتاب العشره را در اواسط جمادی الثانیه ۱۰۷۰ به اتمام رسانده است.

از جمله کتاب تهذیب الاحکام را نزد علامهٔ مجلسی خوانده، و او در ربیع الثانی ۱۰۹۰ برایش اجازه نوشته است.[۲]

۷۸: میرعبدالمطلب جزائری، عبدالمطلب موسوی جزائری، کتاب کافی را نزد علامه مجلسی خواند، و مجلسی اتمام اصول آن را به تاریخ ۱۰۷٤ و ۱۰۷۷ نوشته است شیخ آقا بزرگ تهرانی تصریح نموده (در استدراک برالذریعه) که وی عموی سید نعمت الله جزائری، و جد سید علی کبیر پسر سید عزیزالله پسر عبدالمطلب است. چنانکه از بعضی اجازات موجود در نزد سید آقای جزائری شوشتری دیده می‌شود.[۳]

در الکواکب المنتثره شیخ آقابزرگ نام وی را عبداللطیف و عبدالمطلب هر دو نوشته است، ولی در ذریعه و بقیه مصادر همان عبدالمطلب است. ظاهراً این غفلتی از شیخ آقابزرگ است.

۷۹: محمد قاسم اردستانی، محمد قاسم بن محمد مؤمن اردستانی، دانشمندی فاضل و جامع علوم عقلی و نقلی، او بیشتر کتب اربعه را نزد علامهٔ مجلسی خواند، و پایان قرائت من لایحضره الفقیه را مجلسی در ربیع الاول ۱۰۸۸ نوشته است. نیز در پایان جزء دوم من لایحضره الفقیه پسر مجلسی یعنی میرزا محمد رضا مجلسی تاریخ ربیع الاول ۱۱۱۲ دارد. حاشیه تعلیقات فارابی، و ترتیب

۱. فیض القدسی ص ۹۸، الکواکب، زندگینامه ج ۲ ص ٤٤، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۰۹.
۲. اجازات الحدیث ص ۲۱۹، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۱۰.
۳. اجازات الحدیث ص ۲۲۹، تلامذة العلامة المجلسی ص ۱۱٤.
۴. فیض القدسی ص ۱۰۱، الکواکب، زندگینامه، ج ۲، ص ۵۸، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۳۹.

مشیخهٔ فقیه که آن را در ۲۹ رمضان سال ۱۰۷۸ به اتمام رسانده از اوست.[1]

۸۰: محمد کاظم سبزواری، محمد کاظم بن محمد علی سبزواری، بسیاری از علوم دینی و احادیث اهلبیت علیهم السلام، از جمله چند جلد **بحارالانوار** را نزد علامه مجلسی درس گرفته، و مجلسی در آخر جلد ۱٤ در ۱۸ محرم ۱۱۰٤ به وی اجازه داده است. کتابهای **تحفة الاخوان، هدیة الاخوان، صلوح الایمان فی محاربة** لنفس و الشیطان از اوست[2].

۸۱: محمد مؤمن رازی، وی کتاب **نهج البلاغه** را در محضر علامه مجلسی خوانده و مجلسی به خط خود در پایان آن نوشته است: ۸ ماه رجب سال ۱۰۹۲.[3]

۸۲: محمد مؤمن قهپائی، کتاب **کافی** را از محضر علامه مجلسی فرا گرفته و او در آخر عقل و توحید آن نوشته است در ۱۲ ربیع الاول سال ۱۰۹۸ به پایان رسیده است. شاید او همان محمد مؤمن پسر مولی عنایت الله قهپائی باشد که از ملامحمد تقی مجلسی در ۱۰٤٦ اجازه گرفته است.[4]

ولی بعید است که مجاز در آن تاریخ از پدر، در ۱۰۹۸ نیز از پسر اجازه بگیرد.

۸۳: ملامحمد مراد کشمیری، محمد مراد بن محمد صادق کشمیری از علمای مبرز عصر خود بوده است. در خدمت علامهٔ مجلسی بسیاری از اخبار اهلبیت را فرا گرفت، و مجلسی در جمادی الاولی سال ۱۰۸٦ در مشهد مقدس به وی اجازه داد، و نوشته است که آنچه نزد من خوانده است با تحقیق و ایقان و تدقیق و اتقان بوده است. کتابهای: **الدلیل القاطع** در شرح **بدایة الهدایة** شیخ حر عاملی، و **النور الساطع** نیز شرح آن، **حاشیه من لایحضره الفقیه،** و کتاب **الرجال** از تألیفات اوست.[5]

۸٤: محمد معصوم عقیلی شیرازی، محمد معصوم بن میرمحمد مؤمن عقیلی شیرازی، برخی از کتب حدیث را نزد علامه مجلسی خواند، و از جمله کتاب عشره **کافی** را طبق نوشته استاد در آخر آن در جمادی الآخر ۱۰۸۳ به پایان آورد. و نیز در آخر **مشیخهٔ من لایحضره الفقیه** پایان آن را در ماه رجب ۱۰۸۲ دانسته است. او همچنین **من لایحضره الفقیه** رابر میرمحمد بن سعید بن قاسم طباطبائی خواند و در جمادی الثانیهٔ ۱۰۸۲ به پایان آورد.[6]

۱. الریاض النضره خطی، زندگینامه ج ۲ ص ۷۱، اجازات الحدیث ص ۲۵۱، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۳۰.

۲. الکواکب، زندگینامه، ج ۲ ص ۷۲، اجازات الحدیث ص ۲۵۵، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۲۲.

۳. زندگینامه ج ۲ ص ۱۰٤. اجازات الحدیث ص ۲۵۹، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۲۲.

۴. الروضة النضره خطی زندگینامه ج ۲ ص ۱۰۵، اجازات الحدیث ص ۲٦۱، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۲۳.

۵. نجوم السماء ص ۲۲۵، الکواکب، اجازات الحدیث ص ۲٦۳، وتلامذه العلامة المجلسی ص ۱۲٤.

۶. الروضة النضره خطی، زندگینامه علامه مجلسی، ج ۲ ص ۹۹، اجازات الحدیث ص ۲٦۷، وتلامذة العلامة المجلس ص ۱۲۵.

۸۵: محمد مقیم اصفهانی، محمد مقیم بن محمد باقر اصفهانی دانشمندی بزرگ از چهره‌های سرشناس علمای اصفهان، و بستگی خاص به خاندان مجلسی داشته است. او از مشایخ اجازات و دارای طرق روائی بسیار است، و هم برخی از کتب حدیث و فقه و غیره را مقابله و تصحیح کرد.

او از شاگردان علامه ملامحمد تقی مجلسی و ملامحمد باقر محقق سبزواری است، مجلسی اول در ربیع الاول سال ۱۰۷۰ یعنی سال فوتش به او اجازه داد و نیز محقق سبزواری.

از علامه مجلسی هم بخش زیادی از معارف یقینی و علوم دینی را فرا گرفت، و در جمادی الثانیهٔ سال ۱۰۸۶ به وی اجازه داد. نیز از ملاعبدالله مجلسی برادر علامه مجلسی اجازه داشت. کتاب تصحیح العقود به فارسی در صیغ عقود از اوست.[۱]

۸۶: میرمحمد مهدی قزوینی، محمد مهدی بن ابراهیم حسینی قزوینی، دانشمندی بزرگوار است. شیخ عبدالنبی قزوینی از وی با تعبیر: «فاضل کامل عالم مجاهد آیت الهی در فضل و علم و حجت خدا بر اندیشمندان، و سند العلما و سید الفضلا» زیاد نقل می‌کند. بدون واسطه و با واسطهٔ میر ابراهیم قزوینی از علامه مجلسی روایت می‌کند. برادرش سیدحسین قزوینی نزد وی درس خواند، و از وی اجازهٔ حدیث گرفت، یکی از شاگردان او شیخ عبدالنبی قزوینی است.[۲]

۸۷: محمد مهدی هروی، محمد مهدی بن رضی الدین هروی، دانشمند فاضل و جامع علوم و ادیب خوش انشاء و خوش خط، او کتابخانه بزرگی داشت و بعضی از آنها را درس خوانده بود، و در حواشی آنها نکات علمی نوشته است.

وی کتاب ملاذالاخیار علامه مجلسی را در تملک داشت و در پشت آنها ضمن این که «ملک اوست» نوشته است: «این کتاب به خط مؤلف آن علامه فهامه استادم و اسوه‌ام بلکه پیشوای همه علماء و قبله تمامی خردمندان، و مهبط فیض الهی...»[۳]

۸۸: ملامحمد نصیر مجلسی، محمد نصیر بن عبدالله بن محمد تقی مجلسی، پسر عموی علامه مجلسی، فاضلی کم نظیر و دانشمندی جامع، شاگرد عمویش علامه مجلسی است قسمت زیادی از علوم عقلی و نقلی و ادبی را نزد وی خوانده، و از جمله کتاب کافی است، و اجازهٔ آن را مجلسی در ماه محرم ۱۰۷۸ به وی داده است. علامه مجلسی در این اجازه نوشته است: «از من اجازه خواست...» که جداگانه خواهیم دید.

۱. الروضة النضره خطی، زندگینامه ج ۲ ص ۱۰۴، اجازات الحدیث ص ۲۷۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۲۷.

۲. فیض القدسی، ص ۹۸، الکواکب المنتشره، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۲۹.

۳. الکواکب المنتثر، خطی، تراجم الرجال، ص ۲۲۲، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۳۰.

۸۹: محمد یوسف مازندرانی، او کتاب کافی را بر علامه مجلسی خوانده و در آخر آن به وی اجازه داده است.[۱]

۹۰: محمد یوسف قزوینی، محمد یوسف بن پهلوان صفر قزوینی، دانشمند فاضل فقیه متبحر، مدتی را در اصفهان برای تحصیل علوم دینی ماند، سپس به قزوین شهر خود برگشت و عهده‌دار تدریس در یکی از مدارس قزوین شد. از شاگردان آقاحسین خونساری و ملاخلیل قزوینی است. از علامه مجلسی اجازه دارد، و او به خط خود بعد از اجازه مجلسی نوشته که از ملاخلیل نیز اجازه گرفته است. مجلسی او را «مولای اولای فاضل کامل صالح فالح تقی ذکی المعی، جامع فنون کمالات» دانسته است. کتاب آداب الحج، وضع المسجد الحرام، و مناسک الحج از اوست.[۲]

۹۱: میرزا محمود قمی، عماد الدین میرزا محمود قمی کتاب تهذیب الاحکام را نزد علامهٔ مجلسی خوانده است، و مجلسی به خط خود در آخر کتاب استجاره نوشته است که وی آن را در جمادی الاولی ۱۰۹۶ به انجام رسانده است.[۳]

۹۲: حاج محمود میمندی، محمود بن علی میمندی مشهدی، دانشمند فاضل صالح عابد موثق و ادیب شاعر به عربی و فارسی، از علامهٔ مجلسی و شیخ حر عاملی روایت می‌کند، و هم مولی ابوالحسن شریف عاملی از او روایت نموده است. کتابهای: حدائق الاحباب، القول الثابت، الکلم الطیب، سلاح المؤمن، المقام الامین، حیات القلوب، اشرف العقائد، ترجمة الصلوة، و دیوان شعر از آثار فکری و قلمی اوست.[۴]

۹۳: حاج محمود اصفهانی، محمود بن غیاث الدین محمد اصفهانی، فاضل پارسای شایسته، شاگرد علامه مجلسی است، بعضی از مجلدات بحارالانوار را نزد وی خوانده، و مجلسی نوشته است که جلد چهارم بحار را در ۱۵ ماه ذی‌القعده ۱۰۹۲ به انجام رسانده است.[۵]

۹٤: ملامحمود طبسی، محمود بن محمد مقیم طبسی، او کتاب تهذیب الاحکام را بر علامه مجلسی خواند، و مجلسی در چهار موضع آن به وی اجازه داد: در ماه صفر ۱۰۹۵، و ماه رجب ۱۰۹۵، و جمادی الاولی ۱۰۹٦ و چهارم ذی‌القعدهٔ ۱۰۹٦، نیز کتاب کافی را نزد مجلسی خواند، و او بر اوائل جلد دوم آن نوشت که در اول جمادی‌الاولی سال ۱۱۰۰ آن را به پایان

۱. الکواکب زندگینامه ج ۲ ص ۱۱۰، وتلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۳٤.
۲. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۹۹، الکواکب، اجازات الحدیث، ص ۲۸۵، وتلامذة العلامة المجلس ص ۱۳۵.
۳. الکواکب المنتشره خطی، اجازات الحدیث ص ۲۸۹، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۳٦.
۴. امل الآمل، ج ۲ ص ۳۱۷، ریاض العلماء ج ۵ ص ۲۰٤، الکواکب وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۳٦.
۵. فیض القدسی، ص ۹٤، الکواکب اجازات الحدیث ص ۲۹۱، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۳۷.

آورده است.

۹۵: ملاملک مسیح، او نیز از شاگردان علامهٔ مجلسی است. صحیفهٔ سجادیه را مکرر در نزد وی خواند و مجلسی اجازهٔ روایت آن را در ماه ذی‌الحجهٔ سال ۱۱۰۹ به وی داد.[۱]

۹۶: ملا ولی بروجردی، ولی بن رضا بروجردی کتاب کافی را در محضر علامه مجلسی خواند و او پایان آن را در آخر اصول کافی در پنجم ماه ذی‌الحجهٔ ۱۰۷۷ نوشته است.[۲]

۹۷: حاج محمد مهدی خونساری، پیشتر گفتیم که او و برادرش حاج محمد خونساری از شاگردان علامه مجلسی بوده‌اند، و مجلسی به هر دو اجازهٔ مشترکی در ۱۰۸۲ داده است.[۳]

۹۸: ملارجبعلی گیلانی: ملارجبعلی رشتی گیلانی نیز از شاگردان علامهٔ مجلسی است. کتاب تهذیب الاحکام رانزدوی خواند، و مجلسی اجازه‌ای برای او در اول ماه رجب سال ۱۰۸٤ در آخر کتاب نکاح آن نوشت. ظاهراً او از علمای ساکن در قزوین بوده است.[۴]

۹۹: ملاعبدالصمد امامی، عبدالصمد شریف امامی، بسیاری از اخبار رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام، و سایر علوم عقلی و نقلی را در خدمت علامه مجلسی تحصیل نمود، از جمله کتاب من لایحضره الفقیه بود، و مجلسی در آخر جزء اول آن نوشته است که فراغت از آن ذی حجه سال ۱۰۹۵ بوده است.[۵]

۱۰۰: ملاعزیزالله جزائری، وی نیز از شاگردان علامه مجلسی است، و از جمله کتاب من لایحضره الفقیه را نزد وی خوانده، و مجلسی نوشته است که در ماه شعبان سال ۱۰۷۳ از آن فراغت یافته است.[۶]

۱. الکواکب خطی، زندگینامه، ج ۲ ص ۹٦، اجازات الحدیث ص ۲۹۳، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۳۷.
۲. الکواکب، اجازات الحدیث ص ۲۹۵، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱۳۸.
۳. الروضة النضره خطی، اجازات الحدیث ۳۰۵، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۱٤۰.
۴. تتمیم امل الآمل، ص ۱۵۲، الروضة النضره خطی، الکواکب خطی، اجازات الحدیث ص ٤۵، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۲۵.
۵. الکواکب المنتشره، اجازات الحدیث ص ۷۱، وتلامذة العلامة المجلسی ص ۳٤.
۶. الروضة النضره نسخه خطی، زندگینامه ج ۲ ص ۵۹، وتلامذة العلامة المجلسی ص ٤۰.

مشاهیر شاگردان علامه مجلسی

از میان ۱۰۰ تن شاگردان دانشمند علامه مجلسی ۱۰ تن را که از لحاظ علمی یا روشن بودن تاریخ زندگانی یا قرار داشتن در طرق اجازات مشایخ، و یا از لحاظ بیت و خاندان نقش مثبت و سازنده‌ای داشته‌اند، و همگی از مشاهیر شاگردان علامه مجلسی به شمار آمده‌اند، جداگانه می‌شناسانیم.

در این بخش نیز بیشتر خواسته‌ایم اطلاعات دست اول را از مآخذ و منابع اصلی و به نقل از بزرگان اهل فن پیرامون آنها بیاوریم، آنهم نه با تفصیل بلکه در حد متوسط و آنچه را مناسب می دانیم. از این عده هم چند تن را به یاری خداوند متعال در جلد پنجم مفاخر اسلام می آوریم:

سید نعمت الله جزائری

علامه عالم‌شناس نامی حاج میرزا حسین نوری در فیض القدسی پس از آن که در بحث شاگردان علامه مجلسی از سید نعمت الله جزائری نقل می‌کند که وی گفته است شاگردان مجلسی بیش از هزار نفر بوده‌اند، و او ۳۹ نفر را نام می‌برد، خود او را فرد شاخص آنها دانسته و می‌نویسد. اول سید بزرگوار و محدث بزرگ سید نعمت الله جزائری بن عبدالله[1] دارای تألیفات شایع برازنده، نوه‌اش سید عبدالله در اجازهٔ کبیره خود طی شرح احوال جدش، می‌نویسد: او منتقل

۱. فیض القدسی ص ۸۳ نسبش را تا امام موسی کاظم ۱۲ نفر ذکر می‌کند.

به ایران شد و به خدمت علمای ربانی آنجا رسید، و از میان آنها به دانشمند موثق بی نظیر و یگانهٔ زمان و استاد تقریر و تحریر، افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین، زنده کنندهٔ آثار ائمه طاهرین: محمد باقربن محمد تقی مجلسی رحمت الله علیه اختصاص یافت، و آن بزرگوار هم مانند پدری رئوف و مهربان او را مورد لطف و تفقد قرار داد، و چند سال شب و روز پیوسته در خدمت او بود.»

دنبالهٔ سخن سیدعبدالله اینست: «او در تألیف کتاب بحارالانوار و شرح کافی موسوم به مرآت العقول به وی کمک می‌کرد. او را از میان شاگردانش با الطاف زیاد امتیاز داده بود، و در مجالس مورد ستایش قرار می‌داد و بر دیگران مقدم می‌داشت، تحقیقاتش را تصویب می‌کرد، و نظرش را بر انظار دیگران برتر می‌دانست، خداوند به وی پاداش دهد.»

سید عبدالله فرزند دانشمند نابغهٔ سیدنورالدین فرزند دانشمند نابغهٔ سید نعمت الله جزائری است که باید گذشته از جد، شرح حال پسر و نوه را هم دید و پی به نبوغ هر سه در علوم و فنون اسلامی برد، شرح حال پدرش را در فصل ششم، و شرح حال جدش را که علامه نوری آن قسمت را از آن نقل کرده است، در فصل هفتم و هشتم اجازهٔ کبیرهٔ خود آورده است، بدین گونه: «پدرم روایت می‌کند با قرائت و اجازهٔ عامه از پدرش دانشمند متبحر بزرگ بزرگوار که نامش در آفاق مشهور و فضلش را همه دانشمندان علی الاطلاق گواهند یعنی سید نعمت الله بن عبدالله بن محمد موسوی جزائری، وی در قریهٔ صباغیه از قرای جزائر[1] به سال ۱۰۵۰ متولد شد، و در سال ۱۱۱۲ به جوار رحمت حق رفت.

از آغاز زندگی تا آخر عمرش علاقه شدیدی به علم و نشر و ترویج آن داشت، و در این راه هیچ گونه خستگی نمی‌شناخت. در سفرها هرچه می‌توانست با خود کتاب می‌برد و تا موقع بازگشت مطالعه می‌کرد و چه بسا که گاهی در حالی که سوار بود نیز مطالعه می‌کرد.

مقدمات علمی را در جزائر نزد علمای آنجا خواند، و در بعضی از حواشی خود بر کتابها چند تن از آنها را نام برده است، همچون شیخ عالم فاضل فقیه اصولی منطقی، صاحب مصنفات در فقه، قاضی مسلمانان شیخ یوسف بن محمد بناء جزائری، و عالم فاضل فقیه محدث نحوی زاهد متورع موثق شیخ محمد بن سلمان جزائری، و عالم فاضل فقیه محدث ثقهٔ عابد زاهد شیخ فرج الله بن سلیمان بن حارث جزائری، سپس به حویزه منتقل شد و نزد دانشمند فاضل ثقهٔ ادیب شاعر ماهر شیخ حسین بن سبتی حویزی به تحصیل پرداخت، آنگاه در اوائل جوانی به شیراز

۱. جزائر آب گرفتگی اطراف بصره است که میان آن دهات و قریه‌هائی بوده است.

رفت که در آن موقع دارالعلم و مجمع فضلاءشهرها بود و از اطراف برای تحصیل به آنجا می‌آمدند، برادرش سید نجم الدین و پسرعمه اش سید عزیزالله‌بن سید عبدالمطلب موسوی و بعضی دیگر از خویشانش هم با او بودند، و همگی نزد علمای فارس مشغول تحصیل شدند.

علم معقول را از استاد دانشمند محقق مدقق و متکلم حکیم عابد شایسته و مطاع در بین مردم شاه بوالولی بن شاه تقی الدین محمد شیرازی، و فاضل فیلسوف بزرگوار موثق صدوق ابراهیم بن صدرالدین بن ابراهیم[1] و جز این دو از فلاسفه و علمای منطق، و در منقول از محدث متقی شیخ صالح بن عبدالکریم بحرانی و دیگران که خواهیم گفت، به تحصیل پرداخت.

آنگاه به اصفهان، پایتخت سلاطین ایران رفت و نزد علمای ربانی آنجا مشغول تحصیل شد، همچون متکلم محدث عالی مقام میرزا رفیع الدین نائینی، و حاشیه او بر اصول کافی را نزد او خواند، و فقیه محدث ریاضی الهی ملامحمد باقر سبزواری که رسالهٔ او در بارهٔ نماز جمعه را از وی آموخت، آنگاه به مولای موثق یگانه روزگار بی نظیر ... علامه مجلسی ... اختصاص یافت که قبلاً گفتیم.

سپس از اصفهان به جزائر بازگشت در حالی که دانشمندی پرتوان بود. ولی در آن موقع یعنی سال ۱۰۷۸ عثمانیها به والی بصره حسین پاشا حمله بردند، و او با کسانش به هند گریخت و اوضاع بصره و آن نواحی سخت درهم ریخت و مردم به هر طرف رو آوردند. در آن میان سید هم با برادرش و جمعی از عشیره‌اش به حویزه رفت. بعضی از آنها به شیراز و گروهی به اصفهان، و بعضی هم به هند رفتند.

در آن زمان والی حویزه سید علیخان بن سید خلف موسوی فلاحی که مردی فاضل بود از وی خواست در همان حویزه بماند ولی او به خاطر تاخت و تاز اعراب آن نواحی نماند و از آنجا به شوشتر رفت، و در آنجا ماندگار شد.

مردم شوشتر مقدمش را گرامی داشتند، و سید هم در آنجا به نشر علوم شرعی پرداخت. از زمان شیخ عبداللطیف جامعی شوشتر عالمی چون او به خود ندیده بود. سید در شوشتر مردم را به ساختن مساجد و نماز جمعه و جماعت تشویق کرد، و خود امور حسبیه آنها را به عهده گرفت و به ادارهٔ امور آنها همت گماشت.

او نخست بر اکثر کتب حدیث حاشیه نوشت، سپس فوائدی را بر آنها افزود و آنها را به صورت شرح مبسوطی درآورد که امروز همان کتابها مورد استفاده و اعتماد محدثین است،

۱. پسر ملاصدرای شیرازی فیلسوف نامی است که خود نیز از حکما و فلاسفه بوده است.

مانند... در بحث بعدی تألیفات سید را همگی نام می‌بریم.

صورت نسب او را به خط خودش در دو جا بدین گونه دیده‌ام: «نعمت‌الله بن عبدالله بن محمد بن حسین بن احمد بن محمود بن غیاث الدین بن مجدالدین بن نورالدین بن سعدالدین بن عیسی بن موسی بن عبدالله بن موسی الکاظم صلوات الله علیه.»[1] کوتاهی نسب سیدنشان می‌دهد که پدران او همگی یا اغلب عمر طولانی داشته‌اند، وگرنه نمی‌باید از او تا امام موسی بن جعفر فقط ۱۲ نفر فاصله باشد.

دانشمند بزرگوار سید محمد باقر خونساری در روضات الجنات شرح حال او را به تفصیل از مجموع منابع اصلی نقل می‌کند که مختصر آن در اینجا می‌آید:

«سید نعمت الله حسینی موسوی جزائری معروف به شوشتری، از بزرگترین علمای متأخر و والا ترین فضلای متبحر است. در علوم عربی و ادب و فقه و حدیث یگانه عصر بود. کسی را مانند او سراغ نداریم که نزد اساتید فن به قدر او تحصیل کرده باشد و در راه کسب فضائل مبتلا به آن همه ناملایمات گردد.

با این که مشرب اخباری داشت، احترام زیادی برای ارباب اجتهاد قائل بود، و در مقایسه با علمای اخباری، آراء آنها را مقدم می‌داشت. دارای قلبی سالم و صورتی زیبا و طبعی مستقیم بود. تألیفاتش نمکین و مشتمل بر تاریخ و آداب زندگی و نصایح و نکات اخلاقی و ادبی به نقل از اهل روایت بود.

او خود شرح حال خویش را به تفصیل در آخر کتابش انوار نعمانیه نوشته است، و هم نوه‌اش سیدعبدالله در اجازه کبیره‌اش آورده است...

سید نعمت الله استادش علامه مجلسی را «شیخنا المعاصر» و استاد دیگرش ملامحسن فیض کاشانی را «شیخنا الکاشی» و استاد دیگرش محقق سبزواری را «استاد محقق» می داند، که باید توجه به این تعبیرات در مؤلفات او داشت.

استادش شیخ حر عاملی از وی که در طبقه شاگردان او قرار داشته، بدین گونه نام برده است: «سید نعمت الله بن عبدالله حسینی جزائری فاضل عالم محقق علامهٔ جلیل القدر، مدرسی از معاصرین است. او راست کتابهائی ازجمله...»[2] و می‌دانیم که امل الآمل در سال ۱۰۹۷ تألیف شده است.

و نیز از دانشمندانی که شرح حال این دانشمند متبحر را در کتاب خود آورده است،

۱. اجازه کبیره، ص ٦٧.

۲. امل الآمل، ج ۲ ص ٣٣٦.

محدث متأخر میرزا محمد نیشابوری ــ اخباری است که در کتاب منیة المرتاد که در شرح حال علمای منکر اجتهاد نوشته است از وی بدین گونه نام برده است: «سید سند علامه محدث فهامه نعمت الله بن عبدالله بن محمد... جزائری مقیم شوشتر، شاگرد علامهٔ محدث مجلسی، و عارف محدث کاشانی قدس سرهم. استاد استناد (شیخ یوسف بحرانی) در لؤلوه می‌نویسد: «ابن سید فاضلی محقق محدث بود، و اطلاعی وسیع در مذهب امامیه داشت، و آثار ائمه معصومین را چنانکه باید تتبع کرده بود...»[۱]

او در کتاب انوارنعمانیه در آداب متعلمین و معلمین می‌نویسد: «مؤلف کتاب گوید سلوک من با استادم صاحب کتاب بحارالانوار بدین گونه بود که وقتی در اصفهان نزد او درس می‌خواندم، مرا از میان شاگردانش به خود نزدیک گردانیده بود، با این که آنها بیش از هزار نفر بودند، مرا شب و روز نزد خود نگاه می‌داشت.

علت این بود که در وقت تألیف بحارالانوار به خاطر بعضی از مصالح تصنیف حضورم را لازم می‌دانست. با من چندان مزاح می‌کرد و لطیفه می‌گفت و می‌خندید که از مطالعه خسته نمی‌شدم. با این وصف وقتی می‌خواستم بر وی وارد شوم لحظه‌ای در پشت در می‌ایستادم و خود را مهیای رفتن نزد او می‌کردم، در آن وقت قلبم از شدت هیجان ناشی از مهابت و بزرگواری و بزرگداشت او ضربان داشت، صبر می‌کردم که آرام گیرم آنگاه به نزد وی بروم...»[۲]

نوه اش سیدعبدالله نام برده در آغاز فصل هشتم می نویسد: «جدم در موارد متعددی از تألیفاتش با قرائت و اجازهٔ عامه طرق خود را به علمای بزرگ از چندین استادش نقل کرده است، از جمله استادش جامع معقول و منقول، یگانه عصرش در فروع و اصول، مروج مذهب شیعه در قرن دوازدهم، استاد الکل فی الکل، برافراشته کنندهٔ اخبار ائمه طاهرین، و همجوار کنندهٔ راه علوم دین برای خاص و عام: ملامحمد باقر مجلسی.»[۳]

علامه مجلسی سه اجازه به این شاگرد دانشمندش که قسمت زیادی از علوم عقلی و نقلی را نزد وی خوانده داده است. از جمله پس از خواندن کتاب من لایحضره الفقیه اجازه‌ای در سال ۱۰۷۵، و بعد از خواندن کتاب تهذیب الاحکام در آخر کتاب زکات آن اجازه‌ای بدون تاریخ، و در پشت نهج البلاغه در شوال ۱۰۹۶ به وی اجازه داد.[۴]

۱. لؤلؤتی البحرین، ص۱۱۱.
۲. روضات الجنات ج ۸ ص ۱۵۰ تا ۱۵۹.
۳. اجازه کبیره ص ۷۸.
۴. اجازات الحدیث ۲۹۷.

علامه مجلسی در یکی از اجازاتش که به خط خود در پشت نهج‌البلاغه نوشته و به سید نعمت‌الله داده است، می‌نویسد: «من مدتی را در صحبت سید مؤید حسیب حبیب لبیب ادیب اریب، فاضل کامل محقق مدقق جامع فنون علم و اصناف سعادات و کمالات برادرم سید نعمت الله حسینی جزائری بوده‌ام، او قسمت زیادی از علوم عقلی و نقلی و ادبی مخصوصاً کتب اخبار رسیده از پیشوایان پاکسرشت صلوات‌الله علیهم اجمعین را از من فرا گرفت، و از من اجازه خواست، آنهم بعد از آن که وی به مرحلهٔ نهائی در علوم رسیده، و حوزه های درس برای استفاده از محضرش منعقد می‌شود، و در بیشتر علوم دینی و معارف یقینی تألیفات عالی دارد...»[1]

آقای سید محمد جزائری دوست دانشمند معاصر که خود عالم‌شناس بزرگی است در کتاب نابغه فقه و حدیث سید نعمت الله جزائری، به تفصیل در بارهٔ جد بزرگوارش از همه مآخذ و منابع، بحث نموده که نکاتی از آن بدین قرار است:

«در آخر مفتاح اللبیب که در ۱۰٦٤ تألیف شده تصریح نموده که پانزده ساله بوده، چون سال تولد را که ۱۰۵۰ بوده در حساب منظور داشته است. به سن پنج سالگی که رسید والد ماجدش سید عبدالله بن سید محمد او را به مکتب سپرد و در نتیجه استعداد فطری و شوق فراوان خواندن و نوشتن را در مدت ششماه فرا گرفت. مدت دو سال در جزائر و دو سال دیگر در حویزه که مجاور جزائر است به تحصیل مقدمات پرداخت، سپس از راه بصره و خلیج فارس وارد شیراز شد و در مدرسهٔ منصوریه قرار گرفت.

مدت نه سال در شیراز به تکمیل عقلیات و نقلیات مشغول بود. در شبهای تابستان که طلاب در پشت بام خوابیده بودند او تا اواخر شب در حجره به تحریر دروس و حواشی و تصحیح کتب خویش مشغول بود، و غالباً به واسطهٔ نداشتن چراغ در نور ماهتاب مطالعه می‌کرد.

در این مدت از حیث گذران خیلی در زحمت و فشار بود، و بسیاری از اوقات به نان خالی که از مزد نویسندگی تهیه می‌نمود قناعت می‌فرمود، و گاه می‌شد که نان کافی به دست نیاورده و به مختصر سبزی یا پوست خربزه سد رمق می‌کرد.

پدر و مادر آن جناب مکرر به وسیله نامه به برگشت به جزائر تکلیف می‌نمودند ناچار رجوع به وطن را اختیار و به جزائر مراجعت کرد. به جهت نگاهداریش زنی از خویشاوندان را به وی تزویج نمودند. بیست روزبعد که به دیدن یکی از فضلاء جزائر رفته در اثناء مباحثه فاضل مزبور که سید را در عقلیات کامل و در نقلیات ماهر یافت گفت: ذبح العلم فی فروج النساء!.

این تعریض عرق غیرت آن باغیرت رابه حرکت آورده و از همانجا برخاست در کشتی نشست و به عزم شیراز به قرنه آمد و از آنجا به شیراز رفت.

در همان روزها خبر درگذشت پدرش سیدعبدالله به او رسید و در مدرسه منصوریه آتشی افتاد که بسیاری از حجرات خراب و کتابها و رساله هائی که به زحمت تهیه کرده بود تلف شد.

در اثر این سوء اتفاق سید نعمت الله و برادرش به اتفاق عده‌ای از طلاب روانه اصفهان شدند. اتفاقاً زمستان بود و سرمای شدید بین راه خیلی ایشان را اذیت کرد. در ورود به اصفهان به تنگدستی شدیدی دچار شدند که لباسها و اثاثیه خود را فروخته صرف معاش می‌کردند.

در این اثنا سید محترم با علامه مجلسی آشنائی پیدا کرد، اخلاق و اطوار او را پسندیده در خانه خویش جا داد و به معرفی وی برای هر یک از طلاب شیراز که همراهش به اصفهان آمده بودند معاش کافی مقرر داشت. سید بزرگوار چهار سال متوالی در خانه مجلسی بماند و از صحبت معظم له استفاده فضل می‌نمود.

در اوائل سال پنجم از ورود به اصفهان میرزا تقی دولت‌آبادی مدرسه‌ای درجوارحمام شیخ بهائی بنا نمود و تدریس مدرسه را به سید نعمت الله مفوض کرد. سید چهار سال دیگر در اصفهان ماند و در مدرسهٔ مزبور تدریس می‌کرد.

از کثرت کار به ضعف بصر مبتلا شده ناچار بنا را بر مسافرت و طفره از کار گذاشته به قصد زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق علیهم السلام از راه کرمانشاه به سامره آمد و از آنجا به کاظمین و کربلا و نجف مشرف شد و از برکت زیارت ائمه طاهرین علیهم السلام روشنائی چشمش باز گشت.

پس از زیارت به جزائر بازگشت ولی بر اثر فتنه حسین پاشا به حویزه رفت و دو ماه ماند، و به شوشتر آمد و سه ماه در خانه میرزا عبدالله مرعشی که از اسخیای اعیان آن زمان بود توقف نمود، و از آنجا به عزم اصفهان رهسپار کوهگیلویه شد. در بین راه سه ماه در دهدشت ماند، و چون به اصفهان رسید برادرش سید نجم الدین مریض شد و در رمضان ۱۰۷۹ وفات نمود و باعث دلسردی وی از توقف در اصفهان گردید.

حاکم حویزه که این خبر را شنید اصرار کرد به حویزه برگردد، چون آنجا سرحد عراق و محل وقوع فتنه ها و انقلابات بود نپذیرفت ولی به دعوت فتحعلیخان حاکم خوزستان که مردی خیرخواه و کمال دوست بود به شوشتر آمد و در آنجا ماند.

سید در شوشتر مدرسه‌ای دایر کرد و کمر به نشر علم و ترویج شرع انور بست، از هر محله چند نفر را به مدرسه دعوت نمود و حوزهٔ درس مفصل تشکیل داد. در اثر تشویقات و مساعدات

گونا گون وی طلاب بسیار در مدرسه جمع شده در مدت قلیلی هر یک معلوماتی کثیر اندوختند. به سبب حسن اخلاق و سجایای کریمه وی اهالی خوزستان حلقه ارادتش را به گوش کشیدند و اقارب و ارحام وی و دیگران از جزائر مثل سید صالح فرزند سید عطاءالله و سید علی جزائری و شیخ محمد جزائری به او پیوسته و از برکات تربیت وی به مقامات عالیه نائل آمدند.

چون در آن اوقات بیشتر مردم خوزستان از مذهب شیعه بی اطلاع بودند و آداب شرع چندان رونقی نداشت، وی با ادله و مواعظ آنها را به مذهب تشیع ارشاد فرمود.

در هر یک از محلات شوشتر از اعاظم طلبه و مستفیدین و تربیت شدگان مبارک را مثل ملامحمد نجار و ملامحمدباقر سید محمد شاهی، و حاج عبدالحسین گرگری و قاضی نعمت الله شوشتری به امامت و ارشاد عباد گماشت.

چون این اخبار به شاه سلیمان صفوی رسید فرمان تمام مناصب شرعیه خوزستان را از شیخ الاسلامی و نیابت صدر و امامت جمعه و جماعت و تدریس مدرسه امامزاده عبدالله و امر به معروف و نهی از منکر را به نام وی صادر نمود و او تا آخر عمر به خوبی از عهده آن برآمد.

در این کتاب از مجموع منابع و اطلاعات شخصی، آقای جزائری که خود کتابشناس بزرگ معاصر است و به خصوص بسیاری از نسخ اصلی تألیفات جد بزرگوار خود را دارند حدود ٦٠ کتاب را از تألیفات سید نعمت الله نام می‌برند و پیرامون هر کدام شرح می‌دهند. فهرست بعضی از آنها بدین گونه است:

تألیفات سید

۱ ــ **انیس الفرید** یا انیس الوحید شرح توحید صدوق، ۲ ــ **الانوار النعمانیه**، ۳ ــ **البحور الذاخره** فی شرح اخبار العترة الطاهره و نام دیگر آن غایة المرام است که شرح جدید تهذیب الاحکام است، ٤ ــ **تحفة الابرار** در جمع بین اخبار نماز، ۵ ــ **تعالیق شرح لباب** در نحو، ٦ ــ **جواز العمل بکتب الفقهاء** همان **منبع الحیات** است، ۷ ــ **الجواهر الغوالی** فی شرح عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی، ۸ ــ **حاشیه شرح جامی بر کافیه**، ۹ ــ **حاشیه مغنی اللبیب**، ۱۰ ــ **حاشیه استبصار**، ۱۱ ــ **حواشی امل الآمل**، ۱۲ ــ **حواشی توحید صدوق**، ۱۳ ــ حواشی زبدة البیان مقدس اردبیلی، ١٤ ــ **حواشی صحیفهٔ کامله سجادیه**، ۱۵ ــ **حواشی کتب احادیث اربعة** و غیرها، ١٦ ــ **حواشی نقد الرجال تفرشی**، ۱۷ ــ **حواشی بر نهج البلاغه** یا شرح آن، ۱۸ ــ **ریاض الابرار** در حالات و مناقب ائمه اطهار(ع)، ۱۹ ــ **زهر الربیع**، ۲۰ ــ **شرح اعتقادات شیخ صدوق**، ۲۱ ــ **شرح تهذیب البیان** شیخ بهائی در نحو، ۲۲ ــ **شرح روضه کافی**، ۲۳ ــ **شرح صحیفهٔ سجادیه**، ٢٤ ــ **شرح قصیدهٔ عینیه ابن سینا**، در حقیقت روح، ۲۵ ــ **شرح ملحفات صحیفه**، ٢٦ ــ **شرح نهج الصواب** در نحو، ۲۷ ــ **طریق السالک فی توضیح المسالک**، ۲۸ ــ **عقود المرجان درتفسیر**، ۲۹ ــ **غایة القصوی** در نحو،

۳۰ ــ شرح تهذیب شیخ طوسی، شرح اول بـه نام قدیم ۱۲ جلـد، و شرح جدید که اضـافاتی دارد و مختصر کـرده ۸ جلد است. ۳۱ ــ غرائب الاخبارفی نوادر الآثـار، شـرح احادیث مشکله دوجلـد، ۳۲ ــ الفوائد در نحو، ۳۳ ــ کشف الاسرار، شرح استبصار شیخ طوسی در سه جلد، ۳٤ ــ لوامع الانوار شرح عیون الاخبـار شیخ صدوق، ۳۵ ــ مسکن الشجون در جواز فرار از طاعون، ۳٦ ــ مقامات النجاة در شرح اسماء حسنی، ۳۷ ــ منتهی المطلب در نحو، ۳۸ ــ منهاج الصواب در نحو، ۳۹ ــ منهاج المبتدی در نـحـو، ٤۰ ــ نزهة الاخوان وتحفة الخلان، شرح روضهٔ کافی، ٤۱ ــ نور الانوار شرح صغیر صحیفهٔ سجادیه، ٤۲ ــ النور المبین در قصص انـبیا و مرسلین، ٤۳ ــ نهج الصواب فی علم الإعراب در نـحو که قبل از پانزده سالـگی نوشته است، ٤٤ ــ نهج الیقین نیز در نحو، ٤۵ ــ هدیة المؤمنین و تحفة الراغبین رسالهٔ عملیه در طهارت و صلوة.

اساتید سید

در این کتاب، این عده از بزرگـان علما، فقها، محدثین و حکما را از اساتید سید دانسته و به تفصیل پیرامـون آنها شرح داده است، به ترتیـب اسامی آنها: ۱ ــ میرزا ابراهیم شیرازی پسر صدرالمتألهین صاحب اسفار (متوفای حدود ۱۰۷۰)، ۲ ــ میر اسماعیل خاتون‌آبادی (۱۰۳۱ ــ ۱۱۱٦) برادر بزرگ میرعبدالحسین خاتون آبادی صاحب وقایع السنین، و پدرمیرمحمد باقرملاباشی، ۳ ــ علامهٔ مجلسی (۱۰۳۷ ــ ۱۱۱۰)، ٤ ــ ملامحمد باقر محقق سبزواری (۱۰۱۷ ــ ۱۰۹۰)، ملا محمد تقی اصفـهانی پدر علامه مجلسی[1] (۱۰۰۳ ــ ۱۰۷۰)، ۵ ــ شیخ جعفر بـن کمال الدین بحرانی (۰۰۰ ــ ۱۰۹۱)، ٦ ــ شیخ حسین بن سبـتی حویزی، ۷ ــ آقاحسین محقق خونساری (۱۰۱٦ ــ ۱۰۹۹)، ۸ ــ شاه بـوالـولی شیرازی، ۹ ــ شـیـخ صالـح بحرانی (۰۰۰ ــ ۱۰۹۸)، ۱۰ ــ شیخ عـبدعلی بـن جمعـه حویزی استـاد او در شیراز، ۱۱ ــ سید شرف الدیـن شولستانی (۰۰۰ ــ ۱۰٦۰)، ۱۲ ــ شیخ علی نوادهٔ شهیـدثانی (۱۰۱۳ یا ۱۰۱٤ ــ ۱۰٦۳)، ۱۳ ــ شیخ عمـادالدیـن یزدی استـاد حکـمت و مـنطق و ریاضـی او، ۱٤ ــ شیخ فـرج الله حـویزی، ۱۵ ــ میرفیض الله بن غیـاث الدین محمد قهپائـی، ۱٦ ــ شیخ حر عاملی (۱۰۳۳ ــ ۱۱۰٤)، ۱۷ ــ شیخ محمد بن سلیمان بحرانی، ۱۸ ــ میرزا رفیع الدین طباطبائی (۰۰۰ ــ ۱۰۷۹)، ۱۹ ــ سید میرزای جزائری، ۲۰ ــ ملامحسـن فیض کاشانی (۰۰۰ ــ ۱۰۹۱)، ۲۱ ــ سیدهاشم بن حسین احسائی، استاد وی در شیراز و اصفهان، ۲۲ ــ شیخ یوسف بن محمد بناء جزائری.

شاگـردان مجاز ازوی[2]: ۱ ــ ملاابوالـحسن شـریف عاملی، ۲ ــ حـاج ابوالحسن بن حاج

۱. از اینجا استفاده می‌شود که سید پیش از سال ۱۰۷۰ که فوت مجلسی اول است، به اصفهان رفته است.

۲. چون بسیاری ازآنها گمنام‌مانده‌اند،برای آگاهـی از وجود آنها نام ایشان را می‌بریم و آشنائی بیشـتـر را به کتاب «نابغه فقه و حدیث» حوالـت ←

زمان شوشتری، ۳ ــ میرابوالقاسم بن محمد مرعشی شوشتری، ٤ ــ ملااحمد بن ملا کاظم شوشتری، ۵ ــ ملامحمد باقر بن محمد شوشتری، ٦ ــ ملامحمد باقر بن محمد رضا شوشتری، ۷ ــ قاضی محمدتقی بن قاضی عنایت الله شوشتری، ۸ ــ شیخ حسین بحرینی، ۹ ــ شیخ حسین بن محیی الدین جامعی عاملی، ۱۰ ــ ملامحمد زمان بن ملامحمد رضا شوشتری، ۱۱ ــ سید محمد شاه بن میرمحمد حسین مرعشی شوشتری، ۱۲ ــ شیخ شمس الدین بن صقر بصری جزائری، ۱۳ ــ ملامحمد طاهر بن کمال الدین لواف شوشتری، ۱٤ ــ حاج عبدالحسین بن خواجه کلبعلی گرگری شوشتری، ۱۵ ــ ملاعبدالغفار شوشتری، ۱٦ ــ خواجه علی بن خواجه اسماعیل شوشتری، ۱۷ ــ شیخ علی بن شیخ حسین جامعی عاملی، ۱۸ ــ حاج عنایت الله بن حاج محمدزمان شوشتری، ۱۹ ــ قاضی عنایت الله بن قاضی محمد معصوم شوشتری، ۲۰ ــ شیخ عوض بصری حویزی، ۲۱ ــ شیخ فتح الله بن علوان کعبی دورقی، ۲۲ ــ فتحعلی بن محمد باقر قزلباش، ۲۳ ــ ملافرج الله بن محمدحسین محمد شاهی شوشتری (۰۰۰ ــ ۱۱۲۸)، ۲٤ ــ قاضی مجدالدین بن قاضی شفیع الدین دزفولی (قبل از ۱۱٦۵)، ۲۵ ــ شیخ محمد نجار بن علی شوشتری، ۲٦ ــ شیخ محمد جزائری (۰۰۰ ــ ۱۱۳۱)، ۲۷ ــ شیخ محمد علم الهدی کاشانی فرزند ملامحسن فیض مقیم کاشان (۱۰۳۹ ــ ۱۱۱۵)، ۲۸ ــ شیخ محمد ضمیری نعیمی بلادی بحرینی (۰۰۰ ــ ۱۱۳۰)، ۲۹ ــ حاج محمود بن میرعلی میمندی، ۳۰ ــ سید نجم الدین بن سید محمد جزائری شوشتری، ۳۱ ــ ملانظرعلی زجاجی شوشتری (۰۰۰ ــ ۱۱٤٦)، ۳۲ ــ قاضی نعمت الله شوشتری (۰۰۰ ــ ۱۱۱۲)، ۳۳ ــ میرمحمد هادی بن میرسید محمد مرعشی شوشتری، ۳٤ ــ شیخ یعقوب بختیاری حویزی.

دودمان سید نعمت الله جزائری تا عصر ما نیز یکی از دودمان‌های با فضیلت علمای روحانی است که از میان آنها بسیاری از فقهای بنام و محدثین عالیمقام و مؤلفین و مصنفین بزرگوار و پرکار برخاسته اند، و جمعاً کتابخانه ای ازکتب علمی و دینی و تاریخی و ادبی و کلامی و فلسفی را پدید آورده اند، و خدمات صادقانهٔ کم نظیر به علم و فرهنگ اسلامی نموده اند. بسیار بجاست که افراد دانشمند یا متمکن خاندان وی سعی کنند آثار سید که عموماً مفید و کم نظیر است مخصوصاً شرح من لایحضر و شرح تهذیب وی و تاریخ پیغمبر و ائمه اطهار چاپ و منتشر شود.

آقای جزائری می‌نویسند: «در شجرهٔ طیبه فرموده در سال ۱۱۱۱ سید را شوق ملاقات

←

می‌دهیم.

دوست صمیمیش علامه مجلسی و زیارت مشهد رضوی بـه سر افتاده به اصفهان و خراسان سفر کرد و در مراجعت به ورود خرم آباد لرستان مریض شد و در شب ۱۱۱۲/۲۳ بـه جوار پروردگار ارتحال جست و برحسب وصیت در منزل جایدر نـزدیک پل دختر نـیمه راه خرم آباد به دزفول مدفون گردید. بارگاه وی معروف مردم آن سامان و مزار کلیه طوایف لرستان و خـدمه مخصوص دارد.»[1]

میرمحمد صالح خاتون آبادی

میرمحمد صالح پسر میرعبدالواسع خاتون آبادی اصفهانی داماد علامهٔ مجلسی و شاگرد بزرگ اوست. در شرح حال پسرعمویش میرعبدالحسین خاتون آبادی وطی مطالب گذشته،بارها به مناسبتهائی از وی نام بردیم. در اینجا با تفصیل بیشتر نام می‌بریم و راجع به افراد بزرگ خانواده اش سخن می‌گوئیم.

از میان این خانوادهٔ بزرگ علمی که دانشمندان نام‌آوری به جهان اسلام تقدیم داشته است، و خواهیم دید، میرمحمد صالح از همه مهم‌تر و از جهاتی بزرگتر است.

مرحوم معلم حبیب آبادی در آغاز شرح حال میرزا ابوالقاسم مدرس خاتون آبادی عموزادهٔ میرمحمد صالح، متوفای سال ۱۲۰۲، می‌نویسد: «خاتون آباد نام قریه ای است در بلوک جی اصفهان که در مأه یازدهم هجری اهمیت و عظمتی شایان داشته، و در فتنه افغان مانند بسیاری دیگر از دیهات این شهر خراب شده و اینک معدودی خانوار در آن سکونت دارند.»[2]

میرمحمد صالح پسر میرعبدالواسع خاتون آبادی است که در سال ۱۰۹۸ از دنیا رفته است. پسر عمویش میرعبدالحسین خاتون آبادی که از وی و کتابش وقایع السنین بارها یاد کرده ایم، و جداگانه هم ترجمه اش را در «مشاهیر معاصران علامه مجلسی» آورده ایم، چند جا از میرعبدالواسع پسرعموو برادر مادریش در وقایع سال ۱۰۹۸ یاد کرده است، بدین گونه:

در وقایع سال ۱۰۹۸ که جمعی از علمـای بزرگ و مردان نامی اصفهان درگذشتند و منشأ آن هم بیماری واگیر بوده است، می‌نویسد: «فوت سید سند صالح ورع میرعبدالواسع برادر مادری و پسر عم پدری مؤلف اوراق، در شب پنجشنبه بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ مزبوره

۱. عبارت فوق منقول از شجرهٔ طیبه دور از تحقیق است. زیرا علامه مجلسی بنابر تحقیق در ۲۷ ماه رمضان سال ۱۱۱۰ وفات یافته، بعلاوه او استاد سید بوده است. به قول آقای جزائری وصیتی هم نکرده بود، بلکه چون نقل میت را جایز نمی‌دانسته در هما جا دفن کرده‌اند.

۲. مکارم الآثار ج ۱ ص ۱۲۹.

رحمه الله، مرد با اخلاقی بود و قدری طالب علمی داشت.»[1] ۱۷ سطر بعد باز تکرار شده: «فوت سید میرعبدالواسع بن میرمحمد صالح برادر مادری فقیر مؤلف این مجموعه و پسرعموی این فقیر در پنجشنبه ۲۸ شهر رمضان هذه السنه، وله من العمر هفتاد و سه سال، مرد طالب علمی بود و در آخر عمر ضریر[2] و به عبادت مشغول بود، و از او دو پسر ماند: میرمحمد صالح و میرمحمد علی، و میرمحمد صالح در کمال فضل و علم است، و از او تصنیفات وتألیفات در میان است، عربی و فارسی، اُدِیمَت برکاته ومُدّعمره، و میرمحمد علی نیز طالب علم است.»[3]

دیدیم که یکجا فوت او را ۲۷ رمضان و در اینجا ۲۸ رمضان نوشته، و عجب‌تر این که در آغاز هم از فوت او یاد کرده و می‌نویسد: «فوت میررفیع برادر مادری فقیر عبدالحسین جامع این کلمات در شوال سال هزار و نود و هشت، فوت میرعبدالواسع برادر اُمّی فقیر در ۲۲ رمضان هزار و نود و هشت.»[4]

در شرح حال میرعبدالحسین مؤلف وقایع السنین از همین کتاب ضمن وقایع سال «هزار و شصتم» خواندیم که نوشته است: «فوت والد ماجد فقیر مؤلف این اوراق عبدالحسین بن محمد باقر بن میراسماعیل بن میرمحمد باقر در هزار و شصت (۱۰۶۰) ... و از او چهار پسر ماند جامع فنون علوم: میراسماعیل، و بعد از او فقیر عبدالحسین الحسینی، و بعد از فقیر میرعبدالله، و بعد از او میرمحمد... و سه پسر خود را و دو پسر برادر خود را میرعبدالواسع و میررفیع به طالب علمی داد، و مبالغه عظیم داشت در تحصیل و طالب علم کردن اولاد خود.

اولاً میرعبدالواسع ولد میرمحمد صالح عم فقیر طالب علم شد، و بعد از او میراسماعیل پیش او تلمذ کرد، و بعد از او (آن) مدتی میرعبدالواسع قدری به کدخدائی و کارهای دیگر افتاده، میراسماعیل در مباحثه و مناظره و مطالعه اوقات خود را صرف کرده، و میرعبدالواسع در اواخر رمضان سنهٔ یکهزار و نود و هشت (۱۰۹۸) فوت شد، و باقی موجودند.»[5]

از آنچه ذکر شد چند مطلب استفاده می‌شود:

۱ ــ فوت میرعبدالواسع در اواخر رمضان روز ۲۲، یا ۲۷ یا ۲۸ بوده است. یکجا ۲۷ با حروف نوشته شده، و در جای دیگر ۲۸ است، ولی شاید همان ۲۸ صحیح‌تر، و «هفتم» در کتابت با «هشتم» اشتباه شده باشد. چون این تاریخ یکبار دیگر با رقم ۲۸ هم

۱. وقایع السنین، ص ۵۴۲.
۲. نابینا.
۳. وقایع السنین، ص ۵۴۳.
۴. وقایع السنین، ص ۵۳۹.
۵. وقایع السنین، ص ۵۱۷.

تکرار شده است، و جملهٔ اواخر ماه رمضان با آن تناسب بیشتر دارد. پس روز ۲۲ رمضان بی مورد و چون رقم است حتماً ۸ به ۲ تغییر یافته است.

۲ ــ میرعبدالواسع پسرعم پدری میرعبدالحسین بوده است، بدین گونه میرعبدالواسع بن محمد صالح بن میراسماعیل خاتون‌آبادی که این میراسماعیل جد میرعبدالحسین هم است.

۳ ــ میرعبدالواسع، با میر رفیع برادر مادری میرعبدالحسین هم بوده‌اند، یعنی مادر آنها پس از فوت شوهر یا طلاق گرفتن از پدر میرمحمد صالح، به میرمحمد باقر برادر شوهرش، و پدر میرعبدالحسین شوهر کرده است. هر دو برادر هم در سال ۱۰۹۸ از دنیا رفتند.

٤ ــ میرمحمد باقر پدر میرعبدالحسین، سه پسر خود و دو برادر زاده‌اش را که اهلبیت او بوده‌اند به تحصیل علم واداشته و گفته است می‌خواهم یکی از پسرانم در رشته کسب باشد، و میرعبدالله یکی از پسرانش را به کسب ترغیب کرده است.

۵ ــ میرعبدالواسع تحصیل علم را به طور کامل ادامه نداده، یا در کار روحانیت نمانده، و به «کدخدائی و کارهای دیگر افتاده» که معلوم نیست چه کاری بوده است.

٦ ــ میرعبدالواسع پدر میرمحمد صالح خاتون‌آبادی مؤلف حدائق المقربین بوده و پسر او در سال ۱۰۹۸ در کمال فضل و علم بوده و تألیفاتی به عربی و فارسی داشته است.

۷ ــ فوت میررفیع برادر او را بار دیگر هم نوشته است: «در اواخر شوال هذه السنه (۱۰۹۸) میررفیع برادر مادر پدری میرعبدالواسع مغفور فوت شد. رحمه الله، مرد صالحی بود محجوب و به حیا و آزرم، و هفتاد سال داشت، و از او دو پسر ماند: میرمحمد هادی و میرمحمد مهدی. میرمحمدهادی طالب است بقدری.»[1]

به طوری که دیدیم جد میرعبدالحسین و میرعبدالواسع، میراسماعیل خاتون‌آبادی بوده است. این میراسماعیل در سال ۱۰۳۳ فوت می‌شود. نوه‌اش میرعبدالحسین مزبور در وقایع السنین می‌نویسد: «فوت سید سند صالح عابد میراسماعیل جد فقیر مؤلف اوراق عبدالحسین بن محمد باقر بن میراسماعیل در هزار و سی و سه (۱۰۳۳)، در کمال صلاح و سداد و صبر و شکر بوده و همگی اوقات مشغول تلاوت قرآن بوده، دو پسر او میرصالح و میرافضل و یک دختر او در یکماه فوت شدند، و سید مزبور بعد از اظهار شکر و صبر و شکیبائی کاری نکرد، رحمه الله، و برادر بزرگ مؤلف سید سند فاضل متبحر، (میراسماعیل) جامع فنون علوم به نام او موسوم است.»[2]

قبلاً گفتیم که میرمحمد باقر پدر میرعبدالحسین، و میرعبدالواسع پسران میراسماعیل بن

۱. وقایع السنین، ص ٥٤٤.

۲. وقایع السنین، ص ٥٠٦.

محمد باقر بوده‌اند. به همین جهت این سه نام: میراسماعیل، میرمحمد باقر، و میرمحمد صالح به نام نیاکان خود، در این خانواده زیاد بوده است.

میرمحمد باقر خاتون‌آبادی بعدی فرزند این میراسماعیل همان ملاباشی شاه سلطان حسین بوده که چون پس از تأسیس مدرسه سلطانی چهارباغ نخستین مدرس آن بوده است، به مدرس هم معروف است، و فرزندانش همیشه مدرس آن مدرسه و تا زمان ما مشهور به مدرس خاتون‌آبادی می‌باشند.

باری میرمحمد صالح در کتاب حدائق المقربین نسخه خطی راجع به راه یافتن به محضر علامه مجلسی و مدت استفاده‌اش از آن بزرگوار در شرح حال علامه مجلسی می‌نویسد: «و این حقیر کتب احادیث را در خدمت او خواندم، و در تاریخ سال هزار و هشتاد و پنج (۱۰۸۵) اجازه برای این حقیر نوشت، و همهٔ مؤلفات خود و مؤلفات سایر علما را که از مشایخ عظام خود اجازه داشت به این حقیر اجازه داد، و حقوق او بر این حقیر عظیم و نامتناهی است، و حقوق ابوّت (پدری) و تربیت و ارشاد و هدایت بر این قاصر دارد.

و در اوائل حال این قاصر حریص بودم بر تحصیل علوم عقلی و اوقات خود را صرف کتب حکمت می‌نمودم، تا آن که به وسیلهٔ حج بیت الله الحرام به خدمت او مربوط شدم، و به برکت او هدایت یافتم، و به تتبع کتب فقه و حدیث و علوم دینی مشغول شدم، و سی سال در خدمت او از فیوضات او بهره‌مند می‌گردیدم، و استجابت دعوات و کرامات از آن معدن خیرات مکرر مشاهده نموده‌ام».

میرزا حیدرعلی مجلسی متوفای ۱۲۱٤ که انساب خاندان مجلسی را در ۱۱۹٤ نوشته است، می‌نویسد: «علامه مجلسی سه دختر داشته، دو دختر از خواهر میرزا علاءالدین محمد گلستانه حسنی، یکی حلیله (همسر) علامه مغفور میرمحمد صالح»، و آقااحمد در مرآت الاحوال نوشته است: «و دو صبیهٔ آخوند مرحوم از حلیلهٔ مذکوره یکی در حبالهٔ سید علام فهّام میرمحمد صالح خاتون‌آبادی بوده»، که این بانو یعنی دختر علامهٔ مجلسی از خواهر میرزا علاءالدین محمد گلستانه مادر میرمحمد حسین خاتون‌آبادی است که هم نوهٔ علامه مجلسی است، و هم شاگرد اوست، و از او هم جداگانه در همین بخش یاد می‌کنیم.

میرمحمد صالح در اصفهان به سال ۱۰۵۸ متولد شد. شاگرد آقاحسین محقق خونساری و ملامیرزای شیروانی و پدرزن خود علامه مجلسی بوده است.

خودوی درحدائق المقربین ضمن شرح حال محقق خونساری می نویسد: «و این حقیر قریب به مدت بیست سال در خدمت او تلمذ نمودم، و حاشیه قدیم (جلال الدین دوانی) و شرح اشارات و شفا و

شرح مختصر اصول و شرح لمعه در خدمت او خواندم»، و در آغاز شرح حال ملامیرزای شیروانی می‌نویسد: «مولانا میرزای شیروانی طیب الله رمسه که استاد این قاصر است و در خدمت او فنون حکمی و فقه و بعضی از کتب حدیث خوانده‌ام»، و دیدیم که نوشته بود سی سال هم در خدمت علامهٔ مجلسی تحصیل کرده و از فیوضات او بهره‌مند بوده است.

علامه نوری در فیض القدسی که گفتیم جمعاً ۳۹ تن از شاگردان دانشمند علامهٔ مجلسی را نام برده است، نخست سید نعمت الله جزائری و پس از وی میرمحمد صالح را عنوان نموده و می‌نویسد: «دوم ـــ دانشمند علامه و محقق فهّامه سید بزرگوار میرمحمد صالح بن عبدالواسع بن محمد صالح بن امیر اسماعیل ... [1] خاتون‌آبادی، داماد و شوهر دختر علامهٔ مجلسی است، و دارای تألیفات عالی می‌باشد، مانند شرح من لایحضره الفقیه، شرح استبصار، الذریعه، روادع النفوس، الحدیقة، حدائق المقربین، الانوار المشرقه، تقویم المؤمنین، حدائق الجنان، رسالة تفسیر الحمد، تفسیر سورهٔ التوحید، الرسالة الهلالیه، رسالة التهلیل آخر الاقامه، رسالة مسئلة خلف، رسالة اثبات العصمه، رسالة اسرار الصلاة، و کتابی جامع در عقاید که ناتمام است، و کتاب المزار، متوفی به سال ۱۱۱٦»[2].

محدث قمی شاگرد علامه نوری نوشته استاد را به اختصار با زیادتی بدین گونه آورده است. «محمد صالح بن عبدالواسع الحسینی، سید اجل عالم علامه و محقق فهامه ذوالفیض القدسی، تلمیذ و داماد علامهٔ مجلسی (ره) است، و از برای اوست تصنیفات نافعه مثل شرح فقیه و استبصار، و ذریعة النجاح در اعمال سنه، و روادع النفوس در اخلاق، و حدیقهٔ سلیمانیه، و حدائق المقربین، و انوار مشرقه، و تقویم المؤمنین، و حدائق الحساب و تفسیر حمد و توحید، و رسائلی در اثبات عصمت و در عقاید و در اسرار نماز، و کتابی در مزار و غیرذلک.

گویند که چون از علامه مجلسی خواستند که زادالمعاد راتصنیف نماید فرمود: «دراین باب رجوع کنید به کتاب میرمحمد صالح یعنی ذریعة النجاح که کفایت می‌کند شما را از این مقصود. احوال پسر او میرمحمد حسین و پسر پسر او میرعبدالباقی نگاشته شد، وفات کرد در سنهٔ ۱۱۱٦.»[3]

تعجب است که مؤلف روضات الجنات این دانشمند بزرگ اصفهان و شاگرد برازندهٔ علامهٔ مجلسی و داماد او بلکه وارث مناصب و آثار او را در روضات الجنات عنوان نکرده است، که نخست

۱. نسبش را با ۲۳ واسطه از پدرش تا امام زین العابدین علیه السلام می‌رساند که از میرزا اسماعیل عیناً از نسب میرعبدالحسین خاتون‌آبادی در وقایع السنین ص ۵۰۹ آمده است.

۲. فیض القدسی ص ۸۷. تاریخ صحیح فوت او ۱۱۲٦ است.

۳. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۵٤٦.

از شاگردان ملامیرزا شیروانی بوده و بعد از وفات او حاضر درس پدر زنش ملامحمد باقر مجلسی گردیده و مورد تکریم و احترامات وی بوده، و بعد از وفات مجلسی امامت جمعه و ریاست علمیه دینیه با آن همه کثرت اعیان و افاضل علما که در اصفهان بوده‌اند بدو منتهی و صاحب تصنیفات فاخرهٔ بسیار می‌باشد: ۱ — اثبات عصمت ائمه علیهم السلام، ۲ — احوال الملائکه که کتابی است بزرگ، ۳ — اسرار الصلوة، ٤ — اسماء من استبصر من العلماء، ۵ — اصول العقائد، ٦ — الانوار المشرقه، ۷ — الایمان و الکفر، تحقیق معنی الایمان والکفر، ۸ — تکمله مرآت العقول (علامه مجلسی)[1] و امیر محمد صالح در سال ۱۱۱٦ یا ۱۱۲٦ﻫ .ق در پنجاه و هشت یا شصت و هشت سالگی بدرود جهان گفت.»[2]

حجة‌الاسلام آقای سید محمد علی روضاتی دانشمند کتابشناس معاصر در «فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان» به مناسبت یکی از تألیفاتش «آداب سنیه» می‌نویسند: «میرمحمد صالح حسینی خاتون‌آبادی، این کتاب را پیرامون مسائل مربوط به بردگان (غلامان — کنیزان) طی سه مقاله نوشته، در بارهٔ هر یک از مطالب با استناد به روایات مذهبی، گسترده سخن گفته است.

نویسنده از بزرگان دانشمندان زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی و از خاندان معروف سادات خاتون‌آبادی اصفهان بوده که اعقابشان هنوز درین ولایت معنون ومشهورند.

وی ابتدا شاگرد ملامیرزای شیروانی دانشمند محقق بوده و پس از فوت او در زمرهٔ شاگردان مبرّز پدر زن خود ملامحمد باقر علامهٔ مجلسی درآمده، و پس از درگذشت علامه مجلسی ریاست حوزهٔ علمی اصفهان و منصب امامت جمعه بدو مفوض گردیده عمری به عزت تمام بسر برد، و در سال ۱۱۲٦ بدرود زندگانی گفت.

میرمحمد صالح را بیش از بیست جلد تألیف نفیس است که اسامی آنها ضمن شرح حال مجمل او در ریحانة الأدب ۱: ۳٦۵ مذکور و از جملهٔ آنها حدائق المقربین معروف مشهور است. و از جمله، همین کتاب آداب سنیه می‌باشد که در موضوع خود کم‌نظیر، و با این که تألیف مبسوط مفصلی است مورد کمال تعجب است که هیچ یک از کتب تراجم و فهارس نام آن را نبرده‌اند... تاریخ ختم آن کتاب ۱۱۲۰ است.»[3]

۱. بقیه تألیفات را قبلاً به نقل از محدث نوری با اندکی تفاوت در نام نقل کردیم.

۲. ریحانة الأدب، ج ۱ ص ۳٦٦.

۳. فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان ص ۷۲، پیشتر توضیح دادیم که میرمحمد صالح خواهرزادهٔ علامه مجلسی نبوده، و این اشتباه از مؤلف ریحانة الأدب و علامه تهرانی ناشی شده است.

آقای روضاتی که نسخه نفیس حدائق المقربین را در اختیار دارند، در همین کتاب آن را مورد بحث قرار داده و می‌نویسند: حدائق المقربین در احوال ملائکه و انبیا و ائمه اطهار و بعضی دیگر از طبقات ممتاز و بیان تفضیل بعضی بر بعضی دیگر است.

در حدیقهٔ پنجم احوال گروهی از صحابهٔ بزرگوار و یاران ائمه اطهار علیهم السلام و سی نفر از علماء نامدار شیعه که نخستین آنها شیخ کلینی صاحب کافی و آخرین علامهٔ مجلسی ــ قدس سرّهما ــ باشند، ذکر نموده، و از این بابت کتاب مورد استفادهٔ کسانی که در تراجم دانشمندان تألیف دارند نیز بوده، و با این وصف نسخ آن کمیابست و تنها نسخهٔ دیگری به نظر نگارنده رسیده که آنهم چندان قابل اعتماد نیست، نسخه ثالثی نیز مسموع گردید که در اصفهان وجود دارد.

مؤلف الذریعه ٦: ٢٨٩ کتاب را عنوان نموده لکن نسخه‌یی از آن نشان نداده و فرموده است که صاحب روضات الجنات و حاجی نوری در الفیض القدسی از آن نقل کرده‌اند.

صاحب روضات مستقیماً از این کتاب استفاده و نقل کرده است، لکن حاجی نوری به آن دسترسی نیافته، و حتی در الفیض القدسی: ٣٣ و چند جای دیگر، که به توسط روضات از این کتاب نقل نموده اشتباهاً مؤلف آن را میرمحمد حسین خاتون‌آبادی (فرزند میرمحمد صالح) معرفی کرده‌اند، اما در مستدرک ٣: ٣٨٦ استدراک این اشتباه شده است...»[1]

آقای روضاتی ذریعة النجاح تألیف دیگر میرمحمد صالح را هم که مانند دو کتاب دیگر یاد شدهٔ وی خطی است عنوان کرده و می‌نویسند: «میرمحمد صالح خاتون‌آبادی مؤلف حدائق المقربین، این کتاب را در باب اعمال و ادعیه معتبرهٔ سال و پاره‌ای از زیارات و فضائل هریک از ماهها و آداب شرعیهٔ آنها تألیف نموده و هریک را بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه مرتب کرده است.

صاحب روضات الجنات در ذیل ترجمه میرمحمد حسین خاتون‌آبادی فرزند دانشمند مؤلف که ترجمه او را آورده و آثارش را برشمرده است فرماید: منقولست که وقتی مردم از علامهٔ مجلسی خواهش تألیف زادالمعاد نمودند فرمود به ذریعة النجاح عمل کنید که شما را کفایت است».

تاریخ تألیف این کتاب معلوم نیست، لکن مقدمه را به نام شاه سلیمان صفوی متوفی ١١٠٥ مصدر نموده و هم تاریخ کتابت نسخه ما که ١١٠١ است می‌رساند که لااقل هفت سال قبل از زادالمعاد تألیف شده است. زادالمعاد در زمان شاه سلطان حسین به سال ١١٠٧ تألیف

١. مأخذ سابق، ص ٨١.

شده است.

آغاز بسم ا... ذریعه نجاح سرگشتگان گرداب عصیان، حمد و ثنای مجیب الدعواتی است که به بادبانی دست دعا پیشه در هر نفس صدهزار کشتی تنی را از چهار موجهٔ بحر معصیت به ساحل نجات کشانیده... و بعد، بر رأی طالبان منهج رشاد و سالکان مسلک سداد مستور و مخفی نماند که باعث بر ایجاد بنی نوع انسان... بر وفق طغرای غرّای «وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» مداومت بر طاعات و اشتغال به عبادات است، و چون اکثر کتبی که علمای کبار رضوان الله علیهم درین باب تألیف نموده اند به لغت عربی است و اکثر خلق را از آن بهرهٔ کاملی و حظّ شاملی نیست، و بعضی از اعمال که از طریق مخالفین منقول شده و ادعیه ای که خود تألیف نموده اند نیز در آن کتب مسطور گردید، و با وجود اعمال معتبره و ادعیه مأثوره احتیاج به آنها نمی‌شود، بنابراین این غریق بحر معاصی ابن عبدالواسع: محمد صالح الحسینی عفی الله عنهما ــ خواست که کتابی در این باب تألیف نماید تا اکثر شیعیان این بلاد ازین رساله بهره‌مند گردند، و اطلاع بر فضائل آن اعمال موجب مزید رغبات ایشان گردد، و در هر مقامی بعضی از فوائد و مسائلی را که مناسب باشد ایراد نماید تا نفعش عظیم‌تر باشد و عمل کنندهٔ به این کتاب از رجوع به کتب دیگر مستغنی باشد».[1]

میرمحمد صالح پس از فوت علامه مجلسی در ۱۱۱۰ امام جمعه بوده، و در سال ۱۱۱۵ که شیخ جعفر قاضی شیخ الاسلام بعد از علامه مجلسی وفات می‌کند، به منصب شیخ الاسلامی نیز نائل می‌گردد.

در ملحقات وقایع السنین می‌نویسد: «و میرمحمد صالح در سن پنجاه و هشت سال داشت و از جماعتی که در این عرضه بودند الیق بود به این منصب و طالب علمتر بود از باقی»[2] آنهم با بودن دانشمندان بزرگی همچون آقاجمال خونساری و فاضل هندی و دیگران.

دیدیم که محدث نوری در فیض القدسی و محدث قمی نیز وفات او را سال ۱۱۱۶، و ریحانة الادب ۱۱۱۶ یا ۱۱۲۰ دانسته بود. تاریخ ختم کتاب آداب السنیه نیز ۱۱۲۰ است، در ملحقات وقایع السنین هم از وی در سال ۱۱۲۶ نام می‌برد. پس تاریخ درست همان سال ۱۱۲۶ است که آقای روضاتی نوشته اند و با قرائن دیگر هم وفق می‌دهد. سال ۱۱۱۶ تاریخ فوت میراسماعیل خاتون‌آبادی پسر عموی اوست که با وی اشتباه شده است.

این که محدث قمی و صاحب روضات گفته اند مجلسی در پیشنهاد تألیف زادالمعاد مردم

۱. مأخذ سابق ص ۸۷.

۲. وقایع السنین ص ۵۵۵.

را به ذریعة النجاح وی ارجاع داده است منافات ندارد که او بعدها در سال ۱۱۰۷ تصمیم گرفته و آن کتاب را پرداخته باشد.

آقای سیدمحمد علی روضاتی منکر این هست که: «چون از علامه خواستند که زادالمعاد را تصنیف نماید فرمود در این باب رجوع کنید به کتاب میرمحمد صالح یعنی ذریعة النجاح». زیرا تألیف زادالمعاد سال ۱۱۰۷ است، و تاریخ کتابت ذریعة النجاح ۱۱۰۰ و نسخه دیگر ۱۱۰۱ است.

ولی همان‌طور که گفتم این دو با هم منافات ندارد. زیرا قبلاً چنین گفته ولی بعدها تصمیم گرفته خود نیز کتابی جامع در ادعیه تألیف کند.

هم مؤلف ریحانة الادب و هم آقای روضاتی فراموش کرده‌اند که میرمحمد صالح را از شاگردان آقاحسین خونساری بدانند، با این که آقای روضاتی حدائق المقربین را در اختیار داشته و خاتون‌آبادی نوشته است که ۳۰ سال شاگرد آقاحسین بوده است.

ملا ابوالحسن شریف عاملی

علامه نوری در فیض القدسی از وی به عنوان ششمین شاگرد دانشمند علامهٔ مجلسی نام برده و او را دانشمند فاضل کامل مدقق علامه، افقه المحدثین و اکمل الربانیین الشریف العدل دانسته است، و می‌گوید وی جد مادری صاحب جواهر است. صاحب جواهر در مسئله استنابه در استخاره نوشته است: «قال جدی العلامة ملا ابوالحسن»،و در شرح مسئله اولی از مسائل احکام رضاع می‌گوید «جدی الفاضل المتبحر الآخوند ملاابوالحسن الشریف فی رسالته الرضاعیه»[1]

دانشمند بزرگ سید عبدالله جزائری از وی به عنوان: «شریف ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی اصفهانی ساکن نجف اشرف» نام برده است.[2]

فقیه نامی شیخ یوسف بحرانی می‌نویسد: «شریف ابوالحسن بن محمد طاهر نباطی عاملی که در نجف می‌زیست و همانجا نیز بدرود حیات گفت، از ملامحمد باقر مجلسی و شیخ حر عاملی و دیگران روایت می‌کند. ابوالحسن دانشمندی محقق مدقق ثقهٔ صالح عادل بود. پدرم در سال ۱۱۱۵ وقتی به زیارت نجف اشرف مشرف شد، با وی ملاقات کرده، و او هم با پدر و پسرش و جمعی از دوستانش بود. پدرش در همان سال وفات یافت و در کاظمین

۱. فیض القدسی، ص ۸۶.
۲. اجازه کبیره، ص ۴۵.

علیهما السلام مدفون شد.

پدرم با ملاابوالحسن در آن ملاقات مسائلی را مورد بحث قرار دادند. کتاب فوائد الغرویه از اوست، من جز قسمت اصول فقه آن را ندیده‌ام. در آغاز این بخش نوشته است: مقصد دوم از فوائد غرویه در مباحثی متعلق به اصول فقه است. این کتاب دلیل بر مقام والای او در علوم معقول و منقول وتوانائی وی در اصول و فروع است. کتاب در سال ۱۱۱۲ به اتمام رسیده است و رساله‌ای در رضاع که در آن قول به تنزیل را برگزیده، و در این باب محقق داماد بر وی تقدم دارد، و ما هم ردی بر آن داریم. و کتاب شرح کفایه سبزواری تا قسمتی از اول کتاب متاجر، و شرح مفاتیح (فیض کاشانی) به نام شریعة الشیعه و دلائل الشریعه در ۱۱۲۹ از آن فراغت یافته است. این کتاب نیز گواه بر فضل و تحقیق اوست که بر مدار اخبار می‌گردد.»[1]

مؤلف روضات الجنات می‌نویسد: «وی از اعاظم فقهای متأخر و مفاخر بزرگان متبحر بود. سالها در ایران به سر برد، سپس به نجف اشرف رفت. ولادتش در اصفهان بود، زیرا پدرش ملامحمد طاهر مدتی را در آنجا اقامت داشت، و با خواهر میرمحمد صالح خاتون‌آبادی داماد علامه مجلسی ازدواج کرد. وقتی ملاابوالحسن به نجف آمد شیخ باقر نجفی دختر او را به همسری گرفت که مادر شیخ محمدحسن صاحب جواهر باشد. این که او را شریف می گویند هم به خاطر انتسابش به مادرش هست که علویه و دختر میرعبدالواسع خاتون‌آبادی بوده است.

او از دائی خود میرمحمد صالح خاتون‌آبادی و ملامحسن فیض کاشانی و سیدنعمت الله جزائری و شیخ عبدالحمید بن محمد توانی (بورانی) روایت می‌کند، ولی بیشتر روایات او که در اجازات هست منتهی می‌شود به استاد اعظم و افخم او علامهٔ مجلسی و شیخ افقه شیخ حر عاملی و نیز سید محمد بن حیدر عاملی و شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ بهاءالدین محمد فتونی از وی با اجازه روایت می‌کنند. مشکات الانوار در تفسیر قرآن از اوست. آنگاه پس از نقل گفتار صاحب حدائق در لؤلؤة البحرین می‌نویسد: در مواردی از کتاب امل الآمل استفاده می‌شود که بیت بنی موسی بن علی نباطی عاملی خاندانی بزرگ از اهل فقه و ادب و حدیث است و بیشتر رجال آنها یا در اصفهان و یا در نجف اشرف سکونت دارند.»[2]

متأسّفانه صاحب روضات ترجمه مستقلی برای این مرد بزرگ قرار نداده و این قسمت را در ضمن ترجمه میرزا محمد اخباری آورده است.

او در ذیل شرح حال شیخ محمد حسن صاحب جواهر هم از وی یاد کرده و می‌نویسد:

۱. لؤلؤتی البحرین، ص ۱۰۷.

۲. روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۴۲.

«صاحب جواهر در ضمن گفتارش بارها خود را به مجلسیها منتسب می‌دارد، شاید به خاطر انتسابش به ابوالحسن شریف عاملی باشد که منتسب به مجلسیهاست، چنانکه خواهیم دید.»[1] که منظور ازدواج وی با خواهر میرمحمد صالح خاتون‌آبادی داماد علامه مجلسی است.

علامهٔ محقق سید حسن صدر کاظمی در تکمله امل الآمل از وی که از علمای جبل عامل است یاد کرده و می‌نویسد: «از اجازات بعضی از استادانش استفاده می‌شود که پدرانش علما و فقهای بزرگ بوده‌اند، مانند اجازهٔ شیخ محمد حسین بن حسن میسی و اجازهٔ شیخ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی، و اجازهٔ شیخ عبدالواحد بن محمد بن احمد بورانی. علامه نوری در ترجمه او گفته است: «او در اواخر دهه چهارم هزار و صد وفات یافت از همهٔ دانشمندان زمان خود برتر بود. تفسیر مرآت الانوار تا اواسط سورهٔ بقره از اوست که مبسوط نوشته است، و آن کتاب مقدمه‌ای دارد در یک جلد بزرگ نزدیک به بیست هزار بیت، من مانند آن را سراغ ندارم. و کتاب ضیاء العالمین در امامت که نزدیک شصت هزار بیت است. آمنه دختر فاطمه دختر ملاابوالحسن مادر شیخ باقر نجفی پدر صاحب جواهر است. او از علامه مجلسی روایت می‌کند.»[2]

سیدعبدالله جزائری از پسر دانشمند وی بدین گونه نام می‌برد: «ملاابوطالب بن شریف ابوالحسن غروی، دانشمندی فاضل و محقق متتبع در نهایت هوش و حسن ادراک، و پارسای متعبد، و در عقلیات و شرعیات احاطه کامل داشت. از پدرش و غیر او از فضلای عراق روایت می‌کرد.

بعد از وفات پدرش به نزد ما آمد و چند روزی ماند. در بسیاری از مسائل علمی مباحثه کردیم، و فوائد بزرگی به من رسانید، سپس به سوی شهرهای دیگر ایران رفت، تا این که وفات یافت.»[3]

شیخ ابوالحسن شریف در اصفهان به سال ۱۰۷۰ متولد شد، و چون در محلهٔ درب امام ساکن بودند لذا به امامی هم شهرت داشتند. دو اجازهٔ علامه مجلسی به او در تاریخ ماه شعبان ۱۰۹۶ و ربیع الاول ۱۱۰۷ بوده است. بسیاری از علما هم از وی اجازه گرفته‌اند، از جمله پسرش ملاابوطالب فتونی و شیخ احمد بن اسماعیل جزائری و سید نصرالله مدرس حائری و شیخ عبدالله بن کرم الله حویزی. از تألیفات دیگر او حقیقة مذهب الامامیه، تنزیه القمیین، شرح صحیفه سجادیه،

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۰۶.
۲. تکمله امل الآمل، ص ٤٤٢، و مستدرک وسائل ج ۳، ص ۳۸۵.
۳. اجازهٔ کبیره، ص ١٢٤.

فوائد المکیة، و نصائح الملوک است. در سال ۱۱۳۸ یا ۱۱۳۹ در نجف اشرف وفات یافت.»[۱]

محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی می‌نویسد:

«مقدمات تفسیرش قریب بیست هزار بیت است، و کتابی است نافع و پرفائده در طهران طبع کرده‌اند، و آن را به مقدمه تفسیر برهان شهرت داده‌اند، و در پشت آن کتاب شریف نوشته‌اند که: این مقدمه در مرآت الانوار تصنیف شیخ اجل و نحریر انبل عالم علاّمه و فاضل فهّامه شیخ عبداللطیف کازرونی است مولداً و نجفی مسکناً»، و ظاهراً منشأ این اشتباه آن باشد که شیخ مذکور بعد از خطبه کتاب فرموده: «وبعد فیقول العبد الضعیف الراجی لطف ربه اللطیف، خادم کتاب الله الشریف. الخ».

پس کاتب عامی گمان کرده است که مؤلف کتاب شریف اسمش عبداللطیف است، و لکن نمی‌دانم که نسبت او را به کازرون از کجا درآورده!

والدهٔ جلیله‌اش خواهر سید جلیل امیرمحمد صالح خاتون‌آبادی داماد مجلسی است، و از این جهت که والده‌اش علویه است از خود تعبیر به شریف فرماید. و نسبت صاحب جواهر به این جناب بدین نحو است: محمد حسن بن الشیخ باقر بن آمنه بنت المرحومة فاطمه بنت المولی ابی الحسن الشریف رضوان الله علیهم.»[۲]

دیدیم که مؤلف روضات الجنات شیخ باقر نجفی پدر صاحب جواهر را داماد ملاابوالحسن شریف دانسته بود، حال آن که به گفته سید صدر در تکمله امل الآمل شیخ باقر دخترزاده ملاابوالحسن بوده است، و صاحب جواهر با دو واسطه نوهٔ دختری اوست.

دیگر این که نباطی از القاب انتسابی او اشاره به شهر نبطیه واقع در جنوب لبنان است که از مراکز مهم شیعه بوده و هست، عامرها الله تعالی.

دیگر این که «شریف» بودن او به واسطه کسب شرافت از علویه بزرگوار مادر ارجمندش می‌باشد که خود را شریف دانسته، و در حقیقت کسب تأنیث کرده است!

دیگر این که او و خانواده‌اش هر چند جبل عاملی و لبنانی بوده‌اند ولی در اصفهان سکونت داشته‌اند. مادرش ایرانی بوده و شاید افرادی دیگر از زنان وابسته به آنها. تحصیلات او هم در ایران بوده سپس به نجف اشرف رفته و سکونت اختیار کرده است. در آنجا جد صاحب جواهر با نوهٔ او ازدواج نموده و خاندان صاحب جواهر که خود نیز عرب و نجفی بوده‌اند با این بیت اصیل عربی پیوند پیدا می‌کنند.

۱. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۲، الکواکب المنتشره، به نقل تلامذة العلامة المجلسی ص ۱۲.

۲. فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۴۵۵.

حاج محمد اردبیلی

حاج محمد بن علی اردبیلی از علما و فقهای مقیم نجف اشرف و کربلای معلی در نیمه دوم سدهٔ یازدهم هجری است. تاریخ تولد و وفاتش روشن نیست و نیز از تطور زندگانیش اطلاع نداریم. به گفته مرحوم آیت الله بروجردی، آقارضی قزوینی در پشت نسخه جامع الرواة او که نزد وی بوده است تصریح نموده که وی مقیم مشهدین شریفین غری و حائر حسینی بوده است. حاج محمد اردبیلی در مدت بیست و پنج سال سرگرم تدوین و تألیف کتاب گرانقدرش جامع الرواة بوده است. او در اواخر سده یازدهم به اصفهان می‌آید، و این در اوج ایام شهرت و اقتدار علامه مجلسی بوده است.

او در این سفر از محضر علامه مجلسی و شیخ جعفرقاضی و ملامحمد علی استرابادی استفاده نمود و از اینان در کتابش جامع الرواة به نیکی و بعنوان استادانش یاد کرده است[1]. از این که وفات استادش ملامحمد علی استرابادی در ۱۰۹۴ بوده است، استفاده می‌شود که وی در حدود سال ۱۰۹۰ یا اندکی بعد از آن در اصفهان بوده، و در سال ۱۱۰۱ در کربلا درگذشته است که می‌رساند سپس به کربلا بازگشته و در آنجا به جهان باقی شتافته است.

او کتاب جامع الرواة را در شب ۱۹ ربیع الاول سال ۱۱۰۰ به انجام رسانده چنانکه در آخر کتاب نوشته است.

بنابر این او در مدت حدود ده سال از محضر پرفیض علامه مجلسی و دیگر اساتید یاد شده بهره گرفته است. او در سال ۱۰۹۸ اجازهٔ نسبتاً مفصلی از علامه مجلسی گرفته و آن را در آخر جامع الرواة آورده و در آغاز آن نوشته است: «هنگامی که اجازه خواستم از استاد بزرگوار اعظم اقدم خود، پیشوای محدثین شیخ الاسلام والمسلمین، خاتم المجتهدین مولانا و مولی الانام محمد باقر بن محمد تقی ملقب به مجلسی، با خط شریف خود این اجازه را برای ما نوشت...»

علامه مجلسی در این اجازه حاج محمد اردبیلی شاگرد دانشمندش را بدین گونه یاد کرده است: «بر من قرائت کرد و از من شنیده است مولای فاضل کامل صالح فالح تقی نقی متوقد پاکدل اندیشمند مولانا حاجی محمد اردبیلی بسیاری از علوم دینی و معارف یقینی بخصوص کتب اخبار رسیده از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را...»[2]

استاد علامه کتابشناس و عالم شناس بزرگ فقید شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه که

۱. نگاه کنید به جامع الرواة، ج ۲ ص ۷۸ و ۱۵۲، وج ۱ ص ۱۵۳.

۲. جامع الرواة، ج ۲ ص ۵۴۹.

فهرست کتب علمای شیعه است در عنوان جامع‌الرواة می‌نویسد: «او مدتی را در اصفهان بوده و از شاگردان علامه مجلسی به شمار می‌رفته است. من تاریخ ولادت و وفات او را به دست نیاوردم، ولی از اجازهٔ علامه مجلسی به وی آشکار است که وی در سال صدور آن (۱۰۹۸) تقریباً چهل ساله بوده است. کتاب وی جامع‌الرواة مجلدی بزرگ نزدیک پنجاه هزار بیت است و در دیباچه آن می‌نویسد: ممکن است کتاب مشتمل بر قریب دوازده هزار یا بیشتر اخباری باشد که بر حسب مشهور بین علماء ما رضوان الله علیهم مجهول یا ضعیف یا مرسله معلومة الحال یا صحیح باشد.

بالجمله او قهرمان این میدان (یعنی حدیث شناسی) است، چنانکه استاد ما در خاتمه مستدرک گفته است. کتابش (جامع الرواة) بی نظیر است و در این کار بر همگان پیشی گرفته است.

وقتی آن را به اتمام رسانید، علمای عصر آن را به خوبی تلقی به قبول کردند. شاه سلیمان صفوی دستور داد آن را پاکنویس کنند. چون خواستند استنساخ نمایند، مؤلف جمعی از بزرگان علماء عصر را در حجره‌اش در مدرسهٔ مبارکیه جمع کرد و هر یک با خط خود قدری از خطبه کتاب را بعنوان تقدیر از کار وی نوشتند.

نخست علامه مجلسی با خط خود نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم»، سپس محقق آقاجمال خونساری نوشت «الحمدلله» آنگاه سید میرزا علاءالدین گلستانه نوشت «الذی» پس از آن سید میرزا محمد رحیم عقیلی نوشت «زیّن قلوبنا» و از آن پس شیخ جعفر قاضی نوشت «بمعرفة الثقات»، آنگاه آقا رضی الدین محمد برادر آقاجمال خونساری نوشت: «والعدول»، سپس ملامحمد سراب تنکابنی نوشت «والاثبات والاعیان» و پس از آن سایر فضلا کلمه کلمه تا آخر دو سطر اول خطبه را نوشتند که اینهاست: «والاصحاء من الرجال، و جنبّ صدورنا عن طریقة اهواء الضعفاء والقاسطین والاشرار والاخساء منهم و الجهال». آنگاه کاتب که خود را مرتضی بن محمد یوسف افشار نامیده نسخه را از روی نسخه خط مؤلف در سال ۱۱۰۰ به پایان رسانده است.

علامه مجلسی با خط خود در پشت نسخه پاکنویس شده مزبور نوشته است که این نسخه در سال ۱۱۰۰ وقف شده است.

این نسخه را سید متتبع ماهر گردآورنده کتب حاج آقامیرزا اصفهانی از اصفهان به نجف اشرف آورد و در کتابخانه او بود تا این که در سال ۱۳۱۱ هـ ق وفات یافت، و بعد از آن منتقل شد به کتابخانهٔ استاد ما علامه نوری و پس از وی منتقل شد به کتابخانه استاد دیگر ما

شیخ الشریعه اصفهانی، و پس از او هم منتقل شد به کتابخانه استاد سید حسن صدر که تاکنون در آنجاست. از روی این نسخه، نسخ متعددی استنتاخ شد.

این کتاب را سید حسین قزوینی تلخیص کرده و آن را فصل سوم از مقدمات کتابش معارج الاحکام قرار داده است، چنانکه استاد ما در فیض القدسی یادآور شده، و فاضل مامقانی بسیاری از مطالب آن را با نهایت شتاب در رجالش (تنقیح المقال) درج نموده است».

علامه تهرانی در پاورقی می‌نویسند. «مؤلف کتاب (حاج محمد اردبیلی) در حاشیه نسخه یاد شده (وقفی شاه سلیمان) تفصیل دعوت علماء و تعیین خصوصیات خطوط آنهاراهمراه با تقدیر و تشکر از آنها نوشته است.

اما نسخه اصلی که به خط مؤلف بوده در تهران در کتابخانه سید محمد مشکات بیرجندی استاد دانشگاه تهران موجود است که تاریخ آن ۱۴۱۹ــ ۱۱۰۰ است، چنانکه بخط خود برای ما در همین نزدیکیها نوشته است.»[1]

اردبیلی کتاب جامع الرواة در تراجم روات و تمییز مشترکات را به ترتیب اسامی راویان و اسامی پدران آنها به ترتیب حروف نوشته و بعد از حرف یاء کنیه ها را نیز با القاب راویان به همان ترتیب آورده است، آنگاه خاتمه ای مشتمل بر ده فائد رجالی به آن افزوده است. در پایان فائده هشتم منتخب کتاب دیگرش موسوم به صحیح الاسانید را نیز به آن پیوسته است.

او کتاب جامع‌الرواة را مانند شرحی بر رجال وسیط میرزا احمد استرابادی قرار داده که به نام تلخیص المقال است، و در آن تمام تراجم تلخیص حتی خطبه آن را آورده است. در هر ترجمه ای هم ابتداء به شخصی کرده که در آن کتاب است و رمز آن را (مح) قرار داده، آنگاه آنچه را در رجال تفرشی و غیر او از سایر کتب رجالی است. در خاتمه آن هم عیناً همان فوائدی را آورده که در تلخیص المقال و رجال تفرشی است. در این کتاب، اردبیلی تراجم رجال و مشترکات آنها را به تفصیل آورده که با مراجعات خود در کتب حدیث به آنها دست یافته و در مدت بیست سال به آن اشتغال داشته است.[2]

جامع الرواة همچنان خطی مانده بود تا این که مرحوم آیت الله بروجردی نسخه خط مؤلف را که تعلق به مرحوم سید محمد مشکات داشت و او آن را با تمامی کتب کتابخانه اش به کتابخانه دانشگاه تهران اهداء کرده بود، خواستند تا بر اساس آن دستور دهند کتاب چاپ شود. رئیس وقت دانشگاه به آن مرجع فقید کتباً اطلاع می‌دهد که چون بیرون دادن کتب کتابخانه

۱. الذریعة، ج ۵، ص ۵٤.

۲. الذریعة، ج ۵ ص ۵۵.

ممنوع بود، جلسه‌ای تشکیل دادیم و به اتفاق آراء این نسخه را برای شما فرستادیم، و کتاب با تطبیق با نسخ دیگری به امر آن مرحوم و هزینه مرحوم حاج محمد حسین کوشانپور در سال ۱۳۳۱ شمسی در تهران در دو جلد چاپ و منتشر شد.

مرحوم آیت الله بروجردی طی مقدمه‌ای مفصل با املاء ایشان و کتابت فرزند بزرگشان مرحوم سید محمد. حسن طباطبائی راجع به کتاب و مؤلف آن و نکاتی از فوائد رجالی در هشت صفحه نکات مهمی را یادآور شده‌اند که از جمله اینهاست:

«مابه‌تاریخ ولادت و محل اقامت مؤلف دست نیافتیم، و این قدر می‌دانیم که وی از علمای نیمه دوم قرن یازدهم هجری است، و نزد دائی ما علامه مجلسی و عالم جلیل شیخ جعفر کمره‌ای قدس سرهما درس خوانده است، چنانکه خود در ترجمه آن دو تصریح نموده[1] و در حرف میم «محمد باقر» و حرف جیم «جعفر بن عبدالله» ترجمه آنها را آورده است. همچنین ما از کسی که از وی روایت نموده یا نزد او درس خوانده است نیز اطلاع نداریم، و نه هم از استادی دیگر غیر از علامه مجلسی و شیخ جعفر قاضی.[2]

این که در بعضی از عبارات است که وی نزد مقصودعلی جد مجلسی درس خوانده به عللی جداً بعید است شاید این اشتباه از عبارت او در ترجمه علامه مجلسی ناشی شده باشد که آنهم بعید است، ولی شتاب در تصنیف هر دوری را نزدیک می‌گرداند!

در شهر قم نسخه‌ای از کتاب جامع الرواة هست که قسمتی از آن را آقارضی قزوینی که معاصر مؤلف بوده است نوشته، و بقیه را دیگری استنساخ نموده است، و نسخه را از روی خط مصنف قدس سره در سال ۱۲۰۵ نگاشته است، و این نسخه به منزله روایت کتاب از مصنف می‌باشد. در پشت آن نسخه نکاتی را به نقل از مصنف نوشته است که خالی از فائده نیست، از جمله این که: از وی شنیدم که می‌گفت آن را در مدت ۲۵ سال تصنیف کرده‌ام.

آقارضی قزوینی از جمله در پشت آن کتاب نوشته است: «جامع این کتاب قدس سره در ماه ذی‌القعدة الحرام سال ۱۱۰۱ در کربلا وفات یافت». بنابراین مدت زنده بودن وی بعد از مراجعت از اصفهان به کربلا خیلی کم بوده است.

او اضافه بر تراجمی که در تلخیص المقال بوده، تراجم مذکور در فهرست شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن حسن[3] بن حسین بن علی بن حسین بن موسی بن

۱. و در ترجمه ملامحمد علی استرابادی نیز هم! چنانکه ما یادآور شدیم.

۲. وملا محمد علی استرابادی.

۳. نسب شیخ منتجب الدین بدین گونه است که ما نوشتیم نه آنچه مؤلف جامع الرواة و بعضی دیگر نوشته‌اند: علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین ←

بابویه قمی متولد سال ٥٠٤ و متوفی بسال ٥٨٥[1] را نیز بر آن افزوده است، ولی علت این زیادت برای من روشن نیست. زیرا هیچ یک از آنان در اسانید کتب اربعه قرار ندارند، و ذکر آنها هم در تصحیح و اعتبار آن اسانید هیچگونه مدخلیتی ندارد. بنابراین بعضی از تراجم این کتاب عیناً همان است که در تلخیص المقال آمده است، و بعضی هم حکم شرح آن را دارد، و بعضی دیگر استدراکی است بر آن، و بعضی نیز زاید بر آن است آنهم بدون موجبی.

و اما رساله ای که آن را تصحیح الاسانید نامیده است و مختصر آن را در آخر جامع الرواة قرار داده است، بعنوان استدراک آنچه از قلم علامه (حلی) و سیدین استرابادی وتفرشی افتاده تألیف نموده است...».

میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی
مؤلف ریاض العلماء

میرزا عبدالله تبریزی که به واسطه اقامت زیاد در اصفهان جهت تحصیل نزد علامه مجلسی و دیگر علمای بزرگ آن شهر به اصفهانی نیز شهرت دارد و افندی هم خوانده می شود، شاید بعد از سید نعمت الله جزائری نامی ترین شاگرد علامه مجلسی است، بلکه باید گفت به خاطر کتاب گرانقدرش ریاض العلما و تکرار نام علامه مجلسی به عنوان «استاد استناد» از دیگران مشهورتر است.

علامهٔ عالم شناس، و کتابشناس نامی حاج میرزا حسین نوری در فیض القدسی پس از حاج محمد اردبیلی از وی به عنوان پنجمین شاگرد علامه مجلسی نام برده و می‌نویسد: «دانشمند متبحر نقّاد پرمایهٔ خبیر بصیر که در آگاهی از احوال علما و مؤلفات آنها نظیر ندارد، میرزا عبدالله بن عالم جلیل عبدالله بن عیسی بن محمد صالح جیرانی[2] تبریزی اصفهانی مشهور به افندی. زیرا وقتی او به حج بیت الله رفت میان او و شریف مکه منافرتی پدید آمد. او هم به قسطنطنیه رفت و چندان با سلطان عثمانی ارتباط گرفت تا این که سلطان شریف مکه را عزل و دیگری را به جای او منصوب نمود، و از آن روز مشهور به افندی شد.

او مؤلف کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء مشتمل بر ترجمه علماء عامه و خاصه

←

بن علی بن حسین، (منه).

۱. وفات شیخ منتجب الدین بعد از سال ٦٠٠ یا حداقل بعد از ٥٨٥ بوده است، نگاه کنید به شرح حال او در جلد چهارم مفاخر اسلام.

۲. جیران نام محله آنها در تبریز بوده است.

(بل خاصه و عامه) در ده جلد است. ما بر پنج جلد آن دست یافتیم که همه به خط شریف اوست، و پاکنویس نشده است. نسخه بسیار مغشوش است، به‌طوری که ما در پاکنویس آن به زحمت افتادیم، و نیاز به تنقیح دارد.

جایگاه رياض العلما در فن تراجم رجال همچون جواهر الکلام در فقه است. یکی دیگر از تألیفات وی صحیفه ثالثه سجادیه است. او در این کتاب دعاهای امام زین‌العابدین(ع) را از مآخذ معتبر با ادعیه‌ای که از قلم شیخ حر عاملی در صحیفه ثانیه سقط شده آورده است. ما نیز بعد از این دو کتاب (یعنی صحیفه ثانیه و ثالثه) به ادعیه دیگری از امام زین‌العابدین(ع) دست یافتیم و آن را چهارمین صحیفه سجادیه قرار دادیم، و جمعاً این چهار صحیفه محتوی گوهرهای نادیده است که از این دریای پر دُرّ الهی بیرون آمده است.

میرزا عبدالله در آخر باب القاب رياض العلما می‌گوید: بدان که ما طرق متعددی به کتب اصحاب داریم. محکمتر و قوی‌تر و عالی‌تر و نزدیکتر از همه طریقی است که ما از استاد استناد مولانا محمدباقر مجلسی، از شیخ بزرگوار عبدالله بن شیخ جابر عاملی پسرعمه مادر پدر استاد نامبرده، از جد مادری استاد مولی کمال الدین درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی، از شیخ علی کرکی روایت می‌کنیم.»[1]

شیخ محمد علی حزین لاهیجی در تاریخ یا تذکره خود در آغاز «ذکر بعضی از افاضل و اعیان معاشران» می‌نویسد: «اکنون ذکر معدودی از اعیان که با این فقیر دوستی داشته‌اند و پیش از حادثه اصفهان و در آن سانحه درگذشته‌اند می‌نماید، که از آن جمله مولانای فاضل میرزا عبدالله مشهور به افندی است، به فنون متداوله ماهر و به غایت متتبع بود، و در اصفهان در جوار منزل خود مدرسه‌ای عمارت کرده به افاده اشتغال و روزگاری مهیا داشت. چون به بلاد روم (عثمانی و ترکیه فعلی) افتاد، علمای آنجا به دانش او آگاه شده بودند، به قاعدهٔ خود، وی را افندی خطا داده به این لقب معروف شده بود. با من الفت تمام داشت تا چندی پیش از آشوب اصفهان رحلت کرد.»[2]

همعصر دیگر او دانشمند بزرگوار سیدعبدالله جزائری که در سال ۱۱۶۸ اجازهٔ کبیرهٔ خود را نوشته است از وی بدین گونه یاد می‌کند: «میرزا عبدالله بن عیسی اصفهانی مشهور به تبریزی افندی، فاضل علامهٔ محقق متبحر بود و حفظ و تتبع زیاد داشت، و نیز مسائل عقلی و نقلی را آماده داشت. از علامه مجلسی روایت می‌کرد.

۱. فیض القدسی، ص ۸۵.

۲. دیوان و تاریخ حزین، ص ۴۶.

من او را در وقتی که خردسال بودم دیدم، و می‌دیدم که پدرم و علمای شوشتر از وی پرسشها می کردند و از او استفاده می نمودند.

نقاط بسیاری از دنیا را دیده، وقتی به حج بیت الله رفت میان او و شریف مکه منافرتی پدید آمد، به همین جهت به قسطنطنیه رفت و با سلطان عثمانی چندان ارتباط گرفت که سلطان شریف مکه را عزل و دیگری را به جای او نصب کرد، و از آن روز مشهور به افندی شد.

ما کتابهای کهنه و جزوات پراکنده از کتب متعدد داشتیم، و اول و آخر آنها از میان رفته بود، نه نام آنها را می‌دانستیم و نه نام مصنفین آنها. پدرم آنها را به او نشان داد، و او به ما گفت که نامهای آنها چیست و صاحبان آنها کیانند، و چه مقدار از اول تا آخر آنها افتاده است!

از اشتباهات صاحب امل الآمل چیزهائی با خط خود در حاشیهٔ نسخه ما که هم اکنون موجود است، نوشت.

شوق زیادی به مطالعه و افاده داشت، و یک لحظه از این کارها خسته نمی‌شد. در آن موقع من کتابها را برایش می‌آوردم و او مرا به خود نزدیک می‌نمود و برایم دعای خیر می‌کرد.

از تألیفات او کتاب صحیفه ثالثه را دیده‌ام که ادعیه امام زین العابدین(ع) غیر از آنچه در صحیفهٔ کامله و صحیفهٔ ثانیه که شیخ محمد بن حر آن را جمع کرده است. او در دههٔ ۱۱۳۰ وفات یافت رحمة الله‌علیه.»[1]

اکنون ببینیم خود او در ریاض العلما زندگی خود را چگونه شرح می‌دهد که الانسان علی نفسه بصیرة، ولا ینبئک مثل خبیر.

«عبد خاطی جانی عبدالله بن عیسی بیک... جیرانی اصفهانی، مؤلف این کتاب پراکنده که خداوند به محمد و آل او، وی را از سختیهای روز حساب نجات دهد. هر چند او شایسته نیست که نامش در دیوان علما، و نشانش در جایگاه فضلا ذکر شود، ولی هر مخدومی خادمی لازم دارد، و او بدین جهت در زمرهٔ خدّام علما است.[2] پدرم چنانکه شرح حالش خواهد آمد از افاضل عصر خود بود. من کتاب شاطبیه در حالی که بسیار خردسال بودم نزد وی شروع به خواندن کردم در آن موقع شش سال داشتم. وقتی پدرم رحلت کرد هفت ساله بودم، و هفت ماهه بودم که مادرم درگذشت.

بعد از وفات پدرم، برادر بزرگم مولای فاضل بزرگوار آمیرزا محمد جعفر مرا بزرگ کرد.

۱. اجازهٔ کبیره، ص ۱۱٤۸.

۲. باید توجه داشت که نام کتاب «ریاض العلما» است.

مدتی هم در حضانت دائیم بودم، ولی از علم تهی بود. من انواع علوم را در نزد برادر یاد شده‌ام و بسیاری از اهل علم آن عصر تحصیل کردم تا آن که توانستم از مشایخ بزرگ استفاده کنم.

قسمت زیادی از کتب اربعه حدیث و قواعد علامه حلی را نزد استاد استناد زید برکاته (علامه مجلسی) و قسمتی از تهذیب الحدیث و شرح اشارات و قدری از اوائل الهیات شفاء و غیره را نزد استاد فاضل (محقق سبزواری) رضی الله عنه، و میرزا علی نواب فرزندوزیر بزرگ سیدحسین حسینی مشهور به خلیفه سلطان که از مشایخ روایت من نیز بود، خواندم.

نیز قسمتی از حاشیه قدیمه جلال الدین دوانی را بر شرح تجرید، و قسمتی از شرح اشارات را نزد استاد محقق (آقاحسین خونساری) قدس الله روحه آموختم، و هم قسمتی از تهذیب و شرح مختصر الاصول و شرح اشارات و اصول کافی و غیره از کتب متداول را نزد استاد علامه (ملامیرزای شیروانی) رحمت الله علیه فرا گرفتم.

سفرهای زیادی برایم اتفاق افتاد، به‌طوری که نصف عمرم در سفر گذشت، و در اکثر شهرهای ایران و روم و دریا و خشکی و آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و قسطنطنیه و دیار شام و مصر گردش کردم.

حتی بسیاری از شهرها را بارها دیدم، و تا امروز که سال ۱۱۰۶ هجری است و حدود چهل سال از عمرم گذشته است، سه بار به حج و سه بار به زیارت مشهد رضا(ع)، و سه بار هم به عتبات عالیات رفته‌ام و زیارت کرده‌ام.

من وقتی پنج ساله بودم آغاز به سفر کردم. زیرا دائی بزرگم در کاشان وزیر[1] بود و من هم به خاطر وفات مادرم به آن شهر رفتم، و یک سال یا بیشتر در آنجا ماندم، مدتی هم در اوائل جوانی در محل ولادت و نشیمن خود اصفهان ماندم، پس از آن چند سال در شهر تبریز به سر بردم، و با دختر یکی از ارباب آنجا که از خویشانم بود ازدواج کردم، و همین نیز باعث گرفتاری بیشترم و افتادنم در ناملایمات و مصائب شد.

تألیفات او: رساله در وجوب نماز جمعه، که در اول بلوغ در رد رساله ملاخلیل قزوینی نوشت، و در سفر اول حج با بقیهٔ کتب و مؤلفاتش از بین رفت، شرح فارسی بر شافیهٔ ابن حاجب، آن نیز با آنها از میان رفته است، شرحی بزرگ بر الفیهٔ ابن مالک که ناتمام است، و در آن با جامی در بیشتر مسائل مناقشه نموده است، نیز در آن سفر از بین رفت، و شرحی دیگر بر الفیه در اوائل بلوغ نوشت. آن نیز با سایر کتب و اموال و بعضی از مؤلفات و تعلیقاتش که نزدیک یکصد جلد

۱. حاکم یا مقام عالی دولتی.

کتاب بود، در بازگشت از سفر حج از بین رفت.

حاشیه بر شرح مختصر الاصول و متعلقات آن، و حواشی بر تهذیب الحدیث، ناتمام و حواشی بر مختلف علامه ناتمام، حاشیه بر من لایحضره الفقیه، تعلیقات بر آیات الاحکام شیخ جواد کاظمی[1] شاگرد شیخ بهائی، تعلیقات بر حاشیهٔ قدیمهٔ جلال الدین دوانی، تفسیر سورهٔ واقعه به فارسی.

ریاض الازهار سه جلد مشتمل بر مقدمه و خاتمه و ۱۲ باب، و باب اول در ۱۲ فصل، باقی ابواب نیز مشتمل بر فصول متعدد است. در مقدمه آن آداب خطیب و خطیبه را آورده است، و خاتمه آن که در ملحقات است مشتمل بر بیشتر خطبه های نادر و لطیف منقول از پیغمبر و ائمه علیهم السلام و علما و غیره است.

نیز از مؤلفات او کتاب روضة الشهداء مشتمل بر ۱۲ باب به سه زبان عربی و فارسی و ترکی است.

حاشیه بر کتاب وافی ملامحسن فیض، حاشیهٔ الهیات شفاء ابن سینا ناتمام، حاشیه بر شرح اشارات و متعلقات آن ناتمام، حاشیه بر مقدمه اصول کتاب حجة الاسلام ملامحمد طاهر قمی در شرح تهذیب الاحکام، حاشیه بر صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه، شرح اختلافات وقوع شکل عروس از تحریر اقلیدس، شرح مصادرات مقالهٔ پنجم تحریر اقلیدس.

رساله فارسی در شکل خطوط ساعات بر سطوح دوائر که نصف النهار و امثال آن را نشان دهد. کتاب ثمار المجالس و نثار العرائس مانند کشکول شیخ بهائی، و مرتب بر ۱۲ باب که در آن اشعار کمیاب و مسائل غریب و حکایات عجیب، و زبانهای مختلف مردم و فوائد و تفسیر بعضی از آیات و روایات مشکل و حل مشکلات متفرقه و جز اینهاست.

و کتاب وثیقة النجاة من ورطة الهلکات، چند جلد مشتمل بر پنج قسم:

اول در توحید، دوم نبوت، سوم امامت، چهارم معاد، پنجم فقه.

قسم اول مقدمه ای در منطق و قسم پنجم مقدمه ای در اصول مثل معالم شیخ حسن رحمت الله علیه دارد. در قسم اول با تمامی اهل کفر و صاحبان دیانات بحث کرده ایم و از کتب مورد اعتماد خود آنها مانند تورات و انجیل و زبور و سایر کتب سماوی دلیل بر بطلان مذهب آنها آورده ایم. در بحث امامت هم با تمامی مذاهب ۷۳ فرقه بحث و مناظره کرده ایم.

کتاب لسان الواعظین و جنان المتعظین، آن هم چند جلد است که در آن اعمال سال و عبادات و ادعیه بزرگ و مناسب را آورده ایم، و سوانح و پیشآمدهای بیشتر روزها و ماه ها را نقل

۱. منظور فاضل جواد است.

کرده ایم. وکتاب الامان من المیزان در تفسیر قرآن مشتمل بر اکثر اخبار روایت شده از ائمه معصومین سلام الله علیهم.

یکی از مؤلفات او همین کتاب موسوم به ریاض العلما مشتمل بر دو قسم در دو جلد بلکه چند جلد در احوال علما و رجال شیعه و سنی است.

بر بیشتر کتب متداول و غیره در انواع علوم حاشیه نوشته است. ولی یا آن را فروخته است یا غارت شده یا دچار سانحه گردیده است، و جز اندکی از اینها چیزی در دستش نمانده است[1]. و نیز از مؤلفات او... اگر خدا عمر دهد در نظر دارم کتابهای دیگری را هم تألیف کنم، از جمله شرح فارسی بر حدیث اربعین خصال شیخ صدوق در بیان: «من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً»، و آن هم مشتمل بر چهل حکم حلال و حرام است.»[2]

مؤلف روضات الجنات می‌فرماید: «فاضل خبیر و دانشمند بصیر میرزا عبدالله اصفهانی تبریزی مشهور به افندی صاحب کتاب ریاض العلماء از علماء زمان مولانا مجلسی ثانی قدس سره بلکه از فضلای شاگردان او بود، بلکه به منزله کتابدار کتابخانه او بود به طوری که مجلسی و محل درس او را رها نمی‌کرد.

او از مجلسی تعبیر به استاد استناد و از محقق سبزواری به استاد فاضل، و از محقق خونساری به استاد محقق، و از ملامیرزا شیروانی به استاد علامه تعبیر می‌کند.[3] او آشنائی عجیبی نسبت به احوال علماء اسلام، و معرفت کاملی نسبت به تصانیف مصنفین آنها داشت. من در پشت یکی از مجلدات ریاض العلما که به خط آن مرحوم بود دیده‌ام که خط مولانا آقامحمد علی بهبهانی کرمانشاهی پسر وحید بهبهانی نیز در حواشی آن بود و می‌رساند که نسخه به عنوان امانت نزد او بوده است.

آقا محمدعلی در بارهٔ مطالب کتاب به تفصیل اظهارنظر کرده بود. شاگردش شیخ ابوعلی حائری از قول او نقل می‌کند که آقامحمد علی گفته است: میرزا عبدالله در این کتاب شرح حال علمای شیعه را از زمان غیبت صغری تا زمان خودش که سال ۱۱۱۹ است نوشته است.[4]

باید دانست که میرزا عبدالله در زمان حیات استادش علامه مجلسی دست به تألیف

---

۱. راستی چه صدمه روحی و مصیبتی برای یک نویسنده دانشمند از این مهم‌تر است.؟!

۲. ریاض العلماء، ج ۳ ص ۲۳۰ تا ۲۳٤.

۳. تعبیر استاد استناد از نظر فنی از همه مهمتر است. زیرا استناد او در علوم و فنون و تألیف و تصنیف است یعنی هر چه دارد!

۴. روضات الجنات، ج ٤، ص ۲۵۵.

ریاض العلما زده است. قبلاً دیدیم که ضمن شرح حال خودش در جلد دوم نوشته بود: «تا امروز که سال ۱۱۰۶ هجری است»، و می‌دانیم که علامه مجلسی در سال ۱۱۱۰ از دنیا رفته است. ریاض العلما تا آخر عمر مؤلف پاکنویس و تکمیل نشده بود. بسیاری از جاها سفید مانده و جای آن خالی است، که می‌رساند می‌خواسته در آنجا مطلبی بنویسد و آن را نیافته یا دقت نکرده است.

این کتاب اخیراً در شش جلد چاپ و منتشر شده است. کمبود بعضی از مطالب و مختصر و مفصل بودن بعضی از تراجم و نامفهوم بودن بعضی از کلمات و ناتمام بودن بعضی از جمله ها دلیل بر این مطلب است که گفتیم.

ضمناً چون در سال ۱۱۰۶ می‌گوید: «حدود چهل سال از عمرم می‌گذرد» می‌باید تولد او سال ۱۰۶۶ باشد. او در سفرهای سی ساله خود از مصر و حجاز و عراق و عثمانی و هند و دیگر نقاط گذشت و با علمای آنجا آشنا شد، و از کتابخانه های آنجا استفاده کرد، و کتابهای زیادی به دست آورد. گاهی فهرست آنها و زمانی عین آنها را برای استادش علامه مجلسی می فرستاده تا در تألیف بحارالانوار دائرة المعارف خود از آنها استفاده کند.

گذشته از استادان نام برده قبل، از محضر آقاجمال خونساری و فاضل هندی نیز استفاده کرده، و از ملامحمد صالح مازندرانی و شیخ حر عاملی و مولی نظام الدین ساووجی و سید میرزای جزائری روایت می‌کند.

نیز جمعی از فضلا و بزرگان مانند میرزا حیدرعلی پسر ملامیرزای شیروانی و ملامحمد صادق مجلسی و ملامحمد بن ملاعبدالله تونی و میرمحمد حسین خاتون آبادی و شیخ محمد علی حزین لاهیجی و دیگران از وی روایت می‌کنند.

وفاتش پیش از سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ توسط محمود افغان اتفاق افتاده، و مسلماً در سال ۱۱۳۰ زنده بوده است.[۱]

ملامحمد سراب تنکابنی

ملامحمد سراب از شاگردان نامدار و بزرگوار علامه مجلسی است. محدث نوری در فیض القدسی می‌نویسد: «بیست و ششم از شاگردان علامه مجلسی، محقق مدقق علامهٔ فهامه ملامحمد بن عبدالفتاح تنکابنی معروف به سراب، دارای تصانیف خوب که به ۳۰ کتاب می‌رسد. مانند

۱. الکواکب المنتثرة، و تلامذة العلامة المجلسی.

رسالهٔ اجماع و اخبار و حواشی بر معالم و رساله‌ای بزرگ در حکم صلوة جمعه و کتاب سفینة النجاة در علم کلام که معروف است، و رساله‌ای در حکم رؤیت هلال قبل از زوال».[1]

همعصر او آقاسید محمد باقر خونساری اصفهانی مؤلف روضات الجنات به تفصیل پیرامون این عالم عالیمقام بحث کرده که گزیده آن بدین قرار است: او از افاضل شاگردان ملامحمد باقر سبزواری است، و خود استاد در علم فقه و اصول و کلام و علم مناظره و غیر آنها بوده است. او راست مصنفات مشهور مانند سفینة النجاة در اصول دین مخصوصاً مبحث امامت و کتاب دیگرش ضیاء القلوب به فارسی در خصوص امامت و اثبات مذهب حق در میان فرق امت اسلامی (که شیعه امامیه است).

و رسائل متعدد در فنون متفرق به عربی و فارسی از جمله رسالهٔ بسیار عالی در اثبات وجود صانع قدیم با برهان قاطع قویم، و رسالهٔ عینیت وجوب نماز جمعه در زمان غیبت، و رسالهٔ دیگر در رد رسالهٔ ملاعبدالله تونی در قول به حرمت آن، و رسالهٔ دیگر در حکم رؤیت هلال قبل از زوال، و تعلیقات بلندپایه اش بر تفسیر آیات الاحکام مقدس اردبیلی، و حواشی مشهورش بر معالم الاصول، و حواشی بر کتاب مدارک، و حواشی بر کتاب ذخیرة المعاد استادش محقق سبزواری، وحواشی بر کتاب شرح لمعه و جز اینها.

جمعی از علما با اجازه از وی روایت می‌کنند که از جمله شیخ زین‌الدین بن عیسی بن علی خونساری، وملامحمد شفیع لاهیجانی، و دو پسرش ملامحمد صادق و ملامحمد رضا سراب می‌باشند. صورت اجازه‌ای در نزد ماست که آن را به خط خود برای این سه تن به اشتراک نوشته است.

در این اجازه خود را راوی و شاگرد: ۱ ــ محقق سبزواری، ۲ ــ شیخ علی پسر شیخ محمد مشهدی مشهور به شیخ علی صغیر در مقابل شیخ علی بن محمد علی (استاد علامه مجلسی و نوهٔ شهید ثانی)، ۳ــ ملامحمدعلی استرابادی، و ٤ ــ مولانا علامهٔ مجلسی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دانسته است.

وفات مولانا سراب چنانکه در یکی از مؤلفات اصحاب دیده‌ام در روز عید غدیر سال ۱۱۲٤ بوده است. مرقدش در اصفهان آخر محلهٔ خواجو متصل به مقبرهٔ تخت‌فولاد است، و دارای بنائی مرتفع و گنبدی عالی است. تاریخ اجازه‌ای که به دو فرزندش و ملامحمد شفیع لاهیجانی داده ماه ذی‌الحجهٔ سال ۱۱۱۲ در مشهد مقدس است.»[2]

۱. فیض القدسی، ص ۹٦.

۲. روضات الجنات ۷، ص ۱۰٦.

او در سال ۱۰۴۰ متولد شد و نزد علامه مجلسی و ملامحمد باقر سبزواری و آقاحسین خونساری شرائط شاگردی به جای آورد. و در سال ۱۰۷۲ از علامه مجلسی و ۱۰۸۱ از محقق سبزواری اجازه گرفته است. در کتاب تلامذهٔ علامه مجلسی تاریخ اجازه یاد شده را ۱۱۰۲ نوشته که غلط چاپی است و همان ۱۱۱۲ است، و نیز در اوائل شعبان ۱۱۱۹ به سید محمد صادق بن محمد باقر حسینی، و شیخ زین‌الدین بن عین علی خونساری اجازه داده است.[1]

قبلاً در شرح حال شیخ جعفر قاضی از معاصران علامه مجلسی گفتیم که در سال ۱۱۱۵ وقتی در راه سفر حج شیخ جعفر نزدیک نجف اشرف رحلت کرد ملامحمد سراب که در آن سفر همراه بود، بر وی نماز گزارد.

نام این مرد بزرگ در اغلب اجازات و کتب تراجم با تجلیل واحترام به عنوان یک مقام عالی علمی برده می‌شود. سابقه وی در تلمذ نزد علامه مجلسی از تاریخ اجازه‌ای که به وی داده است به خوبی معلوم می‌گردد.

دانشمند مشهور میرزا محمد تنکابنی همشهری او در قصص العلما می‌نویسد: «محمد بن عبدالفتاح تنکابنی از اهل بلد مؤلف کتاب و از اهل قریه ایست مسماة به سراب که در سابق اوقات آبادانی بود، اکنون خراب و در جوار خود در ییلاق تنکابن واقع است، و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه «منه» مذکور داشته، و فی الحقیقه محقق است، و اسمش در کتب علمیه و کتب اجازات مذکور است...»[2]

میرمحمد حسین خاتون‌آبادی

میرمحمد حسین خاتون‌آبادی فرزند دانشمند میرمحمد صالح خاتون‌آبادی و نوهٔ علامهٔ مجلسی و هم شاگرد اوست. آقا احمد بهبهانی در مرآت الاحوال می‌نویسد: «اولاد مرحوم میرمحمد صالح مذکور از حلیلهٔ مذکوره یکی فاضل علامه وحید مرحوم میرمحمد حسین سابق‌الذکر است، و آن عالیجناب در علوم معقول و منقول فضائل مآب و در اکثر فنون علمیه خاصه در فقه و حدیث مرجع اولوالالباب بود، و در خیرخواهی عباد و انجام مطالب کافهٔ مؤمنین دمی تغافل نمی‌فرمود، و در دارالسلطنهٔ اصفهان به رحمت ایزدی پیوست».

شیخ عبدالنبی قزوینی به شیوه نگارش خود در تتمیم امل الآمل از او به عنوان: «دختر زادهٔ

۱. الکواکب المنتثره به نقل تلامذة العلامة المجلسی.
۲. قصص العلماء، ص ۳۸۷.

مولانا محمدباقر مجلسی صدرالفضلاء و بدرالعلماء و نخبة الاتقیاء نام برده و از اعاجیب ازمنه و دهور و رئیس طائفه و سرآمد فرقه ناجیه، حامی دین و دافع شبهات ملحدین، و دانشمند بی عدیل و نظیر، نام برده و می‌گوید تألیف و تصنیفی از وی ندیده‌ایم، ولی شنیده‌ایم که حواشی پراکنده بر کتب علوم دارد. سالهای زیاد در اصفهان اقامه نماز جمعه می‌نمود، و در آخر عمر شیخ الاسلام آنجا بود.

در بارهٔ پردلی او نقل می‌کنند که نادرشاه در آغاز کار اصرار به جنگ با عثمانیها و اسارت آنها و غارت اموالشان به عنوان کفاری داشت که مستحق آن هستند. و در این باره از علما استفتاء کرد. وقتی وارد اصفهان شد در این باره از او نیز استفتاء نمود. نظر سید این بود که نمی‌باید چنین فتوائی داد، و دلیل آن را به نادر گفت. نادر موضوع را مهم گرفت و اصرار کرد: سید گفت ما نمی‌توانیم برخلاف حق فتوی دهیم و اگر اصرار دارید ماازتحت حکومت‌تو خارج می‌شویم و به کشور دیگر می‌رویم. نادر هم آن را با ناگواری تحمل کرد و با همهٔ رعب و دهشتی که داشت چیزی به سید نگفت.»[1]

مؤلف روضات الجنات که خود از مفاخر فقهای اصفهان بوده است می‌گوید او وارث منصب رفیع اجدادی و در فنون حکمت و ادبیات و فقه ماهر بود، و هم خطی به غایت نیکو داشت. ما خط او را دیده‌ایم، و در نویسندگی هم چیره‌دست بود. از پدرش وجد مادریش علامهٔ مجلسی روایت می‌کند، و هم از آقاجمال خونساری و ملاابوالحسن شریف و سید علیخان شیرازی، و از بعضی فضلای بحرین[2] نیز هم.

او وصی پسرخاله‌اش فاضل دانشمند عارف محدث میرزا محمد تقی الماسی مجلسی در منصب امامت جمعه بود که از پدرانش به او رسیده بود، و از این جا آن منصب به این سلسله رسید، و تا زمان ما در میان آنها باقی است.[3]

پسرش میرعبدالباقی امام جمعه و جماعت اصفهان بعد از وی، از او روایت می‌کند. او نیز از بزرگان سادات زمان و فضلای اعیان بود.

همنام ما صاحب مطالع الانوار[4] برای ما نقل کرد که در اوائل سن وقتی برای تحصیل در عتبات بود این سید بزرگوار به زیارت آمد، همین که بزرگان علما اطلاع پیدا کردند او وارد شده

۱. تتمیم امل الآمل ص ۱۲۵.
۲. شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی.
۳. تا زمان ما هم در اصفهان و تهران امام جمعه‌ها از دودمان او بودند.
۴. مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهانی متوفای سال ۱۲۶۰.

است با تشریفات کامل از وی استقبال به عمل آوردند. پیوسته به نزد وی می‌آمدند و با این که در جناح سفر بود از وی استجازه می‌کردند. چون سندش عالی (به مشایخ بزرگ نزدیک) بود. او هم شفاهاً به آنها از پدرش از اجداد بزرگش اجازه می‌داد. اجازه وی به سید محمد مهدی بحرالعلوم نیز در آن سفر بوده است[1]. از جمله کسانی که از وی اجازه گرفته است استاد ما شیخ زین‌الدین بن عین علی خونساری بود که او را مفتخر به اجازهٔ طولانی معروف به مناقب الفضلاء کرد که در این کتاب مکرر اشاره به آن نموده‌ایم. این اجازهٔ بزرگی است که اسم با مسمی و لفظی مطابق معنی است. نسخه آن به خط زیبای او در نزد ماست.

این اجازه را او در قریهٔ خاتون‌آباد از نواحی «جی» اصفهان در زمان محاصرهٔ شدید افاغنه نوشته، و در ترجمه ملااسمعیل خاجوئی اصفهانی اشاره به بعضی از شدائد و ناملایمات و اضطراب احوالی که داشته است، نموده است. او در همان فتنه افغان وفات یافت و کسی ندانست کی از دنیا رفت و در کجا دفن شد، یا این که باقی مانده تا زمان نادرشاه و به دست آن ملعون به شهادت رسید، یا اینکه شهید آن بیت بزرگ برادر فاضل متکلم او میرسیدمحمد بوده است که ملقب به شهید است.

از تألیفات او کتاب خزائن الجواهر در اعمال دوره سال است، و کتاب مناقب الفضلا، و کتاب سبع‌المثانی در زیارت ائمه عراق، و کتاب وسیلة النجاح در زیارات بعیده، و کتاب النجم الثاقب، و کتاب الالواح السماویه، و کتاب کلمة التقوی درتحریم غیبت نمودن، و کتاب مفتاح الفرج در استخاره، و رساله بداء، و رساله در زکوات و اخماس و لقطه، و رسائل متفرقه دیگر در مسائل کثیره، و حواشی بر شرح جدید تجرید (شرح تجرید ملاعلی قوشچی)، و کتابی در نکاح بین عبدین که مبسوط و بزرگ است، و به این وسیله بعضی از فوائد نادر و شبهات را با پاسخ آنها آورده است، و با دلائل تشیع بسیاری از علمای عامه را که از میان تصنیفات آنها بیرون آورده، ثابت کرده است.

و هم تعلیقاتی لطیف بر شرح لمعه دارد که از طریق استدلال‌های آن و ترجیح مسائل که در خلال مباحث دیده می‌شود می‌توان گفت او در درجهٔ والائی از فقاهت و اجتهاد بوده است، و در آن اشاره می‌کند به تحقیقات پدر مرحومش و مسائل خلاف او با تعبیر «قال والدی العلامه» و امثال اینها. از این کتابها و قرائن خارجی دیگر استفاده می‌شود که وی در شمار فقها و مجتهدین است و لیاقت آن را داشته که ریاست دینی و امامت جمعه با گذشت زمان از این خاندان بیرون

۱. گویا اشتباه به اجازهٔ بحرالعلوم از پسر وی میرعبدالباقی در ۱۱۹۳ شده است.

نرود با وجود آن همه علمای اعیان که در اصفهان بودند[1].

ملا رفیعا گیلانی

ملارفیعا گیلانی از دانشمندان بزرگ نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم هجری و از شاگردان علامه مجلسی و داماد این خاندان بزرگ با فضیلت است. همسر او دختر ابوالمعالي کبیر داماد ملاصالح مازندرانی و آمنه بیگم دختر علامه مجلسی اول است.

فقیه نامی شیخ یوسف بحرانی درلؤلؤةالبحرین در سلسلهٔ اجازات خود سی و چهارمین شیخ روایتی خود را او می داند و می نویسد: «ملامحمد بن فرخ معروف به ملارفیعا، که در زمان حیات و ممات مجاور مشهد مقدس رضوی بود، از استادش علامه مجلسی رحمت الله علیه روایت می‌کند، و این طریق نزدیکترین طرق من است زیرا وسائط در آن کوتاه است.

اصل وی رحمت الله علیه از گیلان است، ولی در مشهد توطن گزید و در همانجا زندگانی را وداع گفت.»[2]

شیخ عبدالنبی قزوینی از وی به تفصیل نام برده و می‌نویسد: «آوازهٔ علم وفضلش درهمه جا طنین افکند و آثار قلمیش ظلمتهای جهل را شکافت. او قرآن مجید را طوری تفسیر کرده است که اگر زمخشری و بیضاوی زنده بودند از تقریرات او بهره می‌گرفتند، و اصول فقه چنان با افادات او بنیان محکم یافت که جا دارد حاجبی و عضدی و امثال آنها با این که از فحول بودند، از وی استفاده کنند. مسائل فقهی در نظر او حل شده و قواعد حکمی در ذهن او مهیا بود، و همچنین سایر فنونی که او در آنها دست داشت.

این دانشها با نظر و تحقیقات او متقن و محکم و مبنائی روشن یافت تا جائی که جا دارد بگوییم او معلم علوم و رئیس آنها، و مرجع اهل علم در تشیید و تأسیس آنها بود.»

سپس از نیروی نظری و عملی در اخلاق حسنه که نظیر و عدیل نداشت، و اعمال عبادی و شرعی وی که بی‌مثل و مانند بود و پاکی طینت و نفسانیات وی سخن می‌گوید و می‌نویسد شیوهٔ او طرفداری از بی‌نوایان و کمک به ضعفا بود، به‌طوری که: دست رد به سینه هیچ فرد محروم و ضعیفی نمی‌زد، خداوند نعمتهای بزرگی به این مرد دانشمند داده بود:

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۶۰ تا ۳۶۵.
۲. لؤلؤة البحرین ص ۹۰.

اول این که دانش وسیعی به او داده بود.

دوم این که طاعات و قربات او به خداوند کم‌نظیر بود. زیرا با نهایت پیری دو ساعت قبل از طلوع آفتاب به مسجد می‌آمد و نمازهای مستحبی می‌خواند و به تلاوت قرآن و خواندن ادعیه تا دمیدن صبح اشتغال داشت. از همین جا کارهای دیگر او را به آن مقایسه کنید.

سوم این که اخلاق نیک و آداب نیکوئی داشته، به‌طوری که در آنها به سر حد کمال رسیده بود.

چهارم این که به فقرا و سادات و عامه مردم خوب می‌رسید. هر وقت از خانه بیرون می‌آمد یک کیسه زکوات و یک کیسه خمس در دست داشت و آنها را میان فقرا و سادات تقسیم می‌کرد.

پنجم این که قبول عامه یافت. زیرا او قریب چهل سال در مشهد مقدس ماند، و چنان در دل مردم جا گرفت که فراعنه و جبابره او را تجلیل می‌کردند، و اهل بخارا (با این که سنی بودند) با وی مکاتبه می‌نمودند و برایش هدایا می‌فرستادند و اموالی برای فقرا ارسال می‌داشتند و سخت مورد تکریم آنها قرار گرفته بود، همچنین پسرش رضاقلی نیز چنین بود که این وضع را در کمتر دانشمندی شنیده‌ایم.

ششم این که زندگی تام و تمامی داشت. زیرا بهترین لباس‌ها و خوراکها و مرکب سواری و خوابها و زنان را داشت.

هفتم این که عمر طولانی یافت، زیرا نزدیک به نود سال زیست. بدین گونه نعمتهای زیادی و موهبتهای فراوانی به خود دید.

در مدتی که در مشهد مقدس بود درسی را القا می‌کرد، از جمله مقاصد و تهذیب المنطق و تفسیر بیضاوی و مختصر الاصول و الهیات شفا را تدریس می کرد و فضلا از هر سو رو به او می‌آوردند، و او با آنها می‌نشست و مشغول بحث و گفتگو می‌شد و از این لذات معنوی هم بیش از حد بهره برد.

او بر کتاب الشافی و مدارک و شرح لمعه و تفسیر بیضاوی و حواشی علامه خونساری بر شرح مختصر اصول حاشیه نوشت. از کتابهای او: تتمیم استدلال امامیه رضوان الله علیهم به آیه «لاینال عهدی الظالمین» علی بطلان امامة الخلفاء الثلاثة، و رسالهٔ رد بر فخررازی در استدلال به آیهٔ «وسینجنبها الاتقی» بر افضلیت ابوبکر، و رساله در تفسیر آیه «وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون»، و رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه، و رساله‌ای در تخییر در نماز جمعه بین وجوب تخییری و عینی و حرمت، و این که از باب مقدمه نماز جمعه و ظهر بر وی واجب است. و سایر

رسائل و فوائدی که دارد.»[۱]

دانشمند بزرگوار سیدعبدالله جزائری در اجازه کبیره پس از ذکر نام وی می‌نویسد: «علامهٔ محقق و متکلم فصیح متقن بود. من در قوت فضل و ایمانش در میان فضلاء عرب و عجم مانندش را ندیده‌ام. دانشمندی متواضع و منصف و دارای اخلاق پسندیده بود.

در اوقاتی که مقیم مشهد مقدس بودم در حوزه درسش که در مسجد و مدرسهٔ کوچک مجاور گنبد مقدس برگزار می‌شد حضور می‌یافتم. او مجتهد صرف بود و طریقه اخباریها را رد می‌کرد و ظواهر کتاب را بر سنت ترجیح می‌داد، و جایز نمی‌دانست که ظواهر کتاب را با اخبار احاد تخصیص داد. او با تمام طوائف اسلام معاشرت داشت!؟

او یارانی از تجار خوارزم داشت که هر ساله با هدایا و نذور به نزد وی می‌آمدند. به همین جهت در نزد عوام مشهد متهم به تسنن بود، و هم به جهت این که نماز عصر و عشا را به خاطر اشتغال به نوافل تا افول وقت آنها به تأخیر می انداخت، و نیز به خاطر امور دیگری که در اینجا نیازی به ذکر آنها نیست.

این تهمت از عوام به خواص سرایت کرد. این معنی در روز جمعه در مسجد که درمنبر مشغول خطبه بود کشف شد. زیرا چنان سر و صدائی در میان مردم پدید آمد که بعد از کوشش زیاد فرو نشست. ولی او از این تهمت پیراسته بود. من در ظاهر و باطن با وی معاشرت داشتم و معاشرت وممارست نمودم، و جز خوبی از وی چیزی ندیدم. او راست رسالهٔ در وجوب عینی نماز جمعه و رد کسی که منکر آن است به خصوص بعضی از معاصرینش از علماء ایران، و رساله‌ای در اجتهاد و تقلید و جز اینها. او در سال ۱۱۶۰ در سن هشتاد سالگی وفات یافت رحمت‌الله‌علیه.»[۲]

مرحوم سید محمد صادق بحرالعلوم در پاورقی لؤلؤة البحرین می‌نویسد: «صاحب سلافة العصر از وی نام برده و گفته است او افضل اهل عصر خود بود و در سال ۱۰۸۰ از دنیا رفت»[۳].

حال آن که در سلافة العصر ترجمه میرزا رفیع الدین نائینی آمده نه ملارفیعا! و اوست که در سال ۱۰۸۰ وفات یافت به قول سلافه، نه این که در سال ۱۱۶۰.!!

اجازهٔ علامهٔ مجلسی به وی در سال ۱۰۸۷ صادر شده است. در این اجازه مجلسی به او که جوانی بیست و چند ساله بوده است می‌نویسد: «فاضل کامل متبحر نحریر اندیشمند هوشمند خلاصة الفضلاء و زبدة الاذکیاء جامع فنون علم و اصناف کمالات برادر دینی مولی رفیع‌الدین

۱. تتمیم امل الآمل ص ۱۵۹.
۲. الاجازة الکبیرة، ص ۱۳۸.
۳. لؤلؤة البحرین، ص ۹۰.

محمد جیلی (گیلانی) با وی در فنون علوم عقلی و نقلی مذاکره نمودم و امتحان کردم...[1]

محدث قمی پس از نقل سخن شیخ عبدالنبی قزوینی می‌نویسد: «و در ریاض العلماست که: «مولی رفیعا گیلانی رفیع الدین محمد بن فرج گیلانی معاصر، فاضل عالم حکیم مسلک ماهر در علوم الهی و ریاضی از شاگردان استاد فاضل (محقق سبزواری) و سید میرزا رفیعا نائینی است از تألیفات اوحاشیه بر اصول کافی به نام شواهد الاسلام است که نسخه‌ای از آن به خط وی نزدما هست، و منظومه‌ای به طریقه نان و حلوای شیخ بهائی به نام نان و پنیر، و هم فوائد و تعلیقات و افادات متفرقه بسیار دیگر».[2]

در اینجا محدث قمی در اثر عدم توجه می‌نویسد: علامه مجلسی در جلد دهم بحار در باب مراثی بعضی از شاگردان که محمد رفیع بن مؤمن جیلی باشد مراثی گریه‌آوری است...»

آن مرحوم این شخص را که دیگری است با ملا رفیعا اشتباه گرفته زیرا او محمد بن فرخ است (نه فرج) نه محمد بن مؤمن. در پاورقی فیض القدسی هم این اشتباه رخ داده، و از اشتباه‌تر این که در آنجا پس از آن ترجمه میرزا رفیعا حسینی نائینی استاد علامه مجلسی را به‌نقل از جامع الرواة در بارهٔ ملا رفیعا نقل کرده است!!

باری ملارفیعا در مشهد مقدس استادی مشهور و امام جمعه و جماعت و پیشوای دلسوز و مهربان مردم بوده است. از شاگردان علامه مجلسی و آقاجمال الدین خونساری و شیخ جعفر قاضی به شمار رفته و از آنها اجازه دارد.

نیز شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق و سید عبدالله جزائری صاحب اجازهٔ کبیره و شیخ حسین بن محمد بارباری از شاگردان سرشناس او می‌باشند.

کتابهای: شرح نهج‌البلاغه، اصل الاصول حاشیه معالم الاصول، کشف المدارک، شواهد الاسلام، حاشیه شرح لمعه، حاشیه انوار التنزیل، و الاجتهاد و التقلید از تألیفات اوست.[3]

این ملا رفیعا با ملا رفیع شریعتمدار گیلانی جد خاندان رفیع کنونی اشتباه نشود

سید ابوالقاسم خونساری

سید ابوالقاسم جعفر بن حسین خونساری، نیای سوم صاحب روضات الجنات است، و به

۱. اجازات الحدیث، ص ۱۳۰.

۲. فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۵۳۷، و فیض القدسی، ص ۱۰۲.

۳. الکواکب المنتشره و تلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۰۱.

سید ابوالقاسم جعفر کبیر هم معروف می‌باشد. در اصفهان به سال ۱۰۹۰ متولد شد. در جوانی نزد علامهٔ مجلسی تحصیل کرد و از وی به دریافت اجازه نائل آمد. بیشترین استفاده را در علوم عقلی و نقلی از دائیش آقاحسین بن ملاحسن گیلانی لنبانی، و آقا جمال الدین محمد خونساری نمود، و هم از ملامحمد صادق پسر سراب تنکابنی، و آقا حسین گیلانی مذکور، و سید محمد جابر بن طعمه حسینی نجفی، و ملامحمد طاهر اصفهانی روایت می‌کند. اجازهٔ دانشمند اخیر به وی در سال ۱۱۲۹ بوده است.

نوادهٔ دانشمند بزرگوارش سید محمد باقر خونساری صاحب **روضات الجنات** که خود از فقهای بزرگ بوده است، پس از ذکر نامش به عنوان ابوالقاسم جعفر بن حسین بن قاسم بن محب الله بن قاسم بن مهدی موسوی، می‌نویسد: جد جد پدر مؤلف این کتاب **روضات الجنات** است، و هم پسر خواهر آقا حسین بن حسن گیلانی متکلم فقیه است.

او رحمت الله علیه از علماء عاملین و فقها کاملین و ادبای ماهرین و بزرگان جامعین صالحین، و دارای کرامات و مقامات عالی و نسب شامخ رفیع و حسب والای منیع است.

در اصفهان متولد شد و از فضلای سرشناس آنجا بر حسب امکان اخذ علم کرد. پس از آن که فتنه افاغنه مشتعل شد به حدود خونسار و گلپایگان منتقل گردید. اهالی آنجا از وی خواستند که در آنجا بماند و مشغول نماز جمعه و جماعت شود، وامامت دین و دنیا و ریاست حکم و فتوای آنها را به عهده گیرد. او هم پذیرفت و در آنجا ماندگار شد. مردم مسلمان نیز از محضرش بهره گرفتند و به برکت وجودش در امن و امان به سر بردند.

مردم آن نواحی چنان از وجود او استفاده کردند که خونسار با همه کوچکی محل بر بیشتر شهرها مزیت یافت، و از لحاظ دینی و علمی چندان پیشرفت نمودند که در میان عوام آنها کمتر کسی تا زمان ما پیدا می‌شود که سواد خواندن و نوشتن خوب را نداشته باشد، تا چه رسد به خواص دانای آنها که نسبت به سایر فضلای شهرها امتیاز چشمگیری دارند.

در اوائل جوانی مدتی طولانی از محضر استاد اساتید ما علامهٔ مجلسی تحصیل نموده.نقل می‌کنند در اوائل بلوغ که می‌خواست به مجلس درس علامه مجلسی حضور یابد از آنجا که هنوز صورتش مو در نیاورده بود شرم می‌کرد در آن مجمع بزرگان علما حاضر شود. یکی از بانوان حرم صفوی که گویامریم‌بیگم بانی مدرسهٔ مریم بیگم بوده روغنی برای او می‌فرستد تا به صورت خود بمالد. او هم چنین می‌کند و در اندک مدتی صورتش مو در می‌آورد و توانست به مجلس درس علامه مجلسی درآید. او در کتابهایش از علامهٔ مجلسی به «شیخی الاعظم و استادی الافخم» تعبیر می‌کند، و از وی با واسطه و بدون واسطه روایت نموده است.

او همچنین شاگرد دائیش آقاحسین گیلانی صاحب **شرح صحیفهٔ سجادیه** بوده و از وی به «دائی علامه‌ام و استادم و کسی که در تمامی علوم استنادم بوده است» تعبیر می‌کند و هم از محمد صادق پسر ملامحمد سراب و جمعی از فضلای نجف اشرف روایت می‌کند و هم اکنون اسامی آنها در نظرم نیست.

میان او و سید صدرالدین قمی شارح **وافیة الاصول** خصوصیت تام و تمامی بوده است. از سید متبحّر شهرستانی نقل شده که وقتی در عتبات عالیات بودند هر وقت یکی از آنها زودتر به حرم می‌آمد و مشغول نماز می‌شد، دیگری که می‌رسید به وی اقتدا می‌کرد. سید صدرالدین عادت داشت که بعد از نماز صدمرتبه لاحول ولا قوة الا بالله می‌گفت، و هرگاه به سید جعفر اقتدا می‌کرد آن ذکر را ترک می‌نمود، برای این که بتواند نماز عشا را هم پشت سر او بخواند.

از مصنفات اوست کتاب **مناهج المعارف** در اصول دین، و کتابی مبسوط در زکات، و کتابی کوچکتر نیز در زکات چنانکه به یاد دارم. کتابی مبسوط در حج، رساله در عینیت نماز جمعه در زمان غیبت که در آن نظر آقاجمال خونساری را رد کرده است. **مصباح** کتابی مختصردر ادعیهٔ نادرهٔ معتبر که نزد وی به تجربه رسیده بود. آن را به خواهش اشخاص بسیاری که اسامی آنها را در اول کتاب ذکر کرده، نوشته است. تعلیقات لطیف بر **ذخیرهٔ** محقق سبزواری، و کتابی در ترتیب ایضاح علامه حلی به نام **تتمیم الایضاح**، و مقاله‌ای در شرح دعای سحر ابوحمزهٔ ثمالی و **منظومه میمیه** به عربی که به کلی خالی از الف و همزه و بیش از سه هزار بیت بوده، و نشانه مهارت زیاد او در عربیت می‌باشد.

او رحمه‌الله خطی بسیار خوش داشت، و با این که یکی از انگشتانش نقص داشت بسیاری از کتابها را به خط خود نوشته است.

تاریخ ولادتش به خط پدرش روز اربعین سال ۱۰۹۰ و ظاهراً در روستای قودجان گلپایگان متصل به اراضی خونسار در ۱۳ ذی‌قعدهٔ سال ۱۱۵۸ وفات یافت، و ظاهراًدربیرون همان روستا هم در کنار جاده دفن شد. مرقدش تا کنون زیارتگاه است. در مرثیه‌اش گفته‌اند:

سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم   گفت: دانای ادب عالم ربانی رفت

و مطلع آن اینست:

میرابوالقاسم اعلم ز جهان رحلت کرد   از میان نسخهٔ آداب مسلمانی رفت

آقای سید مصلح‌الدین مهدوی می‌نویسند: «رفع اشتباه: علامه علی اکبر دهخدا در کتاب **لغت‌نامه** ص۲۸۱۱ در ضمن کلمه «اصفهانی» صاحب عنوان را نام برده، و از تألیفاتش کتاب تتمیم الایضاح فی ترتیب الایضاح را نام برده و اشتباهاً آن را به مجلسی نسبت داده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله هداة الورى وبعد فقد كان هذا الكتاب منتقلاً لي
ببيع كنت أربته ناقلاً صحيحاً ثم توهمت فساده ببعض القرائن فاحتطت في امره وعرضته
على الأخ الفاضل الصالح العزيز المنيع الحاج محمد علي ابن ... محمد شفيع الجربادقاني حفظ الله تعالى ونظر ... كان
ملكه وفعل به ما كان فعل بأموال المؤمنين في الأزمنة ... جزاه الله عن العار شراً ... خفياً وضراً فوهبه لي وملكه لي وفقه الله تعالى ونفعه بذلك ... انه كريم وهاب
وكتب هذه الكلمات في ... في ... سنة ١١٤٣ ... بالالف
على ... المبتلى بالآثام ابن ... الموسوي ابي القاسم عفي عنهما
وغفر لهما بمحمد وآله الطاهرين ... العالمين
وصلواته على سيد رسله محمد ... اجمعين

(در حاشیه:) از خط میر ... حسینی ...

لمحمد باقر بن محمد تقي

كتاب ... في شهادة سيد الشهداء ...
وكتاب قصص ... وكتاب في شهادة
امير المؤمنين عليه السلام ... كتب ... الدين ...
... والتروك بخط الشريف وكتب ...
... في ... محمد حسين ...
... سنة ١١٣٦

(در حاشیه:) از خط میر محمد حسین ...

است. در صورتی که ایضاح الاشتباه از تألیفات علامه حلی می‌باشد. لکن خود علامه دهخدا در ص ۷۶۶ لغت‌نامه گوید: تتمیم الایضاح در ترتیب کتاب علامه.»

باید دید نوشته از مرحوم دهخداست یا از دیگری از نویسندگان لغت‌نامه است. زیرا معمولاً فیشها از وی و نوشته‌ها از دیگران می‌باشد.

این سید ابوالقاسم جعفر کبیر در مقابل سید ابوالقاسم جعفر کوچک است که جد اول صاحب روضات بوده است. صاحب روضات بدین گونه به این سیدابوالقاسم جعفر کبیر می‌رسد: «سید محمد باقر بن زین‌العابدین بن ابوالقاسم جعفربن سید حسین بن ابوالقاسم جعفر کبیر. بنابراین وی جد سوم صاحب روضات متوفای سال ۱۳۱۳ هـ ق. است.

سید حسین پسر او هم استاد میرزای قمی و برادر زن اوست، و نیز از معاصران استاد کل وحید بهبهانی است. شرح حال او را ما در شرح زندگانی وحید بهبهانی آورده‌ایم و نوشته‌ایم او در سال ۱۱۹۱ وفات یافت و از علما و فقهای بزرگ بوده است. سید جعفر کوچک جد صاحب روضات و پسر او نیز از علمای بزرگ و از شاگردان علامهٔ بحرالعلوم و دیگر مفاخر به شمار آمده است.

به طوری که از نوشتهٔ نوادهٔ وی صاحب روضات دیدیم سیدابوالقاسم کبیر اصلاً اصفهانی بوده، و در فتنه افغان به خونسار رفته و ساکن شده، و مدتها دودمان آنها در آنجا سکونت داشته و به خونساری شهرت یافته‌اند، تا این که پدر صاحب روضات با فرزندانش مجدداً به اصفهان می‌آیند و ساکن می‌شوند، و بیشتر اولاد او تاکنون در اصفهان اقامت دارند. در میان آنها تا عصر حاضر علما و دانشمندان زیادی برخاسته‌اند و خدمات گرانبهائی به دین و مذهب نموده‌اند.

آقای سید محمدعلی روضاتی نوادهٔ صاحب روضات که از دانشمندان محقق و متتبع معاصر و دارای کتابخانه نفیس محتوی نسخ خطی منحصر به فرد و خطوط زیبای بزرگان از جمله جد بزرگوار خود است در کتاب زندگانی آیت‌الله چهارسوقی می‌نویسند: «مرحوم حاج میرابوالقاسم کتب و رسائل زیادی به خط بسیار زیبای خوداستنساخ نموده و نگارنده بعضی از آنها را زیارت کرده است.

از جمله رسالهٔ تحریم غنا، تألیف محقق اجل مولی محمد باقر سبزواری متوفای ۱۰۹۰ که در غایت جودت نوشته و گاهی از خود نیز حاشیه‌ای منظم نموده است. ختم کتابت این رساله ششم رجب ۱۱۵۰ در رباط میرک از اعمال گلپایگان اتفاق افتاده است.

و از جمله مجموعه‌ای مشتمل بر چهار رساله در نماز جمعه: ۱- رساله صلوة الجمعه از ملاعبدالفتاح تنکابنی، ۲- رسالهٔ صلوة الجمعه از شهید ثانی، ۳- رسالهٔ صلوة الجمعه از محقق سبزواری فوق‌الذکر، ٤- رسالهٔ صلوة جمعه فارسی از آقاجمال خونساری قدس الله اسرارهم که

آخری را در صبح شنبه چهاردهم رجب ۱۱۳۱ تمام کرده است.»[۱]

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۱۹۷، الکواکب المنتشره، تلامذة العلامة المجلسی ص ۱۸، زندگینامه ج ۲ ص ۲۱ و زندگانی آیت الله چهارسوقی ص ۷۶.

علوم عقلی در عصر علامه مجلسی

می‌دانیم که علوم عقلی یعنی فلسفه و منطق و هیئت و نجوم و هندسه و ریاضی و پزشکی توسط علمای اسلامی و غیراسلامی در عصر مأمون خلیفه عباسی و اندکی قبل و بعد از وی از کتب بیگانه به عربی ترجمه شد، و توسط دانشمندان مسلمان گسترش یافت.

فارابی و بیرونی و خوارزمی و ابن‌سینا از حکما و فلاسفه بزرگی هستند که در راه تعمیم و توسعه علوم عقلی سهم اساسی دارند. این علوم بعدها توسط فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین شیرازی، قطب‌الدین رازی، دبیران قزوینی، و حکمای دیگر گسترده شد، و کتابها در تشریح آنها پرداختند.

در دورهٔ بعد فلسفه و منطق به صورت علم کلام[1] درآمد، و حکما و فلاسفه نام متکلم یافتند. علم کلام بعکس فلسفه با عقل و نقل کار دارد، و یک فرد متکلم براهین عقلی را همراه ادلهٔ شرعی و نقلی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

از مشاهیر متکلمین این دوره باید علامه حلی، قاضی عضدالدین ایجی، میرسید شریف جرجانی، سید صدرالدین شیرازی، جلال‌الدین دوانی، غیاث‌الدین منصور، شمس‌الدین خفری و دیگران را نام برد.

در دورهٔ صفویه میرمحمد باقر داماد و شیخ بهاءالدین عاملی و میرابوالقاسم فندرسکی از مشاهیر حکما و متکلمین بودند و تا حدی علوم عقلی به جایگاه اول خود بازگشته و کلام به همان حکمت و فلسفه متمایل شده بود.

۱. علم کلام سابقه طولانی حتی پیش از رخنه فلسفه به عالم اسلام دارد، ولی در این عصر دارنده آن به صورت حکیم متکلم درآمد، و رنگ دیگری یافت. در حقیقت متکلمان این دوره همان فلاسفه دوره قبل بودند.

پدر علامه مجلسی شاگرد حکما و دانشمندان برجسته اواسط عهد صفوی بوده است. علامه مجلسی نیز در آغاز جوانی در حوزه اصفهان علوم معقول را در کنار علوم منقول فرا می‌گرفت. در زمان نوجوانی او علوم عقلی بازار گرمی داشت. استادان وی میرزا رفیعای نائینی که مجلسی از وی به «سید الحکماء المتألهین» و «قدوة الحکماء المتألهین» تعبیر می‌کند، و آقاحسین محقق خونساری استاد الکل فی الکل، و دیگران همه از حکما و فلاسفه بودند، و بیشترین کار آنها تدریس علوم عقلی بود.

درست معلوم نیست که انگیزهٔ علمائی همچون ملامحسن فیض و ملامحمد تقی مجلسی و علامه مجلسی و ملاخلیل قزوینی و ملامحمد طاهر قمی با این که همگی دورهٔ علوم عقلی را هم دیده بودند، چه بود که یکباره از آن زده شدند، و به علوم نقلی خاصه حدیث و تدریس و شرح کتب اربعه و حاشیه زدن به آنها روی آوردند.

تردید نیست که وازدگی شیخ بهائی و سفر سی ساله او و دوری از اصفهان و بازگشت به آنجا و باز رفتن از آنجا و مراجعتهای مجدد به پایتخت صفویه با توغل میرداماد و اصحاب او در علوم عقلی و رواج بازار آن بی ارتباط نبوده است.

نیز تخصص صدرالمتألهین شیرازی در فلسفه و دفاع سرسختانه از آن که نتوانست در حوزه شیراز بماند، ناچار به قم آمد و در مدرسه فیضیه به تدریس آن پرداخت و در آنجا مورد اتهام قرار گرفت و ناگزیر شد که به روستای کهک قم برود و در آنجا بود که اسفار اربعه و بعضی دیگر از کتب مهم فلسفی خود را پدید آورد؛ علت دیگری از احتیاط و سرخوردگی کسانی همچون داماد او ملامحسن فیض کاشانی، و پسرش میرزا ابراهیم شیرازی در حوزهٔ قم و کاشان و شیراز از فلسفه و علوم عقلی و روی آوردن به علوم دینی و کارکردن در آن بوده است.

در همین کتاب شمار زیادی از معاصران علامه مجلسی را می‌بینید که استاد علوم عقلی و مؤلف و مصنف در آن بوده‌اند، و کتابها پرداخته و شاگردها تربیت کرده بودند. ملاعبدالرزاق لاهیجی و پسرش ملاحسن در قم پرچم‌دار فلسفه و علوم عقلی بودند. پس از علامه مجلسی هم عده زیادی از حکما را می‌بینید که در اصفهان و شیراز و دیگر نقاط به کار گسترش فلسفه و کلام و منطق و ریاضی و غیره اشتغال داشتند.

معروف است که می‌گویند در زمان فترت بین وفات میرداماد و روی کار آمدن علامه مجلسی چنان مدارس اصفهان سرگرم فراگیری علوم عقلی و میراث بیگانگان بود که در محله شخصی مرده بود، و چون به مدرسه محل آمدند که طلبه‌ای را برای نماز بر وی ببرند، کسی پیدا نشد که نماز میت را عهده‌دار گردد!

علت دیگر هم رسیدن کتاب فوائد مدنیه ملامحمد امین استرابادی از مکه به اصفهان و ایران بوده که به یکباره همه را از علوم معقول و اصول فقه و فقه استدلالی وازده کرد، و دسته دسته به حدیث و فقه بر اساس کتب اربعه روی آوردند و در حقیقت اخباری شدند، و جمود فکری جای اندیشه باز و فقه استدلالی را گرفت. می‌بینید که آقاحسین خونساری و ملامحمد باقر سبزواری و ملامیرزای شیروانی با همه تسلط بر علوم عقلی، خود را به طرف حدیث و حواشی بر کافی و من لایحضر و تهذیب و استبصار می‌کشانند تا از جو روز پیروی کرده باشند و از کاروان تازه به راه افتاده عقب نمانند.

اینها و علل دیگر که از جمله نیاز مردم به آشنایی مقاصد ائمه اطهار(ع) در تکالیف شرعی و توجه روزافزون آنها به شناخت امامان و اعمال و رفتار آنها بود، باعث این دگرگونی بوده است.

علامه مجلسی و صوفیه

سلاطین صفویه از یک خاندان آذربایجانی صوفی مشرب بودند. مرد نامی این سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی است که می‌گویند خود صوفی بوده و مدتی دنبال انسان کامل می گشته، و در شیراز به ملاقات شیخ سعدی رفته ولی صحبت او را نپسندیده سپس به لاهیجان نزد شیخ زاهد گیلانی رفته و داماد او شده است.

فرزند او سلطان جنید و نوه اش سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی نیز ریاست صوفیان شیعه اردبیل و آذربایجان را داشته اند، ولی درست معلوم نیست که آنها تا چه اندازه پای بند تصوف بوده اند. آیا آنها هم چله نشینی و ترک حیوانی، ذکر جلی، ذکر خفی، سماع، وجد، رقص و پایکوبی را مانند بسیاری از فرق صوفیه با کم و بیشی اختلاف شعار خود ساخته بودند، یا فقط نظر به اوضاع محیط و استفاده از فرصت به منظور سیاسی و قیام مذهبی بر ضد حکومت سنّی که در ایران حکمرانی می‌کردند به صوفیگری دل بسته بودند؟ به نظر ما آنها به مقررات درویشی و بدعتهای صوفیانه که از اهل تسنن سرچشمه گرفته است، اعتنا نداشتند. و خرقه و کرسی نامه و سلسله و طریقتی نمی‌شناختند.

زیرا می‌بینیم سران صوفیه در کتابهای خودسلسله وخرقه ای برای شیخ صفی الدین و اتباع وی نقل نکرده اند.

اگر بعضی از اکاذیب در کتب صوفیه راجع به کشف و کرامات وی دیده می‌شود، همه ساختهٔ صوفیه عهد صفویه است که به عنوان تملّق و چاپلوسی در نزد پادشاهان این دودمان، دست به این مجعولات زده و شیخ صفی الدین را یک صوفی تمام عیار صاحب کرامت معرفی می‌نمودند.

آنچه از آثار صوفیه در ظهور این سلسله می‌بینیم اینست که صفویه در مقابل شیوع تصوّف در بین اهل تسنن، جمعی از شیعیان را بدین نام خوانده و آنها یک جبهه واحد و مجهّز سیاسی تحت عنوان «صوفیه» که نزد عموم اعتباری داشتند به منظور گرفتن زمام امور از دست سلاطین و امرای ترکمانان «آق قوینلو» که بر فارس و آذربایجان و غرب ایران حکومت می‌کردند، و همه از سنیان متعصب بیگانه بودند تشکیل دادند. آن جبهه را که بعدها به صورت نیرومندی درآمد «قزلباش» می‌گفتند. قزلباش یعنی کلاه قرمز چون اتباع صوفیه کلاه قرمز بسر می‌نهادند. شعار اینان حتی سالها بعد از روی کار آمدن سلاطین صفویه، اطاعت از مرشد کامل یعنی شاه وقت بود.

از اینجا پیداست که تصوف صفویه جنبهٔ سیاسی داشته، وگرنه «شاه» کجا و مرشد کامل کجا!!

صفویه از صوفیه همان استفاده را می‌کردند که عثمانیهای ترکیه از پیروان خود می‌نمودند، چه دولتهای عثمانی در اوائل کار از وجود فرقه های متنفذ دراویش و مخصوصاً سلسله نقشبندی و بکتاشیه که هم سرباز بودند و هم درویش؛ استفاده می‌کردند. چنانکه در میان عیسویها تا مدتی پس از جنگهای صلیبی همین رسم متداول بود و مردمی نیم‌نظامی و نیم مذهبی شوالیه دوتاپل و شوالیه، سوسپینالیه و شوالیه توتوتیک وجود داشتند.[1]

غیر از این هیچ گونه اثری از ذکر و سلسله و طریقت و اجازه و تلقین و این بازیها که شالودهٔ صوفیان سنّی و شیعه است، در زندگی سلاطین صفویه دیده نمی‌شود.

نفوذ علمای شیعه در دورهٔ صفویه

به همین جهت می‌بینیم وقتی صفویه بر سر کار آمدند، به جای این که بازار صوفیگری رونق بگیرد، علما و مجتهدین شیعهٔ عرب و عجم به این کشور شیعه شده روی آوردند. مانند محقّق اول شیخ علی کرکی و شیخ لطف الله میسی که مسجد او هنوز در اصفهان معروف است، شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهائی، و خود شیخ بهائی و شیخ علی منشار پدر زن او که همه از علمای عرب جبل عامل بودند، و مانند میرغیاث‌الدین منصور شیرازی، میرداماد، ملاعبدالله شوشتری، علامهٔ مجلسی اول و دوم که همه در دولت صفویه دارای مناصب مختلف

۱. تاریخ عمومی قرون وسطی، جلد ۳ ص ۲۸.

امامت جمعه و قضاوت و شیخ الاسلامی یا منصب وزارت و مشاورت شاه بودند، و در تمام دوران صفویه یک صوفی و درویشی را نمی‌بینیم که سمتی یافته و کرّ و فرّی داشته است.

البته معلوم است که هر چند تصوّف صفویه جنبهٔ سیاسی داشته، ولی درویشهای دوره گرد و عرفان بافان بی قید و بند که جنگ هفتاد و دو ملت را همه عذر نهاده بودند، از فرصت استفاده نموده و از این عنوان و اشتهار اجداد صفویه به تصوّف (بهر معنی که واقعاً بود) استفاده می‌کردند، و شاه هم احیاناً از خانقاه ساختن و معرکه گیری آنها جلوگیری نمی‌نموده است، ولی از این حدود تجاوز نکرده‌اند.

دانشمندانی که بر ضد صوفیه قیام کردند

نخستین کسی که علناً در دولت صفویّه با صوفیه درافتاد و عقائد خرافی آنها را به باد انتقاد گرفت، عالم عظیم الشّأن ملاّ محمد طاهر قمی استاد اجازهٔ علامهٔ مجلسی بود که شیخ الاسلام قم بوده، و از فقها و محدّثین نامور به شمار می‌آمد. او اصلاً شیرازی ولی در قم سکونت داشته، و چنانکه خود می‌گوید نخست بی علاقه به صوفیه نبوده ولی بعدها که پی به فساد مشرب آنها می‌برد سرسختانه به مبارزه با آنان قیام می‌کند، آنهم در دولت صفویه که صوفیان به یاد آن شارب می‌جوند! ملاّ محمد طاهر کتابهائی چند در ردّ صوفیه نوشته که از جمله ملاذ الاخیار به عربی، و تحفة الاخیار به فارسی سلیس و پرمغز است[1].

ملامحمد طاهر در مبارزهٔ خود برای از میان بردن صوفیه چندان توفیقی نیافت و فقط توانست زمینه را برای دانشمند دلسوز و بیدار و زنده دل آینده بر ضد رواج بازار بوق و پوست و کشکول و بدعتها و خرافات صوفیه آماده سازد. بعد از وی شاگردش علامهٔ مجلسی راه او را دنبال کرد و عملاً جلو بدعتهای آنها را گرفت و در کتابهای فارسی و عربی خود سخت بر آنها تاخت.

بعد از علامهٔ مجلسی در اواخر سلطنت آغامحمدخان قاجار، دوباره مردم به شارب گذاری و بیعاری و بیکاری و بی بند و باری یعنی صوفیگری خو گرفته بودند، و مرشدانی همچون معصومعلی هندی[2] که مردی مرموز و مجهول الهویّه بود و نسب او و هنوز هم معلوم نشده، و

۱. کتاب تحفة الاخیار چاپ و منتشر شده. مطالعه آن را به عموم خوانندگان توصیه می‌کنیم. در این کتاب شما به خوبی پی به ماهیت تصوف و اوهام و عقائد خرافی صوفیه می‌برید.

۲. برای اطلاع از چگونگی پیدایش این شخص در ایران و تجدید حیات صوفیه بعد از صفویه و رواج آنها در دورهٔ قاجاریه، و ماجرای قتل عام آنها و ←

مریدان او مشتاقعلی شاه، نورعلیشاه، فیضعلی شاه، معطرعلیشاه، مظفرعلیشاه، رونقعلی شاه و غیره پیدا شده، بازار خرافات را رونق بخشیدند.

در این موقع با قیام نابغهٔ بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند ارشد استاد کل وحید بهبهانی مؤلف کتاب مقامع الفضل که خود با سه واسطه خواهرزادهٔ علاّمهٔ مجلسی است، بکلی تار و مار شدند. به طوری که قریب پنجاه سال صوفیگری از این مرز و بوم برافتاد. آنگاه در دولت محمدشاه قاجار و صدارت وزیر او حاج میرزا آقاسی که یک درویش خرافی و مهمل و بی اراده بود از گوشه و کنار مملکت، سر و کلّهٔ دراویش با بوق و پوست و کشکول پیدا شد، و کم کم ایران را به صورت جنگل مولا درآوردند!

صوفیّه مانند هر فرقهٔ گمراه و اقلیت بی ثباتی که طبق معمول خودهر دانشمند پارسای زاهد و خوشنامی را به خود منتسب می‌دانند، علامهٔ مجلسی اول را جزو علمای متمایل به تصوّف دانسته و از یک جمله علامهٔ مجلسی دوم در مقدّمهٔ زادالمعاد که گفته: «صوفیان صفوت نشان» و نامه‌ای که مؤلف طرائق نسبت به او داده و هیچگونه دلیلی بر صحّت آن در دست نیست چنین وانمود کرده‌اند که او نیز بی میل به صوفیه نبوده، و نتیجه گرفته‌اند که موضوع مخالفت علامهٔ مجلسی با صوفیه حقیقت ندارد.

البته این پندار واهی، صحنه سازی عده‌ای از صوفیه است، وگرنه عدهٔ دیگر که نتوانسته‌اند مخالفت مجلسی را با صوفیه توجیه کنند، سخت با علامهٔ مجلسی مخالف هستند و نسبت به آن مرد بزرگ شیعه عناد می ورزند.

این صحنه سازیها نمی‌تواند، مجلسی را با صوفیه سازش دهد...!

گفتهٔ وی در مقدمهٔ زادالمعاد به ملاحظه پادشاه وقت شاه سلطان حسین صفوی بوده که اجداد خود را صوفی می‌دانسته‌اند. آنهم چه صوفی، چنانکه گفتیم درست معلوم نیست!!

علامهٔ مجلسی اول در شرح فارسی من لایحضره الفقیه در شرح حدیث «بادِرُوا إلیٰ رِیاضِ الْجَنَّةِ، قالُوا یا رَسُولَ اللهِ وَما رِیاضُ الْجَنَّةِ؟ قالَ حِلَقُ الذِّکرِ» می‌نویسد: «مقصود از حلقه‌های ذکر مجلسی است که در آن از علوم دینیه یا مواعظ حسنه گفتگو شود، چنانچه از ائمه چنین وارد شده. و اما «ذکر جلی» صوفیه از ائمه چیزی به ما نرسیده، و از سنیان و فاسد و باطل و مخالف آیات قرآن است»؟!

آیا چنین کسی می‌تواند صوفی یا مایل به صوفیگری باشد؟ علاّمهٔ مجلسی نیز در

←

مکاتباتی که بین فتحعلی شاه و صدراعظم و علامه بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی در این باره رد و بدل شده است، نگاه کنید به کتاب شرح زندگانی «وحید بهبهانی» تألیف نویسنده.

کتابهای عین الحیات و حق الیقین و مواردی از بحارالانوار و مرآت العقول شرح کافی، و رسالهٔ اعتقادات سخت از صوفیه نکوهش نموده و با روایات اهلبیت تمام فرقه های آنها را خارج از اسلام و تشیّع دانسته و بدعت گزار در دین معرفی کرده و از پدرش دفاع نموده است.

گفتار علامهٔ مجلسی راجع به صوفیه در رساله اعتقادات

از جمله در رسالهٔ اعتقادات می‌نویسد: «جماعتی از مردم عصر ما به نام صوفیه بدعتهائی اختراع کرده و آن را مسلک خود قرار داده و گوشه گیری و رهبانیت را شعار خود ساخته اند تا به نظر خود بدان‌وسیله خدا را عبادت کنند!

با این که پیغمبر از رهبانیت و گوشه گیری از خلق نهی فرموده، و دستور داده که مسلمانان باید ازدواج کنند، و با مردم معاشرت نمایند و در اجتماعات مسلمین حاضر شوند، و با مؤمنین نشست و برخاست کنند، و یکدیگر را به راه خیر و صلاح و اعمال نیک هدایت و راهنمائی کنند، و احکام خدا و مسائل دینی بیاموزند، و به دیگران یاد دهند، و عیادت بیماران بنمایند، و تشییع جنازه و ملاقات مؤمنین و سعی در انجام حوائج آنها داشته باشند، و امر به معروف و نهی از منکر بنمایند، و حدود الهی را جاری سازند، و احکام خدا را منتشر کنند، در حالی که رهبانیتی که صوفیه اختراع کرده‌اند مستلزم ترک تمام این واجبات و مستحبات است! بعلاوه صوفیه در این رهبانیت (گوشه گیری و خانقاه نشینی) عبادتهای ساختگی پدید آورده‌اند.

از جمله این‌عبادات ساختگی ذکر خفی است که نزد آنها عمل خاصی است و با هیئت مخصوصی معمول می‌دارند. نه آیه‌ای و نه روایتی در بارهٔ این ذکر خفی از شرع مطهر وارد نشده و در هیچ کتابی هم پیدا نمی‌شود که البته این خود بدون هیچگونه شک و تردیدی بدعت است و پیغمبر صلّی الله علیه وآله فرمود:

«کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَ کُلُّ ضَلالَةٍ سَبیلها اِلَی النّارِ».

یعنی: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به طرف جهنم است.

از جمله آن بدعتها ذکر جلی است که در آن حالت با اشعار و نعره الاغ آواز می‌خوانند، و عربده می‌کشند، و این را عبادت خدا می‌دانند و عقیده دارند که جز این دو ذکر و بدعتها، خدا عبادت دیگری ندارد، و بدین گونه تمام واجبات و مستحبات و نوافل را ترک می‌کنند، و هرگاه نماز می‌خوانند مثل مرغی که پی در پی منقار بر زمین می‌زند، با عجله و شتاب عبادت می‌کنند، و اگر ترس از علماء نبود، حتی این نوع نماز خواندن را هم بکلی ترک می‌کردند!!

صوفیه لعنهم الله تنها به این بدعتها اکتفا نکرده‌اند، بلکه اصول دین را نیز تغییر داده‌اند. و قائل به وحدت وجود شده‌اند. معنی وحدت وجود که در این زمان مشهور است و از مشایخ آنها شنیده می‌شود کفر است، و نیز صوفیه عقیده‌مند به جبر و سقوط عبادات و غیراینها از عقائد فاسد و سخیف هستند.

پس ای برادران من! دین و ایمان خود را از فریبهای این شیاطین و دغلبازی آنها حفظ نمائید، و از خدعه و نیرنگ ساختگی آنها که دلهای مردم نادان بدان متمایل می‌گردد، پرهیز کنید!»

چون صوفیه پدرش مجلسی اول را نظر به تقوی و مقام معنویش طبق معمول صوفیان به خود منتسب می‌نمودند، در آخر همین رساله می‌فرماید: مبادا گمان بد در حق پدرم علامهٔ مجلسی ببری و او را صوفی بدانی زیرا وی پاک‌تر از اینست که دامنش به لوث تصوف آلوده شود و من از هر کس آشناتر به حال پدرم می‌باشم!

نظریهٔ علامهٔ مجلسی در حق الیقین و عین الحیات

راجع به تمام فرقه‌های صوفیه شیعه و سنی

علامهٔ مجلسی در کتاب فارسی حق الیقین که آخرین تألیف پر اثر و ذیقیمت اوست، و همان است که مرحوم سید عبدالله شبر آن را با جزئی تغییری به عربی ترجمه کرده است، در مبحث اثبات وجود خداو بحث صفات سلبیهٔ باریتعالی می نویسد: «هفتم آن که حق تعالی با چیزی متحد نمی شود. زیرا که اتحاد اثنین (دو چیز) محال است و او را زن و فرزند نمی‌باشد، و در چیزی حلول نمی‌کند. چنانکه نصاری می‌گویند که حضرت عیسی فرزند خداست، یا آن که خدا در او حلول کرده است، یا با او متحد شده است. اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است، و عین کفر است و آنچه صوفیه می‌گویند که حق تعالی عین اشیاء است، یا آن که ماهیّات ممکنه امور اعتباریّه اند و عارض ذات حق شده‌اند، یا آن که خدا در عارف حلول می‌کند! و یا با او متحد می‌شود! همه این احوال عین کفر و زندقه است!.

علامهٔ مجلسی در موارد بسیاری از کتاب عین الحیات که آن را نیز به فارسی ساده در مواعظ و اندرز نوشته است، در بارهٔ نکوهش صوفیه و بدعتها و پندارهای واهی آنها و مفاسد تصوف سخن گفته است.

از جمله در بارهٔ چلّه‌نشینی که شعار مشایخ صوفیه است و حتی به دروغ نسبت به خود مجلسی و پدرش هم داده‌اند، در لمعه هشتم کتاب مزبور می‌نویسد: «باید عقل را سخیف و ضعیف نکنند به ترک حیوانی (خوردن گوشت) و مثل آنها. زیرا مدار تمیز امور بر عقل است، و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را می‌خورد، چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار به این معنی بود، و ظاهراً شیطان این عبادت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقهٔ شرع است، برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است، که چون چهل روز در سوراخی نشستند و قوا را ضعیف کردند، اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی می‌شود؛ و از راه و هم چیزها در خیال ایشان بهم می‌رسد.

و به اعتبار ضعف عقل گمان می‌کنند کمالی است! و آنچه «پیر» به ایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی را در نظر دارند. به تدریج قوهٔ و هم و ضعف عقل، حالی ایشان می‌شود، و بیرون که آمدند اگر پیر می‌گوید دیشب پنج مرتبه به عرش رفتم، تصدیق می‌کنند، بدون بیّنه و برهان! و اینها همه از ضعف عقل است!

حدیثی از حضرت رسول صلّی الله علیه وآله منقول است که: «هر کس در چهل صباح عمل خود را برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه های حکمت را از دلش بر زبانش جاری کند»، و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: «هرگاه ایمان را برای خدا چهل روز خالص نماید»، یا فرمود: «هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز، خدا او را زاهد گرداند در دنیا، و او را به درد و دوای دنیا بینا فرماید، و حکمت را در دل او جای دهد، و زبان او را به حکمت گویا گرداند».

بعد از آن حضرت آیه ای خواندند که ترجمه اش اینست: «آنان که گوساله را خدای خود گرفتند عنقریب به ایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگی دنیا، و چنین جزا می‌دهیم جماعتی را، و هر کس را که افترا بر خدا می‌بندد».

پس فرمود: «هر صاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل و خوار است که افتراء بر خدا و رسول و اهلبیت می‌بندد.

صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده‌اند، در برابر اهل حق[1] و نمی‌دانند که این هیچ دخلی به مطلب ایشان ندارد».

۱. شگفتا که صوفیه با این که همگی بر خلاف راه حق و حقیقت و اهل حق می‌روند. مع الوصف خود را «اهل حق» می‌دانند! برعکس نهند نام زنگی کافور! در صورتی که اهل حق واقعاً کسانی هستند که اسلام راستین را شناخته‌اند، و آنهم اسلام با اعمال و آداب شرعی بر اساس مکتب امامان معصومین از دودمان پیغمبر (ص).

و در لمعه دهم بعد از آن که روایاتی در بارهٔ فضیلت ذِکْر و معنی آن نقل می‌کند، می‌فرماید: «چون حقیقت «ذکر» معلوم شد، بدان که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع شده که هر دو بدعت است! و آن را بهترین عبادات می‌دانند؛ و اوقات عمر خود را از آنها ضایع و مردم را گمراه می‌کنند.

اول ــ ذکر جلی و آن مشتمل است بر چند چیز:

اول آن که این نحوعبادت از شارع نرسیده و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است، خوب دانستن و به عنوان عبادت کردن بدعت است.

دوم آن که غنا می‌کنند و ذکر را به تصنیف‌ها برمی‌گردانند! و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه به نغمه و ترانه می‌خوانند، و این به اجماع علمای ما (شیعه) حرام است. چنانچه دانستی در باب غنا، قطع نظر از اعمال شنیعه‌ای که در ضمن آن می‌کنند از دست بر دست زدن به نغمه که خدا در قرآن مذمّت فرموده است؛ و رقص کردن[1] شرعاً مذموم است و عقل همه کس حکم به قباحت آن می‌کند.

سوم آنکه این اعمال را در مساجد می‌کنند...[2] و چون به ایشان می‌گوئی این اعمال بدعت و تشریع است، جواب می‌گویند: ما را از این، قرب دیگر حاصل می‌شود؛ و فریادها می‌کنند، و مانند حیوانات کف می‌کنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود می‌نمایانند...

ای عزیز! شاهدی برای بدعت بودن این اطوار، از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیرصوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان؛ هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه می کرده است!! یا حلقه ذکر منعقد می‌ساخته اند، یا اصحاب خود را به آن امر می‌کرده اند؟

حق تعالی شاهد است و کفی بالله شهیداً که این ذرّه حقیر را با هیچیک از سالکان آن طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست، و از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست. از فضل کریم لایزال چنین امید دارم که به این مواعظ وافیه و نصائح شافیه، بسیاری از سالکان مسالک

۱. آنهم رقص دراویش با آن قبای گشاد و سر و وضع خنده‌آور.

۲. البته فعلاً کمتر در مساجد به آنها راه می‌دهند، و بیشتر در خانقاه‌ها و مجالس خصوصی دور از اغیار! معمول می‌دارند تا کسی را با کسی کاری نباشد!

جهالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین را به درجات سعادات و کمالات فایض گرداند.[1]

پشم‌پوشی صوفیان

و در اواخر کتاب مزبور مصباح پنجم می‌فرماید: بدان که احادیث در باب پشم‌پوشیدن اختلافی دارد، و در احادیث سنیان مدح پشم‌پوشی وارد شده است، و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت می‌کند، و بعضی که دلالت بر مدح می‌کند محمول بر تقیه است... از اکثر احادیث معتبره که در باب زیّ و لباس پیغمبر و ائمه(ع) به نظر رسیده ظاهر می‌شود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده، و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت می‌پوشیده‌اند، بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب و در «لمعات» بیان کردیم.
پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله فرمود: «یا اَباذَرٍّ یَکُونُ فی آخِرِ الزَّمانِ قَوْمٌ یَلْبِسُونَ الصُّوفَ فی صَیْفِهِمْ وَ شِتائِهِمْ یَرَوْنَ اَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ بِذٰلِکَ عَلیٰ غَیْرِهِمْ اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمْ مَلائِکَةُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ».
یعنی: ای ابوذر! در آخرالزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان، و گمان کنند که ایشان را به سبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست، این گروه را لعنت می‌کنند ملائکه آسمانها و زمین!
بدان که چون حضرت رسول صلّی الله علیه وآله به وحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلعند، می‌دانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت پیدا می‌شوند که در این لباس به تزویر و مکر مردم را فریب دهند، لهذا متصل به آن فرمودند که جماعتی پیدا خواهند شد علامت ایشان این است که به چنین لباسی ممتاز خواهند بود، آن گروه ملعونند، تا مردم فریب نخورند.

و غیر فرقهٔ ضالهٔ مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی از معجزات عظیمهٔ حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده‌اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون به اعجاز ساخته‌اند، که کسی را شبههٔ در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیهٔ بیّنه انکار نماید، به لعنت خدا و رسول گرفتار گردد.
آنچه حضرت فرموده‌اند از پشم‌پوشی منشأ لعن ایشان همین نیست، بلکه چون آن جناب

۱. نویسنده نیز که افتخار دامادی علامه مجلسی را دارد همین را می‌گوید، و کفی بالله شهیدا ــ وای بر آنها که ساکت هستند، و مصلحت خود را مقابل بدعتها در بی‌تفاوتی و سکوت می‌دانند!!.

به وحی الهی می‌دانسته‌اند که ایشان شرع آن حضرت را باطل خواهند کرد،و اساس دین آن حضرت را خراب خواهند نمود، و در عقاید به کفر و زندقه قائل خواهند شد، و در اعمال ترک عبادت الهی کرده به مخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت[1] لعن ایشان فرمود، و این هیئت و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که به آن علامت ایشان را بشناسند.

ای عزیز! اگر عصابهٔ عصبیت از دیده بگشائی و بعین انصاف نظر نمائی همین فقره که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافیست. قطع نظر از احادیث بسیار که صریحاً و ضمناً بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است».

دانشمندان بزرگ شیعه از صوفیه نکوهش کرده‌اند

«واکثرقدما و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده‌اند، و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته‌اند، مثل علی بن بابویه که نامه‌ها به حضرت صاحب الامر می‌نوشته، و جواب او می‌رسیده و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه (شیخ صدوق) که رئیس محدثین شیعه است، و به دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده، و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست.

و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدّثین و فضلاء نامدار از شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر علیه السلام برای او بیرون آمده، مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر ردّ ایشان نوشته، و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفهٔ شیعه است و اکثر احادیث شیعه به او منسوب است، و مثل علامهٔ حلّی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است، و مثل شیخ علی در کتاب **مطاعن مجرمیه**، و فرزند او شیخ حسن در کتاب **عمدة المقال**.

و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی، در کتاب **اعتقاد**، و ابن حمزه (طوسی) در چند کتاب، و سیّد مرتضی رازی در چند کتاب، و زبدة العلماء و المتورّعین مولانا احمد اردبیلی[2]

۱. در عصر ما بعضی از صوفیان نماز می‌خوانند و حتی نماز جماعت در خانقاه‌ها، دائر می‌کنند و گاهی مسئله هم می‌گویند، ولی از کی تقلید می‌کنند؟، وجوهات شرعی را به چه کسی می‌دهند؟! و بر فرض که به مجتهد مرجع تقلیدی بدهند دیگر طریقت و مرشد و خانقاه که موجب تفرقه و دودستگی و اختلاف است یعنی چه؟ در اسلام جز شریعت و پیروی از دین راهی نیست!

۲. از اینجا به خوبی استفاده می‌شود که علامهٔ مجلسی «حدیقة الشیعه» را تألیف مقدس اردبیلی می‌دانسته است.

قدس الله ارواحهم و شكرالله مساعيهم و غيرايشان از علماء شيعه رضوان الله عليهم، و ذكر سخنان اين فضلاء عظيم الشأن و اخبارى كه در اين مطلب ايراد نموده اند موجب تطويل مقال است. انشاءالله كتابى عليحده در اين مطلب نوشته مى‌شود.»

عده‌ای از مشایخ صوفیه

«پس اگر اعتقاد به روز جزا دارى، امروز حجت خود را درست كن كه چون فردا حقتعالى از تو حجت طلبد جواب شافى و عذر پسنديده داشته باشى، و نمى‌دانم بعد از ورود احاديث صحيحه از اهل بيت رسالت عليهم السلام و شهادت اين بزرگواران از علماى شيعه رضوان الله عليهم بر بطلان اين طائفه و طريقه ايشان در متابعت ايشان نزد حقتعالى چه عذر خواهى داشت؟!

آيا خواهى گفت متابعت حسن بصرى كردم كه چند حديث در لعن او وارد شده است؟ يا متابعت سفيان ثورى كردم كه با امام جعفر صادق عليه السلام دشمنى مى‌كرده و پيوسته معارض آن حضرت مى‌شده است، و بعضى احوال او را در اول كتاب بيان كرديم، يا متابعت غزّالى را عذر خود خواهى گفت كه به يقين ناصبى بوده! و مى‌گويد در كتابهاى خود، به همان معنى كه مرتضى على امام است، من هم امامم، و مى‌گويد: هر كس يزيد را لعنت مى‌كند گناهكار است، و كتابها در لعن و ردّ شيعه نوشته، مانند كتاب «المنقذ من الضلال» و غير آن يا متابعت برادر ملعونش احمد غزالى را حجت خواهى كرد كه مى گويد: شيطان از اكابر اولياء الله است؟ آيا ملاى رومى را شفيع خواهى كرد كه مى گويد: ابن ملجم را حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شفاعت مى كند و به بهشت خواهد رفت، و حضرت امير به او گفت كه: تو گناهى ندارى چنين مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودى! و مى‌گويد:

چونكه بى رنگى اسير رنگ شد   موسئى با موسئى در جنگ شد

و در هيچ صفحه از صفحه هاى مثنوى نيست كه اشعار به جبر يا وحدت وجود يا سقوط عبادات يا غير آنها از اعتقادات فاسد نكرده باشد.

و چنانچه مشهور است و پيروانش قبول دارند ساز و دف و نى شنيدن را عبادات مى‌دانسته است، يا پناه به محيى الدين (عربى) خواهى برد كه هرزه‌هايش را در اول و آخر اين كتاب شنيدى، و مى‌گويد جمعى از اولياءالله هستند كه رافضيان (شيعيان) را به صورت خوك مى‌بينند، و مى‌گويد به معراج كه رفتم مرتبه على را از مرتبه ابوبكر و عمر و عثمان پست‌تر ديدم!

و ابوبکر را در عرش دیدم! چون برگشتم به علی گفتم چون بود که در دنیا دعوی می‌کردی که من از آنها بهترم الحال دیدم مرتبهٔ ترا که از همه پست‌تری».

و او و غیر او از این تزریقات بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن می‌شود. و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب می‌خوری آخر فکر نمی‌کنی بلکه برای حب دنیا اینها را بر خود بندند؟ اگر خواهی او (مرشد) را امتحان کنی که می‌گوید من جمیع اسرار غیبی را می‌دانم و همه چیز بر من منکشف می شود، و شبی ده‌بار به عرش می روم. یک مسئله از شکیات نماز یا یک مسئله مشکل از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل از او بپرس، اگر آنها را راست می گوید این را هم برای تو بیان می کند.

چنانچه به سند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که: «علامت کذّاب و دروغگو آنست که ترا خبر می‌دهد به چیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام خدا مسئله‌ای از او می پرسی نمی‌داند»!

آخر این مردی که دعوی می‌کند مسئله غامض وحدت وجود را فهمیده‌ام که عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا یک معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطرنشان او کنند نمی‌فهمد؟!! و آنهائی که دقایق معانی را می‌فهمند آنچه او فهمیده است چرا نمی‌فهمند، و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع می‌شود و کفّار هند صاحب کشف می‌باشند، بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و تو را فریب نداده باشند، کی دلالت بر خوبی ایشان می‌کند؟!

چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات در چند موضع دیگر بیان کردم، در این موضع اختصار نموده ختم می‌کنم».

سخن کوتاه دربارهٔ صوفیه

علامهٔ مجلسی نه‌تنها میانه‌ای با صوفیه نداشته، بلکه در عصر صفویه که صوفیان به وجود سلاطین صوفی منش آنها برخود می‌بالند، سخت بر آنها تاخته و تمام فرقه‌های آنها را از نظر دینی و منطق شیعه مردود و مطرود دانسته، اعمال و اذکار آنها را بدعت و گمراهی شمرده است.

سخنان علامهٔ مجلسی در عین الحیات بیش از این است که در اینجا آوردیم، زیرا او به

تفصیل در بارهٔ حسین بن منصور حلاج، سخن گفته که چون در صفحهٔ ۷۰۱ این کتاب[1] از وی سخن رفته است، دیگر به تکرار آن نپرداختیم، همچنین در بارهٔ ذکر خفی و جلی، ماجرای حسن بصری و عبّادبن کثیر بصری دو تن از اکابر صوفیه با حضرت امیرالمؤمنین و امام زین العابدین علیهما السلام، بحث و انتقاد نموده است.

کسانی که سعی دارند، مجلسی را از دشمنی با صوفیه، تبرئه کنند، نمی‌خواهند از وی دفاع نمایند. اینان چون علامهٔ مجلسی و مقدّس اردبیلی و امثالهم را در مقامی می‌بینند که جرئت اسائه ادب و جسارت نسبت به آنان را ندارند، و می‌دانند که مخالفت آنان با صوفیه چه زیانی برای اهل تصوف خواهد داشت، لذا در یکجا نامه ساختگی به نام مجلسی اول و دوم می‌سازند که آنها نسبت به صوفیه و یا لااقل صوفیه شیعه ذی علاقه بلکه خود صوفی بوده‌اند! و در جای دیگر حدیقة الشیعه را تألیف مقدّس اردبیلی نمی‌دانند.

اگر شخص با انصاف و با اراده‌ای کتاب تذکرة الاولیاء عطار نیشابوری یا نفحات الانس جامی، یا شرح گلشن راز عبدالّرزاق کاشی، و یا اسرار التوحید ابوسعید ابوالخیر را که جزو اسناد و منابع قدیمی و پرارزش تمام فرقه های صوفیه است مطالعه کند، خواهد دانست که صوفیه فرسنگها با اسلام و مسلمانی فاصله دارند، و دنیائی غیر از دنیای اسلام دارند. دروغهای شاخدار، جعلیات، کفریات، معجزات و کرامات ساختگی که برای مشایخ صوفیه امثال با یزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، جنید بغدادی، منصور حلاج، حسن بصری، سریّ سَقَطی، معروف کرخی، سفیان ثوری، شقیق بلخی، ابراهیم ادهم، داود طائی و رابعه عدویه و دیگران نقل کرده‌اند، برای هیچ پیغمبر اوالوالعزم و امام معصومی در تمام کتب سنی و شیعه نیامده است!!

با این وصف خود را مسلمان و شیعه و پیرو اهلبیت پیغمبر می‌دانند! دیگر نمی‌دانند مادام که این عقائد و اعمال و گفتار را داشته باشند، و پیروان مشایخ و پیران گمراه و بدعت گذاران سودجو و حیله گر باشند، فرسنگها با ائمه طاهرین و آئین تشیّع فاصله دارند!

آنچه آنها در کتابهای خود برای توفیق طریقت با شریعت و ارتباط مشایخ خود با اصحاب ائمه یا علمای مذهب شیعه، نوشته اند فاقد ارزش است، و به کلّی از درجهٔ اعتبار ساقط می‌باشد.

این نکته هم ناگفته نماند که صوفیه در مقام جواب به ما، نوعاً مقام ادبی و شعری و مسلک عرفانی بعضی از مشایخ و سران خود را به رخ ما می‌کشند. مثلاً، احیاء العلوم غزالی، مثنوی

[1] . مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار به قلم نویسنده. تفصیل بیشتر را در جلد دوم مفاخر اسلام ضمن شرح حال «ابوسهل نوبختی» ببینید.

مولوی، دیوان سنائی و عطار و حافظ و سعدی و غیره را به میدان می‌آورند، در صورتی که اولاً ما با ادبیات و اشعار خوب نه تنها مخالف نیستیم، بلکه آن را رکنی از علوم می‌دانیم، دلیل بر این، کتب علماء و سخنان گویندگان ماست که از شعر و ادبیات خالی نیست. ولی این چه ربطی به اوهام و خرافات و عقائد فاسدهٔ آنها دارد؟

آیا اگر فی المثل ما از کتاب روح القوانین منتسکیو یا جنگ و صلح تولستوی یا بینوایان ویکتورهوگو یا فلسفه «کانت» یا فرضیهٔ نسبیّت «انشتین» به دلیل این که دارای مطالب ارزنده و قابل استفاده است، تعریف کردیم، باید مذاهب آنها را که یهودی یا مسیحی بوده‌اند هم ستایش کنیم، و پیرو مذهب آنها باشیم؟!

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید　　　شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

از این گذشته باید دید غزالی، محیی الدین عربی، عطار، مولوی، و سایرین که دم از صوفیگری و خانقاه‌نشینی زده‌اند و صوفیه هم در مقام پاسخ به ما آنها را به رخ ما می‌کشند، آیا آنها معلومات و مقام ادبی و عرفانی خود را از خانقاه وچله‌نشینی و ترک درس و بحث و شستن اوراق دفتر گرفته‌اند، یا در محضر علما و مدرسه آموخته‌اند؟ آیا به این گفته سعدی ایمان ندارند که با صراحت می‌گوید:

زاهد و عابد و صوفی همه طفلان رهند　　　مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست؟

شکی نیست که مشایخ صوفیه اگر دانشی داشته‌اند، از پاسداران شریعت و علمای دینی در مدارس گرفته‌اند، سپس که بر اثر طبع سرکش و نفس هواپرست به طرف خانقاه و بی بند و باری کشانده شدند، در لباس طریقت به مشتریان دیگر فروختند، وگرنه همه می‌دانند که در خانقاه خبری نیست! نه علمی و دانشی، نه درسی و بحثی، نه حلالی و حرامی، و نه حسابی و کتابی![1]

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز　　　ورنه درمجلس رندان خبری نیست که نیست

---

۱. برای اطلاع کامل از مرام و مشرب صوفیه و ارزش علمی و دینی مشایخ آنها و طرز تفکر شیعه نسبت به صوفیه مطالعه کتابهای تحفة الاخیار، حدیقة الشیعه، عارف و صوفی، جلوهٔ حق، کشف الاشتباه، وحید بهبهانی و مقدمه مهدی موعود را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

فتوای جمعی از معاصرین علامه مجلسی در باره صوفیه

علامه تهرانی در الذریعه، درضمن کتاب الردعلی الصوفیه تألیف مولی مطهر بن محمد مقدادی[1] می‌نویسد: «میرزا حبیب الله صدر[2] از جمعی از علماء معاصر در بارهٔ صوفیه سؤالی نمود و اشخاص نامبرده زیر که هر کدام از بزرگان مجتهدین زمان بودند حکم به فسق آنان دادند. ۱ — مولی حسنعلی تستری (ملاحسنعلی شوشتری استاد علامه مجلسی)، ۲ — محقق سبزواری، ۳ — شیخ علی نقی شیخ الاسلام، ٤ — نورالدین علی مفتی، ۵ — میرسید احمد[3]، ٦ — رفیع الدین محمد نائینی.»

همچنین علامه طهرانی در الذریعه درشرح کتاب فتوای ذم صوفیه[4] نام شش نفر از علماء که حکم به فسق آنان داده‌اند را ذکر می‌کند که عبارتند از: ۱ — احمد بن زین العابدین علوی، ۲ — میرزا رفیع الدین نائینی، ۳ — میرزا حبیب الله (صدر)، ٤ — میرزا نورالدین، ۵ — میرزا محمدباقر خونساری، ۷ — شیخ علی بن ... (گویا همان شیخ علی بن محمد نوادهٔ شهید ثانی استاد علامه مجلسی باشد).

کتاب اول ظاهراً در ۱۰٦۰، و دوم در حدود سال ۱۰۷٤ تألیف شده است.»[5]

۱. الذریعه، ج ۱۰ ص ۲۰۹.

۲. سید میرزا حبیب الله بن حسین حسینی موسوی عاملی کرکی از علمای بزرگ جبل عامل بود که به ایران آمد و در اصفهان مورد توجه سلاطین صفوی واقع شد، و به مقام صدرعلما و امرا رسید. پدر و جد و اولاد او همگی از مفاخر علمای شیعه می‌باشند، و تراجم همگی در قسم اول امل الآمل آمده است.

۳. برادر دانشمند میرزا حبیب الله.

٤. الذریعه، ج ١٦ ص ۲۲.

۵. زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱ ص ۹٦.

مخالفت صوفیه در عصر علامه مجلسی تقریباً از سال ۱۰۵۰ آغاز شد، و گذشته از اینان شیخ حر عاملی کتاب اثنی‌عشریه مشتمل بر ۱۲ باب و ۱۲ فصل بالغ بر هزار حدیث را در رد صوفیه تألیف کرده است.[۱]

نیز ملامحمد طاهر قمی کتابها در رد صوفیه به فارسی و عربی نوشته است و نیز دیگر علمای آن عصر که دیدیم. از این حیث شاید علامه مجلسی کوتاه آمده باشد. زیرا او کتاب مستقلی ننوشته بلکه در خلال کتابهایش متعرض صوفیه و قدح آنها شده است.

سه سئوال ملاخلیل قزوینی و پاسخ علامه مجلسی

معروف است که ملاخلیل قزوینی سه سئوال راجع به طریقهٔ حکما، و این که مجلسی خود طریقه اصولی دارد یا اخباری، و نظر او در بارهٔ مسلک صوفیه، از علامه مجلسی نموده است، و مجلسی به آنها جواب داده است. این سئوالها در الذریعه ج ۲ ص ۸۲ به نام «الاسئلة الخلیلیه» شناخته شده، و می‌گوید با پاسخ آنها در کتابخانه حاج ملاعلی خیابانی در تبریز موجود است، و خیابانی آن رادر آخر جلد سوم وقایع الایام خود آورده است.

در کتابهای ریاض السیاحه حاج زین العابدین شیروانی، و طرائق الحقائق معصومعلی شیرازی نائب الصدر، و مقالات الحنفاء سید عبدالحجهٔ بلاغی به عنوان جوابات المسائل الثلاث یا پاسخ از سه پرسش از علامهٔ مجلسی از طریقه حکما و مجتهدین و صوفیه که ایشان جواب داده‌اند، نیز نقل شده است.

در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، جلد دوم، ص ۵۸۶ می‌نویسد: نسخه آن ضمن مجموعه ۱۹۱۶ کتابخانه مجلس است، ولی به نام جواب دو پرسش از علامه مجلسی از طریقه مجتهدان و اخباریان است، و از پرسش سوم راجع به صوفیه در این مجموعه خبری نیست. این سه سئوال و پرسش آنها چاپ شده و نویسنده آن را دیده است.

به نظر نویسنده این سئوالات یا همان دو سئوال بوده و سومی راجع به صوفیه را جعل کرده و با آن دو سئوال یکجا جمع نموده‌اند، و یا این که هر سه سئوال مجعول و ساختگی است.

زیرا از ملاّ خلیل قزوینی متوفای سال ۱۰۸۹ که ۲۱ سال قبل از علامه مجلسی در گذشتهٔ ۱۱۱۰ﻫ وفات یافته، و با استادان علامه مجلسی آقاحسین خونساری و ملامیرزای شیروانی و

۱. این کتاب اخیراً چاپ شده است.

کسانی امثال ملامحمد باقر سبزواری همدوره بوده و کتب علمی یکدیگر را رد کرده‌اند، بعید است که راجع به این سه موضوع از علامه مجلسی سئوال کند.

ممکن است گفته شود چه استبعادی دارد، خواسته است نظر مجلسی را در آن سه موضوع بداند، که می‌گوئیم باز هم از ملاخلیل بعید است، مخصوصاً که جوابها بسیار سطحی، و جواب عالمی چون مجلسی به عالم بزرگی مانند ملا خلیل نیست.

جاعل یا جاعلین این سه سئوال خواسته‌اند نظر تند علامه مجلسی نسبت به صوفیه را تعدیل کنند و از قول او بگویند که پدرش نیز صوفی بوده و اربعین‌ها می‌گرفته و خود مجلسی هم چند اربعین گرفته، و صوفیان محبوب حق و چنین و چنانند. آنها عبارات را بر وفق نگارش علامه مجلسی ساخته‌اند، ولی باز اگر کمی دقت و مقایسه شود آثار جعل آن واضح و آشکار است.

این رساله بدین گونه آغاز می‌شود: «الحمدلله رب العالمین و سلامه علی عباده الذین اصطفی، و بعد حق تعالی آن برادر ایمانی و خلیل روحانی [1] و طالب دقایق معانی! را از وساوس شیطانی! و تسویلات نفسانی! در امان خود بدارد.

چون در نامهٔ نامی منطوی و مندرج ساخته بودند که در این زمان غیبت، شیعیان را در مسائل دین و مسالک یقین اشتباه بسیار عارض می‌شود، و اظهار فرموده بودند به این داعی ملتجی الی الله محمد باقر بن محمد تقی که در این مراتب به اعتبار کثرت تتبع به اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم وثوقی دارند [2]، بر آن برادر ایمانی مخفی نماند که هر که در راه دین، خود را از اغراض نفسانی خالی گرداند و طالب حق شود البته حقتعالی به مقتضای: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا [3]، او را به راه راست، هدایت می‌نماید.

و بحمدالله، حق تعالی شما را به اخبار اهل بیت رسالت صلّی الله علیه وآله و آثار ایشان آشنا گردانیده که خود می‌توانید از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است، از این مسائل استخراج نمائید. و چون مبالغه فرموده‌اید که در سه مسئله که از امهات مسائل اسلامیه است [4] طریقه حقهٔ امامیه را این شکسته تحریر نماید، لهذا به جهت اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت

۱. از کجا که خلیل روحانی و صفی نباشد؟!

۲. در موقع نوشتن این سئوال اگر از ملاخلیل در گذشتهٔ سال ۱۰۸۹ باشد علامه مجلسی آن‌چنان شهرتی در احاطه بر اخبار ائمه اطهار نداشته است که ملاخلیل عالم اخباری و شارح اصول کافی او را پیش از خود در تتبع اخبار توانا بداند.

۳. آیهٔ ٦٩ سورهٔ عنکبوت.

۴. هرگز ملاخلیل مسئله صوفیه را از مسائل مهم اسلامیه نمی‌دانسته است. به‌خصوص در آن عصر که علما در جهت مخالف صوفیه قرار داشتند، و مسئله قابل طرح نبوده است.

ایمانی به ذکر آنها مجملاً مصدع می‌گردد.

اما مسئله اولی یعنی طریقهٔ حکما و حقیّت و بطلان آن، باید دانست که حقتعالی اگر مردم را در عقول خود مستقل می‌دانست انبیا و رسل علیهم السلام را برای ایشان نمی‌فرستاد. همه را حواله به عقول ایشان می‌نمود، و چون چنین نکرده ما را به اطاعت انبیا و اوصیاء مأمور گردانیده و فرموده است که: «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»[1]. پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله بایست که در هر امری به آن حضرت رجوع نمایند. و چون آن حضرت را ارتحال پیش آمد فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی» و ما را حواله به کتاب خدا و اهل بیت خود نمود، و فرمود که کتاب خدا با اهل بیت است و معنی کتاب را ایشان می‌دانند.

پس ما را رجوع به ایشان باید کرد در جمیع امور دین از اصول و فروع، و چون امام علیه السلام غایب شد فرمود که رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبه شود، به آثار ما، و راویان احادیث ما.

پس در امور به عقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را به شبهات ضعیفه حکماء تأویل کردن و دست از کتاب و سنت برداشتن عین خطاست».

اگر این سئوال از ملاخلیل قزوینی و پیش از تألیف بعضی از مجلدات بحار بوده که هنوز علامه مجلسی چندان شهرت نداشته تا مورد سئوال ملاخلیل واقع شود، و اگر بعد از آن کتابها بوده که جای سئوال نداشته و موضع گیری او در برابر حکما معلوم همه کس بوده است.

«اما مسئله دوم که طریقه مجتهدین و اخباریین را سئوال فرموده بودید، از جواب سئوال سابق جواب این مسئله نیز قدری معلوم می‌شود، و مسلک فقیر در این باب بین بین و وسط است، و افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است.

و حقیر مسلک جماعتی را که گمانهای بد به فقهای امامیه رضوان الله علیهم می‌برند و ایشان را به قلت‌تدین متهم می‌دارند خطا می‌دانم. زیرا که ایشان اکابر دین بوده‌اند که مساعی ایشان را مشکور و زلات ایشان را مغفور می‌دانم.

و همچنین مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار می‌دهند، و مخالفت ایشان را در هیچ امر جایز نمی‌دانند، درست نمی‌دانم، و عمل به اصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد درست نمی‌دانم، و لیکن اصول و قواعد کلیه که از عمومات کتاب و سنت معلوم شود با عدم

۱. آیهٔ ۷ سورهٔ حشر.

معارضه نص الخصوص در آنها متبع می‌دانم. و تفصیل این امور را در مجلد آخر بحارالانوار ذکر کرده ایم»!.

با این که ما قبل از نوشتن این بخش سه سؤال و جواب را خوانده بودیم، ولی در آغاز نگارش تا اینجا توجه نداشتیم و هم اکنون که به اینجا رسیده ایم می‌گوییم بهترین دلیل بر جعل و ساختگی بودن این سؤالات از ملاخلیل قزوینی اینست که علامه مجلسی جلد چهاردهم بحار که نظر خودش را در بارهٔ اقاویل حکما و فلاسفه در آن بیان داشته است، در سال ۱۱۰٤ یعنی ۱۵ سال بعد از وفات ملاخلیل قزوینی نوشته است، و مجلدات آخر بحار هم توسط میرزاعبدالله اصفهانی شاگردش پاکنویس و تدوین شده است. بنابر این چگونه علامه مجلسی در سال ۱۰۸۹ می گوید: «تفصیل این امور را در مجلد آخر بحارالانوار ذکر کرده ایم»؟!.

دلیل دیگر بر جعل این سه سؤال و به خصوص جواب علامهٔ مجلسی به آنها، جواب از سؤال سوم راجع به صوفیه است که ۱۲ صفحه رساله را تشکیل می‌دهد، در صورتی که جواب از طریقه حکما که می‌باید خیلی جدی و علمی و قانع کننده باشد، و همچنین جواب از طریقه مجتهدین که آن نیز یک مسئله حیاتی و مهم و قابل بحث بوده است، هر کدام یک صفحه است! گوئی آن دو سؤال مقدمهٔ سؤال بسیار مهم سوم بوده است!!

پاسخ از این سؤال خیلی جالب و مضحک است. زیرا گوئی علامه مجلسی یکی از طرفداران سرسخت صوفیه است. دراین جواب می‌گوید: «و جمعی از مسلمانان که عمل را به ظواهر شرع شریف نبوی صلی الله علیه وآله کنند و به سنن و مستحبات عمل نمایند، و ترک مکروهات و مشتهیات کنند و متوجه امور دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف عبادات و طاعات کنند، و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضییع عمر است کناره جویند، ایشان را مؤمن زاهد متقی می‌گویند، و مسمی به صوفیه ساخته اند! زیرا که در پوشش خود از نهایت فاقه به پشم قناعت کنند که خشن تر و ارزان‌ترین جامه ها است، و این جماعت زبدهٔ مردم‌اند». !!

در صورتی که صوفیه اهل عمل به سنن و مستحبات و ترک مکروهات نبودند، اهل عمل به اینها مؤمن زاهد متقی است. علامه مجلسی خود می‌گوید نباید یک فرد مسلمان «پیوسته اوقات خود را صرف عبادات و طاعات کند، و از اکثر خلق کناره جوید». لارهبانية في الاسلام. هرگز علامه مجلسی صوفیه پشم پوش را زبدهٔ مردم نمی‌دانسته، و نمی‌گفته است که مؤمن زاهد متقی همان صوفیه هستند. در حقیقت این لحن و سخن مجلسی نیست، بلکه درست همان تعبیرات و ادعاهای مشایخ صوفیه است که خواسته اند به نام علامه مجلسی از خود دفع تهمت کنند.

بقیه مطالب رساله اینست که صوفیه حقه شیعه با صوفیه سني فرق دارد. کار آنها که

سماع و رقص و چرخ زدن است باطل و صوفیه شیعه اینها را ندارد. در صورتی که داشته است، و این که سید بن طاووس و ابن فهد حلی و شیخ بهائی و پدر من و این و آن از علما هم صوفی بوده اند، و از این قبیل حرفها.

خوانندگان می‌توانند رساله را در مظان خود که گفتیم ببینند و تمامی آنها را با آنچه در بخش علامه مجلسی و صوفیه گفتیم مقایسه کنند.

البته این احتمال هم هست که این سئوال از یکی طرفداران صوفیه بوده و با این دو سئوال یکی شده و هر سه را به نام علامه مجلسی جا زده باشند.

احتمال این که دو سئوال اول و دوم هم از عالمی معمولی بوده و علامه مجلسی جوابی درخور فهم او داده، هست. فقط یک مطلب باقی می‌ماند که در مجلد آخر بحارالانوار تفصیل آن امور چطور آمده است؟ مجلد آخر بحار اجازات است، تفصیل آن امور کجا و آخر بحار کجا؟ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا؟!

علامه مجلسی، اصولی یا اخباری؟

یکی از مسائلی که در زندگانی علامه مجلسی مطرح است مشرب فقهی او است که آیا اصولی بوده و بر اساس علم اصول و مکتب اجتهاد و استنباط حکم از روی ادله تفصیلی اصولی مشی می‌کرده، و یا این که مخالف علم اصول و مکتب اجتهاد بوده، و همچون علمای اخباری عمل می‌نموده و حکم جاری می‌کرده است؟

برای این که مسئله را عمیقاً بررسی کنیم لازم به ذکر می‌دانیم که بگوییم مشرب اخباری حدود پنجاه سال پیش از نضج گرفتن کار علامه مجلسی در ایران شیوع یافته بود. پایه گذار مشرب اخباری ملامحمد امین استرابادی متوفای سال ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ در مدینه بوده که با نوشتن کتاب **فوائد مدنیه** خود در اثبات مشرب اخباری و ردّ مبانی علمای اصولی در استنباط احکام شرعی، طوفانی به راه انداخت.

ملامحمد امین نخست از علمای اصولی بود. در نجف اشرف تحصیل کرد و شاگرد صاحب معالم و مدارک بود، سپس از آنجا به مدینه منوره رفت و مدتی را در آنجا گذرانید. آنگاه به مکه معظمه رفت و نزد میرزا محمد استرابادی صاحب رجال کبیر درگذشته سال ۱۰۲۶ در مکه، به تکمیل معلومات خویش پرداخت. او خود در کتاب **دانشنامه شاهی** می‌نویسد: «تا آن که نوبت به اعلم علما والمتأخرین در علم حدیث و رجال و اورعهم، استاد الکل فی الکل میرزا محمد استرابادی نورالله مرقده الشریف رسیده پس ایشان بعد از آن که جمیع احادیث را به فقیر تعلیم کردند اشاره کردند که: «احیاء طریقهٔ اخباریین بکن و شبهاتی که معارضه با آن طریق دارد رفع آن شبهات بکن، چرا که این معنی در خاطر می‌گذشت، لکن ربّ العزّه تقدیر کرده بود که این معنی بر قلم تو جاری شود.»

پس فقیر بعد از آن که جمیع علوم متعارضه را از اعظم علماء آن فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو می‌بردم، و تضرع به درگاه ربّ العزّه می‌کردم و توسل به ارواح اهل عصمت علیهم السلام می‌جستم و مجدداً نظر به احادیث و کتب عامه و کتب خاصه می‌کردم به آرزوی کمال تعمق و تأمل، تا آن که به توفیق ربّ العزّه و برکات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین به اشاره لازم الاطاعه امتثال نمودم، و به تألیف **فوائد المدنیه** موفق شده به مطالعه شریف ایشان مشرف شد. پس تحسین این تألیف کردند و ثناء بر مؤلفش گفتند. رحمه الله»[1].

ملامحمد امین در سرآغاز کتاب **فوائد مدنیه** می‌نویسد: «بعد از آن که من فقه و اصول را نزد استادان آنها خواندم و حقایق و دقایق آن را از کامل‌ترین دانشمندان آن فنون استفاده نمودم و احادیث نقل شده از ائمه اطهار علیهم السلام را از محدثین استاد در آن فن اخذ کردم، و علم فقه را از جمعی از فقهای اصحاب قدس الله ارواحهم فرا گرفتم، قواعد فقه و اصول مسطور در کتب خاصه و عامه را با مسائل اجتهادی فقهی بر احادیث عرضه داشتم، دیدم که در موارد متعددی با هم تعارض دارند. پس از آن مدتی طولانی در مدینه منوره به تنقیح احادیث و تحقیق آن پرداختم تا آن که از برکات مدینه علم، خداوند درهای حق و حقیقت را در آنچه مربوط به فقه و اصول بود به رویم گشود.

وقتی به مکه آمدم و جمعی از افاضل به خواندن کتب اصول فقه در نزدم اشتغال ورزیدند، فوائدی را که از سخنان عترت طاهره استفاده کرده بودم که بخشی مربوط به اصول فقه و برخی هم تعلق به غیر آن داشت، آنها را در کتابی درآوردم و نام آن را **فوائد مدنیه** در نزد کسی که قائل به اجتهاد و تقلید است، گذاردم. یعنی آنها که در احکام الهی از ظن و گمان پیروی می‌کنند، و آن مشتمل است به یک مقدمه و دوازده فصل و خاتمه». سپس می‌گوید مقدمه آن در بیان ادلهٔ اربعه استنباط احکام فقهی است که علامه حلی و موافقان او آنها را اساس کار خود قرار داده‌اند .

بیشترین کار امین استرابادی حمله به علامه حلی است که اساس استنباط حکم شرعی را در چهار چیز: کتاب، سنت، عقل و اجماع قرار داده است. او معتقد است که همان ظواهر کتاب و اخبار در فهم احکام شرعی کافی است، و آنچه حدیث در کتب اربعه: **کافی**، **من لایحضره الفقیه**، **تهذیب** و **استبصار** هست معتبر و به طور قطع از معصوم صادر شده، و با وجود آنها دیگر نیازی به

۱. مقدمه **فوائد مدنیه**، ص ۱۲.

استفاده از عقل و اجماع نیست.

او از این که علامه حلی عقل و اجماع علماء را هم وارد ادلهٔ احکام فقهی کرده، و کارها را بر ظن و گمان قرار داده است سخت ناراحت است، و می‌گوید: عقل کاره‌ای نیست و اجماع هم با تمام اقسامی که دارد بی اعتبار می‌باشد.

او در کتاب **فوائد مدنیه** سخت به فقهای اصولی تاخته و تمام قواعد اصولی موجود در کتب اصول خاصه و عامه را بدعت می‌داند، و می‌گوید آن قواعد را خاصه از عامه گرفته و آنها هم با این کار خود بدعتی در اسلام نهاده‌اند.

امین استرابادی مواردی را که ائمه از پاره‌ای قواعد اصولی سخن گفته‌اند نشان می‌دهد، و اینها همانهاست که بعدها توسط ملامحسن فیض و شیخ حرعاملی و سید عبدالله شبر و سیدمحمدهاشم چهارسوقی و دیگران به نام کتابهای: **الاصول الاصلیه، و الفصول المهمه، واصول آل الرسول** درآمده است.

ملامحمد امین این کتاب را به ایران فرستاد و با خواندن آن بسیاری از علما و فقهای اصولی به طریقه او گرویدند، مانند علامه مجلسی اول، سیدمیرزای جزائری، شیخ حر عاملی، ملامحمد طاهر قمی، ملامحسن فیض کاشانی، سید نعمت الله جزائری، ملاخلیل قزوینی و غیره، و از این راه پایه های علم اصول و فقه استدلالی متزلزل گردید.

علامه مجلسی اول در شرح عربی **من لایحضره الفقیه** می نویسد: «حاصل این که دلائل عقلی که بعضی از علمای اصول آورده‌اند، و احکام شرعی را بر اساس آن استوار ساخته‌اند، بیشتر آنها از دیگران است (یعنی از عامه به ما رسیده است). قضاوت حق در بارهٔ اکثر آنها همان است که فاضل استرابادی رضی الله عنه نموده است».

و در شرح فارسی **من لایحضره الفقیه** توضیح بیشتر داده و می‌نویسد: «و دیگر از اموری که ذکر آن لایق نیست اختلافاتی در میان شیعه بهم رسید، و هر یک به موجب یافت خود از قرآن و حدیث عمل می‌نموده‌اند، و مقلدان متابعت ایشان می‌کردند، تا آن که سی سال تقریباً قبل از این فاضل متبحر مولانا محمد امین استرابادی رحمه الله مشغول مقابله و مطالعه اخبار معصومین صلوات الله علیهم شد، و مذمت آراء و مقاییس مطالعه نموده و طریقه اصحاب حضرات ائمه معصومین را دانست **فوائد مدنیه** را نوشت و به این بلاد فرستاده و اکثر اهل نجف و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن دانستند و رجوع به اخبار نموده‌اند، الحق اکثر آنچه مولانا محمد امین گفته است حق است».

از میان علمائی که به طریقه اخباری ملامحمد امین گرویدند ملامحسن فیض کاشانی

بیش از همه تعصب نشان می‌داد. تعجب است او که دوره فلسفه و علوم عقلی را نزد پدرزنش ملاصدرای شیرازی فیلسوف بزرگ عصر خوانده بود چگونه با خواندن فوائد مدنیه ملامحمد امین به کلی از علوم عقلی و اصول فقه زده شد، و به حدیث و اخبار روی آورد و تمام وقت خود را وقف آن کرد؟! ملامحسن چنانکه خود در آغاز الاصول الاصلیه می‌نویسد در اوائل جوانی در سفر حج ملامحمد امین را در مکه معظمه دیده است و همان نیز بیشتر در وی اثر گذاشت.

ملامحسن در کتاب سفینة النجاة و بعضی جاهای دیگر کتبش سخت به فقها و علمای اصولی تاخته و آنها را به باد ناسزا گرفته است، تا جائی که مورد ایراد و اعتراض بسیاری از فقهای عصر حتی آنها که اخباری شده بودند، واقع شد.

علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و سید نعمت الله جزائری با این که به ملاامین احترام می‌گذاشتند، ولی رعایت مقام علمای اصول را نموده چیزی نمی‌گفتند، بلکه به دفاع هم می‌پرداختند.

علامه مجلسی خود حالتی بین بین داشت، یعنی نه اخباری صرف بود و نه اصولی بحت. در کتابهایش نیز این طریقه متوسط را ارائه داده است. او در عین این که علم اصول درس می‌گفت و در استنباط احکام به کتب و مبانی اصولی و آراء و اقوال شیخ طوسی و محقق اول و علامه حلی و محقق ثانی و شهیدین و دیگران نظر داشت، چندان هم خود را در اختیار علم اصول نمی‌گذاشت، و بیشتر خود را به طرف لحن ائمه در اخبار و احادیث می‌کشید، و آن را بهترین طریق وصول به حق و واقع می‌دانست.

علامه مجلسی در مقدمهٔ بحارالانوار که مصادر را نقل می‌کند از دو کتاب ملامحمدامین بدین گونه نام می‌برد: «و کتاب فوائد مکیه و فوائد مدنیه از رئیس محدثین مولانا محمد امین استرابادی».[1]

برای آگاهی بیشتر از کار ملامحمد امین استرابادی و طریقه اخباری و گزیدهٔ سخنان آنها و مشاهیر ایشان و فرق آنها با علمای اصول و فروقی که دارند نگاه کنید به کتاب ما شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی. وحید بهبهانی کسی بود که در برابر مکتب اخباري قیام کرد و آن را بکلی متلاشی ساخت و پایه‌های علم اصول فقه و مکتب اجتهاد را تحکیم بخشید، در بارهٔ او نوشته‌اند: «و به انکسرت ارکان الاخباریین.»

بارها گفته‌ایم که آقامحمد باقر اصفهانی مشهور به وحید بهبهانی نواده دختری مجلسی

۱. بحارالانوار ج ۱ ص ۲۰.

اول، و خواهر زادهٔ علامهٔ مجلسی و متوفی به سال ۱۲۰۵ در کربلای معلی است.

در این کتاب ما برای نخستین بار بحث مفصل اخباری را پیش کشیده و آن را مطرح ساخته ایم.

خدمات علامه مجلسی در گسترش فرهنگ شیعه

می‌دانیم که مذهب شیعه امامیه از زمان روی کار آمدن صفویه در ایران رسمیّت یافت. پیش از آن مدتی در زمان امرای آل بویه، و روی کار آمدن ارسلان بساسیری در بغداد فرصتی پیش آمد که در ایران و عراق شیعیان آزادی نسبی پیدا کنند، و مثلاً بتوانند در اذان اشهد ان لا اله الا الله، و حی علی خیرالعمل بگویند، و در عمل به احکام شرع تقیه نکنند.

در زمان علامه حلی هم مدتی مردم ایران به واسطه شیعه شدن سلطان محمد خدابنده در سلطانیه، شیعیان آزادی پیدا کردند و توانستند تا حدی سر و سامان پیدا کنند، ولی دیری نپائید که دوباره به همان وضع اول برگشت.

با روی کار آمدن سربه‌داران در بیهق و شهر سبزوار شیعیان تا حدی آزادی یافتند، شهید اول کتاب لمعه را برای خواجه علی سربه‌داری نوشت و برای او به ایران فرستاد تا از روی آن مردم را با احکام فقهی و تکالیف فردی و اجتماعی شیعی آشنا سازند. در سایر بلاد و زمانهای بعد شیعیان با انبوه مخالفان و متعصب و تحکم آنان مواجه بودند.

پس از روی کار آمدن صفویه که دولت شیعی رسمیت یافت این موانع و مشکلات از میان رفت و تمامی شعار شیعه احیاء شد. حسن خان روملو در احسن التواریخ ضمن حوادث سال ۹۰۷ که شاه اسمعیل صفوی در تبریز به تخت نشست می‌نویسد: «هم در اوائل جلوس امر کرد که خطبای ممالک خطبه ائمه اثنی عشر علیهم السلام و صلوات الله الملک الاکبر خوانند، اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیرالعمل که از زمان آمدن سلطان طغرل بیگ ابن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بساسیه[1] که از آن تاریخ تا سنهٔ مذکوره پانصد و بیست و هشت سال است،

۱. طغرل سلجوقی در سال ٤٤٧ هـ ق. ارسلان بساسیری امیر شیعی را که یکسال بود بر بغداد حکم می‌راند کشت و شعار شیعه را برانداخت.

از بلاد اسلام برطرف شده بود، با اذان ضم کرده بگویند، و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اسواق زبان به طعن... بگشایند، و هر کس خلاف کند سرش از تن بیندازند.
در آن اوان (مردم از) مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند. زیرا که (از) کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود، و جلد اول از کتاب قواعد اسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی (علامه حلی) است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت، از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی می‌نمودند، تا آن که روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت، و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از مشارق منور گردید.»[1]
دیری نپائید که محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی کرکی جبل عاملی از علمای بزرگ و فقهای نامی جنوب لبنان مقیم نجف اشرف به ایران آمد و مورد استقبال شاه‌صفوی واقع شد. و فرمان لازم الاجرای شاه‌طهماسب صفوی برای او که می‌باید تمامی افراد مملکت از حکم خاتم المجتهدین سر پیچی نکنند، و درحقیقت اعمال قدرت ولایت فقیه را به رسمیت شناخت، بهترین گواه توجه سلطان صفوی به بسط و توسعه نفوذ مذهب شیعه و بزرگداشت علمای شیعه است.[2]

شاه طهماسب در این فرمان به مردم ایران و تمامی قلمرو حکومت خود امر می‌کند که فرمان محقق ثانی را گردن نهند، حتی مقام سلطنت خود را به وسیله محقق ثانی و به نیابت از امام زمان مشروع می داند. وجود محقق ثانی در ایران باعث آشنائی بیشتر مردم ایران با مسائل حلال و حرام منطبق و فقه شیعه شد.

پس از آن، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی و فرزندش بهاءالدین محمد (شیخ بهائی) و شیخ علی منشار عاملی، و شیخ لطف الله عاملی و انبوهی از علمای شیعه جبل عامل به ایران آمدند و به رواج مذهب شیعه و آشنا ساختن آنها به فقه و احکام اسلامی بر مبنای مکتب امامیه همت گماردند.

مشکل عمده‌ای که در این میان احساس می‌شد مسئله زبان بود. زیرا نوشته های علمای شیعه اغلب به زبان عربی بود و ایرانیان می‌باید آنها را به زبان خود بدانند. این موضوع ایجاب کرد که شیخ بهائی در زمان شاه‌عباس اول اقدام به نوشتن جامع عباسی کند و یک دوره کامل مسائل حلال و حرام را به فارسی همچون رساله های عملیه امروز در اختیار فارسی زبانان

۱. احسن التواریخ، چاپ ۱۳۴۷ شمسی ص ۶۲.
۲. این فرمان مفصل است. شرح آن را در جلد چهارم مفاخر اسلام ضمن شرح حال محقق ثانی نوشته‌ایم.

بگذارد. البته جامع عباسی ناتمام ماند و نظام‌الدین قریشی شاگرد شیخ بهائی آن را به اتمام رسانید.

در این میان سهم خاندان مجلسی بیش از همه است. زیرا پیشتر بارها گفتیم که درویش محمد عاملی نخستین دانشمند شیعه بود که حدیث شیعه را در ایران عهد صفوی نشرداد. پس از وی نوه دختریش ملامحمد تقی مجلسی آنها را در اصول و فروع به فارسی ترجمه کرد و در اختیار مردم گذاشت. کتاب حدیقة المتقین او که شرح من لایحضره الفقیه است همچون رساله عملیه در اختیار مردم قرار داشته و از روی آن عمل به احکام اسلامی بر اساس فقه شیعی می‌کردند. از آن پس علامه مجلسی بود که مبانی فقه و حدیث شیعه را در تمامی ابواب به زبان ساده ترجمه نمود و در اختیار فارسی زبانان گذاشت. اصرار و اظهار علامه مجلسی در این که نوشته های من به دور از عبارت‌پردازی است به همین منظور بوده که او سعی داشته عامه مردم بتوانند وظایف و تکالیف خود را در آشنائی با احکام و مسائل عقیدتی اسلامی بدانند.

به تألیفات علامه مجلسی نگاه کنید، قسمت عمده آن به زبان فارسی است. در آن زمانها مانند زمان ما این کسر شأن یک فقیه و مرجع تقلید بوده که به فارسی چیز بنویسد و اگر هم می‌نوشت سعی داشت طوری بنویسد که ساده و همه کس فهم نباشد تا حمل بر بی سوادی او نکنند.

ولی علامه مجلسی با نیت خالص در صدد بود مردم را در اصول و فروع با اسلام و آئین پاک تشیع و مکتب خردپسند خاندان پیغمبر آشنا سازد. او می‌دانست کتاب را برای عامه مردم می‌نویسد، و باید طوری بنویسد که آنها درک کنند و نیاز به پرسش از این و آن نداشته باشند. می‌بینیم که او در این نیت خالص موفق بوده و هر چه نوشته حتی تا زمان ما هم با همه عیب و نقصی که دارد مطلوب است.

مثلاً او در بحارالانوار و مرآت العقول و ملاذ الاخیار با علما و بزرگان فقها سروکار دارد. ولی دیده است که عامه مردم از آن مطالب سردرنمی‌آورند پس باید فکری هم برای آنها کرد. آن فکر این بوده که مطالب لازم آنها را به زبان ساده ترجمه کرده و کتابهای حق الیقین و عین الحیات و حیات القلوب و جلاء العیون و حلیة المتقین و غیره را پدید آورده است.

علامه مجلسی رساله اعتقادات را به عربی نوشته و یک دورهٔ کامل عقاید شیعی را شرح داده است، ولی چون آن را کافی ندانسته، کتابی دیگر به نام اعتقادات به فارسی نوشته تا عامه مردم بدانند آنچه می‌باید در اصول عقاید بدانند چیست و شیعه در آن موارد با سایر فرق مسلمین چه فرقی دارد.

به نظر نویسنده آنچه علامه مجلسی را مجلسی کرده همین گام بلند او بوده که برای عامه مردم برداشته و به داد آنها رسیده است، نه فلان مطلب علمی و تحقیقی که نظائرش زیاد و باعث شهرت و محبوبیت صاحبان آنها هم نشده است.

مسافرتهای علامه مجلسی

در طی کاوش پیرامون شرح حال علامه مجلسی مواردی را که وی در سفر بوده یا تاریخ اجازاتی که گرفته یا به شاگردانش داده است یادداشت می‌کردم تا در زیر عنوان بالا بیاورم که جمعاً از روی اسناد، او در چه سالها و تواریخی و در چه شهرهائی مسافر بوده است. بعد که همین عنوان را در زندگینامه علامه مجلسی دیدم، دریغم آمد که طبق معمول ارباب بی مروت دنیا آن را نقل به معنی کنم و از خود وانمود نمایم، و چون زاید بر آن با این وضع که دارم چیزی به نظرم نمی‌آید، همان را عیناً می‌آورم، (البته ما در خلال مباحث گذشته نیز اشاراتی به این مسافرتها داشته ایم):

«علامه مجلسی با کثرت مشاغل و گرفتاری‌های مربوط به تألیف و تصنیف و تدریس و همچنین ــ منصب ـ شیخ الاسلامی و قضاوت و امامت جمعه و رسیدگی به کارهای مردم باز هم چندین سفر به زیارت مشهد مقدس رضوی و اعتاب مقدسهٔ عراق علیهم السلام[1] و حج بیت الله الحرام مشرف شده، و برخی از این مسافرتها بدین قرار می‌باشد:

۱ ــ سفری که در سال ۱۰۷۰ هجری میرمحمد صالح خاتون‌آبادی (دامادش) در حدائق المقربین در ضمن ترجمه حال و اختصاصاتش[2] فرماید: «من از ابتدای سن و اوان کودکی حریص در تحصیل حکمت و معقول بودم و تمام اوقات عمر خود را در آن مصروف می‌داشتم تا آن که در طریق حج به صحبت علامه مولی محمد باقر مجلسی مشرف گردیدم و با او ارتباط نزدیک یافتم و از نور علم و هدایتش رهبری شدم و به تحصیل و تتبع در کتب فقه و حدیث و علوم دین مشغول شدم و مدت چهل سال بقیه عمرم را از فیوضات او بهره‌مند شدم».

چون فوت علامه مجلسی در ۱۱۱۰ بوده و میرمحمد صالح پس از تاریخ تشرف به مکه معظمه و مصاحبت با علامه مجلسی چهل سال در خدمت او بوده است، بنابراین مسافرت در

۱. این علیهم السلام برای اعتاب است یا ذوات مقدسه مدفونین در آنجا؟ عبارت خالی از مسامحه نیست.
۲. یعنی ترجمه حال علامه مجلسی و اختصاصهائی که نسبت به او داشته است.

سال ۱۰۷۰ یعنی سال وفات پدر بزرگوارش بوده است![1]

۲ ــ سفر دوم مکه و زیارت مدینهٔ طیبه سال ۱۰۸۰ هجری. جلد بیست و دوم بحارالانوار در ماه رجب سال ۱۰۸۱ در نجف اشرف بعد از مراجعت از سفر حج تألیف گردیده است: عبارت علامه مجلسی چنین است: الحمدلله الذی وفقنی لا تمام هذا المجلد من کتاب بحارالانوار فی المشهد المقدس المنور الغروی علی مشرفه و اخیه و زوجته و اولاده الطاهرین الف الف الف صلوة و تحیّة و سلام بعد انصرافی عن حج بیت الله الحرام و زیارةقبر النبی صلی الله علیه وآله وسلم و الائمة الکرام المقبورین فی جواره علیهم الصلوة والسلام، و کان ذلک فی لیلة مبعث النبی صلی الله علیه وآله السابع والعشرین من شهر رجب الاصبّ من شهور سنة احدی و ثمانین بعد الالف من الهجره (۱۰۸۱).

۳ ــ مسافرت به مشهد مقدس رضوی. علامه مجلسی سالهای ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ را در مشهد مقدس رضوی بوده است. تاریخ اجازهٔ علامه مجلسی جهت سید ابوالحسن استرابادی مشهدی در ۱۰ جمادی الاولی سال ۱۰۸۵، و تاریخ اجازهٔ شیخ حر عاملی جهت علامه مجلسی اول جمادی الثانی ۱۰۸۵، و تاریخ تألیف رسالهٔ اعتقادات اواخر محرم ۱۰۸۶، و تاریخ اتمام خطبة الرضا علیه السلام، و رسالهٔ وجیزه رجب این سال در مراجعت از سفر خراسان در بین راه بوده است، و تاریخ اجازهٔ مولی محمد طاهر قمی به جهت علامه مجلسی هفتم ذی‌قعدهٔ این سال (ظاهراً در قم) می‌باشد.

بنابراین مسافرت علامه مجلسی از قبل از جمادی‌الاولی سال ۱۰۸۵ شروع گردیده و تا بعد از ذی‌قعدهٔ ۱۰۸۶ به طول انجامیده است.

٤ ــ سفری دیگر به مشهد مقدس رضوی در سالهای ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ قمری. مرحوم سید نعمت الله محدث جزائری در مقدمهٔ شرح استبصار مطلبی از علامهٔ مجلسی بیان نموده در آخر آن فرماید: «در این هنگام که مشغول تألیف این کتاب هستم علامه مجلسی مشهد مشرف می‌باشد». و چون تاریخ فراغت از تألیف جلد اول شرح استبصار موسوم به کشف الاسرار هفتم ربیع المولود سال ۱۰۸۸ می‌باشد، و در ایامی که علامه مجلسی در مشهد مقدس به عنوان زیارت مشرف بود جمعی کثیر از علماء و فضلاء و طلاب جهت استفاده از علوم وی بدو توجه نموده و

۱. میرمحمد صالح خاتون‌آبادی در حدائق المقربین نوشته است سی سال در خدمت علامهٔ مجلسی بهره گرفته‌ام، نه چهل سال، تا چنین استفاده شود که اولین سفر وی به حج سال ۱۰۷۰ بوده است. بلکه سال ۱۰۸۰ و ده سال بعد از رحلت پدر بزرگوارش اتفاق افتاده است.

محدث نوری هم در فیض القدسی چهل سال نوشته است، ص ۲۹ با این که حدائق را در اختیار داشته است. توجه کنید یک غفلت جزئی چه نتائج و استنباطهای نادرست را در پی دارد. پس ۱ همان ۲ است! و به جای سال ۱۰۷۰ اگر حدود سال ۱۰۶۳ را عنوان اول قرار می‌داد بهتر بود چنانکه در پایان این بخش خواهیم گفت.

تقاضای مباحثهٔ حدیث کردند، علامه مجلسی کتاب چهل حدیث (اربعون حدیثاً) را در این سفر نوشت و آن را در سوم رمضان ۱۰۸۹ تمام فرمود.

بنابر این علامه مجلسی از قبل از ربیع الاول سال ۱۰۸۸ تا پس از رمضان المبارک سال ۱۰۸۹ را در مشهد مقدس بوده و به تدریس و تألیف اشتغال داشته است.

۵ ــ سفرهای متعدد به اعتاب مقدسهٔ ائمه عراق علیهم السلام غیر از آنچه پس از مراجعت از سفر حج تشرف حاصل می‌نموده است. تاریخ این مسافرتها به طور قطع معلوم نیست و ممکن است با مراجعه به اجازات و تألیفات ایشان به تاریخ برخی از آنها آگاهی یافت».[1]

آقااحمد در مرآت الاحوال می‌نویسد: «شرافت طواف حرمین شریفین را دریافته و به زیارت ائمه عراق علیهم السلام مکرر مشرف شده اند».

۱. زندگینامه، ج ۱ ص ۱۶۱.

علامه مجلسی در نظر دانشمندان معاصر خود

در این بخش می‌خواهیم بدانیم دانشمندانی که همعصر علامه مجلسی بوده‌اند و او و دامنهٔ نفوذ و اقتدار و کارهایش را دیده‌اند، چگونه از وی نام برده و یاد کرده‌اند.

همان‌طور که در شناخت پدر علامه‌اش مجلسی اول سخن قدیم‌ترین اشخاص را مأخذ قرار دادیم و رو به جلو آمدیم، در اینجا نیز همان کار را معمول داشته و مجلسی دوم را از دید قدیم‌ترین معاصران وی و شاگردانش و کسانی که او را در اواخر عمر دیده‌اند، می‌نگریم که خود گویای اندکی از بسیار است تا زمینهٔ مطلوبی برای اهل تحقیق باشد. در خلال مباحث گذشته گفتار بسیاری از آنها را آوردیم، ولی در اینجا نیز جداگانه بخشی را اختصاص به آن می‌دهیم تا چشمگیرتر باشد.

می‌دانیم که شناسائی هر کس بستگی به شخصیّت و آثار وجودی او دارد. زیرا او را چنانکه بوده مجسم می‌سازد و از دیگران ممتاز می‌گرداند. از این رو نخستین راه برای شناخت و شناسائی مردان بزرگ، مراجعه به آثار باقی ماندهٔ آنهاست[1]. ولی تردید نیست که گاهی گفتار معاصران و استادان و شاگردان یک دانشمند دینی یا فیلسوف الهی یا حکیم طبیعی و شاعر یا عارفی دربارهٔ دانشمندی، نمایندهٔ شخصیت دینی و علمی و فلسفی و ادبی و عرفانی اوست، و اگر خود نیز اهل تقوی و فضیلت باشد، نمایانگر مقام والای معرّف در عمل و معنویت و جهات شایستهٔ روحی او نیز هست. بخصوص اگر معرّف را خوب بشناسیم و مقام عالی او را در علم و فضیلت و میان مردم و عصر بدانیم، بهتر می‌توانیم پی به مقام معرّف ببریم.

۱. چنانکه شاعر گفته است:

آثارما به صفحه گیتی نشان ماست　　　　از بعد ما نگاه به آثار ما کنید

از این رو در این بخش گزیده‌ای از آنچه دانشمندان معاصر و استادان و شاگردان علامهٔ مجلسی که او را دیده‌اند، و راجع به او گفته‌اند، کمال ضرورت را دارد که برای مزید اطلاع اهل بصیرت می‌آوریم، و توجه آنان را به منظور آشنائی بیشتر با این بزرگمرد علم و دین و فضیلت معطوف می‌داریم.

۱ ــ شیخ حر عاملی استاد اجازه علامه مجلسی، محدث عالی مقام شیخ حر عاملی مؤلف کتاب با عظمت **وسائل الشیعه** که از مفاخر علمای ما و استاد اجازهٔ علامه مجلسی بوده و خود نیز از او اجازه داشته است، در کتاب **امل الآمل** بدین گونه از همعصر و استاد و شاگرد اجازه‌اش یاد می‌کند: «مولانا الجلیل: محمد باقر بن محمدتقی مجلسی، عالم فاضل ماهر، محقق مدقق، علاّمهٔ فهّامه، فقیه متکلم، محدث ثقه، جامع همهٔ خوبیها و فضائل، جلیل القدر عظیم الشأن، اطال الله بقاه، دارای تألیفات سودمند بسیاری است. مانند **بحارالانوار** در اخبار ائمه اطهار که احادیث تمام کتب شیعه را غیر از کتب اربعه: **کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب واستبصار**، و **نهج البلاغه** را که از آن کمتر نقل می‌کند، با ترتیبی پسندیده، در آن جمع نموده است و مشکلات آن را شرح کرده است ، این کتاب ۲۵ جلد است. و دیگر کتاب **جلاء العیون**، و کتاب **حیات القلوب**، و کتاب **عین الحیات**، و کتاب **مشکات الانوار در فضل قرائت قرآن**، فارسی است[۱]، و کتاب **حلیة المتقین** ، و کتاب **تحفة الزائر**، و کتاب **ملاذ الاخیار فی شرح تهذیب الاخبار**، و کتاب **مرآت العقول فی شرح الکافی**، و کتاب **فوائد الطریقه فی شرح الصحیفة الشریفه**، و **رساله‌ای در رجعت**، و **رساله‌ای در رجال**، و **رساله ای در اعتقادات**، و **رساله ای در مناسک حج**، و **رساله ای در سهو و شک**، و جز اینها. او از معاصرین است. تمام مؤلفات او و جز آنها را از وی با اجازه‌ای که از وی داریم روایت می‌کنیم.»[۲]

شیخ حرعاملی در خاتمه وسائل الشیعه، آنجا که از برخی کتب مورد اعتمادش که از آنها با واسطه و غیره روایت می‌کند می‌نویسد: «اینها را نیز از مولای اجل اکمل پرهیزکار مدقق مولانا محمدباقر بن افضل اکمل مولانا محمدتقی مجلسی، ایده الله روایت می‌کنیم.

او آخرین دانشمندی است که به من اجازه داده است، و من نیز با اجازه پدرش، و استادش ملاحسنعلی شوشتری، و مولای بزرگوار میرزا رفیع الدین محمد نائینی، و فاضل صالح شریف الدین محمد رویدشتی که همگی از شیخ اجل اکمل بهاءالدین محمد عاملی روایت کرده‌اند، به وی اجازه داده‌ام»[۳]

۱. کتابهای سابق نیر غیر از بحارالانوار فارسی است، و نیز حلیة المتقین وبعضی از کتابهای بعدی.
۲. امل الآمل، ج ۲ ص ۲۴۸.
۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۵۱.

این مرد بزرگ سپس چند بار دیگر از علامه مجلسی یاد می کند ویکجا از وی به نام «المولی الاجل مولانا محمدباقر سلمه الله» و در جای دیگر «مولانا محمدباقر دام ظله» یاد کرده است. با این که خود از استوانه های پایدار علم حدیث است و شش سال قبل از مجلسی، در سال ۱۱۰۴ از دنیا رفته است.

۱ ــ میرعبدالحسین خاتون‌آبادی معاصر مجلسی، میرعبدالحسین خاتون‌آبادی همعصر او و شاگرد پدرش علامه مجلسی اول، و متوفی در سال ۱۱۰۵ در همان شهر اصفهان، در کتاب وقایع‌السنین والاعوام هر جا از وی نام می‌برد، با تجلیل و احترام زیاد یاد می‌کند. قسمت اول آن را به مناسبت تولد وی در سال ۱۰۳۷ پیشتر نقل کردیم. او آن قسمت را در سال ۱۰۹۸ نوشته بوده است.[۲]

در وقایع سال ۱۰۸۵ می‌نویسد: «فراغ از جلد اول حیات‌القلوب تصنیف علاّمی فهّامی مولانا محمدباقر المجلسی، ادیم افاداته، در هزار و هشتاد و پنج، در مشهد مقدس رضوی صلوات الله علیه و علی آبائه و علی اولاده».

نیز، در وقایع سال ۱۰۹۱: «فراغ آخوند مولانا محمدباقر مجلسی از جلد «فتن» بحار در هزار و نود و یک، و تاریخ اتمام کتاب «حقائق» ختمنا است.»

و نیز در وقایع سال ۱۰۹۶: «فراغ مولانا محمد باقر مجلسی از تألیف ادعیهٔ صلوات خمس، و بعضی از دعاها مسمی به مقباس در شهر رمضان هزار و نود و شش هجری.»

همچنین در وقایع سال ۱۰۹۸ می‌نویسد: «روز سه شنبه چهارم شهر جمادی الاولی هزار و نود هشت (۱۰۹۸) نواب اشرف ارفع اقدس همایون شاهی، شاه سلیمان صفوی بهادرخان از راه تصلبی که داشت از برای ترویج امور شریعت مقدسه و تنسیق امور شیعیان مولانا محمدباقرا مجلسی را تعیین فرمودند به شیخ‌الاسلامی دارالسلطنه اصفهان و از راه رعایت علما در استرضای خاطر آخوند مکرر بر زبان خجسته بیان لفظ التماس جاری ساختند. و در همین سال: «در تاریخ ماه جمادی الآخره سال هزار و نود و هشت بت های هنود را آخوندی شیخ‌الاسلامی مولانا محمدباقرا مجلسی در دولتخانه شکستند، حسب الامر اعلی»[۲].

۳ ــ حاج محمد اردبیلی ومجلسی، حاج محمد اردبیلی که خود شاگرد علامه مجلسی است و در همان سال ۱۰۹۸ از وی به دریافت اجازهٔ مفصلی نائل آمده، و در سال ۱۱۰۱هـ نه

۱. از آنچه وی راجع به آقا حسین خونساری و ملامحمد باقر سبزواری دو استاد دیگرش نوشته به دست می‌آید که میرعبدالحسین بیشتر با این دو معاصر علامه مجلسی ارتباط داشته و شاید با علامه مجلسی چندان مأنوس نبوده است.

۲. وقایع السنین، ضمن حوادث سالهای یاد شده.

سال قبل از استاد از دنیا رفته است، در کتاب نفیس جامع‌الروات استاد بزرگوارش را بدین گونه می‌ستاید: «محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی ملقب به مجلسی مدظله العالی، استاد ما و شیخ ما و شیخ الاسلام والمسلمین، خاتمة المجتهدین، امام علامهٔ محقق مدقق، جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله، یگانه عصرش و یکتای زمانش، ثقهٔ ثبت مورد اعتماد، دارای دانش فراوان و تصانیف نیکو است.

شخصیت وی در عُلوّ قدر و عظمت شأن، و بلندی رتبه، و تبحرش در علوم عقلی و نقلی، و دقت نظر و اصابت رأی و وثاقت و امانت و عدالتش مشهورتر از آن است که گفته شود، و بالا تر از این است که در عبارت بگنجد.

فیض وجود او و پدرش (ره) در امر دین و دنیا به بیشتر مردم از عام و خاص رسیده است. خداوند به او بهترین پاداش نیکوکاران را ارزانی دارد. او راست کتابهای بسیار نفیس، و به من اجازه روایت تمامی آنها را داده است. خداوند او را باقی دارد و تأیید نماید»[1]. آنگاه کتابهای مجلسی را که در اجازه‌اش از آنها نام برده است، ذکر می‌کند که در بخش تألیفات علامه مجلسی، خواهیم دید.

٤ ــ سید نعمت‌الله جزائری و مجلسی، سید نعمت‌الله جزائری متوفای سال ۱۲۱۲ از شاگردان خاص او که دو سال بعد از استاد جهان را وداع گفته است در چندین اثر نفیس و پربارش استاد بزرگوار خود را چنانکه دیده یاد کرده است. از جمله در کتاب **انوار نعمانیه** می‌نویسد: «استاد ما علامه مجلسی که خداوند او را به سلامت دارد مرا در اصفهان به خانه‌اش برد و چهار سال تمام نزد او ماندم، طلابی را که همراه داشتم به وی معرفی کردم و او برای همه آنها حقوق ماهانه مقرر داشت. من علم حدیث را نزد وی خواندم.»[2]

و در **نورآداب عالم با متعلم** در «فائده هفتم» می‌نویسد: «هنگامی که در اصفهان بودم و نزد صاحب **بحارالانوار** درس می‌خواندم، این امتیاز را به من داده بود که از میان بیش از هزار نفر شاگردان خود در خانه‌اش بسر برم و شب و روز در خدمتش باشم. در زمانی که مشغول تدوین آن کتاب **بحارالانوار** بود شبها را نزد وی می‌خوابیدم تا در کار تصنیف بحار به وی کمک کنم.

۱. جامع‌الروات، چاپ اول، ج ۲ ص ۷۸.

۲. نَور به فتح نون به معنی شکوفه و جمع آن انوار است که جمع نُور به ضم نون هم هست. فرق میان آن دو با قرینه معلوم می‌گردد. بنابراین «انوار نعمانیه» یعنی شکوفه‌های شقایق نعمانی.

«عبقات الانوار» کتاب مشهور علامهٔ متتبع فقید میرحامد حسین نیشابوری هندی از همین انوار به معنی شکوفه‌هاست. «عبقه» که عبقات جمع آن است به معنی بوی خوش است، و عبقات الانوار یعنی بوی‌های خوش شکوفه‌ها!

آن بزرگوار بسیار شوخ‌طبع بود، و با من مزاح می‌کرد تا خسته نشوم. با تمام این احوال هر وقت می‌خواستم به نزد او بروم مدتی دم در می‌ایستادم تا خود را مهیای ملاقات با او کنم و دلم از شدت تپش که از هیبت او ناشی شده بود آرام گیرد و به حال عادی برگردد.»

نیز در مقدمهٔ شرح استبصار در «جوهرهٔ نهم» باز از علامه مجلسی استاد عالیقدرش یاد می‌کند:

«دروقتی که بحار را تألیف می‌نمود شب و روز در خدمتش بودیم، و به او که خدایش سلامت بدارد در بعضی از احادیث مشکل که می‌خواست شرح کند، کمک می‌کردیم. بلکه گاهی من خوابیده بودم می‌آمد مرا بیدار می‌کرد و در حل بعضی از اخبار به من مراجعه می‌نمود.[1]

من در سالهای زیاد با وی معاشرت داشتم و شب و روز در کنار او بودم، و در این مدت فعل مباحی از وی ندیدم تا چه رسد به مکروهات! زیرا آن بزرگوار نمایندهٔ سخن پیغمبر صلی الله علیه وآله بود که: «یکفرد مسلمان باید در همه چیز حتی در خواب و بیداری نیت داشته باشد»، بلکه اعمال او همگی طاعات و انجام وظائف دینی بود.

او با این که سن کمی داشت چنان در علوم تتبع نموده بود که هیچ یک از فضلای عصرش به پای او نمی‌رسیدند، بخصوص در علم حدیث. اتفاق نیفتاد که در حل حدیثی از وی سؤالی کنم جز این که آن را با حدیث مفصلی که مشتمل بر حل آن حدیث مجمل بود، جواب می‌داد.

او در مسجد جامع اصفهان مردم را موعظه می‌کرد. من کسی را فصیح‌تر و شیرین سخن‌تر از وی ندیده‌ام. گاهی ما اخبار و احادیثی را که شب مطالعه می‌کردیم چون روز همان را از وی می‌شنیدیم چنان بودیم که گوئی از آن خبر نداشتیم، از بس خوش‌بیان بود و روان سخن می‌گفت.

در هنگام نوشتن این کلمات آن بزرگوار در مشهد مقدس رضوی علیه السلام است. خداوند ما را از عمر طولانیش برخوردار کند، و در سرای دیگر با کسانی که دوست می‌دارد محشور گرداند.»

عبارت عربی این قسمت را دوست دانشمند محقق آقای سیدمحمد جزائری نوادهٔ

۱. سید بزرگوار عرب و از مردم جزائر یعنی بیشه‌ها و آب گرفتگی های اطراف بصره بوده است. لقب وی «جزائری» هم منسوب به همین نیزارهای اطراف بصره است (که در میان آنها قریه‌هائی است) چنانکه خود در شرح حالش می‌گوید. بنابراین مراجعه استادی ایرانی با آن بزرگواری و علم و احاطه، به شاگرد عرب زبان دانشمند خود در حل بعضی از عبارات عربی احادیث قابل توجیه است، بعلاوهٔ مقام والای سید در علوم و فنون دینی.

سیدعالیقدر در کتاب نفیس نابغه فقه و حدیث ـ تاریخ زندگانی فقیه و محدث مشهور سید نعمت الله جزائری، از مقدمهٔ شرح استبصار جد بزرگوارش که تاکنون چاپ نشده است، نقل کرده‌اند. سپس می‌نویسند: «و در اجازهٔ شیخ حسین بن محیی الدین او (علامه مجلسی) را اولین نفر از مشایخ خود قرار داده است».

و می افزایند که: «در زهر الربیع فصلی جداگانه برای مؤلفات مجلسی اختصاص داده که از نسخه چاپی افتاده، ولی در نسخهٔ مؤلف و ترجمه آن کتاب ص ۳٦۷ چاپ بمبئی موجود است.»[1]

می‌گوئیم: در ترجمهٔ زهرالربیع چاپ تهران نوشته است: «و اما تاریخ ولادت رئیس المحدثین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا محمد باقر مجلسی پس اینست: جامع بحارالانوار. (۱۰۳۷)

و این کتاب از جمله مصنفات اوست، و نزدیک است به سی مجلد[2] و اسامی مصنفات او اینست: کتاب بحارالانوار، کتاب مرآت العقول شرح کافی...» و پس از شمارش مصنفات علامه مجلسی در آخر می‌نویسد: «... با وجود بسیاری مشاغل و مهمات او به تدریس و ملازمت نماز جمعه و جماعت و موعظه و حکم کردن ما بین مردم و رجوع کردن پادشاه مهمات امور را به او».[3]

و هم آقای جزائری می‌نویسند: «به طوری که در جوهرهٔ نهم شرح استبصار جداعلی مذکور است: برای اصول اربعمأه با سلاطین عالم مکاتبه کرده و بدین وسیله به چهل اصل از آنها دست یافته و آنها را در ابواب متفرقه بحار گنجانده است...

علامه مجلسی سه اجازه به جداعلی داده که مبسوط تر از همه اجازه‌ای است که بخط شریف خود در آخر نهج البلاغه نوشته و صورت آن چنین است... و کتب فی شهر شوال من ۱۰۹٦، دو اجازه دیگر علامه مجلسی بر کتاب زکات تهذیب بی تاریخ، و بر من لایحضره الفقیه مورخ ۱۰۷۵ است.»[4]

از تاریخ اجازه مزبور یعنی سال ۱۰۷۵ معلوم می‌شود که سن علامه مجلسی در آن وقت ۳۸ سال بوده است، و چون معمولاً اجازه را در اواخر اقامت در نزد شیخ و پایان کار می‌دادند، و سید هم به گفته خودش ٤ سال در خدمت علامه مجلسی بوده است، می‌توان گفت وی مجلسی

۱. نابغه فقه و حدیث، ص ۹٤.
۲. سید نعمت الله جزائری بعدها که به شوشتر بازگشته بود هنوز نمی‌دانسته بحارالانوار سرانجام چند جلد خواهد شد.
۳. زهر الربیع، چاپ تهران، سال ۱۳۳۳، ج ۲ ص ۳٤٤.
۴. نابغه فقه و حدیث، ص ۱۰۱.

را در سن ۳٤ سالگی دیده و در خدمت او به تحصیل پرداخته است. اجازه دیگر را سید بعدها طی مسافرت به اصفهان یا جای دیگر از علامه مجلسی در سال ۱۰۹۸ گرفته است.

۵ ــ میرزا عبدالله اصفهانی و مجلسی، میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد نامورش که بیش از سایر شاگردانش با وی در علوم و فنون و شناخت کتابهای مآخذ بحارالانوار و نوشتن اجازات ارتباط داشته و سهیم بوده است، در «ریاض العلماء» از استاد استنادش بدین‌سان یاد می‌کند: «مولانا الجلیل محمد باقر بن مولانا محمد تقی مجلسی، دانشمند فاضل[1] ماهر محقق مدقق علاّمهٔ فهّامه فقیه متکلم محدث ثقهٔ موثق، جامع همه خوبیها و فضائل، جلیل القدر عظیم الشأن، اطال الله بقاءه.

او راست مؤلفات سودمند بسیار که از جمله بحارالانوار در اخبار ائمه اطهار است که غیر از کتب اربعه[2] و نهج البلاغه که جز اندکی از آن نقل نمی کند، مشتمل بر تمامی احادیث شیعه است[3] با ترتیبی نیکو و شرح مشکلات آنها، این کتاب در ۲۵ جلد است... او از معاصرین است، تمامی مؤلفاتش و جز آنها را ما از وی روایت می کنیم». به طوری که می دانیم این قسمت عیناً سخن شیخ حر عاملی در امل الآمل بود که میرزا عبدالله غالباً اول آن را در تراجم اشخاص می آورد، سپس خود گاهی اظهارنظر می کند. در اینجا نیز می نویسد: من گویم استاد، عقلیات را نزد استاد آقا حسین (خونساری) و نقلیات را در خدمت پدرش خوانده است، سپس بقیهٔ تألیفات علامهٔ مجلسی را نام می‌برد.[4] جا داشته که مؤلف ریاض العلماء راجع به استادش شرح بیشتری می‌داد. اگر میرعبدالحسین خاتون‌آبادی مجلسی را مانند استادانش آقاحسین خونساری و ملامحمد باقر سبزواری نمی‌ستاید، چندان ایرادی بر او نیست، ولی میرزا عبدالله که مجلسی را استاد استناد می‌خواند و سهم مهمی در جمع مصادر بحار داشته، چرا توضیح بیشتری نداده است؟!

۶ ــ میرمحمد صالح خاتون‌آبادی و مجلسی، شاگرد و دامادش میرمحمد صالح خاتون‌آبادی که بیش از همه پدرزن و استاد علامه اش را می‌دیده بعکس بعضی از شاگردان او که مدتی را

۱. کلمه فاضل و عالم که این بزرگان به کار می‌بردند معنی بلندی داشته، و مانند امروز نبوده که در حوزه‌های علمی اگر بخواهند بی سوادی را دست بیندازند می‌گویند: فاضل معاصر!

۲. کتب اربعه شیعه که مدار فقه و احادیث ما بر آنهاست: کافی ثقه الاسلام کلینی متوفای ۳۲۹، و من لایحضره الفقیه شیخ صدوق ۳۸۱، و تهذیب و استبصار شیخ طوسی ٤٦۰ است.

۳. در پاورقی می‌نویسد: وی در حواشی امل الآمل (که این سخن از آنجاست) نظرش را تغییر داده است. زیرا مجلسی تمامی نهج البلاغه را در بحار آورده است.

۴. ریاض العلماء، ج ۵ ص ۳۹.

در اصفهان بوده اند، یا مانند میرزا عبدالله افندی پیوسته در مسافرت به سر برده اند، او همچون سایه دنبال استاد و پدر همسرش بوده است وبیش از هر دانشمند دیگری از معاصرانش او را ستوده، یعنی آنچه در وی بوده و می‌دیده و سراغ داشته است، به رشته تحریر کشیده است.

مؤلف روضات الجنات که خود از علمای اعلام اصفهان شهر علامه مجلسی بوده و میرمحمد صالح خاتون‌آبادی شیخ الاسلام اصفهان بعد از مجلسی را می‌شناخته و از مایهٔ فضل و تقوای او آگاهی داشته است، می‌نویسد: «من تاکنون ندیده‌ام کسی مانند دامادش و شوهر دخترش که همچون پیراهن تن او، و پدر دخترزادگان بزرگ و دانشمند وی، یعنی میرمحمد صالح پسر میرعبدالواسع حسینی، شرح حال علامه مجلسی را بیان کرده باشد. آنچه او بیان داشته به مراتب سودمندتر از سخنانی است که صاحبان فهارس به نقل از این و آن درباره او گفته اند. زیرا اهل خانه از آنچه در خانه است بهتر از دیگران آگاهند. (اهل البیت ادری بما فی البیت). او در کتابش حدائق المقربین سخن را پیرامون علامهٔ مجلسی به حد نهائی رسانده است.»[1] سپس حاصل سخن میرمحمد صالح را در کتاب مذکور می‌آورد، و ما آن را در شرح حال علامه مجلسی در مقدمه مهدی موعود ترجمه نموده ایم.

ولی چون در این کتاب خواسته ایم حتی الامکان مطالب را از مآخذ دست اول و اگر فارسی باشد به عین عبارت نقل کنیم، همان‌طور که پیشتر یادآور شدیم، زیرا کس قسمتی از حدائق المقربین را از آقای روضاتی نوادهٔ مؤلف روضات الجنات که به خط میرزا مسیح موسوی چهارسوقی یکی از هفت پسر صاحب روضات و جد ایشان، خواستیم، و ایشان نیز در اسرع وقت بذل لطف نمودند و از اصفهان برای ما ارسال داشتند، و اینک آنچه وی راجع به استاد و پدرزنش نوشته است. البته این نوشته دانشمندی است که اصفهان بزرگ مرکز علوم اسلامی عهد صفوی را دیده و خود جایگاهی بزرگ در علم و عمل داشته و سرسلسله دودمانی بس بزرگ از عالمان دین حتی تا عصر ماست.

در شرح حال مجلسی اول گفتیم که میرمحمد صالح در حدیقه پنجم ۳۰ تن از علمای بزرگ شیعه را به اختصار نام می‌برد و مختصری در باره آنها توضیح می‌دهد. این سی نفر از ثقة الاسلام کلینی آغاز و تا علامه مجلسی خاتمه می‌یابد.[2] اینک شناخت وی از علامه مجلسی[3]:

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۸٤، سخنان جالب خود صاحب روضات را در بارهٔ علامهٔ مجلسی می‌آوریم.

۲. گفتیم که میرمحمد صالح در سال ۱۱۱۵ پنج سال بعد از رحلت علامه مجلسی از دنیا رفته است.

۳ این نخستین بار است که تمام سخن وی در بارهٔ علامه مجلسی از نسخه خطی حدائق المقربین در کتابی چاپ می‌شود.

سی ام ــ مولانا محمد باقر مجلسی نورالله ضریحه الشریف و قدس الله روحه اللطیف که اعظم اعاظم فقها و محدّثین، و افخم افاخم علما و اهل دین بود، و در علوم فقه و تفسیر و حدیث و رجال و اصول وکلام و اصول فقه سرآمد اهل روزگار و سرکردهٔ علمای نامدار بود، و متقدّمان و متأخران اهل علم و عرفان هیچ یک به جلالت قدر آن عظیم الشأن و به جامعیت آن مقرب درگاه خداوند رحمان نبودند، و حقوق آن بزرگوار بر دین از چند جهت است:

(جهت اول و دوم و سوم راجع به تألیفات علامه است که در آنجا آورده‌ایم، و چند سطر هم از جهت ششم که باز مربوط به تألیفات علامه مجلسی است).

چهارم ــ اقامه جمعات و جماعات و مجامع عبادات که به برکت وجود شریف او منعقد می‌شد، و (از) تاریخ تألیف این رساله قریب به پنج سال است که او رفته است، و چنان مجامع منعقد نمی‌شود، و اکثر عبادات و سنن که به برکت او در میان مؤمنان جاری بود متروک شده، و در ایام شریفه ولیالی احیاء چند هزار کس به عبادت و احیاء و دعا مشغول بودند، و الحال اکثر این مراسم و وظایف مهجور گردیده است، و از مواعظ شافیه او که باعث هدایت و تیقّظ و تذکر مؤمنان بود، مردمان محروم گردیده اند.

پنجم ــ فتاوی وبیان مسائل دین که مسلمانان از آنها منتفع می‌شدند، و هر مسئله از مسائل دین که مردم را حاجت بود به سهولت از او سؤال و به جواب آن مسئله فایز می‌گردیدند، و امروز همگی مردم متحیر، و در مسائل گاهی به زید و گاهی به عمرو رجوع می نمایند، و هر یک از روی جهل یا تجاهل فتاوی عجیبهٔ غریبه می‌دهند، و هر یک مخالف دیگر می‌گویند و می‌نویسند.

ششم ــ قضای حوائج مؤمنان و اعانت در امور ایشان و دفع اذیت و ظلم ظلمه و عرض وظائف و حاجات مهمه، و بالجمله حقوق آن منبع کمالات ومعدن خیرات بر دین و اهل دین، بلکه بر همه سکّان روی زمین بسیار است.

و این حقیر کتب احادیث را در خدمت او خواندم و در تاریخ سال هزار و هشتاد و پنج (۱۰۸۵) اجازه برای حقیر نوشت، و همهٔ مؤلفات خود و مؤلفات سایر علما را که از مشایخ عظام خود اجازه داشت به این حقیر اجازه داد، و حقوق او بر این حقیر عظیم و نامتناهی است، و حقوق ابوّت و تربیت و ارشاد و هدایت بر این قاصر دارد.

و در اوائل حال این قاصر حریص بودم بر تحصیل علوم عقلی، و اوقات خود را صرف کتب حکمت می‌نمودم. تا آن که به وسیله حج بیت الله الحرام به خدمت او مربوط شدم، و به برکت او هدایت یافتم، و به تتبع کتب فقه و حدیث و علوم دینی مشغول شدم، و سی سال در

خدمت او و از فیوضات او بهره‌مند می‌گردیدم، و استجابت دعوات و کرامات از آن معدن خیرات مکرر مشاهده نموده‌ام، شکرالله حقوقه علی اهل الایمان و اسکنه فی اعلی غرفات الجنان و جزاه جزاء المحسنین و بلغ روحه الی اعلی علیین.

و آن بزرگوار در سال هزار و صد و ده (۱۱۱۰) در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان به اعلای درجات جنان شتافت، و ولادت او نیز در ماه مبارک رمضان بود، و مدت عمر شریف او هفتاد و سه سال بی کم و زیاد بود. و تاریخ فوت او اینست: «مقتدای جهان ز پا افتاد، و ایضاً: عالم علم رفت ازعالم، و ایضاً: رونق از دین برفت، و ایضاً: باقر علم شد روان به جنان»[۱].

۱. حدائق المقربین، نسخه خطی.

علامه مجلسی و دانشمندان متأخر

لازم به ذکرنیست که عنوان فوق بسیار وسیع است و اظهارنظر دانشمندان پس از علامه مجلسی یکی و دو تا و سه تا و ده تا نیست بلکه سر به ده‌ها تن می‌زند. کمتر فقیه و محدث و مؤلف و مصنفی می‌بینیم که در این سیصد سال به نام علامه مجلسی رسیده باشند، و او را به احترام و مقام والای علمی و احاطه بر احادیث و اخبار و جامعیت نستوده باشند. در ضمن مباحث گذشته اظهارنظر بسیاری از علمای پس از وی را دیدیم.

در اینجا با رعایت اختصار اظهارنظر تنی چند از بزرگان اهل فن را که در شناخت علمای اسلامی صاحب نظر هستند یا از بستگان علامه مجلسی می‌باشند، و او را به خوبی می‌شناخته اند می‌آوریم تا منبع و مأخذی زاید بر گذشته برای پژوهشگران باشد.

۱. محدث فقیه نامی شیخ یوسف بحرانی متوفای سال ۱۱۸۶ در لؤلؤتی البحرین که آن را به عنوان اجازهٔ کبیرهٔ خود برای دو برادرزاده اش شیخ خلف بن شیخ عبد علی متوفی در بصره به سال ۱۲۰۸، و شیخ حسین بن محمد متوفی در شاخورهٔ بحرین به سال ۱۲۱۶ نوشته ضمن سلسله مشایخ خود از علامهٔ مجلسی بدین گونه نام می برد:

«محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مشهور به مجلسی، این بزرگوار در زمان خود پیشوای علم حدیث و سایر علوم و هم شیخ الاسلام اصفهان بود. او در اصفهان ریاست دینی و دنیوی داشت، و امام جمعه و جماعت بود. اوست که حدیث را رواج داد و درهمه جا منتشر ساخت، مخصوصاً در ایران. اوست که انواع احادیث را که به زبان عربی بود، برای ایرانیان به فارسی ترجمه کرد، مضافاً به تصلبی که در امر به معروف و نهی از منکر، و دست و دل بازی که در جود و کرم برای همه کس داشت.

مملکت شاه سلطان حسین به خاطر سست عنصری وی و قلت تدبیرش در سیاست ملکداری، به وجود او محفوظ بود، و چون او درگذشت شیرازۀ آن از هم پاشید، و اغتشاش و ناامنی آن را فراگرفت، به طوری که در همان سال درگذشت او شهر قندهار از دست شاه بیرون آمد، و پیوسته خرابی بر آن مستولی شد تا آن که به کلی از دستش خارج شد.

از تألیفات شیخ بزرگوار ما کتاب بحارالانوار است که تمامی علوم را در آن گرد آورده است ... و در ۲۵جلد است، بعضی از مشایخ معاصر می‌گفتند ۱۶ جلد آن توسط مجلسی پاکنویس شده، و بقیه از تصحیح و ایضاح وی خالی است ... او سال ۱۱۱۱ که مطابق با عدد «غم و حزن» است وفات یافت، خود وی در حاشیه بحارالانوار نوشته است: از شگفتیها یکی اینست که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحارالانوار که بعضی از بزرگان متوجه شده‌اند، وفق می دهد»[1]

۲: میرزا حیدرعلی مجلسی متوفای سال ۱۲۱٤، بارها گفته‌ایم که او نوادۀ ملاعزیزالله برادر بزرگ علامه مجلسی است، جداگانه او را بیشتر خواهیم شناخت. او که خود از مفاخر علمای خاندان مجلسی است در انساب خاندان مجلسی آنجا که از جدۀ خود یعنی مادر جد اولش میرزا محمدتقی مجلسی نام می‌برد، می‌نویسد: «و والدۀ میرزا محمدتقی صبیۀ عالیجناب معلی القاب علامة العلمائی المولی الجلیل محمد باقر مجلسی، و مادر این دختر خواهر میرزا علاءالدین گلستانه است».

بنابراین میرزا حیدرعلی نیز از جانب مادر نوۀ دختری علامه مجلسی عموی نیای اعلای خود است. وی در آنجا که از فرزندان علامه مجلسی نام می‌برد نیز می‌نویسد: «اما اولاد فاضل علامۀ نحریر افضل الفضلاء الدهر، کان فی جمیع العلوم ماهراً، القاضی، الجد الامجد، المولی محمد باقرالمجلسی قدس الله، روحه بالنبی والوصی».[2]

روشن نیست که چرا میرزا حیدرعلی جد مادریش علامه مجلسی را «قاضی» می‌داند، آیا منظور مقام شیخ الاسلامی او بوده، یا این که بعلاوۀ امام جمعه و شیخ الاسلام بودن مقام قضاوت را هم داشته است؟ که نیاز به تحقیق بیشتر دارد.

۳: شیخ اسدالله کاظمی، فقیه بزرگ نامی متوفای سال ۱۲۳۰ در آغاز کتاب گران قدرش مقابس الانوار در فقه استدلالی، از علامۀ مجلسی بدین گونه یاد می‌کند: «مجلسی، اجل اعظم اکمل اعلم، سرچشمه فضائل و اسرار و حکمتها، غواص بحارالانوار، مستخرج گنجهای

۱. لؤلؤة البحرین ص ۵۵.
۲. گفتیم که «انساب خاندان مجلسی» به پیوست مرآت الاحوال جهان‌نما چاپ شده و به زودی منتشر می‌شود.

اخبار و رموز آثار که گوش ادوار و اعصار نظیرش را نشنیده، و دیدگان شهر و کشورها، مانندش را به خود ندیده، کشاف انوار تنزیل[1]، و اسرار تأویل، حلاّل معاضل حکام و مشاکل افهام به بهترین راه و ساده‌ترین دلیل، صاحب فضل فراوان و دانش بسیار و تألیفات درخشان، زینت مجالس و مدارس و مساجد و منابر، دیدگان مفاخر علمای اوائل و اواخر از افاضل و اکابر: محمدباقر ــ مجلسی ــ او راست کتب بسیار و برجسته و رسائل و مسائل برازنده، از جمله بحارالانوار، و ملاذالاخیار، و مرآت العقول، و بسیاری دیگر از کتابها و رسائل، از پدرش و فیض کاشانی و بسیاری از مشایخ و فضلاء روایت می‌کند، و بسیاری از بزرگان هم از او روایت می نمایند، همچون صاحب وسائل و غیره.»[2]

٤: آقا احمد بهبهانی، آقااحمد بهبهانی متوفای ۱۲۳۵ هـ که گفتیم کتاب خود را در سال ۱۲۲۵ در هند نوشته است، در «مرآت الاحوال» می‌نویسد: مطلب دوم ــ در ذکر فی الجمله از احوال و اولاد عالی جناب مقدس القاب، افضل المتقدمین و المتأخرین، ناشر احکام سیدالمرسلین آخوند ملامحمد باقر مجلسی علیه الرحمه است که فرزند کوچک آخوند (ملامحمد تقی مجلسی) مرحوم است.

فصل اول ــ اگر خواهم ذره‌ای از آفتاب مکرت و فضیلت و جامعیت و حالات و کرامات و مجاهدات و ضبط اوقات و طور معاش و مکارم اخلاق آن زبدهٔ آفاق را شرح دهم کتابی شود بی نهایت مبسوط، و بسیاری از مطولات باید که بر مختصری از احوالا تش[3] اشاره رود.

افاضل و مستعدان از ذکر محامد اوصاف او معترف به قصور و در رسیدن به اولین پایه از مدارج معارج مناقبش نارساتر از دماغ[4] مخمورند. منبع بحارالانوار و مؤید به تأییدات کردگار و از نوادر روزگار بود. سماء عالم فضیلتش بر اصحاب معرفت ظاهر و هریک از مصنفاتش جلاء عیون ارباب بصائر است، و افادات آن بزرگوار حیات بخش قلوب مؤمنان، و عین حیات دلهای متقیان است[5]...

آن مرحوم از جانب سلاطین صفویه رضوان الله علیهم به منصب شیخ الاسلامی مثل اصفهان منصوب بودند، و جمیع مرافعات و طیّ دعاوی مسلمین را به وضع شایسته متوجه

۱. انوار التنزیل نام تفسیر مشهور قاضی بیضاوی است که از شهرت خاصی برخوردار است.

۲. مقابس الأنوار، ص ۱۷.

۳. احوال خود جمع حال است، و «ات» در این گونه جمع ها بی مورد است، مثل امورات، شعبات و غیره.

۴. دماغ به کسر دال به معنی فکر و اندیشه است، و به فتح دال به معنی بینی است.

۵. در این عبارت اشاره به کتابهای او، بحارالانوار، سما و عالم جلد هشتم بحار، جلاء العیون، حیات القلوب، عین الحیات، و حلیة المتقین است.

می‌شدند، و در عقود و نکاحات و نماز اموات و ضیافات بحدی بوده است که شخصی متوجه بود و اسامی اشخاص را که وعدهٔ ضیافت از آن جناب می‌گرفتند در طی طوماری می‌نوشت، و چون مرحوم آخوند از نماز مغرب و عشا فارغ می‌شدند، به عرض می‌رسانید که امشب در خانهٔ فلان شخص موعود می‌باشید، آخوند تشریف می‌بردند.

و در تدریس نهایت شوق را داشتند، و شاگردان و تلامذهٔ نامدار از او در صفحهٔ روزگار به یادگار می‌باشند، و از آن جمله است فاضل مقدس ربانی سید نعمت‌الله جزائری، و فاضل نحریر ملاابوالحسن نجفی عاملی، و فاضل قلیل النظیر میرزا علاءالدین گلستانه شارح نهج‌البلاغه، و غیرایشان از فضلای بسیار که اگر به ذکر اسامی شریفه ایشان بپردازد هر آینه محتاج به نوشتن رسالهٔ علیحده خواهد شد.

شرافت طواف حرمین شریفین (مکه و مدینه) را دریافته، و به زیارت ائمه عراق علیهم‌السلام مکرر مشرف شده‌اند، و امور معاش و حوائج دنیویه خود را نیز به خوبی و انضباط تمام متوجه بوده‌اند، و مع ذلک کله آنقدر تألیف و تصنیف از ایشان به درجه ظهور رسیده است که از حوصله تقریر و تحریر افزون است، چنانکه معلوم خواهد شد، و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، والله ذوالفضل العظیم[1] و مع ذلک در فصاحت تعبیر و شیرینی گفتار به ذروهٔ علیا و درجه قصوی رسیده است. نکات و دقائق لفظیه را که در الفاظ عربیه بوده است همه را در ترجمه آن الفاظ ملاحظه فرموده است. و در ترویج دین آنقدر کوشیده است که عبدالعزیز دهلوی[2] که از علماء معاصرین و از اهل سنت و جماعت[3] است، در تحفه اثنی عشریه که در این اوقات در ابطال مذهب شیعه و احقاق مذهب خود تألیف کرده است نوشته است که: اگر دین شیعه را دین آخوند باقر مجلسی بگویند رواست، زیرا که این مذهب را او رونق داده است. و سابق بر این

۱. سورهٔ مائدهٔ آیه ۵٤.

۲. عبدالعزیزبن ولی الله احمد دهلوی عمری فاروقی ملقب به سراج هند پاشاه صاحب (۱۱۵۹ ــ ۱۲۳۹) نسبش به عمر بن خطاب می‌رسد، و پدر و پسر هر دو از علمای متعصب عامه می‌باشند که چند کتاب در رد شیعه امامیه نوشته‌اند. عبدالعزیز دهلوی کتاب «صواقع» ملانصرالله کابلی را با ترجمه به فارسی و تغییری در آن به نام خود موسوم به «تحفه اثنی عشریه» نموده و منتشر ساخته است. بر این کتاب چندین رد از طرف علماء شیعه هند نوشته شده، از جمله سید دلداد علی نصیر آبادی معاصر آقااحمد بهبهانی و متوفی در سال فوت او (۱۲۳۵) کتاب احیاء السنه و امامة البدعه» و مرحوم میرحامد حسین لکنهوئی (۱۳۰۶) کتاب با عظمت «عبقات الانوار» در ۱۲ جزء که در دو جلد بزرگ چاپ شده در رد باب هفتم آن (بحث امامت) نوشته وتُرّهات او را که در رد شیعه بهم بافته است جوابهای محکم و شایسته داده. نگاه کنید به الذریعه، ۱۷۷/۳ و ۱۹۰/۱۰. گفتنی است که مختصر تحفه اثنی عشریه به عربی هم ترجمه، و این روزها از طرف وهابیها تجدید چاپ شده است. خلاصهٔ عبقات الانوار هم چاپ و منتشر شده است.

۳. اصطلاح اهل سنت، اهل تسنن، و اهل سنت و جماعت، اختصاص به طبقه خاصی از مسلمانان ندارد. متأسفانه این نام برای شیعه مفهوم مخالف زشتی دارد. زیرا شیعه هم اهل سنت و تسنن پیغمبر است، وسنت را از ائمه اهلبیت آموخته‌اند. اصطلاح بهتر همان تعبیر عامه است.

آنقدر عظمتی نداشته است [1]!...

مجملاً به خلوص نیت و صفای باطنی که داشت علاوه بر تکثّر تحقیقات و تدقیقات در افادات، مصنفات آن عالی درجات بحدی مقبول طباع شده و به درجهٔ اشتهار رسیده است که از بلاد کفر و اسلام جائی نخواهد بود که از آنها خالی باشد.

از جمعی از ثقات شنیده‌ام که در ازمنه سابقه کشتی طوفانی شد و مردمان آن کشتی بعد از رنج و محنت بسیار در جزیره‌ای از جزائر افتادند که اصلاً از اسلام در آن اثری نبود. چون به کناره آمدند در خانهٔ شخصی مهمان شدند. در هنگام صحبت معلوم کردند که آن مرد مسلمان است. به او گفتند که با وجود آن که این قریه دارالکفر است و از اسلام در آن نشانی نیست، و تو نیز به شهر مسلمانان نرفته‌ای باعث بر اسلام تو چیست؟ آن شخص به خانه رفته کتاب حق الیقین مرحوم آخوند را آورد و گفت: من و قبیلهٔ من به شرافت و ارشاد این کتاب به درجه کمال رسیدیم.

و اگر به ذکر اوصاف و تعداد فضائلی که حضرت کریم وهاب به آن مرحوم لطف و مرحمت فرموده است بپردازم هر آینه به طول خواهد انجامید و سلاسل مدعا از هم گسسته خواهد شد...» [2]

۵: فقیه بزرگوار سید محمد شفیع جاپلقی متوفی به سال ۱۲۸۰ در کتاب **الروضة البهیه** که همچون **لؤلؤة البحرین** اجازهٔ کبیره اوست و برای فرزند دانشمندش سید علی اکبر جاپلقی نوشته است چون در سلسله مشایخ به علامه مجلسی می رسد، می نویسد: «در زمان او و قبل از وی به مانندش در ترویج دین و احیای شریعت سید المرسلین (ص) به وسیله تصنیف و تألیف و امر و نهی و ریشه کن ساختن ستمگران و مخالفین از هواپرستان و بدعت گزاران مخصوصاً صوفیه نظیر نداشت.

او امام جمعه و جماعت بود، و حدیث را رواج داد و منتشر ساخت مخصوصاً در

۱. شیطنت عبدالعزیز دهلوی را ببینید که خواسته است بگوید شیعه قبل از علامه مجلسی اسم و رسمی نداشته و مجلسی بوده که به آن رونق و عظمت بخشیده است. تعجب از آقااحمد است که چرا چنین لاطائلی را از وی از کتاب سرقتی او نقل کرده، وتعجب‌آورتر آن که بعضی هم ندانسته آن را تکرار می‌کنند، و متوجه نیستند که این سخن یک ناصبی و دو پهلو است. رونق تشیع و رسمیت آن در ایران بعد از ظهور صفویه جای بحث ندارد و پیش از علامه مجلسی بوده است. البته تردید نیست که علامه مجلسی پدر و بیشتر پسر در رواج شیعه سهم بسزائی داشته‌اند. اما مذهب شیعه (نه دین شیعه) قبلاً نیز به وسیله صدها تن از مفاخر فقها و علمای مجاهد فی سبیل الله همچون ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سیدرضی و سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلّی، شهید اول و شهید ثانی، محقق ثانی، و شیخ بهائی و غیر هم بعنوان مذهب حق اهلبیت عصمت و واقعیت اسلام از دید ائمه اهلبیت و امامان معصومین(ع) در سراسر دنیای اسلام شناخته شده بود. هر چند رسمیت نداشته است.

۲. تفصیل بیشتر راجع به دودمان مجلسی دوم را در «انساب خاندان مجلسی» و «مرآت الاحوال» ببینید.

شهرهای ایران، و انواع احادیث را در فقه، ادعیه، قصص و داستانها و حکایات متعلق به معجزات و جنگهای صدر اسلام و غیره که متعلق به شرعیات بود به زبان فارسی ترجمه نمود ...»[1]

۶: حاج میرزا حسین نوری متوفی به سال ۱۳۲۰، که او را علامه مجلسی ثانی می‌نامند و حقاً که از لحاظ احاطه بر احادیث و اخبار و تسلط بر رجال و تراجم و شناخت کتب علما اسمی با مسمی است، ضمن بحث از علامه مجلسی پس از نقل سخن حاج محمد اردبیلی شاگرد مجلسی می‌نویسد: «من گویم هیچ کس در اسلام مانند این شیخ معظم و دریای ژرف در ترویج مذهب شیعه و اعلای کلمهٔ حق و شکستن صولت بدعت گزاران و قلع و قمع ملحدان و بی دینان و احیاء آنچه از سنن دین مبین کهنه شده بود، و نشر آثار پیشوایان مسلمین توفیق نیافت که به طرق عدیده و انحاء مختلفه و از همه مهمتر و پا برجاتر تصانیف پاکیزه و بسیارش که میان مردم شایع است، و شب و روز عالم و جاهل و خاص و عام، و محصل مبتدی و مجتهد منتهی و عجم و عرب و اصناف فرق گوناگون، و صاحبان عقاید پراکنده از آن استفاده می‌کنند، چنان خدمات ارزنده‌ای را انجام دهد.»[2]

۷: حاج شیخ عباس قمی، شاگرد نامور محدث نوری متوفای سال ۱۳۵۹ که از عالم شناسان بزرگ است و تمام عمر پربرکت خود را در راه ترویج علم و علما و آثار آنان صرف کرده است، و کتابها در شرح حال دانشمندان اسلام نوشته است مانند **الکنی والالقاب**، **فوائد الرضویه**، **هدیة الاحباب** و در طی کتابهایی نیز به ترجمه بسیاری از علما و بزرگان پرداخته، در **سفینة البحار** که بهترین کتاب اوست، و فهرست دورهٔ کامل **بحارالانوار** می‌باشد به مناسبت مادهٔ «جلس» به تفصیل از منابع دست اول شرح حال علامه مجلسی و دودمان او و فهرست **بحارالانوار** را آورده است.

نیز در **فوائد الرضویه** سخن محدث نوری را به عربی می‌آورد که ترجمه آن چنین است: «محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، مروج مذهب و دین وزنده کننده شریعت سیدالمرسلین علامهٔ زمان و فائز به فضائل تمام اقران، دریای ژرف و ابر گهربار دانش، رئیس محمد ین اواخر و پیشوای محدثین تا روز آخر، اکلیل جبین فضل که زبان زمانها ناطق به تعظیم و تمجید اوست، دریای موّاج متلاطم، و شکافنده دانشها، جامع کتاب **بحارالانوار** عالم ربانی مشهور به علامه مجلسی»

۱. **الروضة البهیه**، ص ۴.
۲. **فیض القدسی**، ص ۱۰.

۸: سیدمحسن امین عاملی، دانشمند متتبع بزرگ و صاحب تألیفات بسیار و گران‌قدر همچون اعیان‌الشیعه در ۳۰ جلد[۱]، در همین کتاب پس از ترجمه علامه مجلسی به نقل از محدث نوری می‌نویسد: «صاحب دارالسلام»[۲] بعد از نقل سخن مزبور می‌گوید: «پوشیده نماند که علامه حلی هر چند تألیفاتی بیشتر از علامه مجلسی دارد، و چه بسا که به واسطه نظری بودن مطالب آن و این که مسائل فکری و محتاج به زمانی بیشتر ازجمع متفرقات بوده است، ولی کارمجلسی مهمتر است، زیرا آیه و حدیث و اصول و فروعی نیست که مجلسی در آنها «بیان» و «توضیح» نداشته باشد، بعلاوهٔ آنچه نیاز به تحقیق و تهذیب داشته است. علاوه بر این که کتب علامه حلی جز بخشی از کتب فقهی او و بعضی از مقدمات آنها که ویژه علما است، شهرت نیافته است».

آنگاه خود می‌گوید: «فضل مجلسی قابل انکار نیست، همچنین تصانیف بسیار او که عامه مردم از آن بهره می‌گیرند، ولی پوشیده نیست که مؤلفات مجلسی نیاز به تهذیب و ترتیب زیاد دارد. چون مشتمل بر مطالب خوب و بد است. بیان‌ها و توضیح‌ها و تفسیرهای او در احادیث و غیره نیز زیاد است ولی به علت شتابی که در کار داشته کمتر مفید فائد می‌باشد، و چه بسا که دچار اشتباه شده است.

آنچه علما در بارهٔ مجلسی گفته‌اند آمیخته به نوعی از تعصب است. با این وصف او دارای علم و فضلی است که نمی‌توان منکر شد. در اجازهٔ سیدعبدالله جزائری است که گفته است: از پدرم شنیدم که از جدم (سید نعمت الله) نقل می‌کرد که چون علامه مجلسی خواست دست به کار تألیف بحارالانوار شود و همه جا در جستجوی کتب قدیمی بود و سعی در به دست آوردن آنها داشت، به وی خبر دادند کتاب مدینة العلم شیخ صدوق در یکی از شهرهای یمن است. او هم موضوع را به سلطان عصر گفت، و سلطان سفیری جهت یافتن آن اعزام داشت... و آن را به دست آورد.

یکی از شاگردان او شیخ محمد حسین شیرازی است، ولی محدث نوری از وی بی اطلاع بوده و در ردیف شاگردان مجلسی به شمار نیاورده است. دوست فاضل ما سید میرزا ابوالقاسم نجفی نسخه‌ای از ارشاد شیخ مفید را به ما نشان داد که به خط شاگرد نامبرده‌اش و مورخ به تاریخ کتابت آن ۲۱ رمضان سال ۱۰۸۲ بود. اجازه علامه مجلسی به خط خود او نیز به تاریخ آخر جمادی الاولی ۱۰۹۵ در همین کتاب بود.»

۱. اعیان الشیعه، بعدها توسط فرزند برومند آن مرحوم، آقای سید حسن امین عاملی معاصر تکمیل شد و اینک به ۵۰ جلد رسیده است.
۲. دارالسلام نیز از تألیفات محدث نوری است.

این که مرحوم امین عاملی می‌گوید ستایشهای علما از مجلسی آمیخته به نوعی از تعصب است بی مورد است و ناشی از عدم شناخت کامل علامه مجلسی می‌باشد. دلیل ما مطالب همین کتاب است. آیا شما در این قضاوتها تعصب می‌بینید؟!

علامه مجلسی، محدث مجلسی یا فاضل مجلسی؟

نویسنده در بعضی از کتب فقهی گاهی دیده است که بعضی از فقهای بزرگ اصولی از علامه مجلسی تعبیر به «فاضل مجلسی» یا «محدث مجلسی» کرده‌اند که این خود نشانه توغّل آنها در پیچ و خم مباحث علم اصول است. آنها توجه ندارند که اساس فقه اسلامی را حدیث اهلبیت تشکیل می‌دهد نه پندارهای این و آن که وارد بحثهای علم اصول شده است. علم اصول نخست رساله کوچکی از شیخ مفید، و بعد هم الذریعه سید مرتضی و العده شیخ طوسی بوده که همگی امروز در دست است، و ما می‌بینیم که چقدر آن قواعد و اصول با آنچه امروز به نام علم اصول هست، فرق دارد. می‌گویند یکی از علمای اصول نیم‌قرن گذشتهٔ نجف اشرف، طوری این علم را با شرح و بسطش درس می‌گفت که حساب کرده بودند اگر بخواهد دورهٔ اصول را تمام کند هفتصد سال طول می‌کشد! بنابراین محقق مدقق و نحریر اعظم است، و متخصص فن حدیث اهلبیت «فاضل» و «محدث» است.

مواد اساسی علم اصول در اخبار ائمه بوده است که آنها را به نقل از آن ذوات‌مقدس بعضی از علمای اصولی و اخباری در کتابی جمع کرده‌اند. از جمله ملامحسن فیض از علمای اخباری در کتاب الاصول الاصلیه، و سید عبدالله شبر از علمای اصولی در الاصول الاصلیه، و شیخ حر عاملی اخباری در الفصول المهمه، و آقا سید محمد هاشم چهارسوقی از علمای اصولی در اصول آل الرسول و غیره.

علم اصول و فقه استدلالی بر اساس آن، پس از وحید بهبهانی تا امروز چنان گسترش یافته و توسعه پیدا کرده است که آخوند ملاعلی نهاوندی به گفته المآثر والآثار عقیده داشته است

که مفنی عمر است»)، و آقانجفی قوچانی در سیاحت شرق آنهمه از آن نالیده است، و فقهای دیگر در منابع دیگر سخنها گفته اند، و راستی که باید فکری به حال مهار کردن آن کرد.

در اینجا ما سخن فقیه صادق ساده‌دل پاکنهاد میرزا محمد تنکابنی مؤلف قصص العلما را نقل می‌کنیم که خود از آن قبیل فقهای اصولی بوده، ولی با این وصف می‌نویسد:

«آخوند ملامحمد باقر ـــ مجلسی ـــ در السنهٔ علماء لاحقین معبّر به علامه مجلسی است، و عجب از حاجی ملااحمد نراقی است که در کتب خود تعبیر از آن جناب به «محدث مجلسی» نموده است، و این عبارت در نظر این احقر بسیار ناپسند آمد. چه محدث عرفاً آن را می‌گویند که حدیث‌دان باشد، و حدیث روایت کند، و این مرتبه‌ای نیست، بلکه روات ائمه اطهار را محدث می‌نامند، بلکه آخوند مزبور علامه است، چه «علامه» مصطلح است در این که جامع علم منقول و معقول باشد[1]، و او نیز چنین بوده، چنانکه از بعضی از تلامذهٔ آخوندملاعلی نوری (حکیم مشهور) شنیدم که او می‌گفت: آخوند ملاعلی گفتند هر که بخواهد بر فضیلت آخوند ملامحمد باقر اطلاع یابد کتاب سماء و العالم بحار، باب حدوث عالم را مطالعه کند. آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر آنها صاحب فن بوده، چنانکه درکتاب‌بحاردر مطالب عقلیه شبهات و ادله و اقوال و ردود حکما را ذکر می‌کند و بعد همه را رد کرده و مسئله را با مضامین اخبار ائمه اطهار علیهم السلام منطبق می‌سازد مگر این که مذهب حکما موافق با اخبار باشد. بلکه آن جناب بحرذاخرو سحاب ماطر و خزانه علوم بوده به نحوی که مسئله را عنوان می‌کند کأنّه خزانه علم‌دراطراف چیده و از هر جابه سهولت دستی‌می‌اندازد و از آن‌در آن‌مسئله مصروف می‌سازد.

و محض این که شاید اصول و فروع حاجی ملااحمد نراقی بیش از آخوند ملامحمد باقر باشد، موجب آن نمی‌شود که اسم «علامه» را از آن بزرگوار مسلوب سازد. چه جامعیت آخوند ملامحمد باقر بالنسبه به حاجی ملااحمد مانند بحر به نهر و دریا به قطره است. علاوه علم اصول قبل از مؤسس بهبهانی به این نحو مفصل و با تحقیق و تدقیق نبوده.»

ما می‌گوئیم که علم اصول با این تحقیق و تدقیق هم که در «کفایه» و حواشی و شروح آن آمده است، جز این که عمر طلاب جوان را ضایع کند، و در پیچ و خم هزاران احتمالات اصولی گم شوند، و از اصل مطلب که استنباط حکم شرعی از روی ادله به آسانی باز بمانند، و نیل به اجتهاد را به صورت امری معضل درآورد، آنهم بعد از سالها ماندن در حوزه‌ها و بعد هم تعارض ادلّه و تشتّت آرا و فتاوی، اثر مثبت و محصول مطلوبی ندارد، فتأمل!

۱. برعکس آنچه در زمان ما مصطلح است که به هر کس و ناکسی علامه می‌گویند، و آیت الله و آیت الله عظمی و حجة الاسلام و ثقة الاسلام نیز هم!!!

نظر ما پیرامون تألیفات و کار علامه مجلسی

تا اینجا ما در بارهٔ شخصیّت والای علمی و عملی، فردی و اجتماعی و دینی و سیاسی علامه مجلسی و مخصوصاً تألیفات او که معرف ابعاد شخصیت بزرگ وی است بحث کردیم، و تا آنجا که حوصله داشتیم آنچه را لازم می‌دانستیم آوردیم. در بحث تألیفات او گفتیم که ما در بارهٔ تألیفات علامه مجلسی به موقع نظر خود را اظهار می‌داریم، و اینک نظر ما و قولی که داده بودیم:

تردید نیست که آثار فکری و قلمی علامه مجلسی به خصوص آثار فارسی او در عصر خود وی حسن اثر داشته و نزد عام و خاص تلقی به قبول شده است، و جز یک مورد یعنی مخالفتهای سید محمد میرلوحی سبزواری از معاصران او، کسی را نمی‌بینیم که آثار علامه مجلسی را به نقد کشیده باشد. مخالفتهای سید نامبرده هم کوچکترین تأثیری نداشته است. دورهٔ پنجاه ساله آرامش و آسایش مردم ایران و به خصوص اصفهان شهر علامه مجلسی و پایتخت پرشکوه صفویه و راه و روش پادشاهان بی‌حال و راحت‌طلب صفوی همچون شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین وضعی را به وجود آورده بود که چنان تألیفات و تصنیفات را هم طلب می‌کرد.

اصولاً انگیزهٔ هر پدیده‌ای را باید در ظرف و زمان همان پدیده جستجو کرد، نه در ظرف و زمانی که برای ما هیچ مفهوم نیست.

ما که تا یکسال و نیم پیش هشت سال گرفتار جنگ تحمیلی بودیم، در همین مدت حالت نه جنگ و نه صلح می‌بینیم همه چیز عوض شده، طرز گفتار گویندگان، نوشته نویسندگان، پوشش مردان و زنان، حتی طرز فکر و ارزیابی قضایا دگرگون شده، و آن حالت

شور و هیجان ایام جنگ و بسیج مردمی و حالت رزمی رفته رفته فراموش می‌شود. با این که هنوز صحبتی از صلح و آرامش نیست، و جهان مادی و استکباری هم ما را به حال خود نمی‌گذارد، تا چه رسد به ایام صلح و آرامش مطلق آینده انشاءالله.

بعد از شاه عباس اول تا زمان شاه سلیمان صفوی که اوج قدرت علامه مجلسی و رواج تألیفات او بود، چنان زمان آرام و ساکت و خاموشی پدید آمده بود که از هیچ جای ایران پهناور عهد صفوی نغمه و صدای بدآهنگی بلند نمی‌شد، و کسی را با کسی کاری نبود. از طرفی همین حالت صلح و آرامش، مردم را تن‌پرور و بی‌قید و بند و به فکر دنیا و جمع و جور مال و ثروت، و عیش و عشرت بار آورده بود، تا آنجا که پایتخت صفویه را به میزان زیادی به فساد کشانده بود.

علامه مجلسی از این فرصت جهت تهذیب اخلاق عامه و توجه مردم به عقاید دینی و انجام فرائض مذهبی، و عشق به ائمه اهلبیت و دعا و ثنا وزیارت‌واغسال و نمازهای مستحبی حداکثر استفاده را نمود و نتیجه خوبی هم گرفت. او از نفوذ خود در سنگر نماز جمعه و منصب شیخ‌الاسلامی به نفع این منظور عالی بهره کافی گرفت به طوری که می‌توان گفت لحظه‌ای از آن فکر غافل نبود.

کثرت کتب ادعیه و زیارات و استخارات و تعقیبات نمازها و اغسال مستحبی او و اصرار وی در انجام همهٔ آنها و شوق مردم به این قبیل امور مستحبی همه و همه از این فکر در آن عصر و زمان که جز این هم از یک مرجع متعهد و دلسوز روحانی با نفوذ انتظار نمی‌رفت، سرچشمه می‌گیرد. به همین جهت می‌بینیم او بعکس تمامی معاصرانش، آن همه کتاب به زبان ساده فارسی نوشته و اصرار هم داشته است که همه کس فهم و به دور از تکلف‌وعبارت‌پردازی باشد.

علامه مجلسی در کتب خود به صوفیه و حکما و فلاسفه سخت تاخته است. یک علت آن نیز همین وضع بوده است. یعنی انصراف مردم از آنچه برای دنیا و آخرت آنها سودبخش نبوده، به آنچه قطعاً برای آخرت آنان مفید و ثمربخش است. تألیفات او پر از نکوهش خلفا است. او در کتب فارسی و عربی خود سخت به آنها تاخته است. به‌طوری که کوچکترین نرمشی نسبت به مخالفان شیعه در آثار او نیست. علت هم اینست که قبل از روی کار آمدن صفویه و پس از تشکیل دولت شیعی توسط آنان، و جو مساعد زمان، و دوری از جنگ و ناامنی، او موقع را برای جبران آنچه در آن زمانها بر سر شیعیان آمده بود، مناسب دید. به تاریخ نگاه کنید در زمان طاهریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، و دوران تسلط مغول و عهد تیموری در ایران و عراق چه بر سر شیعه پیروان خاندان پیغمبر آمد.

حتی پس از ظهور صفویه طی حملات ازبکها به خصوص زمان حکومت عبدالله خان و عبدالمؤمن خان ازبک و محمدخان شیبانی به نواحی خراسان و شهر مقدس مشهد، جنایاتی توسط آنان به نام ضدیت با شیعه به وقوع پیوست که مو را بر اندام آدمی راست می‌کند. بسیاری از علما و مردان نامی شیعه امامیه طی این زد و خوردها کشته شدند، بسیاری به اسارت رفتند و در بازار بخارا و سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر فروخته شدند، زنان و اطفال شیعه را مانند کفار به اسارت بردند، و به صورت برده فروختند و خریدند...

ولی در تمامی جنگ‌های شاه اسمعیل و شاه طهماسب و شاه عباس صفوی که اوج کشمکش شیعه و سنی بود، یک زن سنی به اسارت نرفت، و یک بچه و پسر و دختر آنان فروخته نشد، و یک عالم شیعه حکم به کفر آنها نکرد، با همه وحشی گریهای سلاطین آل‌عثمان و فجایع اعمال حکام ماوراءالنهر و دیگر نقاط مشابه آنجا که طی جنگها نسبت به مسلمانان شیعه معمول می‌داشتند، و با همه فتواها که علمای سنی در ایران و عثمانی و حتی حرمین شریفین به کفر و ارتداد شیعه دادند!.

آیا کسانی که سالها بعد از عصر علامه مجلسی در بارهٔ تألیفات و کار او قضاوت می‌کنند، از اوضاع آن عصر و زمان خبر دارند، و اگر دارند چگونه خود را راضی به آن قضاوتها می‌کنند؟ یا تنها به قاضی می‌روند که راضی برمی‌گردند؟!

ما کجا و عصر علامه مجلسی کجا؟ ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا؟! بنابراین همان‌طور که طرز لباس علامه مجلسی سالهاست که عوض شده، و از کشمکش و جنگهای شیعه و سنی خبری نیست و آن تعصبها از میان رفته است، و خلاصه همه چیز تغییر کرده و جای آنها را چیزهای تازه و تازه‌تری گرفته است، پس به حکم ضرورت باید کتابها و اندیشه‌ها و رهنمودهای آن زمان هم تغییر بنیادی پیدا کند و شکل دیگری به خود بگیرد.

راستی مگر ما در قرآن مجید نمی‌خوانیم که «کل یوم هوفی شأن»، و مگر امام صادق علیه السلام در جواب سفیان ثوری از رؤسای صوفیه که به لباس فاخر آن حضرت اعتراض داشت نفرمود ای ثوری! زمان جدم علی بن ابیطالب زمانی و زمان من زمانی دیگر است؟، و آیا ائمه معصومین به ما نگفته‌اند عالم خوب عالمی است که آشنای به زمان خود باشد؟!.

سخن در پرده گفتم با حریفان خدایا زین معما پرده بردار

آیا ما مردم امروز مانند زمان علامه مجلسی سوار الاغ و گاو و قاطر و مادیان و اسب می‌شویم، یا دوچرخه و موتورسیکلت و اتومبیل و کشتی و هواپیما؟. آیا ما مثل مردم عصر علامه مجلسی از چراغ موشی یا روغن کرچک استفاده نموده و در حجره‌های آنچنانی با آن در و

پیکرها کار می‌کنیم، درس می‌گوئیم و مطالعه می‌کنیم و می‌نشینیم و می‌خوابیم، یا در نور چراغ برق و ساختمانهای امروزی و اتاقهای این چنینی و زیر پنکه و کنارکولر و غیره، و آیا ... قطعاً جواب همان شق دوم است.

اگرحلیة المتقین علامه مجلسی ومتون نظیرآن تا زمان پیش از انقلاب اسلامی ملت ایران چاپ و منتشر می‌شد و کم و بیش هم مطلوب بود، ولی قطعاً امروز چندان مطلوب نیست. ضد انقلاب فراری در خارج از کشور همین کتابها مخصوصاً حلیة المتقین را چنان مورد سوء استفاده قرار داده و خواسته است بگوید از کلینی تا خمینی چنین رهنمودهائی که در حلیة المتقین است به خورد مردم ایران می‌دهند. در صورتی که آن فراریان رسوا باید بدانند آنچه در حلیة المتقین است برای هفت پشت آنها بوده که در زمان علامه مجلسی می‌زیستند، وقطعاً اگردین وایمانی داشته اند آن موقع از آن حسن استقبال هم به عمل آورده اند، و چنانچه مثل خلف ناصالح خود بوده اند که مورد توجه علامه مجلسی هم نبوده اند.

بهترین راه برای حفظ افکار نورانی علامه مجلسی و ادای حق وی اینست که نویسندگان دینی کتابهای او را تلخیص و عیناً چاپ کنند و یا آنچه را از افکار وی برای ارائه در اوضاع و شرایط کنونی مناسب می دانند از میان تألیفات فارسی و عربی او بیرون کشیده و با ذکر این که فکر و تحقیق از علامه مجلسی است با قلم روز منتشر سازند تا هم تا جهان باقی است علامه مجلسی و رهنمودهای دینی او باقی بماند، و هم غث و ثمین را یکجا پس از سیصد سال که همه چیز دنیا عوض شده، به نام علامه مجلسی به مردم ارائه ندهند.

قطعاً اگر علامه مجلسی امروز زنده بود چنان رهنمودها و نوشته ها که اغلب هم با کمال شتاب و بدون پاکنویس و دقت نظر می‌نوشته در اختیار مردم دنیای ما نمی‌گذاشت، به خصوص که او دانشمندی خوش مشرب و اجتماعی و دارای افکار بازی هم بوده است.

علامه مجلسی در عصری می‌زیسته که فقها و حکما و مردان بزرگی همچون محقق سبزواری و آقاحسین محقق خونساری، و میرزا رفیعا نائینی و ده‌ها تن از این قبیل بزرگان از استادان و معاصرانش در اصفهان بوده‌اند. در زمان این مردان نامی علامه مجلسی تألیفات عربی و فارسی خود را نشر می‌داده و به دست آنان نیز می‌رسیده است. فکر کنید شخصیت والای او چگونه بوده است که هیچ کس در رد او چیزی ننوشته، با این که آقاحسین خونساری وملامیرزای شیروانی، و محقق سبزواری و ملاخلیل قزوینی و دیگران از بزرگان عصر کتابها در رد یکدیگر می‌نوشتند، چنانکه در فهرست تألیفات آنها می بینید. مقام والای علامه مجلسی را می‌توان از همین جا به خوبی حدس زد، به‌طوری که شاید نیازی به بحث و بررسی بیشتر نداشته

باشد. مع الوصف می‌گوئیم معاصران او می‌دانستند که بزرگمردی از تبار آنها و در کنار ایشان با یک دنیاشوروشوق به حفظ کیان تشیع و بزرگداشت ائمه اهلبیت دامن همت به کمر زده و علماً و عملاً با تمام وجود مشغول خدمت است. آنهم ملامحمد باقر مجلسی پسر علامهٔ ملامحمد تقی مجلسی از خانوادهٔ اصیل و ریشه دار اصفهان، و لذا همگی احترام او را که چهرهٔ درخشان خاندان بزرگ علمی خود بود نگاه می‌داشتند. به خصوص در زمان قدرت روزافزونش در منصب شیخ الاسلامی.

* * *

در اینجا لازم به ذکر می دانیم که بگوییم در عصر ما و ایران امروز ما، شیعیان پیرو امام خمینی بنیان گزار جمهوری نوین اسلامی ما چه در ایران و عراق و لبنان و سواحل خلیج فارس و چه در هند و افغانستان و پاکستان، و چه در قفقاز و ترکیه و دیگر نقاط دنیا به جای این که وقت خود را صرف آن همه دعاها و زیارات و نمازها وحرزهای کذائی کنند که در زادالمعاد و تحفة الزائر و مفاتیح الجنان است، و آن همه در اندیشه مستحبات و دوری از مکروهات باشند، سعی کنند واجبات را انجام دهند و از محرمات اجتناب ورزند و بقیه اوقات خود را صرف دانش روز پابپای تعالیم عالیه اسلام کنند تا بتوانند همآهنگ با سیر زمان و پیشرفت بیگانگان اسلام جلو بروند و از کاروان عقب نمانند. عمل به مستحبات را برای اوقات بی کاری و ایام بازنشستگی بگذارند که دیگر توانی برای کارهای مهم اجتماعی ندارند.

امروز روزسدبستن و مهار کردن آبها و کشف معادن و راه‌سازی و ارتباط روستاهای پشت کوه به این سوی و این سوی به آن سوی، و استفاده صحیح ازجنگلها و بهره‌وری از انواع فراورده‌های کشاورزی اعم از دامی و تولیدی است. امروز روز کشف نفت و گاز و اورانیوم و بهره‌برداری و صدور درست و به موقع آنهاست.

ایران اسلامی به‌خصوص در دوران بعد از جنگ ۸ ساله چشم به راه یک تحول عظیم در تکنیک و صنعت و کشفیات و اختراعات نو در تمامی زمینه‌هاست. امروز روز بازسازی مملکت و عمران و آبادی است. روز استفاده از یک قطره آب و یک وجب زمین است. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: هر کس آب و خاکی بیابد و باز هم مستمند باشد از رحمت خدا به دور است.[۱]

آیا وقت ما می‌باید برای ادا شدن فلان حاجت و نجات یافتن از فقر و فاقه و حفظ از

۱. من وجد ماءاً و تراباً ثم افتقر ابعده الله، قرب الاسناد چاپ اول ص۵۵.

دشمن و امثال اینها صرف خواندن فلان دعا، و فلان نماز، و فلان حرز شود، آنهم نه یکبار بلکه چندبار و چه بسا چهل بار یا هفتاد بار، یا این مقاصد مشروع را در برنامه ریزی دقیق برای زندگی و نوسازی و عمران و آبادی کشور صرف کنیم؟! راستی تا کی باید وارد کننده و مصرف کننده فراورده های بیگانگان و وابسته به آنها باشیم.؟!

ثواب خودکفائی مسلمانان در برابر کفّار بیشتر است، یا روزه گرفتن مستحبی و در گوشه ای بی حال و رمق نشستن و فلان دعای توسل به چهارده معصوم حتی حضرت خضر و الیاس خواندن، و از کار انداختن فکر و بدن و معطل ساختن اعضا و جوارح؟!

نویسنده پس از چهل سال مطالعه در آثار اسلامی از شیعه و سنی و دیگر فرق مسلمین و تألیف و تصنیف حدود ۷۰ جلد کتاب تقریباً در همه زمینه های دینی و مذهبی از عقیدتی و عملی، به این نتیجه رسیده است که ما خیلی کوتاهی کرده ایم. اگر حمل به صحت کنیم و بگوییم تا کنون قصور بوده، به طور قطع پس از نهضت امام خمینی و رستاخیزی که این مرد بزرگ عالم روحانیت شیعه و مرجع فقه و فتوا و مرد میدان سیاست اسلامی پدید آورده است، تقصیر کاریم.

امروز دنیای اسلام، و مردم سراسر جهان با دو چشم باز به ما مسلمانان ایران می‌نگرند، می‌خواهند بدانند پیروان امام خمینی لیاقت این را دارند که رهنمودهای او را به کار ببرند، و از مرجع دنیای نو اسلام و تشیع پیروی کنند، یا به حالت ارتجاع برگشته، و مثلاً دنبال مقدس بازی این بیماری مهلک جامعه شیعه و اسلامی هستند؟!

اگر زمان علامه مجلسی حال و هوای پرداختن به آن کارها مساعد بوده، امروز حال و هوائی دیگر است، حال و هوای کار و کوشش و عمران و آبادی و نوسازی کشور.

این وظیفه شاگردان امام خمینی در حوزه های علمی است که مردم را با افکار نو او در شناخت اسلام انقلابی، اسلام ناب محمدی، اسلام راستین آشنا سازند، و از اسلام مقدس مآبها، اسلام سرمایه دارها، اسلام دلالها، اسلام کاخ نشینان و چپاولگران که همان اسلام امریکائی و اسلام وابستگی است جداً برحذر دارند. به امید آینده ای بهتر و افقی روشنتر، و الحمدلله رب العالمین.

علامهٔ مجلسی و دو شاعر زمان خود

دیوانی خطی از شاعری به نام اثر که خود اهل اصفهان بوده و سالها از وطن دور مانده به دست آمده است. اثر در این دیوان تنی چند از ناموران اصفهان از معاصران خود را مدح گفته است. از جمله «مدح مولانا محمدباقر مجلسی» است. به نظر می‌رسد وی اهل علم نبوده، ولی مجلسی را زیاد می‌دیده، موقع بیرون آمدن از خانه و مجلس درس و رفتن به مسجد برای نماز و عبادت و موعظه خلق دیده، و از اسم و رسم و تعلیم و تربیتش و نفوذ و قدرتش، و فتوی دادن و حکم کردن، و تألیفش حیات القلوب به فارسی که «باعث صحت بیماران از مرض جهل و نادانی بوده است» خبر داشته و از آنها در شعر خود سخن می‌دارد و یاد می‌کند. او که از انفاس قدسیهٔ علامه مجلسی استفاده کرده است، تحت عنوان در مدح مولانا محمدباقر مجلسی می‌گوید:[1]

کنون که شوق بعزم وطن اجازت داد — چو کرد قافله می‌بایدت به راه افتاد
ز جا نبرد تو را یاد دوستان تا چند — نشسته‌ای به غریبی چو نقش بر فولاد
روان زنده دلان را کند غبارآلود — سفر که عاقبت او به خیر و خوبی باد
نسیم صبح وطن تا بر آدمی نوزد — ملال شام غریبان نمی‌رود از یاد
به دوستان برسان تحفه‌های تجربه را — که ثبت سینهٔ خود کرده‌ای زسیر بلاد
در انتظار رفیقان مباش چشم به راه — برو به جانب مأوای خویش با دل شاد
دعا کن از سر اخلاص تا نفس باقیست — به آن فرشته که از دیو غم نجاتت داد

۱. نسخه خطی نفیس آن تعلق به آقای سید محمد جزائری دانشمند کتابشناس نامی معاصر داشته، و ایشان آن را به آقای سید احمد حسینی اشکوری دوست دانشمند مشترک اهدا کرده بود، و ایشان به درخواست ما قسمتی را که در اینجا چاپ می‌شود زیراکس نموده و برای ما فرستادند. از لطف هر دوی آقایان تشکر می‌کنیم.

جناب مجتهد جامع الشرایط دین — که محکم از نسق اوست شرع را بنیاد
صلای پیرویش خضر راه گمشدگان — زلال موعظه‌اش روح‌بخش اهل سواد
رسیده است ز آبا به آن حدیقهٔ علم — وزوست تا به ابد در تصرف اولاد
به دور معدلتش نسخه‌های حکمت را — برای بازی طفلان کنند کاغذ باد
شفا کتاب حیات القلوب او باشد — که هر که را مرض جهل بود صحت داد
چو از مباحثه فارغ شود ز بس باشد — مدار او به نماز و تلاوت و او راد
به جای نامه نویسد صحیفه و مصباح — همیشه کاتب اعمال او قوی بنیاد
عبادتش بود از پرتو کرم مقبول — که دست بسته روانیست طاعت از زهاد
به یک دو هفته به رنگ هلال بدر شود — فروغ تربیتش هر که را که پهلو داد
کسی که بهرهٔ ز فیض نبرد قابل نیست — کجا ز پرتو اکسیر زر شود فولاد
به ماجرا نکنند حکم تا نبینند اصل — چو شب به مهر کواکب اگر رسید سواد
دبیر چرخ چو دید از محررش ورقی — سر دوات گرفت و زبان به مدح گشاد
به خاکبوس حضور تو شوق خوانده مرا — که شمه‌ای کنم از شرح درنشست تعداد
ز فیض گوهر تصنیف بحر علم تو داد — رواج مذهب حق در قلمرو ایجاد
نصیر ملت و دین در نظام شرع نکرد — چنان به تیغ که کلک تو داد مردی داد
منور است ز رأی تو کشور اسلام — چو خانه‌ای که بر او عکس آفتاب افتاد
از آن خلل پذیرد اساس دین که بود — نوشتهٔ تو به بازوی شرع حرز جواد
ز نور رأی تو باشد چراغ دین روشن — ز دانش تو بود خاندان علم آباد
زمانه گوهر قدر تو را زیکتائی — کشیده است به سلک اباذر و مقداد
به اعتقاد تو اسلام را قوی بازو — به اجتهاد تو احکام را متین بنیاد
زکام بخش ظل حمایت تو هما — ز اوج قدر چو تصویر سایه دار افتاد
شود زکسب صفا چون هلال نورانی — لبی که بوسه ز روی ادب به دست تو داد
نماند کینه به خاطر حسود جاه تو را — به آب حلم تو از سینه تست نقش عناد
اراده ات چو به نهی غنا قرار گرفت — به مرگ چنگ و طرب زهره موی خویش گشاد
ز راه منع تو تا مهره‌های گردن خویش — شکست بسکه خجل شد ز کار خود داد
به رنج آکله باطنی عدوی تو مرد — ز بسکه خورد دل خویش از حسد جان داد
اثر دعا کن و رخصت بگیر و راهی شو — که همرهان تو دارند انتظار زیاد
به رهنمائی گمگشتگان وادی جهل — چراغ علم تو تا روز حشر روشن باد

محمد اسماعیل ذبیحی از شعرای اواخر عهد صفوی در گذشتهٔ سال ۱۱۰۶ کتابی دارد به نام **نرگسدان**. به طوری که خود او در اول این کتاب می‌گوید وی از طرف علامهٔ مجلسی مأموریت می‌یابد که داستان ازدواج مادر امام زمان با امام حسن عسکری علیه السلام را به نظم درآورد. علامهٔ مجلسی که خود هم طبع شعر داشته است به وی می گوید شغل دنیوی مانع است که من خود به این کار بپردازم، تو اقدام به این کار کن، و او هم با ادب دست بر چشم می‌گذارد و تن پروری را کنار می‌گذارد و به آن می‌پردازد.

این داستان جالب در جلد ۱۳ **بحارالانوار** علامهٔ مجلسی به نقل از **بشربن سلیمان** هست، و ما آن را در **مهدی موعود** ترجمه آن جلد آورده ایم[1]. این ازدواج جالب و خواندنی را ذبیحی به سلک نظم کشیده است[2]. وی در آغاز منظومه اش می‌گوید:

به نام آن که فرمود از بدایت — به حب خاندان ما را هدایت
به وحدانیت ذاتش کما هی — گواهی داده از مه تا به ماهی

و پس از ۹ صفحه می‌گوید:

چراغ افروز راه شرع احمد — سمّی خامس آل محمد
همان مجلس فروز مجلسی نام — رسانیده است تألیفش به اتمام
مرا فرمود با صد گونه امداد — که ای ناقابل تعلیم و ارشاد
حدیث چهارمین از این رساله — که دارد نقل نرجس در مقاله[3]
عجائب قصه و خوش داستانی است — زحرف عشق هم در وی نشانی است
مرا خود شغل دنیا هست مانع — کزان می‌گردم اوقات ضایع
تو باری نظم آن ناگفته مگذار — بدین سان شاهدی در پرده مگذار
نهادم از ادب انگشت برچشم — زدم تن پروری را مشت بر چشم
شدم چون رشته باریک از تفکر — برای نظم معنیهای چون دُرّ
عجب نبود که منظور از نظر شد — به نرگسدان اگر نامش ثمر شد
بود چون مدعا زین پارهٔ لعل — مطابق با حدیث نعل بالنعل

بعد از چاپ مهدی موعود بر این نرگسدان اطلاع یافتیم و سه بیت آن را در کتاب

۱. مهدی موعود، ص ۱۸۸. داستان، حدیث چهارم باب اول جلد ۱۳ بحارالانوار راجع به مادر امام زمان است.

۲. نسخه خطی نرگسدان ذبیحی در کتابخانه ملی ملک تهران به شماره ۵۵۸۲ است.

۳. نرجس یکی از نام‌های مادر امام زمان است. نامهای متعدد مادرامام زمان به خاطرآن بوده که شناخته نشود.

دیگرمان راجع به امام زمان موعودی که جهان در انتظار اوست آوردیم.

در موقع ترجمه جلد ۱۳ بحار که گفتیم به نام مهدی موعود نامگذاری شد، اطلاع یافتیم یکی از شعرای اهل منبر به نام سید مرتضی میر فخرائی جندقی آن داستان را با نظمی بدیع سروده است. با واسطه نسخه را گرفتیم و در پاورقی داستان آوردیم، و بدین گونه خاتمه می‌یابد:

بگرفت چو بشر آن امانت — آورد به خاندان عصمت
آن زهره به دست مشتری داد — تحویل امام عسکری داد
تا مام امام عصر گردد — سرچشمه فتح و نصر گردد
آرد پسری که هست قائم — فیضش به خلائق است دائم
آرد پسری که نور دارد — ظلم از سر خلق دور دارد
ای حجت قائم الهی — از لطف به دوستان نگاهی
امروز که روز قائم ماست — از او همه فیض دائم ماست
روشن همه چشم ما به رویش — بسته دل ما به تار مویش
جز درگه حجت الهی — ما را نبود دگر پناهی

خانه علامه مجلسی

آقای سیدمصلح الدین مهدوی اصفهانی که در بارهٔ علامه مجلسی مفخر شهر خود از مجموع منابع و مآخذ آنچه را دیده‌اند یا اطلاع داشته‌اند در زندگینامه علامه مجلسی آورده‌اند[1]، می‌نویسند: «محل منزل علامه مجلسی به طور قطع و یقین معلوم نیست، لکن بر حسب قرائن، محل آن در کوچه امام جمعه در جنب مسجد جامع قرار داشته است. زیرا بیشتر خاندان او در این

۱. زندگینامه علامه مجلسی دو جلد است که آقای مهدوی آن را در سال ۱۴۰۱ هـ ق منتشر ساخته‌اند. گله‌ای که از ایشان داریم اینست که جا داشت به عنوان یک فرد اصفهانی از این نویسنده که بیست و چند سال پیش از ایشان، برای نخستین بار به فارسی در مقدمه مهدی موعود و کتاب وحید بهبهانی به تفصیل پیرامون علامه مجلسی قلمفرسائی نموده ومسائل کلی و اساسی راجع به او را مطرح کرده‌ام درست یاد می‌کردند، و مواردی را که از ما گرفته‌اند در جای خود یادآور می‌شدند، نه تنها دربارهٔ علامه مجلسی که راجع به آیة‌الله بروجردی و موارد دیگر نیز هم! مثلاً بخش «ادوارد براون و علامه مجلسی» و بحث از «تصویر علامه مجلسی» و بعضی نکات دیگر از عناوین عیناً از مقدمهٔ مهدی موعود گرفته شده، ولی نامی نبرده‌اند، به ما نگاه کنید که با این وصف مقابله به مثل نکرده و چطور رعایت امانت را نموده و جزئی‌ترین نکات و مطالب را حتی از مجلات هم سخن ایشان را که خاص خودشان است آورده‌ایم!! **ولمثل هذا فلیعمل العالمون!**

حدودسکونت داشته‌اند. منزل میرزا علاء الدین گلستانه (برادر زن علامه مجلسی) در آخرین کوچه و خانه میرمحمد صالح خاتون‌آبادی در اواسط این کوچه و منزل سید حسنعلی خواهرزادهٔ علامه مجلسی به شرح وصیت نامه او در جنب مسجد در قسمت شمالی مقبرهٔ علامه مجلسی بوده است. لکن به احتمال قوی منزل برادرزادگان او و منتسبین بدانها در محله عباس‌آباد قرار داشته است، و منزل میرزا محمد کاظم فرزند میرزا عزیزالله در حدود بیمارستان مسیحی و منزل میرزا محمدتقی الماسی در حدود کوچه باغ تخت از محلهٔ عباس‌آباد و منزل حاج محمد تقی عباس‌آبادی ظاهراً محل دبیرستان رودابه فعلی (قصر بی بی مریم) واقع در خیابان شیخ بهائی بوده است»[1]

آقای مهدوی دهسال بعد که تحقیقات بیشتری به عمل آورده‌اند می‌نویسند: «خانه علامه مجلسی در کوچه پشت مسجد جمعه بود. خانه کوچکی بود که تا این اواخر هم وجود داشت، ولی در سالهای اخیر برخلاف اروپائیها که اگر یک خانه‌ای مربوط به یکی از بزرگان علم و ادب و صنعت آنها باشد، آن را به موزه تبدیل می‌کنند، و از آن مواظبت می‌نمایند، خراب کردند و ساختمان جدید در آن احداث نمودند، خانه مرحوم مجلسی خانه‌ای بود که یک حیاط و سه اتاق داشت، و یک اتاق بزرگتری در آن بود که به اصطلاح قدیم بیرونی مجلسی گفته می‌شد. جائی بود که دید و بازدیدها در آن انجام می‌گرفت، و خانه‌ای بود کوچک و معمولی.»[2]

کتابخانه علامه مجلسی

علامه مجلسی بازماندهٔ خاندانی بزرگ و علمی بوده و خود سرآمد آنها به شمار می‌رفته، بدیهی است که آثار مهمی از کتب پدرانش به او رسیده بود، چه از تألیفات آنها و چه کتب دیگران که در کتابخانه های آنها بوده است. بعلاوه می‌دانیم که به وسیلهٔ بعضی از شاگردانش همچون میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی، و با استفاده از قدرت پادشاه وقت همه جا حتی در یمن در جستجوی کتابهای نادر و کمیاب و منحصر به فرد بوده است.

او سعی داشته است تمامی آثار علمای شیعه را که تا آن روز همگی خطی و بعضی دستنویس مؤلف بوده است یکجا جمع کند و اخبار آنها را در مجلدات بحارالانوار پراکنده سازد، و

۱. زندگینامه، ج ۲ ص ۱۵۰.
۲. یادنامه علامه مجلسی ص ۲۱.

به همین جهت کتب بسیاری را به دست آورد و کتابخانه او بسیار غنی بوده است. نگاهی گذرا به فهرست مآخذ بحارالانوار در جلد اول آن که علامه مجلسی به عنوان مصادر کتاب کتب انبوهی را در تمامی علوم و فنون دینی نام می‌برد و در بارهٔ هر کدام و شخصیت علمی و معنوی مؤلف آنها سخن می‌گوید، این حقیقت را به خوبی آشکار می‌سازد.

آقای سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی در این باره تحقیقاتی به عمل آورده‌اند که اجمال آن را با تغییر و توضیح جزئی در عبارات در اینجا می‌آوریم: با توجه به مصادر کتاب بحارالانوار و با توجه به وصیت‌نامه ایشان که اسامی چندین کتابخانه را ذکر می‌کند این کتابخانه ها به وی منتقل شده است:

۱ ــ کتابخانه پدر بزرگوارش ملامحمد تقی مجلسی (که گفتیم خود یادگار آثار زیادی از پدرانش بوده است. آن هم در شهری دانش پروری همچون اصفهان ازدیرزمان تاعصر او).

۲ ــ کتابخانه حافظ کاظم.

۳ ــ کتابخانه سید محمدعلی.

٤ ــ کتابخانه شاه ابوتراب.

۵ ــ کتابخانه سیدحسن آل یراق.

٦ ــ کتابخانه میرزا غیاث و غیره.

از این کتابخانه ها بعلاوهٔ آنچه خود به دست آورده بود می‌توان عظمت و اهمیّت کتابخانه علامه مجلسی را حدس زد. به طوری که مشهور است علامه مجلسی دویست اصل از اصول چهارصدگانه را در اختیار داشته است[1].

بعد از وفات علامه مجلسی کتب کتابخانه او بین فرزندانش تقسیم شد، ولی در اندک مدتی مانند موارد مشابه متلاشی گردید و هر یک از آن کتب به کتابخانه ای منتقل شد. مجلدات پاکنویس نشده بحارالانوار به کتابخانه شاگرد دانشمندش میرزا عبدالله اصفهانی انتقال یافت.

قسمت عمدهٔ کتب او به دامادوشاگردبرازنده اش میرمحمدصالح خاتون آبادی رسید که طبق وصیت او می‌باید بعضی از کتابهای ناتمامش را تمام کند. وی پس از سال ۱۱۱۵ که شیخ جعفر قاضی جانشین علامه مجلسی در منصب شیخ الاسلامی درگذشت،شیخ الاسلام اصفهان و امام جمعه شهر بود، و پس از او به نوهٔ دختریش میرمحمد حسین خاتون‌آبادی پسر میرمحمد صالح و

۱. اصل کتابی بوده که شاگردان ائمه(ع) در آن احادیث مروی از آنها را گرد می‌آوردند، بدون هیچگونه توضیحی.

پس از او به فرزندان دانشمند او رسید که تا عصر ما امام جمعه اصفهان بودند.

میرزا محمد تنکابنی، در **قصص العلما** می‌نویسد: «کتابخانه علامه مجلسی در دست طبقه امام جمعه اصفهان است».

در اهمیت و بزرگی کتابخانه علامه مجلسی همین بس که شاید کمتر کتابخانه بزرگی در ایران و سایر نقاط جهان باشد که چند کتاب آن را نداشته باشد. این را اضافه کنید به آنچه در زمان سلطه افاغنه بر سر کتابخانه‌های اصفهان آمد که می‌گویند هفته‌ها بلکه ماهها کتب کتابخانه‌های اصفهان به مصرف گرم کردن حمامهای شهر می رسید.[1]

لباس علامه مجلسی

«در زمان مرحوم مجلسی اجناس خارجی و لباسهای بیگانه به این معنی و مفهومی که حالا در بین ما هست متداول نبود، و بیشتر اجناس ایرانی همچون ابریشم و زعفران به خارج صادر می‌شد، و در مقابل مقدار جزئی پارچه وارد می‌گردید.

علامه مجلسی و علماء معاصرشان دارای لباسهای ساده‌ای بودند. این تصویر مرحوم مجلسی و لباسی که در بردارد در بادی امر به نظر می‌آید که لباس فاخر و ترمه باشد، ولی با اندک دقتی روشن می‌شود که این لباس از ترمه نیست و نوعی پارچه بوده است که در یزد می‌بافتند، و نوعی قدک کرباسی رنگی است.

عمامه‌ای هم که بر سرمی‌نهادند از کرباس بوده است. خوراک و نهار و شام ایشان بسیار ساده و در خانه‌اش هم به روی مردم باز بود. همواره در منزلش از عده‌ای از فقرا و مردم عادی بر سر سفره‌ای که خود می‌نشست، پذیرائی می‌نمود و از نزدیک به درد دل آنها گوش فرا می‌داد و نیازشان را برطرف می‌کرد.

با این که شیخ‌الاسلام و امام جمعه بود هیچ گونه به قول معروف کبکبه و دبدبه‌ای نداشت.»[2]

مرحوم حاج میرزا حسن خان انصاری[3] در این باره می‌نویسد: «معروف بین عوام اصفهان آنست که وضع ظاهری علامه مجلسی به جائی رسید که لباس کنیزانش ترمه بود و در

۱. زندگینامه، ج ۱ ص ۱۷۵ تا ۱۸۰.

۲. یادنامه علامه مجلسی، ص ۲۰.

۳. تاریخ اصفهان، جلد سوم، ص ۳۸.

تمثالش نیز به نظر می‌رسد که عمامه و لبّاده ترمه محرمات (راه راه) باشد.

این یکی از اشتباهات است، بلکه این پارچه را شال قطنی می‌گفتند و در عصر صفویه در کاشان و یزد آن را می‌بافتند و پوشیدن آن بین خواص و عوام متداول بوده است.»[1]

نویسندهٔ این سطور مخالف این طرز فکر است که سعی کنیم علمای ما در اوضاع و شرایط مساعد و بهبود وضع مسلمانان هم کرباس بپوشند، و غذای درست نخورند و ریاضت بکشند و از این قبیل حرفها مگر ما در قرآن مجید نمی‌خوانیم که: «ولقد کرمنا بنی آدم... و رزقناهم من الطیبات»[2]، «وکلوا واشربوا ولا تسرفوا»[3] و چیزی را استثنا نکرده است، و نمی‌خوانیم که «قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق»[4]؟، و نخوانده‌ایم که امام صادق(ع) لباس فاخری پوشیده بود و در پاسخ سفیان ثوری صوفی معروف و مقدس‌نمای ظاهرالصلاح فرمود: جدم علی علیه السلام در زمانی زندگی می‌کرد که وضع زندگی مسلمانان نامساعد بود ولی من در عصر رفاه مسلمین زندگی می‌کنم، اگر لباس جدم علی را بپوشم عز اسلام حفظ نمی‌شود. و مگر امام رضا بهترین لباسها را نمی‌پوشیده است؟

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام به استاندارش در بصره نمی‌نویسد: شما تحمل غذای مرا ندارید، اگر می‌خواهید از من پیروی نمائید با تقوی و پارسائی به من کمک کنید نه با دو قرص نان جو؟!

علامه مجلسی در عصر شکوفائی ایران می‌زیسته و مردم غرق در ناز و نعمت بوده‌اند. به خصوص مردم اصفهان پایتخت پرشکوه صفویه و شهر بزرگ و با عظمت آن روز پس اگر عمامه‌اش از ترمه و لباس فاخر و از پارچه‌های مرغوب باشد، جای هیچ بحث و گفتگوئی نیست، بلکه عزت اسلام و احترام روحانیت بهتر حفظ می‌شد تا عکس آن. باید ظرف و زمان را دید و زندگی علما را با آن سنجید، نه این که همیشه و در هر جا یک نوع داوری داشته باشیم.

راستی طیبات روزی خدا چیست که به بندگانش ارزانی داشته، و زینت الله چیست که خدا می‌فرماید کسی حق ندارد آن را که خدا برای استفاده بندگانش بیرون آورده است، حرام کند؟

روزی‌های پاک وزیبای خداانواع خوراکیها و نوشیدنیها و پوشیدنیها و لوازم زندگی بسیار

۱. زندگینامه ج ۱ ص ۱۵۲.
۲. آیهٔ ۷۰ سورهٔ اسراء.
۳. آیهٔ ۱۸۷ سورهٔ بقره
۴. آیهٔ ۳۲ سورهٔ اعراف

خوب است که از راه حلال و به صورت دسترنج و لایق شأن هر کس به دست آید، و در اختیار او باشد. آیا ما بهترین میوه‌ها و سبزی‌ها و مرکبات را برای بیگانگان اسلام بگذاریم و خود میوه‌های درجه دوم و سوم بخوریم که مسلمانیم؟ بهترین لباسها و فرشها و خانه‌ها و خیابانها و پارکها را برای مردم از خدا بی خبر بگذاریم، و خود با لباسهای آنچنانی و زیلو و گلیم و نمد و راه‌های پر پیچ و خم و خیابان‌های خشک و بدون درخت خو بگیریم که مسلمانیم، چه کسی گفته است و در کجا نوشته اند؟!!

تصویر علامه مجلسی

ما در سال ۱۳۳۷ شمسی در مقدمهٔ مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامهٔ مجلسی زیر عنوان فوق نوشتیم: «تقریباً سه عکس و تصویر از علامهٔ مجلسی در دست هست: تصویر اول همان است که در مقبرهٔ مرحوم مجلسی (اصفهان) بوده و در سال ۱۳۲۳ شمسی با وصیت‌نامه آن مرحوم در یک صفحه بزرگ چاپ و منتشر و در ریحانة الادب و بعضی از کتابها نیز کلیشه شده است. تصویر دوم در جلد اول بحارالانوار (طبع جدید) چاپ شده و ما نیز از روی کلیشه آن در این کتاب (مهدی موعود) چاپ کردیم.

تصویر سوم متعلق به آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه تهران بوده که در جلد اول فهرست کتابخانه ایشان که به دانشگاه تهران اهداء نموده‌اند، چاپ شده است.

ما برای اطلاع، نامه‌ای به آقای مشکوة نوشتیم و در بارهٔ این تصویرها و اصالت تصویر متعلّق به خودشان توضیح خواستیم، ایشان در جواب نوشته اند:

«تصویری که در کتابخانهٔ اهدائی بنده موجود است، و عکسی از آن در جلد اول فهرست کتابخانهٔ مزبور به چاپ رسیده، معتبرترین عکسی است که از مرحوم مجلسی وجود دارد. زیرا این تصویر را مرحوم آقانجف نقاش معروف (که چند سالی بعد از مجلسی درگذشت) با قلم توانای خود نقاشی کرده، و بسیار هنرنمائی نموده است. در این تصویر اصل مینیاتور با یک کتیبهٔ نقاشی و تذهیب عالی در جزو کتابخانه اهدائی این بنده در کتابخانهٔ دانشگاه موجود می‌باشد که در قاب خاتمی گذارده شده و در صندوق نسوز نگهداری می‌شود».

تصویری که در این کتاب (مهدی موعود) کلیشه شده چند فرق جزئی با تصویر متعلّق به کتابخانهٔ آقای مشکوة دارد: در آن تصویر فرو رفتگی بالای بینی نیست، و بینی کمی فربه‌تر است. بعلاوه محاسن مرحوم مجلسی سفیدتر و کوتاه‌تر و شخصاً با حال‌تر می‌باشد. خطوط عمامه

و لباس هم در این تصویر درشت‌تر و روشنتر است، و جز اینها چندان فرقی ندارد.

علامه مجلسی و موقوفات اصفهان

یکی از آثار وجودی علمای بزرگ ما موقوفاتی بوده که مردم خیراندیش با توصیه و موعظه آنها از خود به یادگار می‌گذاردند، و آثار پرباری هم داشته است. راستی کسانی که دارای تمکن مالی می‌باشند از این بهتر چه چیزی را سرغ دارند نزد خلق و خالق از خود باقی گذارند که هم خدا را خوش آید، و هم خلق خدا از آن بهره برند، آن هم نه کاری گذرا که تا نسلها باقی و برقرار باشد، باقی است یعنی موقوفه؟!

در زمان مجلسیها پدر و پسر طبق اسناد به موقوفاتی در اصفهان برمی‌خوریم که این دو بزرگوار در آن امر خیر سهیم بوده‌اند، و مردم با ایمان و خیراندیش را مشمول این فیض باقی نموده‌اند.

آقای سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی در این باره تحت عنوان مجلسی و موقوفات شرحی نوشته‌اند که چون ما از آنها بی اطلاع هستیم به مصداق شهد شاهد من اهلها، عیناً می‌آوریم: «علامه مجلسی از نظر موقعیت اجتماعی و شخصی و ریاست علمی و روحانی که داشته علاوه بر آن که مورد توجه و عنایت شخص پادشاه بوده است، عموم بزرگان مملکت نیز به ایشان توجهی خاص داشتند، و بدین جهت از طرف بانیان خیر به عنوان متولی موقوفات معین گردیده، و همچنین موقوفات مجهول التولیه و آنها که طبق وقفنامه تولیت آن با اعلم علمای آنان بوده است، بدیشان مرجوع و محول بوده است، و ایشان با کمال سعی و مراقبت طبق نظریهٔ واقفین عمل می‌فرموده است. برخی از این موقوفات که نویسنده تاکنون از آنها آگاهی یافته است، بدین قرار می‌باشد:

۱ ــ موقوفات آقاکمال خازن. وی صاحب جمع و خزانه‌دار شاه سلطان حسین و سر پرست ساختمان مدرسه چهارباغ[1] و خود بانی مدرسه‌ای در محله عباس‌آباد قدیم بوده که بنای آن در سال ۱۱۰۸ خاتمه یافته و برای آن کتابخانه‌ای تهیه نموده و کتبی وقف نموده که از آن جمله است کتاب تبیان فی علوم القرآن یا ترکیب ابوالبقاء که جلد دوم آن به شماره ۲۶۹۹ در کتابخانه عمومی اصفهان موجود و وقفنامه به خط علامهٔ مجلسی می‌باشد.

۱. مدرسه چهارباغ همان مدرسه سلطانی است، و غیر از مادرشاه است که مدرسه کوچکی بوده و امروز نیست. این مدرسه زیبا و پرشکوه را شاه سلطان حسین در سال ۱۱۱۸ ساخته است.

۲ ــ موقوفات آقاهوشیار که مربوط به اعلم علمای زمان بوده است (فوت آقاهوشیار ۱۱۲۲ می‌باشد ــ وقایع السنین ص ۵٦۱).

۳ ــ موقوفات بدرجهان خانم. از این موقوفه علامه مجلسی چهار رساله از تألیفات مولی عبدالله تستری (شوشتری) استاد پدرش را وقف نموده، بدین قرار...

این چهار رساله در ضمن مجموعه‌ای است به سال ۱۰٦۸ نوشته شده، و علامه مجلسی آن را در سال ۱۱۰۸ وقف فرموده، وقفنامه به خط مبارک ایشان است.

٤ ــ موقوفات خسروآقا که عبارت بوده است از یک باب سرای حناسائی در بازار شاه نرسیده به سرای مخلص که در زمان ریاست حاج میرزا هاشم امام جمعه از وقفیت خارج شده و حمام خسروآقا جنب عمارت چهار حوض واقع در خیابان سپه که در زمان حاضر به ملکیت درآمده، لکن چون از آثار باستانی قابل توجه بوده به تصرف ادارهٔ باستانشناسی در آمده و از آن محافظت می‌شود.

در ملحقات کتاب وقایع السنین والاعوام (ص ٥٦٦) در ضمن وقایع سال ۱۱۲٤ می‌نویسد: «موقوفات آقاهوشیار و خاصل حمام خسرو آقا که به جهت استکتاب کتب مقرر شده بود همگی به آن علامة العلما (میرمحمد باقر خاتون‌آبادی) مفوض شد که به مصارف مقرر صرف نمایند»

مرحوم آقامحمد مهدی ارباب در کتاب: نصف جهان فی تعریف الاصفهان (ص ۷۹) می‌نویسد: «حمام خسروآقا... چندان مبالغه در شکل و استحکام و وسعت و زیبائی آن نموده‌اند که به شرح راست نیاید».

مرحوم انصاری در کتاب تاریخ اصفهان‌وری می‌نویسد: «علی قلی آغا و خسرو آغا دو برادر بودند و هر دو خُجه (خواجه)های حرم شاه سلیمان صفوی و از هر دو مبانی خیریهٔ موقوفه بسیار به آثار است. چهارسوق علی قلی آغا، و سرای و حمام و مسجد از این برادر، و از آن یک حمام».

نویسنده گوید: حاج میرزا هاشم امام جمعه حمام و دکاکین وقفی علی قلی آغا را نیز به مستأجر آن فروخته بود که از طرف دو نفر از معتمدین محله باز خرید شده و اکنون در تصرف وقف بوده و طبق وقفنامه عمل می‌شود.

۵ ــ موقوفات شاه سلیمان صفوی که قسمتی از آن حمام نقش جهان بوده و جهت تهیهٔ کتاب وقف بوده است. در زمانی که علامه مجلسی به عنوان متولی شرعی در آن دخالت می‌فرموده کتب چندی وقف فرموده است که نسخ آن در کتابخانه‌های شخصی اصفهان و غیر آن فراوان است، و برخی از آنها بدین قرار است:

۱ ــ جامع الرواة، نسخه بسیار نفیسی از آن را علامه طهرانی در الذریعه ص ۵۵ مجلد

پنجم معرفی می‌کند که علامهٔ مجلسی در سال ۱۱۰۰ کتاب را از طرف شاه سلیمان صفوی وقف نموده است.

۲ ــ **جلاء العیون** وقفنامه آن مورخ سال ۱۱۰۴ و به خط و انشاء علامهٔ مجلسی است که می‌نویسد از نماء حمام نقش جهان از موقوفات شاه‌سلیمان صفوی وقف شد. کتاب به شمارهٔ ۲۱۳ در کتابخانه چهلستون مسجد جامع تهران موجود است.

۳ ــ **ربیع الاسابیع**، تاریخ وقف ربیع الاول ۱۱۰۲، کتاب به شمارهٔ ۲۸۶۷ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران موجود است.

۴ ــ **المسترشد** در امامت تألیف محمد بن جریر بن رستم بن جریر طبری، نسخه در سال ۱۰۹۵ توسط علامهٔ مجلسی از محل نماء موقوفه حمام نقش جهان وقف گردیده است.

۵ ــ **مختلف الشیعه فی** احکام الشریعه تألیف آیت الله مطلق علامهٔ حلی در تاریخ رجب سال ۱۱۰۶ وقف گردیده و نسخه به شماره ۱۱۹۵ در کتابخانهٔ عمومی حضرت آیة الله مرعشی نجفی در قم می‌باشد.

۶ ــ **مناقب** تألیف ابن شهر آشوب مازندرانی در سال ۱۰۹۵ کتابت شده و علامهٔ مجلسی آن را از محل نماء موقوفهٔ حمام نقش جهان وقف نموده است. نسخه در کتابخانه مدرسهٔ سلیمان‌خان در مشهد مقدس رضوی می‌باشد. به ظن نویسنده این حمام همان حمام خواجه ها می‌باشد که در کتاب **نصف جهان** ص ۸۰ شرح آن مذکور است، و انصاری در کتاب **آگهی شهان از کارجهان** ص ۷۷ جلد سوم سال خراب شدن آن را ۱۲۹۹ می‌نویسد .

۷ ــ املاک موقوفه قریهٔ کریکندی از بلوک برخوار اصفهان که در وصیت‌نامه ذکر نموده است.

۸ ــ زمین های حوالی اشکاوند که از اوقاف جدهٔ ملامحمد رضا فرزند علامه مجلسی بوده، و در وصیت‌نامه ذکری از آنها فرموده است.

در سال ۱۱۰۰ شیخعلی خان زنگنه وزیر و اعتماد الدولهٔ شاه سلیمان صفوی (متولد در ۱۰۲۰ فوت شب المحرم الحرام ۱۱۰۱ صفحهٔ ۵۳۰ وقایع السنین) در همدان مدرسه ای بنا نمود و آن را وقف کرد. سجلّات این وقفنامه به طوری که در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (صفحهٔ ۵۱۱۴ مجلد ۱۵) نوشته است، بدین قرار است:[1]

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، جمال الدین خونساری، محمد رضی خونساری،

۱. زندگینامه، ج ۱ ص ۱۵۵ تا ۱۵۹.

محمد صالح حسینی مدرس، محمد صادق بن محمد باقر، عبدالله بن ابی تراب حسینی طباطبائی، و چندین امضای دیگر.»

همان‌طور که آقای مهدوی نوشته اند اینها موقوفاتی بوده که علامه مجلسی در آنها نقشی داشته، و ایشان بر آن دست یافته اند، و گرنه موقوفات اصفهان عموماً و آنها که علامهٔ مجلسی در آن تأثیر داشته تا آن زمان و پس از آن تا زمان ما بسیار است، که قسمتی زیادی از آنها امروز معلوم نیست، و قسمتی هم مدارس و حمام‌ها و زمین مساجد و دهات و قریه‌هاست پس از مشهد مقدس و قم شاید شهر اصفهان اولین شهری باشد که موقوفات آن بسیار و حتی تا زمان ما هم مردم خیراندیش اصفهان با تشویق علمای شهر در اندیشه وقف اموال خود برای بهره‌برداری مردم مسلمان به انحاء مختلف بوده‌اند. نویسنده یقین دارد که علامهٔ مجلسی در این وقفیات سهم اساسی داشته و دارد. او بود که با مواعظ و نصایح نافذ خود، و در زمان شیخ‌الاسلامی و قدرت و نفوذ خویش، و در انبوه تألیفاتش مسئله وقف و ثواب آن را گوشزد مردم اصفهان نمود که هنوز هم مردم با ایمان اصفهان در این خصوص گوش دل به فرمان او دارند.

وفات علامه مجلسی

علامه مجلسی پس از یک عمر پربرکت و تألیف و تصنیف ده‌ها کتاب ذیقیمت و تدریس علوم و فنون گوناگون و تعلیم و تربیت صدها شاگرد دانشمند خدمتگزار صمیمی اسلام و تشیع، و آن همه آثار خیری که از خود به یادگار گذارد، سرانجام طبق نوشته شاگرد و داماد و وارث مکتبش میرمحمد صالح خاتون‌آبادی، در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱۱۱۰ هـ ق در اصفهان شهر خود به جهانی باقی شتافت، و روح پرفتوح بلندپروازش در آشیان جنان جای گرفت، و در کنار مسجد جامع پایگاهش و نزدیک خانه‌اش جنب پدر علامه‌اش ملامحمد تقی مجلسی مدفون گردید.

اصفهان در رحلت علامه مجلسی یک هفته به سوگ نشست و مجالس عزاداری او مدتها ادامه داشت.

خاتون‌آبادی نامبرده در حدائق المقربین می‌نویسد: «و آن بزرگوار در سال هزار و صد و ده (۱۱۱۰) در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان به اعلای درجات جنان شتافت، و ولادت او نیز در ماه مبارک رمضان (۱۰۳۷)، و مدت عمر شریف او هفتاد و سه سال بی کم و زیاد بود، و تاریخ فوت او اینست: مقتدای جهان زپا افتاد، و ایضاً عالم علم رفت از عالم، و ایضاً: رونق از دین برفت، و ایضاً: باقر علم شد روان به جنان و همگی این مصرع‌ها ۱۱۱۰ است».

آقا احمد بهبهانی در مرآت‌الاحوال می‌نویسد: «تاریخ وفاتش: قدس‌الله روحه‌الشریف است.» (۱۱۱۰)

ولی بارها گفتیم که بهترین شعری که در وفات علامه مجلسی گفته‌اند این بیت است:

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد   تاریخ وفات باقر اعلم شد

لطف این بیت در اینست که علامه مجلسی در ۲۷ رمضان وفات یافته و چون ۲۷ را از ماه رمضان کم کنند همان تاریخ ماه وفات اوست. ضمناً از «ماه رمضان» که ۱۱۳۷ است اگر ۲۷ آن را حذف کنیم بقیه که ۱۱۱۰ است تاریخ سال فوت اوست!.

ازهری شاعر معاصر علامه مجلسی در رثای او گفته اوست:

مرقد او بحار انواری است | که زعین الحیات داده نشان
روضه اش می دهد حیات قلوب | ز جلاء العیون ببین تو عیان
اعتقادات اوست زاد معاد | تو به حق الیقین یقین می دان
آیت رحمت الهی بود | رفت و مردم شدند سرگردان
گوئیا هاتفی ز عالم غیب | داده بودش بشارت از یزدان
که در این ماه می روی به بهشت | زود بنما وداع پیر و جوان
زان سبب گشت تفسیرش: | آیهٔ کل من علیها فان
چون شب قدر آن عظیم القدر | شد نهان عشر آخر رمضان
ازهری گفت سال تاریخش: | باقر علم شد روان به جنان

۱۱۱۰

* * *

با این شواهد، تاریخهای دیگر در ولادت او ۱۱۳۸ که آقا احمد گفته وسال وفات اودر ۱۱۱۱ که بعضی نوشته اند، بی مورد است، و صحیح همین است که گفته شد.

از شواهد دیگر بر صحت ۱۱۱۰ مرثیه میرزا عزیزالله مجلسی پدر میرزا حیدرعلی مؤلف انساب خاندان مجلسی است که نوهٔ دختری علامه مجلسی و نوادهٔ پسری ملاعزیزالله برادر بزرگ او می باشد. وی در اشعار خود در مرثیهٔ «جد علامهٔ مغفورمبرور»ش که در «حداثت سن» گفته است می گوید:

دیده گریان کز بحار فضل رخشان گوهری | شد که روشن بودزانوارفیوضاتش جهان
شد بنای محکم دین الهی بازسست | کرد دیگر گلشن دین نبی رو در خزان
رفت از دنیا ملاذ و قدوهٔ اخیار و کرد | از ره حق الیقین جا در مقام قدسیان
او که کمتر قطرهٔ عین الحیات دانشش | تا ابد یابد حیات از آن قلوب شیعیان
آن که قلبش بود مرآت عقول از روشنی | جسم از مشکات انوار حقایق همچو جان
وعظش از رقت جلاء بخشد عیون را تا ابد | فیضش ازوسعت بودشامل به خلقی جاودان
حلیهٔ تقوی بپردازند از او متقین | هست از او زادمعادش مؤمنان دائم روان

از کرم تا انقضای دهر همره می‌کند — از تصانیف شریفش تحفه‌ها بر زائران
ذهن کشافش زصافی درهرآن مجلسی که کرد — کشف آیات اله و مشکلا تش را بیان
مختصرتر آیه را مجمل‌ترین تفسیر او — بود جامعتر ز تفسیر کبیر دیگران
آنکه ذکر مدح او صافش چنان باشد که کس — مهر را گوید منیر است و رفیع است آسمان
مقتدای اهل دانش باقر علم و حِکَم — آن سمّی پیشوای پنجمین از مجد و شان
رفت از دنیای فانی سوی گلزار بهشت — کرد مرغ روح او بر شاخ طوبی آشیان
در جهان زاد معاد خود مهیا کرد و شد — در بحار رحمت و غفران حق سوی جنان
چونکه خاطرجمع ز ارشاد بنی آدم نمود — رفت بر گردون به تعلیم ملایک زاصفهان
بهر تاریخ وفات جد عالیشان خود — شد عزیز اندر بحار فکر غواصی کنان
(آفتاب آسمان دین نهان شد) گفت عقل — (پیشوای اهل دنیا رفت) اندر آسمان
شد دل شاد از جهان و بازگفتی هاتفی — شد جهان علم و دانش از جهان سوی جنان

الف = دل‌شاد = ۱ که ۱۱۱۰ = ۱ — ۱۱۱۱

مؤید ماده تاریخ های ذکر شده که سال فوت را در ۱۱۱۰ می‌نویسند آن که رکن‌الدین محمد بن علی بن ثابت حسینی که ظاهراً از شاگردان علامه مجلسی بوده است، جزء سوم جلد هشتم بحارالانوار را در تاریخ سه‌شنبه رمضان المبارک سال ۱۱۱۱ به خط نسخ نوشته و حواشی علامه مجلسی را با نشانی «منه رفع الله درجته» نقل می کند. کتاب به شماره ۵٤٤ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران[1] موجود است»[2].

تاریخ ۱۱۱۱ بیشتر از سه مأخذ نسبتاً قدیمی گرفته شده و به جاهای دیگر هم سرایت کرده است: اول از ملحقات وقایع‌السنین که گفتیم از سید محمد پسر میرعبدالحسین خاتون‌آبادی است. او نوشته است: «سال ۱۱۱۱ در سنهٔ هزار و صد و یازده ملامحمد باقر مجلسی رحمه‌الله در بیست و هفتم ماه رمضان به رحمت خدا رفت». که قطعاً اشتباه است، و مآخذ پیشین اعتبار بیشتری دارند.

دوم نوشته شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین است که او هم سال ۱۱۱۱ و مطابق با (حزن و غم) دانسته، و پیداست که سخن او در این مورد آن هم بدون دلیل، دلیل نیست.

سوم شعر سیدحسین بروجردی در نخبة المقال است که می‌گوید:

المجلسی بن تقی باقر — له بحار کلها جواهر

۱. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد پنجم ص ۱۱۵۵.
۲. زندگینامه، ج ۱ ص ۵۹.

مجدد المذهب بالوجه الاتم　　وعدّ عمراً قبضه (حزن و غم)

۱۱۱۱　　۷٤

نوشته او هم در این مورد سندیت ندارد، و نمی‌تواند با تاریخ ۱۱۱۰ که آن مآخذ معتبر و مهم نقل کرده‌اند برابری کند. جای بسی تعجب است که در صفحه اول و روی جلد دورهٔ بحار جدید همه جا ۱۱۱۱ نوشته‌اند.

آرامگاه علامه مجلسی

آرامگاه علامه مجلسی در کنار مسجد جامع اصفهان واقع است که در زمان حیات وی پایگاه او و پدر علامه‌اش بوده است. خانه علامه مجلسی هم به احتمال قوی در همان حوالی یعنی کوچه امام جمعه کنونی بوده است. اینجا در قدیم قبرستانی بوده و از اشخاص معروفی که در آن دفن شده بود و آثارش باقی است می توان از ملا شمس‌الدین محمد معروف در گذشتهٔ سال ۹۳٦ یاد کرد.

در سال ۱۰۷۰ که ملا محمد تقی مجلسی از دنیا رفت او را در آنجا دفن کردند. ملا محمد صالح مازندرانی داماد او هم در کنار وی دفن شده است. گفتیم که وفات او در سال ۱۰۸۱ بوده است.

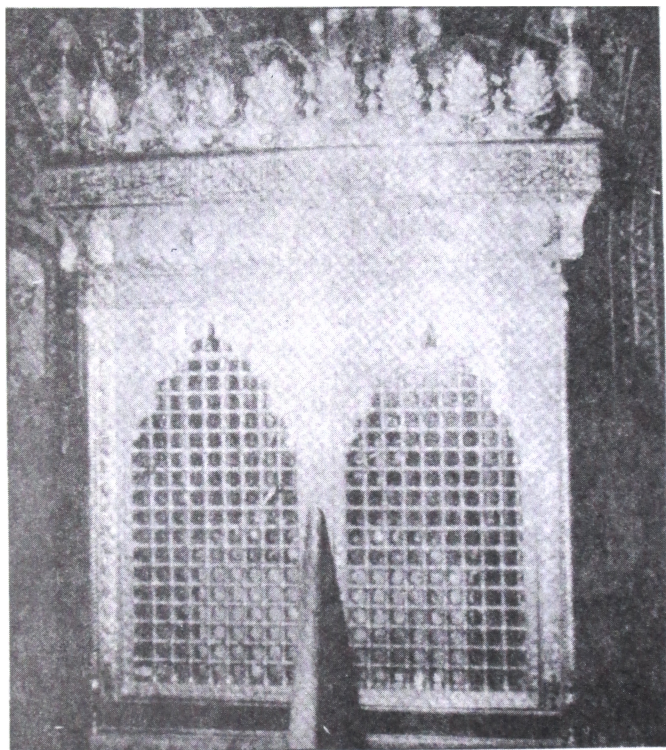
در سال ۱۱۱۰ که علامه مجلسی وفات یافت طبق وصیتش او را در کنار پدرش دفن کردند.

بنای فعلی در سال ۱۰۹۲ ساخته شده و تزییناتی در آن انجام گرفته و کتیبهٔ آن به خط حاجی محمد مؤمن کاظمی است.

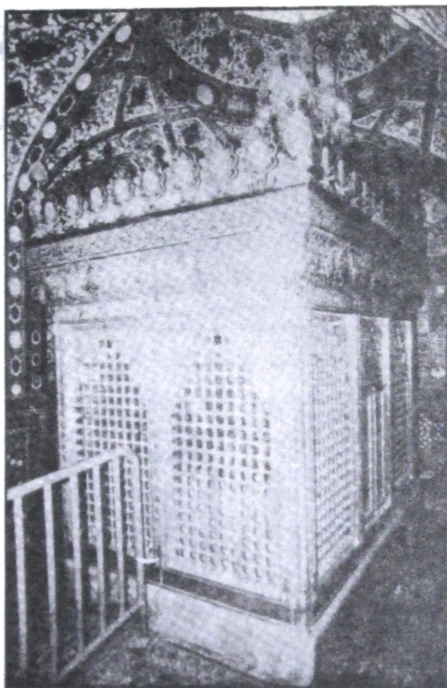
علامهٔ مجلسی در وصیت‌نامه خود سفارش می‌کند که اگر در اصفهان از دنیا رفت او را در جوار پدرش دفن کنند و می‌گوید محلی نزدیک مدفن پدرش خریداری نمایند و وقف کنند تا محل دفن او و فرزندان و خویشان وی باشد.

آرامگاه علامه مجلسی در اصفهان معروف به سر قبر آخوند است، و از زمان دفن وی در آنجا تاکنون به صورت یکی از مزارهای متبرکه در آمده است.[۱]

۱. زندگینامه، ج ۱ ص ۲۸.



ضریح مرقد علامه مجلسی



امروز در زیر آن بقعه، مرقد علامه مجلسی اول و مرقد ملا محمد رضا نوه‌اش و مرقد علامه مجلسی در کنار هم قرار دارد، که هر سه در یک ضریح نقره‌ای هستند، و در کنار آنها مرقد ملا محمد صالح مازندارانی با سنگ قبر قدیمی واقع است. شاید هم مرقد آمنه بیگم دختر مجلسی اول و همسر ملا صالح در آنجا باشد.

دانشمند فقیه بزرگوار آقا سید محمد باقر خونساری متوفی در سال ۱۳۱۳ که خود از رؤسای علمای اصفهان در عهد خویش بوده است، در روضات الجنات می نویسد: «مرقد شریفش هم اکنون در اصفهان پناهگاه مردم است. و در جنب درب جلو از نه در مسجد جامع بزرگ عتیق

واقع است. از مجربات و نزد تمام اهالی اصفهان مشهور است که دعا در جنب مرقد او برآورده می شود. در بقعه او گروهی از علمای شایسته مدفون هستند. از جمله مرقد پدر بزرگوارش، و مرقد ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی در پائین پای او، و مرقد آقا هادی پسر صالح، و مرقد ملا محمد مهدی هرندی در صندوقی نزدیک درب آرامگاه، و مرقد ملا محمد علی استرآبادی داماد مجلسی اول که در قبله مرقد ملا صالح واقع است، و مرقد برادرزاده اش و قبر دخترزاده اش میرزا محمد تقی الماسی.

سپس می گوید: «من بارها تجربه کرده ام که دعایم از برکات آن تربت نورانی و روضهٔ مطهره برآورده شده است. زوار از اطراف و اکناف بر حسب مقدورشان با انواع تحفه ها و هدایا و نذور به زیارتش می آیند، و از فیض زیارت او برخوردار می گردند و با شادی و سرور مراجعت می کنند.»[1]

مرقد علامه مجلسی در تعمیرات اخیر توسط «هیئت امناء آرامگاه علامه مجلسی» بازسازی شده است. ضریح نقره ای وی که در شهریور ماه ۱۳۶۷ مطابق ماه صفر ۱۴۱۰ نصب شده بر رونق و شکوه آن افزوده است. در ایام هفته و ماه و سال مردم متدین اصفهان از مرد و زن و پیر و جوان و نیز مردم پاکدل و آشنای علامه مجلسی به زیارت وی می روند و حاجت می طلبند، و از خداوند متعال طلب مغفرت می کنند که از برکت مرقد علامه مجلسی آنها را بیامرزد وحوائج مشروعشان رابرآورده کند.

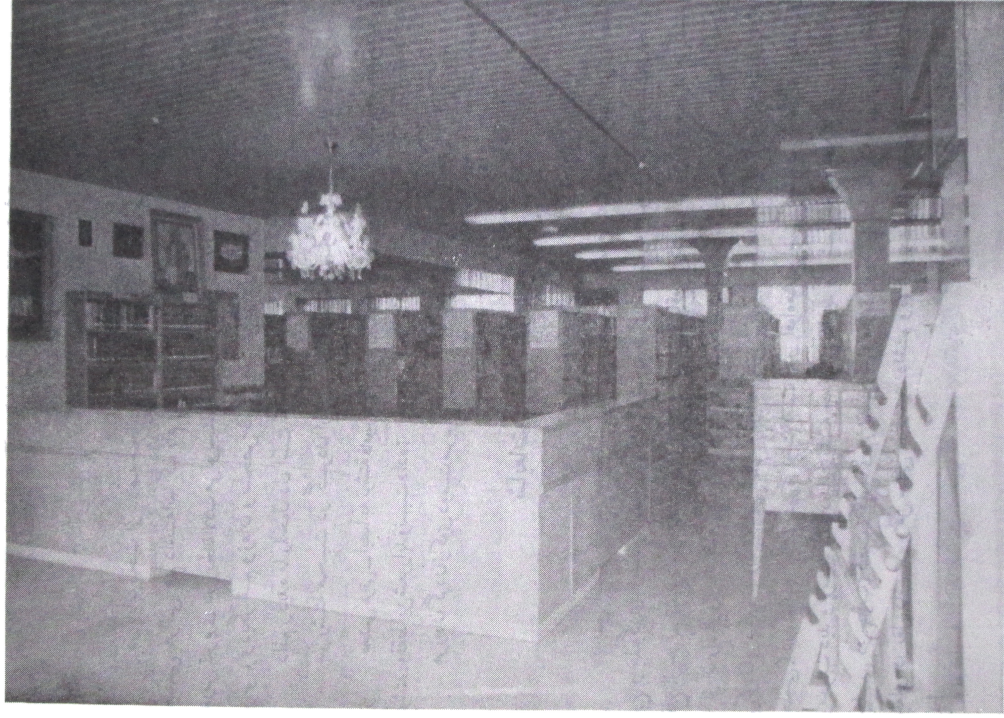
در بیرون بقعه علامه مجلسی و مقابل آرامگاه، کتابخانه عمومی علامه مجلسی واقع است که بنائی نو بامخزن کتاب و سالن قرائت برای برادران و خواهران به صورت جداگانه است. بنا به طرزی زیبا توسط هیئت امنا آرامگاه ساخته شده است.

بر سر در کتابخانه در کاشی نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین قدجائکم من الله نور و کتاب مبین». در عهد جمهوری اسلامی ایران به رهبری حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی. کتابخانه عمومی علامه مجلسی اعلی الله مقامه، به همت هیئت امناء مقبرهٔ مرحوم مجلسی و با نظارت اداهٔ اوقاف در سال ۱۳۶۲ شمسی اتمام پذیرفت».

کتابخانه عمومی علامه مجلسی برشکوه جایگاه ابدی علامه مجلسی که تمام عمر پربارش با کتاب و مطالعه و نگارش توام بوده افزوده است، و در حقیقت نیازی بوده که با همت هیئت امناء آرامگاه علامه مجلسی انجام گرفته است.

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۸۷.


در عهد جمهوری اسلامی ایران به رهبری حضرت آیة الله العظمی امام خمینی
کتابخانه عمومی علامه مجلسی اعلی الله مقامه



مخزن کتابخانه عمومی علامه مجلسی در اصفهان

مجلسی خراسانی و مجلسی هراتی
دو شاعر پارسی گو

در پایان بحث از علامه مجلسی و مجلسی‌ها بد نیست بدانیم مجلسی خراسانی و مجلسی هراتی هم داشته‌ایم که نام و تخلص دو تن از شعرای پارسی گو بوده است. مرحوم مدرس تبریزی در ریحانة‌الادب می‌نویسد: «مجلسی خراسانی — به نوشته قاموس الاعلام، شاعری است ایرانی، و دیگر اسم و زمان و مشخص دیگری مذکور نداشته، و از اوست:

دائم ز دیده ما را خون دل است حاصل — حاصل که در عذابیم از دست دیده و دل
سر رشتهٔ محبت در گردن ارادت — آسان نمود اول، آخر فتاد مشکل

مجلسی هراتی — ایضاً به نوشتهٔ قاموس الاعلام، شاعری است ایرانی و اسم و زمان و مشخص دیگری ننوشته، و فقط این شعر را بدو نسبت داده:

هر زمان گردن ز کوی دوست سر بر می‌کند — تا کدام افتاده آنجا خاک برسر می‌کند![1]

شایعات در بارهٔ علامه مجلسی

بدیهی است که علامه مجلسی با این اوصاف و خصوصیات و مخصوصاً اجرای احکام شرع و جلوگیری از محرمات و منکرات و سختگیری نسبت به یهود و نصارا و فساق و فجار، و دفاع از حریم تشیع، مورد بغض و کینه همین طبقات واقع می‌شد، و در باره‌اش چیزها می‌گفتند، تا از آن راه از وی انتقام بگیرند، و گاهی هم دوستان نادان از روی نادانی آنها را پخش می‌کردند. برای نمونه به این شایعه توجه کنند: «سید محمد مجاهد (نوادهٔ دختری علامهٔ مجلسی) در کتاب اغلاط مشهوره نوشته است: در افواه مشهور است که شخصی علامه مجلسی را در خواب دید و پرسید شما در این نشئه چه حالی دارید و با شما چگونه معامله کرده‌اند؟ علامهٔ مجلسی در جواب گفت: کارهای من هیچکدام سودی نبخشید جز آن که روزی زنی یهودی بچه‌ای در بغل داشت، و من سیبی در دست داشتم و به آن بچه دادم و همین باعث نجات من شد!

۱. ریحانة الادب، ج ۳ ص ٤٦٢

سید مجاهد می‌گوید این خواب غلط است و مجعول می‌باشد و بر حسب قواعد عقلی و نقلی از رؤیای کاذبه است.»[1]

بدون شک این از ساخته‌های یهود است که با تردستی آن را ساخته و به دهان ساده‌دلان مسلمان انداخته‌اند و به کتابها هم راه یافته است، مانند بسیاری از اسرائیلیات دیگر که در صدر اسلام و قرون بعدی از زبان پیغمبر و رهبران اسلام ساختند و با سخنان نغز آمیختند تا از آن راه به مقاصد شوم خود برسند.

برای این که بدانید این قبیل شایعات تا کجا رسوخ کرده و نتیجه داده است، می‌گوییم ادوارد برون شرقشناس کهنه کار انگلیسی همین مطلب را در تاریخ ادبیات ایران[2] از قصص العلما بدین گونه نقل می‌کند: «ملامحمد باقر مجلسی بر خلاف تقید و تعصب و پشت کار فوق‌العاده که ... و صوفیه را با خشونت کامل قتل‌عام می‌کرده دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری از مهربانی و خوش‌فطرتی او در قصص العلما مذکور است.»

شخصی پس از وفات او را در خواب دید، از او پرسید: «احوال شما در آن نشأه به چه نحو است و با شما چه معامله کرده اند؟. مجلسی جواب داد: اعمال من هیچ یک برای من نفع نبخشید به جز این که به یک نفر یهودی یک دانه سیب دادم، او مرا نجات داد».

غرض‌ورزی ادوارد برون را ببینید که قبل و بعد این خواب را که مؤلف قصص العلما می‌گوید: سید مجاهد گفته است: «از اغلاط مشهوره»، و «و این خواب غلط مجعول می باشد»، و «از رؤیای کاذبه است» همه را انداخته است! تا برساند که تمام عمر مجلسی با آن همه خدمات و تألیفات و تصنیفات بیهوده تلف شده است.

به نظر می‌رسد که این خواب را یهودیان اصفهان جعل کرده باشند تا عواطف اصفهانیها را با رهنمود علامه مجلسی پیشوای آنها، به خود جلب کنند. خنده‌آور است که نویسنده در خردسالی این خواب را از یکی از روضه‌خوانهای اصفهانی می‌شنید که در منبر ضمن گریز خود بیان می‌کرد و از مردم مسلمان اشک می‌گرفت!

علامه مجلسی و ملاصادق اردستانی

یکی از شایعات بی مورد که در بارهٔ علامه مجلسی به راه انداخته اند، اینست که

۱. قصص العلما، ص ۲۰۶.

۲. تاریخ ادبیات ایران، ج ٤ ص ۲۷۹.

می‌گویند وی دستور تبعید ملامحمدصادق اردستانی از حکمای عصر مقیم اصفهان را به جرم تصوف صادر کرد، و او در بین راه چنان دچار مخاطره شد که طفل خردسالش از سرما جان داد. چون بعضی از مآخذ در اختیار نویسنده نبود، نخست قسمتی را از زندگینامهٔ علامه مجلسی نقل می‌کند، سپس به توضیح مطلب می‌پردازد:

«مولی محمد صادق اردستانی ــ از معاریف حکما و فلاسفه ساکن اصفهان بوده و به‌طوری که حاجی شیروانی در ریاض السیاحه (ص ۲۷ چاپ اصفهان) در شرح حال شاه سلطان حسین صفوی می‌نویسد: «از علل اختلال سلطنت و انقراض دولت او یکی مخالفت اوست با صوفیه»[1]. سپس شرحی از این مخالفتها می‌نویسد، تا آنجا که می‌گوید: «مقرب سبحانی ملامحمد صادق اردستانی قدس سره که وحید زمان و فرید دوران بود بعد از ایذای بسیار حکم به اخراج آن زبدهٔ اخیار نمود و طفل صغیر آن جناب در عرض راه از شدت برودت هوا وفات یافت».

مؤلف طرائق الحقایق (صفحهٔ ۷۳ جلد سوم) از بستان السیاحه (ص ٦٦ چاپ اصفهان) عین این مطالب را نقل نموده و بر آن کرامتی از ملامحمد صادق از قول ملازعفران سنی مراد و مرشد محمود افغان افزوده که مقام ذکر آن نیست، و متأسّفانه مولی عبدالکریم گزی اصفهانی در تذکرة القبور این مطالب را با کلمه «معروف است» نقل فرموده، و سپس مکاشفه‌ای از مولی محمدصادق بر آن افزوده که تماماً مورد تأمل و دقت است، و مؤلف آتشکدهٔ اردستان نیز این مطلب را در کتاب خود نقل نموده، و سپس خود آن را مورد تردید قرار داده است. (ص۳۱۲ جلد دوم).

نویسنگدان فوق یعنی حاجی شیروانی و معصومعلیشاه شیرازی که هر دو از صوفیه اند و در کتابهای خود بر علامه مجلسی ایراد دارند، این اخراج و تبعید را به شاه سلطان حسین منتسب می‌دارند، بدون آن که نامی از علامه مجلسی ببرند، لکن مرحوم گزی می‌نویسد: مجلسی او را از اصفهان بیرون کرده[2]، و یقین است که اگر علامه مجلسی بخواهد چنین کاری کند باید به وسیلهٔ عمال و کارگزاران دستگاه سلطنت باشد، و با توجه به وضع روحی شاه سلطان حسین و ملایمت رفتار و اهمال و سستی او در امور، بعید بلکه محال می‌نماید که وی دستور اخراج کسی را داده باشد و پس از واقعه هجوم عوام به خانه ملاباشی شاه سلطان حسین و بی‌تفاوتی شاه می‌نویسند: «با توجه به این قضیه و امثال آن که در دورهٔ این پادشاه زیاد اتفاق می‌افتاد مسلم است که مشارالیه حکم به اخراج احدی را نمی‌داده است، و داستان ملامحمد صادق

۱. عطار هم در تذکرة الاولیاء می‌نویسد وقتی منصور حلاج را دار زدند آب دجله چندین متر بالا آمد. و از این معجزات و کرامات!.
۲. بدون این که مأخذ را نقل کند. مرحوم گزی هم از علمای عصر اخیر است.

دروغ و غیرواقعی می‌باشد».[1]

دراین که شاه سلطان حسین ذاتاً چنین بوده بحثی نیست، ولی مواردی هست که به تحریک خواجه سرایان یا امرای بی دین ومتنفذ تن به آزاراشخاص حتی علما می داده است. اماسخن دراین است که اخراج ملامحمدصادق مأخذ معتبری ندارد. به خصوص که گاهی این عمل را نسبت به شاه و زمانی به علامه مجلسی می‌دهند.

مؤلف ریحانة الادب از این شخص بدین سان یاد می‌کند: «اردستانی ــ ملا محمد صادق، بنا بر آنچه از روضات و غیره نقل شده، از عرفاومرتاضین اسپهان بوده و به امر مجلسی ثانی از اسپهان تبعید شد، و اخیراً در سال ۱۱۳٤ قمری وفات یافته و قبرش در آخر پل خواجوی آن شهر بوده و به همین جهت به آخوند پلی شهرت یافته، پس کم کم عوامش تحریف داده و آخوند پلوی گفته و برای این اسم خاصیتی نیز قائل شده و گویند هر که بر آن مرحوم فاتحه بخواند پلو می‌خورد، و در اصلاحات اخیر استخوانهای او را به قبرستان تخت فولاد اسپهان نقل و در نزدیکی قبر فاضل هندی دفنش کردند.»[2]

نویسنده برای این که ببیند آیا صاحب روضات الجنات از ملامحمد صادق اردستانی نامی برده یا نه، و اگر برده آیا نوشته است علامه مجلسی او را تبعید کرد؟ به روضات مراجعه نمود، در لفظ صاد (صادق) و «محمد صادق» هر چه گشتم نیافتم، به فهرست اعلام ۸ جلد روضات نگاه کردم ندیدم. تعجب است که صاحب ریحانة الأدب چگونه به صرف این که «نقل شده» اکتفا نموده و گفته است: «به امر مجلسی ثانی از اسپهان تبعید شده است»!.

شاید در روضات باشد و با این وصف ما ندیده‌ایم. ولی جای تعجب است که در کتب دیگر تراجم مانند فوائد الرضویه و هدیة الاحباب و الکنی والالقاب و غیره هم نویسنده ندیده است که ترجمه او را ولو به اجمال نوشته باشند. گویا او به خاطرمشرب حاد فلسفی توأم با تصوف از نظر افتاده باشد و صوفیه او را ربوده و به خود منتسب کرده‌اند.

قبلاً در ضمن علمای معاصر با علامه مجلسی از تاریخ حزین نقل کردیم که شیخ محمدعلی حزین نوشته است «ذکر استاد اجل مولانا محمدصادق رحمه الله... پس به خدمت سلطان المحققین، افضل الحکماء الراسخین، المولی الاعظم و البحر الاعلم، مظهر المعارف و الحقائق، مکمل السوالف و اللواحق، محیی الحکمة، ابوالفضائل: مولانا محمدصادق اردستانی علیه الرحمه که از متوطنین اصفهان و به تدریس زمرهٔ اذکیای افاضل می‌پرداخت، رسیده، به

۱. زندگینامه، ج ۱ ص ۱۹۱ و ۱۹۳.
۲. ریحانة الأدب، ج ۱ ص ۵۹.

استفاده مشغول شدم.

وی از اساطین حکما بود و قرنها باید که مثل او کسی از میان دانشمندان برخیزد. به من عاطفتی بی پایان داشت، و در خدمتش کتب مشهوره و غیرمشهوره حکمیهٔ نظریه و علمیه بسیار خوانده ام، و حق آن فیلسوف کامل بر من زیاده از استادان دیگر است، و تا هنگام رحلت استفادهٔ من از خدمت ایشان منقطع نشد. در سال اربع و ثلاثین و مأة بعد الالف (۱۱۳٤) هنگام محاصرهٔ اصفهان به رحمت ایزدی پیوست.»[۱]

تعجب است که آقا احمد در مرآت الأحوال، اواخر کتاب «ذکر علمائی که در محاصره اصفهان و چندی قبل از آن به جوار رحمت یزدان رفته اند» از ملاصادق نام نبرده ولی از شاگردش ملاحمزه گیلانی یاد کرده است، بدین گونه: «و دیگر حکیم دانشمند، جامع فضائل و مرجع افاضل مولانا حمزه گیلانی که اعاظم تلامذهٔ آخوند ملامحمد صادق اردستانی است، در اواخر ایام محاصره قریب به آن سانحه ارتحال نمود».

آقا احمد ترجمه او را از تاریخ حزین گرفته است که در «ذکر بعضی از افاضل و اعیان معاشران» می‌نویسد: «دیگر حکیم دانشمند جامع فضائل و مرجع افاضل مولانا حمزهٔ گیلانی است که از اعظم تلامذهٔ فیلسوف اعظم مولانا محمدصادق اردستانی علیه الرحمه و از اصدقای من بود. وی را در اواخر ایام محاصره رحلت افتاد.»[۲]

به طوری که دیدیم اولاً ترجمه این استاد و شاگرد در مآخذ تراجم کمتر دیده می‌شود، و ثانیاً هر دو فیلسوف و حکیم بوده اند، و ثالثاً تهمت اخراج ملاصادق اردستانی در کتب صوفیه به علامه مجلسی یا شاه سلطان حسین زده شده، و مأخذ معتبری ندارد.

از اینها گذشته ملامحمد صادق ۲۵ سال بعد از علامه مجلسی از دنیا رفته و معلوم نیست که در زمان وی دارای چنان اسم و رسمی بوده است. مگر این که بگوییم او دوران میان سال را می‌گذرانیده و چون دم ازمشرب تصوف فلسفی می‌زده به این اخراج متهم شده است، آنهم اگر ثابت شود، و این که به وسیله چه کسی؟!

۱. تاریخ و دیوان حزین، ص ۳٤.
۲. همان مأخذ، ص ٤۸.

نظرات مغرضانه پیرامون علامه مجلسی

از آنچه تاکنون نوشتیم شخصیت والای علامه مجلسی در عصری که می‌زیسته چنانکه بوده است نمایان شد، به‌طوری که خوانندگان کتاب می‌توانند دورنمای او را به صورت تابلویی ببینند. یعنی شیخ الاسلام و امام جمعه و مرجع تقلید مردم و قاضی شرع و مجری مقتدر احکام اسلام و ساعی در امر به معروف و نهی از منکر که از هیبتش لرزه بر اندام یهود و نصارا و صوفیان تن‌پرور و خیالباف بی قید و بند و فساق و فجار و متجاوزان به حقوق مردم و سرکشان از هر صنف و جنس، می‌افتاد. ولی همین شخصیت والای اسلامی در نظر کینه توزان با اظهارنظرهای مغرضانه آمیخته شده، و این عده در آثار خود با شایعهٔ غرض و مرض سخت به او تاخته‌اند.

بعضی از این مغرضان خارجیانی هستند که وجود روحانی مقتدر و بیداری مانند علامه مجلسی را در عصر ضعف حکومت صفویه مخل به حال خود و منافع مادی و معنوی و استعماری همکیشان خود می‌دانستند، یعنی کشیشان و بازرگانان خارجی و سیاحان آنها که در اصفهان سرگرم فعالیتهای دینی و تجاری و سیر و سیاحت و جاسوسی بودند، طبعاً اینان نمی‌باید از روحانی مقتدری همچون علامه مجلسی راضی باشند.

دسته دیگر صوفیان و طرفداران آنها و فراماسونهای داخلی هستند که سر در آخور بیگانگان دارند، و مزدورند و پول می گیرند و انجام وظیفه می‌کنند تا بازارشان کساد نشود، و ارباب از آنها خشنود باشد. پس اینان نیز نمی‌باید از وجود شخصی مانند علامه مجلسی در عصر صفویه که سد راه مقاصد همکاران آنها و اهل خرقه و بوق و کشکول بوده است، رضایت داشته باشند.

در اینجا ما به چند نمونه از این غرض‌ورزیها اشاره می‌کنیم، و داوری پیرامون آنها را به

وجدانهای بیدار وامی‌گذاریم.

۱ ــ سرجان مالکم انگلیسی

سرجان مالکم افسر ارتش انگلیس که در سالهای ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، و ۱۸۰۱ سه بار به عنوان سفیر فوق‌العادهٔ نایب السلطنهٔ انگلیس در هندوستان به منظور حفظ منافع کمپانی هند شرقی و در حقیقت ایجاد روابط حسنه میان دربار ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار و بریتانیای کبیر به ایران سفر کرده است، کتابی در سه جلد بزرگ به نام تاریخ ایران نوشت که به فارسی هم ترجمه شده است.

وی که از رجال نظامی و سیاسی انگلیس بوده، در تاریخ ایران خود، لطمهٔ بزرگی به حیثیّت ایران زده است. زیرا در غالب موارد موقعیّت و مفاخر و حیثیّت ملی و دینی ما را برخلاف سیرهٔ تاریخ‌نگاری دگرگون ساخته و مورد نقد و استهزاء قرار داده، و حقیر و کوچک شمرده است.[۱]

از جمله در جلد اول کتاب مزبور ضمن بحث از اوضاع عصر صفویه و سقوط اصفهان به دست محمود افغان می‌نویسد: «منقول است که در مرض موت سلیمان (شاه سلیمان صفوی) امرائی را که حضور داشتند مخاطب ساخته گفت: اگر آرامی می‌خواهید سلطان حسین را به سلطنت بردارید، و اگر افتخار ملک و ملت مقصود است عباس میرزا را به شاهی اختیار کنید.

لکن خواجه‌سرایان که درآن وقت صاحب مناصب عالیه بودند به جهت مصلحت خود سلطانحسین را اختیار کردند. سلطان حسین پادشاهی ملایم طبع بود و در مراعات ظاهر مذهب به اقصی الغایه می‌کوشید. لکن این محاسن وی از معایب پدرش بیشتر سبب خرابی مملکت شد.

ملاها و سادات به مناصب عالیه سربلند شدند و هر کجا مدرسه‌ای بود مانند حریم مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنًا گشت. هر کس بهر عمل شنیعی، حتی قتل نفس اقدام کردی و چون از همه جا دستش کوتاه شدی به مدرسه پناه بردی! و آن مدرسه بست بود، و اینها همه به دستورالعمل یکی از ملاّهای متعصّب که ملامحمد باقر مجلسی نام داشت بود[۲].

۱. این مطلب یعنی طرح نظرات مغرضانه جان مالکم انگلیسی و ادوارد برون و پاسخ به آنها توسط ما در سال ۱۳۳۷ شمسی برای اولین بار در مقدمه مفصل «مهدی موعود» و «وحید بهبهانی» آمده است.

۲. ص ۲۸۳.

گویند چند روز بعد از جلوس سلطان حسین به اغرای وی (یعنی مجلسی) حکم کرد جمیع شرابها و گلابهائی که متعلّق به پدرش بود بریزند و ظروف آنها را بشکنند، و همچنین به سبب او جمیع طوائف و فرق مذهب اسلام صدمه خوردند. از آن جمله فرقهٔ متصوفه که آباء و اجداد حسین خود از این فرقه بودند. حکم شد که هر جا خانقاهی از ایشان بود خراب کنند، و اکابر ایشان به اخراج یا به جلای وطن در اطراف عالم پراکنده شدند. از آن جمله شیخ محمد علی حزین است که به هندوستان رفته در بنارس فوت شد».

پاسخ وی

این بود آنچه سر جان مالکم انگلیسی نوشته و با نوشته ادوارد برون که خواهیم دید چندان تفاوتی ندارد. نوشتهٔ این دو نفر نیز از کتاب **تاریخ انقلاب ایران** تألیف «کروسینسکی» و **شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر** تألیف «جونانس هانوی» است که این دو انگلیسی نیز در اواخر دورهٔ صفویه در اصفهان می‌زیستند.

بدیهی است اروپائیان سودپرست که به همین منظور به ایران سفر نموده و جز تأمین منافع و عظمت ملک و ملت خود مقصودی نداشته، و برای حفظ موقعیّت خویش بعکس ما ایرانیان ولو با تظاهر، سخت پایبند دین خود بوده و هستند، نمی‌توانند بسط و توسعه دین اسلام و نفوذ علمای روحانی را که ضد مسیحیت می‌باشند ببینند، و ناچار از آنند که با هر وسیله شده، آنها را در نظر خودی و بیگانه از اعتبار و اقتدار و احترام بیندازند و جاده را برای پیشرفت نفوذ سیاسی و تأمین مقاصد استعماری خود صاف کنند.

سرجان مالکم در نقل مطالب فوق چند دروغ شاخدار گفته و مرتکب غرض‌ورزی صریح شده است. زیرا علامهٔ مجلسی فقط چهار سال با شاه سلطان حسین معاصر بوده[1]، و تقریباً چهل سال پیش از وی دارای وجهه عمومی و حوزهٔ درس هزارنفری وشیخ الاسلام اصفهان بود. بنابراین ملاها و سادات نه‌تنها در عصر شاه سلطان حسین دارای نفوذ و اقتدار بودند، بلکه از اوائل صفویه که مملکت در کمال امن و آرامش بود، دارای مناصب عالیه بوده‌اند.

آیا می‌توان باور کرد که علامهٔ مجلسی مرتکبین عمل شنیع، حتی قتل نفس را که به مدرسه پناه می‌بردند، برخلاف دستور اسلام از مجازات معاف بدارد، و در پناه خود حفظ کند؟

۱. فوت شاه سلیمان ۱۱۰۵ و روی کار آمدن شاه سلطان همان سال ۱۱۰۶ و رحلت علامه مجلسی هم در سال ۱۱۱۰ بوده است.

آیا این مطلب را ما جز از این مرد انگلیسی، ازمورخ بی غرضی یا در کتابی دیده‌ایم؟!

آیا علامهٔ مجلسی برای جلوگیری از شرابخواری دستور می‌دهد، شرابها و گلابها(!) را بریزند، و ظروف آنرا بشکنند؟! فرض کنیم ریختن شراب مصلحت بوده، گلاب چرا؟ و شکستن ظروف شراب طبق چه مجوز شرعی؟ آیا علامهٔ مجلسی نمی‌دانست که از این راه جلو شرابخواری گرفته نمی‌شود؟

در بارهٔ اخراج شیخ محمد علی حزین از اصفهان و رفتن وی به هندوستان، می‌گوئیم: شیخ محمد علی حزین در اول سال ۱۱۳۵ هنگام محاصرهٔ اصفهان توسط افغانها به‌وسیله‌ای از محاصره بیرون آمده وچند سال بعد به هندوستان رفته و در «بنارس» وفات یافته است.

خود وی در تاریخ حزین مفصلاً شرح فرار خود را از محاصرهٔ افغانها داده، و ادوارد برون هم در تاریخ ادبیات ایران جلد چهارهم نوشته است. به‌طوری که گفتیم وفات علامهٔ مجلسی سال ۱۱۱۰ بوده، بنابراین شیخ محمد علی حزین ۲۵ سال بعد از رحلت وی آنهم به‌وسیلهٔ هجوم افغان‌ها، و محاصره اصفهان نه سختگیری علامهٔ مجلسی از اصفهان گریخته است. فرار او که یک مرد روحانی بوده، چه مناسبتی با سخت گیری علامهٔ مجلسی داشته است؟!

سرجان مالکم انگلیسی بعد از آن دروغ‌پردازی‌ها در بارهٔ مجلسی که گناه سقوط اصفهان را با حکومت شرعی وی مربوط می‌سازد، در دنبالهٔ مطلب سابق این‌طورسوء استفاده می‌کند: «تغلّب افاغنه از این مقدّمات نتیجه می‌گیرد». ادوارد برون نیز همین نتیجه را گرفته که صریحاً می‌رساند هر دو از یک مکتب برخاسته‌اند و نزد یک استاد درس خوانده، و یک هدف و مأموریت داشته‌اند!

سرجان مالکم در همان کتاب تعریف زیادی از شاه عباس اول می‌کند که چقدر اهمیت به ارمنی ها و مسیحیها می‌داد، و آنها را از پرداخت مالیات معاف داشته احترام زیادی برای آنها قائل بود!!

۲ ــ ادوارد برون

شاید برای یکبار هم که شده خوانندگان نام ادوارد برون انگلیسی را شنیده باشند، این مرد از مستشرقین معروف است که چندی در ایران توقف داشته و کتابها و رسائل بسیاری به فارسی و انگلیسی در بارهٔ ادبیات ایران و اخلاق و آداب و اطوار زندگی ایرانیان نوشته و از این رو در میان ما مشهور و طرفداران زیادی پیدا کرده است.

شاهکار او تاریخ ادبیات ایران در چهارجلد است که می‌گویند: در مدت بیست سال نوشته و در آن از اوضاع ادبی و تاریخی و اجتماعی ایران از قدیم الایام تا زمان خودش سخن رانده است. آراء و عقائد در بارهٔ این مستشرق انگلیسی و ایران دوستی او و زحمتی که راجع به تاریخ ایران و اوضاع دینی و احوال رجال ملی و مذهبی ما کشیده، مختلف است.

اغلب او را شخصی بی غرض و دوستدار ایران می‌دانند. یکی از طرفداران سرسخت او مرحوم محمد قزوینی است که در اروپا او را دیده و مدتی با هم مأنوس بوده‌اند. ایشان در زمان حیات «برون» و بعد از مرگ او، همه جا او را استاد خود خوانده و به شاگردی وی فخر می‌کند! نوشته های مرحوم قزوینی در بسیاری از مردم زودباور و فرنگی مآب کشور مؤثّر واقع شده و طبعاً جمعی بدون تعمّق و تتبّع در نوشته های برون، به وی علاقمند شده و او را یک فرد بیگانه، اما عاشق ایران و فرهنگ و تمدّن و همه چیز ایران معرفی کرده‌اند.

مرحوم قزوینی در مقاله‌ای که به مناسبت فوت برون نوشته و جزو بیست مقاله قزوینی و هم در اول جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران ترجمه رشید یا سمی چاپ شده است نامبرده را مردی خیراندیش و بی غرض دانسته و می‌نویسد: «گمان می‌کنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد. زیرا که خدمت او نسبت به ایران منحصر به آثار ادبی او نبوده و در عالم سیاست نیز خدمات شایان به وطن ما نموده اما خدمات ادبی آن مرحوم! را به جرأت می‌توانم سوگند بخورم که ما بین جمع مستشرقین اروپا و آمریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است، و مخصوصاً هیچکس به ادبیات و ذوقیات و معنویات ایران، یعنی به افکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هرگونه شوائب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است»!.

ما کار نداریم که مرحوم قزوینی چه نوشته است، و محبت ایشان و امثال ایشان به ادوارد برون ناشی از چیست. ایشان با شیوهٔ صلح کلی و وسعت مشربی که دارند در بارهٔ ادوارد برون، عباس افندی، حزب بهائی، و سایر مسلکهای باطله که اوهام بشر به وجود آورده، یا دست مرموز اجانب برای برهم زدن وحدت و استقلال ما، و جلوگیری از پیشرفت ایرانیان و مسلمانان ساخته است؛ چیزها نوشته‌اند، که شاید مورد پسند بسیاری از مردم بی قید و بی علاقه بدین باشد. ولی ما که از دریچهٔ دین حنیف اسلام به اوضاع می‌نگریم، نمی‌توانیم حقایق را مبهم و سربسته و دو پهلو با تلوّن حال و احتیاط همه جانبه بنویسیم، به‌طوری که طرفداران هر مسلک و مرامی آن را پسندیده، و همه کس حتی صاحبان مذاهب باطله و عمال اجانب را از خود خشنود کنیم!

ادوارد برون چه نوشته است؟

آنچه موجب شد که ما در این خصوص بسط مقال دهیم، یک مورد از غرض‌ورزی و سوءنظر وی در تاریخ ادبیات ایران است. ادوارد برون در آن کتاب جلد چهارم ترجمه مرحوم رشید یاسمی صفحهٔ ۱۱۵ تحت عنوان «غلبهٔ ملاها که فرد اکمل آنها ملامحمد باقر مجلسی بوده است» می‌نویسد: «در عهد ملاحسین (شاه سلطان حسین صفوی) آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش‌نیت و بدبخت بود، علاوه بر خواجه‌سرایان یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد. **اقتدار این طبقه چنان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود! این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملامحمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخصی مهیب و هول‌انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت.**

مریدان و معتقدان او گویند: پس از فوتش به قلیل مدتی، حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ (میلادی ــ مقصود حمله محمود افغان در سنهٔ ۱۱۳۵ هجری به اصفهان است) به آن درجه از سختی و تیرگی رسید، و اظهار می‌دارند که فقدان چنان بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت، ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوّهٔ انتقاد دارند، آن پیشآمدها را تا درجه‌ای مربوط به سختگیری‌ها و آزادی کشی های او و همفکرانش خواهند دانست».

به طوری که ملاحظه می‌شود این شرق‌شناس کهنه کار انگلیسی، به ایرانیان سرمشق می‌دهد که اقتدار و نفوذ طبقه علماء بزرگ و مراجع دینی؛ چندان برای مصالح روحانی و ملی ایران نافع نیست؛ بنابر این تز «روحانیت از سیاست جداست» که ساختهٔ دول استعمارگر آنها و به وسیلهٔ مبلغینی امثال «برون» یاد نوکران ایرانی خود می‌دهند، باید به مرحلهٔ اجرا درآید.

برون علامهٔ مجلسی را که (طبق دستور شرع اسلام) مخالف صوفیه و بت پرستان و یهود و نصاری، هموطنان ادوارد برون بوده که در زمان مجلسی با همان نیرنگ و تزویری که وارد هندوستان شدند و به نام «کمپانی هند شرقی» کم کم آن کشور پهناور و پرنعمت را تصاحب کردند، تازه به داخله ایران نیز راه یافته بودند، شخصی مهیب و هول انگیز معرفی می‌کند و با تردستی مخصوصی گناه بی حالی شاه نالایق صفوی را به گردن او و همفکران وی یعنی سایر علماء بزرگ شیعه می‌اندازد، و با طرز ماهرانه‌ای افراد فرنگ رفته و ساده‌لوح ایرانی و نسل جوان را از دین و روحانیت منزجر نموده و تلویحاً سرمشق می‌دهد که ملت ایران نباید اجازه اظهار وجود به علمای مذهب بدهند و مطلقاً اهمیّتی برای آنان قائل نباشند، و به اوامر آنها ترتیب اثر ندهند!!

باید از این اسلام‌شناس کهنه کار انگلیسی که فارسی و عربی و ترکی را خوب می‌دانسته پرسید در کدام کتاب دیده است که علامه مجلسی فلان کافر را حکم به قتل داده یا فلان صوفی را کشته است؟ او مخالف صوفیه و دخالت کفار در امور مسلمانان بوده است، نه این که آنها را قتل‌عام کرده باشد، تا «قاتل آنها» قلمداد شود. مخالفت با قتل از زمین تا آسمان فرق دارد.

ادوارد برون این موضوع را به تقلید از هموطن خود سرجان مالکم برای ایرانیان دیکته نموده، و خود با مهارت تشریح کرده، و از آن بهره‌برداری نموده است.

نظریهٔ برون دربارهٔ شاه عباس ثانی

ادوارد برون درصفحهٔ ۱۰۸ جلدچهارم تاریخ ادبیات ایران در بارهٔ شاه عباس ثانی می‌نویسد: «شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرگ داشت. نسبت به خارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت می‌کرد و ابداً اجازه نمی‌داد که از نظر مذهبی به آنان صدمه وارد آید! و می‌گفت: هیچ کس جز خدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست. من فقط به جسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا به‌طور تساوی اهل مملکتند، پیرو هر مذهبی می‌خواهند باشند. شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد بهره‌مند سازد».

توضیح ما

به‌طوری که ملاحظه می‌شود «برون» شاه عباس ثانی را به خاطر این که به اجانب و عیسویان آزادی کامل می‌داده و برخلاف دستور قرآن مجید که می فرماید: «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصارىٰ اَوْلِياءَ»[1] آنها را با ایرانیان برابر دانسته بود، تمجید می‌کند و او را دارای روحی نجیب و بزرگ می‌داند؛

ولی علامهٔ مجلسی که به وظیفه ملی و مذهبی خود عمل کرده و یک نفر ایرانی وطن‌دوست و با شخصیّت بوده و به کفار و بت‌پرستان هند و یهود و نصاری و صوفیه اجازهٔ خرابکاری و جاسوسی و ضربت زدن به دین و مذهب شیعه نمی‌داده، و نمی‌گذاشته آزادانه به

۱. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را دوستان خود مگیرید! آیه ۵۱ سوره مائده.

تخریب دین و تضعیف روحیهٔ مسلمانان بپردازند، و مسلمانان را از معاشرت با آنها و شرابخواری و فسق و فجور که ارمغان همشهریان ادوارد برون بوده است، نهی می‌نموده، مردی مهیب و هول انگیز قلمداد کرده، و گناه سقوط اصفهان و مملکت ایران را که ۲۵ سال بعد از وی روی داده، و هیچگونه ارتباطی با او نداشته است، از ناحیهٔ آن مرد عالیقدر ایران و اسلام می‌داند!.

نظریهٔ برون دربارهٔ شاه سلطانحسین

ادوارد برون در صفحهٔ ۱۱۰ جلد چهارم تاریخ خود شاه سلطان حسین را این طور معرفی می‌کند: «این پادشاه حالت طلبگی داشت از فقه بی اطلاع نبود و بی اندازه در تحت نفوذ ملاها واقع می‌گشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدّی بلیغ داشت.

به حدی که برای خود لقب «ملاّ» تحصیل کرده بود. هر چند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول می‌داشت. اما بعدها به اصرار مادربزرگ و ابرام ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه‌طلب لب به آن مایع ممنوع آلوده ساخت و به تدریج چنان در وی تأثیر نمود که به هیچ وجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را به اختیار ندما و خواجگان خود وامی‌گذاشت که هر طور میل دارند امور مملکت را حلّ و عقد نمایند. آنان نیز با کمال خودسری رفتار می‌کردند».

توضیحات ما

از این گفته می‌توانیم اتّخاذ سند کرده و بگوئیم: آری تا علامهٔ مجلسی زنده بود مملکت ایران با قلّت تدبیر پادشاهش محروس بود و با مرگ وی رو به ویرانی نهاد! زیرا چنانکه گفتیم وفات علامهٔ مجلسی سال ۱۱۱۰ و سقوط اصفهان سنهٔ ۱۱۳۵ بوده. و بگفتهٔ برون «شاه سلطان حسین بدواً درنهی منکرات سعی کامل داشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدّی بلیغ مبذول می‌داشت، ولی بعدها به اصرار مادر بزرگش (زوجه شاه عباس ثانی که برون خیلی از وی تعریف می‌کند) و ندمای شرابخوار! و خواجه سرایان میگسار و بی‌حال و عیاش از آب درآمد.

بعلاوه به طوری که همه مورخین نوشته اند و از جمله سرجان مالکم نیز در تاریخ خود مفصلاً نوشته ابتدای برخورد افغانها با ایران بر سر عزل حکومت قندهار بود که از طرف شاه

سلطان حسین یکنفر ارمنی گرجی را به حکومت آنجا منصوب داشته بودند، هر چه مردم افغان از ظلم این حاکم ارمنی نزد پادشاه نالایق مسلمان دست به تظلّم برداشتند سودی نبخشید تا این که «میروس» افغانی پدر محمود به قندهار حمله برد و آنرا تصرّف کرد! این واقعه یک سال بعد از فوت علامه مجلسی بود آنهم بر سر عزل یک حاکم ارمنی!!

در واقعه اصفهان نیز چنانکه سرجان مالکم نوشته وزیر جنگ پادشاه متعصّب شیعه «والی عربستان» یک نفر سنّی بوده که خود را در مرکز دولت شیعه جا زده بود، و او بود که مقدّمات سقوط اصفهان را فراهم آورده، نمی‌گذاشت سلاح و نفرات کافی برای مقابله با افغانها به بیرون شهر فرستاده شود! تا کم کم اختیار از دست شاه بیرون رفت، و والی سنّی عربستان منظور خود را عملی ساخت و مملکت شیعه را به دست محمود افغان سنّی داد.

از اینجا بخوبی پیداست که شاه سلطان حسین بعد از فوت علامهٔ مجلسی مرجع بزرگ روحانی ایران تغییر رویّه داد، و افراد فرومایه و مغرض و خائن بر وی مسلط شدند تا جائی که نه تنها دیگر تدبیر و سیاست و حوصلهٔ مملکت‌داری نداشت، بلکه آن جنبهٔ تدین و اظهار مسلمانی را هم کنار گذاشت، و در این ۲۵ سال بعد از رحلت علامهٔ مجلسی شیخ الاسلام مقتدر اصفهان، ندمای شرابخوار، وزرای خائن، و خواجه سرایان به قدری آزادی عمل پیدا کرده و در فساد فرو رفته و شاه را احاطه کرده بودند که به قیمت سقوط پایتخت و انقراض سلسلهٔ صفویه تمام شد!

ولی ادوارد برون و سرجان مالکم دو مأمور کهنه کار و ورزیدهٔ انگلیسی ایران دوست! گناه شرابخواری و بی حالی شاه صفوی و سلطهٔ حاکم ارمنی بر سر مسلمانان، و فسق و فجور درباریان و خیانت وزیر سنّی را، به گردن علامهٔ مجلسی پیشوای توانای شیعه و مرد نامی ایران انداخته، و بدین وسیله مردم ایران راازنضج گرفتن علماء و روحانیون بر حذر می‌دارد! معلوم نیست چرا جناب ایشان این نصیحت را به ملل اروپا و مخصوصاً ملت انگلیس نمی‌کند که از نفوذ مقامات روحانی نصاری و اطاعت از پاپ اعظم، بر حذر باشند، و نمی‌گوید که: **اقتدارآنان به صلاح ملت ومملکت نیست؟!** معلوم می‌شود آنچه برای آنها نان است برای ما بلای جان است!

ما در تاریخ صفویه می‌خوانیم که در زمان سلاطین بزرگ صفویه شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس اول، علماء بیشتر با شاه مربوط بودند، به‌طوری که صدراعظم اغلب از میان علمای بزرگ انتخاب شده و مجلس شاه پر از فقها و مجتهدین بوده است! جالب توجه اینست که نه تنها در آن زمانها اقتدار و نفوذ علما موجب سقوط مملکت وضعف شاه نگردید، بلکه ایام درخشان و عصر طلائی دولت صفوی همان زمانها بوده است، فتوحات پادشاهان و

تدبیر و سیاست‌مداری آنها و عمران و آبادی کشور ایران در عصر صفویه همه و همه در عصر این سه پادشاه بزرگ بوده است.

ولی در عصر شاه سلطان حسین، در میان تمام وزرای او حتی یک عالم دینی نبود و دربار وی بعد از رحلت علامهٔ مجلسی دربست در دست خائنین و رجال تن‌پرور و شرابخواران بود.

شاه سلطان حسین فطرتاً مردی سخیف و نالایق بود، چنانچکه گفتیم او فقط چهار سال اوائل سلطنتش با علامهٔ مجلسی معاصر بوده، و در آن موقع هنوز آثار عدم لیاقت و لاابالی گری او آشکار نبود. **پیشتر از صاحب حدائق نقل کردیم که آن عالم بزرگ قبل از سرجان مالکم و ادوارد برون؛ او را به قلّت تدبیر و ضعف بسیار معرفی کرده است.**

نظر برون دربارهٔ کار مجلسی‌ها

ادوارد برون در جای دیگر از تاریخ خود که نثرنویسان ایران را معرفی می‌کند تحت عنوان **خدمات مجلسیها** شرحی دربارهٔ علامهٔ مجلسی نوشته است که هر چند از آنان تمجید می‌کند، ولی باز نتوانسته است بی علاقگی خود را از زحمات آنها در رواج دین اسلام، پنهان بدارد!

باز در صفحهٔ ۲۷۹ می‌نویسد: «ملامحمد باقر مجلسی برخلاف تقید و تعصب و پشتکار فوق‌العاده که در چیز نوشتن داشته و به فارسی و زبانی ساده و عوام‌فهم چیز می‌نوشته و مذهب شیعه را در میان عامه ترویج می‌نموده و صوفیه را با خشونت کامل قتل‌عام می‌کرده، دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری از مهربانی و خوش‌فطرتی او در قصص العلما مذکور است»!

وی در فصل نهم صفحهٔ ۲۹۱ می‌نویسد: «پیش از این گفتیم که در موقع ظهور شاه اسماعیل و رسمیّت دادن به مذهب شیعه کتب فارسی راجع به این موضوع چقدر قلیل بود و بنابر مندرجات **روضات الجنات** ملاّ محمدتقی مجلسی شخصی بود که بعد از استقرار سلسلهٔ صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت. پسرش ملامحمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم **بحارالانوار** را به عربی نوشت و تصانیف ذیل را به زبان فارسی تحریر کرد...»

و پس از ذکر بعضی از کتب فارسی علامهٔ مجلسی می‌گوید: «اما جای عجب است که در ضمن این کتب نام یکی از مهمترین تألیفات او (حقّ الیقین) برده نشده است، این کتاب در ۱۱۰۹ هجری ۱۶۹۸ (میلادی) تألیف شده و با کمال نظافت در ۱۲۴۱ (هجری) و ۱۸۲۵ (میلادی) در طهران چاپ گردیده است. مرحوم (ام. ازوبی برستین کازیمیرسکی) عازم شد

که این کتاب را به فرانسه ترجمه نماید، اما از خیال خود انصراف یافت، و نسخهٔ اصل ترجمهٔ خود را نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار او را به پایان ببرم اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم(!) اگر چه به زحمتش می ارزید(!!!) زیرا که هیچ ترجمهٔ واضح و معتبری از عقائد شیعه در هیچ زبان اروپائی موجود نیست»!!.

مع الوصف او در جاهای دیگر از کار مجلسی تعریف نموده است. در صفحهٔ ۱۶۲ می‌نویسد: «مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای جلوگیری از مبالغه شدید و غلو کفرآمیز عوام الناس زحمتها کشیده و رسالات سادهٔ عوام‌فهم به فارسی نوشته‌اند و هموطنان را از حقایق آگاه کرده‌اند تا اطلاع از ماوقع منحصر به طلاب زبان عربی نباشد».

نظر ما دربارهٔ ادوارد برون انگلیسی

چطور ما می‌توانیم ادوارد برون را ایران دوست بدانیم، با این که او خود را حاضر نکرده ترجمهٔ حق‌ّالیقین علامهٔ مجلسی را برای اطلاع اهل اروپا که به قول وی هیچ گونه اطلاعی از مذهب شیعه ندارند، تمام کند؟ معرفی مذهب شیعه که مذهب رسمی ایرانیان بود آیا خدمت به ایران نبود؟ آیا علاّمهٔ مجلسی ایرانی نیست؟ کسی که از سر تا پیاز ایرانی را به اروپائیان شناسانده است، اگر این دانشمند بزرگ ایرانی و خدمات مؤثر او را در برگرداندن احادیث عربی به نثر سلیس و ساده فارسی، هم درست مورد بحث قرار می‌داد و یک کتاب آنها را ترجمه و از بودجه اوقاف خود منتشر می‌کرد چه می‌شد؟!

بسیار شگفت‌آور است که مرحوم قزوینی برخلاف شواهد زنده، سوء نظر و دسیسه‌بازیهای مستربرون که از جمله همین مورد گویا و نوشته صریح اوست در بیست مقاله، می‌نویسد: «محبت او به عالم اسلام عموماً و به ایران و ایرانیان خصوصاً فی الحقیقه حدی نداشت(!) و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه و مال یا سیاست یا خدمت به وطن خود(!!) و امثال ذلک در آن ملحوظ نبود»!.

ادوارد برون که آن همه کتاب و مقدمه و مقاله دربارهٔ بابی ها، ازلیها، و بهائیان ایران نوشته، ده‌ها رساله و کتاب دربارهٔ صوفیه و خرقه و خانقاه و عقائد خرافی آنها تحریر کرده و آن همه از روزنامه‌نویس‌ها و تصنیف‌سازان عهد مشروطه را در تاریخ تاریخ انقلاب تعریف کرده است، چرا باید با مجلسی یکی از بزرگترین شخصیت‌های ایرانی، میانه‌ای نداشته باشد؟ پاسخ آن یک جمله است و آن این که تقویت روحانیون بزرگ و رواج دین اسلام به ضرر

اروپائیها و دشمنان ایران است! و آنها نمی‌توانند با وجود اینان نقشه های خود را در داخله ایران عملی سازند، و همه چیز ما را به یغما ببرند، حتی رجال ما را دست بسته در اختیار خود داشته باشند و به نفع مطامع خود برقصانند!

پس باید این طبقه را کوبید تا سربلند نکنند، و بالنتیجه راه برای استعمارگران باز شود. چنانکه این نقشه بعد از ادوارد برون هم عملی شد و نتیجهٔ مطلوبی هم داد! بهر حال آنچه ادوارد برون در مواردی از تاریخ ادبیات ایران و طب اسلامی که تقدم پزشکان ایرانی را در علم طب به سبک زننده و مسخره‌ای شرح داده است، و مقدمهٔ نقطة الکاف که برای تقویت فرقه ازلی و بهائی و حفظ و معرفی آنها به خارجیان و ایجاد اختلاف در داخله ایران نوشته، و مخصوصاً یکسال درمیان ایرانیان[1] خود و سایر رسائل و کتابهایش با آشنائی کاملی که به روحیات ایرانیان داشته، نوشته است، طوری نقّادان منصف و محقّق بی غرض را بدگمان می‌کند که نمی‌توانند محبتهای او را نسبت به ایران و ایرانی، واقعی و نشانهٔ صمیمیت و بی غرضی دانسته و عاری از هرگونه اغراض سیاسی و شائبه استعماری بدانند!

دوستان و مقلّدین وی اصرار دارند او را یک فرد اروپائی عاشق ایران بدانند و خدمات او را نسبت به ایران بی آلایش جلوه دهند؛ ولی به گفتهٔ خود او کسانی که بیشتر دماغ تحقیق و قوهٔ انتقاد دارند، خدمات او را برای مقابله با حریف شمالی یعنی دولت روس تزاری که در آن ایام چشم به منافع ایران دوخته بود دانسته، و عقیده دارند که مستر برون یک فرد انگلیسی کهنه کار و شرق شناس ورزیده بوده که وجود نافع او در اوائل قرن بیستم و دورهٔ امپراطوری انگلیس از نظر دوراندیش ادارهٔ شرق وزارت خارجه انگلستان و سازمان جاسوسی «انتلجنت سرویس» مستور نبوده و معطلّ نمانده است. مخصوصاً با سوابق و خاطرات بسیار تلخی که ما ایرانیان از دسیسه بازی های اجانب به خصوص نژاد انگلیسی و بالاخص مستشرقین آنها داریم، چگونه می‌توانیم نظریهٔ مرحوم قزوینی و همفکران او را در بارهٔ ادوارد برون بپذیریم، و او را خدمتگزار ایران و ایرانی بدانیم؟!

۱. نام بهتر این کتاب «یکسال در میان بهائیان» است. زیرا برون در این یکسال به هر شهری می‌رفته سراغ بهائیها را می‌گرفته، با آنها گفتگو می‌نموده و از آنها عکس می‌گرفته و نظرشان را در بارهٔ ایران اسلامی جویا می‌شده است. درست همان مثال معروف که: از خر پرسیدند چهارشنبه سوری کسی است؟ انگار در ایران بزرگ و شهرهای کشور ما فقط بهائیها برای برون مطرح بوده‌اند.

۳ ـ لکهارت خاورشناس

لارنس لکهارت خاورشناس مشهور معاصر که چند سال پیش از دنیا رفت دو کتاب تحقیقی پیرامون حوادث تاریخی ایران در اواخر عهد صفوی و عصر افشاریه نوشته که هر دو به فارسی هم ترجمه شده و منتشر گردیده است. کتاب نخست به نام نادرشاه، و دوم انقراض سلسلهٔ صفویه است.

وی در کتاب اخیر که در سال ۱۳۴۳ شمسی به وسیله مصطفی قلی عماد ترجمه و چاپ و منتشر شده است تحت تأثیر نوشته ها و تحلیلهای سرجان مالکم و ادوارد برون نسبت به علامه مجلسی و تأثیر مقامات مذهبی در تعذیب و شکنجه های مذهبی و تعرض به مخالفان دینی از نوشته یکی از راهبان دیرکرمل که در اول اکتبر ۱۶۷۲ میلادی ارسال داشته است، می‌نویسد: «تنی چند از متعصبان مسلمان در ماه مه ۱۶۷۸ به عذر آن که آزادی بی حد و حساب عقاید یهود وعیسویان ارمنی موجب خلل در آئین اسلام می‌شود، از شاه در موقعی که از فرط مستی از خود بیخود بود فرمانی تحصیل کردند تا گروهی از این دو جماعت مذهبی را به قتل رسانند.

به اعتبار این فرمان چند تن خاخام یهودی در نهایت قساوت در اصفهان به قتل رسیدند. لیکن ارامنه و یهودیان دیگری که نیز محکوم به مرگ شده بودند توانستند با پرداختن رشوه های گزاف جان به در برند.

از قضای روزگار وقایعی نظیر آنچه صورت گرفت در زمانی وقوع یافت که احیای طریقه تشیّع در ایران بر اثر قدرت و نفوذ محمدباقر مجلسی یکی از مجتهدان فوق العاده تنگ مشرب و متعصب، اما ملاّ، در حال رشد بود. شاهد قطعی در دست نیست، ولی بس محتمل به نظر می‌رسد که همین پیشوای متعصب مذهبی بنا به انگیزه های دینی و نه حرص و آز محض موجبات تشدید زجر و تعذیب را فراهم آورده باشد. بسط و توسعه مبارزهٔ مذهبی و تعمیم آن نسبت به پیروان تسنّن، از لحاظ خیر و سعادت جامعه و آن دودمان موضوعی به مراتب مهم‌تر از اعمال ستم و آزار علیه اقلیت های دیگر مذهبی آن مملکت یا تعدّی نسبت به مبلغان کاتولیک بود.»[1]

درست روشن نیست که این تعذیب و شکنجه های مذهبی برای چه بوده، قطعاً ارتباطی به دین و آداب مذهبی آنها نداشته است، بلکه دسته ای از یهود و ارامنه در رواج فحشا و منکر یا دسیسه و تعرض به مسلمین مرتکب اعمالی شده بودند و صدر اعظم چنان مجازاتی را برای آنها

۱. انقراض سلسلهٔ صفویه، ص ۳۸.

(به قول راهب مزبور) منظور داشته بود. لکهارت می‌نویسد: «راهب مزبور نامه خود را چنین پایان آورده و در مقام شکرگذاری برآمده است: «وزیر اعظم شاه یا دژخیم ستمگر عیسویان اخیراً کارش به رسوائی کشیده است».

هر چند خواجه سرایان دربار، همچنان که ملاحظه شده است، فوق العاده قدرت به هم رسانیده بودند، و در محن و مصائبی که به عیسویان روی می‌کرد نیز بی دخیل نبودند، هر چند امکان داشت حرص و آز در پاره‌ای از موارد انگیزهٔ اصلی برای زجر و آزار بوده باشد، و لیک بهر صورت تنها عامل به شمار نمی‌آمد.»[1]

با این که علامه مجلسی در حادثهٔ مزبور که در سال ۱۰۸۹ ﻫ رخ داده بود هیچ دخالتی نداشته ولی با این وصف لکهارت به نحوی پای او را در واقعه‌ای نظیر آن به میان کشیده، آنهم در زمانی که «قدرت و نفوذ علامه مجلسی در حال رشد بود»، و «محتمل به نظر می‌رسد که همین پیشوای متعصب مذهبی بنا به انگیزهٔ دینی و نه حرص و آز موجبات تشدید زجر و تعذیب را فراهم آورده باشد»! بعد هم جناب لکهارت اظهار تأسف می‌کند که «توسعه مبارزهٔ مذهبی و تعمیم آن نسبت به تسنن به مراتب مهم‌تر از اعمال ستم و آزار علیه اقلیت‌های دیگر مذهبی مردم آن مملکت یا تعدی نسبت به مبلغان کاتولیک بود.»!

لکهارت در «فصل سوم ــ جلوس شاه سلطان حسین» می‌نویسد: «سلطان حسین از همان اوان توقف در حرم همچون پدر زیر نفوذ شخصیّت فوق العاده نیرومند و مؤثر محمدباقر مجلسی یکی از مجتهدان و فقهای طریقهٔ تشیع که شاه سلیمان چند سال پیش از مرگ خود وی را به سمت شیخ الاسلام معین کرده بود قرار گرفته بود.

گویند سلطان حسین هنگام مراسم تاجگذاری اجازه نداد که کسی از صوفیان[2] به رسم معمول شمشیر سلطنت را زیب پیکر وی سازد و در عوض انجام آن را از شیخ الاسلام خواست. شاه پس از پایان مراسم از محمدباقر پرسید که در ازای این خدمت چه انتظاری دارد؟ محمدباقر پاسخ داد که تمنای وی آن است که شاه باده‌نوشی و جنگ طوائف و دستجات و کبوتربازی، تفریحی علی الظاهر بی زیان را با صدور فرمان ممنوع سازد. شاه به طیب خاطر موافقت خود را با این تقاضا اعلام داشت و فوراً فرامین لازم را صادر کرد.

همچنین وی را اغوا کرده که فرمانی دیگر برای اخراج کلیه صوفیان از پایتخت صادر کند،

۱. انقراض سلسلهٔ صفویه، ص ۳۷ به نقل از کتاب «انقلاب» اثر کروسینسکی، ص ۲٤.
۲. چون شیخ صفی الدین اردبیلی جد صفویه صوفی بوده و سلاطین صفوی کار خود را با استفاده سیاسی از صوفیه آغاز کردند. لذا شاه را مرشد کامل می‌خواندند، و صوفیه به صورت سیاسی تا آن زمان از احترام خاصی برخوردار بودند.

حال آن که اوخود پیر وبزرگ این فرقه به شمار می رفت و ۲۰۰ تن ازمستحفظان شخصی وی پیرو این طریقه بودند (از قرار معلوم فرمان مذکور شامل این عده نمی‌شد) به موجب فرمان منع باده گساری نیز قدغن شده بود که کلیه باده‌فروشی ها منهدم گردیده و تمامی غرابه ها و سبوهای باده معدوم شدند. شاه به رسم عبرت اوامر صادر کرده بود که ۶۰۰۰ غرابۀ شراب شیراز و گرجی را که در سرداب های قصر سلطنتی ذخیره شده بودند به خارج آورده در انظار عام بشکنند. روز بعد دو نفر که حین باده‌نوشی دستگیر شده بودند در میدان شاه شدیداً تازیانه خوردند.[۱]»

تصور نمی‌کنیم این شرح نیازی به توضیح داشته باشد. مع الوصف می‌گوئیم اگر آنچه وی نوشته درست باشد علامه مجلسی کاری به‌سزا و در خور شأن یک پیشوای مذهبی نموده است و اگر جز این بود ایراد به وی وارد می‌شد. در حرم بودن شاه سلطان حسین کار پدرش بوده، و چه بهتر که او در همان موقع مرید علامه مجلسی شود تا از فساد اخلاق بیشتر او جلوگیری به عمل آید این حسن عمل علامه مجلسی را نشان می‌دهد یا عیب او را؟

لکهارت در «فصل چهارم ـــ وضع داخلی ایران» می‌نویسد: «دربار بر اثر تحریکات و مشاجرات خواجه سرایان دچار هرج و مرج بود. مجتهدان یا مظاهر اصلی احکام شرع، که محمدباقر مجلسی از جملۀ معتبرترین و متنفذترین آنان بود، رقبای عمدۀ خواجه سرایان برای کسب نفوذ بر شاه ضعیف و ناتوان به شمار می‌رفتند» .[۲]

علامه مجلسی و سایر مجتهدان چه نیازی داشتند در امور سیاسی با خواجه‌سرایان رقابت داشته باشند؟ آنها فقط می‌خواستند خواجه‌سرایان شاه را بیش از آنچه بود فاسد نکنند و به شرابخواری و آلودگیهای بیشتر ملوث ننمایند. هیچ موردی پیدا نمی‌شود که در آن برای اعمال نفوذ سیاسی و اداره مملکت میان خواجه‌سرایان و مجتهدان رقابتی انجام گرفته باشد، پس این مطلب ادعائی بدون دلیل است و با ظواهر امر مطابقت ندارد. مراجعه به مطالب همین کتاب موضوع را روشن می‌سازد.

٤ ـــ مینورسکی خاورشناس انگلیسی
و کتاب تذکرة الملوک

این کتاب به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی انتشار یافته است.

۱. مأخذ سابق، ص ۴۳.
۲. همان مأخذ، ص ۵۰.

ایشان در دیباچه دوم این کتاب می‌نویسند: «دوست دانشمند کوشا آقای محمد تقی دانش پژوه، به نسخه هایی ازتذکرة الملوک و نیز به نسخهٔ اثر دیگری همانند تذکرة الملوک که نام دستور الملوک دارد و تألیفات میرزا رفیعاست برخوردند و ضمن تطبیق این دو کتاب مشابه و در خلال تحقیق در بارهٔ مندرجات آن دو به این نتیجه رسیدند که مؤلف ناشناخته تذکرة الملوک میرزا سمیعا برادر نیای پدری رستم الحکما یا آقامحمد هاشم آصف حسینی فرزند امیرمحمد حسین پسر امیرشمس الدین محمد کارخانه آقاسی سلطانی صفوی، مؤلف رستم التواریخ و احتمالاً امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی گنجعلی خانی باشد.»!

در فهرست کتابخانه مسجد جامع گوهرشاد می‌نویسد: «میرزا سمیعا مؤلف تذکرة الملوک برادر نیای پدری محمدهاشم آصف موسوی صوفی اصفهانی مؤلف رستم التواریخ می‌باشد. کتاب نامبرده در زمان غلبه افاغنه بر ایران و ظاهراً بر حسب دستور اشرف افغان در اصفهان تألیف یافته است، و در لندن و طهران به چاپ رسیده است.»[1]

بر این کتاب مینورسکی خاورشناس مشهور انگلیسی تعلیقاتی نوشته و ترجمهٔ آن به پیوست کتاب، به نام سازمان اداری حکومت صفوی چاپ شده است.

در این کتاب یعنی تذکرة الملوک تعبیرات و اصطلاحات و لغات خاص اداری عهد صفوی توضیح داده شده، و مناصب همه مقامات دولتی آمده است. قبلاً بعضی ازآن راآوردیم،ولی پیش از این که بعضی دیگر از آن تعابیر و اصطلاحات را برای آگاهی خوانندگان بیاوریم تا اگر در کتاب علامه مجلسی طی نقل مطالبی راجع به حوادث و شغل اشخاص اعم از روحانی و دیگران در عصرصفوی به آنهابرخوردنمودند، به اینجا مراجعه کنند، و معنی آنها را بدانند، تذکر چند نکته را به منظور توضیح و رفع اشتباه لازم می‌دانیم.

۱ ـــ مینورسکی در تعلیقات خود می‌نویسد: «وی (مؤلف کتاب تذکرة الملوک) نسبت به خاندان پرنفوذ مجلسی عداوت می ورزیده وبرای آقاجمال خوانساری قائل به ارجحیت بوده است.»! یعنی درست همانند برادرزاده‌اش محمدهاشم آصف حسینی مؤلف رستم التواریخ، و احتمالاً امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی گنج علی خانی.(!)[2]

۲ ـــ مؤلف تذکرة الملوک درفصل اول باب اول «در بیان شغل ملاباشی» می‌نویسد: «مشارالیه سرکرده تمام ملاها... و در اواخر زمان شاه سلطان حسین میرمحمد باقر نام فاضلی، با آن که در فضیلت از آقاجمال همعصر خود کمتر بود به مرتبه ملاباشی گری سرافراز، و به تقریب

۱. فهرست کتابخانه جامع گوهرشاد، ص ۱۵۷.

۲. سازمان اداری حکومت صفوی ـــ به پیوست تذکرة الملوک، ص ۱۳.

مصاحبت، مدرسهٔ چهارباغ را بنا گذاشته، خود مدرس مدرسهٔ مذکور گردید و داد و ستد وجوهات حلال را نیز می‌نمود و وجوه برّ و تصدقات را پادشاه نزد او می‌فرستاد که به مستحقین رساند. و بعد از فوت او ملامحمد حسین نامی ملاباشی شده، و بغیر از تدریس مدرسهٔ مزبوره به سایر اموری که ملاباشیان آن را مرتکب بودند قیام و اقدام داشت.»[1] همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم منظور از میرمحمدباقر، میرمحمد باقر خاتون‌آبادی ملاباشی شاه سلطان حسین صفوی است که معاصر آقاجمال خونساری بوده، و پس از افتتاح مدرسه سلطانی چهارباغ به عنوان اولین مدرس در آن درس گفت، ولی مینورسکی او را با ملامحمد باقر مجلسی اشتباه گرفته و در تعلیقات خود می‌نویسد: «فصل اول ـــ شغل ملاباشی را سیاحان و آگاهان اروپائی ذکر نکرده‌اند. زیرا طبق مندرجات تذکرة‌الملوک این سمت در زمان شاه سلطان حسین به محمد باقر مجلسی داده شد و شاه سلطان حسین خود در ۱۱۰۵ ه‍ . (برابر ۱۶۹۴م) بر اریکه سلطنت نشست و حقیقت آنست که بقرار اطلاع، سمت رسمی مجلسی در زمان شاه سلیمان همان مقام شیخ‌الاسلامی بوده است. محمدباقر مجلسی در ۷۳ سالگی روز ۲۷ رمضان ۱۱۱۰ ه‍ . (برابر ۲۹ مارس ۱۶۹۹) درگذشت.

سمت مزبور تا زمان نادرشاه نیز معمول بوده است. در کتاب جدیدالاکتشاف موسوم به کتاب نادری تألیف محمد کاظم مسطور است که عبدالحسین ملاباشی را شب پیش از انتخاب نادر به سلطنت (مارس ۱۷۳۶ برابر ۱۱۴۳ هجری) کشتند. زیرا از زبان وی نقل شده بود که «همه طرفدار سلسلهٔ صفوی هستند» و نادر به جای وی ملاعلی اکبر را که در هیئت سفارت مأمور قسطنطنیه عضویت داشت منصوب ساخت.»[2]

اشتباه خاورشناس کهنه کار انگلیسی در اینست که فرق میان میرمحمدباقر، و ملامحمد باقر نگذاشته و میرمحمدباقر خاتون‌آبادی را که سید بوده، با ملامحمدباقر مجلسی اشتباه گرفته است. او می‌دانسته که ملامحمد باقر مجلسی در زمان شاه سلیمان به سمت شیخ‌الاسلامی منصوب شده، و چون نتوانسته آن را با ملاباشی بودن وی در زمان شاه سلطان حسین که تعلق به میرمحمد باقر خاتون‌آبادی داشته تطبیق کند، این طور سردرگم شده است.

علامه مجلسی در چهارسال اول سلطنت شاه سلطان حسین همچنان شیخ‌الاسلام مقتدر اصفهان بود، و ملاباشی بودن خاتون‌آبادی پس از درگذشت وی بوده است. به عبارت دیگر او اولین کسی است که در حکومت صفویه «ملاباشی» خوانده شد.

۱. تذکرة‌الملوک، ص ۱.

۲. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۲.

۳ ــ مینورسکی در صفحه بعد هم این اشتباه را تکرار کرده و می‌نویسد: «سابقاً (ص ۱۳) به معادات نویسنده تذکرة الملوک با ملامحمد باقر مجلسی مجدد مقتدر اصول و قوانین تشیع که تراجم احوال نویس همنامش یعنی محمدباقر خوانساری او را بدین گونه: مولانا... می‌ستاید، اشارتی کردیم، دیگر از متکلمان ومتألهان که درفصل اول نام می برد یکی آقاجمال الدین حسین خوانساری است که در ۲۶ رمضان ۱۱۲۱ درگذشته، و دیگری میرمحمد حسین بن محمد صالح خاتون‌آبادی است که در ۲۳ شوال ۱۱۵۱ به جهان دیگر شتافته، مادر میرمحمد حسین دختر محمدباقر مجلسی بود و بدین ترتیب وی قدرت از نیای خویش به میراث داشت (روضات الجناب حاشیه ص ۱۹۸)»[1].

توضیح می‌دهیم که در تذکرة الملوک آمده میرمحمدباقر خاتون‌آبادی ملاباشی شاه سلطان حسین بوده نه ملامحمد باقر مجلسی، و او هم با آقاجمال خوانساری معاداتی نداشته است. شاید علت این که او بر آقاجمال در تصاحب سمت ملاباشی پیشی گرفته، جنبه سیادت وی بوده است که آقاجمال آن را نداشته است، و تازه از کجا معلوم خاورشناس انگلیسی معاصرشده که در فضل، وی کمتر از آقاجمال خونساری بوده است؟

٤ ــ مینورسکی می افزاید: «بر طبق اظهار مؤلف زبدة التواریخ، فتحعلیخان وزیر اعظم در سال ۱۱۳۳ (برابر با ۱۷۲۰ م) بنا به توصیهٔ میرمحمد حسین ملاباشی کور شد. این یکی از «سیئات اعمال» است که مؤلف تذکرة الملوک در پایان فصل اول به آن اشاره می‌کند»[2].

این هم یکی از تهمتهاست که قتل فتحعلیخان وزیر اعظم را به میرمحمد حسین خاتون‌آبادی ملاباشی نسبت داده‌اند، تا به هر وسیله شده پای یکی از علمای بزرگ را در آن گیر و دار به میان کشند. در صورتی که درست معلوم نیست چه کسانی باعث آن ننگ شدند. تردید نیست والی سنی عربستان که عامل اصلی شکست قوای ایرانی درمقابل افاغنه بودنقش داشته است. زیرا اومی‌دانسته که فتحعلیخان وزیراعظم که در کرمان لشکرمحمود افغان را شکست داد و عقب زد و با شتاب سپاه نیرومندی در شیراز مقر حکومت خود تشکیل داد تا قندهار را پس بگیرد و افاغنه را تار و مار کند، اگر زنده باشد نقشه او در سقوط اصفهان و پیشرفت افاغنه همکیشان او کارگر نخواهد بود.

۱. همان مأخذ، ص ۷۳.
۲. همان مأخذ، ص ۷۳.

۱ - زین العابدین شیروانی - حاج زین العابدین شیروانی صوفی معروف ملقب به لقب طریقتی مستعلی شاه! که پس از مبارزهٔ قاطع آقا محمد علی بهبهانی نوهٔ دختری علامه مجلسی اول با صوفیه،[۱] با مسافرتهای خود در داخله کشور و خارج و نوشتن کتابهای بستان السیاحه و ریاض السیاحه به احیای فرق صوفیه پرداخت و حتی از طرف فتحعلیشاه‌قاجار مطرود گردید، هر جا مورد پیدا کرده از اعمال غرض و مرض نسبت به علمای مخالف صوفیه و دفاع از اهل خرقه و رواج بوق و پوست و کشکول یعنی ابزار بازار درویشی خودداری نکرده است.

او چون به لفظ «اصفهان» می رسد نمی تواند از نیش زدن خودداری کند. در بستان السیاحه می نویسد: «عموماً اهل اصفهان بادرویشان و گوشه نشینان عداوت دارند و با زمرهٔ عرفا و اهل انزوا طریق بغض و کینه سپارند.»[۲]

لابد می دانید علت اصلی این بغض و کینهٔ شیروانی نسبت به مردم اصفهان از کجا سرچشمه گرفته است؟ از علامه مجلسی مفخر اصفهان و آن سخنان که راجع به تمامی فرق صوفیه نوشته است.

وی در ریاض السیاحه از علامه مجلسی با آن عظمت و مقام منیع علمی و دینی بدین گونه منافقانه نام می برد: «فاضل گرانمایه و عالم بلند پایه بود. در اکثر علوم گوی تفوق از همگان ربود، سیما در فقه و حدیث به غایت دانا و در تألیف و ترجمه توانا، آن مقدار که کتب عربی و فارسی آورده و اخبار ائمه معصومین ترجمه فرموده اگر اصل داشته باشد (!) ظاهراً در عرض این مدت که هزار و دویست و سی و هفت (۱۲۳۷) هجری است، کسی نیامده باشد.

اما چنان منقول است که چون مولانا در زمان شاه سلطان حسین صفوی ملا باشی بود و رفع و رجوع علماء و فضلا را مولانا می نمود، سی نفر شاگرد داشت، ایشان همگی عالم بودند، من جمله پانزده نفر اصحاب شمال و پانزده نفر اصحاب یمین مشهور بودند، و خدمت مولانا در ترویج شریعت غرّا و نشر علوم ملت بیضاء سعی بلیغ داشت و دقیقه ای از دقایق جد و جهد در انتظام امور دین و ملت مهمل و معطل نمی گذاشت.

لاجرم اصحاب یمین و شمال به نام مولانا تألیف و تصنیف نموده به نظر ایشان می رسانیدند. چون منظور مولانا می‌گردید امضاء می فرمودند. این سخن از دو وجه خالی از قوتی

۱. شرح جالب و خواندنی آن را در کتاب، «شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی» ببینید.
۲. بستان السیاحه، ص ۸۱.

نیست: نخست آن که مشهور است که دانایان عدد سطور تألیفات مولانا را حساب نمودند از بدو تولد تا هنگام وفات باید روزی هزار بیت تألیف فرموده باشد، و این خود از جمله محالات است. دویم آن که با منصب کذائی و کثرت مشاغل و ازدحام ارباب حوائج این معنی صورت نمی بندد.[۱]»

میزان غرض و مرض این صوفی کارکشته و غرق در بحر فنا و گم گشتهٔ عالم هپروت را ببینید:

۱ ـ آن همه کتب عربی و فارسی و ترجمه علامه مجلسی را مورد تردید قرار داده است که اگر در انتساب به علامه مجلسی «اصل داشته باشد» درجواب او به همین دو شعر مولوی و سعدی بسنده می‌کنیم:

از همه بدبخت تر خفاش بود کوعدوی آفتاب فاش بود

و

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

۲ ـ دیدیم که علامه مجلسی «ملا باشی» یعنی آخوند درباری نبوده، و او درزمان شاه سلیمان به منصب بزرگ شیخ الاسلامی رسیده، یعنی از نظر حکومت هم به طور رسمی مقام عالی مرجعیت او تأیید شده بود، و او می توانست در آن منصب آزادانه اجرای امر به معروف و نهی از منکر کند و احکام دین را چنانکه باید اجرا نماید.

در تمامی نقلها که تاکنون نمودیم یک موردهم پیدا نمی شود که مجلسی ترتیب اثری به شاه و مقامات دولتی داده باشد، و در اجرای حکم شرع ملاحظه آنها را کرده باشد.

او فقط ٤ سال اواخر عمرش با شاه سلطان حسین معاصر بوده، و در آن مدت شاه بی حال و نالایق صفوی افتخار به وجود او می‌کرده و به داشتن مرد بزرگی چون علامه مجلسی در کشورش به خود می بالیده،نه این که مجلسی به شاه بی عرضه صفوی وابسته بوده است! «ملا باشی» پس از رحلت علامه مجلسی در دربار صفویه معمول شد، و اول کسی که به این لقب و کار مشهور شد میرمحمد باقر خاتون آبادی بود. این سخن شیروانی یا از روی کمال بی اطلاعی است، و یا از دل بیمار و مریض او ناشی شده، مانند همه صوفیان، فزاد هم الله مرضاً.

۳ ـ داشتن سی نفر شاگرد که ۱۵ نفر آنها اصحاب شمال و ۱۵ نفر اصحاب یمین بوده اند، و آنها به نام علامه مجلسی تألیف و تصنیف می نمودند و او فقط امضاء می‌کرده، در

۱. ریاض السیاحه، چاپ اصفهان، ص ٢٦٤.

هیچ کتابی واز هیچ شخصی ولوکافر خارجی دیده و شنیده نشده، و این فقط از کتاب سیاحت‌نامه شیروانی و از مغز علیل او تراوش نموده که آن هم از اثر محسوس چرس و بنگ وسیلهٔ کشف و شهود صوفیان ناشی شده است.

٤ ـ استعمال کلمه «مولانا» و شبه جمله «مشهور است» و «منصب کذائی» همه و همه برای خلط مبحث و دهن کجی و خالی کردن سینه پرکینه این قبیل أفراد است که به مقتضای طبیعت آنهاست.

نیش عقرب نه از ره کین است　　　مقتضای طبیعتش اینست

۲ ـ میرزاآقای‌شیرازی که خود را ملقب به نائب الصدر ولقب درویشی معصومعلی شاه نموده بود، در کتاب طرائق الحقائق پس از شیروانی و رضا قلی خان هدایت بیشترین سهم را در مشوب ساختن افکار مردم نسبت به علمای بزرگ و فقهای شیعه، و دفاع از مشرب درویشی وخرقه‌پوشان صوفیه دارد.

او هم هر جا زمینه پیدا کرده اخلاط سینهٔ پرکینهٔ خود را بیرون ریخته و صفحات کتاب جنگ الخرافات خود به نام طرائق‌الحقائق را ملوث ساخته است.

او بسیاری ازعلمای بزرگ را به ادلهٔ واهی صوفی دانسته، و از جمله در اثبات تصوف مجلسی اول شرحی نوشته، و جوابی بی مورد به علامه مجلسی و خواهر زاده‌اش آقا محمد علی بهبهانی داده، و پس از نقل سخنان علامه مجلسی در مقدمهٔ زادالمعاد می نویسد: «تحقیق در این باب چنانکه بعضی اولوالالباب(!) نموده آن است که مرحوم مولانا محمد باقر و من یحذو حذوه به مقتضای وضع زمانه هر وقتی چیزی فرموده، در زادالمعاد چنین گفته‌اند که معلوم شد، و در کتاب عین‌الحیات به مناسبت ذکر و معانی آن قدحی بلیغ نموده‌اند، و در جواب سؤال بیانی دیگر و تفصیلی در این مسئله جواب داده‌اند که ضد عین‌الحیات است، و معنی «صوفی ابن الوقت باشد» از حالات ایشان است»[1]

فکر کنید یک طرف قضیه علامه مجلسی است با این مقام عالی علمی و فقهی و پیشوائی بزرگ از پیشوایان مذهب شیعه امامیه که تمامی بزرگان اسلام آن طور از وی تجلیل به عمل آورده‌اند، و طرف دیگر مردی صوفی دوره گرد، با کلاه بوقی و شارب بلند که تمام دهن را پوشانده یعنی میرزا آقا شیرازی معصومعلی شاه صوفی.

بی ادبی این مرد کم مایه را که کارش سرقت افکار علما و حکما و زبدهٔ گفتار بزرگان

۱. طرائق الحقائق، چاپ اول ج ۱ ص ۱۵۱.

و ردیف کردن آنهادر سه جلد کتابش «طرائق الحقایق» است که باید آن را طرائق الباطل نامید، بنگرید که چگونه با دعوی شیعه و موالی مولاعلی بودن، رئیسی از رؤسای شیعه امامیه را که باید شناخت درست مولاعلی را در کتب او یافت، بی ادبانه و با تحقیر یاد کرده است. چرا؟ چون او با صوفیه مخالف بوده و میرزا آقای نائب الصدر درویش و صوفی است.

خلاصه حرف او اینست که اولوالالباب یعنی خود او یا درویشی دیگر از دراویش فلان طریقه از ده‌ها طرق صوفیه گفته است علامه مجلسی در کتابهایش به طور متضاد درباره صوفیه سخن گفته است. در مقدمه زادالمعاد ضمن نام بردن از شاه سلطان حسین صفوی تعبیر «صوفیان صفت نشان» گفته و در فلان کتاب فقط از صوفیان سنی مذمت کرده، و در کتابهای دیگر تمامی فرق صوفیه را قدح و تخطئه نموده است.

آری چنین است، ولی اینها هر کدام جهتی داشته که امروز درست برای ما آشکار نیست. آنچه می دانیم علامه مجلسی نه احتیاجی به شاه سلطان حسین داشته، و نه شاه کسی بوده که جرئت آزار رساندن به او را در خود می دیده، و نه آنچه او نوشته است جنبه ریا و محافظه کاری داشته است. سلاطین صفوی از نسل شیخ صفی الدین اردبیلی صوفی معروف بوده‌اند، صوفیگری به معنی سیاسی را حمایت می‌کردند، ولی صوفیه سعی داشتند بند و بیل صوفیگری و تن پروری و خرقه و خانقاه را هم از این رهگذر رواج دهند که علمای بزرگ عهد صفوی از نفوذ و نضج گرفتن آنها که می خواستند ایران را به صورت جنگل مولا درآورند جلوگیری نمودند.

هر بار که آنها در گوشه و کنار دست به تجمع و ذکر و فکر صوفیانه می زدند و مردم را به سوی مرید و مراد بازی و عشق و عاشقی و سماع و رقص و پایکوبی و چله نشینی و دیگ جوش و اوهام و خرافات صوفیه و به طور خلاصه درویش بازی سوق می دادند، از طرف علما و فقهای عصر تعقیب می شدند، به طوری که نتوانستند در تمام دوران سلاطین صفوی صوفی زاده سر و سامانی پیدا کنند.

در زمان حکومت صفویه از نظر جنبه سیاسی شاه را «مرشد کامل» می خواندند، یعنی رهبر معنوی و ظاهری برای تشکل مردم مملکت در جنگ و صلح و اداره کشور، تا در موقع خود به نام «مرشد» همه را زیر یک پرچم گرد آورند، ولی از آن طرف یک مورد هم پیدا نمی‌کنید که شاه صفوی از شاه اسمعیل گرفته تا شاه سلطان حسین به صوفیان اجازهٔ عرض وجود در مقابل علما و فقها داده باشند.

همیشه جمعی به نام «صوفیان صفوت نشان»[1] به عنوان سران مملکت در دربار

۱. این تغییر در آن موقع مانند «حضرت والا» دورهٔ قاجاریه بوده که به زادگان شاه می‌گفتند.

صفوی وجود داشته اند که از آنها به منظور سیاسی در مقابل تشکل دولت عثمانی استفاده می‌کردند، به جمعی از آنها هم گاهی به طور محدود اجازه وجد و حال و دعا و ثنا به جان مرشد کامل می داده‌اند حتی تا زمان شاه سلطان حسین، ولی این به آن معنی نبوده که توان عرض وجود داشته باشند.

علامه مجلسی ناچار بوده برای مبارزه با آنها تمام این جهات را ملاحظه کند تا شاه صفوی را برای محو قدرت آنها داشته باشد. یکجا ناچار بوده حمله را متوجه صوفیان سنی کند تا شاه یعنی مرشد کامل را نرنجاند، و در جای دیگر به همین قدر که بگوید «صوفیان صفت نشان» اکتفا می‌کرده، و در بیشتر موارد همه را از دم تیغ قلم می‌گذارنده، و بدین گونه بوده که توفیق یافته، در حقیقت این تاکتیک کاروی در جبهه جنگ با آنها بوده، و چه اشکالی دارد؟!

البته برای سران صوفیه این حالات مختلف دستاویز خوبی است، ولی خردمندان و دینداران آن را نشانه موقعیت شناسی مجلسی و در پیش گرفتن طریق صحیح کار می دانند، و لذا جز این درویشان پریشان گوی! کسی به او در این خصوص ایراد نگرفته است.

این که گفته اند «صوفی ابن الوقت است»، یا «مذهب صوفی ز مذهبها جداست» کاملاً با خود صوفیه منطبق است نه با علامه مجلسی که شاه سلیمان صفوی با عجز و التماس از وی می خواهد منصب بزرگ شیخ الاسلامی را پذیرا شود.

نه علامه مجلسی که دستور می دهد بتهای هنود موجود در دربار را بشکنند وشاه‌سلیمان هم جرئت نمی‌کند در مقابل حکم نافذ دینی اومقاومت‌نماید.

و نه علامه مجلسی که از بیم سطوت و قدرت و نفوذ حکمش ادوارد برون شرق شناس انگلیسی که آن همه از صوفیه و بابیه دفاع می‌کند، او را مردی هول انگیز و قاتل کفار و صوفیه می داند.[1]

تقریر درس اهل نظر یک اشارت است　　　کردم اشارتی و مکرر نمی‌کنم

۳ ـ دکتر ذبیح‌الله صفا ـ وی از کسانی است که در دوران ستمشاهی از پول بیت‌المال مردم شیعه ایران توانست تا سطح بالای علمی دانشگاهی ارتقا یابد و استاد دانشگاه و محقق در علوم و فنون و صاحب تألیف و تصنیف شود. دکتر صفا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران به

۱. مرحوم حاج آقا احمد کرمانشاهی آل آقا که سالها رئیس کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (شهید مطهری) و از علمای اعلام تهران بود، به نویسنده می‌گفت وقتی معصومعلی شیرازی بـه تهران آمد و سری به کتابخانه زد من سخت به وی اعتراض کردم که این دروغها چیست که در طرائق الحقائق نوشته‌ای و از جمله گفته‌ای آقا محمود پسر آقا محمد علی از ظلم و بیداد پدرش درباره صوفیه، صوفی شد، آقا محمود جد من است، من چنین خبری ندارم تو از کجا فهمیدی؟ معصومعلی در جواب فروماند و جز خجلت حرفی نداشت.

رهبری حضرت امام خمینی قدس سره مرجع عالیقدر تقلید شیعه نتوانست جای شاه را خالی ببیند و از وطن و مردم خود برید و روی به دیار بیگانگان نهاد تا در آغوش دشمنان آب و خاک ما بیاساید.

او در اروپا تحت حمایت استکبار جهانی تاریخ ادبیات در ایران خود را تکمیل نمود، و هر جلدی را به ایران فرستاد و در ایران اسلامی حتی در زمان حیات امام خمینی از برکت بی توجهی بعضی از مسئولین امور چاپ و منتشر شد، حتی من شنیده‌ام از خود وی هم دعوت به عمل آمده که به وطن باز گردد ولی جناب ایشان با افاده فرموده‌اند: نمی آیم.

دکتر صفا در این کتاب خود که تاکنون ۷ جلد قطور آن چاپ شده و از مذهبی ها گرفته تا لامذهبها آن را می خرند و می خوانند، هر چه خواسته گفته و نوشته است. او و امثال او که در زمان شاه، شاهان صفوی را به عنوان پادشاه مملکت ایران که توانستند به نام تشیع مردم ایران را زیر یک پرچم گرد آورند، و آنها را غیر از شاه سلطان حسین که «(تحت تأثیر ملایان قرار داشت و باعث سقوط ایران به دست محمود افغان شد)»، مورد تمجید قرار می دادند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی که شاهنشاهی به جمهوری اسلامی تبدیل شد، با همان تاکتیک فراماسونی، یعنی ستون پنجم و کار برای اربابان و استعمارگران، طوری شاهان صفوی را به جرم سنی کشی و شیعه پروری مورد نکوهش قرارداده است که اگر صدام حسین تکریتی یا ملک فهد سعودی ملیونها تومان پول به کسی می دادند که مانند آقای دکتر صفا خواست آنها را در تخطئه حکومت علما و رسمیت تشیع در ایران پیاده کند، از این بهتر توفیق نمی یافتند. یعنی آن منظور پلید و سمپاشی در پوشش تاریخ ادبیات در ایران، به وسیله یک استاد محقق پناهندهٔ ایرانی عملی گردد، و کتابش هم در جمهوری اسلامی ایران آزادانه چاپ و منتشر شود!!!

در اینجا از آنچه وی از آغاز ظهور سلاطین شیعه صفویه نوشته و سمپاشی نموده است به خاطر تکرار آن لاطائلات که تفرقه افکن و مخالف وحدت اسلامی است چیزی نمی‌گوئیم و آن را به وجدان بیدار اهل معنی وامی‌گذاریم، فقط در آنچه مربوط به علامه مجلسی است می پردازیم، آنهم به طور اجمال، زیرا تفصیل آن نیازمند یک کتاب جداگانه است.

دکتر صفا آنچه را در بارهٔ علامه مجلسی و علمای بزرگ عصر او گفته تکمیلی از گفته ها و بافته های سرجان مالکم انگلیسی و ادوارد برون استاد روشنفکران ایرانی امثال محمد قزوینی و شاگردان او، و لکهارت و مینورسکی است، مثلاً : «... از جملهٔ کارهای صدرالشریعه و شیخ الاسلام و ملاباشی و ملایان تابع او، غیر از نظارت در رعایت و اجرای احکام دین و رسیدگی به همهٔ نیازهای شرعی مردم، تشکیل «جماعات» و برگزاردن «جمعات» بود. مراد از جماعات فراهم آمدن مردم برای بعضی مراسم مذهبی مانند تشکیل

مجلسهای سوگواری یا مجلسهای «احیاء» و این گونه کارها بود که برخی از ملاباشیان مانند ملا محمد باقر مجلسی اهتمامی خاص در بارهٔ آنها داشتند. «جمعات» یعنی نمازهای جمعه هم به وسیلهٔ همین دسته برگزار می شد ...

اما برگزاردن نماز جمعه درغیبت امام، یعنی پیش از رجعت امام منتظر، میان عالمان دین شیعه محل بحث و مشاجره سخت بود.[1] بعضی آن را حرام می شمردند و گروهی دیگر واجب می پنداشتند. مثلاً از میان عالمان مذهبی مشهور شیخ لطف الله بن عبدالکریم عاملی (م ۱۰۳۲ هـ) نماز جمعه را در غیبت امام واجب می دانست[2]، و علی نقی کمره‌یی (م ۱۰۶۰ هـ) رساله ای به عنوان «حرمة الصلاة الجمعة» داشت[3]، و علیرضای شیرازی مشهور به تجلی (م ۱۰۸۵ هـ) رساله ای در همین باب یعنی منع نماز جمعه در غیبت امام نگاشت.[4]

بعضی از عالمان مانند ملا محمد طاهر بن محمد حسین قمی، مخالف فیلسوفان و صوفیان، تارکان نماز جمعه و کسانی را که در تحریم آن کتابی تألیف می‌کرده یا سخنی می‌گفته اند، تکیفر می نمود.

و ملاباشی عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین یعنی ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰) در برگزاردن «جمعات» و تشکیل «جماعات» و بر پای داشتن «مجامع عبادات» و «لیالی الاحیاء» و مانندهٔ اینها نگرش و کوششی ویژه داشت تا بدانجا که پس از مرگ او دیگر چنان مجلسهای پر ازدحام را نشان نداده اند[5].

این که وی در چند سطر قبل می‌گوید: شیخ الاسلام نقش محتسب را در روزگاران پیش بعهده داشته، غلط و «ملا باشی و ملایان تابع او»[6]نادرست است. زیرا گفتیم که ملاباشی پس از علامه مجلسی رسمیت یافته، و شیخ الاسلام مقام عالی دینی مملکت بوده است، که شاه هم جهت رسمیت احکام صادره او طی فرمانی اعلام می داشته است.

علامه مجلسی ملا باشی عهد شاه سلیمان و شاه اسماعیل نبوده، بلکه شیخ الاسلام اصفهان و سرآمد شیخ الاسلامهای مملکت بوده، و دکتر صفا عمداً به شیوهٔ همکارش کسروی آن را بدین گونه در هم آمیخته و با لفظ «ملایان» یاد کرده است تا نقش خائنانه خود را به

۱. احسن التواریخ، ص ۲۵۵؛ روضات الجنات، ج ٦ ص ۸۲ - ۸۳ - از پاورقی کتاب.
۲. روضات الجنات، ج ۱ ص ۳۲، از پاورقی کتاب.
۳. ایضاً همان کتاب، ج ٤، ص ۳۸۳.
٤. ایضاً، ج ۲، ص ٦۹.
۵. روضات الجنات، ج ٤، ص ١٤٤.
۶. تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم ۱ - ص ۱۷۲.

خوبی ایفا کند.

او سپس می نویسد: «عالمان مذهبی شیعه در عهدی که مطالعه می‌کنیم از حیث تأمین معاش در درجات گوناگون قرار داشتند. بیشتر مجتهدان بزرگ و مرجع را از پادشاهان مستمری و وظیفهٔ خاص بود و گاه به فرمان ایشان مسکنی خریده می شد».

باید پرسید شاه آن پولها را از کجا می آورده؟ لابد می‌گویی از مردم مسلمان می‌گرفته، اگر او تمام آن اموال را صرف عیش و نوش و ریخت و پاش بیهوده از قبیل پول مفت به این و آن می داده طوری نبوده ولی حال که برای عالمان دینی مستمری منظور می داشته یا احیاناً خانه‌ای خریداری کرده نیاز به نوشتن داشته که مردم ایران مخالف شاه ببینید، علمای عهد صفوی چنین بودند؟!

«شاه عباس دوم هم در پیروی از سیرت نیای همنام خود در بزرگداشت عالمان‌دین اهتمام بسیار داشت. میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (م ۱۱۱۰ ﻫ) در تاریخ عباس‌نامه که شرح سلطنت آن پادشاه است، در این باب شاهدهای مختلفی ذکر می‌کند که از آن جمله است درخواست پیش‌نمازی شاه عباس ثانی از ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ﻫ) و اقتدا بدو، و مأمور کردن ملا خلیل الله قزوینی (م ۱۰۸۹ ﻫ) به تألیف شرحی بر کتاب کافی از کتابهای اربعه شیعه و گماشتن ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (م ۱۰۷۰ﻫ) به شرح کتاب دیگر از ارکان اربعه شیعه یعنی من لا یحضره الفقیه[۱].

این پادشاه در ترفیه حال عالمان دین کوشش بسیار داشت و در تعیین وظیفه و راتبه از محل اوقاف برای آنان غفلت نمی ورزید و حتی برای بعضی از آنان که از حیث مقام و مسکن در تنگنا بودند، خانه می خرید[۲]. در شرح حال ملا محسن فیض یاد شده نوشته اند که «شاه قدردان شاه عباس ماضی (شاه عباس اول) چون آوازهٔ عدالت آن جناب را از دور شنیده بود ایشان را طلب داشته در سفر انیس و جلیس بوده کمال قرب داشت.[۳]

همین شیوهٔ بزرگداشت عالمان شرع در عهد جانشین شاه عباس دوم یعنی شاه سلیمان مرعی بود و او نیز در فراهم آوردن اسباب معاش و مقام عالمان و حفظ حرمت آنان و دعوتشان از عتبات به ایران و گماشتن به اداء وظیفه‌های شرعی مبالغه می نمود.[۴]، و گوئی که می خواست

۱. عباسنامه، چاپ اراک، ۱۳۲۹، ص ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۳ و ۲۵۵ - از پاورقی کتاب.

۲. تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۴ در شرح حال ملا رجبعلی تبریزی (م ۱۰۸۰ ﻫ)؛ و نیز در شرح حال میرزا محمد حسن شیروانی (ملا میرزای شیروانی) (م ۱۰۹۹ ﻫ)، تذکرهٔ نصرآبادی ص ۱۵۷.

۳. تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۱۵۵.

۴. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۱.

کفارۀ گناهان خود را از این راه بدهد!
از بزرگان عهد او یکی آقا حسین پسر آقا جمال خونساری است. این پدر و پسر هر دو از دانشمندان بزرگ در دانشهای عقلی و نقلی بوده‌اند، و شاه سلیمان که با همۀ ملازمان به درشتخویی رفتار می‌کرده چنان در تبجیل آقا حسین می‌کوشید که گستاخانه با وی می نشست و سخن می‌گفت. روزی به دیدار پادشاه رفت و چون نشست دید که او «جبه‌ایی گرانبها پوشیده است چنانکه چشم زمانه مانند آن را در زیبایی و نرمی و جواهرنشانی ندیده، آقا دستش را به زیر آن جبه برد و آن را بستود، و هنگامی که از نزد پادشاه بیرون رفت، سلیمان فرمان داد تا آن را در جامه‌دانی بگذارند و نزد او برند و از این که چنین تحفۀ ناچیزی درخور مقام او نیست پوزش طلبید و درخواست تا آن را بپذیرد.»[1]

همین پادشاه یکبار که از پایتخت بیرون می رفت از آقا حسین خواست که به نیابت او، برجایش بنشیند و فرمان دهی کند و او نیز چنین کرد.»[2]

دکتر صفا مأخذ این دو مطلب را روضات الجنات سید محمد باقر خونساری نقل کرده است. ولی آقای دکتر جمله آخر را که صاحب روضات آورده و منظور او را تضعیف می‌کند، حذف کرده است! صاحب روضات پس از نقل آن دو مطلب که معلوم نیست درست باشد، و فقط نقلی همچون سایر نقلها بوده است، می نویسد: والله العالم، که می رساند در واقعیت آن تردید داشته است، ولی دکتر صفا آن را نیاورده است.!!

بر فرض هم که درست باشد، مگر غیاث‌الدین منصور حکیم و روحانی مشهور وزیر شاه طهماسب، و سید حسین خلیفه سلطان داماد شاه عباس اول، سالها وزیر او نبود، و مگر شیخ الرئیس ابن سینا شش ماه وزارت شاه وقت را به عهده نداشت، و مگر بسیاری دیگر از علما و حکما وزارت شاهان عصر را نداشتند و در خلوت و جلوت با آنها نشست و برخاست نمی‌کردند؟ آیا اگر فرضاً آقا حسین محقق خونساری فیلسوف و حکیم و فقیه بزرگ عصر چنین برخوردی با شاه سلیمان پادشاه بی ارادۀ صفوی داشته است، باید آن را مغرضانه بدین گونه نقل کرد تا در جمهوری اسلامی مورخ فراری در دیار کفار به جوانان ایران بگوید این هم علمای شما در سیصد سال گذشته؟! تازه اصل مطلب هم نامعلوم و خدا داند.

می‌گویند شخصی در بیابان تور ماهی گیری انداخته بود و منتظر گرفتن ماهی بود، رهگذری به وی گفت صید ماهی در بیابان؟ گفت آری خدا کریم است. پرسید آیا احمق‌تر از

۱. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۱ از پاورقی کتاب.
۲. ایضاً همان جلد و همان صفحه.

تو هم کسی است؟ گفت آری، آن کسی که بیاید و منتظر باشد تا از من ماهی بخرد![1]

دکتر صفا در اینجا به نقطه اصلی و اوج بزنگاه ایفای نقش مأموریت خود می رسد و به نظر خودش همچون تلّه انفجاری با هدایت از راه دور می نویسد: «نفوذ قاطع ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ)، ملاباشی ایران بعد از آقا حسین خونساری در امور کشوری عهدشاه سلیمان و شاه سلطان حسین معروف است. وی همچون که دیده اید بعد از وفات آقا حسین به سال ۱۰۹۹ هـ [2] ریاست دینی ودنیوی یافت، و ملاباشی ایران گردید و به ویژه از ضعف شاه سلطان حسین و ملا منشی او برای دخالت در کار ملک بهره گرفت، چنانکه درباره او نوشته اند که پادشاهی سلطان حسین موقوف بر وجود او بود و چون مرد(!) آثار فتور در آن آشکار گردید.»[3]

ولی حقیقت امر آنست که یکی از چند علت خرابی کار آن پادشاه ناتوان غلبهٔ این مرد متعصب سخت کوش و یارانش بود.[4] وی در سختگیری و آزار اهل سنت، و به کسانی که متهم به بدعت و الحاد می شدند، و در کشتار صوفیان و نشر خرافات و اوهام و نظایر این گزافه کاریها مشهور است.[5]

باید از این مرد فراری و جای گرفته در دیار دشمنان ایران پرسید علامه مجلسی طبق نوشتهٔ خاتون آبادی در سال ۱۰۹۸ به التماس شاه سلیمان صفوی شیخ الاسلام اصفهان شد، نه «ملاباشی ایران» تو این تعبیر را از کجا آورده ای؟ در جواب اربابت و سرکردهٔ قافله فراماسونها ادوارد برون نوشتیم که علامه مجلسی فقط ٤ سال آخر عمرش با شاه سلطان حسین همعصر بوده و هیچ کس ننوشته او در زمان آن پدر و پسر در کار ملک دخالت داشته است. تو با این نوشته های مغرضانه در پیشگاه تاریخ و نسل درس خواندهٔ ناخودباخته ایران چه خواهی گفت؟!

دکتر صفا در پاورقی همین صفحه می نویسد: «از کارهای دیگر او (علامه مجلسی) یکی شکستن بتی است که هندوان مقیم اصفهان پنهانی و دور از نظر اغیار می پرستیدند. چون ملا محمد باقر از این کار آگهی یافت شکستن بت را وجههٔ همت ساخت. هندوان پذیرفتند تا نقدینه یی گزاف بپردازند و بت را ناشکسته و سالم از ایران بیرون برند لیکن وی تن بدین

۱. نکته جالب در شناخت علمای دینی توسط آقای دکتر صفا اینست که وی پدر آقا حسین خونساری را با پسر او اشتباه گرفته است. زیرا آقا حسین پسر محمد جمال الدین است، و پسر او هم جمال الدین محمد است که معروف به آقا جمال خونساری است. او می باید بنویسد آقا حسین و پسرش آقا جمال نه بلعکس!

۲. فوت آقا حسین سال ۱۰۹۸ بوده است.

۳. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۱.

۴. تقریباً عین عبارت ادوارد برون، ولی بی ادبانه تر!

۵. تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، ص ۱۸۱.

گذشت در نداد. بت را شکست و یکی از ملازمانش ریسمانی بر گردن آن انداخت و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید. (ایضاً روضات الجنات، ج ۲ ص ۷۹).[1]

آقای دکتر چنان از بت‌شکنی علامه مجلسی عصبانی بوده که نفهمیده چگونه عبارت عربی منقول از سید نعمت‌الله جزائری در این مورد را ترجمه کند. زیرا در روضات‌الجنات ج ۲ ص ۷۹ می نویسد: «فلما کسرکان له خادم یلازم خدمته فوضع فی عنقه حبلاً و خنقها من اجل فراق الصنم» یعنی «وقتی بت شکسته شد، خادمی که ملازم خدمت آن بود از شدت ناراحتی ریسمانی به گردن خود انداخت، و از فراق بت خودکشی کرد»، ولی آقای دکتر استاد سابق دانشگاه تهران و مورخ محقق فراری، این طور ترجمه می‌کند: «بت را شکست و یکی از ملازمانش ریسمان بر گردن آن انداخت و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید»!![2]

دکتر صفا می افزاید: «از اصلاحات بزرگ او در عهد شاه سلیمان یکی آن بود که فرمان داد تا مردم در اقامت (!) نماز جمعه و تشکیل مجلسهای عبادات و عزا و شبهای احیاء شرکت کنند، و چنان شده بود که در روزهای معروف شیعه و شبهای احیاء هزاران تن مردم در این گونه مجلسها گرد می آمدند، و در همان مواقع که کشورشان آمادهٔ سقوط و افتادن در معرض قتل و غارت و شورش و طغیان می شد، غافل از همهٔ فتنه های روزگار وقت را به شب زنده داریها و گریه و زاریها می‌گذراندند. (ایضاً روضات الجنات، ج ۲ ص ۸۶).

ولی همین عالم بزرگ که برای توشهٔ راه آخرت از شاهدان ایمان خود نوشته می‌گرفت، به تصریح شاگردو همکارش سید نعمت‌الله جزائری، در زندگی داخلی با تجمل و شکوه و آراستگی به زینتهایی که در آن روزگار میسر بود، بسر می برد، چنانکه حتی شلوارهای زنان خدمتکار و کنیزان او از قماشهای گرانبهای کشمیری بود. (ایضاً روضات الجنات، ج ۲، ص ۹۰).[3]

از این آقای مسلمان ایرانی خودباختهٔ دیار غرب باید پرسید: از یک فرد روحانی در زمان آرامش حکومت صفویه چه انتظاری بوده است؟ جز تشکیل مجلسهای عبادات و عزا و شبهای احیاء و اقامه نماز جمعه و جماعت، و درس و بحث و تألیف و تصنیف و رسیدگی به اموردینی مردم؟ اینها کاری بوده که علامه مجلسی انجام می داده است، و جز اینها نیز از او در سیصد

۱. تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، ص ۱۸۲.
۲. یکی از فضلای قم می‌گفت: سعید نفیسی همپالگی آقای دکتر صفا در یکی از نوشته هایش در توضیح این جمله «وهناک قریة» نوشته است: «و در آنجا قریه‌ای است به نام هناک»!
۳. تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، ص ۱۸۲.

سال گذشته توقعی نبود. به طور قطع اگر کاری دیگر می‌کرد امروز همین آقای دکتر ایراد می‌گرفت که آخوند را چه به این کارها، همان طور که در دوران ستمشاهی می‌گفتند آخوند باید برود کارش را انجام دهد.

چه کسی گفته است در سال ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۰ «کشور ایران آمادهٔ سقوط و افتادن در معرض قتل و غارت و شورش و طغیان بود»؟!. این از بی اطلاعی کامل آقای دکتر مورخ است، و یا ناشی از نهایت بی انصافی و خیانت او به تاریخ می باشد.

این مدت آرام‌ترین روزها و سالهای تاریخ کشور ایران در عهد صفویه بوده است. فتنه و آشوب ناشی از حکومت گرگین‌خان ارمنی گرجی در قندهار چند سال بعد از این ایام بوده است که رفته رفته توسعه پیدا کرد و ۲۵ سال بعد منجر به سقوط اصفهان گردید. می بینید که آقای دکتر بی اطلاع از همه جا تاریخ را ۲۵ سال جلو آورده، و خود را در پیشگاه ملت ایران رسوا کرده است.

راجع به استفاده علامه مجلسی از زندگی پر تجمل و شکوه اولاً معلوم نیست چنین بوده است. صاحب روضات می‌گوید از کسی شنیده که گفته در یکی از اجازات سید نعمت‌الله جزائری دیده است، و بر فرض که واقعیت داشته باشد در آن عصر که ایران بزرگ در مهد امن و آرامش به سر می برده و همه در رفاه و آسایش بوده‌اند، و فراوانی نعمت همه جا را در برگرفته بود، برای یک رهبر دینی در سطح بالا چه اشکالی داشت که زندگی همسان دیگران داشته باشد؟

تازه در بخش لباس و خانه علامه مجلسی دیدیم که عکس این واقعه حکمفرما بوده است. آن مرجع بزرگ دینی خود بهتر از هر کس دیگر می دانسته چگونه با تناسب زمان زندگی کند، چنانکه روایات این باب را در بخش گوشه‌هائی از نثر فارسی علامه مجلسی دیدیم. به طور قطع اگر زندگی علامه مجلسی در مقابل اکثریت مردم عصر اشرافی و اسرافی بوده است، بدون عکس‌العمل نمی ماند و دشمنانش آن را بزرگ می‌کردند و در کتابها هم می آمد، که نیامده‌و کسی جز آقای دکتر سیصد سال بعد چیزی نگفته است.

دکتر صفا پس از این نیز در اهانت به علمای بزرگ مذهبی امثال محقق سبزواری و آقا حسین محقق خونساری، و دیگر بزرگان عصر علامه مجلسی خودداری نکرده است.

همچنین با تردستی خاص اختلاف شیعه و سنی را پیش کشیده و به نقل از مأخذ بسیار مهمی به نام رستم‌التواریخ گنجعلی خانی‌کارخانه آقاسی! می‌گوید، آزار شیعیان به اهل سنت یکی از علل حمله محمود افغان به اصفهان بود، که باید به او گفت چرا فقط افغانهای نادان دهات

غلزه به دفاع برخیزند و به اصفهان حمله کنند؟! مگر سنیان سرتاسر ایران با آن تشکل و اقتدار حتی سنیان بقیه نقاط آن روز افغانستان مخصوصاً ماوراء النهر این رانمی دانستند، چرا آنها به حرکت درنیامدند و به تاخت و تاز در سراسر ایران شیعه عهد صفوی نپرداختند؟!.

چون بقیه مطالب چندان ربطی به علامه مجلسی ندارد، ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. فقط در اینجا یادآور می شویم که چند سال پیش خانمی از کارمندان وزارت ارشاد اسلامی تلفن کرد فلانی تو که راجع به علمای شیعه چیز می نویسی مگر خبر نداری که دکتر ذبیح الله صفا در جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران چه فحاشیها نسبت به علامه مجلسی و دیگر بزرگان کرده و کتابش هم در همه جا هست، چه کسی باید جواب دهد؟!

با تلفن این خانم در جستجوی کتاب برآمدم، چند جلد آن را به طور پراکنده در تهران یافتم خریدم تا کامل آن را بیابم، مدتها طول کشید تا در کتابفروشی دفتر تبلیغات اسلامی قم در حوزه علمیه شیعه دورهٔ کامل آن را یافتم! ولی در همان قم و همان کتابفروشی از دورهٔ کامل مفاخراسلام من وشرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی خبری نبود!

امـام خمینی و عـلامه مجلسی

در خلال مطالب گذشته خاطرنشان ساختیم که جوّ آرام عصر عـلامه مجـلسی که نه جنگی و نه حـادثه ناگواری کشور را تـهدید نمی‌کـرد و صلح و آرامش همه را در مهد امن و آسایش قرار داده بود، ویژگی خاصی پدیدآورد که شاید در تمام دورانهای تاریخ ایران نظیر نداشته باشد.

از طرفـی هم شاه عباس اول از بـیـم آن که مبادا شاهزادگـان صـفوی حتی پسران لایق خودش در صدد معارضه با او برآیند، آنها را یا کور کرد یا کشت و یا به زندان انداخت و یا دستور داد که از داخله حرمسرا و میـان خانمها بیرون نـیایند تا مبادا روح سـلحشوری پیدا کـننـد و منشأ خطر شوند، و از این راه لطـمه‌ای جبران ناپذیر به آینده رهبری مملکت زد. شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و در آخر شاه سلطان حسین، یعنی سلاطین بعد از او بدین گونه بار آمدند.

بنابـراین گذشـتـه از جوّ آرام و محیط ساکت اصفـهان پایـتخت صفـویه و سراسـر کشور پهـناور آن روز ایران کـه مقـتضی درس و بحـث و تألیف و تصنـیف و کارهای هنـری و علمی و تبلیغات مذهبی به صورت عمومی و همگانی بود، پادشاهان صفوی هم نه تنها در اندیشه قهرمانی و اسب سواری و تمرین جنـگ و دلاوری نبودند، که جز عیش و نـوش و تن پروری وعـیـاشی کاری نداشـتند. فـرمـاندهان قـزلباش لـبـاس رزم از تن درآورده در گوشـه خانه ها غـنـوده بـودند، سربازان سابق رخصت یافتـه به کار کشاورزی و رسیدگی بـه امور شخصـی اشتغـال داشتند، قهوه‌خانـه هـامملواز لـوطـیان ورقاصان امرد، مـحلات فواحش روزبروززنان بیشتری ازلزگی و چرکسی و گرجی و غیره را به خـود جذب می‌کرد. بـه مصداق النـاس علی دین مـلوکهـم، مردم هم از شاه خوش گذران و بی خیـال پیروی نموده سرگرم دنیا و عیش و نوش و کسب و درآمد بیشتر و خرید ملک و خانه و ازدیاد مال و ثروت بودند.

علمای دین در چنین جوّ آرام و در عین حال از نظر اخلاقی مخاطره‌انگیز به کار خود اشتغال داشتند. مدرسه می ساختند، درس می‌گفتند، کتاب می نوشتند، و سعی داشتند شاهان را به امور دینی و آمد و رفت به مدرسه تشویق کنند تا خود آنها کمتر در لذات دنیا غوطه ور شوند، و مردم هم دچار تباهی و تن پروری نگردند.

از طرفی شاهان نیز که می دیدند ذکر و فکر مردم متوجه امور دینی و تکالیف مذهبی و اقبال به سوی مدرسه و علما و تألیف و تصنیف کتابهای مذهبی شده است، سعی داشتند خود را به علما نزدیک کنند تا کسب وجهه بیشتر نمایند. شاه سلیمان را در مدرسه صفویه می یابند، شاه عباس دوم سعی داشت ملا محسن فیض را در سفرها همراه داشته باشد و حتی از کاشان به اصفهان بیاورد تا در نمازها پشت سر او اقتدا کند، و با همه عزلت طلبی فیض وجواب ردّ به او دست بردار نبود، و نامه دیگر و پیکی بعدی می فرستاد. حتی شاه سلطان حسین هنگام بنای مدرسه پرشکوه و عظیم سلطانی (مدرسه چهار باغ) دستور داد حجره‌ای هم به خود او اختصاص دهند. حجره او هنوز در مدرسه چهار باغ باقی است. نویسنده آن را دیده است و فرش آن نیز با شعری که این فرش زیبا از آن حضرت اعلی است مزین، و دور بخاری حجره هم با عمامه شاه گچ‌بری شده است!

شاه سلطان حسین مدتها بعد که شاه شده بود، تازه تمرین اسب سواری می‌کرد، و حتی دستور داده بود توپ خالی که در جلو در ورودی کاخ سلطنتی عالی قاپو قرار داشت، از آنجا بردارند تا مردم خیال نکنند شاه با کسی سر جنگ دارد! او خر سواری را بر اسب سواری ترجیح می داد. به جای وزرای لایق و میدان دادن به سرداران قزلباش، دده‌خاتون و محمود آقای ناظر بیوتات سلطنتی یعنی رئیس کل تشریفات و انواع خواجه سرایان و بعضی از خانمهای معمر صفوی تعیین کننده سرنوشت مملکت بودند. آنها طوری شاه را احاطه کرده بودند که شاه تقریباً اختیاری از خود نداشت.

دیدیم که وقتی شاه سلیمان از علامه مجلسی تقاضا نمود از او خواهشی کند که آن را برآورد، روحانی بزرگ عصر از او می خواهد که دستور دهد مشروب فروشیها بسته شود، و جلو فسق و فجور و فساد اخلاق مردم مملکت را بگیرند.

بنابراین علما در ضعف دولت صفوی نه تنها نقش نداشته اند که همان مقدار ملایم بودن آنها و توفیقی که در ساختمان ابنیه پرشکوه آن عهد نصیبشان شد از مدارس و مساجد و حمام ها و تکیه ها و بازارها و موقوفات فراوان همه و همه با تشویق علما و مجلسی ها بوده است. اگر علما در آدم کردن شاه و ارکان دولت و توجه نسبی آنها به امور دینی و آخرت نقشی نداشتند به طور

قطع فساد اخلاق در آن جوّ مساعد و محیط توأم با آرامش و آسایش و وفور نعمت وآزادی وامنیت کم‌نظیر مملکت، فساد اخلاق چنان عمومی می شد که همه کشور را نابود می کرد و نیاز به آمدن محمودافغان نبود.

در اینجا سخن را کوتاه کرده و قسمتی از بیانات امام خمینی قدس سره را برای زینت این بخش می آوریم تا در زندگانی علامه مجلسی به یادگار بماند: «خواجه نصیر و امثال نصیر وقتی در این دستگاه ها وارد می شدند، نمی رفتند وزارت کنند. می رفتند آنها را آدم کنند. نمی رفتند که در تحت نفوذ آنها باشند، می خواستند آنها را مهار کنند. می رفتند آنها را آدم کنند. و امثال او مثل محقق ثانی، مثل مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه رفتند،[1] صفویه را به میان مدرسه و به سوی علم و دانش کشیدند. صفویه را آخوند کرد نه خودش را صفویه کرد!»[2]

«...می بینیم یک طائفه از علما، اینها گذشت کردند و برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلام و ترویج مذهب حق، اینها متصل شدند به یک سلاطین و این سلاطین را وادار کردند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب.

اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان امروزی می‌کنند. سلاطین اطرافیان این آقایان بودند، اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند. نباید یک کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان الله علیه، محقق ثانی رضوان الله علیه، نمی دانم شیخ بهائی رضوان الله علیه، با اینها روابط داشتند می رفتند سراغ آنها. خیال می کنند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به این که سلطان حسین و شاه عباس به اینها عنایتی بکند. این حرفها نبود در کار. اینها گذشت کردند، یک گذشت، یک مجاهدهٔ نفسانی کردند، برای این که این مذهب را به وسیلهٔ آنها در یک محیطی که اجازه می‌گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر(ع) راسب بکنیم، ترویج کنند.»[3]

بر این بحث می‌افزائیم که محقق ثانی و شیخ بهائی و علامه مجلسی هر کدام مرجع تقلید و پیشوای خلق بودند. مردم در پشت سر آنها قرار داشتند. به آنها خمس و سهم امام می دادند. موقوفات خود را در اختیار آنها می نهادند، ثلث اموال خودرابه آنها می بخشیدند، برای آنها انواع هدایا می آوردند، به دستور آنها بسیج می شدند، پول می دادند، مدرسه و مسجد و ابنیهٔ

۱. منظور قبول منصب امامت جمعه یا شیخ الاسلامی است که درعین دینی بودن آن، یک منصب حکومتی هم بود.

۲. بیانات امام در ۱۳۵۸/٤/۱٦

۳. از بیانات امام فقید در ۱۳۵٦/۱۰/۱۰

خیریه می ساختند، و خلاصه آنها شخصاً هیچ نیازی به کمک شاه برای امور شخصی خود نداشتند. بلکه اگر کمک می‌گرفتند برای عامه مردم و مصلحت حال آنها بود نه خود.

بنابراین اگر محقق ثانی یا شیخ بهائی، آقا حسین خونساری، محقق سبزواری، علامه مجلسی اول، ملا خلیل قزوینی، ملا محسن فیض، علامه مجلسی، و سید هاشم بحرانی، شیخ سلیمان بحرانی و سایر علما کتابها به نام شاهان صفوی نوشتند و از آنها تمجیدها کردند، به خاطر مصالح عامه و بزرگ کردن آنها در مقابل سلاطین عثمانی رقیب آنها بوده است تا بدین وسیله شیعه را عزیز کنند، و دشمنان را ذلیل نمایند.

شما که شرح حال کامل اینسان را در این کتاب می خوانید ببینید آیا واقعاً آنها آخوند درباری و وابسته به سلاطین بودند، یا می خواستند از نفوذ و حفظ آنها به اسلام و تشیع کمک کنند؟

مزدوران اجانب که این علما را با آن سخنان که نظیرش را دکتر صفا بدون تناسب و از روی غرض و مرض در «تاریخ ادبیات در ایران» یاد کرده، و مأموریت دشمنان اسلام امثال سرجان مالکم و ادوارد برون را در تضییع مقام شامخ روحانیت شیعه تکمیل نموده اند بدانند که آب به آسیاب استعمارگران ریخته اند، و عرض خود برده و زحمت ما می دارند، و گرنه نسل انقلابی و به پا خاسته ایران اسلامی دیگر دست آنها را خوانده و حنای آنها در پیش اینان هیچ رنگی ندارد.

فرزندان و دودمان علامه مجلسی

طبق نوشته آقا احمد در مرآت الاحوال، علامه مجلسی دو همسر داشته است: اول دختر سید ابوتراب گلستانه و خواهر میرزا علاء الدین گلستانه بوده که از آن بانو دارای یک پسر و دو دختر شد. پسر میرزا محمد صادق بوده که مردی فاضل و علامه مجلسی شرح کافی وشرح تهذیب را به درخواست او نوشت و هم در زمان حیات پدر درگذشت، و از وی که همسری از سادات اردستان داشته یک پسر بنام میرزا محمد علی متولد شد که بلاعقب وفات یافت، و سه دختر که یکی همسر میرمحمد حسین خاتون‌آبادی پسر عمه خود، و مادر میرعبدالباقی خاتون‌آبادی بوده که خواهیم شناخت، و دوم همسر آقامحمدعلی پسر آقامحمدهادی مازندرانی[1] نیز پسر عمه خود، و سوم همسر میرزا محمد علی پسر میرزا محمد کاظم پسر عموی پدر میرزا حیدرعلی مجلسی بوده است. بقیه اولاد آنها به تفصیل در مرآت الأحوال مذکورند. دو دختر علامه مجلسی از خواهر میرزا علاء‌الدین گلستانه: یکی همسر میرمحمد صالح خاتون‌آبادی سابق الذکر و مادر میرمحمد حسین خاتون‌آبادی نامبرده است، و دیگری همسر میرزا محمد کاظم پسر ملاعزیز الله مجلسی یعنی پسر عموی خود بوده است.

علامه مجلسی از زن دیگرش که خواهر ابوطالب خان نهاوندی بوده یک پسر و یک دختر داشته است. پسر میرزا محمد رضا مجلسی است که جداگانه خواهیم شناخت، و دختر همسر پسرعمه خود ملاحیدرعلی پسر ملامیرزای شیروانی بوده است. ملاحیدرعلی هم دختری داشته که به قول میرزا حیدرعلی مجلسی، همسر جوان فاضل آقامیرزا پسر ملامحمد تقی گیلانی و مترجم

۱. میرزا حیدرعلی، می‌گوید همسر میرمحمد صالح مازندرانی بوده که گویا اشتباه ضبط شده و صحیح نوشته آقا احمد است. از دختر سوم همسر میرمحمد حسین هم نامبرده است.

تهذیب الاحکام به امر شاه سلطان حسین صفوی بوده است. میرزا حیدرعلی مجلسی می‌گوید: علامه مجلسی همسر سومی داشته که «عتیقه معقوده» بوده، و از وی دو پسر و دو دختر بهم رسید. پسرها میرزا محمد جعفر و میرزا عبدالله بودند.

از پنج پسر و پنج دختر علامه مجلسی از سه زن، فرزندان پسری و دختری زیادی پدید آمدند که در انساب خاندان مجلسی و مرآت الاحوال به تفصیل از هر کدام تا زمان خود نام برده‌اند، طالبان به آن دو مظان مراجعه کنند.

پس از آقااحمد که مرآت الاحوال را در سال ۱۲۲۵ نوشته دیگر تفصیلی از اولاد علامه مجلسی نداریم، هر چند پراکنده نام بعضی از آنها به‌خصوص سرشناسان ایشان در کتابها و بیاضها آمده است.

آقای سید مصلح‌الدین مهدوی اصفهانی معاصر که خود در این کار خبره می‌باشند می‌گویند: «هنوز از اولاد پسری علامه مجلسی در اصفهان افرادی هستند، اما در کسوت روحانیت کسی را سراغ نداریم. ازبرادرزاده‌های مجلسی، آیت‌الله شیخ محمدتقی مجلسی می باشد که از مدرسین حوزه علمیه قم می‌باشند و در آنجا ساکنند. ایشان تحصیل کرده نجف اشرف می‌باشند، و تألیفاتی دارند که تاکنون بعضی از آنها چاپ شده و بعضی هنوز به چاپ نرسیده است.»[۱]

ملامحمدرضا مجلسی

گفتیم که وی با یک خواهر از همسر دوم علامهٔ مجلسی خواهر ابوطالب خان نهاوندی بوده است. میرزا حیدرعلی مجلسی که انساب خاندان مجلسی را در سال ۱۱۹٤ نوشته و خود در ۱۲۱٤ از دنیا رفته است، می‌نویسد: «از میرزا محمد رضا اولاد ذکوراً و اناثاً شد و از هیچ یک خلفی باقی نماند».

آقا احمد هم که مرآت الاحوال را در سال ۱۲۲۵ نوشته است، می‌نویسد: «از میرزا محمد رضا اولادی معلوم فقیر نیست... این میرزا محمد رضا مردی دانشمند و از شاگردان پدرش علامه مجلسی بوده و تألیفاتی دارد.»

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی در «ذکر بعضی از افاضل و اعیان معاشران»

۱. یادنامه علامه مجلسی، ص ۲۰.

می‌نویسد: «و دیگر مولانا محمدرضا خلف مرحوم مولانا محمدباقر مجلسی است، به حلیهٔ علم و خصال حمیده آراسته، به تدریس مشغول و به علوّ همت موصوف بود، در سانحه مذکوره (فتنه افغان و محاصره اصفهان در سال ۱۱۳٤) با دو برادرعالی مقدار و جمعی از اولاد و اقربا که همه از معاشران و دوستان صمیم من بودند رحلت نمودند»[۱] همین مطلب را آقااحمد نیز عیناً در مرآت الاحوال آورده است.

«درتذکره غنی ص ۵۷ در بارهٔ او گوید: «میرزا محمدرضا خلف آخوند باقر مجلسی است، در فقه و حدیث و تفسیر بهرهٔ وافی داشت، و بر شعر و انشاء بسیار مأنوس بود، انشای مسمّی به معراج النفس در کمال متانت از اوست. در ایام استیلای افاغنه در اصفهان درگذشت».

در وقایع السنین والاعوام ص ۵۵۳، ضمن وقایع سال ۱۱۱۵ گوید: «در ماه جمادی الثانیهٔ این سال محمود آقای ناظر به سفر حج بیت الله الحرام رفت... تعداد حجاج قریب سه هزار نفر شد که از آن جمله است: ۱ ــ میرزا ابوالحسن مستوفی الممالک، ۲ ــ میرزا محمدباقر حکیم باشی، ۳ ــ میرزا محمد تقی وزیر، ٤ ــ شیخ جعفر قاضی کمره‌ای، ۵ ــ میرزا حسن صاحب رقم، ٦ ــ دده خاتون (از کنیزان معروف دربار صفوی ــ و بانی مدرسه‌ای در اصفهان)، ۷ ــ ملامحمدرضا پسر آخوند ملامحمد باقر (مجلسی) شیخ الاسلام، ۸ ــ استاد محمدعلی نجارباشی، ۹ ــ ملامحمد سراب، و سه پسر اعتمادالدوله»؛ همچنین در آن کتاب ضمن وقایع سال ۱۱۲۲ ص ٥٦٠ گوید: درجمعه دهم رجب سال مزبور، مسکونی شدن مدرسه جدید سلطانی که واقع است در جنب چهارباغ اصفهان، و از جملهٔ حضار مجلس ملامحمدرضا ولد ملامحمد باقر شیخ الاسلام را نام می‌برد.

در الذریعه (ص ۳٦۳جزء دوم جلد نهم) گوید: «دیوان رضا اصفهانی یا شعرش، و او محمدرضا فرزند آخوندملامحمد باقر مجلسی است. مشارالیه در کمال عزت و احترام به وظائف تدریس و تألیف و تصنیف مشغول بوده، و در زمان تسلط افاغنه در اصفهان وفات یافته و ظاهراً در مقبره مجلسی مدفون گردید.

توضیح: علامه مجلسی به طوری که قبلاً متذکر شدیم پنج پسر[۲] از او می‌شناسیم: ۱ ــ میرزا محمد صادق در حیات پدر وفات یافت، ۲ ــ مولی عبدالله در خرم‌آباد وفات یافت، ۳ ــ میرزا محمدرضا صاحب عنوان، ٤ ــ میرزا محمدتقی که نامش در تذکرة الانساب ذکر شده، لکن نسب آقامیرزا حسن خواجوئی اصفهانی و علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری به او منتهی می‌شود،

۱. تاریخ و دیوان حزین، ص ٤۸.

۲. در انساب خاندان مجلسی یا تذکرة الانساب چهار پسر از علامه مجلسی نام برده است.

۵ ــ میرزا محمد جعفر.

به نظر می‌رسد آن دو نفر که حزین می‌گوید در سال فوت برادر آنان نیز وفات یافتند، این دو نفر باشند، و احتمالاً قبرشان در مقبرهٔ (علامهٔ مجلسی) و یا حوالی آن می‌باشد.»[۱]

میرزا محمد رضا مجلسی، فرزند علامهٔ مجلسی، دانشمندی ستوده خصال و دارای همتی بلند، عارف به فقه و حدیث و تفسیر، ادیبی خوش‌انشاء و شعری نیکو داشت، از مدرسین مشهور اصفهان بود. از پدرش علامه مجلسی روایت می‌کند. در ربیع الاول سال ۱۱۱۲ به یکی از شاگردان پدرش در آخر جلد اول من‌لایحضره‌الفقیه اجازه داده است ــ کتاب معراج النفس دیوان شعر از او مانده است. در اصفهان به سال ۱۱۳٤ وفات یافت و در مقبره پدرش دفن شد.[۲]

امروز ما در ضریح علامه مجلسی سنگ قبر قدیمی می بینیم که به ترتیب مرقد ملا محمد تقی مجلسی، ملامحمد رضا مجلسی، ملامحمد باقر مجلسی است. یعنی ملامحمد رضا در وسط بین مرقد پدر و جدش هست.

البته ملامحمد رضا مجلسی پسر ملامحمد صادق برادرزادهٔ مجلسی اول و عموی علامه مجلسی و شاگرد وی هم بوده است، ولی بعید است که این قبر میان دو مجلسی بزرگ از او باشد، و حتماً از ملامحمدرضا فرزند علامه مجلسی است. طاب الله ثراهم.

میرزا عبدالله مجلسی

میرزا عبدالله پسر دیگر علامه مجلسی از عتیقه معقودهٔ وی بوده است. «شاعر ادیب از معاشران و مصاحبین شیخ محمد علی حزین بوده و بعد از محاصرهٔ اصفهان و سقوط این شهر به دست افغان به خرم‌آباد مهاجرت نموده و در رمضان ۱۱۳۷ در آنجا وفات یافته است. حزین در مادهٔ تاریخ وفاتش گوید:

نور دل و دیده مجلس آرای زمان   ملا عبدالله فاضل عالیشان
در ماه رمضان سفرش شد به جنان   تاریخ وفات اوست ماه رمضان

۱۱۳۷

نقل از مواد التواریخ (ص ۱۷۷). در ریحانة‌الادب (ص ٤۱ جلد دوم چاپ اول) به نقل از قاموس الاعلام می نویسد: «از مجتهدان امامیه که طبع شعر هم داشته و این رباعی از اوست:

۱. زندگینامه، ج ۲ ص ۳۳۰.

۲. تلامذة العلامة المجلسی ص ۹۹ به نقل الکواکب المنتشرة شیخ آقا بزرگ تهرانی مخطوط زندگینامه ج ۲ ص ۳۳۰

آرایش بـــهـــر خس و خـــار از بـــهـــار مـــانـــد
نـخـل حیات ماست کـه بی برگ و بار مانـد
چون شاخ خشک دستم از آغوش گل جداست
داغــی بــه دل لالــه رخــی یــادگــار مــانــد

وی در شعر ذرّه تخلص می نموده، و در الذریعه (۳۳۸ جزء دوم مجلد نهم) گوید:

دیوان ذرّهٔ اصفهانـی یا شعرش از میـرزا عبدالله بن محمد باقر مجلسی لکن در آخر گوید «لـکن مولی عبدالله فـرزنـد محمد تقی مجلسی است»، و این مسلم است که موضوع برای مؤلف الذریعه اشتباه گردیده است.

در تذکرة الانساب (ص ۱۰۱ سطر ۱۱) گوید: «و از میـرزا عبدالله دوصبیه در بـیدآباد بود: یکی زوجـهٔ میرزا عبدالله بـن میر سید مـحمد مـلا باشی (شهیـد) بن میر محـمد صالـح، و دیگری زوجهٔ میرزا محسن بن میرزین العابدین بن علامه میر محمد صالح» و مولی عبدالله را پسری بوده به نام ملا محمد باقر که به مجلسی سوم مشهور شده[1] (و در بقعه مجلسی دفن شده است).

میرزا محمد بـاقـر بن میرزا عبدالله مـعـروف به مجلسی ثالث عـالم فاضل محقق از پـدر خود روایت می‌کند و پس از فوت در مقبرهٔ اجدادی خویش مدفون گردیده است (ص ۱۸۲ دانشمندان و بزرگان اصفهان).[2]

میرعبدالباقی خاتون‌آبادی

وی فرزند دانشمنـد میر محـمـد حسین خاتون‌آبادی سابق الذکر فرزند بزرگوار میر محمد صالـح خاتون‌آبـادی است کـه از پدر یعنـی دامـاد علامه مـجلسی و پسرش نوهٔ مـجلسی در بخش «مشاهیر شاگردان علامـه مجلسی» به تفصیـل نام بردیم. این میر عبدالباقی نوادهٔ دختری علامهٔ مجلسی است و در عصر خویش از مـفاخر علمای اصفهان و استاد علامهٔ بحرالعلوم و معاصر وحید بهـبهانـی بوده است. ما از وی در «معـاصران وحید» در کـتـاب وحیدبهـبهانی نام برده‌ایـم و ترجمه اجمالی او را آورده‌ایم.

آقا احمد بهبهانی نوهٔ وحید در مرآت الاحوال می نویسد «و از مرحوم میرحسین دو دختر و دو پسـر مخلف شدند: یـکی سید فاضل مـقدس صالح مرحوم میـرمحمد مهدی، و دیگری سیدجلیل

۱. زندگینامهٔ علامه مجلسی، ج ۱ ص ۳۶۰.
۲. همان مأخذ ج ۲ ص ۳۲۰.

القدر عظیم الشأن میرعبدالباقی علیهما الرحمه است. و آن عالی جناب از اعاظم فضلای این خاندان و در تقوی و ورع از اولیای زمان متخلق به اخلاق حمیدهٔ مصطفوی و متأدب به آداب مرضیهٔ مرتضوی بوده، و در دارالسلطنهٔ اصفهان به تدریس علوم معقول و منقول و نماز جمعه و جماعت مشغول و به غایت عالی فطرت و صافی طویّت و خجسته اخلاق بود».

و پس از ذکر نام فرزندش میر محمد حسین که خواهیم شناخت می نویسد:

«و دیگر از اولاد امجاد میرعبدالباقی مرحوم عالی جنابان فضائل مآبان علامی آقا سید و مخدومی میر محمد تقی است، و این دو بزرگوار نیز مُحلّی به حُلّیِ تقوی و صلاح و مزیّن به زینت فضل و علم و کمال می باشند، و اخوات (خواهران) مخدرات نیز دارند، و بحمدالله همه اصحاب اولاد امجادند».

میرعبدالباقی گذشته از این که خود نوادهٔ دختری علامه مجلسی است، همسرش نیز دختر دائی پدرش، میرزا محمد صادق پسر علامه مجلسی است. بنابراین فرزندان او از دو سوی به علامه مجلسی نسبت می رسانند.

میرعبدالباقی عالمی موقر و به قول سید صاحب روضات «از اجلهٔ سادات و اعیان فضلای زمان خود بود». در شرح حال پدرش نقل کردیم که صاحب روضات (ضمن شرح حال پدر وی) شرحی از قول حجة الاسلام شفتی در عظمت مقام والای او نقل کرده بود. در شرح حال علامه بحرالعلوم هم گفتیم که وی در سالی که به اصفهان رفت از میرعبدالباقی اجازه گرفت و قسمتی از اجازهٔ او را نگاشتیم. محدث نوری نوشته است: «اجازه نامبرده به خط خود میرعبدالباقی که در نهایت حسن وجودت است نزد من موجود و حاکی از فضل و کمال و بلاغت وی می باشد». [1]

این اجازه رانویسنده هم دیده است که با چند اجازه دیگر ملحق به فوائد رجالیهٔ علامه بحرالعلوم و تعلق به کتابخانه سید محمد رضا فرزند بحرالعلوم داشته و پس از او از آن فرزندان او بوده است.

از تألیفات میرعبدالباقی کتاب الجامع در اعمال ماه مبارک رمضان و کتاب اکمال الاعمال فی استکمال الاقبال است.میر عبدالباقی در سال ۱۲۰۷ یا ۱۲۰۸ در اصفهان به جهان باقی شتافت. [2]

۱. فیض القدسی، ص ۱۴۵.

۲. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۶۰ و ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۶۶، و وحید بهبهانی چاپ دوم ص ۱۶۵.

میرمحمد حسین خاتون آبادی

میرمحمد حسین فرزند میرعبدالباقی نامبرده از اعاظم فقها و مجتهدین نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم هجری است. از شاگردان استاد کل وحید بهبهانی و همدرس و معاصر میرزای قمیّ و آقا محمد علی بهبهانی فرزند وحید و آقا سید علی صاحب ریاض، و استاد سید زین العابدین خونساری پدر صاحب روضات الجنات بوده است.

آقا احمد بهبهانی معاصر او در مرآت‌الاحوال می نویسد: و اولاد مرحوم میرعبدالباقی طاب ثراه یکی بندگان عالی جناب مقدس القاب فضائل مآب سلالة الاطیاب عمدة المجتهدین و زبدة المحققین، مجتهد الزمان و فقیه الدوران نقاوهٔ دودمان میرمحمد حسین دام فضله العالی است.

آن عالی جناب گرامی اختر برج سروری و فضیلت و یکتا گوهر درج برتری ومکرمت و مصطبه[1] آرای بزم افادت و مشعله افروز انجمن افاضت است، و به حکم وراثت و قابلیت مرجع خاص و عام و ملجأ و ملاذ فضلای کرام، و در دارالسلطنهٔ اصفهان به تدریس و ترویج دین و انجاح مطالب مسلمین و نماز جمعه و جماعت مشغول و تصنیفات و تألیفات بسیار از کلک بدایع افکارش در صفحهٔ روزگار به یادگار است.

در سفر مشهد مقدس رضوی (سال ۱۱۱۹) در بلدهٔ طبس به سعادت ملاقاتش فیض یاب و به رشحه ای از رشحات علومش کامیاب گردیدم. و اولاد امجاد دارند و با بعضی از ایشان نیز در آن سفر ملاقات اتفاق افتاد.

بحمدالله المتعال حاوی مراتب فضیلت و کمال و نهایت مقدس و صاحب حال و نیکو احوال می باشند، و در این وقت (سال ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۵ که در هند مشغول تألیف مرآت الاحوال بوده) اسامی کرام ایشان در صفحه خاطر حاضر نیست.

مؤلف ریحانة‌الادب می نویسد: «در حسن احوال و شوکت و جلال و غیرت‌دینی مقامی بس بلند داشته، و از تألیفات اوست: ردّپادری نصرانی و منجزات مریض، و پدر صاحب روضات در حدود سال ۱۲۲۲ ه از وی اجازه داشته، و در حدود ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ وفات یافت».[2]

سرجان مالکم انگلیسی که در سال ۱۲۱۵ تا ۱۲۱۹ سه باربعنوان‌سفیر فوق العاده نائب السلطنه هندوستان به ایران آمده است، در «تاریخ ایران» خود می نویسد: در زمانی که مؤلف در

۱. مصطبه به فتح و کسر میم به معنی میخانه است.

۲. ریحانة الادب، ج ۱ ص ۳۶٦.

نسخه منحصر بفرد

ملاذ الأخيار ... بحار الأنوار ... علامه مجلسی اعلی الله مقامه

تشتمل هذه النسخة على المجلد الاول من الكتاب (المقدمة) في سبب تأليفه
وترجمة مختصرة لشيخنا المفيد وشيخنا الطوسي طاب ثراهما وفيها ايضاً
مطالب هامة ثم شرح كتاب الطهارة فرغ منه في شهر رجب ١١٠٢
وعلى المجلد الاول هذا اثر البلاغ والتصحيح ثم بعده كتاب الطلاق
والايلاء واللعان والظهار والعتق فرغ من تبييضه الشارح ره
في شهر رجب ١٠٩٧ ثم بعده كتاب الايمان والنذور والكفارات
وكتاب الصيد والذبائح وهناك ختام هذه النسخة الشريفة والسلام.

دستخط میر محمد حسین
و پسرش میر عبد الباقی
خاتون آبادی

ایران بود چهار نفر از مجتهدین طراز اول ایران بودند: آقا محمد علی کرمانشاهی (پسر وحید بهبهانی و پدر آقا احمد مؤلف مرآت الاحوال) و میرزای قمی و آقا سید حسین قزوینی و میر محمد حسین اصفهانی که همین دانشمند بلند پایه بوده است.

چنانکه پیشتر گفتیم پس از علامه مجلسی امامت جمعه به میرمحمد صالح خاتون‌آبادی داماد و بعد از او به فرزندش میرمحمد حسین سابق‌الذکر نوهٔ او و بعد از وی به میرعبدالباقی پسر وی‌وپس از میرعبدالباقی به این میرمحمد حسین و پس از او به پسر و نوه و نوادگان او رسید. نوادگان او در اصفهان و تهران منصب امامت جمعه داشتند که از جمله سید ابوالقاسم امام جمعه تهران بوده که مرقدش در نزدیک میدان شوش تهران باقی و معروف به سر قبر آقاست و او پدر سیدزین العابدین امام جمعه و اوجد امام جمعه های تهران است.

ائمه جمعه اصفهان نیز تا عصر ما همگی از نسل این میر محمد حسین بوده اند و از میان آنها نیز علما و فقهای محترم برخاسته اند.[1]

به عبارت کوتاه‌تر اگر علامه مجلسی از جانب پسرانش دوامی نیافت ولی از طرف دخترانش و علمای دودمان آنها تا زمان ما باقی است. البته گفتیم که هنوز هم فرزندان پسری علامه مجلسی در اصفهان و دیگر شهرها با القاب گوناگون هستند ولی دانشمندان سرشناسی از میان آنها برنخاسته است. لعل الله یحدث بعد ذلک امرا.

۱. حساب سیاست از تاریخ نگاری جداست.

سایر رجال نامدار خاندان مجلسی

منظور از این عنوان سایر رجال نامداری است که از دودمان علامه مجلسی اول می باشند، یعنی به خود او یا برادرش ملا محمد صادق عموی علامه مجلسی نسبت می رسانند.

در آغاز شرح حال ملا محمد تقی مجلسی اول گفتیم که وی برادری به نام ملا محمد صادق داشته، و سه پسر به اسامی ملا عزیزالله، ملا عبدالله، و ملا محمد باقر علامه مجلسی، و چهار دختر که نخست موسوم به آمنه‌بیگم همسر ملا محمد صالح مازندرانی، و دیگر همسر ملا محمد علی استرابادی، و سوم همسر ملا میرزا ی شیروانی و چهارم همسر میرزا کمال‌الدین محمد فسائی بوده اند.

میرزا حیدر علی مجلسی در انساب خاندان مجلسی، و آقا احمد بهبهانی در مرآت‌الاحوال به تفصیل فرزندان و نوادگان اینان را پسر و دختر، و همسران آنها از سایر خانواده ها که به اینان می پیوندند هر کدام تا زمان خود را نام برده و برخی را به اجمال و تفصیل شناسانده اند.

نیزفرزندان علامه مجلسی را از پسر و دختر چنانکه گفتیم به همین گونه تا آنجا که نسلی از آنان باقی بوده و آنها اطلاع داشته اند، و منسوبین به آنها را که نسبت سببی داشته اند، با دقت شناسانده اند. در اینجا ما برخی از مشهورین آنها را نام می بریم، سپس به ذکر خانواده هائی که به علامه مجلسی می پیوندند، و رجال مشهور آنها که از علما و فضلا بوده اند مبادرت می ورزیم. برخی از رجال این خاندان هم که در دو مأخذ یاد شده نیامده اند در زندگینامه علامه مجلسی آقای مهدوی مذکورند.

ملا محمد رضا مجلسی

پسر ملا محمد صادق مجلسی و شاگرد عمویش ملا محمد تقی و پسر عموی ملا محمد باقر مجلسی بوده است. در مرآت الاحوال می نویسد: «ملا علی یا مقصود علی مجلسی پدر ملا محمد تقی مجلسی دو پسر داشته که سخت در تعلیم و تربیت آنها می‌کوشیده، یکی ملا محمد تقی مجلسی و دیگری ملا محمد صادق مجلسی». این ملا محمد رضا فرزند ملا محمد صادق برادرزادهٔ مجلسی اول و شاگرد علامه مجلسی دوم است که خود از دانشمندان خاندان مجلسی است (بنابراین با ملا محمد رضا پسر علامه مجلسی که قبلاً شناختیم اشتباه نشود).

محدث نوری می نویسد: «فاضل پاکسرشت اندیشمند ملا محمد رضا فرزند ملا محمد صادق پسر ملا مقصود علی مجلسی اصفهانی - نسخه‌ای از استبصار به خط وی در نزد من است که آن را از آغاز تا انجام بر استادش علامه مجلسی خوانده است. در آخر آن اجازه‌ای به خط شریف علامه مجلسی هست که صورت آن بعد از حمد و صلوة اینست: از من اجازه خواست مولای اولای فاضل کامل شایستهٔ پرهیزکار پارسا برادر دینی و پسر عمویم مولانا محمد رضا بن ملا محمد صادق اصفهانی که خداوند او را در علم و عمل به بالا ترین مدارج کمال برساند، و از کارهای ناروا و لغزش باز دارد.

آن هم بعد از آن که از عمویش پدر علامه‌ام قدس الله تعالی روحه و از من قسمتی از اخبار رسیده از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را شنید. من هم انشا کردم و به او که خدایش تأیید کند و امثالش در میان علما افزون گرداند، اجازه دادم که از من روایت کند ...» تا آنجا که می‌گوید: «و نیز اجازه دادم به فرزندان بزرگوارش که خداوند آنها را با عمر پربرکت و زندگی آسوده برخوردار گرداند، به روش اصحاب اجازات.»[1]

معلوم می شود ملا محمد صادق برادر مجلسی اول و فرزند او ملا محمد رضا و فرزندان وی نیز همگی از علما و فضلای خاندان مجلسی بوده اند. بنابراین نه تنها دودمان مجلسی از ملا محمد تقی مجلسی اول سرچشمه گرفته اند که از برادر وی ملا محمد صادق نیز دودمانی دانشمند و خدمت گزار به دین و مسلمانان، علما و دانشمندانی برخاسته اند، و جز این عده اطلاع درستی از آنها نداریم.

اوراست کتاب الدعوات الکافیات که آن را در سال ۱۰۶۹ تألیف کرده است.[2]

۱. فیض القدسی، ص ۹۹، و اجازات الحدیث، ص ۲۰۷.

۲. تلامذة العلامة المجلسی، ص ۱۰۰.

دانشمندانی از
نوادگان پسری مجلسی اول
ملا محمد تقی الماسی

وی پسر میرزا محمد کاظم پسر ملا عزیزالله بن ملا محمد تقی مجلسی است. نواده اش میرزا حیدر علی مجلسی در انساب خاندان مجلسی در ترجمه جدش ملا عزیزالله می نویسد: «از ایشان پسری باقی ماند مرحوم میرزا محمد کاظم و آن مرحوم نیز جامع کمالات بسیار بودند، و از آن مرحوم دو پسر و دو صبیّه به سرحد کمال رسید، اما پسرها یکی فاضل عالم میرزا محمد تقی و دیگری میرزا محمد علی.

اما میرزا محمد تقی مشهور به الماسی به تقریب الماس گرانبهائی که والدایشان در صندوق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جای دو انگشت[1] یعنی در حوالی آن نصب نمودند، به این لقب مشهور شده اند.

کمالات نفسانی علمی و عملی و پرهیزکاری ایشان به اقصی الغایه رسیده، در خطبه جمعه و جماعت به محض شروع اشک جاری بود از چشمهای ایشان تا فراغ، این وصف از ایشان مشهور است. و تولد ایشان در سنهٔ هزار و هشتاد و نه (۱۰۸۹) هجری، و وفات در ماه شعبان هزار و یکصد و پنجاه و نه (۱۱۵۹) هجری واقع شده».

آقا احمد بهبهانی می نویسد: «عالیحضرت فردوس منزلت علامهٔ فهّامه میرزا محمد تقی به تقریب الماسی که والدایشان در ضریح مقدس حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جای دو انگشت

۱. این الماس گرانبها به اندازهٔ یک تخم مرغ بزرگ است. نویسنده در ایام جوانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل علوم دینی بودم هر گاه به حرم مطهر مولای متقیان علیه السلام مشرف می شدم در جای دو انگشت که در صندوق منبت کاری روی مرقد حضرت در ضریح مطهر نصب شده بود می دیدم و هر بار به دقت به آن می نگریستم. می‌گفتند کارشناسان نتوانسته اند آن را قیمت کنند. نمی دانم هنوز هم در جای خود هست یا توسط رژیم بعث عراق به سرقت رفته است.

مبارک نصب نمود و هفت هزار تومان در آن زمان ارزش داشت و حال نیز در آن مکان شریف موجود است مشهور به الماسی شده است.

و در کمالات علمی و عملی سرآمد اکثر اهل زمان خود بوده‌اند، و در اواخر سلطنت نادر شاه مشغول به نماز جمعه و جماعت در اصفهان بودند، و رسائل چند از ایشان است و لکن به نظر کاتب الحروف نرسیده است، و در ماه شعبان سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه و نه (۱۱۵۹) از دار فانی به سرای باقی رحلت فرمود».

شیخ عبدالنبی قزوینی از وی بدین گونه یاد می‌کند: «میرزا محمد تقی اصفهانی شمس آبادی[۱] مشهور به الماسی از فضلای مقدس و علمای پاکسرشت و عابد زاهد پرهیزکار و پیوسته در بیم از نافرمانی خدا گریان و محزون بود. چند سالی در اصفهان اقامه نماز جمعه می نمود و فیوضاتش پی در پی به مردم می‌رسید. در مقبره ملا محمد تقی مجلسی مدفون، و در بین سال ۱۱۵۰ تا ۱۱۶۰ بدرود حیات گفت».[۲]

«وی را تألیفاتی است از آن جمله: ۱- بهجة الاولیاء فارسی در ذکر اسامی کسانی که در غیبت کبری موفق به ملاقات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شده‌اند. ۲- دیوان اشعار، ۳- رسائل متعدده در موضوعهای مختلف فقهی، ٤- غدیریه که در رمضان ۱۱۲۵ هجری از نظم آن فراغت حاصل نموده، در الذریعه (ص ۲۷ چهاردهم) به جای اصفهانی اصطهباناتی چاپ شده، وی از جد مادری خود علامه مجلسی روایت می‌کند، و جمعی از بزرگان، نیز خدمت او تحصیل نموده و از ایشان به اخذ اجازهٔ روایتی مفتخر شده‌اند».[۳]

نوه اش میرزا حیدر علی مجلسی می نویسد: «اما اولاد میرزا محمد تقی الماسی چند پسر در محاصرهٔ اصفهان (در سال ۱۱۳٤) وفات یافتند: میرزا ابوالحسن از آنها در اوان صغر سن کمال استعداد داشته، خطوط او بالفعل موجود است.

آنچه از آن مرحوم بعد از فوت (آنها) باقی ماندند مرحوم میرزا عزیزالله والد حقیر و میرزا ابوالقاسم و میرزا ابوطالب، و والد مرحوم را کمالات بسیار است، و تألیفی در اصول دین دارند موسوم به هدایة العالمین، و در گفتن تاریخ ابجدی عدیم النظیر بودند».[۴]

آقا احمد بهبهانی که خود از این خاندان است در مرآت الاحوال می نویسد: «از آن مرحوم سه پسر باقی ماند. اکبر ایشان جناب غفران مآب میرزا عزیزالله والد میرزا حیدر علی سابق الذکر

۱. شمس آباد از محلات اصفهان است که وی در آنجا سکونت داشته است.

۲. تتمیم امل الآمل، ص ۸۲، و فوائد الرضویه، ج ۲ ص ٤۳۹، و تلامذة العلامة المجلسی، ص ۸۵.

۳. زندگینامهٔ علامه مجلسی، ج ۲ ص ۳۲۲.

۴. انساب خاندان مجلسی به پیوست مرآت الاحوال زیر چاپ است.

است، و اخلاق حسنهٔ ایشان زیاده از آن است که تحریر توان نمود، و از او رساله ای در اصول دین باقی است، و تسلط او در گفتن تاریخ (با حروف ابجد) به سر حد کمال بوده است. و در سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت و سه (۱۱۶۳) به رحمت ایزدی پیوستند». راجع به وفات چند پسر میرزا محمد تقی الماسی در واقعه محاصره اصفهان توسط افغانها آقای سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی می نویسند: «در بیاض خطی میرزا حیدرعلی مجلسی (نسخه متعلق به کتابخانه ـ آقای سید محمد علی روضاتی) اسامی آنها را ضمن اشعاری بدین گونه نام می برد:

هزاران حیف کایام از کفم بربود درّی چند
که هریک روشنی بخش عیون اهل عالم بود

پس از سه سطر می‌گوید:

چو شد از ظلم افغان اصفهان محصور و از شدت
به لب آمد ز تنگی و عنا جانهای غم فرسود
از آن ابر بلا زان جمله پنهان شد چهار اختر
که هریک آفتاب آسمان فضل و دانش بود
ربود از باغ امیّدم زمانه چهار گل را (کذا)
که از ایشان بهار و زیب فردوس برین افزود (کذا)
نخستین بوالحسن کز فضل و لطف واهب ذوالمن
ز انواع فضائل بود خلق را محسود (کذا)
دگر نوباوهٔ گلزار علم و دانش ابراهیم
که بر خوان جنان خواندش خلیل ایزد معبود
محمد کاظم آن جان جهان کز دوریش جانم
شود هر دم به لب نزدیک تا تن را کند بدرود
محمد باقر آن نور دو چشم و قوت روحم
که از او بود راه عیبجو از هر طرف مسدود

پس از دو سطر دیگر:

عزیز خون[1] جگر چون شد پی تاریخ در فکرت
از اخوان عزیز آه و هزاران حیف، دل فرسود[2] ۱۱۳۴

۱. میرزا عزیزالله یکی از سه پسر بازماندهٔ میرزا محمد تقی الماسی.
۲. زندگینامهٔ علامهٔ مجلسی، ج ۲ ص ۳۲۲.

میرزا محمد علی مجلسی

میرزا حیدرعلی راجع به عمویش می نویسد: «و اما میرزا محمد علی بن میرزا محمد کاظم بسیار مقدس بودند. تولد ایشان در سنهٔ ۱۱۰۴ و وفات ایشان در سنهٔ هزار و صد و هفتاد (۱۱۷۰) هجری اتفاق افتاد، و از او دوصبیّهٔ یکی متوفی بلا عقب، و دیگری در حبالهٔ فاضل عالم ملا محمد رضی بن ملا نصیر بن عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی بود».

آقا احمد نوشته است: «میرزا محمد علی به فضائل صوری و معنوی موصوف و به زهد و تقوی معروف است.» میرزا حیدرعلی می‌گوید: «اما اولاد مرحوم میرزا محمد علی که بعد از فوت آن مرحوم هستند: پسری و ایشان میرزا محمد رضا مشهور به آقا محمد، و ایشان در اواخر ماه ذی حجهٔ سنه هزار و دویست و یازده (۱۲۱۱) به رحمت ایزدی پیوستند». فرزندان میرزا عزیزالله و میرزا محمد علی دختر و پسر و اولاد آنها به تفصیل در انساب خاندان مجلسی و مرآت‌الاحوال یاد شده اند. در میان آنها مردان علم و فضیلت و بانوان با شخصیت وجود داشته اند که همه را نام می برد و آنها نیز خاندانهائی را پدید آورده و با خاندانهائی از بزرگان علما و فضلا پیوند داشته اند. از میان آنها فقط میرزا حیدرعلی را نام می بریم.

میرزا حیدرعلی مجلسی

میرزا حیدرعلی مؤلف کتاب انساب خاندان مجلسی است که در این کتاب بارها از آن یاد کرده‌ایم و در حقیقت مهمترین مأخذ ما در شرح حال خاندان علامه مجلسی است. وی از طرف پدر نوادهٔ ملا عزیزالله برادر بزرگ علامه مجلسی است، بدین گونه که خود در آغاز رسالهٔ مزبور می نویسد: «نسبت حقیر چنین است: حیدرعلی بن الفاضل الکامل میرزا عزیزالله بن الفاضل العلامه میرزا محمد تقی (الماسی) بن الفاضل ... میرزا محمد کاظم بن الفاضل العالم المولی عزیزالله بن النحریر العلامه المولی محمد تقی بن المرحوم المولی علی الملقب بالمجلسی قدس الله تعالی ارواحهم». و از جانب مادر نیز نوادهٔ عمویش علامه مجلسی است «و والدهٔ میرزا محمد تقی (الماسی) صبیّه‌عالی جناب معلی القاب علامة العلمائی المولی الجلیل محمد باقر المجلسی است، و والدهٔ صبیّهٔ مزبوره که زوجهٔ مرحوم ملا محمد باقر اعلی الله مقامه بوده باشد اخت (خواهر) علامهٔ مقدس میرزا علاءالدین محمد گلستانی حسنی شارح نهج البلاغه است، و والدهٔ میرزا عزیزالله والد حقیر مرحومه مریم بیگم صبیّه فاضل کامل ملا محمد تقی خلف فاضل

کامل ملا عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی است، و والدهٔ مریم بیگم مرحومهٔ عارفه زینب بیگم بنت الفاضل المولی محمد سعید الاشرف بن المولی العلامة محمد صالح المازندرانی شارح اصول کافی است، و والدهٔ ملا محمد سعید اشرف و اخوهٔ او فاضله آمنه خانم بنت العلامه المولی محمد تقی المجلسی است، و والدهٔ حقیر مقدسهٔ صالحه بنت فاضل عالم المولی محمد صالح شهیر به آقا بزرگ بن المولی العالم عبدالباقی بن العلامه محمد صالح مازندرانی است، و والدهٔ والد حقیر بنت المرحوم المغفور میرزا عسکر است.

اولئک آبائی فجئنی بمثلهم   اذا جمعتنا یا جریر المجامع

بنابراین میرزا حیدرعلی گذشته از این که نوادهٔ پسری برادر بزرگ علامه مجلسی است، نوادهٔ دختری او نیزهست، و در رساله مزبور گاهی از وی به جد تعبیر می‌کند: «فاضل علامهٔ نحریر افضل فضلاء الدهر کان فی جمیع العلوم ماهراً القاضی الجد الامجد المولی الجلیل محمد باقر المجلسی قدس الله روحه بالنبی و الوصی». میرزا حیدرعلی دو همسر داشته و هر دو از بستگان خود اوبوده است. نخست دختر میرزا ابوطالب پسر عمویش، و دیگری دختر آقا هادی کوچک پسر آقا محمد علی پسر آقا هادی بزرگ پسر ملا صالح مازندرانی و آمنه بیگم بوده است.

رسالهٔ وی در شرح دودمان ملا علی پدر ملا محمد تقی و جد علامه مجلسی تا زمان نگارش کتاب سال ۱۱۹۴ نخستین کتاب در این خصوص بوده که اگر او چنین اثر نفیسی از خود به یادگار نمی‌گذارد آقا احمد بهبهانی نوادهٔ دختری مجلسی اول در سال ۱۲۲۵ قادر نبود بخش یکم مرآت‌الاحوال را در شرح خاندان مجلسی بنویسد، و امروز هم ما نمی توانستیم چنین کتابی فراهم آوریم و شرح حال خاندان مجلسی را بدین گونه منتشر سازیم.

در آغاز رسالهٔ مزبور می نویسد: «چون جمعی از برادران ایمانی و دوستان و اقوام نسبی و روحانی مثل جناب عم معظم مکرم میرزا ابوالقاسم از حقیر خواهش نمودند که بنویسم به جهت ایشان آنچه بر حقیر معلوم شده از اولاد عالی جناب مقدس القاب علامهٔ زاهد عابد متقی بن المولی المقدس علی الملقب بالمجلسی، المولی محمد تقی قدس الله روحهما لاجرم به حکم المأمور معذور بر صفحه بیان می نگارد که خواهش ایشان از حقیر به سبب عراقتی (ریشه ای) می باشد که حقیر در این سلسله می دارد. زیرا که نسبت حقیر چنین است ...»

این رساله که نخستین بار به نام تذکرةالانساب در سال ۱۳۲۸ شمسی به پیوست سالنامه دبیرستان فرهنگ اصفهان چاپ شده بود، و بر اثر نایابی حکم نسخه کمیاب خطی داشت، و اخیراً توسط نویسنده تصحیح و با مقدمه به پیوست بخش یکم مرآت الاحوال جهان نما آقا احمد بهبهانی چاپ و به یاری خداوند متعال به زودی منتشر می‌گردد.

به طوری که میرزا حیدر علی خود در انساب خاندان مجلسی می نویسد، پدرش میرزا عزیزالله یک پسر که خود اوست و سه دختر داشته است. خود میرزا حیدر علی نیز تا موقع نگارش رسالهٔ مزبور دارای دو پسر بوده است. سپس همسران، خواهران و اسامی پسرانش را مانند بقیه افراد خاندانش با تمام جزئیات می نگارد.

میرزا حیدر علی در زمان خود از مفاخر علمای عصر و فرد شاخص خاندان مجلسی، و مردی دانشمند و با تقوا بوده است. او مورد احترام علمای اصفهان و در رتق و فتق امور مسلمین آن سامان سعی بلیغ مبذول می داشته است.

آقا احمد بهبهانی که همعصر او بوده در سال ۱۲۲۰ از وی بدین گونه یاد می‌کند: «عالی جناب فضائل مآب، علامهٔ فهّامه میرزا حیدر علی سابق الذکر، قلم از اوصاف کمالش به عجز و انکسار معترف است. حاوی انواع فضائل و نقاوهٔ اتقیاء کامل است.

در علوم عقلی و نقلی امام همام، و از افاضل علمای اعلام بوده است، و در دارالسلطنهٔ اصفهان مدتی مرجع خاص و عام وملجأ کافهٔ انام بود، و در حفظ انساب این سلسلهٔ مهارت تامه داشتند، و در اغلب این احوال اعتماد حقیر بر قول ایشان است، و در این اوقات به سرای جاودانی ارتحال فرمود، و پنج پسر و دو دختر از ایشان مخلف[1] شده است».

سپس فرزندان او و منسوبین آنها را نام برده و وجه انتساب هر کدام را شرح می دهد.

محدث قمی می نویسد: «ولادتش در سال ۱۱٤٦ و تلمذش بر میر عبدالباقی بن میر محمد حسین خاتون آبادی سبط (دخترزادهٔ) مجلسی ثانی بوده، و او غیر از ملا حیدر علی بن حاج محمد زکی کرمانی تلمیذ صاحب ریاض است.»[2]

مرحوم میرزا محمد علی حبیب آبادی اصفهانی در مکارم الآثار شرح حال او را در سال ۱۲۱٤ ذکر نموده و می‌گوید: «میرزا حیدر علی از رجال بزرگ و مشایخ جلیل و علماء اعلام است، و در روضات در احوال شیخ یوسف بحرینی، بعد از ذکر آقا میر عبدالباقی امام جمعه بعنوان «بعض مجازیه فی الروایة من سلالة اول المجلسیین» ذکر شده، و تألیفاتی دارد. مادرش دختر ملا محمد صالح بن آقا عبدالباقی بن ملا محمد صالح مازندرانی، و میرزا حیدر علی در پیش از زوال سه شنبه هیجدهم ماه مبارک رمضان المبارک سنه ۱۱٤٦ متولد شده و در این سال (۱۲۱٤) وفات کرده و در تخت فولاد تکیه خونساریها دفن شد و اشعاری در مرثیه و مادهٔ تاریخ وفات او از مرحوم آقا محمد کاظم واله بر لوح قبرش نوشته که بعضی از آنها اینست:

۱ . کلمه مخلف که آقا احمد زیاد به کار می برد غلط مشهور است. زیرا مادهٔ خَلَفَ به باب افعال نرفته و اسم فاعلی به نام مخلف ندارد.

۲ . فوائد الرضویه، ج ۱ ص ۱٦۵.

قـــدوهٔ اربـــاب دانش قـــائـــد اهـــل یـــقـــیـــن
زبـــدهٔ اصـــحـــاب بـــینش مـــجـــتـــبـــای اهـل عـــلـــم
آن صـــفـــی پـــاک طـــیـــنـــت کـــز ره عـــلـــم و عـــمـــل
بـــود در دیـــن مـــحـــمـــد مصطـــفـــای اهـــل عـــلـــم
الـــغـــرض چـــون زیـــن جـــهـــان بـــی بـــقـــا راه جـــنـــان
پـــیش بـــگـــرفـــت و بـــرفـــت آن پـــیشوای اهـــل عـــلـــم
خـــواســـت والـــه در دو مصـــرع ســـال تـــاریـــخش زمـــن
تـــا بـــود هـــریـــک بـــه فـــوتش ره نـــمـــای اهـــل عـــلـــم
گـــفـــتـــمش: «شد ســـوی جـــنـــت پـــیشـــوای اهـــل زهـــد»
گفتمش: «سوی جنان شد مقتدای اهل علم»
۱۲۱٤ ۱۲۱٤

تألیفاتی دارد: اول کتاب تذکرة الانساب[1] در انساب سلسلهٔ مجلسیه از اولاد ملا مقصود علی تا پائین ذکوراً و اناثاً، انجام تألیف آن اواخر ۲٤ سنه ۱۱۹٤، دوم کتاب منتخب اللؤلؤه در انتخاب و اختصار کتاب لؤلؤتی البحرین شیخ یوسف بحرینی (ره) که آن را در اجازه برای میرزا حسنعلی فرزند عمش میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی الماسی، و پنج پسر خودش: آقا محمد علی که مادرش دختر میرزا ابوطالب (نامبرده)، میرزا محمد کاظم، میرزا محمد تقی، میرزا عزیزالله، و میرزا محمد صالح ملقب به «آقا بزرگ»، و مادر این چهار نفر دختر آقا محمد هادی بن آقا محمد علی بن آقا هادی (بن ملا محمد صالح مازندرانی) است نوشته است. و می‌گوید میرزا حسنعلی برادرزن او بوده و در ۲۰ رجب سنهٔ ۱۲۲۷ وفات یافته است.

در الذریعه ۱:۱۹۱ ش ۹۸۸، و ۲:۳۸۲ این منتخب اللؤلؤه را با تذکرة الانساب یکی دانسته و آن اشتباه است.[2]

علامه تهرانی در اعلام الشیعه شرح حال او را می آورد و می‌گوید در زمان خود از بزرگان علمای طائفه بود. سپس سخن آقا احمد در مرآت الاحوال را به اختصار ذکر می‌کند تا آنجا که گفته است: «در این اواخر وفات یافت»، آنگاه می‌گوید: من گویم آنچه بر لوح قبرش در تخت فولاد اصفهان نقش بسته است که وی در ۱۲۱٤ درگذشته است.[3]

۱. وی نام کتاب خود را تعیین نکرده است. لذا نام آن را «انساب خاندان مجلسی» نهادیم.
۲. مکارم الآثار، ج ۲ ص ۵۲۹، چاپ اول ۱۳٤۲ شمسی.
۳. تعجب است آقا احمد که در سال ۱۲۲۰ شروع به نوشتن مرآت الاحوال نموده چگونه از فوت میرزا حیدرعلی روحانی مشهور فامیل خود بی اطلاع ←

اوراست آثار علمی مهم از جمله رساله‌ای در مفقود الخبر (کسی که گم شده و خبر او به همسرش نرسد و زن او در ماندن وطلاق گرفتن معطل و بلا تکلیف بماند باید چه کرد؟)، و رساله دیگری در بارهٔ کسانی که از جانب مادر سید هستند و به هاشم می رسند، آن دو را در ۱۲۰۵ تألیف کرده است، و هر دو در کتابخانه استاد ما علامه حاج میرزا حسین نوری بوده است.

نیز او رساله‌ای در انساب مجلسی دارد که به گفته شیخ محمد علی حبیب‌آبادی معروف به معلم در ۱۱۹٤ نوشته است.[1] ما از این رساله در الذریعه ج ۲ ص ۳۸۲ بعنوان انساب مجلسی نام برده‌ایم، و این رساله در نزد استاد ما علامه نوری بوده و از آن در تألیف فیض القدسی استفاده بسیار نموده و به نام انساب مجلسیها یاد کرده است.

نسخه‌ای از آن در اصفهان بوده که حبیب‌آبادی دیده و به ما هم نوشته است و در سال ۱۳۲۸ شمسی توسط سید محمد صدر هاشمی بعنوان تذکرة الانساب در چند صفحه چاپ شده است[2].

یکی از فضلای هند به من اطلاع داد که نسخه اصل این رساله بخط نویسنده آن در هند در کتابخانه سید ناصر حسین کنتوری در لکنهو وجود دارد و تاریخ کتابت آن سال ۱۲۰۹ است.

چند اجازه طولانی و مختصر از وی صادر شده است، که از همه مهمتر دو اجازهٔ بزرگ است که ما از آن دو مفصلاً در الذریعه، ج ۱ ص ۱۹۱ نام برده‌ایم. یکی از این دو اجازه‌ای است که به پنج فرزندش داده است، و این که ما از آن بعنوان انساب مجلسیها نام برده‌ایم، اشتباهی از ما بوده که حبیب‌آبادی ما را متوجه کرد، و در این اجازه پسر عمویش میرزا حسن علی پسر میرزا ابوطالب بن ملا (میرزا) محمد تقی الماسی، و نیز آقا حسن علی پسر آقا محمد هادی دوم برادرزنش با فرزندانش را در اجازه شریک گردانیده است. وی در این اجازه تصریح کرده که در ۱۸ رمضان ۱۲۱٦ متولد شده است، و تاریخ فراغت از آن روز جمعه ۲۸ محرم سال ۱۲۲۵ است.

این اجازه غیر از رسالهٔ فارسی او در انساب مجلسی است. زیرا این اجازه به زبان عربی است و منتخب لؤلؤة البحرین است و فقط مشایخ خود را در آن آورده است. و از احفاد مجلسی در

→

بوده است.

۱. میرزا حیدرعلی خود در «انساب خاندان مجلسی» می نویسد که حال تحریر این رساله ۱۱۹٤ است.

۲. در ۱٦ صفحه.

آن ذکری نیست. همان طور که رسالهٔ فارسی فاقد اجازه به شخصی از احفاد مجلسی است، و نه به هیچ کسی دیگر.

او اجازه دیگری هم برای میرزا غلامحسین نامی نوشته است که ما در الذریعه ج ۱ ص ۱۹۰ نام برده‌ایم، و صورت آن نیز در مستدرک اجازات بحار تألیف علامه بزرگوار میرزا محمد طهرانی درج شده است.»[1]

ما قبل از این که سخن علامه تهرانی در اعلام الشیعه را دیده باشیم در مقدمه رساله فارسی میرزا حیدرعلی یعنی انساب خاندان مجلسی نوشتیم که او سه کتاب در این خصوص داشته: یکی رساله فارسی انساب مجلسی، دوم منتخب لؤلؤة البحرین، و سوم اجازه‌ای برای فرزندانش، و هم اکنون توضیح می دهیم که اجازهٔ فرزندانش به گفته علامه تهرانی و معلم حبیب آبادی همان کتاب منتخب لؤلؤه است، و اجازهٔ سوم که نیز به عربی است برای میرزا غلامحسین بن محمد اسماعیل مشهور به آقا بزرگ پسر آقا عبدالباقی بن ملا محمد صالح مازندرانی داماد علامه مجلسی اول نوشته که اجازه مفصلی است، و در آن به وی اجازه داده به آنچه میرعبدالباقی پسر میر محمد حسین خاتون آبادی به او اجازه داده است.[2]

ملا محمد نصیر مجلسی

وی پسر ملا عبدالله پسر دوم ملا محمد تقی مجلسی و برادر بزرگتر علامه مجلسی است.
میرزا حیدرعلی مجلسی می نویسد: «اما اولاد فاضل المولی عبدالله ... آنچه به حقیر رسیده سه پسر و یک دختر، اما سه پسر یکی فاضل علامه ملا محمد نصیر است. ملا محمد نصیر را فضائل و کمالات بسیار است و ترجمه خلافت بحارالانوار نموده و حواشی بر شرح لمعه دارد، و ایشان را چند اولاد می بوده یکی ملا محمد حسین نام داشته ...».

آقا احمد می نویسد: «فاضل علامه ملا محمد نصیر، فاضل قلیل النظیر بوده و مجلد فتن بحار را ترجمه فرموده، و حواشی چند بر شرح لمعه دارد، و پسر آن مرحوم آقا رضی مرحوم است که صبیهٔ میرزا محمد کاظم بن ملا عزیزالله (پسر عمویش) درحباله او بوده ...».

وی شاگرد عمویش علامه مجلسی بوده و قسمت زیادی از علوم عقلی و نقلی و ادبی را

۱. اعلام الشیعه، الکرام البرره فی القرن الثالث بعد العشره، چاپ اول، جلد دوم ص ۴۵۱.

۲. علامه تهرانی در اینجا یعنی «الذریعه» ج ۱ ص ۱۹۰، وفات میرزا حیدرعلی را سال ۱۲۲۰ دانسته و حتماً توجه به گفته آقا احمد در «مرآت الاحوال» داشته و در اعلام الشیعه جبران نموده است.

دختر این ملا محمد تقی مادر میرزا عزیزالله پدر حیدر علی مجلسی مؤلف انساب خاندان مجلسی است. دختران و یک پسر او به تفصیل در انساب خاندان مجلسی ومرآت الاحوال شناسانده شده اند.

آقا احمد می نویسد: «اولاد ملا محمد تقی بن ملا عبدالله مذکور یک پسر است میرزا محمد علی خالوی عالی جناب میرزا حیدر علی و از او یک صبیه است زوجهٔ آقا هادی صباغ در اصفهان، و سه دختر است: یکی والدهٔ مرحوم میرزا عزیزالله والد میرزا حیدر علی، و یکی زوجه آقا عبدالله مجلسی مذکور (پسر ملا زین العابدین نامبرده پسر عموی خود)، و دیگری زوجهٔ فاضل علامه محمد طاهر ورنوسفادرانی و اولاد ایشان معلوم فقیر نیست».

نزد وی فراگرفته او از جمله کتاب کافی را درخدمت او خوانده و مجلسی در ماه محرم سال ۱۰۷۸ به وی اجازه داده و در آن نوشته است: «نور دیدگانم و میوهٔ دلم و کسی که در بین فامیلم در نزد من از محبت خاصی برخوردار است بعد از آن که نزد من تحصیل نمود و در اوان جوانی در میدان فضل گوی سبقت را از همگنانش ربود، تقاضای اجازه نمود».[۱]

ملا زین العابدین مجلسی

پسر دیگر ملا عبدالله مجلسی و برادر ملا محمد نصیر است. آقا احمد می نویسد: «آخوند ملا زین العابدین مرحوم مقدسی است زاهد و فی الجمله در مرحله علوم ریاضت کشیده است». وی شاگرد عمویش علامه مجلسی بوده، و از وی اجازه داشته و به صلاح و علم و قدس و تقوی ستوده شده است.

وی کتاب استبصار شیخ طوسی را نزد علامه مجلسی خوانده و مجلسی اجازه‌ای در آخر کتاب حج آن در ۲۲ شعبان سال ۱۰۹۷ به وی داده، و در آن می نویسد: «به اتمام رسانید آن را مولای فاضل صالح اندیشمند نور چشمی مولانا زین العابدین یادگار برادر فاضل مبرورم ملا عبدالله طاب ثراه. کتاب را خوب از من شنید و در مجالس متعدد به خوبی تصحیح و ضبط نمود و با دقت در آن نگریست. آنگاه از من اجازه خواست و من هم به او اجازه دادم ...»[۲]

او پدر محمد مؤمن و آقا عبدالله بوده که هر دو به گفته میرزا حیدر علی از علما و فضلا بوده اند.

ملا محمد تقی پسر ملا عبدالله مجلسی

وی پسر دیگر ملا عبدالله مجلسی و شاگرد عمویش علامه مجلسی بوده است. او کتاب من لا یحضره الفقیه را نزد وی خواند، و مجلسی در اخر جزء اول آن در ربیع الاول سال ۱۰۹۷ به وی اجازه داد، به علم و زهد و تقوی ستوده شده است.[۳]

۱. تلامذة العلامة المجلسی ص ۲۸۱، به نقل از ریاض العلماء ج ۳ ص ۲۳۷، و فیض القدسی، ص ۱۲۳ و الکواکب المنتثره، و اجازات الحدیث، ص ۲۸۱.

۲. زندگینامه علامه مجلسی، ج ۲ ص ۳۵، اجازات الحدیث، ص ۴۷، و تلامذة العلامة المجلسی، ص ۲۶.

۳. تلامذة العلامة المجلسی، ص ۸۴ به نقل از الکواکب المنتثره خطی، و زندگینامه ج ۲ ص ۲۰.

مـردان نـامی
از نوادگان دختری مجلسی اول
و خواهرزادگان علامه مجلسی

منظور از اینان مـردان نامـی خاندان مـلا محـمد صالـح مازندرانی، خانـدان ملا میرزای شیروانی، خانـدان ملا محمد علـی استرآبادی، یـعنی فرزندان سه تن از دامادهای علامه مجلسی اول هستند که بـعضی از آنها از علـمای بزرگ بوده‌اند، ما در این بخش از آنها که خواهرزادگان علامه مجلسی می باشند به اختصار نام می بریم.

نیز خـاندان طـباطبـائی بـروجردی که مـرحوم آیت‌الله عظمی بروجردی از ایـنان است، خاندان استاد کل وحیـد بهبهانی، خانـدان صاحب ریاض، خاندان شهـرستانی هر سه از ناحـیه آمنـه بیگـم دختـر علامه مـجلسی اول و خواهر عـلامه مـجلسی دوم کـه همسر ملا محـمد صالح مازندرانی بوده است، به مـجلسی اول و دوم نسبت می رسانـند. بزرگان علمای ایـن چهار خاندان بزرگ عـلمی و دینـی در نـوشتـه‌هـای خود همـه جـا از علامـه مـجلسی اول و مـلا مـحمد صـالح مازندرانی به جد، و از علامه مجلسی دوم به خال (دائی) تعبیر نموده، و به آنها افتخار می‌کنند.

در اینجا به اختصار گـروهی از این رادمردان را نام مـی بریـم تا خوانندگان بدانند علامه مجلسی اول چه وجـود پربـرکتی بـوده که نـه تنهـا خود از خـدمتگـزاران صمیمی اسـلام به شمار می رفتـه، و فرزند بزرگ و بـزرگزادی همـچون علامه مـجلسی و فرزندان دانشمـنـد دیگرش و دختر دانشمند مجـتهدی مانند آمنه بـیگـم داشته، بلکه از همین دختر هـم ده‌ها مجتهد جامع الشرائط و مـرجع تقلید و فـقیه و فیلسوف و محـدث و مفسر و اصولی و رجالی و غـیره به وجود آمده است که بعضی از آنها در شمار بزرگترین مراجع شیعه و اعاظم فقهای مـا بوده اند. می توانـم بگـو یم که پس از خاندان نبوت علامه مجلسی در عالم اسلام تنها دانشمند بزرگی است که مصداق کامل: «شجرة

طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء»[1] بوده است.

نویسنده در اینجا به خود می‌گوید بهتر نبود که در بارهٔ معاصران و استادان و شاگردان علامه مجلسی و بخشهای گذشته کوتاه می آمدیم، و در عوض نوادگان علامهٔ مجلسی اول را با تفصیل بیشتر می شناساندیم تا وضع شیئ درموضوع له باشد؟!

بعد به خود می‌گوییم حال که کار کتاب به اینجا رسیده است، ناگزیر اینان را که شرح حالشان در کتاب دیگرمان وحید بهبهانی آمده، و اخیراً هم در مرآت الاحوال که زیر چاپ است مسطور است، پس جای تأسف نیست، و به همین دو علت، و این که کتاب علامهٔ مجلسی بیش از این قطور نگردد، پیرامون این عده به اختصار برگزار نموده تفصیل را به مآخذ موجود حوالت می دهیم.

آقا هادی پسر ملا صالح مازندرانی

گفتیم که آمنه‌بیگم دختر دانشمند فرزانهٔ علامه مجلسی اول همسر ملا محمد صالح مازندرانی بوده است. میرزا حیدر علی مجلسی در انساب خاندان مجلسی می نویسد: «اما اولاد اناث اربعه علامهٔ مغفور ملا محمد تقی مجلسی به نحوی است که مرقوم می‌گردد. از حلیله (همسر) مرحوم علامهٔ مغفور ملا محمد صالح مازندرانی چند پسر، یکی فاضل علامه آقا محمد هادی مترجم قرآن و ملا نورالدین محمد و ملا محمد سعید اشرف و ملا حسنعلی و ملا عبدالباقی و ملا محمد حسین، و آنچه بر حقیر معلوم است یک صبیّه، و لیکن مسموع شد که دو صبیّه بود».

بنابراین ملا محمد صالح مازندرانی از آمنه‌بیگم دختر دانشمند علامه مجلسی شش پسر و یک یا دو دختر داشته است. مرحوم آیت‌الله بروجردی در رساله انساب خاندان خود نوشته‌اند صاحب روضات الجنات ده پسر نوشته ولی فقط شش تا را نام برده است.

آقا احمد می نویسد: «اولاد ذکور اول فاضل مقدس علامه آقا محمد هادی مترجم قرآن مجید و شارح کافیهٔ نحو و غیر آنها از کتب و رسائل» سپس در فصل دوم می نویسد: «فاضل نحریر و مقدس بی عدیل و نظیر جناب مستطاب مستغنی الالقاب فقیه الزمان آقا محمد هادی را تصانیف بسیار و فضائل بی شمار است، و علاوه بسیار خوش مزاح و لطیفه گو و ظریف بوده اند[2]،

۱. سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۲۶.

۲. مادر اینان چنانکه گفتیم همان «آمنه بیگم» بوده که به احتمال زیاد خود و خواهرانش در بقعه پدرعلامه‌شان ملا محمد تقی مجلسی یعنی آرامگاه کنونی علامه مجلسی مدفون هستند. آقای مهدوی در زندگینامه ج ۲ ص ۳۱۹ می نویسند: «در قسمت شمال غربی بقعه علامه مجلسی

←

و چهار پسر داشته اند: یکی آقا محمد علی، دویم آقا محمد مهدی، سیم آقا علی اصغر، چهارم آقا محمد تقی ...»

شرح حال کامل او در «مدفونین بقعه علامه مجلسی» با تحقیق آقای مهدوی آمده که گزیده آن اینست: « در خدمت پدر و جد مادریش ملا محمد تقی مجلسی و دیگران تلمذ نموده تا به مقام عالی اجتهاد رسیده سپس به تدریس و تألیف و تصنیف اشتغال جسته و جمعی کثیر در خدمتش کسب فیوضات علمیه نمودند، همچون میرمحمد ابراهیم بن حاج میراسماعیل سورکی، و شیخ محمد علی حزین لاهیجی. آقا هادی دارای خط نسخ زیبا بوده، نسخه کتاب النهایه‌فی غریب‌الحدیث‌تألیف‌ابن‌اثیر را کتابت‌نموده و درکتابخانه مجلس شورای‌ملی موجود است.

در فهرست کتابخانه سپهسالار می نویسد: خط شکسته و نستعلیق را خوب می نوشته به طوری که می توان او را از خطاطین معروف دانست. این کتب از تألیفات اوست: ۱ - انوارالبلاغه در معانی و بیان، ۲ - ترجمه شافیه ابن حاجب در علم صرف، ۳ - ترجمه صحیفهٔ سجادیه، تاریخ فراغت ۱۰۸۳، ترجمه قرآن با شأن نزول آیات، ٤ - ترجمه معالم الاصول به فارسی در سال ۱۳۷۹ هـ ق در تهران چاپ شده است. ۷ - حاشیهٔ تفسیر بیضاوی به عربی ۸ - حاشیه بیضاوی به فارسی، ۹ - حاشیهٔ قواعد الاحکام علامه حلی قسمت مواریث آن، ۱۰ - حدود و دیات به فارسی، ۱۱ - رسم الخط به فارسی، ۱۲ - رساله رضاعیه، تاریخ فراغت ۱۱۱۷، ۱۳ - شرح تلخیص المفتاح به فارسی قسمت تشبیه آن از علم بیان. ١٤ - شرح شافیه ابن حاجب، ۱۵ - شرح شمسیه در علم منطق، ١٦ - شرح صحیفهٔ سجادیه به فارسی که شاید همان ترجمه صحیفه باشد. ۱۷ - شرح فروع کافی، فراغت از تألیف ۵ شنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۰۹۰، نسخه خط مؤلف قسمت الحج و الفرار که تاریخ اتمام آن ۳ شنبه ۱۲ رمضان المبارک ۱۱۰٦ می باشد، به شماره ۵۲۳۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است، و در پشت آن حاج میرزا یحیی بن محمد شفیع مستوفی اصفهانی در ذی حجهٔ ۱۳۰۳ سرگذشت مؤلف را نوشته است و نسخه کامل آن به شمارهٔ ۱۸٤۰ در همان کتابخانه، و نسخه ای از آن از طهارت تا جنائز که در سال ۱۰۹٦ تألیف شده در کتابخانه جامع گوهرشاد در مشهد مقدس موجود است. ۱۸ - شرح قواعد الاحکام علامهٔ حلی که مبسوط است. ۱۹ - شرح کافیهٔ ابن حاجب در علم نحو، چاپ شده است. ۲۰ - شرح شرح نظّام در منطق، ۲۱ - العوائد (الموائد) در علم کلام تاریخ فراغت از تألیف حدود سال ۱۰۹۰ نسخه خط مؤلف به شمارهٔ ۱۸۳۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ٤٣٦ جلد هشتم موجود است. ۲۲ - منتخب مغنی اللبیب، ۲۳ - رساله درنحو به فارسی، در کتابخانه

←

آثار چند قبر زن مشهود بود که یکی از آنها به نام این مخدره شهرت داشت که متأسفانه در تعمیرات اخیر از روی جهالت آثار آنها را از بین بردند. قبور دیگر ظاهراً از خواهران مشارالیها بوده که عموماً اهل فضل و علم بوده اند.»

نسخهٔ بسیار نفیس شرح اصول کافی مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی بتصحیح و بخشش ... مرحوم آقا نادری مترجم ره

[illegible]

خط ... شکسته آقا نادری مازندرانی

مرکزی دانشگاه تهران موجود است. در فهرست آن می گوید ظاهراً از آقا هادی است و بسیار شیوا و روان و دانشمندانه نوشته شده است، و رساله جدائی است، نه ترجمه یا شرح کافیه.

تاریخ ولادتش معلوم نیست، لکن وفات او را مختلف یاد کرده اند، عده ای گفته اند در فتنه افغان بوده است، ولی تحقیق آن که وفات او در سال ۱۱۲۰ روی داده است. بر سنگ قبرش نوشته است:

مقتدای جهان و هادی دین	چون از این کهنه دیر ویران رفت
روح پاکش نمود عزم وطن	بی سخن تا به عرش رحمان رفت
طاهر قدس این سراچه تنگ	جانب این بلند ایوان رفت
وطن اصلیش به یاد آمد	داد جان را و سوی جانان رفت
قطره را بحر در کنار گرفت	گوهر فضل سوی عمّان رفت
بینوا کرد بزم دانش را	بلبلی بود کز گلستان رفت
چمن اجتهاد کرد خزان	تا ز دهر آن بهار عرفان رفت
محک امتیاز گم گردید	قدردان دل فقیران رفت
بهر تاریخ چون معالم فکر	دل زار نجات نالان رفت
از پی سال رحلتش گفت: آه	هادی و رهنمای ایمان رفت

۱۱۲۰

آقا هادی مترجم در پای ستون دَرِ ورودی بقعه علامه مجلسی سمت چپ کسی که وارد می شود دفن شد، و صندوق چوبی بر روی مرقدش نصب نمودند. در تعمیرات اخیر صندوق مزبور را برداشتند و لوح مزار را به دیوار در طاقچه بالای قبر نصب کردند».[۱]

محدث قمی در آغاز باب «هاء» فوائدالرضویه می نویسد: «هادی بن محمد صالح المازندرانی، معروف به آقا هادی عالم فاضل مقدس جلیل صاحب ترجمه قرآن و شرح کافیه و غیرها، والده اش عالمهٔ جلیلهٔ معظمه آمنه بیگم دختر مولانا محمد تقی مجلسی بود ...»[۲]

آقا مهدی پسر آقا هادی مازندرانی

فرزند دانشمند آقا هادی، عالم فاضل محقق، در فتنه افغان در سال ۱۱۴۱ در اصفهان به

۱. زندگینامه، ج ۲ ص ۳۵۹ تا ۳۶۲.
۲. فوائد الرضویه، ج ۲ ص ۷۳.

دست آنان مقتول گردید.

حزین در تاریخ خود ص ۸۶ پس از شرحی راجع به قتل و غارت افاغنه در موقع فرار از اصفهان و رفتن به سمت فارس گوید: «و از مقتولین بود مولانای فاضل عارف آقا مهدی خلف مجتهد مبرور[1] آقا هادی مازندرانی علیه الرحمه که از نیکان اصدقای من بود».

مرحوم انصاری در تاریخ اصفهان و ری ص ۲۱۲ ضمن وقایع سال ۱۱۴۱ می نویسد: «اشرف وارد شهر (اصفهان) شد و قریب سه هزار (نفر) از نامداران هر طبقه را چه علماء و چه دولتیان به کشت و به فارس گریخت و خون بسیاری را ریخت».

آقا مهدی دارای تألیفاتی است که از جمله: ۱ - بشارة الشیعه من مسائل الشرعیه در عبادات و معاملات. تاریخ فراغت از تألیف ۳ شنبه ۱۵ صفر سال ۱۱۱۴. ۲ - حاشیهٔ شرح مختصر عضدی، ۳ - حاشیه مختصر ابن حاجب، ٤ - وسیلة السعاده و ذریعة الشفاعه، ترجمه کتاب منهج الدعوات سید بن طاووس به فارسی، تاریخ تألیف ۱۱۲۳.

در تذکرة الانساب می نویسد: «اما اولاد آقا محمد هادی یک فاضل کامل آقا مهدی و حواشی بر شرح عضدی نوشته و جمعی از فضلاء معاصرین تلامذهٔ او بوده اند ... و اما اولاد آقا مهدی از ذکور اثری نمانده، محل دفن وی را ذکر ننموده اند، لکن به ظن قریب به یقین در بقعه علامه مجلسی می باشد.»[2]

آقا محمد رضا پسر دیگر آقا هادی مازندرانی

سید عبدالله جزائری در اجازهٔ کبیرهٔ خود می نویسد: «آقا محمد رضا بن مولی محمد هادی بن مولی محمدصالح طبرسی مازندرانی، فاضل محقق متکلم رفیع المنزله ساکن مدرسهٔ خیرآباد از اعمال بهبهان بود، و در سفری که برای زیارت به عراق مشرف می‌گردید، بر ما (در شوشتر) وارد شد. بار دیگر هم او را در بهبهان ملاقات کردم، و در درس شرح لمعه او شرکت نمودم، و در دههٔ ۱۱۵۰ وفات یافت»[3]

محدث نوری پس از نقل این مطلب می نویسد: تعجب از آقا احمد است که با همهٔ

۱. باید دانست که در آن زمان مجتهد جایگاه والائی داشت، و به هر کس مجتهد نمی‌گفتند.
۲. زندگینامه، ج ۲ ص ۳۵٤.
۳. اجازه کبیره، ص ۱۸۲.

استقصائی که در شناساندن افراد این سلسله داشته چگونه وی از نظر او افتاده است. رفتن وی به بهبهان به این خاطر بوده که بهبهان در جای بن بستی واقع و دارای باروی محکم و نفوذ ناپذیری بوده است. شاید رفتن وحید بهبهانی به بهبهان هم وجود این عموزاده مادرش در آنجا بوده است.

آقا نورالدین محمد

آقا نورالدین محمد پسر دیگر ملا محمد صالح مازندرانی از آمنه بیگم دختر علامه مجلسی اول است. آقا احمد می نویسد: «فصل سوم - جناب فضائل مآب، زبدة الاطیاب، عالم ربانی و فاضل صمدانی، فقیه بی عدیل و نظیر آقا نورالدین محمد طاب ثراه را یک پسر و دو دختر بود. پسر آقا رحیم و از او صبیه بهم رسید که زوجهٔ مرحوم آقا مهدی بن آقا محمد هادی سابق الالقاب (پسر آقا محمد علی پسر آقا هادی بزرگ) بود، و حال اثری از اولاد آقا رحیم و آقا مهدی نیست، و ازصبایا یکی حلیلهٔ جلیلهٔ عالی جناب مقدس القاب، جامع الفضائل و حاوی الفواضل، الفاضل الاجل آقا محمد اکمل قدس سره که والد ماجد جد امجد این فقیر بندگان عالی جناب علامی فهّامی مجتهد العصر و الزمان المروج للدین فی رأس المأة الثانیة عشر، استاد المتأخرین آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی قدس سره و اخوان ایشان آقا حسن رضا و آقا محمد حسین و دو همشیره ایشان است، و صبیه دیگر جناب آقا نورالدین محمد مرحوم، زوجهٔ مرحوم مغفور میرزا محمد تقی نجف آبادی بود ...»[1]

بنابراین نسبت استاد کل وحید بهبهانی به ملا محمد صالح مازندرانی و علامه مجلسی اول و دوم از همین دختر آقا نورالدین نشئت گرفته است که در جای خود به تفصیل نسل او را خواهیم دید.

آقا محمد سعید اشرف

وی پسر دیگر آمنه بیگم و ملا صالح مازندرانی است. آقا احمد می نویسد: «فصل چهارم - عالم ادیب و فاضل لبیب مرحوم آقا سعید متخلص به اشرف، اشعار عربیه آن فصیح عهد

۱. فیض القدسی، ج ۱۰۲ بحار الانوار ص ۱۲۶.

به غایت نیکو و سنجیده‌وسوادمداد فارسیه‌اش نیل انفعال بر چهرهٔ بلغای عجم کشیده، زیبائی خطش دست خوشنویسان عالم را به تخته بسته، و رعنائی شکسته‌اش صفای بنفشه بنا گوش دلبران را در هم شکسته، علوّ فطرت و سخاوت را از اجداد کرام میراث داشت، و در عهد عالمگیر اورنگ زیب شاه جهان آباد هند تشریف برده بود ... و زمان و مکان وفات آن جناب عالی شان معلوم فقیر نیست».

و می افزاید که اولادش فاضل علامه ملا محمد امین بود که شرح مبسوطی بر قسم کلام تهذیب ملا سعدالدین (تفتازانی) نوشته است، و دیگر میرزا محمد علی متخلص به دانا است، و دیگرزینب‌بیگم زوجهٔ مرحوم ملا محمد تقی پسر ملا عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی، و دختر او مریم‌بیگم همسر جد میرزا محمد تقی الماسی و مادر (میرزا عزیزالله) پدر میرزا حیدر علی مشارالیه است».

آقا حسنعلی مازندرانی

پسر دیگر آمنه بیگم و ملا صالح مازندرانی است.

آقا احمد می نویسد: «فصل پنجم مرحمت و غفران مآب آقا حسنعلی، فاضل لبیب و عالم ادیب بوده است، و در عنفوان شباب به هندوستان تشریف برده، امراء و حکام در اعزازو احترامش به اقصی الغایه کوشیدند، و در آن ملک مشهور به حسنعلی خان شد، و اولاد او یکی میرزا علی اشرف بود و از اولاد او جمعی در خانه های اجدادی خود در اصفهان می باشند، و دختری از آنها در حبالهٔ عالی جناب آقا حسنعلی بن آقا هادی ثانی است، و سایر اولاد آن مرحوم در هند می باشند ...».

آقا عبدالباقی مازندرانی

پسر دیگر آمنه بیگم و ملا صالح است.

آقا احمد می نویسد: «فصل ششم مرحوم مبرور جنت آرامگاه آقا عبدالباقی، جامع فضائل و حاوی فواضل و عالم عامل و فقیه کامل بوده است. از ایشان یک پسر و چند دختر مخلف شدند. پسر مزبور فاضل عالم کامل مرجع اکابر وافاضل ملا محمد صالح (به نام جدش)مشهور به آقا بزرگ بوده است، و در اوائل شباب به هند تشریف برده بودند، اکابر و اعیان

مقدم شریفش را غنیمت دانسته در خدمت گزاری و احترام نهایت طاقت خود را مصروف داشتند، و ایشان را خلفی بود صاحب کمالات مرضیه به زیور زهد و تقوا و فضیلت آراسته مرحوم آقا علاءالدین محمد قدس سره ...»

آقا محمد حسین مازندرانی

فرزند ششم آمنه بیگم و ملا صالح مازندرانی است. محدث نوری می نویسد: «دانشمند پرهیزکار آقا محمد حسین، من نسخه ای از کتاب من لا یحضره الفقیه را دیده ام که حواشی بسیاری به خط وی بر آن نوشته شده و در نهایت خوبی وجودت بود و دلالت بر فضل و کمال او می‌کرد».[1]

ملا محمد شفیع استرابادی

وی پسر دانشمند ملا محمد علی استرابادی داماد دیگر مجلسی اول است که در بخش «دامادهای علامه مجلسی» شناختیم. شیخ عبدالنبی قزوینی از وی بدین گونه نام می برد: «مولانا محمد شفیع بن مولانا محمد علی استرابادی از فضلای سرشناس و علمای بزرگ و بزرگان نامدار و دارای مجد و احترام است. اوراست حواشی بر اوائل کتاب الشافی سید اجلّ مرتضی، و شرحی مبسوط در نزد من هست بر قصیدهٔ مشهور فرزدق در مدح امام زین العابدین علیه السلام گمان می‌کنم تألیف او و به خط وی است».[2] پسر دیگر ملا محمد علی استرابادی ملا کمال الدین حسین ثانی است که به قول آقا احمد «علامه مقدس» بوده است. شرح اولاد هر دو به تفصیل در مرآت الاحوال آمده است. ملا محمد شفیع استرابادی از استادان آقا محمد اکمل اصُفهانی پدر استاد کل وحید بهبهانی است چنانکه در اجازه وحید به علامه بحرالعلوم است.

ملا حیدر علی شیروانی

وی فرزند دانشمند ملا میرزای شیروانی از دختر دیگر علامه مجلسی اول است، و هم

۱. فیض القدسی، ص ۱۳۰
۲. تتمیم امل الآمل، ص ۱۷۹.

داماد دائی خود علامه مجلسی بوده است. آقا احمد در مرآت‌الاحوال می نویسد: «و اولاد امجاد آن مرحوم (ملا میرزا) ازصبیهٔ مرحوم آخوند (مجلسی اول) یکی فاضل مقدس و عالم متبحر ملا حیدر علی مجاور نجف اشرف است، و تصلبش در مذهب حق به درجه کمال بود، و در مسائل اصولیه طریقهٔ سید مرتضی علیه الرحمه را داشت، و دیگر صبیّه بود. و اولاد ملا حیدرعلی مرحوم سه پسر بودند: آقا علی بزرگ و آقا علی ثانی و آقا علی ثالث، و دختری که ازصبیّهٔ آخوند ملا محمد باقر (مجلسی ثانی) علیه الرحمه متولد شده بود ... و صبیّهٔ مرحوم ملا میرزا شیروانی (خواهر ملا حیدرعلی) زوجهٔ فاضل مقدس ملا محمد تقی گیلانی بود و از ایشان اولاد بسیار بهم رسیده است ...».

شیخ عبدالنبی قزوینی در تتمیم امل الآمل می نویسد: «مولانا حیدرعلی بن مولانا میرزا محمد شیروانی، فاضلی بزرگ و دانشمند بزرگوار بود، چنانکه ما این را از تعلیقات وی بر کتاب مسالك و غیره دانسته ایم. زیرا هر چند آن تعلیقات اندک است ولی همان مقدار دلیل بر فضل نویسنده آنهاست.

خلاصه او اهل فضل بوده و هم به زهد و تقوی موصوف است. اقوال مختص به خود دارد که به خاطر آن به وی ایراد می‌گیرند، هر چند بعضی از آنها قائل دیگری هم دارد». سپس می‌گوید:حیدریه منسوب به او می باشند که سخت با سنیان مخالف بوده اند. از آراء آنها یکی اینست که روزهٔ روز دوشنبه اگر مصادف با روزغدیر شد رجحان و حرمت ندارد. و دیگر این که حکم می‌کنند به خروج غیر امامیه از دین اسلام و نجاست آنها، و همچنین کسانی که شک در آن دارند. و جز اینها از آراء دیگر.

من رساله ای از وی دیده ام که اجتهاد را برای بزرگان سرشناس واجب می داند، چنانکه رأی علمای حلب چنین بوده، و این را به تفصیل مورد بحث قرارداده که بحثی بی مورد است».[1]

محدث نوری می‌گوید:« ملا زین العابدین خونساری رساله ای در رد وی دارد که می‌گوید غیر از امامی نجس هستند و از دین اسلام خارج می باشند.»

باید دانست که اقوال او ناشی از تعصب زاید الوصف وی بوده است، و قولی است منحصر به او. زیرا استاد کل وحید بهبهانی در شرح مفاتیح گرفتن مال نواصب را جایز نمی داند تا چه رسد به غیر امامی که ناصبی نیستند.

۱. تتمیم امل الآمل، ص ۱۳۷.

سید محمد طباطبائی بروجردی

سید محمد طباطبائی پسر سید عبدالکریم طباطبائی اصفهانی که به واسطه اقامت در بروجرد و دفن در آنجا به سید محمد بروجودی مشهور است، جد پنجم آیت‌الله بروجردی مرجع فقید جهان تشیع در ربع قرن گذشته است. از زمان او تاکنون تمامی افراد خاندانش خود را نوادهٔ مجلسی اول و خواهرزادهٔ مجلسی دوم می دانند، و از آنها به جد و دائی تعبیر می‌کنند.

مرحوم آیت‌الله بروجردی به اینجانب فرمودند: «از این که سید عبدالله جزائری در اجازهٔ کبیره‌اش گفته است سید محمد طباطبائی دخترزادهٔ علامه ملا محمد تقی مجلسی است، و صاحب روضات هم آن را یادآور شده است، به نظر می رسد که علامه مجلسی اول دختر پنجمی هم داشته است که آقا احمد در مرآت‌الاحوال از وی نام نبرده، و او مادر جد ما سید محمد طباطبائی، و همسر سید عبدالکریم طباطبائی داماد دیگر مجلسی اول بوده است».

ولی سالها بعد که نویسنده رساله انساب خاندان آیت الله بروجردی را که تازه چاپ و منتشر شده بود دید، معلوم شد مرحوم آیت الله بروجردی در این نسبت بدان گونه تردید داشته، و دلائلي را برای اثبات منظور خود آورده است. بدین گونه: سید عبدالله جزائری در اجازه کبیره نوشته است: «سید محمد طباطبائی‌پسر خواهر ملا محمد باقر مجلسی است»[1] ظاهر این عبارت می رساند که مادر او دختر ملا محمد تقی مجلسی بوده، و سید خبیر صاحب روضات الجنات هم به همین معنی تصریح کرده (در شرح حال علامه بحرالعلوم) و گفته است: «سید محمد طباطبائی پسر خواهر همنام ما (علامه مجلسی) و از فرزندان دختران پدرش ملا محمد تقی مجلسی است».[2] این معنی موافق است با مواردی از مصنفات سید محمد که من دیده‌ام و او در آنها علامه مجلسی اول را جد خود می داند.

محدث نوری در فیض‌القدسی این انتساب را (که سید محمد دخترزادهٔ مجلسی اول است) رد کرده و گفته است: «وجه انتساب سید محمد به مجلسی ها از اینجاست که همسر سید محمد دختر سید ابوطالب پسر ابوالمعالی کبیر است، و مادر سید ابوطالب هم دختر ملا محمد صالح مازندرانی از آمنه‌بیگم دختر ملا محمد تقی مجلسی است، و زن سید ابوطالب نیز دختر ملا عبدالله

۱. اجازهٔ کبیره، ص ۱۷۶.

۲. روضات الجنات، ج ۷ ص ۲۰۸.

مجلسی بوده است» ناشی از عدم دسترسی محدث نوری به تألیفات سید محمد بوده، و از نوشته سید عبدالله جزائری هم غفلت نموده است.

ممکن است گفته شود بنابراین سید عبدالکریم پدر سید محمد یکی از دامادهای ملا محمد تقی مجلسی قدس سره است، و حال آنکه اولاد و دامادهای مجلسی را ضبط کرده‌اند و او از آنها نیست؟ می‌گوییم آری این طور است، ولی از بعضی کلمات سید محمد قدس سره استفاده می شود که ملا صالح مازندرانی نیز جد او، و آمنه خاتون دختر ملا محمد تقی مجلسی جده اوست ... از اینجا به دست می آمد که تعبیر وی در عبارات سابقه (که شرح داده است) از مجلسیها به جد و خال به خاطر این بوده که مجلسی اول جد مادرش و مجلسی دوم دائی مادرش بوده‌اند، اما جد نزدیکش ملا محمد صالح مازندرانی داماد مجلسی اول است، و معلوم است که اولاد و دامادهای ملا صالح مانند مجلسی اول درست ضبط نشده است که احتمال زیاده و نقصان در آنها راه نیافته باشد.

بنابراین از عبارات جد ما سید محمد استفاده می شود که ملا محمد صالح مازندرانی از همسرش آمنه دختر دیگری داشته که همسر سید عبدالکریم و مادر سید محمد بوده[1] و به همین جهت سید محمد از مجلسی اول و ملا محمد صالح به جد و از آمنه خاتون به جده، و از مجلسی دوم به خال (دائی) تعبیر می‌کند. بعلاوه چنانکه گفتیم همسر سید محمد دختر سید ابوطالب پسر ابوالمعالی کبیر داماد دیگر آمنه بیگم و زن سید ابوطالب هم دختر آقا رضی بن محمد نصیر بن ملا عبدالله پسر ملا محمد تقی مجلسی بوده است.»[2]

بنابراین خاندان آیت‌الله بروجردی از سه سوی به‌علامه مجلسی اول نسبت می رسانند. مرحوم آیت الله بروجردی چه در درس و چه در نوشته های خود به مجلسی اول جد و به مجلسی دوم خال و دائی، می‌گفتند. و این هم توفیق بیشتری است برای علامه مجلسی اول که از سه سوی نوادگانی همچون سید محمد طباطبائی تا آیت الله بروجردی داشته، و برای علامه مجلسی که خواهرزادگانی مانند این بزرگمردان علم و فضیلت و فقه و فقاهت و مرجعیت عالی شیعه حتی تا سیصد سال بعد از خود داشته‌اند.

همان طوری که گفتیم سید محمد طباطبائی از مفاخر علما، فقها، و حکمای اواسط

---

۱. احتمال و استفاده مرحوم آیت الله بروجردی مأخذ هم دارد هر چند به طور قطع ایشان ندیده‌اند، و آن نوشته میرزا حیدرعلی مجلسی است که گفتیم نوشته است: «اولاد ملا صالح از آمنه‌بیگم چند پسر و یک صبیّه و لیکن مسموع شد که دو صبیه بوده» یک دختر همسر ابوالمعالی کبیر و دختر دیگر همسر سید عبدالکریم طباطبائی.

۲. انساب خاندان آیت الله بروجردی، ص ۷ تا ۱۳.

سدهٔ یازدهم هجری بوده است. به نظر می رسد که قبل یا بعد از فتنه افغان و سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ خانوادهٔ آنها از اصفهان خارج شده و نخست به بروجرد رفته مدتی را می مانند سپس به نجف اشرف می روند و سالها در آنجا اقامت نموده و سید محمد مشغول تدریس می شود. از شاگردان دوران اقامت وی در نجف اشرف استاد کل آقا محمد باقر بن محمد اکمل اصفهانی معروف به وحید بهبهانی است که مانند خود او نوادهٔ دختری ملا صالح مازندرانی و آمنه بیگم بوده، و در همان نجف هم به دامادی او نائل آمد و دختر استاد را به همسری گرفت.

سید محمد طباطبائی سپس با خانوادهٔ خود به بروجرد آمد و در آنجا بدرود حیات گفت و همانجا نیز دفن شد و امروز مزارش زیارتگاه مردم است. پس از وی فرزندش سید مرتضی طباطبائی و دو پسرش سید محمد مهدی (علامه بحرالعلوم و سید جواد جد سوم آیت الله بروجردی) به نجف اشرف آمدند و ماندگار شدند.

سید عبدالله جزائری که خود نابغه ای از نوابغ اسلام است در اجازه کبیره از وی بدین گونه یاد می‌کند: «سید محمد طباطبائی خواهرزادهٔ ملا محمد باقر مجلسی، علامهٔ محقق، دارای دانشی فراوان و روایاتی بسیار بود، و مصنفاتی زیاد است که از جمله شرح مفاتیح ناتمام و رساله ای در تحقیق معنی ایمان که فوائد مهمی را در آن درج کرده است. من نسخه ای از آن را به دست آوردم و در اوقاتی که در بروجرد اقامت داشت، او را ملاقات کردم، در بسیاری از مسائل فقه با وی بحث نمودم و او را دریائی از علم یافتم.

وی با کسانش از بروجرد منتقل به عراق شد و مدتی در آنجا اقامت گزید، سپس به بروجرد بازگشت، و چون به کرمانشاه رسید خویشان او که در آنجا بودند از وی خواستند نزد آنها بماند و او هم در کرمانشاه توقف نمود تا این که به رحمت ایزدی پیوست».[1]

مرحوم حاج میرزا محمود بروجردی که خود از مفاخر فرزندان باواسطه اوست در حاشیه مواهب السنیه شرح منظومهٔ عمویش علامه بحرالعلوم می نویسد: «سید محمد از اجلهٔ مجتهدین و اعاظم علما و فقهای راشدین و حاوی فروع و اصول و جامع منقول و معقول بوده است. دارای تصنیفاتی از جمله شرح مفاتیح است که من بر دو جلد آن اطلاع یافته ام، و رساله ای در تحقیق ایمان و اسلام و رساله راجع به میلادهای پیغمبر و ائمه علیهم السلام و عدد فرزندان و زنان و ایام وفات و محل دفن آنها، و دیگر کتابی در شرح زیارت جامعه و رساله ای در حکم روزهٔ عاشورا، و نسبت می دهند به او رساله ای در اسرار اشکال خاصه برای حروف تهجی.

۱. اجازهٔ کبیره، ص ۱۷۵.

تولد آن بزرگوار در اصفهان و محل اقامتش نجف اشرف بوده است، چنانکه این را به خط جدم سید جواد دیده‌ام. آرامگاهش در بروجرد زیارتگاه معروفی است»، تا آنجا که می نویسد «وی چند فرزند ذکور داشته: جدم سید مرتضی، سید رضی، سید رضا و سید علی.

سید مرتضی عالمی جلیل بوده، کتابی از وی ندیده‌ام جز یک جلد در شرح بعضی از مباحث صلوة کفایه.[1] سید مرتضی چند فرزند داشته که از آنهاست جد ماجد آقا سیدجواد، و او فاضلی جلیل و عابدی موقر و در نظر امرا و حکام با عظمت بوده و در سال ۱۲۴۲ وفات یافت، و او هم فرزندانی دارد که از جمله والد ماجد من است (یعنی سید علی نقی).

وی عالمی بزرگ و مجتهدی زاهد و پارسا و دقیق النظر بود. اوراست حاشیه‌ای بر زبدة‌الاصول و قوانین و در سنهٔ ۱۲۴۹ رحلت نمود». اینها که همگی از علما و فقها بوده‌اند، نوادگان دختری علامه مجلسی اول، وخواهرزادگان مجلسی دوم می باشند.

علامه بحرالعلوم

سید محمد **مهدی** طباطبائی پسر سید مرتضی طباطبائی بروجردی نوهٔ سید محمد طباطبائی نامبرده است. وی در کربلا شاگرد پدر خود و شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق بود سپس به نجف اشرف رفت و نزد شیخ محمد مهدی فتونی عاملی و شیخ محمد تقی دورقی و آقا محمد باقر هزارجریبی سه تن از علمای بزرگ، به تحصیل پرداخت، و از آن پس به کربلا برگشت، و از محضر استاد کل آقا محمد باقر وحید بهبهانی شوهر عمه اش تحصیلات خود را تکمیل نمود. او همچنین نزد علمای دیگر تحصیل نموده و از میر عبدالباقی خانون آبادی و آقا سید حسین قزوینی به دریافت اجازه نائل آمده است.

علامه بحرالعلوم در علوم معقول و منقول و فقه و اصول و تفسیر و حدیث ورجال و شعر و ادب استاد توانا و کم نظیر بوده است. گذشته از استادان بزرگی که در علوم و فنون مختلف داشته، شاگردان بسیاری هم از محضرش به کمال رسیدند. در مقدمه رجال بحرالعلوم ضمن شرح حالش ۷۵ تن از مشاهیر آنها را نام می برد که از جمله حاج ملا احمد نراقی، ملا اسماعیل عقدائی، شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء و سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه، شیخ ابوعلی حائری، شیخ اسد الله دزفولی کاظمی صاحب مقابس الانوار، سیدابوالقاسم خونساری جد

۱. کفایه در فقه از کتب گران قدر ملا محمد باقر محقق سبزواری صاحب ذخیره که شرح ارشاد علامه حلی است.

صاحب روضات شیخ حسین نجف تبریزی، سید صدرالدین عاملی، سید عبدالله شبّر، دامادش سید محمد مجاهد، سید محسن اعرجی کاظمی، شیخ محمد تقی اصفهانی، سید محمد شفیع جاپلقی، ملا اسدالله بروجردی و شیخ محمد علی اعسم بوده‌اند.

استادش وحید بهبهانی در اجازه‌ای که به وی داده می‌نویسد: «فرزند اعز امجد مؤید موفق مسدد و اندیشمند ارشد، محقق مدقق فرزند روحانی من، دانشمند پاکسرشت و فاضل پاک طینت، متتبع مطلع روشن ضمیر و سید سند منتجب میرسید محمد مهدی فرزند عالم کامل دیندار و فاضل پیشوا سید مرتضی ...»

میر عبدالباقی خاتون آبادی در اجازهٔ خود که در ماه شعبان ۱۱۹۳ برای او نوشته بعد از اظهار تأسف بسیاری که از فتنه و خرابی مدرسه اصفهان و از میان رفتن علما و فضلای نامی و صلحای عصر نموده، و از متروک ماندن آثار و کتب گرانبهای فقها و زحمات آنها سخن می‌گوید، می‌نویسد: «از اتفاقات روزگار و سوانح زمان یکی اینست که در سال ۱۱۸۶ بیماری وبای شدیدی در بغداد و نواحی آن و مشاهد مشرفه و دهات و شهرهای دیگر پدید آمد که در طول قرنها کسی در آن اماکن به یاد ندارد. بر اثر آن و با مردم بسیاری جان سپردند و جماعت زیادی از عراق مهاجرت کردند.

یکی از بزرگان نجف اشرف که در آن موقع در آنجا بود، سید سند بزرگ یگانهٔ امجد بزرگوار ما، عالم عامل و فاضل کامل، صاحب ذهن وقّاد و قریحهٔ سرشار، مبلّغ فضل و افادت که از باب زیادت وارد کعبه علم شده، حاوی انواع کمالات و حائز مرتبهٔ تقدم و ملکات، مجمع البحرین معقول و منقول، مستنبط فروع از اصول برادر نیکو خصال سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید سند علامهٔ مجتهد یگانهٔ امجد سید محمد طباطبائی است.

وی در آن وبای عام به طوس مسافرت نمود و به زیارت امام الجن و الانس مشرف گشت،[1] سپس از راه مشهد به اصفهان آمد. من قبلاً او را در محل مجاورتش (نجف اشرف) دیده بودم و در اینجا از تجدید دیدارش مسرور گردیدم و از محضرش بهره‌مند شدم، زیرا میان ما پیوند خویشی و مودت ایمانی بود و در این هنگام دوستی و خُلّت روحانی هم حاصل شد.

من او را دریائی مشحون و سرشار از پرهیزکاری و پارسائی و گنجی پر از گوهرهای فضل دیدم، و چنان می‌بینم که به آخرین پلهٔ نردبان کمال رسیده و در علم و دانش بر دانشمندان روزگار خود فائق آمده و با زحمات روزها و شب زنده داری‌ها در راه تحصیل علم و فضل به اوج

۱. در آن سفر وی در مشهد مقدس از محضر فقیه و فیلسوف بزرگ میرزا مهدی اصفهانی شهید نیز استفاده کرد و معروف است که او به وی لقب بحرالعلوم داد.

والائیها رسیده است ...».

شیخ ابوعلی حائری شاگرد دانشمند وی در کتاب مشهورش در رجال موسوم به منتهی‌المقال در زمان حیاتش بدین گونه از وی نام برده و اوصافش را می شمارد: «سید سند و رکن معتمدمولانا سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی[1] نجفی اطال الله بقاه و ادام علّوه و نعماه پیشوائی است که روزگار مانندش را ندیده و بزرگواری است که مادر دهـر از آوردن نظیرش عقیم است. سید علمای اعلام و مفخر فضلای اسلام، علامهٔ دهر و زمان خویش و یگانه عصر و روزگار خود است.

اگر در معقول سخن بگوید خواهم گفت شیخ الرئیس اوست[2]، بقراط و افلاطون و ارسطو کیست؟! و اگر در منقول گفتگو کند می‌گویم اینست علامهٔ محقق در فروع و اصول! هنگامی که در علم کلام مناظره کند می‌گویم به خدا قسم علم الهدی سید مرتضی است! و چون قرآن را تفسیر نماید و بشنوم حیران گردیده و چنان پندارم که کتاب آسمانی بر وی نازل شده است! میلاد شریفش در ماه شوال شب جمعهٔ سال ۱۱۵۵ است ...».

پدر علامهٔ بحرالعلوم یعنی سید مرتضی بروجردی در سال ۱۱۰۴ در کربلا از دنیا رفت و او را جنب شیخ یوسف بحرانی در رواق حضرت امام حسین علیه‌السلام دفن کردند سال بعد هم که شوهر خواهرش وحید بهبهانی از دنیا رفت در کنار او دفن شد و امروز صندوق مرقد وحید و او در رواق امام حسین به نام آنها مشهور است.

علامهٔ بحرالعلوم در زمان حیات استادش وحید بهبهانی و پدرش به نجف اشرف رفت و مرجعیت یافت و به سال ۱۲۱۲ در آنجا به جهان باقی شتافت.

از وی یک پسر به نام سید محمد رضا ماند که از علمای بزرگ بوده و سردودمان آل بحرالعلوم است، و دختری که همسر آقا سید مجاهد بوده است.

علامهٔ بحرالعلوم سرآمد شاگردان بسیار وحید بهبهانی، و او تنها فقیهی بزرگی است که در زمان حیات استادش که مرجع مطلق بود مرجعیت عالیه یافت. او در کتابهایش همه جا از مجلسی اول به جد و از مجلسی دوم به خال (دائی) تعبیر می‌کند و به آن می بالد. کتاب دُرّهٔ‌نجفیه منظومه ای در فقه تا کتاب صلوة،مشکاة الهدایه نثر دره تا کتاب طهارت، تحفة الکرام در تاریخ مکه و بیت‌الله‌الحرام، رساله‌ای در حج، مصابیح مجموعه مسائل فقهی او، الفوائد الاصولیه،

۱. سادات طباطبائی حسنی هستند و چون همسر جد آنها حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی، فاطمه دختر امام حسین علیهما السلام بوده، لذا حسینی هم می باشند.

۲. شیخ ابوعلی خود را سینائی می داند و عقیده دارد که از نسل شیخ الرئیس ابوعلی سینا است.

الفوائد الرجالیه که توسط نوادگانش سید محمد صادق و سید حسین بحرالعلوم تحقیق و ذیل نویسی شده و در ٤ جلد به نام رجال‌بحرالعلوم چاپ شده، رساله در قصر و اتمام، رساله در کیفیت عصیر، رساله در ردّ یهود، رساله درحجیت استصحاب، رساله در اجماع، و جزوهٔ در رجال، رساله در اجازات مشیخه، رساله در مطاعم و مشارب و غیره از تألیفات گرانقدراو است.

علامه بحر العلوم سفری به حج رفت و دو سال در آنجا ماند و بر اساس چهار مذهب درس گفت، و جمعی از یهود مجاور قبر ذوالکفل نبی در اطراف نجف اشرف توسط وی مسلمان شدند، و بسیاری از مآثر و مفاخر دیگر. گویند او در هفته یک روز را اختصاص به شعرای عرب داده بود و دانشمندان شعر گوی اشعار نغز خود را در حضور او که خود در شعر استاد و توانا بوده است، می خواندند و او اصلاح می‌کرده است.[1]

حاج میرزا محمود بروجردی

حاج میرزا محمود بروجردی از فقها و مجتهدین بزرگ خاندان سید محمد طباطبائی است. به طوری که خود در حاشیهٔ مواهب السنیه می نویسد، وی پسر سید علینقی پسر سید جواد برادر علامهٔ بحرالعلوم است که هر دو پسران سید مرتضی بروجردی فرزند دانشمند سید محمد طباطبائی بوده اند. علامه بحرالعلوم عموی اوست و او هم عموی پدر مرحوم آیت الله بروجردی است.

یکی از نزدیکان مطلع مرحوم آیت الله بروجردی برای نویسنده نقل می‌کرد که آن مرحوم بارها از مقام علمی و مرجعیت و ریاست طولانی عموی عالیقدرش حاج میرزا محمود یاد می‌کرد و می فرمود نمی دانم دیگر چنان ریاستی را مجتهدی در صفحات غرب پیدا می‌کند؟

حاج میرزا محمود در بروجرد رئیس سادات طباطبائی و مرجع تقلید اهالی بروجرد و غرب ایران بود، و نزد عموم طبقات با احترام و عظمت می زیست، و در نظر فقها و دانشمندان معاصر خود بسیار بزرگ می نمود.

حاج میرزا محمود ٥٤ سال مرجعیت و ریاست داشت و با پدرش حاج میرزا علینقی که او نیز ٤٦ سال ریاست دینی یافت جمعاً صد سال پیشوائی و ریاست مسلمانان آن سامان را به عهده داشتند و به خوبی هم از عهدهٔ آن مهم برآمدند.

۱. شرح حال جامع علامه بحرالعلوم به فارسی توسط نویسنده در «وحید بهبهانی»، و مفصل تر به عربی در آغاز جلد یکم «رجال بحرالعلوم» به قلم نوادگانش آمده است.

کتاب مسلّی المصابین و مواهب السنیّه که هر دو چاپ شده از تألیفات حاج میرزامحمود است. مواهب السنیه کتابی مشروح و مشهور و شرح دُرّة الفقه عمویش علامهٔ بحرالعلوم است. مواهب السنیّه دو جلد بزرگ به قطع رحلی است و مورد استفادهٔ علما و مجتهدین می باشد. حاج میرزا محمود به سال ۱۳۰۰ هجری در بروجرد رحلت نمود و همانجا دفن شد مرقدش هم اکنون مورد احترام عموم طبقات است. بر سر در مقبره اش نوشته اند: عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً[۱]! حاج میرزا محمود نیز در کتابهایش می نویسد جدنا المجلسی و خالنا المجلسی.

آیت الله بروجردی

آیت الله عظمی حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی که گفتیم با پنج واسطه به سید محمد طباطبائی می رسد، بزرگترین مرجع تقلید و فقیه عظیم الشأن و بلند آوازه شیعه امامیه در ربع قرن پیش بود. نسب وی تا سید محمد طباطبائی بدین گونه است: حاج آقا حسین بن سید علی بن سید احمد بن سید علینقی بن سید جواد بن سید مرتضی بن سید محمد طباطبائی.

آن مرجع بزرگ در سال ۱۲۹۲ در بروجرد متولد شد و همانجا علوم مقدماتی تا کتاب ریاض المسائل در فقه استدلالی را فرا گرفت، سپس در سال ۱۳۱۰ به سن ۱۸ سالگی به اصفهان رفت و در مدرسه صدر و حوزه گرم آنجا نزد استادان سطح عالی علوم دینی به تحصیل پرداخت.

پس از چهار سال پدر او را به بروجرد احضار نمود و او که تصور می‌کرد بناست برای تکمیل معلوماتش به حوزهٔ بزرگ علمی نجف اشرف برود، وقتی در بروجرد وضع خانه را طوری دیگر دید و متوجه شد بساط ازدواج او را فراهم کرده‌اند ناراحت شد و به پدر گفت من فکر می‌کردم می خواهید مرا به نجف بفرستید که در این سن مساعد و خیال آسوده تحصیلاتم را تمام کنم، ولی ... پدر در جواب می‌گوید: «فرزند این را بدان که اگر به دستور پدرت عمل کنی امیدوارم خداوند به تو توفیقی بدهد که بتوانی با داشتن زن و فرزند هم به ترقیات مهمی که در نظر داری نائل شوی». به این سخن پدر گردن می نهد و ازدواج می‌کند. به سفارش پدر به اصفهان مراجعت نموده و پنج سال دیگر می ماند و تحصیلات عالیه خود را در فقه و اصول و فلسفه و کلام و هیئت و نجوم و ریاضی و حدیث و رجال و درایه تکمیل می‌کند، و خود به تدریس

۱. آیهٔ ۷۹ سورهٔ اسراء.

می پردازد. حدود یکصد نفر در حوزه درسش که با بیان شیوا و صدای جوهری رسا القا می شد شرکت می نمودند، و بهره کافی می بردند.

در سال ۱۳۱۹ پس از جمعاً نه سال که در اصفهان اقامت داشته و تحصیل نموده بود، با احضار پدر مواجه می شود که این بار برای تجدید عهد و اعزام به نجف اشرف بوده است.

با ورود به نجف در حوزه درس هزار نفری مرجع بزرگ عصر و استاد عالیمقام نجف اشرف مرحوم آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی شرکت نموده ، و در همان جلسه اول به درس استاد اشکالی وارد می‌کند. استاد به دقت گوش می‌دهد سپس می گوید چون اشکال آقا مهم بود من تقریر می‌کنم که همه بشنوید آنگاه تقریر نموده و جواب می دهد، و این امتیازی برای آن محصل جوان بوده که در میان انبوه علمای بزرگ حوزه درس آخوند خراسانی شرکت کند و آخوند آن طور به اشکال او ترتیب اثر دهد.

آیت الله بروجردی به مرحوم آخوند معرفی می شود و چون او را می شناسد همراه خود به دیدن یکی از علما می برد و پیشنهاد می‌کند که از این پس شما در مجلس استفتاء ما شرکت کنید و مورد تفقد زیاد استاد قرار می‌گیرد. در طول مدت اقامت ۹ ساله در نجف اشرف از درس آخوند خراسانی و آیت الله شریعت اصفهانی استفاده می‌کند، و خود نیز به تدریس کتاب فصول مبادرت می ورزد. بیان رسا وحسن تقریر او حوزه درسش را گرم می‌کند و شاگردان انبوهی در آن حضور می یابند، و بدین گونه نام آقا حسین بروجردی ازخاندان علامه بحرالعلوم در تمام حوزه نجف منعکس می شود، و همه متوجه می شوند که دانشمند جوان نابغه ای در حوزه نجف پیوسته شکوفا می شود. در همان ایام حاشیه بر کفایة الاصول استاد آخوند خراسانی می نویسد واز این راه نامش بیشتر بر سر زبانها می افتد.

در سال ۱۳۲۸ به بروجرد باز می‌گردد. در سال بعد پدرش و استادش آخوند خراسانی بدرود حیات می‌گویند و او را سخت افسرده می‌کند. خود وی گفته بود: «مرگ دو پدر به دنبال هم مرا به ستوه آورد و سخت منقلب کرد». در همان ایام که تازه عروةالوثقی کتاب فقهی آیت الله آقا سید کاظم یزدی منتشر شده بود او بر آن حاشیه می نویسد و همان موقع چاپ و منتشر می شود که بزرگان علما را تحت تأثیر قرار می دهد و آن نخستین حاشیه عروةالوثقی بوده که چاپ و منتشر شده بود.

اقامت ایشان در بروجرد شهر خود نامش را به عنوان یک وزنه بزرگ علمی و فقهی از خاندان بزرگ بر سر زبانها می اندازد به طوری که علما از شهرها به دیدنش می رفتند و همه آینده درخشانی را برایش پیشبینی می‌کردند.

در سال ۱۳٤٤ به قصد زیارت بیت‌الله عازم حج می شود و در بازگشت هشت ماه در نجف اشرف می ماند و سال بعد به وطن باز می‌گردد. در زمان رضاخان پهلوی به او سخت می‌گیرند و حتی مورد بغض او قرار می‌گیرد و به نجف اشرف تبعید می شود، و مدتی بعد باز می‌گردد.

در آن زمان که عصر مرجعیت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بوده شیخ احمد امینی پدر علامه شیخ عبدالحسین امینی مؤلف الغدیر که از علمای اعلام تبریز بوده است به وی می نویسد بر ما ثابت شده که امروز شما اعلم هستید تعدادی رساله بفرستید که مردم آذربایجان را به شما ارجاع دهیم. ولی ایشان می نویسند: «امروز علم اسلام در دست آیت الله اصفهانی است و رجوع به من موجب تفرقه مسلمین می شود. مردم به همان تقلید ایشان باقی باشند که انشاء الله مثاب و مأجور خواهند بود»!

با این وصف ایشان مرجع تقلید بسیاری از مردم غرب ایران بودند و حتی از شهرهای دیگر هم علما و فضلا به او مراجعه می‌کردند. در سال ۱۳٦۳ به واسطه عارضه کسالت عازم تهران می شوند و تحت معالجه قرار می‌گیرند. در طول مدت معالجه علما و فضلای تهران و حوزه علمیه قم و دیگر شهرها، و رجال کشوری به عیادت ایشان می روند و از همین جا نیز نامش در همه جا طنین می افکند. پس از بهبودی جمعی از علما و مدرسین بزرگ قم که در رأس آنها امام خمینی مدرس نامدار آن روز حوزه قم قرار داشته به تهران می روند و به اصرار ایشان را برای سر پرستی حوزه علمیه قم و اقامت در آنجا دعوت می‌کنند و ایشان می پذیرند و بدین گونه با استقبال پرشکوه و کم نظیر از تهران وارد قم می‌شوند.

اقامت آیت الله بروجردی در قم مرجعیت او را بیشتر تثبیت کرد و مخصوصاً دو سال بعد ۱۳٦۵ که آیت الله اصفهانی مرجع مطلق عصر بدرود حیات گفت، او به مرجعیت عالیه دنیای شیعه رسید، و ۱٦ سال با کمال قدرت و بصیرت به ادارهٔ امور دینی مردم و حوزه علمی قم و سراسر نقاط شیعه‌نشین همت گماشت و از این راه نام آیت الله عظمی بروجردی پیشوای شیعیان ایران شرق و غرب عالم را فرا گرفت.

آیت الله بروجردی در سال ۱۳۸۰ قمری و ۱۳٤۰ شمسی در قم به رحمت ایزدی پیوست در حالی که آثار خیریه بسیاری از مدارس و مساجد و حسینیه ها و کتابخانه ها و غیره در ایران و ممالک اسلامی و حتی کشورهای خارجی از خود به یادگار گذارد و هزاران شاگرد فاضل و درس خوانده تربیت کرد و کتابها تألیف وتصنیف نمود. و کتابهای گرانقدری از علمای گذشته را امر به چاپ کرد و منتشر ساخت. از همه مهمتر بنای مسجد اعظم قم، مسجد جامع شیعیان در

شهر هامبورک آلمان، مدرسه آیت الله بروجردی در نجف اشرف و قم و کرمانشاه، تألیف کتاب بسیار نفیس طبقات الرجال، و الجامع لاخبار الشیعه که تهذیب وسائل الشیعه است و زیر نظر ایشان تدوین شده است.[1]

سید علی طباطبائی صاحب ریاض

سید علی طباطبائی مؤلف کتاب ریاض‌المسائل که معروف به صاحب‌ریاض است نیز از نوادگان دختری علامه مجلسی اول و خواهرزاده علامهٔ مجلسی دوم از آمنه‌بیگم است. وجه انتسابش چنین است: میرزا حیدرعلی مجلسی نوشته است ملا صالح مازندرانی از آمنه بیگم دختر دانشمند علامه مجلسی اول دارای چند پسر و یک دختر و مسموع شده که دو دختر بوده است. یک دختر او همسر سید عبدالکریم طباطبائی (با استنباط مرحوم آیت الله بروجردی)، ولی دختر دیگر که به طور مسلم همسر ابوالمعالی کبیر بوده است. ابوالمعالی کبیر هم چهار پسر و دو دختر داشته است.

پسر چهارم ابوالمعالی صغیر و او دارای یک پسر بوده به نام سید محمد علی مشهور به آقاسید، این آقاسید پدر آقاسید علی صاحب ریاض دانشمند مورد بحث ماست.

صاحب ریاض از فقهای بنام و مجتهدین بزرگ و رؤسای علمای ما در نیمه اول سدهٔ سیزدهم هجری است. به گفتهٔ شیخ ابوعلی حائری در منتهی المقال وی در روز دوازدهم ربیع الاول سال ۱۱۶۱ در شهر مقدس کاظمین متولد شد. پدرش سید محمد علی آقاسید شوهر خواهر استاد کل آقا محمد باقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی بوده است، و خود صاحب ریاض داماد یعنی شوهر دختر دائی خود وحیدبهبهانی و هم شاگرد برازندهٔ اوست.

شیخ ابوعلی می نویسد: «علی بن محمد علی طباطبائی بن ابوالمعالی صغیر بن ابوالمعالی کبیر، سید سناد و رکن عماد، وی خواهرزادهٔ استاد علامه (وحید بهبهانی) و هم شوهر دختر اوست. نزد استاد تلمذ نمود و در مهد تربیت او نشو و نما یافت، و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء.[2] آن جناب دام مجده ثقهٔ عالم روشن بین و فقیهی فاضل و بزرگ و جلیل القدر و

۱. نویسندهٔ این سطور کتاب شرح زندگانی آیت الله بروجردی را که مواد آن را از خود آن مرحوم گرفته بود برای چهلم درگذشت ایشان منتشر کرد. این کتاب با تجدید نظر به یاری خداوند عنقریب برای دومین بار چاپ و منتشر می‌گردد.

۲. آیهٔ ۲۱ سورهٔ حدید.

وحید عصر، دارای خوی نیکو و حلم عظیم است. من مدتی در مجلس افادت وی حاضر گشتم[1] نخست نزد فرزند استاد (آقا محمد علی) مشغول تحصیل شد و در راه تحصیل علم کوشش بسیار نمود تا در اندک زمانی بر همهٔ شاگردان وی فائق آمد و بر همگان پیشی گرفت، و نزد دائیش (وحید بهبهانی) ادام الله ایامه و ایامه به تحصیل پرداخت، و چیزی نگذشت که شروع به تدریس و تألیف و تصنیف نمود».

آقا سید علی صاحب ریاض بیانی رسا و هوشی سرشار و استعدادی خداداد داشته و پس از شروع به تدریس حوزهٔ درسش بسیار گرم و پر رونق بود، به طوری که انبوه علما و فضلا در کربلای معلی محل سکونتش در مجلس درسش اجتماع می‌کردند. شاگردش سید محمد شفیع جاپلقی می نویسد: «تمام علما و مجتهدین و فقهای معتبر که بعد از وی آمده اند از مشکات دانش او استفاده کرده اند».

فقیه نامی شیخ اسدالله دزفولی کاظمی که به گفته خودش آقا سید علی نخستین استادش بوده است در مقدمهٔ مقابس الانوار از وی بدین گونه یاد می‌کند: «استاد یگانه سید المحققین و سند المدققین، علامهٔ نحریر، مالک مجامع فضل با تقریر و تحریر، شاخه شجرهٔ رسالت و امامت، گل باغستان جلالت و کرامت، رافع علوم دینیه با پرچم رفعت، جامع محاسن درایت و روایت، زنده کنندهٔ دین اجداد برگزیدهٔ خود، مبین مشکلات دین مبین به بهترین برهان و فصیح‌ترین بیان، نادرهٔ زمان، خلاصهٔ افاضل اعیان، دارنده فضائل و مفاخر گوناگون که در همهٔ آنها بر اولین و آخرین فائق آمده، نخستین استاد و سناد من و ملاذ و معتمدمن، سید علی طباطبائی حائری ادام الله وجوده و افاض علیه لطفه و جوده».

آقا احمد نوهٔ وحید بهبهانی در مرآت‌الاحوال کتاب فارسی خود می نویسد: «... والدهٔ آن جناب همشیرهٔ مکرمهٔ جدامجد فقیر است. وی عالمی است قلیل النظیر، خصال و محامدش عالمگیر و از اعاظم فضلای دوران و عمدهٔ علمای این خاندان و متخلق به اخلاق حمیدهٔ مصطفوی و متأدب به آداب مرضیهٔ مرتضوی است. ماه‌ها و سالهای بسیار باید تا مثل او عالمی به وجود آید. مجملاً پایهٔ فضیلت و جلال و مقام آن زبدهٔ انام برتر از آنٔ است که عنقای سبک سیر خیال به اول دریچهٔ آن تواند رسید.

استفادهٔ علوم شرعیه را از خدمت والد ماجد این فقیر (آقا محمد علی) نمود و در عصر آن دو بزرگوار (وحید بهبهانی و پسرش آقا محمد علی) کرسی فضیلت را نواخت و عَلَم علم را

۱. لازم به ذکر نیست که آنچه در این کتاب از سخنان بزرگان علما می آوریم ترجمه از عربی است و اگر فارسی باشد یادآور می شویم.

افراخت و نام نامیش خافقین را گرفت. و کفی بذالک فخرا. در راه علم محنت بسیار کشید و در افواه مشهور است که آن جناب علم را با گریه وزاری و مناجات از درگاه حضرت باریتعالی تحصیل نمود.

زیرا به ظاهر مدت تحصیلش آن قدر نبود که بتوان به این مرتبه عالیه رسید و علاوه در کیفیت آن نیز به جهت ضیق معاش اغلب قصور می شده.

تألیف مشهور و کم نظیر آقا سید علی طباطبائی ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل شرح مختصر نافع محقق حلی است و معروف به شرح کبیر در مقابل کتاب دیگر وی که آن نیز شرح مختصر نافع و مشهور به شرح صغیر است، و به همین جهت نیز او مشهور به صاحب ریاض شده است. ریاض المسائل از متون مهم و معتبر درسی حوزه های علمیه بوده است و هنوز هم بعنوان یکی از بهترین کتب فقهی شیعه نام بردار است. شیخ ابوعلی حائری می نویسد: «کتاب ریاض در نهایت جودت نوشته شده و کسی در تصنیف مانند آن تا کنون بر وی سبقت نگرفته است».

تألیفات دیگر او شرح مفاتیح فیض کاشانی، رساله وجیزه در اصول، رساله ای در اجماع و استصحاب، رساله در تحقیق حجیت مفهوم موافقت، رساله ای در اصول پنجگانه (ترجمه عربی رساله فارسی دائی خود وحید بهبهانی)، رسالهٔ اصالت برائت ذمه شوهر از مهر، رساله ای در حجیت شهرت، رسالهٔ در حلیّت نظر به زن اجنبیه فی الجمله و مباح بودن استماع صوت او فی الجمله، و حاشیهٔ معالم الاصول.

صاحب ریاض نیز در کتابهایش ازمجلسی اول به جد و از مجلسی دوم به خال (دائی) تعبیر می‌کند. او در سال ۱۲۳۱ در کربلای معلی وفات یافت. در حالی که شاگردان بزرگ و فرزندان بزرگتر و آثار علمی بسیاری از خود به یادگار گذارد.

آقا سید محمد طباطبائی که به واسطه صدور فتوای جهاد با روس معروف به آقا سید مجاهد است فرزند ارشد اوست که گفتیم داماد علامه بحرالعلوم بوده و کتابهای بزرگ مفاتیح در اصول ومناهل درفقه که هر دو چاپ شده و کتاب مصابیح والاصلاح نیز در فقه از آثار گران‌قدر اوست سید محمد مهدی طباطبائی فرزند دیگر وی مانند برادرش از مفاخر فقها و استادان فقه و اصول بوده است. شرح حال آقا سید علی صاحب ریاض و پسرانش به تفصیل در وحید بهبهانی آمده است.

خاندان صاحب ریاض تا زمان ما در کربلای معلی باقی و از میان آنها علما و فضلای نامی برخاسته اند، و نیز با خاندانهای دیگری از بیوت علم هم در کربلا پیوند خویشی داشته اند.

خاندان شهرستانی

خانـدان بزرگ شهرستانی کـه از مـیان آنـها عـلـما، فـقها و مـؤلفـین بزرگ و نـوابغ نـامی برخاسته اند نیز پیوند خویشی و نسبت سببی و نسبی با علامه مجلسی داشته اند. سردودمان این خاندان میرزا مهدی شهرستانی متوفی بسال ۱۲۱۵ در کربلای معلی بوده که از شاگردان طراز اول استاد کل وحید بهبهانی است.

خاندان او معروف به موسوی شهرستانی می باشند. پسر او میرزا محمد حسین موسوی شهرستانی شوهر دختر آقای محمد علی پسر وحید بـهبهانی به نام بلقیس خانم بوده است. وی به سال ۱۲۲۵ در کربلا وفات یافت. او از این وصلت چند دختر و یک پسر بـه نام میرزا جعفر شهرستـانی داشته است.

میرزا جعفر شهرستانی

نوهٔ دختری آقا محـمد علی پسر وحیـد بهـبهـانـی است که گفتیم مادر وحیـد دختـر آقا نـورالـدین پسر آمنه بیگم دختر مجلسـی اول و مـلا صالح مازندرانی بـوده اسـت، و از اینجا خاندان شهرستانی هم به علامه مجلسی نسبت می رسانند. میرزا محمد حسین موسوی شهرستانی غیر از میرزا جعفر که از دختر آقا محمد علی است فرزندان دانشمند دیـگری از همسر دیگر هم داشته است، مانـند آقا میـرزا صالح و مـیرزا کاظم و مـیرزا عبـاس و از همگی آنـان فرزندان و نوادگان بسیاری تـا عصر ما پدیـد آمده اند و در مـیان آنها عـلمای اعلام هم وجود داشتـه و دارند. آنها که دخترزادگان وحید بهبهانی و نتیجه های علامه مجلسی می باشند، خود اطلاع دارند.

میرزا جعفـر شهرستـانـی در عصر خود از فقهـای کربلا بوده و در سال ۱۲۶۰ وفـات یافته است. رساله در جواز بقا بر تقلید میت، رساله در غیبت، رساله در غنا، رساله در حکم عصیرعنبی از تألیفات اوست. یکـی از آثار قلمی او رساله مـختصر انساب وحید بهبهانی است که نویسنده آن را دیده و از آن در کتاب وحیدبهبهانی استفادهٔ لازم را نمـوده است. این کتاب تـکمیل مرآت الاحوال آقا احمد بـهبهـانـی دائی مؤلـف است. خود وی مـی نـویسد: «چون مـرحوم مغفـور القاطـن الی دار السرور و الحبور و الـمـؤیـد من الرب الغفور، الـعـالم الربانی و الـمؤیـد الصمدانی، الجامع بـین المعقول و الـمنقول و الحـاوی للفروع و الاصول، مـجتهد العصر و الزمان و الأوان آقای آقا احـمد خال احقر دربعضی از تصانـیف خود در قضاء و شهادات نوشته اند که «قال الخال المجلسی فی

البحار» خواستم که این نسبت را مشخص و معلوم گردانم، لاجرم تفحص بسیار در این مرحله نمودم تا آن که به مقصود خود رسیدم.»[1]

گویا میرزا جعفر بر مرآت‌الاحوال دست نیافته و گرنه خود را از بیان وجه این انتساب بی نیاز می دیده است. امتیازی که انساب وحید بهبهانی نسبت به مرآت‌الاحوال دارد اینست که بعضی از رجال خاندان وحید که بعد از آقا احمد تا زمان مؤلف بوده اند و نسبتهائی را که میان آنها و سایر خاندانها واقع شده، ثبت کرده است.

سید محمد حسین حسینی شهرستانی

سید محمد حسین حسینی شهرستانی متولد در سال ۱۲۵۵ در کرمانشاه و متوفی به سال ۱۳۱۶ در کربلا فرزند سید محمد علی فرزند سید محمد حسین حسینی مرعشی است. چون جد او سید محمد حسین اخیرالذکر داماد میرزا محمد مهدی شهرستانی بوده به خاطر شهرت و مقام عالی میزرا محمد مهدی لقب شهرستانی یافته اند. برای امتیاز دودمان پسر میرزا محمد مهدی شهرستانی و نوادگان دختر وی، اولی را موسوی شهرستانی و دومی را حسینی شهرستانی می نامند.

جد وی سید محمد حسین حسینی شهرستانی در زمان اقامت آقا احمد سفری به هند رفت و پولی آورد و برج و باروی کربلا را تعمیر کرد و خود در سال ۱۲۳۰ در کربلا وفات یافت.

وی نیز از علمای اعلام کربلا بود. پسر او سید محمد علی حسینی شهرستانی داماد آقا احمد بهبهانی صاحب مرآت‌الأحوال است که فاطمه‌خانم دختر او را به همسری گرفت و در کرمانشاه به سر می برد.

سید محمد حسین حسینی شهرستانی نوۀ دختری آقا احمد از مفاخر فقها و افاضل علمای عصر و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و ریاضی و شعر و ادب تبحر کامل داشت. علوم مقدماتی را در کرمانشاه فرا گرفت سپس به کربلا آمد و نزد فاضل اردکانی به استفاده پرداخت و پس از رحلت استاد، ریاست روحانی و مرجعیت یافت.

در کتابهای تکملۀ امل الآمل، و المآثر والآثار و اعلام الشیعه و اعیان الشیعه و فوائدالرضویه، و ریحانة‌الادب به تفصیل پیرامون وی قلمفرسائی شده و علم و فضل ونبوغش را ستوده، و از مسافرت

۱. شرح زندگانی وحید بهبهانی، چاپ دوم ص ۳۳۳.

وی به تهران در عهد حاج ملا علی کنی روحانی اول تهران در زمان ناصرالدین شاه قاجار و احتراماتی که شاه و وجوه علما وفضلاووزراء و امرا و تجار و اهالی از وی به عمل آوردند سخن گفته اند و بالغ بر هشتاد تألیف او را بر شمره اند که در تمامی علوم و فنون عقلی و نقلی و اصول و فروع به عربی و فارسی نوشته است. از جمله اینهاست: اصل الاصول تلخیص فصول، تحقیق الادله در اصول، تسهیل المشاکل در علم نحو، جنة النعیم در کلام (امامت) الحجة البالغه والنعمة السابغه به فارسی در اثبات وجود امام زمان علیه اسلام، چاپ شده است، شوارع شرح شرایع، صغری در منطق، طریق نجات رد نصاری، خوان نعمت مجموعه اشعار فارسی، العناصر المتین در شرح معضلات قوانین، غایة المسئول در علم اصول که مورد استفادهٔ استادش فاضل اردکانی قرار گرفت.

فرائد در نحو، کوکب دری در تقویم، اللئالی در متفرقات فقه و اصول، اللباب در استطرلاب، لباب الاجتهاد، لب اللباب درحساب، مراصد در رد فوائد شیخ احمد احسائی رئیس فرقه شیخیه، تریاق فاروق در رد شیخیه چاپ شده، تنبیه الانام در بیان صد مطلب «ارشاد العوام» حاج کریمخان کرمانی رئیس فرقه شیخیه، مشارع در فقه، مهذب التهذیب نظم تهذیب المنطق تفتازاتی، مواقع النجوم در هئیت، موائد، و زوائد الموائد که مانند کشکول شیخ بهائی، ونیزنان ۱ودوغ به سبک نان وحلوای شیخ بهائی است.

در تکمله امل الآمل می نویسد: «وی سیدی موقر و با مهابت و جلیل القدر بود، و به حلیهٔ وزانت و وقار مَحلّی و بسیار خوش مجلس بود و اخلاقی شیرین داشت.» عکس وی که همه این اوصاف از سیمایش آشکار است در جلد ٤ ریحانة الادب همراه شرح حال مفصل او کلیشه شده است.

المآثر و الآثارص ۱۷۹ می نویسد:

شهرستان فضائل را این چنین در هیچگاه ندیده ایم، و دبستان معارف را این گونه آموزگار هرگز نشنیده ایم. بر مسند افادات چون محیط موج می زند و در عرشه افاضت از سپهر ارج می ستاند. دائره سخن در تعرفهٔ این استاد چندین فن از کلمهٔ جامعه خالی است، کیف لا، که علوّ درجهٔ اجتهاد

من علاه احدی المعالی   وعلی هذه فقس ماسواها

حاج میرزا علی شهرستانی

فرزند فقیه و بزرگوار سید محمد حسین شهرستانی سابق الذکر است. از مجتهدین بنام و

مراجع تقلید بود. در سال ۱۳۱۰ شمسی بهمراه آیات عظام سیدابوالحسن اصفهانی، حاج میرزا حسین نائینی، شیخ مهدی خالصی و دیگران بـه عـنوان اعتـراض به اشغال عـراق توسط قوای اشغالگر انگلیس به ایران مهاجرت کرد و در شهر کرمانشاه موطن پدر خود توطن گزید، و به سال ۱۳٤٤ هـ.ق به رحمت ایزدی پیوست.

کتـابهای: **الاعرضیه** در احکام مـالی که صاحبش از آن اعـراض کرده بـاشد، **التبیان فی تفسیر غریب القرآن** که دو مجلد بزرگ است، **التحفة العلویة فی الآفاق الرضویه**، **تحفة المؤمنین**، شرح وجیزهٔ شیخ بهـائی در علم درایـه، **ترجمه و شرح باب حادی عشر** فـاضل مقداد در علـم کلام از تألیفات اوست. کتاب اخیر چاپ و منتشر شده است.[1]

سید هبة الدین شهرستانی

پیشتـر در شرح حال آقا سید علی صاحب ریاض گفتیـم که پدر او شوهـر خواهر وحید بهبهانی یعنی دختر ملا محمد اکمل اصفهانی بوده، و خود هم داماد دائی خویش وحید بهبهانی است.

هم اکنون می‌گوییـم دختر دیگر ملا محـمد اکمل از دختر آقا نورالدین پسر آمنه بیگم دختر ملا محمد تقی مـجلسی، همسر سید مـنصور خراسانی بوده، و سید منصور از وی دارای پسری شد به نام میرسید علی بزرگ. این میر سید علی هم دامـاد دائی خود وحید بهبهـانی بود. به همین جهت چون هر دو خواهرزاده و داماد وحید بهبهانی سید علی بوده اند، به صاحب ریاض، میر سید علی صغیر یا کوچک می‌گفتند، و این میر سید علی را کبیر یا بزرگ می نامیدند.[2]

علت بزرگ و کوچـک بودن آنها مـعلوم نیست. شـاید به خاطر تـقدم دامادی آنها یا سن آنها بوده است.

میر سید علی بـزرگ جد چهارم آیت الله سید مـحمد علی مشهور بـه هبة الدین شهرستانی است که از نوابغ علمای مـا در ربع قرن گذشتـه بود. مرحوم سید هبة الدین شهرستانی که خاندان او به واسطه انتساب یکی از افراد آنـها با خاندان حسیـنـی یا موسوی شهرستـانی، به این لقب ملقب شده اند، در روز ۲۳ مـاه رجب سـال ۱۳۰۱ در شـهر سامـره دیده به دنیـا گشود. دوران تحصیل خود را در خدمـت اساتـید فن طـی کرد. علوم مقـدماتـی و سطح متـوسط و عالـی را آموخت و در

۱. ریحانة الادب، ج ۲ ص ۳۶۳.

۲. شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی، ص ۳٤۵.

معقول و منقول و ریاضی و هیئت و هندسه مهارت یافت سپس برای تکمیل معلومات خویش در علوم فقه و اصول به حوزهٔ درس آیت الله خراسانی و آیت الله شریعت اصفهانی آمد و پیوسته از محاضرآنان بهره گرفت تا به مقام عالی اجتهاد نائل گشت.

آنگاه به مطالعه آثار دیگران و سر تفوق غربیان و عقب ماندگی مسلمانان و اوضاع نابسامان کشورهای اسلامی پرداخت. روزنامه ها و مجلات و نشریات کشورهای اروپایی را می خواند، آن هم در عصری که مطالعه روزنامه برای یک طلبه جوان تازگی داشت و شاید حرام بود.

در سال ۱۳۲۸ هجری که ۲۷ ساله بود دست به نشر مجلهٔ ماهانه العلم زد و با تنی چند از همفکران روشنفکر خود به نشر معارف اسلامی و شناسائی علوم ائمه دین پرداخت، ولی چون در سال ۱۳۳۰ مجله توقیف شد، کار خود را از راه تأسیس دو مدرسه اصلاح و اسلام برای تعلیم و تربیت فرزندان مسلمین و حفظ آنها از تبلیغات زهرآگین بیگانگان اسلام که در عراق فعالیت داشتند، ادامه داد. به کشورهای هند و یمن و حجاز مسافرت نمود و به تأسیس انجمن های دینی توفیق یافت.

چون در این هنگام جنگ بین المللی اول شروع شده بود به عراق بازگشت و در صف مجاهدان جای گرفت و در شهرهای سواحل دجله و فرات بر ضد استعمار انگلیس جهاد کرد. پس از آن که عراق به وسیله قوای مجهز انگلیس فتح شد و فیصل اول به سلطنت رسید به عکس تمام زعمای شیعه که یکباره خود را به انزوا کشیدند، او از موقع مناسب استفاده کرد و در کار دولت جدید شرکت جست.

در سال ۱۳۴۰ هجری از طرف فیصل اول و اصرار جمعی از علمای واقع بین و آشنای به اوضاع روز به وزارت فرهنگ عراق منصوب شد، و در آن پست حساس با حفظ لباس روحانیت منشأ خدمات ذیقیمتی گردید که خود شرح مفصلی دارد.

در سال ۱۳۴۲ به ریاست دیوان تمیز موسوم به مجلس تمیز جعفری انتخاب شد، و تا سال ۱۳۵۳ در این سمت باقی بود، و از آن پس از استان بغداد به نمایندگی مجلسی شورای ملی عراق انتخاب و به مجلس رفت.

آیت الله سید هبة الدین شهرستانی با احاطه در علوم معقول و منقول و تفسیر و حدیث و هیئت و نجوم و شعر و ادب و علوم روز که در آن موقع از یک روحانی تازگی داشت، توانست ضمن خدمات جهادی و سیاسی و فرهنگی عصر، کتابهای گران قدری به عربی و فارسی تألیف و تصنیف کند که خوشبختانه بسیاری از آنها نیز چاپ و منتشر شده است.

از جمله الهیئةوالاسلام که ترجمه آن به نام اسلام وهیئت مشهور است. انتشار این کتاب در آن زمان در سراسر جهان انعکاس یافت و آن را نشانه احاطه علمی آیت الله شهرستانی هماهنگ با نیاز عصر و زمان دانستند. راهنمای یهود و نصارا، نهضة الحسین(ع)، و ماهونهج البلاغه که ترجمه آن زیر نظر نویسنده به نام درپیرامون نهج البلاغه منتشر شده است.

آثار علمی و قلمی وی درحدود صد کتاب درهمه ابعاد فرهنگ اسلامی است. این مرد بزرگ علم و دین و جهاد و سیاست اسلامی سرانجام پس ازیک عمر نسبتاً طولانی در روز ۲۵ شوال ۱۳۸۶ هجری در سن ۸۵ سالگی در کاظمین علیهماالسلام وفات یافت و در جوار مرقد امام موسی الکاظم و حضرت جوادالائمه مدفون گردید.

استاد کل وحید بهبهانی

آقا محمد باقربن محمد اکمل اصفهانی مشهوربه وحید بهبهانی و تمامی رجال خاندان او همگی نیز نوادگان دختری علامه مجلسی اول و خواهرزادگان علامه مجلسی دوم می باشند. پیشتر گفتیم که دختر آقا نورالدین یکی از پسران آمنه بیگم دختر دانشمند علامه مجلسی اول از ملا صالح مازندرانی همسر آقا محمد اکمل اصفهانی بوده، و او از این بانو دارای چهار پسر و دو دختر بود. پسران: آقا محمد باقر وحید بهبهانی، و آقا محمد علی و آقا حسن رضا و آقا محمد حسین، و دو دختر یکی همسر سید منصور خراسانی بود که از وی میر سید علی بزرگ (کبیر) به وجود آمد که گفتیم جد چهارم مرحوم آیت الله سید هبة الدین شهرستانی است، و دیگری همسر میر سید محمد علی طباطبائی معروف به آقا سید بوده که از وی میرسید علی کوچک صاحب ریاض به وجود آمد.

نوهٔ وحید آقا احمد درمرآت الاحوال می نویسد: «تولد شریفش در دارالسلطنهٔ اصفهان در سنهٔ یکهزار و یکصد و هفده (۱۱۱۷) اتفاق افتاد، بعد از فوت مرحوم والد بزرگوارش و اغتشاش آن مملکت جلای وطن فرمود و علوم عقلیه را از خدمت بندگان خلد آشیان عالم ربانی و فاضل صمدانی جامع العلوم والد خود، و از خدمت عالی جناب فضائل مآب مستغنی الالقاب وحید الزمان آقا سیدمحمدطباطبائی بروجردی تحصیل کرده و علوم نقلیه را از خدمت جناب مستطاب سلالة الاطیاب فریدالدوران سید صدرالدین قمی مشهور به همدانی شارح وافیة الاصول استفاده نمود، و چون آن سید عالی مقدار میل به طریقهٔ اخباریین داشت، در اول مرحله آن جناب را نیز میل به آن طریقه حاصل شد، و بعد از آن به جهت علوّ فطرت و استقامت سلیقه

طریقه اجتهاد را پسندیده، در ترویج آن بی نهایت کوشید، وازبرکت انفاس شریفه اش در این جزء از زمان نهایت اشتهار بهم رسانیده، و در معقولات نیزید طولانی داشت، ولکن به سبب عدم فائدهٔ کثیره در اواخر عمر به تدریس آنها اشتغال نمی فرمود، و در علم رجال به حدی متبحر بود، و بر اسامی روات چنان اطلاع داشت که شخصی بر متعلقان و اولاد خود مطلع بود.

در بدو امر صبیّهٔ مرضیهٔ مرحوم عمدة الفضلاء آقا سید محمد بروجردی المشار الی بعض القابه را که عمهٔ مکرمهٔ سید المجتهدین جناب استادی سید محمد مهدی طباطبائی نجفی قدس سره (بحرالعلوم)، و از بطن صبیّهٔ مرحوم میرابوطالب ابن ابوالمعالی سابق الذکر درحبالهٔ خود آورده بودند، و والد ماجد این فقیر قدوة المجتهدین آقا محمد علی طاب ثراه از آن مرحومه مخلف شدند، و آن مرحومه در کربلای معلّیٰ به رحمت ایزدی پیوست.

و بعد از آن مدت مدیده که تقریباً زیاده از سی سال باشد در بلدهٔ بهبهان فارس سکونت را اختیار فرمود و لهذا به بهبهانی اشتهار یافتند، و در آنجا صبیّهٔ عالیشان معلی مکان کهف الحاج حاجی شرفا (شرف) تاجر بهبهانی را در حبالهٔ خود آوردند، از او جناب مستطاب مستغنی الالقاب آقا عبدالحسین دام ظله و همشیرهٔ مکرمهٔ ایشان که حلیله جناب مستغنی الالقاب آقا سید بود که ازوی آقا میر سید علی طباطبائی سابق الالقاب مخلف شد. ازآنجا به ارض اقدس کربلای معلی مشرف شدند، ومدت العمر رادرآن بلدهٔ شریفه گذرانید.»

علت این که چرا وحید بهبهانی از نجف اشرف در میان شهرهای ایران به بهبهان رفته و بیش از سی سال در آنجا مانده تا جائی که مشهور به بهبهانی شده است، درست روشن نیست. البته قبل از او تا آنجا که ما اطلاع داریم آقا محمد رضا پسر آقا هادی پسر آمنه بیگم، یعنی پسر عموی مادرش در بهبهان مدرس مدرسهٔ خیرآباد بوده، و با خانواده اش در آن شهر سکونت داشته است، اما آنچه بیشتر احتمال می رود اینست که در آن سالها یکی از بزرگترین علمای متعصب اخباری به نام شیخ عبدالله بن حاج صالح سماهیجی بحرانی در بهبهان فعالیت داشته و کتابها در دفاع از مسلک اخباری نوشته و مردم را به آن مسلک فرا خوانده بود به خاطر او نیز جمعی دیگر از علمای اخباری در بهبهان گرد آمده بودند. این معنی موجب شده بود که وحید برای مناظره و مبارزه با آن علما و جلوگیری از پیشرفت بیشتر کار آنها به آن شهر برود و کتابها در رد آنها بنویسد که از جمله الاجتهاد والاخبار است.

وحید بهبهانی پس از مبارزات طولانی با اخباریها از بهبهان به کربلا آمد و تا آخر عمر را در آنجا ماند تا به مقام عالی مرجعیت مطلق و پیشوائی رسید. در کربلا در مقابل شیخ یوسف بحرانی فقیه و محدث نامی اخباری ایستاد و او را منزوی کرد و صولتش را در هم شکست، ولی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين فقد استجاز الولد الامجد الاعز الارشد
الماجد الامجد المؤيد السيد السند الحسيب النسيب اللبيب العالم المطلع المصنع المضطلع الاواه السيد عبد الله
خلف [illegible] فاجزته ادام الله توفيقه وتسديده وتأييده ان يروي عني جميع ما فهم وعرف مني
من مؤلفاتي ومصنفاتي ورسائلي ومسموعاتي من مشايخي العظام الكرام الفخام سيما الوالد الماجد الكامل العالم الفاضل
الاكمل الاعلم الافضل محمد اكمل اكمل تغمده الله بغفرانه واسكنه بحبوحة جنانه عن مشايخه رؤساء علماء الاعلام
وكبراء فقهاء الانام في هذه الاعوام بل سائر الشهور والاعوام وحيدي العصر وفريدي الدهر مولانا الميرزا محمد الشيرواني
ومولانا محمد شفيع الاسترابادي والشيخ جعفر القاضي وغيرهم ممن لم يسع الزمان بمثله بطرقهم المعروفة الى الائمة الطاهرين
صلوات الله عليهم اجمعين وانا الاقل الاذل محمد باقر بن محمد اكمل [illegible] عن نفسي وشرط عليه [illegible] واسأله
ادام الله تأييده [illegible] الاحتياط وان يدعو لي في جميع اوقات الدعوات

١٢٠٥

صورة إجازة الوحيد المجدد آقا محمد باقر الإصفهاني ثم البهبهاني ثم الحائري المتوفى سنة بخطه الشريف لتلميذه الفاضل السيد عبد الله بن محمد تقي الموسوي الشاهاندشتي المازندراني قدس الله تعالى روحيهما من جملة اجازات المجلد الاول من كتاب رياض الأبرار للسيد محمد علي روضاتي عفى الله تعالى عنه ووفقه لمراضيه آمين ونقرء سجع الخاتم كهذه «لا إله الا الله الملك الحق المبين محمد باقر»

دستخط استاد الکل وحید بهبهانی از کتاب ریاض الابرار حجة الاسلام آقای سید محمد علی روضاتی که با خط خود ترقیم داده اند.

وقتی شیخ یوسف در سال ۱۱۸۶ در کربلا درگذشت دیدند وصیت کرده است که جز وحید بهبهانی کسی بر من نماز نخواند. معلوم شد خود او هم از گسترش مسلک قشری اخباری معذب بوده و دنبال کسی می‌گشته که بتواند آن را براندازد.

حوزه درس وحید بهبهانی در کربلا چنان رونق یافت و انبوه علما و دانشمندان به قدری پیرامونش اجتماع کردند که نظیرش را کمتر سراغ داریم. علت این تشکل و گرد همآئی آن به

فقها و علمای نامی در اطراف وحید بهبهانی تحرک خود او بود که سعی داشت از راه درس و بحث و تألیف و تصنیف بر اساس علم اصول فقه که از زمان ملا محمد امین استرابادی دچار رکود شده بود، مکتب اجتهاد را زنده کند، و احکام فقهی را بر اساس ادله اربعه: کتاب، سنت، عقل و اجماع که از زمان علامه حلی دائر شده بود، و اخباریها آن را ضایع کرده بودند، استوار سازد، و این توفیق را یافت.

وحید بهبهانی با نوشتن کتابهائی مانند الاجتهاد و الاخبار، و فوائد حائریه قدیم و جدید در مقابل فوائد مدنیه ملا محمد امین استرابادی، و کتابهای گران قدر دیگر بر اساس به کارگیری علم اصول فقه و تبیین مکتب اجتهاد، و نیز پرورش و آموزش شاگردانی بزرگ، همچون علامهٔ بحرالعلوم، میرزای قمی، حاج ملا مهدی نراقی، میرزا مهدی شهید خراسانی، میرزا محمد مهدی شهرستانی که با سید محمد مهدی بحرالعلوم مهادی اربعه مشهور ازشاگردان او را تشکیل می دادند، و نیز آقا سید علی صاحب ریاض، حجة الاسلام شفتی، حاج محمد ابراهیم کرباسی، شیخ ابو علی حائری، شیخ جعفر کاشف الغطاء و غیره که نویسنده ۳۰ تن از مشاهیر آنها را در وحید بهبهانی ترجمه کرده است، آری با این کارهای پی گیر و سازنده ومثبت توفیق یافت ستون فقرات اخباریها را در هم بشکند و علم اصول و مکتب اجتهاد را احیاء کند، به همین جهت در باره اش گفته اند: و به انکسرت ارکان الأخباریین.

نظر به انبوه شاگردان بزرگ و حوزه علمی گرم و پر رونق وحید که همه او را آقا می خواندند رفته رفته به آقای مطلق و استاد کل و استاد اکبر و استاد الکل فی الکل خوانده شد، و پس از وی که فرزند نابغه اش آقا محمد علی هم آوازهٔ پدر را به اوج شهرت رسانید، رجال خانداش را آل آقا خواندند.

لقب استاد کل یا استاد الکل فی الکل قبلاً تعلق به آقا حسین محقق خونساری داشت، ولی شاگردان و حوزه درس او مانند وحید بهبهانی درست شناخته نشده است، که مثلاً بیست نفر از مشاهیر شاگردان او را بشناسیم، و بدانیم چه درسها و چگونه خوانده اند و برگزار می شده است.

اما وحید بهبهانی کاملاً وضع روشنی داشته به شرحی که نویسنده در کتاب «استاد کل وحید بهبهانی» نوشته است. پس از وی شاگردانش امثال شیخ جعفر کاشف الغطا و میرزای قمی و حجة الاسلام شفتی و دیگران ونیز فقیه اعظم صاحب جواهر همه جا در کتب مهم فقهی و اصولی خود او را استاد کل یا استاد اکبر خوانده اند لقب وحید نیز تعبیری است که استاد و پدر همسرش سید محمد طباطبائی بروجردی به وی داده بود.

ما در کتاب وحید بهبهانی ۷۲ کتاب او را در فقه و اصول و کلام و تفسیر و حدیث و درایه و رجال و غیره به عربی و فارسی نام برده‌ایم که از جمله شرح مفاتیح اوست که تا کتاب خمس نوشته و خود چندین جلد می شود. امام‌خمینی رضوان الله علیه به نویسنده سفارش می‌کردند که اگر بتوانید «شرح مفاتیح» آقا را چاپ کنید که از متون مهم فقهی است. این سفارش امام فقید در سال ۱۳۳۷ بود که ما «وحید بهبهانی» را منتشر ساختیم، از قراری که شنیده‌ایم به زودی این اثر نفیس منتشر می شود.

نویسنده معتقد است که اگر آقای مطلق و استاد کل وحید بهبهانی توفیق می یافت به همین گونه که شرح مفاتیح را تا کتاب خمس نوشته، دورهٔ فقه را می نوشت، شاید دیگر نوبت به کتاب جواهر تألیف شاگرد شاگردش نمی رسید.

و دیگر چنانکه گفتیم فوائد حائریه قدیم و جدید هر دو در اصول فقه که گفتیم در حقیقت جوابی است به ملا محمد امین استرابادی در تألیف فوائدمدنیه، حاشیه کتاب مدارک، حاشیه معالم، الاجتهاد و الاخبار، تعلیقه بر رجال کبیر استرابادی (منهج المقال)،حاشیه بر مسالک، رسالهٔ اصول اسلام و اصول ایمان، رساله در رد قیاس و غیره.وحید بهبهانی در سال ۱۲۰۵ در کربلا وفات یافت و در کنار برادر همسرش سید مرتضی بروجردی در رواق حرم مطهر امام حسین علیه السلام نزدیک قبور شهدای کربلا دفن شد.

استاد کل وحید بهبهانی گذشته از این که مسلک اخباری را به کلی برانداخت و مکتب اجتهاد را تحکیم بخشید، و گذشته از آن همه شاگردان بزرگ که شاید بیست تن آنها به مقام مرجعیت رسیدند، و آن همه کتابهای نغز و نفیس که تألیف نمود، دو فرزند بزرگ و فقیه نامی هم داشت که دودمان او را تا زمان ما باقی گذاشته اند، و آن دو آقا محمد علی، و آقا عبدالحسین هستند که هر کدام را جداگانه خواهیم شناخت.

نیز دو دختر او همسران آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض، و میرسید علی بزرگ جد اعلای برخی از سادات حسینی شهرستانی بودند که هر دو نیز خواهرزادگان او هستند.

وحید بهبهانی با این عظمت و مقام و موقعیت که شاید در میان انبوه فقها و مجتهدین شیعه امامیه کم نظیر بلکه از نظر اصالت و کاروانبوه شاگردان بزرگ بی نظیر باشد، در کتب فقهی و اصولیش با افتخار از مجلسی اول به جد و از مجلسی دوم به خال (دائی)، و از ملا صالح مازندرانی نیز به جد تعبیر می‌کنند، و همین امتیاز برای آنها کافی است که فرزندی چون استاد الکل فی الکل وحید بهبهانی داشته اند. رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

آقا عبدالحسین بهبهانی

آقا عبدالحسین فرزند دوم وحید بهبهانی از دختر حاج شرف بهبهانی است. شرح حال اجمالی او را قبل از برادر بزرگش آقا محمد علی آوردیم تا بتوانیم تنی چند از برادرزادگان دانشمندش را نیز نام ببریم. آقا عبدالحسین از فقهای بزرگ، مجتهدی پارسا و در عدالت و تقوی کم نظیر بوده است.

آقا احمد برادر زاده‌اش در مرآت الاحوال می نویسد: «عالی جناب مقدس القاب فضائل و کمالات اکتساب، علامة الزمان و وحید الدوران، مجتهد بی نظیر و فقیه روشن ضمیر، جامع المعقول، حاوی الفروع و الاصول المبرّامن کل شین، ذوالفضائل و المفاخر، آقا عبدالحسین بن آقا محمد باقر دام ظله العالی عم بزرگوار این فقیر، فاضلی است نحریر و عالمی است بی نظیر و سرآمد پارسایان و عُبّاد و سر خیل اصحاب مکرمت و سداد است.

در اکثری از علوم خاصه فقه و اصول امام همام و در مجاهدات و ریاضات و قوت عبادات از کبرای اولیاء عالی درجات و به غایت کریم النفس و وارسته است. اگر شمه ای مانند علمای دنیا رسم مراسلات و مکاتبات را برقرار می داشت و متوجه امور فقرا و خیرات و مبرات می شد، ظاهر آنست که نام آن عالی مقام در اشتهار بر اکثر علمای اعلام فائق می شد، و لکن به جهت انزوا و گوشه گیری از معاشرت حتی امامت جمعه و جماعت، به حدی رسیده اند که اغلب ناس به نام آن زبدهٔ انام نیستند تا به مقدار فضیلت او چه رسند.

ولادت با سعادتش در کربلای معلّی اتفاق افتاده، و در خدمت جد بزرگوار علوم شرعیه را استفاده نموده و در عصر آن مرحوم مرجع انام در اخذ فتاوی شد، و اجازهٔ مبسوط به ایشان دادند، و مردم را به رجوع از خدمتش حکم فرمودند.

بعد از آن که والدش به رحمت ایزدی پیوست علما و مؤمنین از خدمتش خواهش نمودند که در مقام آن جنت مکان به نماز جماعت مشغول شوند. بعد از الحاح بسیار چند روزی مشغول شده و خلق بسیار حاضر شدند، بعد از دو ماه موقوف فرمودند و می گفتند امامت مقامی است عظیم و تحمل آن بر من مشکل است. الله اکبر! چقدر تفاوت است فیما بین اخلاق و طباع! با آن زهد و ورع و تقوی کناره گرفت.»[1]

آقا عبدالحسین در سال ۱۲۱۶ پس از حمله فرقه وهابی به سرکردگی سعودبن عبدالعزیز

۱. وحید بهبهانی، چاپ دوم، ص ۲۶۹.

امیر وهابی به کربلا و قتل عام اهالی آنجا به ایران مهاجرت کرد و در شهر همدان اقامت نمود. افراد خاندانش تا زمان ما در همدان معروف به «آقای بهبهانی» هستند.

آقا عبدالحسین سه پسر دانشمند داشته است: آقا عبدالعلی که داماد عمویش آقا محمد علی بوده، آقا محمد مهدی و آقا محمد تقی که به گفته علامه تهرانی در «الکرام البرره» از علمای اعلام و بزرگان و افاضل عصر بوده است.

مؤلف روضات الجنات می نویسد: «آقا عبدالحسین از اعاظم علما و اقاخم فقها و اصولیین است ... پدرش حاشیه معالم الاصول را برای او نوشت. خود وی نیز شرحی مبسوط تا مباحث استصحاب بر معالم نوشته که مشتمل بر تحقیقات نیکوست و مانندش در سایر کتب کمتر یافت می شود. وی در همدان متوطن بود و در طول زندگانی از معاشرت زیاد و سلوک با قاطبه خلق به احسن وجه دوری می جست ما مدتی از زمان او را درک کردیم، و در سال ۱۲۲٤ در گذشت»[۱]

حاشیه معالم آقا عبدالحسین نخستین حاشیه مفصل بر معالم است.شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه از آن بهره کافی گرفته است.

آقا محمد علی بهبهانی

آقا محمد علی فرزند ارشد استاد کل وحید بهبهانی است. بی گمان او یکی از نوابغ بزرگ عالم اسلام است. ما در کتاب وحید بهبهانی به تفصیل پیرامون شرح حال او سخن گفته ایم و دانش وسیع و آثار بسیارش و شرح مبارزاتش با فرقه صوفیه تا ریشه کن ساختن آنها و سایر حالا تش را توضیح داده ایم.

فرزند دومش آقا احمد در مرآت الاحوال از پدر نابغه اش بدین گونه نام می برد «فصل دوم - خلف اکبر ارشد آن بزرگوار (جدش وحید بهبهانی) جناب مستطاب نقاوة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المدققین و نخبة المجتهدین استاد الافاضل و منبع الفضائل، جامع المنقول و المعقول و حاوی الفروع و الاصول، ذی الفخر الجلّی آقا محمد علی قدس سره والد این فقیر، ولادت باسعادتش در ارض اقدس کربلای معلّی در روز جمعه بیست‌وششم ماه ذی الحجة الحرام سنۀ یکهزار و یکصد و چهل و چهار (۱۱٤٤) از هجرت نبویه علی مهاجرها الآف ثناء و تحیه اتفاق افتاده است، و علوم شرعیه را در خدمت والد بزرگوار خود تحصیل نموده است.

۱. وحید بهبهانی، چاپ دوم، ص ۷۱.

در فضائل آن جناب همین بس است که در عصر والد غفران مآب خود مشهور آفاق گردید وصیت فضائلش در عالم پیچید، و همیشه آن مبرور در مدح ایشان می فرمود که محمد ما ، شیخ بهاءالدین این عصر است. و این فقیر مکرر از آن جناب شنیده‌ام که می فرمودند من تقلید کسی نکرده‌ام، در اول تکلیف خود مجتهد بودم، و احکام ضروریه را اجتهاد کرده بودم، و در قوت حافظه و مباحثه محسود علمای معاصرین بودند.

کم مسئله ای بود که با ادله در نظر شریفش حاضر نباشد. در صفای تحریر کساد افکن کالای علمای ماضی و استقبال، و در حسن بلاغت و نیکوئی تقریر رونق شکن بازار بلغای شیرین مقال بود. کسی از معاصرینش را با وی دعوی همسری نبود. در هنگام موعظه اگر چه به طول می انجامید گاهی سر رشته کلام را من البداية الی النهایه از دست نمی داد و مطالب از هم گسسته نمی شد.

جمع فرموده بود میان دو صفت متضاد: حسن صحبت و بشاشت و رعب و هیبت. در منادمه به حدی بود که با طفلی همکلام می شد، و در رعب چنان بود که حکام سنگدل همیشه از ایشان خوف و بیم داشتند، و به این سبب در عهدش رعایا و زیر دستان از ظلم و ستم حکام و ظُلاّم در مهد امن و امان بودند ...

بر مذاهب و عقاید مختلفه اهل اسلام و کفر نهایت مطلع بود، واگر به ذکر فضائل و خصال جمیله‌اش بپردازد رشته کلام گسسته می شود.

آقا محمد علی از همسر اول وحید بهبهانی و دختر سید محمد طباطبائی بروجردی است. آن بانوی عالمه فاضله که او نیز مانند همسرش نوه آمنه بیگم دختر علامه مجلسی اول بوده به گفته نوه‌اش آقا احمد در همان سال فوت همسرش وحید بهبهانی (۱۲۰۵) در کربلا به رحمت ایزدی پیوسته است.

آقا محمد علی همراه پدرش وحید بهبهانی به بهبهان رفت و در طول آن مدت با وی بود و از محضر پر فیض پدر در معقول و منقول بهره کافی گرفت، سپس با او به کربلا بازگشت و خود جدای از پدر به تدریس پرداخت علامه بحرالعلوم و بسیاری از شاگردان پدرش نخست نزد وی درس خواندند سپس به درس پدرش رفتند.

شیخ ابو علی حائری شاگرد پدرش که نزد او نیز درس خوانده است در منتهی المقال می‌نویسد: «آن جناب (وحید بهبهانی) دام مجده دارای دو فرزند پارسای با تقوای پاکسرشت است و هر دو نیز عالم عامل می باشند. فرزند بزرگش آقا محمد علی دام ظله است که در دقت نظر وجودت فهم و ذهن وقّاد به منتهی درجهٔ کمال رسیده و از نهایت هم گذشته است! اگر اصول و

تفسیر و تاریخ و عربیت را خواستار باشی، او دارندهٔ همه این علوم است، و چنانچه فروع و رجال و حدیث بخواهی، او سرچشمه این فنون است. از همان زمان که همراه پدرش استاد علامه وارد عراق شد مآثر و محاسنش نزد خاص و عام مشهور گشت به طوری که موجب تحیر مردمان و تعجب همگان گردید، و من یشابه ابه فما ظلم ...»

آقا محمد علی از کربلا به کاظمین می رود و مدتی را در آنجا می ماند. در سال ۱۱۸۶ که بیماری وبای عمومی به آنجا می رسد به سفارش اکید پدرش روانه ایران می‌گردد. دو سال در قم می ماند، سپس برخی از شهرهای ایران را می بیند و همه جا مورد استقبال علما و حکام و عامه مردم قرار می‌گیرد. سرانجام در شهر کرمانشاه ساکن، و تا آخر عمر در آنجا ماندگار می شود و به تدریس و تألیف و تصنیف و اقامه جمعه و جماعت می پردازد، تا جائی که معروف به آقا محمد علی کرمانشاهی می شود.

آقا محمد علی در سفر حج دو سال در مکه معظمه اقامت می‌کند و فقه را براساس چهار مذهب درس می‌گفته ولی در تعیین حکم مسیر فکر را بر اساس فقه شیعه قرار می داده است!

کتابی گران قدر در تاریخ مکه و مدینه می نویسد که بسیار جالب بوده است. در اهمیت مقام آقا محمد علی همین بس که در کرمانشاه حد جاری می‌کرده و اعتنا به مقامات حکومتی نمی نموده است، و چون میرزا ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم فتحعلیشاه از وی سؤال می‌کند که چرا؟ او جواب می دهد من از ولایت فقیه که شأن حکام شرع است استفاده می‌کنم و کسی را نمی رسد که ایراد بگیرد! صدر اعظم با این نامه طوری تحت تأثیر قرار می‌گیرد که در جواب می نویسد: صلاح ما همه آنست که آن توراست صلاح!

آقا محمد علی نخستین کسی بوده که از مقام ولایت فقیه خود رسماً استفاده نمود، و از این راه رعبی در دلهای دولتیان انداخت. بر خورد او با کریمخان زند و آقا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه پادشاهان معاصر خود معروف است، و ما اجمالی از آن را در وحید بهبهانی نگاشته ایم.

آقا محمد علی در امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از حریم تشیع و مبارزه با اوهام و خرافات و بدعتها و مذاهب باطله از یهود و نصارا و مذاهب اسلامی غیر شیعی بسیار متصلب بوده، و در این راه هیچ کس و هیچ چیز مانع او نبوده است.

در زمان او کار صوفیه به جائی رسیده بود که موقع حرکت دوازده هزار نفر درویش با بوق و کشکول و من تشا و موهای افشان و شاربهای کلفت به راه می افتادند، و چیزی نمانده بود که مملکت را به صورت جنگل مولا درآورند.

رهبر آنها در آن معرکه ها شخصی مجهول الهویه به نام سید معصوم علی دکنی هندی بود که در گرماگرم نفوذ روزافزون کمپانی هندشرقی در هندوستان وتصاحب آن مملکت پهناور از هند به ایران آمد، و مشغول سوق مردم ایران به بیعاری و تن پروری و دوره‌گردی و درویش بازی شد. کار آنها سخت بالا گرفته بود وکسی هم متوجه خطر آنها که کاملاً جنبه سیاسی داشت نبود.

چون خیل آنها به کرمانشاه رسید آقا محمد علی جلو آنها را گرفت او معصومعلی و مظفرعلی دو تن ازمراشد آنها را گرفت و در خانه خود نگاه داشت، و نورعلی به عراق گریخت، و با اقدامات پی گیر او ظرف چند سال ریشه آن خطر جدی قطع شد؛ شرح جالب وخواندنی آن را ما به تفصیل در وحید بهبهانی آورده ایم.

آقا محمد علی پس از یک عمر پربرکت و آن همه تألیف و تصنیف و تعلیم و تربیت شاگردانی انبوه در سال ۱۲۱۶ در کرمانشاه بدرود حیات گفت و همانجا مدفون گشت. مرقد او از همان زمان معروف به سرقبرآقا بوده است. و به قول صاحب روضات علما و عامه مردم به زیارتش می رفتند.

ما در کتاب وحید بهبهانی ۳۷ کتاب از تألیفات آقا محمد علی را نام برده‌ایم. کتابهای مقامع‌الفضل که چند باربه قطع رحلی چاپ سنگی شده، خیراتیه به فارسی دررد صوفیه، فتاح‌المجامع درشرح مفاتیح الشرایع، سنة الهدایة لهدایة السنه، خوان الاخوان چهار جلد،معترک المقال در علم رجال، رغائد، عوائد در اصول عقائد، شرح تجرید، رساله طاغوتیه، حاشیه نقد الرجال تفرشی، قطع المقال فی رد اهل الضلال، رد صوفیه به عربی، رساله در رد ادیان باطله (یهود و نصارا) و تاریخ حرمین شریفین از آنهاست.

آقا محمد علی نیز مانند پدرش استاد کل وحید بهبهانی در تألیفاتش با افتخار مجلسی اول را جد و علامه مجلسی را خال و ملا صالح مازندرانی را نیز جد خود می داند.

آقا محمد علی این فقیه حکیم متکلم ذوفنون نابغه گذشته از آن همه افتخارات، چهار پسر فقیه و دانشمند کم نظیر تربیت کرده بود که هر کدام چهره‌ای درخشان در علم و عمل و تقوا و فضیلت و دارای تألیف و تصنیف بودند، و سردودمان او تا امروز می باشند که یک خانواده بزرگ را تشکیل می دهند. قبلاً گفتیم که میرزا جعفر شهرستانی مؤلف انساب وحید بهبهانی نیز نوهٔ دختری آقا محمد علی است.

آقا محمد جعفر

فرزند ارشد آقا محمد علی است. در کربلای معلی به سال ۱۱۷۸ متولد شد. در سال ۱۱۸۶ با پدر به ایران آمد. در قم درمحضرفقیه نامی میرزای قمی تحصیل نمود، سپس در کرمانشاه به استفاده در خدمت پدر علامه‌اش پرداخت، و از آن پس به کربلا آمد و نزد شوهر عمه‌اش آقا سید علی صاحب ریاض به تکمیل معلومات خود اهتمام ورزید. نیز در نجف اشرف از محضر فقیه بزرگ شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء بهره گرفت.

محدث قمی در فوائد الرضویه از تکلمه امل الآمل نقل می‌کند که در ترجمه وی نوشته است: «عالم فاضل فقیه محقق، مجتهد ربانی، زاهد عابد مقدس پرهیزکار، جامع فنون علم و انواع فضائل، در تحقیق اصول فقه معروف و نیکو محاضره و بسیار متواضع و در برآوردن حوائج مردم ساعی بود».

بعد از رحلت پدر به اصرار علمای شهر و مردم در جای او نشست و به تدریس و اقامه جمعه و جماعت و رسیدگی به امور مردم همت گماشت. برادرش آقا احمد در مرآت الاحوال می نویسد: «بسیار گوشه گیر و عزلت طلبند، و در مجلس تا به حد ضرورت نرسد لب به سخن نمی‌گشاید. کوچکترین شاگردانش اگر با او دعوی همسری بلکه برتری کند اصلاً ملول و رنجور نمی شود، و بسیار است که در مجلسش شاگردان لب به افاده گشوده‌اند. غضب الهی را گاهی در مزاجش راه نیست. هر که با او بدی کند به جز احسان چیزی نمی یابد».

کتابهای انیس الطلاب مشتمل بر صد فائده گوناگون در فقه و اصول و غیره به عربی و فارسی نظیر مقامع الفضل و خوان الاخوان پدرش، رساله نهج الرشاد فی ارشاد العباد به فارسی در اصول دین، تکمله شرح تبصره علامه حلی، الجواهر البهیه به فارسی در فقه، منتخب الاصول، مصابیح شرح مفاتیح فیض کاشانی، حاشیه معالم، شرح مختصر نافع محقق حلی، شرح عمیدی بر تهذیب الاصول علامه حلی، حاشیه وافیة الاصول، مفتاح الجامع شرح دیباچه مفاتیح الشرایع، کتاب المقتل، کتاب ارث، و تحفة الابرار سه جلد در تاریخ و مطالب متفرقه از تألیفات اوست که متأسفانه هیچکدام چاپ نشده است.

آقا محمد جعفر دارای چهار پسر دانشمند و دو دختر بوده است. پسران آقا محمد صادق، آقا محمد کاظم، آقا عبدالله، و آقا محمد تقی و هر کدام نیز فرزندان و نوادگان بسیار داشته اند که در میان آنها هم علمای اعلام بوده اند. آیت الله مرحوم آقا محمد آل آقا از فقها و علمای بزرگوار کرمانشاه نوادهٔ آقا محمد جعفر از شاگردان آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی بود و چند

سال قبل وفات یافت.

آقا عبدالله

پسر آقا محمد جعفر است،صاحب روضات الجنات که همعصر وی بوده در شرح حال جدش آقا محمد علی از وی تمجید بسیار نموده و می‌گوید: «وی از ارکان علما و فقهای ما است که در کرمانشاه ساکن و به اقامه جمعه و جماعت مشغول است ... تا آنجا که می نویسد: چند سال قبل کتاب بزرگی از وی دیدم که در فقه نوشته، و فروع زیادی را در آن آورده بود، و دلالت بر کمال مهارت و سابقه او در علوم منقول می‌کرد». در المآثروالآثار می نویسد: «آقا عبدالله مجتهد کرمانشاهی از اجلهٔ سلالهٔ وحید بهبهانی بوده است. در سال ۱۲۸۹ وفات نموده». مدفن آقا عبدالله کربلای معلی در باب السدره است.

کتاب تحفة الجعفریه که در ده مسئله مختلف علمی: کلام، فقه، اصول، تفسیر، بلاغت، حدیث، حکمت، حساب، منطق و نحو تصنیف اوست که به نام پدر دانشمندش آقا محمد جعفر موسوم نموده است، رساله‌ای در عصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین، رساله در اختیار وکیل و موکل، رساله در تجارت، رساله در طلاق رجعی و خلعی، رساله در قاعده لاضرر، کشف القناع، رساله در منجزات مریض از تألیفات اوست.

آقا محمد تقی

آقا محمد تقی برادر او هم از افاضل علمای دودمان وحید بهبهانی بوده است. دارای تألیفاتی در فقه و اصول و ادب است. از جمله شرح زبدة الاصول و حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله در منطق، و تعلیقه بر مبادی الاصول. در سنه ۱۲۹۹ در نجف اشرف به رحمت ایزدی پیوست. آقا محمد تقی نیز فرزندان و نوادگان بسیاری داشته که تا عصر ما در میان آنها علما و دانشمندانی برخاسته اند. شرح اسامی آنها را در وحید بهبهانی آورده ایم.

آقا احمد صاحب مرآت الاحوال

پسر دوم آقا محمد علی است. از دانشمندان ذوفنون خاندان وحید بهبهانی است. شرح

حال خود را به تفصیل از آغاز ولادت تا سال ۱۲۲۵ که در هند کتاب مرآت‌الاحوال را نوشته است، آورده است.

آقا احمد در سال ۱۱۹۱ در کرمانشاه زاده شد. همان جا در خدمت پدر به تحصیل پرداخت. در ۱۲۱۰ که ۱۹ ساله بوده برای تکمیل معلومات خود به نجف اشرف رفت، و با جمعی از طلاب که بعدها از مراجع عصر شدند، نزد علامه بحرالعلوم و شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء و شیخ اسدالله کاظمی و دیگران شرایط شاگردی به جای آورد.

در حمله وهابیها به نجف اشرف در سال ۱۲۱۲ - با طلاب ایرانی به فرماندهی استادش شیخ جعفر کبیر به دفاع از نجف پرداخت.

در انجا با دختر حاجی محمد رحیم بیگ شوهر خاله خود ازدواج نمود. این بانو خواهر شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه، و شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب فصول بوده است. چند بار به ایران برگشت و دو باره به نجف اشرف مراجعت نمود. در سال ۱۲۱۶ که پدرش آقا محمد علی رحلت کرد، بر اثر حمله وهابیها به کربلا و قتل عام مردم آنجا که اوضاع عتبات ناامن شده بود با خانواده‌اش به ایران باز گشت. مدتی را در شهرهای قم و کاشان و نهاوند و بروجرد و همدان گذراند. در قم از محضر میرزای قمی که او را مورد تفقد قرار می داد نیز تحصیل کرد، و از او اجازه گرفت.

در سال ۱۲۱۹ عازم مشهد مقدس شد و در مراجعت از راه بندر عباس به جزیره قشم رفت، و از آنجا با کشتی عازم سفر هند گردید. در سال ۱۲۲۰ وارد هند شد، و مدت پنج سال بعضی از شهرهای هند را گشت و همه جا مورد استقبال علما و مردم که او را فرزند آقا محمد علی و نوهٔ دانشمند وحید بهبهانی می دانستند، واقع شد.

آقا احمد در همان سال ۱۲۲۰ دست به تألیف کتاب گران قدر مرآت الاحوال جهان‌نما زد و آن را در ۱۲۲۵ به پایان آورد. وی در این کتاب نخست شرح حال مفصل علامه مجلسی اول و دوم و پسران و دختران آنها و خانواده های وابسته به آنان، و نیز شرح حال مفصل جدش وحید بهبهانی و خانواده خود، و در آخر چنانکه گفتیم شرح حال خود را نگاشته است، سپس تاریخ هند و مشاهدات خود را در آنجا و فعالیت کمپانی هندشرقی و تاریخ انگلستان و فرانسه و سوئد و اسپانیا و پرتقال و اعمال و رفتار و مذاهب مردم هند را با موشکافی و دقت خاصی نوشته است.

مرآت الاحوال اخیراً توسط نویسنده با تصحیح و مقدمهٔ مفصّل و پاورقیهای ما آماده چاپ شده است. بخش یکم شرح حال خاندانش، زیر چاپ است، و بخش دوم که دوسوم کتاب را تشکیل می دهد به یاری خداوند به زودی چاپ و منتشر می‌گردد.

آقا احمد در مرآت‌الاحوال چه در بخش یکم و چه در بخش دوم مطالبی آورده و سخنانی گفته که منحصر بفرد است، و باید از آن کتاب گرفت و به نام او نقل کرد. مرحوم آیت الله بروجردی به نویسنده سفارش می‌کردند این کتاب را چاپ و منتشر کنم. خدا را شکر که پس از سالها تأخیر سرانجام این کار عملی شد.[1]

آقا احمد در فقه و اصول و کلام و حدیث و تفسیر و رجال و تاریخ و شعر و ادب توانا بوده و در تمام این رشته‌ها کتاب نوشته است. کتابهای او به عربی و فارسی است. ما در وحید بهبهانی و مقدمه بخش یکم مرآت‌الاحوال به تفصیل شرح حال او را نگاشته‌ایم، و جمعاً ۲۴ کتاب او را نام برده‌ایم که از جمله اینهاست: مرآت الاحوال جهان‌نما. تنبیه الغافلین در ترجیح مکتب اجتهاد بر مسلک اخباری، رسالهٔ فیضیه در جواب سئوالات بعضی از علمای فیض‌آباد هند به فارسی، کشف الشبهه عن حکلم المتعه،مناهج الاحکام در قضا و شهادات، قوت لایموت، شرح مختصر نافع، تحفة المحبین در مناقب اهلبیت، نورالانوار در شرح بسم الله، الدر رالغرویه در احکام الهیه، (چهار جلد فقه استدلالی که در نجف اشرف به سال ۱۲۱۲ به سن ۲۱ سالگی نوشته است) ربیع الازهار در اصول، تحفة الاخوان در تاریخ انبیا و امامان و خلفا تاریخ نیک و بد دنیا، غزوات امیرالمؤمنین، تفسیر قرآن مجید.

آقا احمد در سال ۱۲۲۵ به ایران باز گشت، سفری به عراق رفت، و به کرمانشاه مراجعت نمود و در آنجا به سال ۱۲۳۵ به جهان باقی شتافت و در مقبرهٔ پدرش آقا محمد علی مدفون شد.

پیشتر گفتیم که سید محمد حسین شهرستانی دانشمند فقیه بزرگ نوهٔ دختری آقا احمد بوده است. درمیان فرزندان پسری آقا احمد تا زمان ما نیزعلما وفضلای بزرگ بوده‌اند.

آقا محمد اسماعیل

فرزند سوم آقا محمد علی است. برادرش آقا احمد در مرآت الاحوال می نویسد: «عالم فاضل کامل نبیل، مقدس زاهد جلیل بی عدیل آقا اسماعیل اطال الله بقاه، به سن از این فقیر کوچک است. اگر خوف سنان لسان نکته گیران لئام نمی بود هر آینه اشهب شبگیر قلم را در میدان محامد جمیلهٔ آن نور چشم گرامی اندکی جلوه‌گر می نمودم.

۱. چنانکه بارها نوشته‌ایم مرآت الاحوال از طرف مؤسسه انتشارات امیرکبیر منتشر می شود.

ولادت با سعادتش در رشت اتفاق افتاده[1] مراتب علمیه را نزد والد و چندی در خدمت آقا سید علی صاحب ریاض طی نموده و بسیار نکته گیر و نکته دان و دقیقه یاب است. خوش تقریر و نیکو تحریر، در علوم خاصه اصول و فقه نهایت روشن ضمیر و عارج معارج عالیه و جامع فضائل و محامد جمیله است ... وقتی من در ایران بودم مشغول تألیف دو کتاب در فقه و اصول بوده».

وی داماد صاحب ریاض و دختر عمه خود را داشته است، ولی این ازدواج دوام نیافت و به طلاق انجامید. پس از آن زنانی دیگر گرفت و فرزندانش از آنهاست.

آقا محمد صالح

فرزند دانشمند آقا محمد اسماعیل است. در المآثروالآثارمی نویسد: «آقا محمد صالح از اجلهٔ علما و مشاهیر رؤسا بود. به نقل علامه شهرستانی در موائد آقا محمد صالح در محرم ۱۲۸۱ وفات یافت و در کربلا حجرهٔ متصل به باب السدره مدفون گردید».

آقا محمد صالح هفت پسر داشته است. یکی از آنها مرحوم آیت الله آقا رحیم آل آقا از علمای بزرگ کرمانشاه بوده است. آقا رحیم پدر مرحوم آقا حکمت آل آقا از دانشمندان بنام است که از لباس روحانیت بیرون آمد و سالها استاد دانشگاه تهران بود، و آثاری از جمله ترجمه قرآن مجید که از بهترین ترجمه های قرآنی است از خود به یادگار گذارد.

پسر دیگر آقا محمد هادی، پدر آقا شمس‌الدین از علمای کرمانشاه پدر مرحوم آیت‌الله حاج آقا تراب آل آقا متوفی در کرمانشاه به سال ۱۳۵۵ شمسی در آن شهر است.

یکی دیگر از نوادگان آقا محمد هادی، آقا عبدالحسین پدر خانم فخرالشریعه آل آقا از مخدرات فامیل مادر مرحومین سید عبدالحسین واحدی، و سید محمد واحدی از مردان نامی اسلام است که در واقعه دستگیری شهید نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام به شهادت رسیدند.

آقا محمود

پسر چهارم آقا محمد علی است. آقا احمد در مرآت الاحوال می نویسد: «نور چشم گرامی

۱. مادر وی دختر حاج سید حسن رشتی بوده است که در سفر محمد علی به رشت به عقد او در آمد.

آقا محمود و فقه الله الملک الودود از نور چشمی آقا محمد اسماعیل اصغر و با این فقیر در بطن متحد است. فاضلی است عالی شان و عالمی است با نام و نشان، به فضائل و محامد صوری و معنوی معروف و به علم و حیا و تقوی موصوف، ولادتش در کرمانشاه اتفاق افتاده، مراتب شرعیه را دربدو امر خدمت والد بزرگوار تحصیل نمود. وی را با او شفقتی تام و رأفتی تمام بود، و برخی را در خدمت برادر نامدار و این فقیر به استفاده مشغول شد، و چند روزی از مستمعان افادات جناب آقا سید علی (صاحب ریاض) سابق الذکر دام ظله العالی، و مدتی از گل چینان حدائق افادات استادی شیخ محمد جعفر (کاشف الغطا) دام ظله العالی بود بحمدالله سبحانه عارج معارج علیا و جامع مراتب فضل و زهد و تقوی است. در این اوقات به سماع رسیده که به جهت تحصیل مراتب عقلیه به دارالسلطنه اصفهان رفته است و مسموع شد که از او دو دختر موجود شده است».

آقا محمود از علمای بزرگ عصر بود. در جوانی به نهاوند آمد و در آنجا ماندگار شد. سپس بر اثر جنگی که میان محمد تقی میرزا حسام السلطنه حاکم بروجرد و برادرش محمود میرزا حمکران نهاوند در گرفت و طی آن جمعی از مردم نهاوند از جمله آقا محمد مهدی مولوی از مردان نامی شهر کشته می شود، به صورت قهر از آن شهر خارج شده به قم می رود و پس از مدتی رهسپار تهران می شود. در تهران مقدمش را گرامی می دارند محمد شاه قاجار دستور می دهد مدرسه آقا محمود در بازارچه مروی و نزدیک کاخ گلستان را برای او بنا می‌کنند و مشغول تدریس و تألیف و تصنیف و اداره امور مردم می شود.

آقا محمود رفته رفته به عنوان سرآمد علمای تهران شناخته می شود تا در سال ۱۲۶۹ در قریهٔ دزاشیب تهران وفات می‌کند، جنازه اش را به کربلا برده و نزدیک جدش وحید بهبهانی دفن می‌کنند.

رضاقلی خان هدایت، و معصومعلی شیرازی و المآثر و الآثار او را به تصوف متهم و متمایل به صوفیه دانسته اند. در صورتی که دروغ و او خود کتاب تنبیه الغافلین را که نسخه آن نزد ماست در رد صوفیه نوشته است. البته او عالمی عارف و اهل حال بوده، و رسم صوفیان است که چنین دانشمندانی را از خود می دانند و به نام خود جا می زنند. ما در این باره در وحید بهبهانی سخن گفته ایم، و به بدخواهان پاسخ لازم را داده ایم. کتابهای: شرح دعای سمات به فارسی، معجون الهی نیز به فارسی در عرفان، تحفهٔ ناصری، تنبیه الغافلین به فارسی در رد صوفیه ایقاظ الراقدین، جنة الواقیه، کشف الحجب، رساله در اصول فقه و رساله در خمس، زکات و حج، رساله در صلاة، رساله در احوال رجال از تألیفات اوست.

آقا محمود پنج پسر و چند دختر داشته است. یکی از دختران او همسر شیخ محمد حسن

شریعتمدار پسر حاج ملا محمد جعفر شریعتمدار از فقهای مشهور و مادر مرحوم آقا محمود شریعتمدار از علمای اعلام تهران که دارای تألیفات چند است.

حاج آقا محمد آل آقا

فرزند ارشد آقا محمود، مرحوم آیت الله حاج آقا محمد آل آقاست که پس از رحلت پدر در تهران به جای او نشست و از علمای بزرگ تهران بوده است. در المآثروالآثار می نویسد: «حاج آقا محمد بن آقا محمد علی از مشاهیر مشایخ و نبهاء فقهای سلسلهٔ بهبهانیه بود، و در مسجد حکیم درالخلافه امامت جماعت می نمود، و از خاطر همایونی (ناصرالدین شاه قاجار) نسبت به آن عالم جلیل و فاضل نجیب اصیل اقبالی زاید الوصف مصروف می افتاد، و اکنون پسرش بحرالعلوم داماد حجة الاسلام حاج ملا علی کنی مرحوم (متوفی ۱۳۱۱ هـ) در جای پدر است و از مروجین شرع انور می باشد».

حاج محمد آل آقا در سال ۱۳۰۱ هـ در تهران رحلت نمود و در قم صحن مطهر حضرت معصومه (ع) مدفون شد، و از آن موقع مرقد او مقبره خانوادگی آل آقا است.

دختر حاج آقا محمد همسر علامه فقیه میرزا عبدالرحیم نهاوندی بوده که او نیز در مقبره پدر همسر خود دفن است، و او پدر عالم فقیه مرحوم شیخ محمد نهاوندی از شاگردان آیت الله آخوند خراسانی است، که از علمای اعلام مشهد مقدس بود و صاحب کتاب تفسیرنهاوندی است که چاپ شده است.

فرزند دیگر آقا محمود مرحوم آقا هادی است که از علما بوده و او پدر مرحوم حاج آقا احمد آل آقا کرمانشاهی است که سالها رئیس کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) و از علمای اعلام تهران بود، و او پدر مرحوم حاج آقا عبدالله آل آقا از علمای مشهور تهران بود که بعد از پدر به جای او نشست و در سال ۱۳۵۶ شمسی بدرود حیات گفت. آن مرحوم نسبت به این بنده و کتاب شرح زندگانی وحید بهبهانی شفقتی زاید الوصف داشت، رحمة الله علیهم اجمعین.

آقا احمد آل آقا نهاوندی

مرحوم آیت الله آقا احمد آل آقا نهاوندی نوادهٔ آقا محمود است. وقتی آقا محمود از نهاوند مهاجرت می‌کند همسر اوکه علویه‌ای از سادات مشهور نهاوند بوده است با فرزندش آقا علی در

نهاوند باقی می ماند. آقا علی پدر آقا کاظم و او پدر آقا احمد است. غیر از آقا علی بقیه فرزندانش همگی در تهران بوده اند.

مرحوم آقا احمد آل آقا نهاوندی از شاگردان آیت الله حاج میرزا حسین نائینی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی است و از آنها اجازه اجتهاد داشته است. او پس از تحصیل در نجف اشرف به موطن خود نهاوند باز گشت و سالها روحانی سرشناس و محترم شهر بود، و به کار امامت جماعت و هدایت خلق و رسیدگی به امور آنها همت گماشت، تا در سال ۱۳۲۶ شمسی که برای زیارت به قم آمده بود بدرود حیات گفت. مرحوم آیت الله بروجردی عمه زاده اش حوزه علمیه را تعطیل و خود بر او نماز گزارد و پس از تشییع با شکوه در درگاه مقبرهٔ خانوادگی مدفون شد.

دختر اول مرحوم آیت الله آقا احمد آل آقا مرحومه نجفی خانم آل آقا از بانوان اندیشمند خاندان وحید بهبهانی بود. دختر دوم آن مرحوم همسر نویسندهٔ کتاب است. نویسنده در سال ۱۳۲۸ شمسی با این خانواده در نهاوند وصلت کرد، سپس به قم آمد و ۲۲ سال در قم بود، و از آن پس به تهران آمد که تا کنون هم در تهران است. نویسنده از این وصلت دارای پنج پسر و چهار دختر می باشد. امیدوارم فرزندان من پیروان راستین راه پدران بزرگوار خود باشند و همیشه افتخار پدرانی چون اینان را برای خود محفوظ نگاه دارند، بمحمد و آله الطاهرین.

۲۴/مرداد ماه ۱۳۶۹

پایان

آيات

روایات

اعلام و اشخاص

«خ ـ چ»

«د ــ ذ»

«ص»

«ط ـ ظ»

«ع ـ غ»

«ل ـ م»

«و ـ هـ ـ ی»

کتابها

«ب»

«د ـ ذ»

«س ــ ش»

«ص ــ ض»

«ف ــ ق»

«ن»

گروهها و قبائل

جاها و مکانها

ابیات واشعار

کینت که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
گوید خاقانیا این همه ناموس چیست
نه هر که دو بیت گفت لقب زخاقان برد
هنوز گویندگان هستند اندر عراق
که قوت ناطقه مدد از ایشان برد
یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم
سجده بر طبع من روان حسّان برد
منم که تا جای من خاک صفهان بود
خرد پی توتیا خاک صفهان برد

۵۶ • • •

اصفهان خرم است و مردم شاد
این چنین عهد کس ندارد یاد

۵۶ • • •

صفاهان را بهر یکچند دولتها جوان گردد
هوایش عنبر افشاند زمینش گلستان گردد

• • •

یا اصفهانُ! اَلآحَیّیتِ مِنْ بَلَدٍ
یا زنده رود! لَلّا سَقَیْتُ مِن واد

۵۷ • • •

سلامٌ علی زرّین رود و شعبه
سلامُ مُحبٍ لاسَلامَ مُوَدِّعِ

۵۸ • • •

لِاِصفهانَ معالٌ لَمْ یَخُصَّ بِها
مابینَ شرقٍ و غربٍ فی الدنیا بَلَدٍ

۵۸ • • •

یا رب کدام روز مبارک بنا نهاد
معمار آفرینش و بانی کن فکان
شهری که عقل خیره شود کزره قیاس
جان جهان لقب نهدش یا جهان جان؟

۵۸ • • •

زرشک صلصل زرّینه رود و صلصل جی
سرشک دجله روان است بررخ بغداد

۵۸ • • •

ای که از لطف روح رامانی
از تو در رشک آرزومانی

• • •

کشته‌ای عین زندگی درجی
فی مجاریک کُلُّ شیئٍ حَیّ

۵۸ • • •

دیدی تو اصفهان را آن شهر خلد پیکر
آن سدرهٔ مقدس و آن عدن حور پرور

» » »

عرصهٔ میدان مردان روضهٔ ارباب فضل
بیشهٔ شیران جنگی جای شاهان اصفهان

۵۹ • • •

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد

» » »

راز حافظ بعد از این ناگفته ماند
ای دریغ از روزگاران یاد باد

۵۹ • • •

دیا رُبها حَلَّ الشّابُ تَمیمَتی
وَاَوّلُ اَرْضٍ مَسَّ جِلْدی تُرابُها

۶۰ • • •

گردون پدر است و مادر ارکان
فرزند به از پدر صفاهان

» » »

انهار بهشت اگر چهار است
خلدی است که نهر او هزار است

۶۱ • • •

وَلا بُدّ ان تلقاکَ یَوماً مَنیّةٌ
سِواءاً علیها اَنْ تجوُرَ و تَعدِلُ

۶۱ • • •

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
وز قدّ آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

۶۱ • • •

بَنَوا قُصوراً وَفی تَحتِ الثّری سَکَنُوا
مابالُ مُلکِهِمْ یَخْبوهِمُ الکَفَنُ

۶۲ • • •

به تاریخ فوتش خردمند گفت
مقام رفیعُ مقامُ رفیعُ

۸۷ • • •

۱۰۰الا یا ایها المهدی مدام الوصل ناولها
که در دوران هجرانت بسی افتاد مشکلها

۱۰۱ • • •

سبط رسول و قرآن، فهم درست ایمان
چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد

۱۰۴ • • •

فیض اگر آب حیات ابدی می طلبی
منبعش پیروی سنت اهل البیت است

۱۰۴ • • •

ولای آل پیغمبر بود معراج روح من
بجز این آسمانها، آسمانی کرده‌ام پیدا

« « «

از ایشان واقی و صافی فقیهان را بود کافی
از این رو بهر عقبی نردبانی کرده‌ام پیدا

۱۰۶ • • •

بیابیا ز سخنهای فیض، فیض ببر
که هر چه گفت و نوشت او ز کردگار گرفت
ز پیش خویش نگوید، حدیث بنویسد
که در طریق ادب راه هشت و چهار گرفت

۱۰۶ • • •

بجز کتاب انیس دلم نمی‌خواهد
زهی انیس و زهی خامش، زهی صحبت

« « «

هزار شکر که کاری بخلق نیست مرا
خداپسند بود فیض را زهی همت

۱۰۶ • • •

گمرهان فضلا ترک جماعت کردند
تا رمیدند ز رسم و ره دین عامی چند!
جمعه و عید و مصلی همه را در بستند

رهزن عام فریبی بد خوش نامی چند

١٠٦ • • •

...نه همدمی نه رفیقی نه مژدهٔ وصلی
بنال فیض که جز ناله نیست دمسازم

١٠٦ • • •

رو سوره یوسف خوان تا بشنوی از قرآن
حقست حدیث عشق افسانه چرا باشد

١٠٦ • • •

مسلمانان ره عقبی کدام است
دلم از وحشت دنیا گرفتست

١٠٦ • • •

اشعار فیض حکمت محض است شعر نیست
کی لایق طریقهٔ او شعر گفتن است.

١٠٦ • • •

وَالمَجلِسيُّ بنُ تَقيٍّ باقِرُ
لَهُ بِحارٌ كُلُّها جَواهِرُ

١٤٦ • • •

مَدارِسُ آياتٍ خَلَتْ مِنْ تَلاوَةٍ
وَمَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ العَرَصاتِ

١٣٥ • • •

تَجاوَبْنَ بِالْإرنانِ والزَّفَراتِ
نَوائِحُ عُجْمِ اللَّفْظِ وَالنَّطِقاتِ

١٤٦ • • •

يُخَبِّرْنَ بِالأنْفاسِ عَنْ سِرِّ أنْفُسٍ
أُسارى هَوىً ماضٍ وَآخَرَ آتِ

١٩٣ • • •

بَكَيْتُ لِرَسْمِ الدّارِ مِنْ عَرَفاتِ
وَأذْرَيْتُ دَمْعَ العَيْنِ بِالعَبَراتِ

١٩٣ • • •

أفاطِمُ لَوْخِلْتِ الحُسَيْنَ مُجَدَّلاً
وَقَدْماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ

إذاً لَلَطَمْتِ الخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ
وَأجْرَيْتِ دَمْعَ العَيْنِ فِي الوَجَناتِ

١٩٤ • • •

أفاطِمُ قُومي يا ابْنَةَ الخَيْرِ فَانْدُبي
نُجُومُ سَماواتٍ بِأرْضِ فَلاةٍ

١٩٤ • • •

تَوَفَّوا عِطاشاً بِالفُراتِ فَلَيْتَني
تَوَفَّيْتُ فيهِمْ قَبْلَ يَوْمِ وَفاتي

١٩٤ • • •

فَياعَيْنُ بَكّيهِمْ وَجُودي بِعَبْرَةٍ
فَقَدْآنَ لِلتَّسْكابِ وَالهَمَلاتِ

١٩٤ • • •

قضی نحبه القاضی الذی لم یکن له
نظیرٌ برغمی ان قضی نحبه القاضی
جمیع البرایا قدرضوا بقضائه
وناهیک أنّ اللّه ایضاً به راضی!

٢٢٠ • • •

ای شوخ بیا در دل درویش نشین
کان نمکی بر جگر ریش نشین
در بحر تو دانم که گلستان شده است
یکدم به کنار کشته خویش نشین

٢٢٦ • • •

پیوند الفت تو چو تار نظاره است
تا چشم می‌زنی بهم این رشته پاره است
بلبل به گل نشان دهد از رنگ و بوی تو
پروانه با چراغ کند جستجوی تو
تا باشد به بهانه‌ای از بهر بازگشت
دل را بجا گذاشته رفتم زکوی تو

٢٢٩ • • •

فصل گل و موسوم بهار است
گلزار به رنگ و بوی یار است

بـی تـو شـب مـاه تـیـره روزان
چون چشم سفید گشته تار است

۲۲۹ • • •

از گداز شمع باشد شعله را پایندگی
می‌کند از پهلوی مظلوم ظالم زندگی
نی به کار خویش آیم نی به کار دیگری
چون چراغ روز می‌سوزد مرا این زندگی

۲۳۰ • • •

صبحدم دریای خم آید مرا مینا به سنگ
در چنین وقتی نباید هیچ کس را پا به سنگ

۲۳۰ • • •

دل روشن به تقریب هوس عشق آشنا گردد
اگر خواهد که آب آتش شود اول هوا گردد
چنین گر خواهش پیکان تیر اوست جانم را
پس از مردن غبارم سنگ آهن ربا گردد

۲۳۰ • • •

شد گرم جگر سوزیم آن رند شرابی
مستیش بر آن داشت که گردید کبابی
از تربیت آب حیات گل رویش
فرداست که آن سیب ذقن گشته گلابی

۲۳۲ • • •

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من
که بس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من

« « «

گذشتن از سراب دهر دامن چیدنی دارد
ز آب هفت دریا تر نگردد پشت پای من

۲۳۳ • • •

میر میرانیان و ساعدیان
پادشاهند و پادشاه نشان

۲۳۸ • • •

لایُدرِکُ الواصفُ المُطری خصائصه
وَإن یَکُن سابقاً فی کلِّ ما وَصَفا

۲٤۰ • • •

در عالم تن چه مانده‌ای بی مایه
پائی بردار و بگذر از نه پایه
از مشرق جان بر تو نتابد نوری
تا از پی تن همی روی چون سایه

۲٤۳ • • •

سه فرسخ در سه فرسخ لاله‌زار است
بهشت روی دنیا خونسار است

۲٥۲ • • •

ای باد صبا طرب فزا می‌آئی
از طرف کدامین کف پا می‌آئی
از کوی که برخاسته‌ای راست بگو
ای گرد به چشم آشنا می‌آئی

۲٥٤ • • •

ز صد هزار محمد که در جهان آید
یکی بمنزلت و جاه مصطفی نشود
وگرچه عرصه عالم پر از علی گردد
یکی به علم و شجاعت چومرتضی نشود

۲٥٤ • • •

أخبَروا عَنه فی مُنیٰ والمُنیٰ تَدنُو
وَصرفُ المنونِ عینی نائی

۲٦۹ • • •

لا تکُنْ قانِعاً من الدینِ بالدو
نِ وَخُذْ فی عِبادةِ المَعبودِ

« « «

فَإنّ عِزّ الدنیا کَذِلّتِها
لا عِزّ إلّا بِطاعةِ اللهِ

۲۷۳ • • •

سَترتْ بِحاسنها الجِنانَ بلُؤلُؤٍ
وَبِجَوهرٍ بِفِضّةٍ وَبِعَسجدِ

آیِنْ کانَ ذاکَ الحُسنَ یُعجِبُ ناظِراً
فَاَنّا رَاَینا ذلکَ الفَضلَ أعجَبا!

۲۷٤ • • •

پیغمبر بدو داد مرعلم حق را
که شایسته دیدش مر این مهتری را
فاطمیم فاطمیم فاطمی
تا تو بمیری زغم ای ظاهری

۲۸۰ • • •

الدهرُ یَنعیٰ اِلینا المَجدَ وَالکرَما
وَالعِلمُ وَالحِلم والإخلاق والشِیَما
آیَنَ الذی فَسَّرالآیاتِ مُحکَمَةً
آیَنَ الذی هَذَّبَ الاحکامَ وَالحِکَما
تَبکی عَلَیه عُیون العِلم تَشهَدُها
شُروحُها وَحَواشیها وَمارَقَما

۲۹۲ • • •

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد
در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

۳۱۲ • • •

والبِهبهانیُ مُعَلِّمُ البَشَر
مُجَدِّدُ المَذهَب فی الثانی عَشَر

۳۱۹ • • •

هاتفی گفت به تاریخ که آه
صالح دین محمد شده فوت

۳۲۱ • • •

هیهات اَنْ یَأتیِ الزمانُ بِمِثلِهِ
اِنَّ الزَمانَ بِمِثلِهِ لَبَخیلُ

۳۲۷ • • •

نساءُ حَیّ العُلی عَن مِثلِهِ عَقَمَتْ
وَاِنْ لَمْ یَکُنْ جُلّ وُلد المَجدِ اِخوانا

۳۲۷ • • •

سال تاریخ وفاتش زخرد پرسیدم
گفت: دانای ادب عالم ربانی رفت

۳۹۸ • • •

میرابوالقاسم اعلم ز جهان رحلت کرد
از میان نسخهٔ آداب مسلمانی رفت

۳۹۸ • • •

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد
موسئی با موسئی در جنگ شد

٤۱۵ • • •

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

٤۱۸ • • •

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

٤۱۸ • • •

آثار ما به صفحه گیتی نشان ماست
از بعد ما نگاه به آثار ما کنید

٤۳٦ • • •

سخن در پرده گفتم با حریفان
خدایا زین معما پرده بردار

٤۵۸ • • •

کنون که شوق بعزم وطن اجازت داد
چو گرد قافله می‌بایدت به راه افتاد

• • •

دعا کن زسر اخلاص تا نفس باقیست
به آن فرشته که از دیوغم نجاتت داد

٤٦۲ • • •

جناب مجتهد جامع الشرایط دین
که محکم از نسق اوست شرع را بنیاد
به رهنمائی گمگشتگان وادی جهل
چراغ علم تو تا روز حشر روشن باد

٤٦٤ • • •

به نام آن که فرمود از بدایت
به حب خاندان ما را هدایت
« « «
بود چون مدعا زین پارهٔ لعل
مطابق با حدیث نعل بالنعل
٤٦٤ • • •
بگرفت چو بشر آن امانت
آورد به خاندان عصمت
« « «
جز در گه حجت الهی
ما را نبود دگر پناهی
٤٦٥ • • •
ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد
تاریخ وفات باقر اعلم شد
٤٧٥ • • •
مرقد او بحار انواری است
که زعین النحیات داده نشان
« « «
از هنری گفت سال تاریخش
باقر علم شد روان به جنان
٤٧٦ • • •
دیدهٔ گریان کز بحار فضل رخشان گوهری
شد که روشن بود زانوار فیوضاتش جهان
« « «
حلیهٔ تقوی بپردازند از او متقین
هست از او زاد معازش مؤمنان دائم روان
٤٧٦ • • •
از کرم تا انقضای دهر همره می‌کند
از تصانیف شریفش تحفه‌ها بر زائران
« « «
شد دل شاد از جهان و باز گفتی هاتفی
شد جهان علم و دانش از جهان سوی جنان
٤٧٧ • • •
المجلسی بن تقی باقرُ
له بحارٌ کلّها جواهرُ
٤٧٨ • • •
دائم ز دیده ما را خون دل است حاصل
حاصل که در عذابیم از دست دیده و دل
سر رشتهٔ محبت در گردن ارادت
آسان نمود اول، آخر فتاد مشکل
٤٨٤ • • •
هر زمان گردن ز کوی دوست سر برمی‌کند
تا کدام افتاده آنجا خاک بر سر می‌کند
٤٨٤ • • •
از همه بدبخت‌تر خفاش بود
کو عدوی آفتاب فاش بود
٥٠٨ • • •
شب پره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد
٥٠٨ • • •
نیش عقرب نه از ره کین است
مقتضای طبیعتش این است
٥٠٩ • • •
تقریر درس اهل نظر یک اشارت است
کردم اشارتی و مکرر نمی‌کنم
٥١١ • • •
نور دل و دیده مجلس آرای زمان
ملا عبداللّه فاضل عالیشان
در ماه رمضان سفرش شده به جنان
تاریخ وفات اوست ماه رمضان
٥٢٧ • • •
آرایش بهر خس و خار از بهار ماند

نخل حیات ماست که بی برگ و بار ماند

چون شاخ خشک دستم از آغوش گل جداست

داغی بـه دل لالـه رخـی یـادگـارمـانـد

• • • ۵۲۸

هزاران حیف کایام از کفم بر بود درّی چند

که هر یک روشنی بخش عیون اهل عالم بود

« « »

...عزیزخون جگر چون شدپی تاریخ درفکرت

از اخوان عزیز آه و هزاران حیف، دل فرسود

• • • ۵۳۷

اولـئـکَ آبـائـی فَـجِـئـنـی بِـمِـثْـلِهِـمِ

اِذا جَـمَـعَـتـنٰـا یـا جـریـرُ الـمَـجـامِـعُ

• • • ۵۳۹

قـدوهٔ اربـاب دانش قـائـد اهـل یـقـیـن

زبدهٔ اصحاب بینش مجتبای اهل علم

« « »

گفتمش: «شد سوی جنت پیشوای اهل زهد»

گفتمش: «سوی جنان شد مقتدای اهل علم»

• • • ۵٤۱

مـقـتـدای جـهـان و هـادی دیـن

چـون از ایـن کـهـنـه دیـر ویـران رفـت

« « »

از پـی سـال رحـلـتش گـفـت: آه

هـادی و رهـنـمـای ایـمـان رفـت

• • • ۵۵۰

مِـنْ عَـلاه اِحـدَی الـمُـعـالـی

وَعَـلـیٰ هَـنـوِ فَـقِـسْ مـا سِـواهـا

« « »

مآخذ

اجازات البحار، علامه مجلسی، چاپ ۱۱۰جلدی، قطع وزیری، بیروت، جلد ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷

اجازات الحدیث، سید احمد حسینی، کتابخانه عمومی آیةالله نجفی، قم، چاپ اول، قطع وزیری، ۱٤۱۰ هـ. ق

اجازه کبیره، سیدعبدالله جزائری، کتابخانه عمومی آیةالله نجفی، تحقیق محمد سمامی حائری، چاپ اول، وزیری، ۱٤۰۹ هـ. ق

احسن التواریخ، حسن خان روملو، به سعی و تصحیح چارلز نارمن رسید، افست از روی چاپ اول تهران، وزیری، کتابخانه صدر ۱۳٤۲ شمسی.

اخبار اصفهان، حافظ ابونعیم اصفهانی، انتشارات جهان، تهران، وزیری، ۲ جلد، افست از روی چاپ لیدن هلند ۱۹۳٤م

الاعلام، خیرالدین زرکلی، ۱۲ جلد، وزیری، چاپ دوم، بی تاریخ.

اعلام الشیعه (الکرام البررة)، شیخ آقابزرگ تهرانی، مطبعة القضاء نجف اشرف، وزیری، چاپ اول، ۱۳۷۷ هـ. ق

اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ده جلدی، قطع رحلی، تحقیق حسن الامین، دارالتعارف للمطبوعات، ۱٤۰۳ هـ. ق.

انقراض سلسلهٔ صفویه، لارنس لکهارت، ترجمه مصطفی قلی عماد، انتشارات مروارید، وزیری، چاپ دوم تهران، ۱۳٦٤ شمسی.

انساب خاندان مجلسی، میرزا حیدرعلی مجلسی، به پیوست مرآت الاحوال جهان‌نما، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، وزیری، ۱۳٦۹ شمسی.

انساب خاندان آیت‌الله بروجردی، خشتی، قم، ۱۳٤۹ شمسی.

انساب وحید بهبهانی، سیدجعفر شهرستانی، نسخه خطی

امل الآمل، شیخ محمدبن حسن حُرّ عاملی، مطبعة الآداب، نجف اشرف، ۲ جلد وزیری، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ. ق.
الامامة والتبصره، علی بن بابویه قمی، چاپ اول، مدرسة الامام المهدی، قم، وزیری ۱۳۶۳ شمسی.
انوارالبدرین فی تراجم علماء القطیف والاحساء والبحرین، چاپ اول، مطبعة النعمان نجف اشرف وزیری ۱۳۸۰ق.
ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، وزیری، ۱۳٦٤ شمسی.
بحارالانوار الجامعة لدرراخبارالائمة الاطهار، ۱۱۰ جلد مؤسسة العرفاء بیروت، چاپ دوم ۱٤۰۳ق.
بستان السیاحه، حاج زین العابدین شیروانی، افست از روی چاپ سنگی، رحلی، انتشارات سنائی بی تاریخ.
تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا عهد صفویه، ادوارد برون، ترجمه رشید یا سمی، کتابفروشی ابن سینا، تهران، وزیری، جلد چهارم، چاپ دوم ۱۳۲۹ شمسی
تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳ شمسی.
تاریخ ایران بعد از اسلام، عباس اقبال آشتیانی، کتابفروشی خیام، تهران، وزیری، چاپ چهارم، ۱۳٦٤ شمسی.
تاریخ عمومی قرون وسطی، عبدالحسین شیبانی، جلد سوم، وزیری، انتشارات شرق، تهران ۱۳۱۱و ۱۳۱۵.
تتمیم امل لآمل، شیخ عبدالنبی قزوینی، تحقیق سیداحمد حسینی، وزیری، کتابخانه عمومی آیت الله نجفی، قم ۱٤۰۷.
تحریرالوسیله، امام خمینی قدس سره، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم افست از روی چاپ دوم آن مطبعة الآداب نجف اشرف ۱۳۹۰.
تذکرة الملوک، میرزاسمیعا، به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، وزیری، ۱۳٦۸ شمسی.
تکمله أمل الآمل، سید حسن صدر کاظمی، تحقیق سیداحمد حسینی، کتابخانه عمومی آیة الله نجفی، قم، وزیری چاپ اول ۱٤۰٦.
جامع الرواة، حاج محمداردبیلی، مکتبة المحمدی، تهران، وزیری ۲ جلد، بی تاریخ.
جلاء العیون، علامه مجلسی، طبع حروفی، وزیری بدون مشخصات دیگر!
جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمدحسن نجفی، وزیری، ٤۳ جلد، داراحیاء تراث العربی بیروت، چاپ هفتم ۱۹۸۱.
حدائق المقربین، نسخه خطی متعلق به کتابخانه شخصی سید محمدعلی روضاتی اصفهانی.
حق الیقین، علامه مجلسی، انتشارات رشیدی، تهران، وزیری، ۱۳۶۳ شمسی.

حلیة المتقین، علامه مجلسی، نشر محمدی، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
حیات القلوب، ۳جلد وزیری، چاپ تهران، بدون مشخصات دیگر.
خلاصة الاثر، فی اعیان القرن الحادی عشر، محمد امین محبی، مکتبة خیاط بیروت افست از روی چاپ اول، ٤ جلد وزیری بی تاریخ.
دیوان و تاریخ حزین، شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، کتابفروشی خیام، وزیری، چاپ دوم ۱۳۶۲ شمسی.
الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقابزرگ تهرانی، وزیری، چاپ اول و دوم نجف اشرف و تهران و بیروت در سنوات مختلف.
الذکری الالفیة للشیخ الطوسی، جلد دوم یادنامه شیخ طوسی، دانشکده الهیات مشهد، چاپ اول وزیری ۱۳۵۱ شمسی.
رجال السید بحرالعلوم، سید محمد مهدی **علامه بحرالعلوم**، مکتبة الصادق، طهران سه جلد وزیری با تحقیق سید محمد صادق و سید حسین بحرالعلوم، چاپ اول ۱۳۶۳ شمسی.
روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، سید محمدباقر خونساری، ٦ جلدی، وزیری، مکتبة اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰
ریاض السیاحه، حاج زین العابدین شیروانی، رحلی، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۹ هـ.ق.
ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ٦ جلد در ۳جلد، وزیری، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۵ شمسی.
زندگانی استاد کل وحید بهبهانی، علی دوانی، امیر کبیر، وزیری، چاپ دوم، ۱۳۶۲
زندگینامه علامهٔ بحرینی، سید محمد برهانی، مکتبة النجاح، تهران، وزیری، چاپ اول، ۱۳۶۲ شمسی.
زندگینامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، انتشارات حسینیه عمادزاده اصفهان، دو جلد وزیری، بی تاریخ.
زهرالربیع، سید نعمت الله جزائری، وزیری، فارسی، کتابفروشی اسلامیة تهران، ۱۳۳۳ شمسی.
سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوک، ترجمه مسعود رجب نیا، به پیوست تذکرة الملوک.
سلافة العصر، سید علیخان شیرازی، مکتبه مرتضویه تهران، وزیری، افست از روی چاپ اول بی تاریخ.
شجرهٔ مبارکه، سید محمد جزائری، چاپخانه نگارین اهواز، وزیری، چاپ اول، جلد اول بی تاریخ.
شرح تائیه دعبل خزاعی، علامه مجلسی، به تصحیح علی محدث، چاپ اول، ۱۳۵۹
شرح نهج البلاغه علامه مجلسی، علی انصاریان، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۳جلد، وزیری، چاپ اول، جلد اول، ۱٤۰۸ هـ.ق.
طرائق الحقائق، میرزا آقا شیرازی، ۳جلد رحلی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱٦ هـ.ق

الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع، سخاوی، ۷جلد، قاهره، مکتبة القدسی، ۱۳۵۳ ق.
ضیافة الاخوان، محمدبن حسن معروف به آقا رضی الدین قزوینی، تحقیق سیداحمد حسینی، مطبعه علمیه قم ۱۳۹۷.
فارسنامه ناصری، حاج میرزا حسن فسائی، انتشارات کتابخانه سنائی، رحلی، بی تاریخ افست از روی چاپ سنگی.
فهرست بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد ۱۰۳ دوره بحارالانوار ۱۱۰ جلدی.
فهرست کتابخانه اهدائی سید محمد مشکوة، علینقی منزوی، جلد اول، وزیری، تهران ۱۳۳۰ شمسی.
فهرست کتابخانه مرکزی، محمدتقی دانش‌پژوه، وزیری، انتشارات دانشگاه، دفتر پنجم و هفتم، ۱۳٤٦
فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، سید محمدعلی روضاتی، جلد اول، اصفهان، مؤسسه نشر نفایس مخطوطات، وزیری، چاپ اول ۱۳٤۱ شمسی.
فهرست کتابخانه جامع گوهرشاد، محمود فاضل، کتابخانه گوهرشاد، ۳جلد، وزیری مشهد، ۱۳٦۳ ش.
فوائدالرضویه فی احوال علماءالمذهب الجعفریه، حاج شیخ عباس قمی، فارسی، ۲جلد، وزیری، چاپخانه و کتابخانه مرکزی تهران ۱۳۲۷ شمسی.
فوائد مدنیه، ملامحمد امین استرآبادی، دارالنشر لاهل البیت علیهم السلام، افست از روی چاپ اول بدون تاریخ.
فیض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی، جلد ۱۰۲ بحارالانوار چاپ بیروت.
قصص العلماء، میرزامحمد تنکابنی، کتابفروشی علمیه اسلامیه تهران، چاپخانه حیدری، وزیری، بی تاریخ.
کشف اسرار، امام خمینی، فارسی، انتشارات آزادی قم، بی تاریخ.
کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار، سید اعجاز حسین کنتوری، وزیری، افست از روی کتابخانه عمومی آیت‌الله نجفی، چاپ اول ۱٤۰۹.
کشف اللثام فی شرح قواعدالاحکام، محمدبن حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی، رحلی ۲ جلد، کتابخانه آیت‌الله نجفی ۱٤۰۵.
الکنی والالقاب، حاج شیخ عباس قمی، سه جلد، وزیری، منشورات مطبعۀ حیدریه، نجف اشرف ۱۳۸۹.
مرآت الاحوال جهان‌نما، آقا احمدبن محمدعلی بهبهانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، وزیری، بخش یکم ۱۳٦۹ شمسی.
مستدرک وسائل، حاج میرزاحسین نوری، چاپ اول، رحلی، جلد ۳ بی تاریخ.
مصفی المقال، فی مصنفی علم الرجال، شیخ آقا بزرگ تهرانی، چاپخانه دولتی ایران، وزیری، ۱۳۳۷ شمسی.

مفاخر اسلام، علی دوانی، فارسی، ٤ جلد، وزیری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ و ۱۳٦٦.
مقابس الانوار، سیداسدالله دزفولی کاظمی، مؤسسه آل البیت، افست از روی چاپ اول، بی تاریخ.
مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، محمد پروین گنابادی، ۲ جلد، وزیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ اول، تهران ۱۳۳۷ شمسی.
مقدمه بحارالانوار، علامه مجلسی، چاپ ۱۱۰ جلدی، بیروت، جلد اول.
مقدمه بحارالانوار، چاپ حروفی، تهران، میرزا عبدالرحیم ربانی شیرازی.
منتهی المقال، شیخ ابوعلی حائری، رحلی، چاپ سنگی، تهران، بی تاریخ.
مهدی موعود(ع): علی دوانی، ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی، چاپ بیست‌وچهارم، دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳٦۸ شمسی.
نابغه فقه و حدیث، سید نعمت‌الله جزائری، سید محمد جزائری، انتشارات حسینیه عمارزاده، اصفهان وزیری، چاپ اول.
نجوم السماء، فی تراجم العلماء، مولوی محمدعلی کشمیری، افست از روی چاپ اول، قم، وزیری، بی تاریخ.
نصف جهان فی تعریف الاصفهان، محمد مهدی بن محمدرضا اصفهانی، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران، رقعی، چاپ دوم، ۱۳٦۸ شمسی.
وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۲۰ جلد، وزیری، ۱٤۰۳
وقایع السنین والاعوام، میرعبدالحسین خاتون‌آبادی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، وزیری، چاپ اول ۱۳۵۲ شمسی.
هدیة الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، جیبی، فارسی، امیرکبیرز تهران ۱۳۲۹ شمسی.
یادنامه عربی هزارهٔ شیخ طوسی، به کوشش محمد واعظ زاده، انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مشهد، چاپ اول، وزیری، ۱۳۵٤ شمسی.